تفسیر قرآن مجید

نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج

جلد اول

از سورهٔ مریم تا صافات

به تصحیح

دکتر جلال متینی

به فرمان

شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

زبان و ادبیات فارسی «۱۶»

تفسیر قرآن مجید

نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج

جلد اوّل
از سورهٔ مریم تا صافّات

به تصحیح

دکتر جلال متینی

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۷۶»

از این کتاب
۱۵۰۰ نسخه در بهار ۱۳۴۹ درچاپخانه خواجه
چاپ شد

فهرست مطالب

جلد اول ۱—۶۹۵

XIX

... 413.19
... 414.17

... 243.20
... 244.3

بسم الله الرحمن الرحیم

کهیعص در مواهب صوفیان بادیه از مواهب البرکة پیر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله
سمنانی قدس سره فرود آیده مذکور است که حضرت رسالت را صلعم سه صورت بود یکی بشری که
انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرمود کاحدکم ابیت عند ربی سیم حقی کما قال لی مع الله
وقت ... و حق سبحانه را با او در هر صورت سخن بعبارتی
دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند
کهیعص و امثال آن و در صورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی بیت — در سلکها میخورد
نگنجد بیان ذوق را آن سوی حرف و نقطه هایک دیگرست پس حروف مقطعه رمزیست میان
حق سبحانه و حبیب او علیه الصلوة والسلام و کهیعص ازان جمله است و گفته اند این حروف اسماء مرتبه ...
مرتضی علی علیه منقولست که در بعض ادعیه می خواندند یا کهیعص یا حمعسق و گفته اند کاف مفتاح اسمی
کافی و کبیر و کریم است و ... اشارت باسم هادی و چون ... هیچ یک از اسماء الهی حرف ...
گویند امانت بانگ یدالله فوق ایدیهم و در باب آورده که یا من یجیر و لا یجار علیه و غیره از اسم
عزیز و علیم و عدلست و صاد از صادق و می شانند نام سوره باشد و ما بعد او مرتب بر وی یعنی
این سوره ذکر رحمت ربک یاد کردن خداوند تست بمهربانی عبده زکریا
بنده خود زکریا این ... اولاد در حکم سلیمان بن داود علیه السلام بوده و پیغمبر
... و صاحب قربان بوده پس قصه او بخوان و یاد کرد
قال شانا ... بیت المقدس
اذ نادی ربه

f 25 ... begins here

XIX.1

... Ch. XIX) is taken from a much later ... Commentary of Husayn Vā'iẓ ... (مواهب علیه). It has ... contained in the Volume ... reference (vol. 1 ...) ... Daula, who died in A.H. 736 (A.D. 1335-6) ... A.H. 628

آغاز جلد اول (ورق الحاقی)

إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ آنگاه که خواند خدای خود را نِدَاءً خَفِيًّا خواندنی پوشیده که کس را نشنید [illegible] ۲۰۵

بی آواز [illegible] منادات [illegible] ان الله تعالى يعلم القلب التقي ويسمع الصوت الخفي [illegible] خدای تعالی براندد

بود [illegible] دعا [illegible] پوشیده [illegible] گفته اند ندا خفیا خواندنی پوشیده [illegible] خواستی

[illegible] از قوم خویش [illegible] فرزندی خواست [illegible] پرسید که [illegible]

گفت [illegible] إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي [illegible] استخوانها بر وصف [illegible]

[illegible] و [illegible] ضعیف [illegible] و [illegible] بایست و [illegible] استخوان

واشتعل [illegible] و گفته اند [illegible]

[illegible] در سر مرا افتاد [illegible]

[illegible] الرأس شيبا [illegible]

وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ [illegible]

رَبِّ شَقِيًّا [illegible] دعا [illegible]

[illegible] مرا [illegible] رسید [illegible]

[illegible] الموالي [illegible] زده

[illegible] وَإِنِّي خِفْتُ [illegible]

[illegible] وقت [illegible] عاقبت [illegible]

فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ [illegible] وَلِيًّا [illegible]

[illegible] يَرِثُنِي [illegible] ارثم [illegible]

[illegible] رضيا [illegible]

[illegible] از میراث مال نیست [illegible]

[illegible] ما [illegible] مال میراث نبرد [illegible] واجعله رب رضيا [illegible]

[illegible] پسندیده پس خدای [illegible] اجابت [illegible] و گفت يَا زَكَرِيَّا ای زکریا إِنَّا نُبَشِّرُكَ

V. 172. کشته نشدند پیغامبران که اصحاب شرایع بودند إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ایشانند که یاری کرده اند
خدای تعالی نصرت کرده است ایشان را در دنیا بحجت و برستگاری در آخرت و نیز گفته اند منصوراند ملک
V. 173. قوم بدیشان و اما بانتقام از دشمنان وَإِنَّ جُنْدَنَا و سپاه ما و ایشان پیغامبران اند و مومنان و فرشتگان
لَهُمُ الْغَالِبُونَ ایشانند چیرگان بر دیگران و از وعده کی خدای تعالی کرده است انست کی لاغلبن انا و رسلی
V. 174. نبشت خدای تعالی در لوح محفوظ مشهور کنیم هر آینه من و پیغامبرانم فَتَوَلَّ عَنْهُمْ روی بگردان ازیشان
V. 175. حَتَّى حِينٍ تا سر بشود اجل ایشان و نیز گفته اند تا روز بدر و نیز گفته اند تا هنگام فتح مکه وَأَبْصِرْهُمْ
ای ببین ده ایشان را با مدن عذاب چون بکنند فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ سرانجام که بدانند و ببینند عذاب که بدیشان
فرود آید و نیز گفته اند وابصرهم ببین ایشان را چون عذاب کنند فسوف یبصرون سرانجام که ایشان ببیند آنچ
V. 176. بران دستوری اید أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ بیش شتابی کنند بفرود آمدن عذاب ما و ان چنان بود کی استهزا
V. 177. گفتند کی خواهد بود این وعده فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ چون فرود آید از عذاب بیش در ایشان ازیشان
فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ بد بامدادیست آن کسان را که ایشان را ترسانیده اند بعقوبت و بیز انذار
VV. 178-9. رستگاری باشد از عقوبت فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ سرانجام
ایشان نیز ببینند تکرار کرد این کلمه را از بهر تاکید و استواری و نیز گفته اند ببین بدل چون بنده را
V. 180. ایشان خواهد بود کی حقیقت بی دانی که وعده ما راستست سُبْحَانَ رَبِّكَ پاکی خدای تو از خلاف
کردن در وعده رَبِّ الْعِزَّةِ خدای که توانایی است که کس بروی بر نیاید و نتواند که بدو ستم کند
عَمَّا يَصِفُونَ پاکی خدای تراست از آنچ کافران او را صفت می کنند و علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
هر که خواهد که مزد دهند او را به پیمانه تمام بروز قیامت با آخر مجلس او کی از مجلس بر خیزد آمد سبحان
V. 181. ربک رب العزه عما یصفون وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ و درود و سلامت و نیک‌ختی بر فرستادگان
V. 182. و پیغامبران برساند از ایشان پیغام ما را وَالْحَمْدُ لِلَّهِ و سپاس و ستایش مر خدای را تعالی رَبِّ
الْعَالَمِينَ آفریدگار جهانیان کی او ستوده ممدوح و محمود در کارهای خویش و سزاوار خویش
او ست راستگوی در وعده خویش

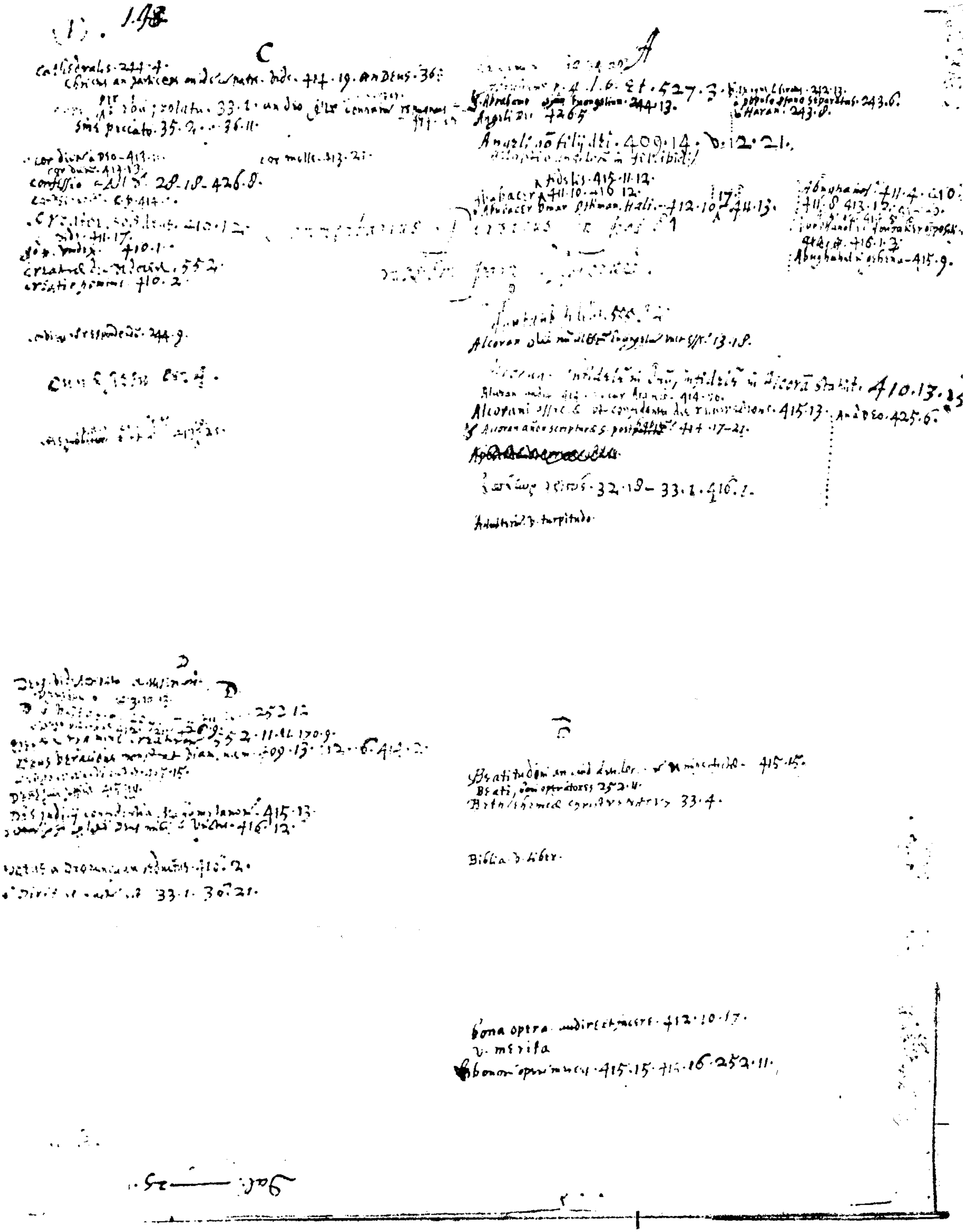
پایان جلد اول

سورة ص

بسم الله الرحمن الرحيم Ch XXXVIII

صٓ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ V. 1

ذو القرآن مر این قرآن را بسیار خوانید تا ایمان از کفر بدانید و سنت از بدعه بدانید و حق از باطل
بدانید و راست از دروغ و حلال از حرام و نیک از بد دیگران اند گویند صاد یعنی صدّ عن الهدی گوید
مر اهل مکه را از حق و هدی باز داشته اند و دیگران اند گویند صاد یعنی صادق فی قوله خدای راستست
اندر گفتار خویش مقاتل و ضحاک گویند کی این نامیست از نامهای قرآن و دیگر گویند کی صاد نام [illegible]
و دیگران اند گویند کی سوگندست که یاد کرده است والقرآن ذی الذکر و نیز سوگند یاد کرده است
قرآن باشرف و با ذکر و بیان و شرف است من [illegible] ای بذین بگروند و بیان است کی خبر اولین و آخرین اندر
ذکر ست بل الذین کفروا فی عزة وشقاق بلکه کافران مکه اندر حمیت و تکبر و خلاف و عداوت اند و سوگند
از بهر این یاد کرده است اخفش گوید که جایگاه سوگند اینست که گفته است ان کل الا کذب الرسل
گوید که سوگند بر این جای واقع است که گفته است ان ذلک لحق تخاصم اهل النار و نافع بن الازرق از ابن عباس پرسید
بوذ ابن عباس گفت صاد دریایی بوذ بر این جای که مکه است و عرش بر آن جای بوذ آنگاه هنوز نه شب بود
ضحاک گوید صاد صدق الله و دیگر گوید صاد عارض القرآن بعملک گوید قرآن را بر دل خویش عرضه کن و اند
بنگر تا راست را از دروغ بدانی انگه گفت كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِينَ V. 2
مَنَاصٍ بسا شهرها کی ما هلاک کرده ایم پیش از قوم تو یا محمد از قرنهای گذشته انگه فریشتگان ایشان را خوانده
بوقت هلاک شدن ایشان ولات حین مناص بلغة الیمن فی کلام العرب قال الفراء النوص التأخر والنوص التقدم
قد نصته نوصا مناص مثل مقام گفتندی این نه وقت حمله بردنست و نه وقت گریختن بسبب آنکه ایشان
بیستاذندی تا خدای مر ایشان را هلاک کردی و پیش از آن چو با [illegible] گو لاندی یاران مر [illegible]



صفحهٔ اول فهرستی که ظاهراً ارپنیوس بر نسخهٔ اساس افزوده است

عبد الله المبارک الدینوری گوید بدان که قرآن همه مزدوج آمده است امر و نهی است و وعد و وعید است و ناسخ و منسوخ است و حلال و حرام است و محکم و متشابه است و خاص و عام است و خبر ناشنده و خبر بوده است و ستودن نیکی و نکوهیدن بدی است و یاد کرد خالق و یاد کرد مخلوق است و هر جایی که در قرآن یا ایها الذین امنوا است بر اول آن یا چیزی بفرموده است یا از چیزی باز زده کرده است و هر جایی اندر قرآن و ما ادریک گفته است اول آن پیغامبر را صلی الله علیه وسلم خبر کرده است و هر جایی اندر قرآن و ما یدریک گفته است اول آن را نکرده است

علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید نزل ربع القرآن فینا و ربع القرآن فی عدونا و ربع القرآن فی سنن و الامثال و ربع القرآن فی الفرائض و لنا کرایم القرآن والله اعلم بالصواب و بالله التوفیق والعصمه

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد سید المرسلین و ازواجه امهات المومنین و اصحابه اجمعین کاتبه و صاحبه العبد الفقیر المحتاج الی رحمة الله محمد بن ... الفقیه الغریب فی الیوم السابع من ربیع الاخر من شهور سنه ثمان و عشرین و ستمایه اللهم اغفر لصاحبه و کاتبه

[illegible] القط ... و انعام بخواب دیدم گفتم یا رب چند تو را خوانم و اجابت نکنی گفت بایی دوست دارم آواز تو شنوم ... عصام شیبانی را بخواب دید گفت خدای با تو چه کرد گفت از کرم چه اندر خور کرم ... را بخواب دیدند در حالتی نیکو گفتند او را ... گفت شبهات از عجمیت ... در نعت ... را دیدند بخواب گفتند خدای با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید بکلمه که ... [illegible] ... گفتند خدای با تو چه کرد ... و از ... بخواب دیدند برهنه گفت شرم ندارد ... [illegible] ... در مسجد شونیزیه ... [illegible] ... خدای با تو چه کرد ... گفتم له یا ذا الجلال ... [illegible] ... الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه ... [illegible] ... خدای جل جلاله دوست دارد ... [illegible] ... و نصرت کننده ... [illegible]

به‌نام خدا

مقدمه

تفسیر قرآن مجید معروف به «تفسیر کمبریج» که اکنون در دو مجلد از طرف بنیاد فرهنگ ایران بطبع رسیده است وبرای نخستین بار دراختیار علاقه‌مندان به زبان وادب فارسی گذاشته می‌شود ازجمله آثار کهن وارجمند زبان فارسی است که از جهات مختلف حائز اهمیت است. ازاین کتاب فقط یك نسخهٔ نفیس وکهنه ــ ولی ناقص ــ در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج انگلستان موجود است که معالأسف نیمهٔ اول آنرا (مجلدات اول ودوم) دردسترس نداریم، ولی نیمهٔ دوم آن‌که ازسورهٔ مریم تا پایان قرآن مجید را شامل است (مجلدات سوم وچهارم نسخهٔ اصل) به تبعیت از نسخهٔ خطی دردو مجلد بچاپ رسیده است. این نسخهٔ گرانبها بشرحی که خواهد آمد حداکثر ازاوایل قرن هفدهم میلادی، دراروپا، دراختیاردانشمندی بنام ارپنیوس بوده است. از این رو معلوم می‌شود که این نسخهٔ نفیس متجاوز از سه قرن ونیم از سرزمین آباء واجدادی خود دوربوده است. شاید اگراین نسخه درآن زمان ازایران خارج نگردیده بود درطی این چند قرن نسخه‌های دیگری ازروی آن نوشته می‌شد و امروز نه ناقص بود ونه منحصر بفرد. دراین مدت دراز تا آنجاکه نویسندهٔ این سطوراطلاع‌دارد چندتن ازشرقشناسان مانند**ارپنیوس**[1]، **ادوارد براون**[2]، **ژیلبر لازار**[3]

1–2– «Description of an old Persian Commentary on the Kur'an». By Edward G. Browne. Journal of the Royal Asiatic Society. 1894, p.p. 417–524

3– La langue des plus anciens monumemts de la Prose Persane. Par : Gilbert Lazard, 1936, p.p. 56–58

ازاین نسخه استفاده کرده ویا دربارهٔ آن چیزی نوشته‌اند ونیزچندتن ازفضلای ایرانی پس ازانتشار مقالهٔ ادواردبراون درروزنامهٔ سلطنتی آسیایی انگلستان بسال ۱۸۹۴ ، ونیز انتشارفهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج[۱] ازآن یادکرده ویا آنرا مورد مطالعه قرار داده‌اند ، که ازآن جمله‌اند استادان نامدار زبان فارسی آقایان **بدیع‌الزمان فروزانفر**[۲] ، **مجتبی مینوی** ، و **دکترمحمد معین**[۳] .

درسه سال اخیر نیزبنده ، در معرفی نسخهٔ مورد بحث چند مقاله نوشته : دو داستان نسبةً مفصل آنرا بـرای استفاده اهل فضل بطبع رسانیده است، وهمچنین چند نکتهٔ مهم مربوط به اختصاصات دستوری ولهجه‌ای‌این تفسیررا چاپ کرده‌است[۴] .

نویسندهٔ این سطور دراین مختصر درصدد نیست دربارهٔ اهمیت این کتاب گرانقدرکه پس ازمدتی متجاوز ازسیصد وپنجاه سال به ایران بازگردانیده شده وبه وسیلهٔ بنیاد فرهنگ ایران فایده‌اش عام گردیده است سخنی بگوید زیرا برای درك اهمیت آن باید متن یك‌هزاروچهارصد صفحه‌ای کتاب را بدقت خواند وآثار موجود نثرکهن فارسی متعلق به قرن چهارم وپنجم را ــ که بسیار نیست ــ درنظر داشت ، و آنگاه قضاوت کرد که این تفسیر شریف تا چه حد نثرکهن فارسی را غنا می‌بخشد وچگونه راه را برای مطالعهٔ دستور تاریخی زبان فارسی هموارتر می‌سازد . اصولاً تفسیرهای فارسی منبعی سرشار برای زبان وادب فارسی است زیرا دردرجهٔ اول اعتقاد قوی مذهبی و دقت و نکته سنجی مفسران و مترجمان سبب گردیده است که ایشان بخصوص درترجمهٔ آیات قرآنی و انتخاب الفاظ فارسی دربرابر کلمات وترکیبات قــرآنی ، دقت و وسواس فــوق‌العاده بکار برند ، و بهمین جهت تفاسیر فارسی تعداد کثیری لغات وترکیبات نادر وقابل ملاحظهٔ فارسی را در بر دارد . بعلاوه چــون در

1– A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the University of Cambridge. By: Edward G. Brown, 1896, p.p. 13–37

۲ــ «منتخبات ادبیات فارسی» . نگارش و تألیف : بدیع‌الزمان خراسانی . چاپ شهریور ماه ۱۳۱۳ ، ص۱۵ .

۳ــ «برگزیدهٔ نثرفارسی» . تألیف دکترمحمد معین .

۴ــ «صبر ایوب» . مجلهٔ نگین ، اسفند ماه ۱۳۴۶ ؛ «تفسیری کهن بەزبان فارسی» ، نامهٔ آستان قدس ، شمارهٔ ۴ ، دورهٔ هفتم ؛ «کژدم . گزدم؟» مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد ، شمارهٔ ۱ و ۲، سال چهارم؛ «فعل مرکب بجای فعل‌بسیط» مجلهٔدانشکدهٔ ادبیات مشهد ، شماره چهارم ، سال چهارم ؛ «برخی نشانه‌های نادر استفهام درفارسی» مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد ، شمارهٔ اول ، سال پنجم .

قرآن مجید موضوعات مختلف اخلاقی ودینی و فقهی وقصصی وامثال آن مورد بحث قرارگرفته است لغات وترکیبات فارسی کتب‌تفسیر کاملا متنوع است برخلاف کتابهایی که درموضوعی خاص نوشته شده است مانند هدایةالمتعلمین فی‌الطب، درعلم پزشکی، وحدودالعالم من المشرق الی المغرب ، در جغرافیا که هریك مشتمل بر یك دسته ازلغات است .

دیگرآنکه دربرخی ازاین تفاسیر قدیمی ، وازجمله درتفسیر حاضر، آثار لهجه‌ای که مفسر بدان متکلم بوده است آشکارا بچشم می‌خورد ، وچون زبان فارسی درروزگار تألیف این کتابهاهنوز شکل خاص بخود نگرفته بوده است وباصطلاح زبان ادبی اززبان محاوره کاملا متمایز وجدا نشده بوده است مفسران ونویسندگان دربسیاری ازموارد ، کلمات را بصورتی که درلهجهٔ محلی خود تلفظ می‌کرده‌اند، بکاربرده‌اند . نظیرآنکه دراین کتاب بارهاکلماتی نظیر «ایشان» بشکل «ایشا» نوشته شده است . شاید درلهجهٔ مفسر ویاکاتب نسخه ، حرف « ن » این نوع کلمات بتلفظ درنمی‌آمده است چنانکه امروز نیزدربعضی ازلهجه‌ها چنین است . یا تلفظ کلمهٔ «کژدم» بصورت «گزدم» که هنوز درخراسان امروز متداول ورایج است . و شواهدی از این قبیل که کم نیست . وجود این نوع کلمات درکتاب حاضر برای کسانی که درباب لهجه‌های ایرانی مطالعه می‌کنند راهنمای بسیار خوبی است .

دیگرآنکه برای مطالعهٔ دستور تاریخی زبان فارسی وجود کتابهایی مفصل ازاین نوع دارای اهمیت بسیاراست . بنظر نویسندهٔ این سطور ارزش این کتاب و کتابهای مشابه آن ، از این جهت بمراتب بیشتراز ترجمه‌های سادهٔ قرآن و حتی کتابهایی نظیر ترجمهٔ تفسیر طبری وتفسیر سورآبادی است ، زیرا قسمت اعظم دو تفسیر اخیر به ترجمهٔ لفظ بلفظ آیات قرآنی اختصاص داده شده است،وصاحب نظران بخوبی آگاهند که این نوع ترجمه‌ها با آنکه از نظرلغات وترکیبات فارسی مقام شامخی دارد، بخش ترجمهٔ آنها از نظر تاریخ دستور زبان فارسی فاقد اهمیت و اعتبار است .

برای آنکه خوانندگان ارجمند به نحوهٔ کار بنده دربارهٔ تفسیر کمبریج آشنا گردند درچند کلمه متذکر می‌گردد که نویسندهٔ این سطور درفاصلهٔ سالهای ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۵ نسخهٔ عکسی این تفسیر را درکتابخانهٔ ملی تهران مطالعه کرد و یادداشتهایی ازآن فراهم آورد . ازسه سال پیش نیز که قرار شد این‌کتاب در ردیف انتشارات بنیاد فرهنگ ایران بچاپ برسد ، درایامی که دربهار وتابستان سال ۱۳۴۵

درلندن بسر می‌برد بمصداق « تیمم باطل است آنجاکه آب است » درصدد برآمد حتی‌المقدور کار تصحیح متن را با رجوع به نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج شروع کند، ولی چون استنساخ ازروی نسخهٔ خطی میسر نبود ، ازآن نسخه ، عکسی تهیه کرد وبه استنساخ ازروی‌آن پرداخت ودرضمن موارد مشکوك ویامحوشده ولایقرء را یادداشت‌می‌کرد، وبرای رفع این قبیل مشکلات به نسخهٔ خطی محفوظ درکتابخانهٔ دانشگاه کمبریج رجوع می‌کرد . بدین ترتیب شاید بیش ازهشتاد درصد مشکلات کتاب حل شد ، ولی برخی قسمتهایی که در نسخهٔ خطی بکلی محو گردیده است همچنان مجهول ماند .

در تصحیح متن تفسیر مورد بحث بطورکلی ازتصحیح ذوقی اجتناب ورزیده وبرای حل مشکلات ازترجمهٔ تفسیر طبری ، تفسیر سورآبادی ، تفسیر ابوالفتوح رازی ، وکشف الاسرار وعدةالابرار میبدی وبرخی ازتفاسیر عربی سود جسته است.

بعلاوه کتاب را ازجهت اختصاصات دستوری، اسلوب نگارش، کیفیت تفسیر، اختلاف قراءت قرآنی‌که مفسر دراختیار داشته است با قرآنهای متداول در روزگار ما ، ولغات وترکیبات فارسی ویا فارسی وعربی مطالعه کرده است . درمقدمهٔ مفصلی که پس ازاین خواهد آمد علاوه برآنکه باختصار درباب کتاب و مؤلف آن سخنی گفته شده است ، اختصاصات دستوری‌کتاب وشیوهٔ نگارش‌آن بتفصیل مورد بحث قرار گرفته است. دراین قسمت درانتخاب عنوانهای دستوری بحداقل‌کلمات اکتفا شده‌است ونیز ازشرح وبسط مسائل دستوری خودداری کرده است ، چه یقین حاصل است که خوانندگان چنین‌کتابی با مباحث دستوری آشنایی‌کامل دارند، ولی برای آنکه این مقدمه‌برای علاقه‌مندان به دستور زبان فارسی مفیدتر واقع شود برای هرمطلب شواهد متعدد آورده است . وبواسطهٔ اهمیتی‌که لغات وترکیبات این‌کتاب دارد،درپایان مجلد دوم، نیز فهرستی‌کامل ازلغات وترکیبات مذکوردراین تفسیر ترتیب داده شده است. در این کار نیز نگارنده درصدد آن نبوده است که نمونهٔ هریك ازلغات وترکیبات این کتاب را در دیگر متون نظم و نثر فارسی باذکر شواهد نشان بدهد ، چه این کار با آنکه بسیار سودمند است برحجم کتاب ـ که خود کم نیست ـ می‌افزود .

درپایان این مقدمه وظیفهٔ خود می‌داندازاستادان بزرگ وسرورانی که مرادر این کارتشویق و یاری فرموده‌اند تشکر کند . از استاد علامهٔ بزرگوارم جناب آقای **بدیع‌الزمان فروزانفر** ، از محقق نامدارجناب آقای **مجتبی مینوی** ، که همواره مشوق این بنده بوده‌اند ، ازاستاد فاضل بزرگوار جناب آقای **دکتر فیاض** ، ازجناب آقای **دکتر محمد معین** ،که دست روزگاربعلت بیماری آن وجود شریف چند سالی

است که مستفیدان را از پرتو دانشش محروم ساخته است ، ازدوست وهمکارعزیزواستاد دانشمند جناب آقای دکتر **غلامحسین یوسفی** ، که بسیاری از مشکلات کتاب را با ایشان در میان گذاشته‌ام وبرطبق شیوهٔ مرضیهٔ خود مرا نیز یاری بسیار کرده‌اند ، از جناب آقای **ابوالقاسم حبیب اللهی (نوید)** ، استاد فاضل دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی مشهد ممنون وسپاسگزارم .

بعلاوه چاپ این کتاب ، بدین ترتیب که امروز دردسترس خوانندهٔ عزیز قراردارد مرهون توجه استاد دانشمند جناب آقای دکتر **پرویز ناتل خانلری** ، دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران است . ازدوست عزیز و فاضلم جناب آقای دکتر **علی فاضل** ــ که مقدمات طبع این کتاب را درایام اقامت بنده درآمریکا فراهم فرمودند ــ سپاسگزارم .

از دوستان عزیزم آقایان **علی سلطانی** ، **احمد محفوظی** ، **اردلان جوان** دانشجویان دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی مشهد که دراستنساخ ومقابلهٔ این نسخه مرا یاری کرده‌اند متشکرم .

مشهد ، بهمن ماه ۱۳۴۸

جلال متینی

معرفی کتاب

کتاب حاضر ، تفسیری است منحصر بفرد به زبان فارسی برقرآن مجید ، که در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج انگلستان نگهداری می‌شود و درشصت هفتاد سال اخیر نزد اهل فضل به « تفسیر کمبریج » شهرت یافته است . این کتاب در اصل در چهار مجلد بوده است که درطی روزگاران مجلدات اول ودوم آن مفقود گردیده‌است وفقط مجلدات سوم وچهارم آن بدست مارسیده است. درباب مؤلف کتاب وعصرزندگانی و معاصران و محل تولد وی اطلاعی نداریم . شاید اگر دومجلد مفقود کتاب امروز دردسترس ما بود دراین باره مشکلی نداشتیم ولی اکنون تنها مأخذ ما دربارهٔ تفسیر مورد بحث و مؤلف آن خود این کتاب است .

نام ونسب مؤلف کتاب را نمی‌دانیم چون در دو مجلد موجود کتاب بدان اشاره‌ای نشده است . درباب زادگاه وی تنها قرائنی در دست داریم که شاید بتوان آنها را دال برخراسانی بودن وی دانست که ازآن جمله است :

مؤلف در تفسیر آیهٔ ۲۸ سورةالواقعة (۵۶) ضمن تفسیر «فی‌سدرمخضود» نوشته است : و«سدر» را پارسی کنار گویند و **بخراسان** از آن نباشد[1] . ذکر نام خراسان دراین عبارت می‌تواند قرینه‌ای برخراسانی بودن مؤلف باشد، چه درغیراین صورت ذکر نام خراسان زائد می‌نماید .

استعمال برخی از لغات که امروز فقط درلهجه‌های خراسان وافغانستان و بطور کلی نواحی شرقی ایران رایج است مانند « پی افتادن »[2] بمعنی پی بردن ،

۱ــ رك . ۳۴۱/۲ ۲ــ از جمله رك . ۱۶/۱، ۵۲/۱، ۱۲۰/۱

دریافتن وفهمیدن ، ونیز « شلند[1] » بمعنی کرپاسه وچلپاسه ، که امروز درلهجهٔ عامهٔ مردم افغانستان متداول است ، و نیز بکاربردن کلمهٔ «گزدم »[2] (= کژدم)، باکاف پارسی وزاءِ تازی، که امروز درنواحی مختلف خراسان زنده‌است[3].

اسلوب کلی نگارش کتاب با شیوهٔ نگارش آثار منثوری که درقرن چهارم وپنجم وششم هجری درخراسان تألیف گردیده یکسانست ونیز وجود لغات وترکیبات مشترك دراین کتاب وآثاری چون ترجمهٔ تفسیرطبری، تاریخ بلعمی، هدایةالمتعلمین فی‌الطب وامثال آن می‌تواند بعنوان قرینهٔ دیگری برخراسانی بودن مؤلف‌آن باشد. خوانندگان بصیرکه باآثارمنثورکهن زبان فارسی‌آشناباشند پس‌ازملاحظه اختصاصات دستوری کتاب در مقدمهٔ مجلد اول ، ونیز فهرست لغات وترکیبات آن درپایان مجلد دوم به وجود این وجوه اشتراك پی خواهند برد .

دربارهٔ مذهب مؤلف کتاب چیزی جز این نمی‌توان گفت که وی ازپیروان معتدل وبی تعصب اهل سنت وجماعت بوده است ، ولی درباب اینکه به‌کدام یك از فرق چهارگانهٔ تسنن متعلق بوده است بیقین چیزی نمی‌توان اظهارکرد . وی علاوه برآنکه خلفای راشدین را درموارد متعدد ستایش کرده وآراء پیشوایان فرق سنت و جماعت را نیز ذکرنموده است ازعلی وحسنین وفاطمه علیهم‌السلام وچند تن دیگراز افراد نامدار این خاندان بزرگ با احترام مخصوص یاد کرده است .

موضوع دیگری که از خلال سطورکتاب می‌توان دریافت آنست‌که مؤلف به تجسیم وتشبیه خداوند قائل نبوده است چنانکه از تفسیر « ثم استوی علی العرش الرحمن» خودداری می‌کند ومی‌نویسد : این لفظیست بتازی ، آن نیکوترکه بگذریم وبدین بگرویم . اما پارسی « استوی » درتازی قرار گرفتن است وبرابر شدن است برچیزی . واین هردو درصفات خدای تعالی روا نباشد . ۲۹۰/۱

ونیز در ترجمه وتفسیر : «اولم یروا انا خلقنالهم مما عملت ایدینا انعاما » نوشته است : و « ایدی » دستها باشد ، ازبهرآن یاد کرد تا پی افتند شنوندگان‌که خدای تعالی منزه است ازدست وپای ۶۵۳/۱

ویا درترجمه وتفسیر : «قال یا ابلیس ما منعك ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت . . .» عقیدهٔ خود را بدین‌شرح ذکرکرده است : . . . ترا چه بازداشت

۱ــ رك . ۱۱۵/۱ ۲ــ ازجمله رك . ۲۴۱/۲، ۳۵۹/۲

۳ــ رك . «کژدم ، گزدم ؟» بقلم نگارندهٔ این سطور، مجلهٔ دانشکدهٔادبیات مشهد ، شمارهٔ ۱و۲ ، سال چهارم .

از سجده کردن مرآن چیزیرا که من آنرا خود آفریدم ، یعنی آدم را ... «بیدی» خود آفریدم . و ما مر «ید» را پارسی گفتن روا نه‌بینیم . ندانیم که «ید» چیست ، ولکن دانیم که خصوصیت است مرآفرینش آدم را خاصه ... و اندرین باب بیش ازین خوض نشاید کردن تا تشبیه نبایدکرد . ۲/۴۵

بعلاوه این موضوع نیز روشن است که وی از«قدریان» نبوده است زیرا در ترجمه و تفسیر : «وکل‌شی‌فعلوه فی‌الزبر * وکل صغیر وکبیرمستطر» ، دوبار نوشته است : این آیت بر قدریان ردست . ۲/۳۲۴

تاریخ تألیف تفسیر نیز معلوم نیست و از اسامی رجال، شهرها واشاراتی که درآن آمده است نیز نمی‌توان برای تعیین تاریخ تقریبی کتاب استفاده کرد زیرا نامهایی که در تفاسیر مختلف آمده‌است همه از نوع عبدالله عباس وعکرمه ، مجاهد، ضحاك ، ابی‌کعب ، مقاتل است که درموضوع مورد بحث مشکلی را حل نمی‌کند . فقط مطالعهٔ دقیق متن مفصل تفسیر از ابتدا تا انتها ، شیوهٔ نگارش کتاب ، لغات و ترکیبات آنست که خوانندهٔ آشنا به تحول زبان فارسی را به حدود تقریبی تاریخ تألیف کتاب رهنمون می‌شود . با توجه به ضوابط موجود برای شناختن نثر فارسی در ادوار مختلف ، به نظر نگارندهٔ این سطور ، کتاب حاضر در ردیف آثار کهن منثور زبان فارسی است که حدود تألیف آن حداکثر از نیمهٔ اول قرن پنجم تجاوز نمی‌کند . برای قضاوت در این امر خواندن چند صفحه از این کتاب، و یا مقایسهٔ آن با کتبی چون کتاب جغرافیایی حـدود العالم من‌المشرق الی المغرب و امثال آن نه‌تنها کفایت نمی‌کند بلکه موجب گمراهی نیز می‌شود . برای روشن ساختن تاریخ تقریبی تألیف این تفسیر باید آنرا با تفاسیر قدیمی فارسی که موضوعشان با این کتاب یکی است مانند ترجمهٔ تفسیر طبری، تفسیرسورآبادی، تفسیرابوالفتوح رازی ، و کشف‌الاسرار و عدةالابرار میبدی که دورهٔ کامل آنها بدست ما رسیده‌است مقایسه کرد ، آن هم مقایسه‌ای کلمه بکلمه وسطر بسطر، نه‌آنکه دراین‌کار به‌گوشهٔ چشمی اکتفا کنیم و نظری کلی اظهار نماییم [۱].

۱ــ نگارندهٔ این سطور سالهاست که قسمتی از وقت خود را بـه مطالعه و تحقیق دربارهٔ آثار منثور قرن چهارم هجری صرف می‌کند . بدین جهت بارها آثاراین دوره را خوانده‌است و یکی از کتابهای ارجمند این عصر ، هدایةالمتعلمین فی‌الطب ، را نیز تصحیح‌وچاپ کرده است وطی هفده هیجده سال مطالعه تاحدی با «دستورتاریخی» ونیز لغات و ترکیبات نثر قرن چهارم آشنا گردیده است . حاصل این مطالعات این نظر را برای بنده بوجود آورده است که نشانه‌های کهنگی تفسیرکمبریج وآثاری از←

اگر نام و نسب و زادگاه و سال تـألیف تفسیر مـورد بحث مجهول است خوشبختانه در تاریخ تحریر نسخهٔ موجود جای بحث نیست زیرا کتاب در هفتم ربیع الاخر سال ۶۲۸ هجری بهدست «محمدبن ابیالفتح الفقیهالغریب» که خود را کاتب و صاحب نسخه معرفیکرده ، نوشته شده است .

دربارهٔ نسخهٔ خطی منحصر بفرد این کتاب ، مطالب لازم باختصار خواهد آمد ، ولی در اینجا ذکر این موضوع را ضروری میداندکه تفسیر حاضر در سال ۱۸۹۴ میلادی نخستینبار به توسط شرق شناس معروف ، ادوارد براون ، در روزنامهٔ سلطنتی آسیایی انگلستان معرفی شد . وی در مقالهٔ مفصل خود علاقهمندان به زبان فارسی را به وجود چنین نسخهٔ گرانبهایی راهنمایی کرد و ضمن برشمردن پارهای از اختصاصات رسمالخطی و دستوری ونیز برخی از لغات آن ، دربارهٔ تاریختألیفآن نظری اظهارکرد (مقارن تألیف شاهنامهٔ فردوسی) ، و سپس در فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج ، ضمن معرفی این کتاب ، نظر چند تن از خاورشناسان معاصر خود را دربارهٔ کتاب افزود . انتقال این نسخهٔ نفیس به کتابخانـهٔ دانشگاه کمبریج داستانی جالبتوجه داردکه علاقهمندان را برای تفصیل بیشتر بهمقالهٔ ادوارد براون حواله میدهد ولی ذکر این مختصر را دراینجا بیفایده نمیداندکه اینسخه حداکثر در ربع اول قرن هفدهم میلادی ، در اروپا ، دراختیاریکی از شرق شناسان آلمانی به نام توماس فان ارپ [1] ، معروف به ارپنیوس [2] (۱۵۸۴ــ۱۶۲۴ میلادی) بوده است . در ابتدای نسخه ، فهرستی در دو ورق به زبان لاتینی افـزوده شده است که ادوارد براون خط این دو ورق را متعلق به دو سه تن ــ و از جمله ارپنیوســ که

←ـاین نوعرا در درجهٔ اول باید درکیفیت تلفیق عبارات و«دستورتاریخی»آنها جست. نه فقط در استعمال لغات و ترکیبات . اگر کتاب مورد بحث فقط ترجمهٔ آیات قرآنی را در برداشت ، بسیار دشوار بود کـه بصرف استعمال چند لغت و تـرکیب مهجور ، درباب قدمتآن سخنگفت . فیالمثل ممکن استدربرخی ازترجمههای قرآن واژهها و ترکیباتی نادر دیده شودکه در فرهنگها هم مذکورنباشد وبعضی بواسطهٔ وجودآنها، آن ترجمهها راکهنه و قدیمی پندارند و حال آنکه امروزنیز درلهجههای زندهٔایران و افغانستان و تاجیکستان لغات وترکیباتی بکار میرود، که در زبان ادبی ما مستعمل نیست و در فرهنگهاهم نیامده ، ولی از جمله لغات و ترکیبات رایج و زندهٔ روزمـره بشمار است .

1– Thomas van Erpe		2– Erpenius

در قرن هفدهم و یا اوایل قرن هیجدهم میلادی می‌زیسته‌انـد ، می‌دانـد . بعلاوه در گوشه و کنار نسخه نیز مطالبی به لاتینی نوشته شده و در بعضی از موارد صفحه یـا صفحاتی از نسخهٔ اصل کلمه بکلمه به‌لاتینی ترجمه شده‌است که‌برخی‌ازآنهاعلی‌الظاهر خط ارپنیوس است . پس از مرگ ارپنیوس ، با آنکه وی وصیت کـرده بوده است که مجموع کتابهای او را در اختیار کتابخانهٔ دانشگاه لیدن قرار بدهند ومقدماتی هم برای این‌کار فراهم می‌شود ، بشرحی‌که ادوارد براون آورده است، درقرن‌هفدهم میلادی کتابهای ارپنیوس و ازجمله تفسیر مورد بحث به توسط بیوهٔ دوك بوکینگهام به‌کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج اهداء می‌گردد .

معرفی نسخهٔ اساس

قبلا اشاره گردیده است که ازتفسیرمورد بحث فقط یك نسخهٔ خطی معرفی شده است ، و آن نسخه‌ای است که با نشانهٔ Mm. 4. 15. Erpenius در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج انگلستان نگهداری می‌شود وچاپ حاضر براساس همین نسخه است . با توجه به نسخهٔ موجود معلوم می‌شود که تمام تفسیر دراصل درچهار مجلد بوده‌است ولی ما اکنون فقط نیمهٔ دوم آن ، یعنی مجلدات سوم وچهارم ــ ازسورهٔ مریم (۱۹) تا پایان قرآن مجید ــ را دراختیار داریم واز مجلدات اول ودوم آن نشانی در دست نیست . دو مجلد موجود در یك جلد صحافی شده است و دارای ۳۶۹ برگ باندازهٔ ۲۳/۵ × ۳۲ سانتی متر است که با خط نسخ ممتاز روشن وخوانایی نوشته شده است ولی بعلت قدمت نسخه، رنگ مرکب‌آن بمرور زمان ازسیاه به‌قهوه‌ای متمایل گردیده است . کاتب ، آیات قرآنی را با خطی درشت‌تر از ترجمه وتفسیر نوشته است وآیات قرآنی را بدقت اعراب گذاری کرده است .

قسمت اول این نسخه که مجلد اول چاپ حاضر را تشکیل می‌دهد مشتمل است براوراق یك تا ۱۹۴ب که با سورهٔ مریم (۱۹) آغاز می گردد وبه سورهٔالصافات (۳۷) پایان می‌پذیرد. دربارهٔ این مجلد چند موضوع قابل تذکروجود دارد : نخست آنکه ظاهراً ورق اول تفسیر که آیه‌های اول ودوم سورهٔ مریم درآن تفسیرشده بوده، مفقود بوده است وبجای آن دوورق قرارداده‌اند که برروی سه صفحهٔ اول آن فهرستی به لاتینی ازمطالب کتاب ترتیب داده‌اند . ادواردبراون نوشته است این فهرست بــه خط دوسه تن، که ارپنیوس نیز جزءآنها است، درقرن‌هفدهم ویا اوایل قرن هیجدهم

میلادی نوشته شده است . دیگر آنکه برروی صفحهٔ چهارم که الحاقی است دوآیهٔ اول و دوم سورهٔ مریم وتفسیر آنها ، که درنسخهٔ اصل افتادگی داشته است به خطی بسیار جدید وناپخته وبد ــ که با خط نسخه اصل تفاوت بیّن وآشکار دارد ــ وگاه همراه با برخی ازاغلاط است از مواهب علیه کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی هروی افزوده شده است. سوم‌آنکه چند ورقی ازاوراق نخستین این مجلد بریدگیهایی دارد که درموقع صحافی بجای آنها کاغذ سفید قرار داده‌اند . چهارم آنکه مقداری از صفحات این مجلد آب دیدگی دارد که خواندن نسخه را مشکل می‌سازد ونگارندهٔ این سطور ناگزیر گردیده است این صفحات را با نسخهٔ خطی درکتابخانهٔ دانشگاه کمبریج مقابله کند . پنجم آنکه بعضی ازکلماتی‌که بمرور زمان ویا بعلت آبدیدگی کم رنگ ویا محوگردیده است به‌توسط شخصی‌که‌با قرآن ومطالب قرآنی وشاید با زبان فارسی نیزآشنایی‌کافی نداشته است باصطلاح «پررنگ» واصلاح گردیده،وهمین امر موجب بوجود آمدن برخی ازغلطهای فاحش گردیده است . پس ازپایان سورهٔ الصافات درصفحهٔ ۱۹۴ ب ، بربالای صفحهٔ ۱۹۵آ که‌حدفاصل قسمت‌اول ودوم نسخه است به خط شخصی جز کاتب نسخه ، حکایتی کوتاه دربارهٔ شبلی نوشته شده است .

قسمت دوم نسخه‌که مجلد دوم چاپ حاضر است مشتمل است براوراق ۱۹۵ ب ، تا ۳۶۹ ، که با سورهٔ ص (۳۸) شروع می‌شود وبه آخرین سورهٔ قرآن ختم می‌گردد . دراین قسمت دو ورق ۳۵۱ و۳۵۲ مفقود است ودرنسخهٔ اصل بجای‌آن دو ورق‌کاغذ سفید قرار داده‌اند . تفسیر درصفحهٔ ۳۶۷آ بپایان می‌رسد و درصفحهٔ ۳۶۷ ب ، مطالبی ازعبدالله‌بن‌المبارك الدینوری درکیفیت‌آیات قرآنی نقل‌گردیده‌است، و درسه صفحهٔ بعد مطالبی متفرق به خط شخصی جز کاتب نسخه افزوده شده است .

آغاز وپایان نسخه بدین قرار است :

آغاز :

اذنادی ربه ، آنگاه که بخواند خدای خـود را ، نداً خفیا ، خواندنی پوشیده که کس ندانست . . .

پایان :

الحمدلله رب‌العالمین‌والصلوة علی خیر خلقه محمد سیدالمرسلین وازواجه امهات المومنین واصحابه اجمعین،کاتبه وصاحبه‌العبد الفقیر المحتاج الی رحمةالله محمدبن ابی الفتح الفقیه الغریب فی‌الیوم السابع من ربیع الاخرفی شهور سنة ثمان وعشرون وستمایه، اللهم اغفر لصاحبه وکاتبه .

اختصاصات رسم‌الخط نسخه :

کاتب درتمام موارد حرفهای « پ ، چ ، گ » را به شکل « ب ، ج ، ك » نوشته است . درنسخهٔ عکسی ، دریکی دو مورد حرف «پ» با سه‌نقطه بچشم می‌خورد که درمعاینه‌ای که نگارندهٔ این سطور از نسخهٔ خطی درکتابخانهٔ دانشگاه کمبریج بعمل آورد ، معلوم شد درآن یکی دوکلمه نیز حرف « پ» دراصل با یك نقطه نوشته شده بوده است ودونقطه اضافی ، الحاقی است وازآن جمله است کلمهٔ « پنهان » در ورق ۳۴۶ ب . درچاپ حاضر برای سهولت‌کار،این سه حرف بشکل « پ ، چ، گ» چاپ شده است .

حرف « ژ» همه جا با سه نقطه از حرف « ز » مشخص گردیده است، وبا توجه بدین امر بود که نگارنده متوجه گردید ، درلهجهٔ مؤلف یا کاتب نسخهٔ مورد بحث ، کلمهٔ « کژدم » با کاف پارسی وزاء تازی ، بصورت « گزدم » تلفظ می‌شده است ، زیرا فقط این کلمه در تمام موارد بشکل « کزدم » نوشته شده است و نه بصورت « کژدم » .

قاعدهٔ «ذال فارسی » درتمام کتاب مراعات گردیده است .

از این چند مورد که بگذریم دربقیهٔ موارد رسم الخط نسخه ازنظرمراعات قواعد مختلف‌کتابت یکنواخت نیست چه ازنظر اتصال وانفصال کلمات وچه از جهت نوشتن کلمات .

در این چاپ ، اتصال وانفصال‌کلمات براساس نسخهٔ اصل مراعات شده‌است واگر خوانندگان ملاحظه می‌کنندکه یك کلمه بدو صورت نوشته شده است مانند : نبشته است ، نبشتست ــ هرکه را ، هرکرا ــ ایشان را ، ایشانرا ــ درخت‌ناك ، درختناك؛ وامثال آن ، مربوط به رسم‌الخط نسخهٔ اصل است . درمورد اتصال کلمات یادآوری این موضوع لازم است که درنسخهٔ مورد بحث ، مانند بسیاری ازنسخه‌های خطی متعلق به قرن پنجم وششم وهفتم ، دوکلمهٔ «که» و«چه» در بسیاری ازموارد به کلمهٔ بعد متصل نوشته شده است مانند : کفضل = که فضل ،کما = که ما ، کهمی = که همی ، کیاد کرده شد = که یادکرده شد ، کاندر = که اندر ، کمر = که مر، کچو= که‌چو ، کبا = که با ، کمنافقانید = که منافقانید ، کابوحنیفه = که ابوحنیفه ، کنام = که نام ، کچه = که چه ، کاینچه = که اینچه ، کمن = که من ، کجانها = که جانها، چکنی = چه‌کنی ، چکنم= چه‌کنم ، چگویی = چه گویی ، چگویید = چه‌گویید ، چبوده است = چه بوده است ،

در چاپ حاضر نیز مراعات اتصال و انفصال این نوع کلمات براساس نسخهٔ اصل شده است.

کلمات «که» و «چه» ـ درمواردی که به کلمات بعد متصل نگردیده است ـ به شکلهای «ك، کی، که، ج، جی، جه» نوشته شده، ولی درچاپ حاضر بشکل «که» و «چه» که امروز معمول است نمایش داده شده است.

در نسخهٔ اصل برخی از کلمات با دو ویا چند املاء نوشته شده‌است مانند: عثمن، عثمان ـ سلیمن، سلیمان ـ ستبر، سطبر ـ جبریل، جبرایل ـ ترکیدن، طرکیدن ـ تلخ، طلخ ـ سنة، سنت ـ ایشا، ایشان ـ شست، شصت (۶۰) ـ زکوت، زکات، زکوة، زکاة و امثال آن که در چاپ در هر مورد املای نسخهٔ اصل مراعات گردیده است.

دررسم‌الخط آیات قرآنی نیز ازهرجهت ـ باتوجه به‌حدود امکان‌چاپخانه ـ املای کلمات و نحوهٔ اعراب گذاری نسخهٔ اساس مراعات گردیده است. بدین‌جهت اختلافاتی که از این نظر، درچاپ حاضر با قرآنهای متداول مشاهده می‌شود مربوط به نسخهٔ اساس است ـ که چون عمومیت دارد در زیر نویس صفحات به آنها اشاره نشده است ـ و از آن جمله است: **یَاَیُّهَا : یٰاَیُّهَا ، جَآهُمْ : جٰاءَهُمْ ، اَهْلَكْنَا : اَهْلَكْنٰا ، ذِكْرِی : ذِكْرِی ، نَادَی : نٰادیٰ ، تَاكُلُون : تَأْكُلُون ، هَذَا : هٰذٰا، السَّمَوَات: السَّمٰوٰاتِ، يَوْمَئِذٍ: يَوْمَئِذٍ، السَّمَآ: السَّمٰاءُ ، سليمان: سليمن...**

ولی دیگر اختلافات موجود بین آیات قرآنی مندرج در تفسیر حاضر و قرآنهای رایج ـ از نظر کتابت و اختلاف اعـراب ـ در زیر نویس صفحات ذکر گردیده است.

موضوع قابل توجه دیگر آنست که در نسخهٔ اساس، آیات قرآن وترجمه و تفسیر در هریك از سوره‌ها بصورت پیوسته نوشته شده، وآیات قرآن با نشانه‌ای از یکدیگر مجزا نگردیده است. درچاپ حاضر برای آنکه آیات قرآنی و ترجمه و تفسیر هریك از آیه‌ها روشن و واضح باشد، مصحح با مراجعه به قرآن مجید و تفاسیر معتبر، آغاز و پایان هر یك از آیات را مشخص کرده، و نیز هر آیه را از اول سطر آغاز نموده، و در حاشیهٔ سمت راست صفحه، شمارهٔ آیه را ذکر کرده است. ولی دربرخی قسمتها ـ که تعداد آنها کم نیست ـ مؤلف، نخست متن چند آیه را درپی هم نوشته و سپس به ترجمه و تفسیر آنها توأماً پرداخته است. درچنین مواردی چون جدا ساختن آیه‌ها ازیکدیگر میسر نبود، ازنسخهٔ اساس تبعیت شده‌است.

شیوهٔ نثر کتاب

دربارهٔ شیوهٔ نگارش تفسیر مورد بحث ، موضوعات قابل اهمیت جدا جدا با ذکر مثال در صفحات بعداز نظر خوانندهٔ محترم خواهد گذشت ، ولی قبل از شروع مطالب دستوری و زبان شناسی و... لازم می‌داند چند موضوع را باختصار در اینجا ذکر کند :

۱ــ سادگی و روانی عبارات این‌کتاب قبل از هرچیز توجه خواننده را بخود جلب می‌کند . بعلاوه جز برخی از داستانها مانند سرگذشت ایوب ، پایان جهان ومرگ عزراییل و... که با شرح و تفصیل آمده ، و در ضمن ازقسمتهای‌زیبای این‌کتاب است ، در بقیهٔ موارد مؤلف بشیوهٔ تساوی و یا ایجاز گراییده است .

۲ــمؤلف بسیاری ازکلمات را بصورتی‌که در لهجهٔ خود بکار می‌برده، در این‌کتاب آورده است و بهمین جهت کتاب از نظر لهجه شناسی ومطالعهٔ‌کیفیت‌تحول کلمات فارسی حائز اهمیت است .

۳ــ جز در چند مورد معدود ــ که درصفحات بعد بدان اشاره خواهدشدــ دراین‌کتاب از عبارات موزون و مسجع اثری دیده نمی‌شود .

۴ــ شعر فارسی دراین تفسیر بهیچ وجه بکارنرفته است وفقط درمواردانگشت شماری اشعار عربی ــ که اکثر نحوهٔ استعمال لغات را نشان دهد ــ ذکر شده‌است.

۵ــ در مورد قواعد دستوری و زبان شناسی ، دراین کتاب اساس برآنست که اکثر ، قواعد مختلفی درمورد مشابه مراعات گردیده است. فی‌المثل فعل مجهول بافعلهای‌معین«آمدن»،«گشتن»،«شدن»،فعل‌امر با باءِتاکید و بی‌باءِ تاکیدو... بکاررفته

است . بهمین جهت برای آنکه خوانندگان محترم باطرز استعمالهای‌مختلف مذکور در این کتاب آشنا گردند در اکثر موارد علاوه برذکر صورتهای کهنه و قدیمی ، صورتهای جدیدتر را نیز با ذکر مثال آورده‌ام .

۶ـ بعلاوه شکلهای مختلف برخی از کلمات دراین کتاب آمده است مانند: پیامبر ـ پیغامبر ، هشیاری ـ هوشیاری ، اومید ـ امید ، اشتر ـ شتر ، گوسپند ـ گوسفند ، دیه ـ ده (بمعنی قصبه) ، گواهان ـ گواان . رستخیز ـ رستاخیز ، ناسپاسی ـ نوسپاسی ، پیشینگان‌ـ پیشینیان ـ پیشنگان ، شتربان‌ـ شتروان، نردبان‌ـ نردوان ، نگابان ـ نگاهبان، اندوگین ـ اندوهگن‌ـ اندوهگین ، بزه‌کار ـ بزکار، بزه‌مند ـ بزومند ، بزه‌مندی ـ بزومندی ، پادشاهی ـ پادشایی ، سدیگر ـ سوم ـ سیم ، بنویسد ـ بنبیسد ، می‌نویسم ـ می‌نبیسم ، فروآمدن ـ فرودآمدن ، نگرستن ـ نگریستن ، نگوسار ـ نگونسار .

۷ ـ بعضی از واژه‌ها و ترکیبات و یا قواعد دستوری در یکی از دو مجلد بیشتر بکار رفته است مانند : وای و ویر : ویل ، وای و ویل، یاد افراه: عذاب، تنگ وبند : حرج ، درمجلد اول ، و استعمال عام حرف اضافهٔ «اندر» بجای «در» ، حرف «مر» پیش از مفعول بی‌واسطه، وجمع «آنکسها» بجای «آنکسان» در مجلد دوم ،که در مجلد اول کمتر بکار رفته است .

۸ـ این‌کتاب از نظر نوادر لغات وترکیبات نیز بسیارغنی‌است، درفهرست لغات و ترکیبات درپایان مجلد دوم تمام کلمات و ترکیبات جالب توجه ذکرخواهد شد . در اینجا برای نمونه به‌ذکرچند مثال اکتفا می‌کند :

سرود گفتن ، سماخچه ، سوگندی شدن ، شخشیدن ، غژم ، فاتیه ، شدیار کردن ، شیرخوردگی ، دوشیزگی ستدن ، زندگانی بردن ، زندگانی‌کشیدن ، نهوبست ، شلند ، زلیفن ، ریم ، ستیم ، رودگانی ، زجه ، زجگی ، ستنبه ، سپست ، خرفك، خستون‌آمدن، بلایه، دوستگانی، دشمنایگی، گردن‌بردن، گم‌بوده، گمان مند، مادندر، لب سپید کردن ، خوش منشی‌کردن ، لشن، فراشتوك ، فرخج، فروموليدن، کاردو ، فسوس‌کردن ، آزادی‌کردن ، نوسپاس ، هوازی ، همیدون ....

اینك اختصاصات نثر کتاب به‌شرح زیرازنظر خوانندگان‌ارجمند می‌گذرد:

شیوهٔ جمع بستن کلمات

جمع بستن کلمات فارسی و عربی با «ـ ان» و «ـ ها»

کلمات عربی

۱ـ جمع بستن کلمات عربی با «ـ ان» :

قاذفان، مطففان، غازیان، شهیدان، رهبانان، مؤمنان، مخلصان، مکذبان، عابدان، عمان، حاکمان، قرابتان، سلطانان، حواریان، عاصیان، شفیعان، مخلوقان، عوانان، مطیعان، فاجران، مصدقان، حورالعینان، سایلان، مسرفان، فاسقان، طاغیان، خالقان، مخلوقان، مشرکان، موحدان، قدریان، زانیان، جباران، متکبران، عارفان، منافقان، مجاهدان، صابران، مفسران، مقعدان، ذلیلان، تایبان، کافران، مقران، مجرمان، شریفان، مبطلان، غافلان، مرایان، مطربان، مطعمان، ظالمان، ضعیفان، معبودان، رسولان، موکلان، جاحدان، قرینان، خادمان، مؤذنان، مرکبان، خازنان، مسلمانان، غلامان، شاکران، عالمان، حکیمان، مؤدبان، معلمان، ادیبان، خصمان، خلیطان، شریکان، قویان، مفسدان، فاجران، زانیان، عابدان، معصومان، مخذولان، مسبحان، قرینان، مالکان، رییسان، ایمنان، مطیعان، فقیهان، حاسدان، خلیفتان، زندیقان، عمتان، خالتان، بخیلان، منافقان، فراشان، ملکان، امیران، جایران، مخلصان، جهودان، منکران، حکیمان، مسافران، مقیمان، امامان، مبتدعان، غایبان، حاضران، جفتان، فصیحان، خطیبان، شاعران، ممیزان، جاهلان، باغیان، بالغان، معرضان، غریبان، امینان، جلدان، جباران، مرسلان، والیان، عاملان، کاهنان، راویان، ممدوحان، طبیبان، مسرفان، غالبان، کافر نعمتان، متواضعان، شاکران.

۲ـ جمع بستن کلمات عربی با «ـ ها» :

ادبها، مجلس‌ها، خصلتها، کتابها، کرامتها، مصیبتها، عاریتها، عیبها، عیدها، حجها، خطبها، نکاحها، فضلها، سورتها، آیتها، طاعتها، تأویلها، شرطها، نیتها، فعلها، سنتها، فریضها، صدقها، حکمها، صنعها، خصومتها، قصاصها، فرجها، وقتها، هدیها، هواها، مسجدها، غیبها، ساعتها، غلها، درکتها، مخاطرها، سلسلها، منظرها، قرصها، شدتها، حلها، مرعیها، طبعها، حاجتها، برجها، حقبها، لحنها، قدحها، خبرها، حالها، حدثها، معجزها، وعیدها، حقیقتها، صفها،

نعمتها ، رحمها ، رباطها ، شهوتها ، منفعتها ، متاعها ، سلاحها ، صومعها ، حدها ، درجتها ، ضیعتها ، غنیمتها ، حایطها ، مثلها ، هولها ، خزینها ، علامتها ، عبرتها ، اثرها ، عطاها ، نعمتها ، شهوتها ، عذابها ، اجلها ، منفعتها ، اصلها ، معیشتها ، طعامها ، شرابها ، مسکنها ، خزینها ، قولها ، عبادتها ، جـراحتها ، رواقها، نوحها، حیلتها، ثوابها، حالها، مشرقها، مغربها ، منزلها ، موجها، صفتها، قرنها ، حربها ، قصها ، شبهتها، سجدها ، حدیثها، امانتها، طاعتها، عیبها، طعنها، حصارها ، قلعها ، لفظها ، نکبتها، رحمها، حجتها، وقتها، دلیلها، حکمتها، نهیها، وعدها ، فلکها ، مالها ، مشرعها ، شریعتها ، حادثها ، حقها ، شعرها ، خیرهـا ، منبرها ، عقوبتها، کبیرها (جمع کبیره) ، برجها ، علمها، عیدها، غزوها، مشورتها، شغلها .

* **برخی از کلمات جمع عربی با «ـ ان» و «ـ ها» جمع بسته شده است :**

۱ـ جمع بستن کلمات جمع عربی با «ـ ان» :

ملوکان ، ابراران ، عیالان .

۲ـ جمع بستن کلمات جمع عربی با «ـ ها» :

خزاینها ، صحفها ، عجایبها ، فواحشها .

* **جمعهای عربی :**

دربعضی از موارد نیزجمعهای عربی : جمع مکسر، جمع با «ات» ــ جمع مؤنث سالم ــ و جمع با «ین» ــ یکی ازعلامتهای جمع مذکر سالم ــ در این کتاب بکار رفته است :

۱ــ جمعهای مکسر :

شهدا ، اولیا ، شرایع ، فقها ، فواحش ، وحوش، ملوك ، حساد، علما، خدم ، احکام ، عجایب ، صحابه ، سباع، جوانب، اتباع، حدود، فرایض ، منازل ، حواس ، فتوح ، احوال ، املاك ، اسرار ، انواع ، ورثه ، حروف ، شعرا .

۲ــ جمع با «ات» :

صدقات ، سکرات ، درجات ، قرابات ، مخلوقات ، معجزات ، صفات .

۳ــ جمع با «ین» :

اولین ، آخرین .

* **جمع بستن کلمات فارسی یا عربی منسوب ، با «ـ ان» :**

پارسیان ، فلانیان ، بهشتیان ، کوفیان ، بصریان ، جهانیان ، مکیان ،

انطاکیان، هم شهریان، دوزخیان، زنگیان، بربریان، رومیان، سقلابیان، حاجیان، لوطیان، خارجیان، رافضیان، مهاجریان، انصاریان، حبشیان، بدریان، قریضیان، نظیریان، مدینیان، داودیان، شامیان، عراقیان، غنیمتیان، غطفانیان، کنانیان، بدویان، جنگیان، مهاجریان، قریشیان، یمانیان، اشعریان، عادیان، ثمودیان، قبطیان، فرعونیان، گذریان، نوحیان، حمیریان، اسراییلیان، بیابانیان، عثمانیان، مشرقیان، مغربیان، یمینیان، مصریان، بازاریان، عالمیان، قرشیان، عجمیان، آسمانیان، زمینیان، مدنیان، شهریان، نخستینیان، پیشینیان، قحطانیان، آفاقیان، سوگندیان.

* جمع کلمهٔ «کَسْ» با «ـ ها» و «ـ ان»:

۱ـ جمع «کس» با «ـ ها»: با آنکه در این کتاب جانداران بطور کلی با نشانهٔ «ان» جمع بسته شده است، کلمهٔ کس ـ که مرجع آن انسان است ـ در بیشتر موارد با «ـ ها» بکار رفته است:

آنگاه داود بعبادت مشغول شد، و از اهل و کسهای خویش و دیگران بیک سوی شد. ۱۷/۲

و شرفست مر آنکسها را که بدین بگرود. ۳/۲

گفتند فریشتگان ما داناتریم بدان کسها که در آن شهرهااند. ۴۳۸/۱ ـ۴۳۹

و آنکسها که مومنانند برراه راست‌اند. ۲۱۳/۲

۲ـ جمع «کس» با «ـ ان»: استعمال «کسان» در این کتاب زیاد نیست:

تا اندر بعضی خبرها چنانست که آنکسان که بدعوت ابوبکر بگرویدند. ۲۴۰/۲

و آنکسان که درکشتی برو بودند. ۴۳۲/۱

زن موسی و آنکسان که برو بودند سه روز درنگ کردند آنجای. ۴۷/۱

که ایشان کسان نجاشی بودند. ۴۰۶/۱

* جمع بستن کلمات مختوم به «الف»، با «ـ ان»:

کلمات مختوم به «الف» در جمع با «ـ ان» ـ برخلاف دوره‌های بعد ـ عموماً بی‌افزودن حرف «یاء» بکار رفته است:

ترسا ان = ترسایان، پارساان = پارسایان، شکیباان = شکیبایان، نابیناان = نابینایان، داناان = دانایان، گواان = گوایان (گواهان)،

هم تا ان = هم‌تایان .

* جمع بستن اسم معنی با «ــ ان» :

اندوهان ، سوگندان ، مانندان ، گناهان .

* جمع بستن نام جانوران با «ــ ان» :

بزان ، خوکان ، پیلان ، گوزنان، شیران ، پلنگان ، گرگان، گوسپندان، شتران ، ستوران ، ددان ، مرغان ، ماران، ماهیان ، خزندگان، استران، میشان، مورچگان .

* جمع بستن کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ با «ــ ان» :

بچگان ، فریشتگان ، مادگان ، ستارگان ، مورچگان ، خزندگان ، دوندگان ، روندگان ، شصت سالگان ، خاصگان .

* جمع کلمهٔ «آفریده» ، با «ــ ان» و «ــ ها» :

نیستیم ما از نگاه داشت آفریدها بی‌خبر .... ونیز گفته‌اند نیستیم ماعاجز از روزی دادن آفریدگان خویش . ۱۸۴/۱

و هرچه فرود عرش است از آفریدها . ۲۹۰/۱

بدان که خدای تعالی می‌داند آنچه درآسمانست و در زمین از آفریدها . ۱۷۳/۱

* جمع بستن کلمهٔ «مولا = مولی» با نشانهٔ «کان» :

این آیت آنگاه آمد که بوذر و عبدالله مسعود و... مسلمان شدند، ودیگر درویشان و مولاکان قریش برروی افسوس می‌گفتند ، بنگرید باتباع محمد که‌کیان گرویده‌اند بدو از درویشان ما و مولاکان ما . ۲۷۴/۱

* طرز استعمال کلمهٔ «مردم» :

۱ــ کلمه «مردم» در این کتاب هرجـا بصورت مفرد بکار رفته است اکثر اسم جنس است وبمعنی انسان ، مانند :

یخرج‌الحی من‌المیت، اوبیرون‌آرد مردم زنده را ازنطفهٔ مرده. ۴۶۳/۱

۲ــ صورت مفردآن نیز به‌شکل‌اسم‌جمع بسیار به‌ندرت‌استعمال‌شده‌است‌مانند:

و اگر درمسجدی رود و مردمان بسیار باشند درآن مسجد ، سلام گـوید چنانکه خود شنود ، واگر مردم اندك باشد ، سلام‌گوید چنانکه همه شنوند یا ۲۵۹/۱

۳. در مواردی که از این کلمه ، معنی «اسم جمع» اراده شده باشد عموماً با «ـ ان» جمع بسته شده است مانند :

آنگاه مردمان دیگر سنگ اندازند . ۱/۲۱۶

و مردمان او را دوستراز موسی داشتند . ۱/۵۲

انایت القوم‌الظالمین، وگفت مرو رابیایدآن مردمان ستمکاران برخویشتن، ای‌که فرعونیان . ۱/۳۰۱

* جمع «امت» و «گروه» با «ـ ان» :

دروغ زن کردندی او را امتان او ، چنانکه دروغ زن کردند ترا امتان تو . ۱/۱۹۱

و گروهان نخستین را ، ای که آفریدگانی راکه پیش از شما بودند همو آفرید . ۱/۳۳۱

* جمع بستن ضمیر «این» و «آن» ، با «ـ ان» و «ـ ها» :

و اینان همه آنان‌اندکه نشاید ایشانرا بشوی کنند ، و نشاید ایشانرا که اینها را بزنی کنند . ۱/۲۳۴

آنانکه بپذیرند فرمانهای خدایرا ببهشت . ۱/۱۶۰

آنانکه خستون نیامدند بیکیی خدای تعالی . ۱/۲۴۳

* جمع بستن «کی» ، ادات استفهام ، با «ـ ان» :

بنمای ما را که ایشان کیانند . ۱/۳۸۷

بنگرید باتباع محمدکه کیان گرویده‌اند بدو از درویشان ما ومولاکان ما . ۱/۲۷۴

تثنیه

* استعمال کلمهٔ تثنیه عربی :

و اما بقول فریقین ، مذهب رای و مذهب حدیث . امام آن باشدکه ۲/۴۱۵

* استعمال کلمهٔ «دو» پیش ازکلمهٔ تثنیهٔ عربی :

فاخلع نعلیك ، بیرون‌کش از پای هر دو نعلین . ۱/۴۸

اسم نکره

بجزافزودن یاء نکره درآخر اسم ـ که امروزنیز معمول است ـ صورتهای ذیل که از نشانه‌های کهنگی نثر است قابل توجه می‌باشد :

* یکی + اسم + ی :

اندر گردن او یکی سلسله‌ای باشد . ۶۵۳/۲

دیگرایدون گوید «ویل» یکی چاهی است اندر دوزخ . ۵۳۰/۲

اکنون یکی شیری آمده است . ۱۶/۲

او را یکی خواهرزاده‌ای بودی . ۱۳/۲

سعیدجبیر می‌گوید که یکی زنی حمیری ، او خویشتن را اختیار کرد . ۵۴۲/۱

و یکی گلیمی دیگر بود کچون کسی ازیشان بحاجتی بیرون خواستی شد، آن گلیمك را برپوشیدی . ۱۳۷/۲

* یکی + اسم :

اندر هر بیغوله‌ای یکی مار است اژدها . ۵۳۸/۲

همه را بجملگی از یکی نر و از یکی ماده آفریده‌ایم . ۲۵۶/۲

وآن چنان بودی که زنی ازآن ایشان یکی پای افرنجن داشتی . ۲۳۶/۱

بیکی شهر خرماست و بیکی پانید است و بیکی شکرست . ۱۰۵/۲

* هر دو صورت مذکور در یك عبارت نیز آمده است :

و آن چنان بودکه روزی اندر یکی سفر او را یکی شربتی شیرآوردند .

* یکی : یك بار ، باری :

پس چون سه‌بار بگفتش ، پیغامبر صلی‌الله‌علیه وسلم یکی سوی او روی‌ترش کرد . ۵۵۰/۲

آن ماهی اندر بزرگی و قوت خویش معجب شد یکی برخویشتن بطپید ، خواستی کهمه جهان زیر و زبرکند . ۴۵۵/۲

اندر خبر چنانست که ملك‌الموت یکی بانگی بکند و یکی بخروشدکه ... ۷۰/۲

و برآر ازبهر مراکاخی بلندکه همه بناها زیر آن باشد ... مگر من یکی بنگرم در خدای موسی . ۴۰۰/۱–۳۹۹

حاصل مصدر و اسم مصدر

* **افزودن یاء مصدری فارسی بر کلمات مشتق عربی :**

مخلوقی ۲/۲۶۵، کافری ۱/۲۷۱ ، مسلمانی ۲۹۴ ، فقیهی ۱/۳۱۶ ، جباری ۱/۳۲۴ ، سلطانی ۱/۳۸۱ ، خجلی ۲/۴۷۰ ، ضعیفی ۱/۱۴۲، عاجزی ۱/۱۷۵، فاسقی ۱/۲۱۸، متکبری ۱/۲۵۶، حریصی ۱/۵۶۳، کاسدی ۱/۶۱۹، غایبی ۲/۱۵، خادمی ۲/۱۵۳، حقی ۲/۱۹۴ ، مخالفی کردن ۲/۲۱۹ ، بخیلی کردن ، بخیلی ۲/۲۲۱ ، منافقی ۲/۲۳۱ ، ملعونی ۲/۲۹۶ ، رهبانی ۲/۳۶۵، امامی کردن ۲/۴۱۵ ، مشغولی ۲/۴۷۵ ، مطربی ۲/۵۴۰ ، ذلیلی ۲/۶۳۷ .

* **افزودن یاء مصدری فارسی بر مصدر عربی :**

خبر کنند ایشانرا بهمیشگی در بهشت و پادشاهی بزرگ و سلامتی و نیکی ۱/۲۹۶

* **اسم مصدر «شینی» :**

از این نوع اسم مصدر کلمات ذیل قابل توجه است :

یعنی که هرزنی که کافر شد هر پیوندش که میان او بوده باشد و میان شوی مسلمان ، همه بریده شد . ۲/۳۹۹

زینهار ده مرا .... از وسواس دیوان و آغالشهای ایشان که برآغالانند مرا تا کاری کنم که تو نپسندی . ۱/۲۰۵

تو ایشانرا روزگار ده .... یا صالح و بر آزارش ایشان و برکشتن شتر . ۲/۳۲۰

مرایشانرا ، ای که دوزخیانرا ، در آن دوزخ خروشی است و نالش ۱/۱۳۳

تاجوشش دوزخ آنرا برنیندازد . ۲/۶۳۲

هرآینه آنچه آن جادوان کردند سگالش جادویست و کارجادوانست. ۱/۶۶

پسوند «ـ ك»

و فرعون .... و او مردکی بود ببالا کوتاه و بروی زشت . ۱/۳۸۲

یا بنی ، گفت ای پسرك من بروی شفقت . ۱/۴۹۱

پس این زن‌همی‌رفتی ومردمانرا کارهمی کردی تا چیزکی بیافتی. ۳۳/۲
آن گلیمك را بر پوشیدی . ۱۳۷/۲
کاندر آن تختکی آب بود . ۲۲۵/۲
ثابت تختکی بگوش گران ترك بود . ۳۷۲/۲
پس باز زنانکی یله‌کنند تا بیاسایند . ۵۴۴/۲
گفت بدان کریچك خویش خواهم شد . ۳۷/۲

ضمیر

* ضمیر شخصی بجای ضمیر مشترك :

و یسرلی امری ، و آسان‌گردان بـرمن آنچه مرا می‌فرمایی ازگزاردن پیغامهای تو ومرا مفرمای کاری . . . ۵۱/۱

* استعمال ضمیر شخصی منفصل بدسه صورت : اوی ، وی ، او ، :

خـوانده شوند ایشان بخدای و رسول اوی ، ای بحکم خـدای و رسول اوی . ۲۴۸/۱

بحکم خدای و رسول وی .

این همه لفظهای ماضی است ومراد ازو مستقبل است . ۲۱۰/۱

* استعمال ضمیرشخصی سوم شخص مفرد و جمع : او، ایشان، برای غیرذوی‌العقول:

وآن سنگ سبزاست ونام او سجین و دروست نامهای بد مردان. ۴۶/۱

وقرن اهل روزگاری باشندکه درو پیغامبران باشد یاعالمی بزرگ. ۶۰/۱

ای‌که‌گوشت آن‌گاوکه دنیا برسر اوست وآن ماهی‌که پای آن‌گاو برپشت اوست . ۱۶۹/۱

واین بادها جنوبست و شمال وصبا ، و ایشانند که درختانرا برآور کنند . ۲۸۵/۱

آن دیو برفت تا بدان شتران رسید و ایشان همی چرا کردند . ۲۶/۲

* بکاربردن ضمایر «او» و «آن» برای مرجع واحد :

که خدای عزوجل فردوس رابیافریده‌است دیوارهای او یك خشت از زرست و یك خشت ازسیم وکوههای آن از مشك اذفراست . ۱۸۲/۱

از هرگونه‌ای نبات سبزوسرخ و زرد نیکو که هرکه درو نگرد شادکند او را وشاد شود هرکه آنرا بیند . ۱۴۳/۱

* **استعمال ضمیر «آن» برای ذوی‌العقول ــ که شواهدش دراین کتاب انگشت شمار است ــ نیز قابل توجه است :**

هر که جزین کیادکردیم چهار زن آزاد و پرستاران بنده بی‌شمار جزین چیزی دیگرطلب کندکبا آن جماع کند . ۴۷۷/۲

* **بکار بودن ضمایر مفرد «او» یا «آن» برای مرجع جمع :**

وماه راوآفتاب را هردو بیکجای گردکنند وهردوسیاه و بی‌روشنایی و آنرا اندرحجابی اندر اندازند . ۵۱۴/۲

و اندرجملگی همه یاران پیغامبرصلی‌الله علیه وسلم ، آنکه مؤمنان مخلصان بودند..... ۲۴۶/۲

پدران ما را زنده‌کن آنکه مرده‌اند تا ما ایشانرا بپرسیم . ۱۷۴/۲

و رسول گفت سه کار است هرکه آن بداند او را آن دادندکه آل داود را دادند . ۵۸۴/۱

و برلنگان نان نخوردندی وگفتندی او نیکونتواند نشست . ۲۵۶/۱

فی‌جنات‌النعیم، درباغهایی باشندکه درو می‌نازند ومی‌گرازند . ۱۶۸/۱

* **در استعمال ضمایر مشترك «خود» ، «خویش» و «خویشتن» اختلافی مشهود نیست:**

که شمارا علامتهای قدرت خویش وعجایب خود شمارا همی‌نماید. ۸۰/۲

ما را راه نماید بردین خود وطاعت خویش نگاه دارد . ۱۵۲/۲

الم ترالی ربك ، او نمی‌نگری سوی صنع خدای خویش . ۲۸۴/۱

فاجعل بیننا و بینك موعداً ، پس بنه میان ما ومیان خود وعده‌ای و وقتی . ۶۲/۱ .

سعید جبیر می‌گوید که : یکی زنی حمیری ، او خویشتن را اختیار کرد . ۵۴۲/۱

آن ماهی اندر بزرگی و قوت خویش معجب شد ، یکی بر خویشتن بطپید، خواستی کهمه جهان زیروزبر کند . ۴۵۵/۲

* **استعمال ضمیر «آن» برای غیر ذوی‌العقول نیز در این‌کتاب دیده می‌شود :**

و یکی پای‌گوسپند بپز . . . . پاره‌ای‌گوشت را از آن بگرفت و بدندان آنرا بشکافت. ۶۵۱/۲

ومی‌شنوند قرآنرا واستوار می‌دارند آنرا . ۴۶۶/۱
همه درمنزلهای آن وسرایهای آن یکسانند . ۱۵۱/۱

* «آن» برای عهد ذهنی :

قصهٔ هارون چنان بودکه زنی بود در بنی‌اسرایل بزکار ومعروف بدان کار. قارون براو پیغام فرستاد تادیگرروزکه قارون درمیان مهتران نشسته باشد بیاید بدروغ بگویدکه موسی مرا بخود خواند تا زنا کند برمن . ۴۱۵/۱

نترسندازمن پیامبران مگرآدم‌که ستم‌کرد برخود بخوردن از آن درخت. ۳۴۴/۱

* بکار بردن «این» و «آن» پیش از اسمهای خاص :

گفت این موسی وقوم اوگروهی اندك‌اند همه زیردستان . ۳۰۹/۱
وآن چنان بودکه این عوف بن‌مالك درویش بود سخت . ۴۳۳/۲
گفت این قارون‌که اینجا نشستست پیغام داد مرا . ۴۱۵/۱
پس چون آنگاه‌که بیامد آن موسی بنزدیك شعیب . ۳۹۴/۱
انه، هرآینه‌که آن نوح، من‌عبادناالمؤمنین، بودازبندگان‌گرویدگان ما. ۶۷۲/۱

* «آن» بصورت ضمیر ملکی :

هرخواسته‌که از آن او بشده بود دوچندان بازداد . ۱۲۴/۱

* «ازآن» : «ازآن جهت» ، «بدان سبب» :

ونیزگفته‌اندکه درنگ نکردند دردنیا مگریك روز، واین یك روزکمترین روزهاست‌بنزدیك مردمان از آن یك روزگویند وآن همه عمرخودرایك روزشمرند در جنب هولهای قیامت . ۸۲/۱

* کثرت استعمال ضمایر شخصی متصل مفعولی در نثرهای‌کهنه واز جمله دراین‌کتاب درخور توجه است :

۱ــ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس ازضمایر شخصی :

ای‌که منت می‌خوانم نه آنکه درآتش است . ۳۴۴/۱
بخدای‌که منشان عقوبت می‌کنم . ۵۶۶/۱
هواجتبیکم ، اوتان برگزیده است از بهردین خویش . ۱۷۷/۱
واورا پرورد وفرعون همه پسران بنی‌اسرایل را می‌کشت بتهمت . او خود

درکنار او و اوش می‌پرورد . ۳۸۷/۱

درآفرینش چنان باشدکه اوشان آفریده است . ۱۴۷/۱

ماشان همه هلاك کردیم . ۸/۲

وازیشانشان کینه نبود . ۵۷۶/۲

۲ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس از ضمیر اشاره :

پس از آنش معلوم شدکه اومسلمان نمی‌شود ازو بیزار شد . ۳۱۷/۱

عفو کندکه بدانتان همی گرفتار نکند . ۱۳۸/۲

چوچیزی بیابندکه بدانشان لختکی طرب باشد . ۱۰/۲

۳ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس از ضمیر مشترك :

اگراورا بسمل‌کردندی پیش من باری بدست خودش درگورکردمی وکفن کردمی . ۳۸۴/۱

. . . . که ترا بدگویم و دشنام دهم . و نیز گفته‌اند سنگت زنم تا از پیش خودت برانم . ۲۳/۱

و بپذیرفت ..... اورا درسرای خویش‌آرد ومالی بسیارش بدهد و برزنان خودش نیکو می‌دارد . ۴۱۵/۱

٤ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس ازکلمهٔ «باز» :

پس بازتان اندرگور بمیراند . ۱۸۶/۲

تا این‌بارکه بازشان زنده‌کنیم . ۲۶۴/۲

و بازش بجای خویش بازنهادند . ۶۰۰/۲

٥ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس ازکلمهٔ «تا» :

...... تات بکشند .

ما مرو را چشم دادیم تاش مرگ بگیرد تا بمیرد وما ازو برهیم. ۲۹۰/۲

پس‌آن باد دافعه آن پلیدی‌که اندرمعده مانده باشد مرآنرا بزند تاش از مردم بیرون آرد . ۱۲۲/۲

مرورا بحرب‌کردن فرمود تاشان بکره برمسلمانی داشت . ۲۷۹/۲

٦ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس از کلمهٔ «که» :

یعنی‌کتان دستوری ندهم‌کبا ما بدین غزو بیایید . ۲۳۳/۲

هرچیزیرا کش هوا آید مرآنرا بخدایی همی‌گیرد . ۱۸۵/۲

وچیزی نشنوند کشان بگوش خوش نیاید . ۵۸۷/۲

همه لشکرخدای‌اند برهرکه شان خواهد برگمارد . ۲۲۸/۲

۷ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس ازکلمهٔ «چه» :

هر چش خوش آید آنرا می‌پرستد . ۲۸۳/۱

از بهر چشا (= چشان) هلاك کردند . ۶۰/۱

و باز باش ازآنچت گفته‌ام ، مکن . ۴۸/۱

و باز باشید ازآنچه‌تان بازدارم . ۳۲۰/۱

بخواهید ازمن آنچه‌تان مراد است . ۲۶۹/۲

۸ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس از کلمهٔ «چون» :

چونش بگرفت خدای تعالی ومبتلا کرد بشکم ماهی. ۱۲۷/۱

ای‌که چونشان گویندکه برخیزید ازگور . ۸۲/۱

۹ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس از کلمهٔ «چندان» :

دوچندانشان عقوبت باشد . ۱۵۲/۱

۱۰ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس از کلمهٔ «آنگاه» :

آنگاهشان نگاه داشت . ۵۴۲/۱

۱۱ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس ازکلمهٔ «پس» :

ثم یمیتکم، پس‌تان بمیرانند بباز ستدن جان . ۱۷۲/۱

۱۲ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس ازکلمهٔ «هرگز» :

و هرگزش باز نبرند از بهرآنکه ۲۰۶/۱

هرگزشان راه ننمایم . ۴۳۵/۱

۱۳ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس ازکلمهٔ «کسی» :

وکسی‌شان فریاد نرسید . ۲۰۱/۲

۱٤ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس از کلمهٔ «همه» :

همه‌تانرا بیکجای گرد آریم .

همه‌تان یك گونه‌کردیم تا همه بمیرید . ۳۴۵/۲

۱۵ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس ازکلمهٔ «زود» :

رسواگشتیدی شما بز ناکردن و زودتان بگرفتی بعقوبت . ۲۲۰/۱

که زودشان عذاب نمی‌کند . ۳۷۱/۲

۱٦ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس از کلمهٔ «چنان» :

چنانکه او خواست چنانشان آفرید . ۴۶۷/۱

۱۷ـ کثرت استعمال ضمایر شخصی متصل مفعولی پس از افعال نیزقابل توجه‌است :

و عقوبتی کنیم‌شان عقوبتی سخت . ۲/۱۷۱
تو هرچه خواهی کن‌شان . ۲/۱۶۷
بگیردتان پادافراه روز بزرگ . ۱/۳۲۸
و بخوی پیشانی بایدت خورد . ۱/۸۷

۱۸ـ ضمایر شخصی متصل مفعولی پس از اسم :

چو از آن گناهش یاد آمدی ، بگریستی . ۲/۲۰
و از بهر آن موسی را گفت که سخن نرم گوی که فرعونش پرورده بود . ۱/۵۷
و آنگاه سودتان ندارد . ۲/۲۵۲
ثم رزقکم ، پس روزی‌تان داد تا آنگاه که اجلتان سپری شد. ۱/۴۷۵
کچون کافرانشان دشنام دهند و سرزنش کنندشان ... ۱/۴۰۷

*** استعمال ضمیر زائد :**

حسن‌بصری می‌گوید زنی‌که او را پستانهاش می‌جنبد دربر، فرمان فرمای خود کردند . ۱/۳۵۵

پس قارون‌گفت ببخشای برمن . گفت ای زمین بگیرش . زمینش فرو برد او را و سرایش را وگنجهایش را . ۱/۴۱۶

وچنان بودکه خانه را در ایام طوفان نوح بآسمان بردند آنرا چون خدای تعالی همه زمین را زیر آب‌کرد خانهٔ خویش را نگاه داشت. ۱/۱۵۲

تامرورا یکی درد بتن او برسد . ۲/۳۲

که از رسول شنیدم صلوات‌الله‌علیه سه‌کس خدای تعالی ایشانرا دشمن دارد: درویشان خرامنده از کبرو ... ۱/۴۹۴

و ایوب را دندانهاش سخت نیکو بود . ۲/۳۷

*** استعمال «اینچه» و «بدینچه» :**

و اینچه می‌گفتند بروی افسوس‌می‌گفتند . ۱/۳۶۵
و برحقی بدینچه گفتی . ۱/۲۷۰
بنگرند کاینچه پیغامبر علیه‌السلم بفرمود هست یانه . ۲/۲۵۵
پس هیچ بتی هست .... که بکند از ینچه ما گفتیم . ۱/۴۷۵

*** استعمال «آنك» و «اینك» :**

آنگاه علی آن اعرابی را گفت اگر محمد را همی‌خواهی ، آنك آنست که رکوع و سجود می کند . ۳۱۲/۲

هذه جهنم التی یکذب بهاالمجرمون .... اینك این آن دوزخ است که مجرمان و مشرکان اندر دنیا همی استوار نداشتند . ۳۳۲/۲

صفت

*** مطابقهٔ موصوف و صفت در افراد و جمع :**

۱ـ درمواردی صفت با موصوف ازنظر افراد وجمع مطابقه داده شده‌است :

گفت که برین درویشان گرسنگان که برمحمد گردآمده‌اند چیزی نفقه‌مکنید. ۴۲۰/۲

مومنان نیکوکاران با مشرکان بدکرداران هرگز برابر نباشند . ۹۳/۲

وازآن پس‌پدید کرد که درکدام وقت دستوری‌بایدخواست‌کودکان نارسیدگانرا ۲۵۳/۱

او پیامبری است از پیامبران پارسان نیك مردان . ۱۱۷/۱

دربهشتی که آن سرای بندگان پارسان تست و دوستان او . ۳۴۹/۱

ای‌که جمع کنند میان عقوبتهای کبیرهای او چون زنا و ردت وخون ناحق. ۲۹۴/۱

ان‌المسلمین ، آن مردان‌گرویدگان یکی‌گویان گردن نهادگان مرحکمهای خدایراتعالی . ۵۴۶/۱

از بهرآنکه فریشتگان برصورت غلامان‌امرد آمده بودند نیکورویان خوش بویان و نیکوجامگان ۴۳۹/۱

اندرین چهار بوستان کنیزکان نیکورویان باشند و گزیدگان باشند . ۳۳۶/۱

و بودند ایشان خردمندان بینان ، نیك را از بد ممیزان . ۴۴۰/۱

ای‌که کافران خاموشان نومیدان باشند که حجتی ندارند بربت پرستی . ۴۶۱/۱

۲ـ و نیز از این مقوله است جمع‌آوردن صفت هنگامی که در جمله مسند قرار گرفته است :

و ایشانرا جوانان گردانیم . ۳۴۹/۲
این آیت اندرشأن آنکسها فرو آمده است که مومنان بودند . ۳۹۷/۲
و ایشان تن‌درستان بودند ، اجابت نکردندی . ۴۶۳/۲
و شما همه بخدای یعنی بـرحمت خدای و آمرزش خدای نیازمندانید .
۲۲۱/۲
از بهر آنکه پارسیان بت پرستان بودند . ۴۵۶/۱
هرچند رومیان کتاب‌داران‌اند . ۴۵۶/۱
که پیغامبران صلوات‌الله علیهم معصومانند از غلط و خطا . ۱۱۹/۱

۳ـ ولی اساس برعدم مطابقهٔ صفت با موصوف در افراد و جمع است :
قل للمومنات ... وبگوی‌مرزنان گرویده را تا فرود گیرند... ۲۳۲/۱
گمان نبردند مردمان گرویده و زنان گرویده و کسانی که ایشان همچون تن ایشانند بنیکی و پاکی از زنا . ۲۲۲/۱
والخاشعات ، آن زنان فروتن ترسنده . ۵۴۷/۱

۴ـ دربرخی ازعبارتها مطابقه و عدم مطابقهٔ صفت با موصوف از نظر افراد و جمع ـ هر دو ـ به‌چشم می‌خورد :
گویند آن کهتران بیچارگان مر مهتران بزرگ منش را . ۵۹۵/۱

۵ـ صفت جمع برای موصوف مفرد :
والذین یجتنبون کبایرالاثم والفواحش ، آنکسها که از گناه‌کبایر بیکسو باشند یعنی‌که از شرك دور باشند . ۱۳۹/۲

*** مطابقه صفت با موصوف در تذکیر و تأنیث :**

۱ـ به‌ندرت ـ تحت تأثیرزبان عربی ـ برای کلمات فارسی ، صفات مؤنث عربی آمده است :
سرانجام کار مردان منافق وزنان منافقه آن باشد. ۵۷۴/۱
شوی گفت گواهی می‌دهم ای رسول‌الله که این زن زانیه است. ۲۱۸/۱
ای‌که گرد نیاید برزن زانیه مگر مردی زانی همچون او . ۲۱۶/۱
بعدد هر مومنی و مومنه‌ای که بوده است وخواهد بود . ۲۶۳/۱
مگر زالی‌که زن او بود منافقه . ۶۸۵/۱
مراد ازین زمین مقدسه است . ۱۲۵/۱
گناه کبیره کرده‌اند . ۶۲۱/۱

آن ملعونه همیشه سخن ازینجا آنجا ، وآنجا اینجا همی‌آوردی. ۶۵۲/۲

۲ـ دربرخی ازعبارات مطابقه وعدم مطابقهٔ صفت با موصوف از نظر تذکرو تأنیث مشهود است :

والطیبات ، وزنان عفیفه ، للطیبین ، مر مردان عفیف را باشد ، والطیبون، ومردان عفیف ، للطیبات، مرزنان عفیف باشد. ۲۲۹/۱

نهی کردند ایشانرا از زنی کردن که هم کافر بودند وهم زانیه . ۲۱۶/۱

* صفت نسبی:

۱ـ افزودن یاءِ نسبت به کلمات زیرین قابل توجه است:

از کنیزکان غنیمتی بود وخریدگی .

ومراد ازین مسطح است که هم خویش بود بوبکررا و هم درویش بود و هم مهاجری . ۲۲۷/۱

وانه‌لفی زبرالاولین،واین قرآن هست در نبشتهای نخستینیان ، ای که درآن کتابها که به پیشینیان فرستاده‌ایم ۳۳۲/۱

۲ـ ازصفتهای نسبی مختوم به «ین» و «ینه» کلمات زیرین در این کتاب بکار رفته است :

آهنین ، فرودین ، سفالین، گوهرین، مرواریدین، زرین ، یاقوتین، آتشین، سیمین، زمردین، ریگین ، پیشین ، رنگین، پشمین ، ابریشمینه .

* صفت مرکب با پسوند «اومند» و «مند» درکلمهٔ «تن اومند» پسوند «مند» بصورت کهنهٔ آن استعمال شده است :

گوید مرگ را بیافرید یعنی که نطفه را بیافرید « والحیوة» و تن‌اومندانرا بیافرید. ۴۴۸/۲

این آیت اندرشان پیغامبر فروآمده است ..... واندرآن مجلسهای مؤمنان دانشومندان . ۳۷۲/۲

اگرپیغامبر فرمان شماکندی شما بدان بزومند شویدی . ۲۵۲/۲

با پسوند «مند» نیز کلمات : گمان‌مند ، بزه‌مند، حاجتمند بکار رفته است .

* صفت مرکب باپسوند « ناك» :

استعمال کلمات : بشلناك ، درختناك ، دردناك جالب توجه است .

* **اولی‌تر**: کلمهٔ «اولی» باآنکه‌افعل تفضیل است با پسوند «تر» ــ علامت صفت‌تفضیلی درزبان فارسی ــ بکاررفته است :

اولی‌تر آن باشد که ۱/۱۹۷

وما بخدای اولیتریم ... ۱/۱۴۹

* **«به» بجای «بهتر»**: درجمله‌های زیرین صفت عادی «به» بجای صفت تفضیلی «بهتر» آمده است :

که او گفت که او توریت به از همه بنی اسرایل خواندی و علم تورية به ازیشان دانستی . ۱/۴۱۸

وما به ازشماییم. ۱/۱۴۹

وهمه کس داند که بهشت به ازدوزخ. ۱/۲۷۱

* **صفت تفضیلی بجای صفت عالی**: درعبارت ذیل‌بجای صفت عالی مختوم به «ترین»، صفت تفضیلی بکار رفته است:

وخدای تعالی ، اوست بهتر روزی دهان و بخشنده‌تر بخشندگان و توانا‌تر دهندگان : ۱/۱۶۹

وهوخیرالرازقین ، اوست بهتر روزی دهندگان. ۱/۵۹۹

تو بخشاینده‌تر بخشایندگانی. ۱/۲۰۹

این جانور که ضعیف‌ترین جانورانست وخوارتر ایشان. ۱/۱۷۵

که همی چه‌گویند که نهالله دادگر‌تر همه دادگرانست و قادرتر از همه قادرانست. ۲/۶۰۶

* **کثرت استعمال صفات فاعلی مختوم به «نده»** :

آفریننده، روزی دهنده، دارنده ، میراننده، زنده کننده ،آمرزنده، آزادی کننده ،آزارنده، منفعت‌کننده، مضرت‌کننده ، عزیز کننده ، ذلیل‌کننده .

* **فاصلهٔ صفات با موصوف** :

ازبهرآنکه جان خدای دهد تعالی[1]. ۱/۵۰۹

وبندگان خدایرا تعالی یکی‌گفتن فرمای . ۱/۴۹۴

۱ــ کلمهٔ «تعالی»درفارسی بصورت صفت بکار می‌رود .

وسوی خدای است تعالی بازگشت همه درآن جهان.

عدد (صفات عددی)

* **استعمال «دیگر» و «سدیگر» بجای دوم وسوم :**

دیگر ازبهر آن تا در شب تاریك بدان راه برند و سدیگر از بهر آرایش آسمان. ۶۵۹/۱

نام یکی سام بود ..... ونام دیگری حام بود ..... و نام سه‌دیگر یافث است. ۶۷۲/۱

دیگر باره بدمد ..... وسدیگر باره بدمد. ۳۷۶/۱

چنان همی ظن برید شما یا اهل مکه‌که لات پیشین یا عزی دیگر یا مناة سدیگر شما را شفاعت خواهند اندرآن جهان.

* **اعداد توزیعی مختوم به «گان» : تعداد اعداد توزیعی مختوم به « گان» قابل توجه است .**

برمسافران ورفتگان ایشان یکان یکان که رفته بودند.... ۳۶۶/۱

مثنی وفرادی، یکان یکان و دوگان دوگان. ۶۰۱/۱

خداوند پرها ...... دوگان و سه‌گان‌وچهارگان . ۶۰۶/۱

ونیز گفته‌اند بمنا بود آنجاکه سنگها بر ابلیس انداخت هفت‌گان‌هفت‌گان . ۶۸۱/۱

* **مطابقهٔ عدد ومعدود درافراد وجمع: بندرت‌عدد ومعدود درافرادوجمع مطابقه داده شده است :**

او زبور را بهفتاد آواز و هفتاد الحان بخواندی. ۹/۲

برهانیدیم اورا و دو دختران اورا ، زعورا وربتاهمه. ۳۲۹/۱

ای که جداکند میان دوگروهان در دین. ۳۷۲/۱

* **ذکرمعدود جمع برای «چند» ، «چندین» ، «چندان» ، «هیچ» :**

وبچندین‌سالها هم چند سالها[ی] یوسف. ۱۲۷/۲

وسوی اهل مکه اندرقرآن چندان خبرها آمده است. ۳۱۶/۲

و اندرآن هیچ شکافها و عیبها نیست. ۲۶۲/۲

وکاین من دابة ، و چند جانورانند. ۴۵۲/۱

* ذکرمعدود مفرد برای «بعضی» :

اندر بعضی‌خبر چنان‌آمده است‌که ۶۱۲/۲

* افزودن کلمهٔ «دو» پیش ازکلمهٔ تثنیهٔ عربی :

فاخلع نعلیك ، بیرون‌کش ازپای هردو نعلین. ۴۸/۱

فعل

فعل مرکب بجای فعل بسیط [۱]:

امروز معمولا هنگامی فعل مرکب بکارمی‌بریم‌که یا درزبان مـا برای بیان معنای خاص مورد نظر ازهمان‌ماده ، فعل بسیط وجود نداشته باشد مانندافعال‌مرکب: سخن‌گفتن ، راه رفتن ،گوش‌کردن، پروازکردن ، چشم داشتن به‌معنی‌توقع وانتظار داشتن ، دروغ‌گفتن ، نفس‌کشیدن وامثال‌آن . ویاآنکه بطورکلی و برطبق قواعـد زبان ، صرف بعضی از زمانهای افعال بسیط مستلزم استعمال فعل معین، ودرنتیجه‌بکار بردن فعل به شکل مرکب باشد مانند صیغه‌های مـاضی بعید ، ماضی نقلی ، مـاضی التزامی ، مستقبل وفعل مجهول .

درمتون نظم ونثرفارسی علاوه برموارد مذکور درفوق در مواردی دیگرنیز ویا برای بیان معنایی خاص برخی از افعال بصورت مرکب نیز بکار رفته است‌که از آن جمله است : فعلهای مرکب : فهم‌کردن ، حرب‌کردن و بلع کـردن وامثال‌آن . فعلهای پیشاوند دار مانند : فرازآمدن ، اندرآمدن ، برنشستن وغیره افعال مقاربـه نظیر : خواست شد ، خواست‌کرد . طرز استعمال خاص ابوالفضل بیهقی درمورد بکار بردن فعلهای ماضی و مضارع به صیغهٔ مجهول مانند «ویرا نیز گرفته آمـد» ، یعنی «ویرا نیز بگرفتند».

در تفسیرحاضر، مؤلف بجای استعمال برخی از فعلهای بسیط فارسی ــ که شکل بسیط آنها درروزگار وی معمول بوده است ، و خود او نیز صورت بسیط‌آنهارا بکاربرده است ــ شکل مرکب آن افعال را استعمال کرده‌است.کثرت بکار بردن ایـن

۱ــ برای تفصیل بیشتر وشواهدی‌که در متون دیگرآمده است رك : « فعل مرکب بجای فعل‌بسیط» به قلم نگارندهٔ این سطور، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات‌مشهد،شمارهٔ چهارم ، سال چهارم ، ص ۴۱۰ــ۴۲۱.

نوع افعال دراین کتاب ازهرجهت قابل توجه است .

این افعال ازجهت طرز استعمال برسه نوع است که درهرسه شکل آن بجای فعل بسیط ، اسم مفعول فعل بسیط مورد نظر بایکی از فعلهای معین : داشتن ، کردن، وگردانیدن بکار برده شده است :

* **اسم مفعول فعل بسیط (یافعل پیشاوند دار) + فعل معین «داشتن»:**

پیرایها بربسته دارند. ۳۴۰/۲

دست برنجنها برنهاده دارند . ۳۴۰/۲

قرطهای بهشت پوشیده دارند . ۳۴۰/۲

آنچه اندر دلها پوشیده دارند نیز بداند . ۵۸۳/۲

واتواالزکوة ، و داده دارندزکوة خواستها را ۱۶۲/۱

الـذین یحملون‌العرش و من حـوله ، کـه‌آن فرشتگان‌که عـرش خدایرا برداشته دارنـد ، وآن ده‌گروه فرشتگانند . ۷۸/۲

ای‌که همه امتان خود را فرمودی‌که نماز فریضه گزارده دارنـد و زکـوة فریضه داده دارند . ۲۷/۱

پنج نمازگزارده دارد وماه رمضان روزه دارد ونماز خفتن‌کـرده دارد در آن وقت‌که ۴۵۱/۱

وعمل صالحاً ،کرده‌دارنـدکارهای شایسته را ، ای‌که گزارده‌دارند فریضهای خدایرا . ۳۰/۱

فاقیمواالصلوة، برپای دارید، ای‌گزارده‌دارید نماز فریضه را. ۱۷۸/۱

وگزارده داشتند فرمانهای او. ۱۶۵/۱

* **اسم مفعول فعل بسیط (یافعل پیشاوندداز) + فعل معین «کردن» :**

وایمانرا اندردلهای شما آراسته‌کرده است . ۲۵۲/۲

آن دیو ایشانرا آراسته‌کرد کـه از بهر دنیا را آخـرت دست بازداشتند . ۲۱۶/۲

دلهای مؤمنانرا آرامیده‌کند . ۲۲۸/۲

ابتلی‌المؤمنون ، آزموده کردند گرویدگانرا . ۵۳۱/۱

ما ایشانرا خواستهٔ بسیار دادیمی وعیش فراخ دادیمی تا ایشانرا انـدر آن آزموده کردیمی . ۴۹۱/۲

و فساد ایشان ظاهر که نسل بریده‌می‌کردند و زنـانرا بی‌بخش می‌کردند از خویشتن . ۳۲۹/۱
ورفعنالك ذكرك ، وما یادکرد ترا برداشته‌کردیم . ۶۰۱/۲
که او نخست‌کسی بود که خشت پخته‌کرد. ۳۹۹/۱
که بشب ستارگانرا پدید آورد وبروز پوشیده‌کند . ۲۹۶/۲
ان‌الذین کفروا ، وآن کسان که پوشیده کردند یکیی خدایرا. ۱۵۱/۱
نسب فرزند ازشوی بریده کنـد وبمادر پیوسته‌کند . ۲۲۰/۱
گشاده‌کن ازبهرمرا سینه مرا. ۵۱/۱
علامتهای قدرت ما ایشانرا اندرین جهان بنماییم بگشاده‌کردن شهرهـا مر محمد را. ۱۲۳/۲
... از عمر او که درچه سپری کـرد آنرا وازتن او کـه درچه فرسوده کرد آنرا . ۶۶۳/۱
پس بازمر آن حدیث را با غزا آمیخته کرد . ۱۵/۲
دیگرایدون گوید که آفتاب را و مـاه را میان آسمان و زمین آویخته‌کـرد ۳۲۷/۲

* **اسم مفعول فعل بسیط (یا فعل پیشاونددار) + فعل معین «گردانیدن»:**

وراه نمودن او آن باشد که آراسته‌گرداند دردل اوناشایستها . ۱۴۱/۱
من نیستم ازآنها که کاریرا فصل‌کنم و بریده‌گردانم. ۳۵۴/۱

* **فعلهای پیشاوند دار :**

یـکی از نشانه‌های قدمت آثـار منظوم و منثور فارسی ، استعمـال فعلهای پیشاونددار است . معمولا هرچه اثری کهنه‌تر باشد تعداد افعال پیشاونددارش نیز بیشتر است . درکتاب حاضر تعداد افعالی که با پیشاوند بکاررفته ــ و ذیلاً فهرست‌وار ذکر می‌گردد ــ بسیار است[1] :

اندرآمدن ، اندرآموختن ، اندرآمیختن ، اندرآوردن، اندرآویختن، اندر آرخشیدن، اندرافکندن، اندرانداختن ، اندرپوشیدن، اندر پیچیدن ، اندرتابیدن ، اندرخواستن ، اندر دمیدن ، اندر رسیدن ، اندر رفتن، اندرشدن ، اندر شکستن ، اندرکردن، اندرکشیدن ، اندرگذرانیدن ، اندرگذشتن ، اندرگرفتن، اندرماندن،

---

۱ ــ برای معنی هریك ازاین افعال وذکر صفحاتی که درآنها آمده‌است رك: فهرست لغات وترکیبات درپایان مجلد دوم این‌تفسیر.

اندر نشستن، اندرنگریستن ، اندریافتن، بازپس آمدن، بازپس ایستادن، بازپس شدن، بازخریدن، بازخواستن ، بازخواندن ، بازدادن، بازداشتن، باز رسیدن ، باز زدن، باز زدکردن، بازستاندن، بازشدن، بازشکافتن، بازفرستادن، بازفروختن، بازکردن بازکشیدن، بازگردانیدن ، بازگرفتن ، بازگشتن ، بازگفتن ، بازنمودن ، باز نهادن، بازیافتن ، برآغالانیدن، برآماسیدن ، برآمدن ، برآمیختن ، برآوردن ، برآورکردن ، برآویختن ، برافتادن، برافروختن ، برافکندن ، برانداختن ، بر انگیختن، برانگیزانیدن، برbالیدن، بربستن، برپریدن ، برپوشیدن ، برپیچانیدن، برجستن ، برجوشیدن ، برخاستن، برخواندن ، برداشتن، بردمیدن، captured بررسانیدن ، بررسیدن ، بررفتن ، برشدن ، برشمردن ، برفرستادن ، برفروختن ، برکشیدن ، برکندن، برگذشتن ، برگردانیدن، برگرفتن . برگزیدن ، برگشتن، برگماشتن، برنشستن ، برنهادن ، درآمدن ، درآموختن ، درآوردن ، درافکندن ، درایستادن ، درپذیرفتن ، درجستن ، درخواستن، دردمیدن ، در رسانیدن ، در رسیدن،دررفتن ، درسپاردن ، درکشیدن،درگذاشتن، درگذرانیدن ، درگذشتن ، درگرفتن،درگشتن، درماندن ، درنشستن ، فراز آمدن ، فراز آوردن ، فراز رسیدن ، فراز کردن ، فراهم آمدن ، فراهم آوردن ، فروآمدن ، فروآوردن ، فروافتادن ، فروافکندن . فروانداختن ، فروبارانیدن ، فروبردن ، فروپریدن ، فروپوشیدن ، فرود آمدن ، فرودآوردن،فرودآویختن، فرودافتادن، فرود افکندن، فرودایستادن، فرودبارانیدن ، فرودبردن ، فرودرفتن ، فرودشدن ، فرودفرستادن ، فرودگذاردن ، فرودگذاشتن. فرودگرفتن ، فرودمردن ، فرود نشستن ، فرورسیدن ، فرورفتن ، فرو ریختن ، فروشدن ، فروشکافتن ، فروفرستادن ، فرونگریستن ، فرونهادن ، فروهشتن ،

* **استعمال** صیغه‌های «شایستن» و «بایستن» :

چنانکه آدمی را شناخت خورش داد ..... وستورانرا شناخت کاه و جو و آنچه ایشانرا شاید . ۵۹/۱

ونبینی که هرکه احرام گیرد او را موزهٔ دوخته درپای نشاید کرد. ۴۸/۱

که تو نیز مربندگی مرا نشایی ، وازمن دورشو ، نگرتاپیش من نیایی که توخدایرا نشایستی ، مرا نیزهم نشایی . ۲۷/۲

ونامهٔ روشن پدیدکرده درو، کن ومکن وشایست و ناشایست . ۶۱۸/۱

اگرهمه یادکردیمی اندرین کتابی دیگر بایستی . ۳۵۲/۲

ثواب وآمرزش‌وشفاعت آنرادهد که خواهد،وآنراخواهد که باید. ۳۰۲/۲

یا رسول‌الله این را نفقه کن برخویشتن وبریاران آنجاکه بباید. ۱۳۵/۲
هرچه بیافرید درآفرینش اونیکوست ، وگوئی چنان بایدی، طاوس آفرید، گوئی چنان بایدی ، زاغ آفرید، گوئی چنان بایدی ، سگ آفرید ، گوئی چنان بایدی . ۵۰۸/۱
وعلما را خلاف است که دریشان شایست نگریست هم چنانکه در مادران . گروهی گفته‌اند شایست نگریست.... و گروهی گویند از علما که نشایست نگریست درایشان . ۵۲۵/۱

* ماضی بعید ازمصدر «بودن» :

وشیردادن تا ازشیر بازکردن سی‌ماه بوده‌بود . نه ماه اندرشکم مادر بوده‌بود وبیست ویکماه شیرداده بودش . ۱۹۶/۲
واین بومالك جهود بوده‌بود ، مسلمان شده بود ، وعبدالله‌بن جدرد از آن عرب بوده‌بود که مرورا نشناختندی که ازکدام قبیله است . ۲۵۴/۲
وایوب را پیش‌ازآنکه بلارسید هفتادو سه سال زندگانی بوده‌بود . ۳۸/۲
وام مکتوم مادر پدر او بوده‌بود . ۵۵۰/۲
دردل کرد که بمکه بازگردد ازپس‌آنکه ماهی بوده بود آنجا. ۵۳۰/۱
یا کاشکی ما اندر دنیا یکی ستور بوده بودیمی تا با ایشان خاك گشتیمی ۵۴۲/۲
آنگاه گروهی مردمان‌اندرآمدند ازآنکسهاکه‌روزبدر باپیغمبر بوده بودند . ۳۷۲/۲
ورسولانی بوده‌بودند پیش ازهود و ازپس ازهود . ۲۰۰/۲

* مضارع اخباری بجای مضارع التزامی :

وبپذیرفت قارون‌که آن زن این بکند اورا درسرای خویش آرد و مالی بسیارش بدهد وبرزنان خودش نیکو می‌دارد . ۴۱۵/۱

* ماضی بجای مستقبل محقق‌الوقوع :

ای‌که هرکه شرك آرد هلاك شد وازحق دورشد. ۱۵۶/۱

* استعمال فعل متعدی ازمصدرهای : رفتن ، دریافتن، مردن ، زیستن، گرفتن :

گفتند یا رسول‌الله چگونه روند بررویهای خویش ؟ رسول گفت صلی‌الله‌علیه آنکس‌که تواندکه ایشانرا بپای‌خویش بروانَد ، تواندکه‌ایشانرا برروبهای ایشان بروانَد. ۲۸۰/۱

وخدای تعالی بشنوانـد و دریابانـد ، من یشاء ، آنراکه اوخواهد تا منفعت گیرد بدان شنوانیدن ودریـابانیدن . ۶۱۷/۱

واوآن خدای است که زنده کرد شمارا بجان ، ثم‌یمیتکم ، پس تان. بمیرانـد ببازستدن جان. ۱۷۲/۱

اگرخواهد همه روی زمین ازکنارهٔ جهان تادیگر کناره‌همه ابر گیرانـد و خواهد بریکجای ازروی زمین‌آنرا نگاه دارد. ۴۷۸/۱

* **افعال ذووجهین – برخی ازافعال لازم بصورت متعدی نیزبکار رفته است :**

ای خداوند من درگذار و بپوش وببخشای ومرا عذاب مکن . ۲۱۲/۱

پس هـفت شبان روز سر آن‌آتش بپوشیدنـد ، پس روز دیگر بـگشادند . ۱۱۶/۱

بپوشیدیمش بآب وغرقش کردیم . ۴۴۱/۱

ویکی کلیسا را بسوختند . ۶۳۴/۲

آتشی ازآسمان بیامد وآن جهود را بسوخت . ۴۹۶/۱

که نمرود خودگفت حرقوه ، بسوزیـد ابرهیم را . ۱۱۵/۱

چندان تن را بخاریـد تا همه ناخنش بیفتاد. ۳۲/۲

* **استعمال مضارع «بودن» : بوم ، بوی ، بود ...**

باآنکه بکاربردن صیغه‌های مضارع از مصدر «بودن» (بجای باشیدن) نشانهٔ کهنگی نثر شمرده شده است دراین‌کتاب شواهدآن بسیارنادراست مانند :

و یومئذ یفرح‌المومنون ، و آن روزکه رومیان پارسیانرا دولت دهد ، شاد بوند مومنان . ۴۵۸/۱

همچنین هزارسال درین عذاب بود که برسرآن‌کوه برشود عمودی برسر اوزنند تا بپایان اوکوه فروافتد. ۵۰۴/۲

* **استعمال مضارع «باشیدن» : باشم ، باشی ، باشد ...**

استعمال مضارع ازمصدر «باشیدن» دراین‌کتاب رایج است :

که‌ایشانرا بکارهای زشت می‌خواند ، حق‌آن باشد که هرچه اوفرمایدنیکو باشد وهوا آن باشدکه هرکه بدان‌کارکند همه زشت باشد. ۱۹۸/۱

وآمده است در تفسیرکه ترازویی باشد که اورا دو پلـه باشد وزبانه باشد . ۱۰۹/۱

که مر ایشانراآفریدگارست وخدایی‌که‌همیشه بودو همیشه باشد. ۴۷۱/۱

ونیز گفته‌اند خوار ونژند باشید درآتش . ۲۰۸/۱

وخدایرا مخلصان باشند. ۱۶۲/۲

ونیك بخت نباشند آن کافران که دروغ زن می‌دارنـد رسول خـدایرا . ۲۱۱/۱

* اختلاف زمان و وجه در دو فعل بهم پیوسته :

بفرمود فرعون تا پسران اسراییلیانرا بکشتند و دخترانرا زنده رهاکنند . ۳۸۱/۲

ازآنکسان که گناهان الفغدنـد وبرخدای تعالی انبازآورنـد.

فعل مجهول :

فعل مجهول با فعل معین : آمدن، گشتن ، شدن بکارفته است، که استعمال آن با «گشتن» کمتراست .

* فعل مجهول با فعل معین «آمدن» :

ازپس آنکه زیر زمین کرده‌آید . ۶۴۰/۱

وبدرستی پیداآمـده است شما را ای مکیان. ۴۴۰/۱

و دلهای ایشان درآن حال ترسنده ازبیم آنکه نبایدازیشان پذیرفته نیا یـد.

* فعل مجهول با فعل معین «گشتن ، گردیدن» :

آن بوستان سوخته‌گشت . ۴۵۹/۲

..... تا فریفته‌گشته‌ای ، توازفریفتگانی ۳۲۷/۱

* فعل مجهول با فعل معین «شدن» :

فریضه‌کـرده شد برشما حج و نبشته شد . ۱۵۳/۱-۱۵۴

ونزل الملایکة فرود فرستاده شوند فریشتگان. ۲۷۶/۱

ومرا اندر قرآن فرموده‌شده است که براسلام بباشم . ۹۵/۲

ولودخلت ... واگردرآمده شود برآن منا فقان. ۵۳۳/۱

بگوی ای محمد وحی‌کرده‌می‌شود سوی من. ۱۳۷/۱

ونیز گفته‌اند پیش‌ازآنکه کشته شدیمی ببدر وسوخته‌شدیمی روز قیامت. ۹۳/۱

* افزودن «را» به مفعولی‌که فعل مجهول به آن منسوب است ، واستعمال فعل مـفرد بجای جمع :

ولاهم ینقذون ، ونه ایشانرا رهانیده‌آید ازغرق.

ایشانرا عذاب‌کرده شود روز خندق . ۳۶۹/۲

ایشانرا از رازگفتن نهی‌کرده شده است. ۳۷۰/۲

ولکن شکم ترا زندان او کرده شد. ۱/۶۸۷
وآنگاه که گورها کاویده شود ومردگانرا از آنجا برانگیخته شود. ۲/۵۵۹

فاصله شدن کلمه یا کلماتی بین اجزای فعل مرکب :

* **فاصله شدن اسم و صفت و...**

نگر یا محمد، تا فرمان هر دروغزن نکنی که ... ۲/۴۵۷
ولاتطع الکافرین ، وفرمان کافران مکن .
وچنگ بعقدزدن کافرا ندر مزنید. ۲/۳۹۹
ای که هر کس را عقوبت بکردهٔخویش کنند. ۱/۲۲۲

* **فاصله شدن ضمیر متصل :**

ای که بازشان آرد روز قیامت ، ای که بیافریندشان روز قیامت از سر .
۱/۴۳۴
گفت ای زمین بگیرش . فرودش برد تابناف. ۱/۴۱۶

* **فاصله شدن «باید» :**

چون نان بخورند باز باید گشت. ۱/۵۶۱
تا هر نری بداندکه با مادهٔ خویش‌چگونه گرد باید آمد. ۲/۵۸۲
واز اهل خویش جدا باید شد. ۲/۵۱۶
تا هرباری یاد نباید کرد. ۲/۳۱۹

وجه مصدری :

* **وجه مصدری کامل :**

بیش ازین خوض نشایدکردن . ۲/۴۵
ایشان نیارستند این سخن‌گفتن. ۲/۴۱۳
ایشانرا طلاق دادن بسنت بیاموخت تازنانرا طلاق بسنت بدانند دادن.
که من با ایوب بدین حیلت هیچ چیز نتوانستم‌کردن اکنون چه حیلت توانیدساختن . ۲/۲۸
آنگاه گفت نتوانیدبیرون‌شدن الا بحجتی قوی. ۲/۳۳۰

* **وجه مصدری مرخم :**

که ایشانرا شوی نشایست‌کرد . ۱/۵۶۴
ای که ازبیم‌آواز بر نیارند آورد. ۱/۸۳

بیشتر علماء امت بر آنند که رسول صلی‌الله‌علیه ندانستی نبشت چنانکه آفرینش
عرب است. ۱/۴۴۵
آنچه ما فرماییم آن کن که تو کشتی ندانی کرد. ۱/۱۸۷
وعذاب ازخویشتن بازنتوانستند داشت. ۲/۲۸۱
ذات قرار ومعین، جایگاهی که توانستندی بود درآن وزندگانی توانستندی
کرد درآن جای ازبسیاری نعمت آن. ۱/۱۹۲-۱۹۳

* وجه مصدری کامل ومرخم دریك عبارت :

اگر شمارا توانایی است که چیزی توانندکردن ، بکنید، واگر حیلتی توانید
ساخت ، بسازید. ۲/۵۳۳

* صرف فعل دوم بجای استعمال آن در وجه مصدری:

این طرز استعمال بسیار کم است .
ای که نتوانستند که بگریزند ازعذاب ما پیش از آنکه بدیشان رسد. ۱/۴۴۱
(بجای : نتوانستند گریختن ، نتوانستند گریخت) .

* افعال مقاربه :

در عبارتهای زیرین افعال مقاربه به صورت وجه مصدری ـ وجه مصدری
کامل ، وجه مصدری مرخم ـ بکار رفته است :

* وجه مصدری کامل :

فضل الخطاب آن باشد که چو حکم خواستی کردن هیچ زبان گرددهان اندر
نگردانیدی . ۲/۱۱

* وجه مصدری مرخم :

وپیغامبر صلی‌الله علیه وسلم دیت ایشان همی بخواست داد. ۲/۳۸۱
بحاجتی بیرون خواستی شد. ۲/۱۳۷
از آن سپس بدرمزگت اندر خواستشد. ۲/۶۴۳
چون رسول صلوات‌الله‌علیه بسفری خواستی‌رفت توشهٔ رسول زینب ساختی.
۱/۵۵۲
چون خدای عزوجل مرایشانرا هلاك‌خواست‌کرد . ۲/۵
شتر راکه بسمل خواهندکرد یك زانوش ببندند. ۱/۱۵۸
چون گشتن چشم کسی که بخواهد مرد . ۱/۵۳۵

چوما روزی بحرب فرا خواستیم شد ..... وپاداش غزو بتمامی بخواستیم یافت ناگاه نامهٔ تو فرا رسید. ۱۵/۲

صیغهٔ دعا :

۱ـ افزودن دو «الف» : یکی پیش ازحرف آخرصیغهٔ سوم شخص مفرد مضارع و دیگری پس از فعل مضارع :

ولاتاخذکم بهمارافة ، مگیرادا شما را بخشودن بریشان. ۲۱۵/۱

گفتند یارسول‌الله نوش بادا و گواران بادا این که خدای مر ترا دارد . ۲۲/۲

لکم دینکم ولی دین ، دین‌کافری شما مر شما را بادا و دین مسلمانی من مرا بادا. ۶۴۷/۲

کلا: آن روز مبادا که هرگز برهانندش. ۴۷۶/۲

۲ـ افزودن الف دعا پس از صیغهٔ سوم شخص مفردمضارع :

... واگر غین را زبرخوانی : مفریبدا شما را برحمت . ۶۰۸/۱

فلایصدنك ، پس بازنگردانندا ترا، عنها ، ازگرویدن‌بقیامت، من‌لایومن‌بها، آنکس‌که نگرودبدان. ۴۹/۱

فلاینازعنك فی‌الامر، پس داوری نکنندا برتوای محمد در عید وقربان تو و.... و اگرفلاینزعنك خوانی ، معنی آن باشد اوغلبه نکنندا ترا وبیرون نکندااز دست توکار..... ۱۷۲/۱

۳ـ افزودن الف دعا پیش‌از حرف‌آخرصیغهٔ سوم شخص مفرد مضارع :

ای‌که خدای برتورحمت کناد . ۴۲۱/۱

ناچیزکناد خدای تعالی کردارهای‌ایشانرا. ۵۳۵/۱

فلایحزنك قولهم ، پس اندوه‌گین مگرداناد‌ترا گفتارایشان. ۶۵۴/۱

که خدای عزوجل ترا مگریاناد. ۷۱/۲

هلاك مشواد تن تو. ۶۰۹/۱

فلاتغرنکم الحیوةالدنیا ، پس مفریباد (= مفریباد) شما را زندگی این جهان وآرایش‌آن. ۶۰۸/۱

هشیارباشید تا دیوشمارا ازدین مسلمانی و..... نگرداناد. ۱۶۰/۲

ولایغرنکم، وفریفته مگرداناد شما را ۵۰۲/۱

که لعنت بر و باد وعقوبت او وخشم او. ۱/۲۱۹

کلا ، آن روزمباد که من اورا خسته بیفزایم. ۲/۵۰۴

فلینظر الانسان، کهیچ تنی نیست الاکه برآن تن نگاه‌بانی است گفتار او را وکردار او راهمی نگاه دارد تا آنگاه که اورا تقدیر خدای بسپارد . آنگاه گفت بنگراد این مـردم ، یعنی بوطالب بنگراد، مم خلق ، که ازچه چیز آفریده شده است . ۲/۵۸۰

٤ــ افزودن «الف» پس ازفعل نهی مفرد :

استعمال «الف» پس ازفعل نهی (دوم شخص مفرد) کمتر دیـده شده است . اگراین «الف» راکاتب نسخهٔ خطی باشتباه اضافه نکرده باشد ، بکاربردن آن پس از فعل نهی بسیارقابل توجه است :

لاتفرح ان‌الله لایحب‌الفرحین ، شادی مکن بمال بسیار و انبارده مشوا کـه خدای تعالی دوست ندارد انباردگان شادمانانرا برتوانگری. ۱/۴۱۷

باء تاکید :

صیغه‌های مختلف ماضی ومضارع و مستقبل با باءِ تاکید ونیز بی‌باءِ تاکید بکار رفته است:

باء تاکید + فعل ماضی ومضارع :

پس هفت شبان روز سرآن آتش بپوشیدنـد ، پس روز دیگر بـگشادند ، بنگریستند گونهٔ ابرهیم بنه گشته بود : ۱/۱۱۶

بنبشته است آنرا محمد بروزگاری . ۱/۲۶۶

چه اگرغیب دانستندی ، بدانستندی که سلیمن بمرده است. ۱/۵۸۵

تا روشن شود چشم او بدیدار تو و زندگانی توکه از دریا برسته بودی . ۱/۵۵

من بخواهم فرستاد سوی ایشان هدیه‌ای. ۱/۳۵۵

ونیز گفته‌اند هر که می‌بترسد ازعقوبت خدای. ۱/۴۲۸

کچون فرعون پسران بنی‌اسرایل را می‌بکشت . ۱/۷۹

که ازسلیمان همی‌بگریختند . ۲/۲۴

*** فعل امر نیز بدو صورت بکار رفته است:**

۱ــ باءِ تاکید + فعل امر:

وبگوی مرزنان گرویده را. ۱/۲۳۲

ای که بستای خدایرا. ۲۹۰/۱
که گوید مرورا بباش ، پس بباشد آن چیز. ۶۵۶/۱

۲ــ فعل امر بی باء تاکید :

ای که اورا ستای بر نعمت او ۴۹۰/۱
گو تفقه کن .... اعتماد کــن ای محمد .... و کارهــای خــویش بدو سپار .
۲۸۹/۱
پای برزمین نه . ۴۵/۱
رها کن خواست ایشانرا واین گیر که ما می‌خوانیم برتو. ۱۹۹/۱
ونفرمود که ایشانرا حد زن . ۲۲۳/۱
مومنانرا مژده ده یا محمد.

* استعمال فعل با باء تاکید و بی باء تاکید دریك عبارت :

ازبهر آنکسان که حج بکنند و بروند، والقایمین، و ازبهر آنکسان که مجاور بنشینند ..... نماز کنند و رکــوع کنند. ۱۵۳/۱
.... گو بشوید ، صبر کنید . ۱۱۰/۲–۱۱۱

* باء تاکید + فعل منفی :

و آن بار را بنبندنـد . ۳۸۳/۲
وجز صلح نامه نبشتن هیچ کاری بنماند. ۲۲۶/۲
ولاتضع ، و بننهد آنچه درشکم اوست. ۶۱۱/۱
جهود دانست که رسول رشوت نستاند وبرشوت بنگـردد. ۲۴۹/۱
بنرهند از دوزخ و بنرسند ببهشت. ۲۱۱/۱
سر بر نیاوردند از سجده تا بهشت بندیدند . ۶۷/۱

* باء تاکید+ فعل نهی :

مر پیغامبر را چیزی تلقین بمکنید.
ولاتمدن عینیك ، بمکش هردوچشم خویش. ۹۱/۱

* باء تاکید + مصدر:

.... واز بن وبار بکندن چنانکه ثمودیان وعادیان. ۱۳۶/۱

* باء تاکید + فعل مرکب :

این منافقان آنکسها اند که خدای مرایشانرا بلعنت کــرد. ۲۱۶/۲

بلعنت شدند آن خداوندان کنده . ۵۷۵/۲

بلعنت کرده شدند اصحاب اخدود. ۵۷۴/۲

بلعنت کرده شدند این دروغ زنان. ۲۷۴/۲

وبا توشرط کنند که دزدی نکنند ودزدی را بحلال ندارند .... وزنا را بحلال ندارند و دختران خویش را نکشند و زنده بزیر زمین نکنند ، و این را بحلال ندارند. ۴۰۱/۲

«همی و«می»

در طرز استعمال « همی » و « می » ، و « یاءِ استمراری » موضوعات ذیل گفتنی‌است :

همی : بسیاری از فعلها با پیشوند «همی» بکار رفته است :

* همی + فعل بسیط :

وقرآنرا همی استوار ندارند وخدای عزوجل همی داندآنچه ایشان همی شنوند واندر دل همی دارند وهمی گویند ایشانرا. ۵۷۱/۲

یا همی چنین گمانی برند صفوان امیة ودامادان اوکه راز ایشانرا کبا یکدیگر همی گویند همی نشنویم یا آن خلوت ایشان برخانهٔ کعبه همی ندانیم .... بلی همی شنویم و همی دانیم و نیزرسولان ما فریشتگان حفظه بنزدیك ایشانند و راز ایشان همی نبیسند. ۱۶۴/۲

* همی + فعل مرکب :

۱ــ استعمال «همی» بین اجزای فعل مرکب :

مر خدایرا تسبیح وتحمید همی‌کنند. ۷۴/۲

نمازهمی‌کنند وسجده همی‌کنند. ۱۱۶/۲

گویند شما خود حسد همی‌کنید مر مارا. ۲۳۳/۲

ایشان‌از آن‌همی بخندیدندوعجب همی کردند وفسوس همی کردندونگرویدند. ۱۵۷/۲

۲ــ استعمال «همی» پیش از اجزاء اول فعل مرکب :

که ما اندر دنیا بریشان همی فسوس ومسخره کردیم . ۴۳/۲

قول آن زن کبا تو همی خصومت کرد وهمی سخن گفت اندر کارشوی‌خویش .

۳۶۷/۲

همی خبر نداری یا مردم که خدای عزوجل ... ۳۷۰/۲

این منافقان همی گویند کشما همی حسد کنید مرما را. ۲۳۳/۲

* فاصله شدن کلمه یا کلماتی بین «همی» و «فعل» :

وخداوندان حاجتها از راههای دورهمی سوی تو آیند. ۱۹/۲

که ایشان همی بدوزخ اندر آیند. ۴۲/۲

ومن مرشمارا همی سوی توحید آن خدای خوانم که عزیزست. ۲/۸۸–۸۹

یا تو، ای محمد، ازیشان همی مزدی وجعلی خواهی که ... ۲۹۲/۲

فعل + همی :

آنکسها که مرمحمد را وقرآنرا استوار ندارندهمی ، وآن جهودان بودند . ۹۲/۲

ازبهراینرا باعیال خویش گرد نیایم همی . ۱۶/۲

اگرتو چنان دانیهمی این نماز که توهمی کنی مرترا فریاد خواهدرسید... ۱۹/۲

* همی + فعل + یاء استمراری :

پس این زن همی رفتی ومردمانرا کارهمی کـردی . ۳۳/۲

وخاموش همی بودندی وآواز داود را گوش همی داشتندی. ۱۰/۲

آن ملعونه همیشه سخن ازینجاآنجا و از آنجا اینجا همی آوردی تـاآتش عداوت را همیشه تافته همی داشتی . ۶۵۲/۲

می :

* می + فعل بسیط :

ای که از یکدیگر می شنیدیـد و می گفتید. ۲۲۵/۱

* می + فعل مرکب :

استعمال «می» بین اجزای فعل مرکب :

آمرزش امیدمی دارد . ۲۵۸/۲

پس خدایرا تکبیر و تهلیل می کند انـدر راه نمازگاه بشدن وآمـدن ۵۸۴/۲

۲ــ استعمال «می» پیش ازجزء اول فعل مرکب :

چه می‌خواهید بدین که گوسپندانرا مـی‌دورکنید از آب؟ ۱/ ۳۹۲
... ازخانه خدای می‌بازدارنـد. ۲/ ۲۳۷

* می + فعل + یاء استمراری :

که او گفت که جهودان توریت می‌خواندندی بـعبری وآن را تفسیرمی‌کردندی بتازی ازبهرمسلمانان. ۱/ ۴۴۵
ونشستگاههای عادیان وثمودیان می‌دیدندی. ۱/ ۹۰
ودانشمندان بـرمنبرها علم می‌گفتندی وپریان وآدمیان برکـرسیها عـلم می‌شنیدنـدی. ۱/ ۳۴۸

* استعمال «همی» و «می» دریك عبارت :

...یکدیگر را همی‌دهند و می‌خورند. ۲/ ۱۷۷
ازخدای فریاد همی خواهند و دعاهمی‌کنند، می‌گویند. ۲/ ۱۹۷

* استعمال سه نوع علامت استمرار : «همی»، «می»، «یاء استمراری» دریك‌عبارت:

آن ملعونه خار همی‌آوردی واندر راه پیغامبرصلی‌الله علیه وسلم مـی‌افکندی واندرمزگت وراه مسلمانان خار افکندی. ۲/ ۶۵۳

* می + فعل امر:

دربرخی ازموارد پیش ازفعل امر نیز پیشوند «می» بکار رفته است :
ان‌کنتم تعلمون، اگرمی‌دانید شماکه کراست خبرمی‌کنید مرا. ۱/ ۲۰۲
پس گو جان می‌کن تا ازخشم بمیری. ۱/ ۱۴۶
آوازمی ده ومرا راه می‌نمای اگربی‌راه روم. ۱/ ۳۹۴
وگفت مادر موسی خواهرش راپی موسی گیر وبرخشکی می‌رو. نگر تاکجا بردآب اورا. ۱/ ۳۸۶

یاء مجهول در آخر افعال

* یاء استمراری :

عمرگفت دوست داشتمی اگرخدای ... ۱/ ۲۵۳
تامن مزدیافتمی وتو شهادت‌یافتیی. ۲/ ۲۷
رسول گفت : اوعاجـز شدی ازآنـکه همچون زال بنی اسرایـل بودبی؟ ۱/ ۳۱۲

چه بازداشت ترا ازآنکه برعادت من رفتیی وایشانرا بازداشتیی از گوساله پرستیدن و انکارکردیی بریشان ؟ ۷۷/۱
و اوکنیزکان داشت وبکره برآن داشتی ایشانرا تا زناکردی وسیم بستندی ، اورا دادندی . ۲۳۸/۱
ای که دامنی برسرکردندی وگوشهایآن ازپس پشت بیاویختندی وگریبانها باز وسینها برهنه میرفتندی . ۲۳۳/۱

* یاء شرط :

اگرخدای مرا راه نمودی منازپرهیزگارانومـوحدان بودمی . ۶۵/۲
واگرآن مردمان بنیالعنبر صبرکردندی تا تو، یا محمد، بنماز بیرون آمدیی، ایشانرا بهتر بودی، مرزنان وفرزندان ایشان راآزاد کردیی ... ۲۵۰/۲
چه اگر خواننده بودیی ونبیسند[ه] ، شك کردندی مکیان در پیغامبری تو بیش ازاین که می کنند . ۴۴۵/۱
وحسن بصری می گوید اگراینآیت نیستی قاضیان هلاك شدهانـدی.
ای که اگر نه فضل خدای بودی برشما ورحمت او، عقوبتکردی شما را... واگرنه رأفت ورحمت او بودی شما راعقوبتکردی . ۲۲۷/۱
اگربخواهیمی فرود فرستیمی از آسمان آیتی بـزرگ ودلیلی روشن تـا ... ۲۹۹/۱
اگرما بـخواستیمی بجای شما فریشتگان آفریدیـمی تا زمین راآبادانهمی داشتندی واندرزمین حکمکردندی . ۱۶۰/۲
اگر بدانیدی شماکهخدایاست جلجلالهدانای رازهای پوشیده . ۳۲۱/۱
اگرنه فضل خدای بودی ورحمتاو، رسواگشتیدی شمابزناکردن . ۲۲۰/۱
اگر پیغامبرفرمان شماکندی شما بدان بزومند شویـدی . ۲۵۲/۲
اگرشما با پیغامبر ببودیدی تا نماز بکردیـدی پسآنگاه برون شدیدی ، مر شما را بهتر بـودی. ۴۱۷/۲
اگربدانندی کافران که روز رستاخیزخواهد بود، بگروندی ونپایندی برکفر. ۱۰۷/۱
اگر نهآنستی که شکیبایی میکنیمی برپرستش بتان خویش ، اگـرنه ما را دردین خود در آوردستی و ازبت پرستیدن بگردانیدستی . ۲۸۳/۱
ای که بتابدی روغنآن ، اگر نهآنستی که روغن بدو رسدی ... ۲۴۱/۱

* جملهٔ شرطی بی استعمال یاء شرط :

و نیز گفته‌اند اگر تو او را در دریا افکنی دریـا او را بـر کناره افکند ۔ ۵۳/۱

اگر بخواهیم فرو فرستیم بریشان ، من‌السماءایة ، از آسمان آیـتی و علامتی ... ۲۹۹/۱

* یاء شرط فقط درجملهٔ جواب شرط :

واگر بخواهیم ما نابیناکنیمی ایشانرا... ۶۵۰/۱

حقاکه اگرشما یقین بدانیدکه روز قیامت بشما چه خواهد رسید شما اندر دنیا فخر نـکندی . ۶۲۶/۲

ولوشینا ، واگرخواهیم ، لاتینا ، بدهیمی و کل نفس هدیها ، هرتنی را راست ... ۵۱۱/۱

* یاء تمنی :

می گویند کاشکی من گرفتمی ، مع‌الرسول سبیلا، برمحمد مصطفـی‌رسول خدای است راهی سوی بهشت . ۲۷۷/۱

کاشکی من بدانمی که اگر مرا برمن یله‌کندی ازمن چه‌آیدی. ۱۲/۲

آنگاه‌آن مردم مرآن دیورا گویدکه قرین اوباشدکه کاشکی میان مـن و میان‌توچندان‌دوری بودی که ازمشرق زمستان تامشرق تابستان... ۱۵۵/۲

ومی گفتند کاشکی ما را همچنانستی که قارونرا. ۱/ ۴۲۰-۴۲۱

یالیتنا ، ای کاشکی ما ، اطعنالله ، فرمان خدای‌کردیمی دردنیا واورایکی گفتیمی ، واطعناالرسولاً ، وفرمان رسول‌کردیمی واستوار داشتیمی . ۵۶۹/۱

کاشکی ما بدانیمی که‌کدام‌کارست‌که ما را ازعذاب‌خدای برهاند تا ما همه آن‌کنیمی . ۴۰۶/۲

کاشکی بدانندی مردمان من‌آن‌کردار و آن ایمان که‌خدای‌تعالی مرابدان بیامرزید. ۶۳۸/۱

* یاء برای بیان شك وتردید :

گویی‌کسی ایشانرا درسجده افکندی. ۶۷/۱

که‌گویی می‌گویدی ، لامساس ، آسیب نزنید برمن. ۸۰/۱

گویی جادوی می‌کنندی شما را . ۲۰۳/۱

گویی که مروارید ندی ازسرما وگرما بنهفت اندرنگاه داشته. ۲۸۹/۲
گویی ایشان کرانندی که نمی‌شنوندی وکورانندی که نمی‌بینندی . ۲۹۵/۱
چنان پنداری که خرانندی رمیده که ازشیر بگریختهاندی . ۵۰۹/۲
گویی که اومرترا اندردین دوستتی وتراخویشاوندی مهربانتی . ۱۱۴/۲
گویی که زنجیری دردست وگردن ایشان استی. ۶۳۱/۱
گفت آفتاب آن روزچنان برآید ، پنداری که طستی استی که آنـرا شعاع نباشد . ۶۱۲/۲
چنانستی که هرگز خود همی نشنودی .
ونیز گفته‌اندکه این نهیست بمعنی خبر، چنانستی کـه اورا ایمن می‌کندی . ۴۲۴/۱
بمیریم ما وزنده بمانند پسران ما ، چنانستی که ما زنده‌ایمی. ۱۹۰/۱
چنانستی که میوهٔ آن درخت روغن استی . ۱۸۵/۱

* **فعل شك وترديد بی‌استعمال یاء مجهول :**

تا مشغول کـرد شما را افسوس کـردن بریشان از یادمن ، گـویی ایشان فراموش گردانیدند یاد من. ۲۰۹/۱

* **یاء بیان خواب :**

وآمده است ازسدی که فرعون درخواب دید که آتشی ازبیت‌المقدس بیامدی وگرد برگرد مصردرگرفتی و فرعون رابسوختی‌واسراییلیانرا رهاکردی . بپرسید ازخواب گزاران... ۳۸۱/۱
بخواب‌دیدکه شیری نر اندر میان دوشاخ خرما درخت انـدر نشسته بودی ۱۴/۲
ودرخواب‌دیده بودکه او نشستی چنانکه بسمل خواهدکرد وچشم‌می‌داردی فرمانراکه بسمل کن. ۶۷۹/۱ـ۶۸۰
و امیربصره ثابت‌البنانـی را بخواب دیدکـه با فریشتگان همی پریدی... ۶۵۴/۲

* **استعمال فعل ماضی بجای مضارع التزامی ، و افزودن حرف یاء به‌آخرآن جزدر موارد مذکور درفوق :**

... و اوچیزی نداشت‌که بریشان نفقه کـردی. ۵۴۱/۱
... وکس را زهره نبودی که‌آن در بکوفتی تا بازکردی. ۵۸۶/۱

وقول دوم آنست که مردی شرم گین بود ونخواست که کس اورا بدیدی برهنه.
۵۷۱/۱
سامری ایشانرا بنگذاشت که برفتندی.
تا چنان شد که نتوانستند که ازجای برخاستندی. ۲/ ۲۸۱

* استعمال حرف یاء درآخرافعال جز درموارد مذکور درفوق :

ومن خویشتن را هیچ عـذری نشناسم مربی‌تهمتی را به ازآنـکه شوی من بازآیدی وبامن بـاشدی. ۲/ ۱۴
پس چون داود بدید که فریشتگان ازنزدیك اوبرفتند، بدانست که مـرو را یله‌کردنـدی. ۲/ ۱۲
این منافقان اندر سر باشما نیستند تا ایشانرا از ثواب آن واجب شودی کـه شما راواجب شود. ۲/ ۳۷۵
ومرشماراکسی نیست که عذاب را ازشما بـاز داردی. ۲/ ۱۸۹
... نصرت همی خواهید ازخدای مرمحمد را برکافران قریش وفتح مکه خواهید زود که باشدی . ۲/ ۴۰۹
وعظمت وجلالت خدای ما بزرگتر وبرترازآنست کـه اورا زن یا فرزنـد باشدی. ۲/ ۴۸۸
ولکن بنزدیك اوچیزی دیدم ماننده شتری مست ... سربـرآورد وآهنگ آن کرد که مرا بخوردی . من ازوبگریختم دوان دوان. ۲/ ۶۱۰
... ونیز شفیعی نباشد که مرورا شفاعت کندی. ۲/ ۸۱
ونیز گفته‌اند که مرگ وکشتن ایشانرا لازمستی، ای کـه بمیرندی در حال و بکشندیشان . ۱/ ۹۰
ولکن بیشترمردمان نمی‌دانند و نمی‌اندیشند تا بدانندی کـه مر ایشانـرا آفریدگاریست وخدایی که همیشه بود وهمیشه باشد. ۱/ ۴۷۰
اولم یسیروافی‌الارض فینظروا، یا چنانست که این‌کافران مکه انـدر جهان همی نروند تا بنگرندی یا ببینندی و تفکرکنندی .... تا بدانندی که عاقبت کارآنکسها چگونه بوده‌است که ... ۲/ ۸۲
افلم یسیروا فی‌الارض فینظروا کیف، اهل مکه اندرجهان همی نرونـد تا بنگرندی و تفکرکنندی تا بدانندی... عاقبت آنکسهاچگونه‌بودست که... ۲/ ۹۹
مراهمی‌خوانیدتابخدای‌کافرباشمی‌وباخدای، چیزیرا انبازگویم ... ۲/ ۸۸

ای که دعا نکردند، تا بلا ازایشان بگردانیدمی. ۲۰۰/۱
یکادون یسطون ، خواهندی که بگیرندی ، بالذین یتلون علیهم ایاتنا ، آنکسانرا که می‌خوانند بریشان آیتهای مارا ... ۱۷۴/۱
«یکادزیتها» خواهذی که حق را بدانذی و بشناسذی پیش ازآنکه پدید آید او را . و نیز گفته‌اند خواهذی که علم پدید آیذی از مومن عالم پیش ازآنکه سخن گویذی. ۲۴۱/۱
یکاد زیتها یضیٔ ، خواهذی و نزدیکستی که روغن آن درخت روشنایی دهذی ... ۲۴۰/۱
قل، بگوی ای محمد ، مایعبؤبکم ربی ، چه عذاب کنذی شما را ،ای چرا عذاب‌کنذی شما را،لولادعاؤکم، اگرنه بت‌پرستیدن شماستی. ۲۹۶/۱
وآن دوزخ همی جوشد ، خواهذی ...که برخویشتن بتر کذی و پاره‌پاره شوذی ازخشم که آنرا برکافران باشد. ۴۴۹/۲
وفرمان‌بردار کردیم برداودکوهها را چنانکه نتوانستند که بی‌فرمانی‌کردندی ۱۲۰/۱
ننگش‌آمد که بازگشتی سوی قوم خویش ازبیم‌آنکه نبایدکه اورا دروغزن خوانند ... ۱۲۹/۱

* فعل نیشابوری (افزودن سین وتاء قبل ازضمایرمتصل فاعلی) :
پنداری موافق شدستندی همه قومها برآنکه هرکسی مر رسول خویش را گویندکجا دوست یا دیوانه. ۲۸۲/۲

حروف نفی و نهی

* استعمال حرف «م» نهی پیش‌ازفعل نهی وصیغهٔ دعا دراکثرموارد :
مپرستید، مخور، مکن ، مکنید، مشوید ، مگویید ، مشواد ، مفریبدا...
* استعمال حرف «ن» نفی پیش‌ازفعل نهی وصیغهٔ دعا :
فرزند حرامزاده میارید وپیش شوی خویش ننهید وبرشوی خود نبندید. ۴۰۳/۲
خویشتن را مستایید . نگویید که من چنین کردم وچنین کردم. ۳۰۴/۲
فلایصدنك ، پس بازنگردانذا ترا، عنها ، ازگرویدن بقیامت. ۴۹/۱

فلاینازعنك فی‌الامر، پس‌داوری نـکنندا برتوای محمد درعیدوقربان‌تو و...
و اگر فلاینزعنك خوانی ، معنی‌آن باشد او غلبه‌نکنندا ترا وبیرون نکنندا
ازدست توکار ... ۱۷۲/۱
هشیارباشید تا دیو شمارا ازدین مسلمانی و..... نگرداناد. ۱۶۰/۲
لامساس، آسیب نزنید برمن . ۸۰/۱

* **استعمال حرف نفی پیش‌ازجزء اول فعل مرکب :**

وهیچ‌کس نماند درآسمان وزمین‌که نه‌گواهی دهد ازبهر اوروز قیامت ... ۴۲۴/۱
ونیز گفته‌اند‌که نه‌مشغول می‌کنند خود را بعیب‌کردن‌آن و... ۹۵/۱
الم یعدکم ربکم وعداً حسناً ، و نه‌نوید داده است شما را خدای شما نویدی نیکو ؟ ۷۳/۱

* **فاصله شدن‌کلماتی بین حرف نفی وفعل :**

که هیچ‌کیشی نیست‌که نه اورا راست‌گوی دارند . ۳۱۷/۱

* **استعمال حرف نفی «نا» :**

۱ـ نا + مصدر:

نافرستادن ، ناگرفتن ، ناشکستن ، نادیدن ، شتاب ناکردن ، نانبشتن ، ناآمدن. ناکردن، نافرمان‌برداری‌کردن، استوارناداشتن، نا استوارداشتن، ناپذیرفته‌کردن، ناخستوشدن، ناخستون شدن .

۲ـ نا + اسم مفعول :

ناخورده ، نابسته. نادیده ، نادانسته، ناگرویده .

۳ـ نا + اسم فاعل :

نا خواننده .

٤ـ نا + صفت واسم :

نا عالم ، نا خوب ، ناخوبیها ، ناشایستها ، ناحق، ناسپاس .

* **استعمال خاصی از «نا» و «نه» :**

ونشان جباری‌کشتن نه بحق است . ۳۹۰/۱
وهرمالی‌که‌آنرا نفقه‌کنند نه بحق اسراف است. ۲۹۳/۱
کشما بدین قرآن پندهمی نگیرید نا باندك ونـه ببسیار. ۴۷۲/۲

* **استعمال «نو» بجای «نا»:**

کلمات «ناسپاس» و«ناسپاسی کردن» علاوه بر آنکه بهمین دوشکل بارها دراین کتاب بکار رفته‌است به دوصورت «نوسپاس» و«نوسپاسی کردن» نیز بارهااستعمال شده است :

باز ایستادند بیشتر مردمان از پذیرفتن .... ، الاکفورا، مگر نوسپاسی که گفتند ... ۲۸/۱

وهر که پوشیده کند یکیی خدایرا تعالی وناسپاسی کند نعمت اورا، فعلیه کفره ، پس بروست عقوبت نوسپاسی او . ۶۲۵/۱

حرف اضافه وقید

دراستعمال برخی ازحروف اضافه وقیود بسیط ومرکب دراین کتاب موضوعات زیر گفتنی است :

* **پیش : پیش از:**

ای که نمیرد هیچ امتی پیش اجل خویش. ۱۹۱/۱

قبل طلوع الشمس ، پیش بر آمدن آفتاب ، وقبل غروبها، وپیش از فروشدن آفتاب . ۹۱/۱

* **پیش از :**

بنهد هرزنی باردار بارخویش پیش از هنگام زادن . ۱۴۰/۱

پیش از مرگ تو وپس ازمرگ تو. ۱۵۶/۲

* **پیش که : پیش ازآنکه :**

ودرزلزله دوقولست : یکی آنست که پیش که قیامت باشد همه زمین بجنبد. ۱۳۹/۱

وچنان بود که چون وحی برپیغامبر خواندندی پیش که جبریل فارغ شدی ازپیغام گزاردن رسول ، رسول خواندن گرفتی . ۸۵/۱

* **پیش ازآنکه :**

پیش ازآنکه بپردازد جبریل ازخواندن آنچه خواهد که خواند . ۸۵/۱

* **پس : پس از:**

وپس هفتاد سال فرتوتیست. ۶۲۴/۱

پس رسول درفتنه افتادند ومرتد شدند همه پس پیامبر و آن دوگـروهی تا
امروز مانده است . ۴۲۷/۱
پس یادکرد قصهٔ آن مردمان که ایشانرا پس مهلت عقوبت کرد . ۱۶۵/۱
وگفته‌اند که این وحی پیش اززادن موسی بود. ونیزگفته‌اندکـه پس زادن
اوبود. ۳۸۳/۱

* پس از:
پس از پیری ، پس از مرگ. ۱۰۳/۲

* ازپس : پس از، ازپس از (به قرینهٔ شواهدی که درقسمت بعدآمده است) :
وزنده شدن ازپس مرگ. ۴۳۵/۱
ای که بی‌خرد شود ازپس خردمندی. ۱۴۲/۱
می‌آزمودیم ترا بنعمتی ازپس نعمتی ، ومحنتی ازپس محنتی. ۵۵/۱
بگوی پس نپرهیزید ازبت پـرستی ازپس آنکه اقرارمی‌کنیدکه عـرش و
آسمانها خدایراست. ۲۰۲/۱
که ازپس آنکه جان درچشمش درآمد ودرزبانش. ۱۰۶/۱

* ازپس‌از : پس‌از ، ازپس :
وآن چنان بودکه خدای عزوجل ازپس ازمکان وزمان‌ولوح وقلم، گوهریرا
بیافرید سبز . ۱۰۴/۲
پیش ازقوم هود وقوم صالح و..... ازپس ازیشان . ۱۰۷/۲
وازپس از آنکه جبریل برفت . ۱۱۷/۲
ازپس از هلاکت ایشان . ۱۷۳/۲
ازپس ازآنکه ازباران نومیدگشته باشند. ۱۳۸/۲

* جزاز: جز:
آنچه می‌پـرستید جـز از خـدای تعالی . (در ترجمهٔ : مـن‌دون‌الله) .
۳۶۰/۱
... جـز از آن عذاب که درین جهانشان کنند . ۲۸۱/۱

* بی از: بی :
... تاآنگاه که شماحاضرنباشید، ای که‌کاری نکنم بی از شما . ۳۵۴/۱

* ازآن سپس : پس ازآن :
ازآن سـپس که آیت فروآمد . ۲۱۸/۲

از آن سپس نیز برقریش فسادی نباشد ۰ ۲/۱۲۶ ـ ۱۲۷
از آن سپس با پیغامبر علیه‌السلم سخن بآواز نرم گفتی ۰ ۲/۲۴۹
پس از آن سپس .... ازآن‌کافران غنیمت یابید. ۲/۴۰۰
وزن او از آن سپس هفت پسر وسه دختر بزاد. ۲/۳۸

* ازاین سپس: پس ازاین:

از این سپس خصومت فریشتگانرا یادکرد. ۲/۴۴
ازین سپس باز بحرب کردن فرمود. ۲/۱۳۲
ازین سپس باز اهل دوزخ را یادکرد. ۲/۱۶۳
پس ازین سپس عبدالله ابی‌بن سلول منافق را ویاران اورا بـا عبدالله‌بن ... جنگ شد ۰ ۲/۲۵۲

* قیدکیفیت : «نیك» ، «سخت» ، «عظیم» برای قیدکیفیت نیز بکاررفته است .

آن زن گفت من خود را واورا نیك دانم. وشناسم ۰ ۱/۲۲۳
کافرانرا سخت غم آمد. ۲/۵
عظیم بزرگ دروغیست. ۱/۲۲۵

* «باز» برای قید زمان :

بلقیس اورا بدید ، گفت ازآن‌گاه باز که این مرغ را دیده‌ام که درین صفه می‌بپرد جز نیکی ندیده‌ام. ۱/۳۵۳
پس علم‌نجوم ازآن روزباز کس نداند وحرام استدرونگریستن ۱۰/۶۷۴
ازآن پس باز بحرب کردن فرمود. ۲/۱۸۲
بزندگانی پیغامبر علیه‌السلم اندردست او بـود، ازآن سپس باز اندر دست ابوبکر بود. ۲/۳۸۴

معنی برخی ازحروف اضافه

۱ـ بر: با : علاوه برآنکه حرف «با» دراین‌کتاب بسیاربکاررفته است، درموارد متعدد بجای‌آن حرف«بر» استعمال گردیده است .

* بر: با : مع : (درترجمه) :

واذاکانوامعه ، وچون آنگاه‌که باشند برو علی امر «جامع» برکاری گـرد کنند مریشانرا ۰ ۱/۲۶۰

انامعکم مستمعون ، ما بر شماییم بعون ونصرت. ۳۰۲/۱
ونجنی‌ومن‌معی‌من‌المومنین،وبرهان‌مرا وآن‌کسان‌که برمنندازگرویدگان. ۳۲۲/۱
ءاله مع‌الله .....، ای‌که بر خدای جز خدای دیگر هست ... ۳۶۶/۱
وماکان معه‌من‌اله ، ونیست برو هیچ خدایی جزاو. ۲۰۳/۱

۳ــ بر: با:

عهد بست بر ما اوبخدای سوگند دادکه ازمصر بیرون‌نروید تااستخوانهای اورا بر خود ببریم . ۳۱۱/۱
پیش ایشان بگفت قصهٔ این زال‌که ازموسی بخواست‌که برو دربهشت باشد. ۳۱۲/۱
درآن‌کشتی‌که پربود ازآدمیان بر جانوران دیگر. ۳۲۳/۱
اخرجوا الی‌لوط من‌قریتکم، بیرون‌کنید، پیوستگان لوط را وگرویدگان برو ولوط را بر یشان ازشهرشما ، سدوم. ۳۶۵/۱
درین وقتها مردان بر زنان خلوت‌کنند. ۲۵۴/۱
واصحاب‌السفینة، و آن‌کسان‌که درکشتی برو بودند در صحبت یك دیگر . ۴۳۲/۱
وخود بردوازده‌هزارامیر ازامیران یمن برخاست بنزدیك سلیمن رفت . ۳۵۷/۱

* بر: به :

الذین اذا ذکروابها ، مگرآنکسان‌که چون ایشانرا پند دهند بر آن . ۵۱۲/۱
ابوموسی اشعری بردرعمرآمد، گفت السلام علیك ، درآیم ؟ ۲۳۰/۱
پس‌آنگاه ابلیس برفت بر مانندهٔ مهتران. ۲/۲۹ــ۳۰

* بر: در:

وتفسیر رحمن و رحیم بر اول قرآن یادکرده شده است. ۱۰۱/۲

* بر: علیه :

عثمان وعلی خصومت‌کردند پیش رسول صلوات‌الله علیه، قضاکرد علی را بـر عثمان ببها : خویشان عثمان‌گفتند ما رضا ندهیم بدین قضا . ۲۴۸/۱

* بر: بشکل : بصورت : به:

که خدای تعالی ایشانرا مسخ کرده بود بـر بوزینه . ۴۰۱/۱

* بر : نزد :

و کس بـر او نشدی جز زن او که بروصبر کرد. ۱۲۲/۱

* به : با :

مقاتل بن حیان گوید که همی فرماید که خود بادب باشید واهـل خویش را نیکی فرمایید وآموزید. ۴۴۳/۲

باکافران مکه بشمشیر جهادکن . ۴۴۴/۲

که درخانهای یکدیگر رفتندی وخوردندی بدستوری وبی‌دستوری. ۲۵۷/۱

* به : در:

وده سال بمدین بود چهل ساله بفرعون بازآمد . ۳۰۲/۱

این آیت درشان کسانی فروآمده‌است که بمکه گرویده بودند وبیرون آمدند تا بمدینه آیند. ۴۲۶/۱

تا هر که راکاری بشب فوت شود روزبکند . ۲۹۱/۱

و بقیامت خدای تعالی دربهشتش درآرد بی‌رنجی ومشقتی. ۲۹۷/۱

* به : برای ، بعلت :

این عذاب بدان گناهانی‌است که پیش فرستاده‌است دودست تو. ۱۴۴/۱

* به: نزد، بسوی ، پیش:

ای که شما بما آمدید ازآن روی که ما ایمن بودیم ازشما ... ۶۶۴/۱

وده سال بمدین بود چهل ساله بفرعون بازآمد. ۳۰۲/۱

* با : بسوی، به :

فاقبلوا الیه یزفون ، پس روی با ابرهیم نهادند چـون از عید بازگشتند . ۶۷۵/۱

* در: به :

... که اول ایشانرا باز می‌داشتند ازبهرآن پس ماندگـان ایشان دریشان رسند . ۳۴۷/۱

* از: ازقول :

وابی کعب می گوید از رسول صلـی‌الله‌علیه هر که سورة‌الفرقان بـخواند .
۲۹۷/۱

استعمال «الف» در آخر برخی کلمات

* **الف تفخیم و تکثیر و تعجب :**

۱ــ پس ازموصوف وصفت (یاپس ازعدد ومعدود) :

بگو ، یا محمد ، پاکا خدایا کتو بیزاری ... ۲۹۳/۲
سبحانه هوالله .... پاکا خدایا ازفرزند وازانباز. ۴۸/۲
بسا فریشتگا ناکاندر آسمانهااند . ۳۰۲/۱

۲ــ پس ازصفت یاعدد :

کاین من قریة .... وگفت چندا شهرها وشارستانها .... که مهلت دادم مر آنرا وروزگار. ۱۶۵/۱
وکم اهلکنا وچندا که نابودکردیم .
وکم‌قصمنامن قریة و چندا که هلاکردیم و ببریدیم ازاین جهان ازمردمانی که ایشان باشندگان شهرها بودند. ۹۸/۱
بسا رسولان‌که ما پیش ازتو فرستادیم . ۱۴۷/۲
بسا اهل شهرهاکایشان بتن قوی‌تراز اهل این شهرتوبودند . ۲۱۱/۲

۳ــ پس ازموصوف :

فساء مطرالمنذرین، بد بارانا که بارانِ آنکسان بودکه پیغامـبران ایشانرا بترسانیده بودند وایشان نگرویده‌اند. ۳۶۶/۱
فساءمطرالمنذرین ، بد بارانا که آن بود مرآنکسانراکه بیم‌کرده بودند.
۳۳۰/۱
ونیز گفته‌اند که دشمنی ازآن او بروگذشت واورا برآن حال بدید، گفت: ای آسانیا که ایوب رابرین‌حال بدیدم . ۱۲۲/۱

* **الف برای بیان استغاثه وتحسر وتوجع وتأسف :**

ملك گفت دریغا من چنان دانستم ۶۳۷/۲
ای دریغا که‌آن بندگان همه هلاك شدند. ۶۳۹/۱
دعواهنالك ثبورا ، بخوانندآنجای گویند ای واهلاکیا . وعـادت آدمیان

اینست کچون بلایی بدیشان رسد، گویندای بدبختیا وای هلاکیا ، ای که هلاك شدم . ۲۷۱/۱

یا ولیتی لیتنی، ای بدبختیا . واین سخن کسی است که او برخود بگرید و نوحه کند . ۲۷۷/۱

وقالوا یا ویلنا ، وگویند بدبختا که ما اییم . ۶۶۱/۱

یا کسی ازشما گوید چون عذاب را ببیند واحسرتا. ۶۵/۲

نشانهٔ استفهام[1]

مؤلف تفسیر حاضر درترجمهٔ جمله‌های استفهامی قرآن مجید که در آنها «همزهٔ استفهام» یا «هل» آمده است مطلقاً «آیا» بکارنبرده ، ودراکثر موارد بجای آنها کلمات«او»، «و» استعمال کرده است. باتوجه بدین حقیقت که مترجمان ومفسران قرآن مجید ، دربرگردانیدن آیات قرآنی ، به زبان فارسی ، دقتی وسواس آمیز داشته‌اند وکوشیده‌اند حتی‌المقدور در برابر هرحرف یا کلمه‌ای ، نزدیك‌ترین و دقیق‌ترین معادل آنرا از زبان فارسی قراربدهند تا درترجمهٔ کلام مقدس الهی خللی روی ندهد، استعمال کلمات مذکور دربرابر نشانه‌های استفهام عربی ثابت می‌کند که درلهجهٔ مؤلف این تفسیر کلمات «او» ، «و» معادل نشانهٔ استفهام «آیا» ، وبرابر دو علامت استفهام : «همزهٔ استفهام» و«هل» بوده‌است . تعیین تلفظ قطعی این کلمات مستلزم تحقیقات زبان‌شناسی دربرخی ازلهجه‌های ایرانی است .

* **«او» = «همزهٔ استفهام» و«هل» (درترجمهٔ آیات قرآنی) :**

الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون ، او نمی‌بینند که چند ناچیز کردیم پیش‌ازایشان ازگذشتگان؟ ۶۳۹/۱

واذاقیل لهم انفقوامما رزقکم‌الله وچون گویند مرایشانرا[2] هزینه کنید ، ای که صدقه کنید ، ازآنچه شما را روزی کرده است خدای تعالی ، ای که چون مومنان مکیان را گویند که صدقه کنید بردرویشان ازدادهٔ خدای تعالی جواب

۱ــ برای تفصیل بیشتر ودیگر نشانه‌های استفهام در تفاسیر فارسی رك: «برخی نشانه‌های نادر استفهام درفارسی : آذا ، ای ، او، یا ، باش ، درنگر ، بشنو... ؛ به قلم نگارندهٔ این سطور ،مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی مشهد، سال پنجم ، شمارهٔ اول ، ص ۱۱۲ــ۱۳۴.

دهند، قال الذین کفروا للذین امنوا انطعم من لویشاءالله اطعمه گویند او طعام دهیم آنکس راکه اگر خدای تعالی خواستی اورا طعام دادی ؟ ۱/ ۶۴۴

او لم یروا او نمی بینند، ای که نمی‌دانند ، اناخلقنالهم . که ما بیافریدیم ازبهر ایشان ...؟ ۱/ ۶۵۳

ءاذامتنا وکناترابا وعظاما ، وچوبمیریم ما و خاك گردیم واستخوانها، ائنا لمبعوثون،او ما را زنده خواهند کرد واز گور برخواهند انگیخت ؟ ۱/ ۶۶

قال هل انتم مطلعون، او خواهید شما تایکی بنگرید که آن بوقطروس در آتش کدام جایگاه است ؟ ۱/ ۶۶۷

هل لکم ماملکت ایمانکم ، او هیچ هست مرشما را از آنکه ملك شماست و دردستهای شماست ... ۱/ ۴۶۸

وقال الذین کفروا هل ندلکم علی رجل،و گفتند آنکسان که خستون نیامدند بروز رستاخیز..... ای شگفتی او راه ننمایم شما را برمردی، وآن محمد است...؟ ۱/ ۵۷۹

* «او» معادل «آیا» درمتن فارسی کتاب :

بوایوب انصاری گفت مرزن خویش را ، مادر ایوب او می‌شنوی تا چه می گویند مردمان درعایشه؟ آن زن گفت ... ۱/ ۲۲۳

عایشه گفت او نه عذاب بزرگ بدورسیده است ؟ ۱/ ۲۲۴

او نبینی که دوزخیان یاری نخواهند ازمادر وپدر، اما یاری خواهند از دوستان خویش ؟ ۱/ ۲۵۸

* «و» = «همزهٔ استفهام» و«هل» (درترجمهٔ آیات قرآنی) :

خدای تعالی گفت اولم یاتهم ، و نه‌آمده است بدیشان، بینة ، بیان ما...؟ ۱/ ۹۳

قال یا ادم هل ادلك، گفت ای آدم، و راه بری کنیم ترا، علی شجرة الخلد..؟ ۱/ ۸۷

فعل و فاعل

درمطابقهٔ فعل وفاعل ازنظرافراد وجمع نکات زیرین درخور توجه است:

* صیغهٔ متکلم مع الغیر برای ضمیر «من»:

و اگر بدکردار باشد خویشتن را ملامت کند ، گوید ای کاشکی من گناه نکردیمی . ۵۱۱/۲ .

* صیغهٔ متکلم وحده برای ضمیر «ما» :

ما مر آنکسها را که از اهل مکه کافر انند عذاب کردمی بشمشیرهای شما عذاب دردناك . ۲۳۷/۲

* صیغهٔ متکلم وحده و متکلم مع‌الغیر برای ضمیر «من» دریك عبارت:

کافر گوید ای کاشکی من امروز باستوران خاك گشتیمی از بسیاری سختی و هول ... آن روز آرزو آیدش که کاشکی ... خاك گشتمی . ۵۴۱/۲

* صیغهٔ متکلم وحده و متکلم مع‌الغیر برای ضمیر «ما» دریك عبارت :

اگر ما خواهیم یا محمد این منافقانرا ترا بنمایمی . ۲۱۷/۲
ونیز گفته‌انـد ما فرود گذاشتیم شمارا دردنیا و تـوفیق نیکـی‌تان ندادم . ۵۱۱/۱
ای که اگر خواهیمی ، جبر کنمی همه را بضرورت ودرماندگی تابما بگروندی. ۵۱۱/۱
ونیز گفته‌اند اگر خواهیمی همه را راه نمایمی که سزاوار آن اندی. ۵۱۱/۱
اگر خواستمی رسولی فرستادیمی هرشهری ولکن نخواستم وفرستادیم ترا بهمه مردمان. ۲۸۷/۱

* صیغهٔ متکلم وحده بجای سوم شخص جمع[۱] :

من نیستم از آنها که کاریرا فصل کنم وبریده گردانم . ۳۵۴/۱

* فعل مفرد مخاطب برای ضمیر «شما» :

واگر بشنیدندی ... پاسخ ندادندی شما را، ای که اگر شنوا بودندی روا نداشتندی که شما ایشانرا خدای خواندی. ۶۱۴/۱
وبندگانرا بپرسند اگردعوی خدایی کنندکـه بچه حجت دعـوی خدایی کردی . ۱۰۱/۱

۱ــ برای تفصیل بیشتررك: «من آن کسم که ...» (ازمباحث نـحوفارسی) بقلم: مجتبی مینوی استاد دانشگاه تهران ، در «هفتاد سالگی فرخ» ص ۱۴ـ۱۹۳

* فعل مفرد برای سوم شخص جمع ذوی‌العقول :

واصحاب اعراف واهل بهشت مرشما را بخوانند . ۲/۸۶
چنانکه حکیمان بگفتار حکمتها را پدید می‌کند. ۱/۴۸۴
بوجهل پس او آمد وحارث بن هشام ، و بفریفتند اورا.
والطیبات ، وزنان عفیفه، للطیبین ، مرمردان عفیف را باشد ، والطیبون،
ومردان عفیف ، للطیبات ، مرزنان عفیف را باشد. ۱/۲۲۹
وگفته‌اند که شاعران کافران ابن‌الزبعراو .... وشعرای مسلمان حسان‌بن‌ـ
ثابت وکعب بن مالك وعبدالله‌بن رواحه بوده‌است. ۱/۳۳۹

* فعل مفرد وجمع سوم شخص ، برای فاعل ذی‌روح :

که خدای عزوجل سوگند یادکرده است بدان تنی کـه توبه‌کرده باشد و از
گناهان پشیمان‌شده اشند وخویشتن را ملامت‌کننده باشند. ۲/۵۱۱
ثم اعرض عنها ، پس روی بگرداند از آن و استوار ندارند آنرا . ۱/۵۱۶
واین تازیانه بـر آزاد زنانی باشدکـه محصن نباشد وبرآزاد مردانی کـه
محصن نباشند . ۱/۲۱۴
... که فرمان خدای کنید وفرمان رسول کنید درآنچه شما را فرماید و از
آن بازدارند . ۱/۲۵۰
الخبیثات، آن زنان زناکننده ، للخبیثین، مرآن‌مردانرا باشدکه زناکنند
والخبیثون وآن مردان‌که زناکنند ، للخبیثات ، مر آن زنانرا باشد کـه
زناکنند . ۱/۲۲۹
آن زنان‌که می‌خرامند ودر رفتن خویش گاه برین سو می‌چمند وگاه بر آن
سو، آن زنان‌که دل مردان بخود می‌کشند ، دربهشت نروند. ۱/۵۴۵

* فعل مفرد برای فاعل جمع غیرذی‌روح :

هرچه او گفتی کوهها بگفتی.
یعنی کشتیها برسر آب همی‌رود. ۲/۵۴۴
وعبدالله‌عمرمی گوید که بادها هشت‌است چهار از آن رحمتست وچهارعذاب.
۱/۴۷۷
هشت دربهشت بخواند اورا . ۱/۶۲۹

* فعل جمع برای فاعل جمع غیرذی‌روح :

یعنی ماه و آفتاب وشب وروز که همی روند . ۲/۵۴۴
دو بت بودند بردرخانهٔ کعبه . ۲/۵۰۳
واین دوچیز همی‌روند تا خداوندآنرا هلاك کند. ۲/۶۴۱

* فعل مفرد وجمع برای فاعل غیرذی‌روح :

وکوههای جهان همه بلرزند وکوهها چنان شود چون‌ریگ تودهایی که‌زیر آنرا بجنبانی از زبرهمه فروآید.

* فعل مفرد برای «گروه» :

گروهی ازشما گردن گروهی دیگر می‌زند. ۱/۲۰۴
پس روی بگرداند گروهی ازیشان. ۱/۲۴۸

* فعل جمع برای «شهر» (بمعنی مردم شهر) :

تا این شهرازآن شهر منفعت می‌گیرند بکالای آن. ۲/۱۰۵

* فعل جمع برای «عرب» (بمعنی قوم عرب) :

وعرب می‌پنداشتند که زن پسرخوانده حرام باشد. ۱/۵۴۹
وعرب هرچه زشت باشدآنرا بدیو مانندکنند . ۱/۶۷۰
وعرب چنین‌گویندکچون چهل‌بار برق بزند ... ۱/۴۶۶

* فعل مفرد وجمع برای «امت» و «سپاه» :

پیشی نکند هیچ‌امتی‌اجل‌خویش‌را، ای که نمیرد هیچ‌امتی‌پیش‌اجل‌خویش ...
وپس از سپری شدن اجل خویش نمانند یك چشم زدنی . ۱/۱۱۹
وسپاه قریش بیامدوازآن جانب خندق فروآمدند . ۱/۵۲۹
ابن عباس می‌گویدکه امت ، چهل مرد باشند. ۱/۳۹۲

* فعل مفرد برای «بنی اسراییل» :

وهرجاکه بنی‌اسراییل نشسته‌بود می گذرانیدند. ۱/۵۷۲

* فعل مفرد برای «مردم» (بصورت‌اسم جنس) :

وقال‌الانسان ... مردم‌کافرگوید چه بوده است ... ۲/۶۱۸

وچون ما سوی مردم کافر، نعمتی رسانیم بدان همی معجب شود و شکر همی نکند، فرح بها، شاد شود بدان وخود را سزا[ی] آن داند. ۱۴۳/۲

* فعل مفرد برای «چند ـ»:

و سخن گفته‌اند در آنکه چند کس باید که حاضر باشد در وقت حد زدن. ۲۱۶/۱

* فعل جمع برای «هر: هر که، هر کسی، هر بنده‌ای ....»:

هر کسی مر رسول خویش را گویند کجا دوست. ۲۸۲/۲
هر کسی قوم خویش را گفتند کجز الله کسی دیگر بخدایی مپرستید. ۲۰۷/۲
وهر کسی می‌گویید که مال من بیشتر وفخر می کنید. ۳۵۶/۱
هر کسی چیزی همی گویند. ۲۷/۲
وهر بنده‌ای کدخدایی تمام داشتند جداگانه. ۲۵/۲
فرودآیند بر هر دروغ زنی که دروغ بسیار گویند.
چه بوده‌است این کافران مکه را که گرد بر گرد تو همی باشند و... از یشان هر سردی همی چشم دارند کسی ببهشت با نعمت اندر شوند. ۴۷۸/۲
وآن چنان بود که خدای تعالی زنده کرد هر که مرده بودند از پسران و دختران او. ۱۲۴/۱
تا هر تنی را پاداش دهند روز قیامت بدانچه کرده باشند از نیکی و بدی. ۱۷۵/۲

* فعل مفرد برای «هر: هر کسی، هر که ...»:

هر کسی باخویشتن عتاب کند. ۷۹/۲
وهر کسی چیزی همی گوید. ۲۶/۲
وهر کسی روی بدیگری کند ومی‌شنوند ازو آنچه می گوید. ۶۶۳/۱
وهر کسی می گفت من فلانم ... ۵۲۴/۱
اما هر که محصن باشد حدایشان سنگسار است. ۲۱۵/۱
هر سبطی نمی‌دید آن سبط دیگر را. ۳۱۳/۱

* فعل مفرد وجمع برای «هر: هر کسی، هر که»:

که هر کسی که با پیغامبر سخن خواهد گفت، بهر سخنی یك درم بدرویشان

بدهید. ۲/ ۳۷۴

وهر که بازگردد و توبه کند از بت‌پرستی ودل بر آن نهند که هرگز آن توبه بشکنند وکافر نشود و بگرود بیکیی خدای. ۱/ ۲۹۴

وهرکه با ایشان پیوسته باشد وایشانرا نصرت‌کنند با خویشتن ستم‌کرده باشند ۲/ ۳۹۸

هرگروهی که بدوزخ اندر شود بر آن گروه که پیش ازایشان بوده باشد لعنت کنند. ۲/ ۴۲

* فعل جمع برای «کسی» «کس» ، و«آنکسی» :

کسی هست ازشما که بدان پندگیرند و عبرت گیرند ودست‌از معصیت بازدارند ۲/ ۳۲۴

ازیشان کس است که محمد را و قرآنرا همی استواردارند وکس است که استوار ندارند. ۲/ ۵۳۵

تاآنکسی که علم توریت دانند. ۲/ ۵۰۶

* فعل مفرد برای «آنکسی» :

همی‌گوید که‌آنکسی که‌آتش را بروی ازخویشتن همی باز خواهدداشت . ۲/ ۵۵

* فعل مفرد برای «همه‌کس» و«همه چیز» :

وهمه‌کس داند که بهشت به ازدوزخ. ۱/ ۲۷۱

همه چیز ناچیزشود ... ۱/ ۴۲۴

* فعل مفرد برای «همه‌کس» :

همه چیز ناچیز شود ، الا وجهه ، مگر ملك وپادشاهی او که همه‌کس روی بدان ملك دارند . ۱/ ۴۲۴

* فعل جمع برای «هیچکس» :

کهیچ‌کس جز فریشتگان بدان نرسند. ۲/ ۲۸۶

* فعل مفرد برای «آنکسها» :

ومرآنکسها راکه ازفرود ایشان باشد. ۲/ ۵۲

فاعل و مسندالیه

* **استعمال «را» پس از فاعل و مسندالیه :**

آنگاه گوید بس مرا پرشدم. ۲/۲۶۸

هیچ کس را ازیشان آن بیعت را و عهد را نشکنند، همه وفا کردند زیرا که همه مؤمنان مخلصان بودند. ۲/۲۳۰

پس گویند سلام علیك ای ولی خدای ، این آنست که ترا آرزو می کردی . ۱/۶۴۸

السما منفطر به کان و عده مفعولا، آسمانرا اندرآن روز بطرکد و پاره پاره شود. ۲/۴۹۸

آن روز مردمانرا ازآنجا پراکنده بازگرداند. ۲/۶۱۸

لله الامر من قبل ، فرمان خدایراست پیش از آنکه پارسیانرا غلبه کردند رومیانرا، ودولت پارسیانرا بود . ۱/۴۵۸

* **استعمال «را» پس از مفعولی که فعل مجهول به آن منسوب است :**

واوروزی تو نیست ولکن شکم ترا زندان اوکرده شد. ۱/۶۸۷

ونه ایشانرا رهانیده آید ازغرق. ۱/۶۴۳

* **استعمال «مر» زائد، پیش ازمسندالیه :**

وخبرمی کنی ایشانرا از قصهٔ شعیب وموسی تا باشد مر حجتی مرپیغامبری ترا چون خبرمی کنی ایشانرا. ۱/۴۰۲-۴۰۳

پس بگوی که بدرهای آسمانها برشوید و نگاه کنید تا مر پیغامبری وکتاب همی آید یا نه . ۲/۷

مفعول بی واسطه

* **مر + مفعول بی واسطه + را :**

دراکثرموارد بخصوص درمجلد اول مفعول بی واسطه باحرف «مر» بکاررفته است :

واندرآن‌جهان عذاب سخت‌باشد مر آنکسی راکه مر خدایرا طاعت ندارد.
۳۶۱/۲

بودند ایشان مر ما را پرستندگان. ۱۱۷/۱

مروراست‌آمد وشد شب‌وروز، مروراست توانایی بر آوردن و بردن شب‌وروز.
۲۰۱/۱

* مر + مفعول بی‌واسطه :

دریکی دومورد ــ اگر خطای‌کاتب نباشد ــ مفعول بی‌واسطه باحرف«مر» ولی بی‌حرف «را» بکار رفته است :

ونهیم ترازوی عدل، لیوم‌القیامة، مرروزقیامت. ۱۰۹/۱

ونیز گفته‌اند : اوان یطغی، پای ازاندازه زآن سوی نهد مر عقوبت ما.
۵۸/۱

* مفعول بی‌واسطه، بی حرف «مر» :

واوآن خدایی است‌که زنده‌کند مردگانرا وبمیراند زندگانرا. ۲۰۱/۱

مفعول بواسطه (متمم)

مفعول بواسطه (متمم) با دوحرف اضافه :

* بر ــ بر :

پس چون‌آنگاه که بیامدآن موسی بنزدیك شعیب و بروبر بگفت سر گذشت خویش و... ۳۹۴/۱

* میان ــ اندر :

میان دودمیدن‌اندر چهل سال روزگار باشد. ۵۴۴/۲

و میان ایشان اندر دادکنید. ۲۵۳/۲

زیراکه خدای عزوجل میان بندگان اندر حکم‌کرده است. ۹۰/۲

* بزیر ــ اندر :

که‌گوسپندان‌آنراازاندرحظیرهٔ خویش بزیرپای‌اندر بکوفته باشند. ۳۲۱/۲

* از زیر ــ اندر:

و از زیرایشان اندر نیز بسترهای آتشین باشد. ۵۲/۲

* زیر ــ اندر:

وآن ماهی اندر آبست زیرآن اندر گاو است، و زیرگاو اندر صخره است، و زیر صخره اندر ثری است. ۴۵۵/۲

اندربوستانهایی فروآردکه زیرکوشکهای آن[1] و زیردرختان اندر میوشیر و انگبین ... ۴۳۸/۲

* ازپس ــ اندر:

اینك ازپس من اندر گوسپندان وشتران همی‌آرند. ۳۱۱/۲

* به‌پیش ــ اندر:

آن روز قیامت مؤمنان مخلصانرا بینی از مردان وزنان، نور ایشان بپیش ایشان اندر ... برصراط همی‌رود. ۳۵۷/۲

* به ــ اندر:

واندرآن بهشت تختهای بلند باشد بهوا اندر. ۵۸۷/۲

وغل ازوبردار، اوامسك، بغل اندر بازدار. ۲۴/۲

* اندر ــ اندر:

اندر زیرکوشکها ودرختان اندر جویهای می وشیر وانگبین جاودان همی‌رود. ۴۰۹/۲

مفعول بواسطه (متمم) یا قید بیان علت با حرف اضافهٔ «ازبهر»:

* قید بیان علت بی حرف «را»:

تکرارکرد این کلمه را ازبهر تأکید واستواری. ۶۹۴/۱

که خدای تعالی اورا برگزید ازبهر پیامبری خویش. ۴۷/۱

* قید بیان‌علت باحرف «را»:

خدای عزوجل بدین‌چیزها سوگندیادکرد ازبهرفضل وشرف آنرا. ۶۰۳/۲

ونیز گفته‌اند سورتش نام کرده‌اند ازبهرشرف وبزرگی را. ۲۱۴/۱ــ۲۱۳

پای برهنه‌کن از بهرتواضع را. ۴۸/۱

۱ــ دراین مورد مفعول بواسطه (متمم) فقط بایك حرف اضافه آمده است.

وهدیها برند بمکه ازبهر قربانی را . ۱/۱۵۴

وجان عیسی را بخود اضافت کرد ازبهر شرف او ۱/۱۳۰

بدان کوه سوگند یاد کرده است ازفضیلت موسی را ... ۲/۲۸۵

بدولفظ یادکرد برای تأکید را . ۱/۶۷۳

* درعبارتهای زیرین قیدهای بیان علت واحد بدوصورت مختلف بکاررفته است :

هرکاری که نه ازبهر خدای باشد همه بروی باز زنند . ۲/۳۲۹

هرکاری که ازبهرخدایرا باشدآن باقی است. ۲/۳۲۹

حسد همی کنید مر مارا ازبهر غنیمت. ۲/۲۳۳

کشما همی حسدکنید مرمارا ازبهرغنیمت را . ۲/۲۳۳

ازبهربقا آفریده است نه از بهرمرگ را . ۲/۶۸

* استعمال«را» پس ازمفعول بواسطه (متمم) درموردی که قید بیان علت منظور نیست:

و زن خواهید ازبهر مردانی را که زن ندارند چون پسران و برادران . ۱/۲۳۶

مژده دادند زن فرعون راکه دایه یافتیم ازبهر پسر ترا . ۱/۳۸۷

هرگز من ازبهر شما را دعانکنم . ۲/۱۵۸

وبر دارند ازبهر او را هفتاد درجه . ۱/۵۱۹

ورحمة للمومنین، وبخشایشست ازعذاب مرگرا مرگرویدگانرا. ۱/۳۷۲

مفعول مطلق :

استعمال مصدر باحرف یاء نکره معادل مفعول مطلق عربی :

* درترجمهٔ تحتاللفظی آیات قرآنی :

اذا زلزلت الارض زلزالها.... آنگاه چون زمین بجنبد جنبیدنی وبلرزد لرزیدنی وبطپد طپیدنی . ۲/۶۱۸

ونزل الملایکة ، فرود فرستاده شوند فریشتگان، تنزیلا ، فرودآمدنی . ۱/۲۷۶

فاخذناه اخذاً .... ما فرعون را گرفتارکردیم گرفتار کردنی . ۲/۴۹۷

ومکروا مکراً ، وبسگالیدند سگالیدنی که صالح را بکشند. ۱/۳۶۳

* درغیر ترجمهٔ تحتاللفظی :

وایوب اذنادی ربه. ویادکن ایوب را چون آنگاه که بخواند خداوندخویش

را خواندنی که همه می‌شنیدند . ۱۲۱/۱

وستم کردند ستم کردنی وخودرا بزرگ‌داشتندبزرگ داشتنی. ۳۴۵/۱۰-۳۴۶

اذفزعوا. چون آنگاه که بترسند ترسیدنی. ۶۰۳/۱

علامت ندا

* **استعمال حرف «یا» دربیشتر موارد به شیوهٔ معمول در زبان عربی :**

بگو یا محمد ، یا آنکسهاکه جهودانید. ۴۱۳/۲

اگرما مر ترا بمیرانیم یا محمد ... ۱۵۵/۲

یاعباد فاتقون ، یا بندگان من . ۵۲/۲

خدای گفت یا ملعون برو . ۲۹/۲

* **استعمال حرف «ای» :**

کافران شماتت کردند وگفتند ای محمد. ۴۴/۱

گفت من ازدشمن دارندگانم مرکردارشما را ای لوطیان. ۳۲۹/۱

نودی یا موسی ،آوازدادند اورا آوازی بلند ، ای موسی. ۴۸/۱

* **استعمال «یا» و«ای» دریك عبارت :**

بگوی یا محمد ، ای بارخدای من ... ۶۲/۲

* **منادی واقع شدن ضمیر:**

یایهاالنبی جاهد الکفار... یا تو که پیغامبری ، باکافـران مکه بشمشیر جهادکن. ۴۴۴/۲

وگوییدکه این نعمت ما را ازخدای نیست یا شماکـه آدمیان و پریانید . ۳۲۷/۲

* **استعمال «یا» و«ای» پیش ازادات تمنا :**

یالیتنی کنت تراباً ، یا کاشکی ما اندر...

اگر نیکوکار باشد خویشتن راملامت کند ،گوید ای کاشکی بیشتر کردمی، واگر بدکردارباشدخویشتن‌راملامت کند، گوید ای کاشکی‌من گناه نکردیمی ۵۱۱/۲

... یا لیتنی‌لم اوت‌کتابیه، ..... گوید ای کاشکی هرچه بودی این نامه را ندادندی . ۴۶۹/۲

* **استعمال «ای» پیش ازمنادای مندوب :**

وعادت آدمیان اینست کچون بلایی بدیشان رسد، گویند ای بدبختیا ، وای هلاکیا ، ای که هلاك شدم . ۱/ ۲۷۱

یاویلتی لیتنی ، ای بدبختیا ، واین سخن کسی است که او برخود بگرید و نوحه کند... ۱/ ۲۷۷

ترتیب قرارگرفتن ارکان جمله

* **فعل درپایان جمله :**

اورا بعدد هرمومنی ومنافقی ده نیکی بدهند. ۱/ ۴۵۵

* **قید درپایان جمله :**

.... که ایشان بعیدگاه خود بیرون شدندی همه. ۱/ ۱۱۲

.... سه روز درنگ کردند آنجای . ۱/ ۴۷

ایشان وآن شبان بدیه شعیب بازآمدند وبماندندآنجا چهل‌سال بی موسی. ۱/ ۴۷

* **تقدیم فعل برمفعول بی‌واسطه ومفعول بواسطه (متمم) :**

بفروخت آنرا بعثمان عفان . ۱/ ۲۴۸

* **تقدیم فعل برمفعول بی‌واسطه :**

کنیزکان بگرفتند اورا وبنزدیك ایسیه بردند. ۱/ ۵۶

ونیز گفته‌اند چوخواست که بروی بگوید این قصه. ۱/ ۴۷

* **تقدیم فعل برمفعول بواسطه (متمم) :**

کعب احبار می‌گوید من یافته‌ام در کتاب خدای تعالی که ... ۱/ ۶۱۲

وربیع انس گوید هرکه نترسد از خدای تعالی ، نیست عالم ودانا.

وروانباشدزن‌مسلمانراکه خود را برهنه کند پیش زن جهود وترسا. ۱/ ۲۳۴

ونشسته‌اند درصومعها دربیابان . ۱/ ۱۶۱

* **تقدیم فعل یامسند برفاعل ومسندالیه :**

اوراگفت عبدالله ابی، برو دیگرباره زناکن وبردی دیگربستان. ۱/ ۲۳۸

عبدالله عباس می‌گوید که عاجزند علما از دانستن این حروف . ۱/ ۲۹۸

پس ایشانرا بیرون‌آورد آن ملك . ۶۳۴/۱
وفاش شد این دروغ میان مردمان. ۲۲۱/۱
برفت خواهرموسی ومادر موسی را بیاورد. ۵۵/۱

کوتاهی جمله‌ها

کوتاهی بسیاری ازجمله‌ها دراین‌کتاب قابل توجه است وازآن جمله است:

هرکه از ایشان بیمارنشد ودرعافیت بود و اسبش‌کره داد ومالی‌یافت، گفت نیکو دینست‌این. وهرکه ازایشان بیمارشدواسبش‌کره بیفکند وزنش دختر آورد ، مرتد شد، گفت بد دینی است این . ۱۴۵/۱

آنگاه پیغامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم‌اورا گفت برو تا حق تو بستانم ازابوالحکم. اعرابی برفت. پیغامبر علیه‌السلم زاستر بیستاد. اعرابی‌بدرشد ،بانگ‌کرد ومی‌خواند یا اباالحکم. هیچ پاسخ نداد. پیغامبر علیه‌السلم بدرسرای شد. گفت برو یا اعرابی تا من اورا بدان‌کنیتی خوانم‌که خدای نهاده است . آنگاه پیغامبر صلی‌الله‌علیه و سلم بدرسرای بانگ گرد وگفت یا با جهل . دوان دوان بدرآمد . گفت لبیك حبیبی ، محمد . چه فرمایی ؟ گفت حق این اعرابی بده . گفت سپاس دارم . بشد ، همان ساعت دینار بیرون آورد وحق اعرابی تمام بگذارد . ۳۱۲/۲

آنگاه پیغامبر صلی‌الله‌علیه وسلم صلح ایشانرا بشکست. پس‌آنگاه برخاست وسوی ایشان رفت . ایشان بحصارها اندرشدند. پیغامبرعلیه‌السلم ایشانرا گفت‌بروید ازمدینه بیرون شوید. ایشان گفتند نشویم.... ۳۸۲/۲

وایشانرا نصرت ویـاری مکنید، اولیا تلقون‌الیهم بالمودة ، ایشانرادوستی منمایید وبدیشان نامه مفرستید وایشانرا خبرمکنید ازبهر موافقت ایشان. ۳۹۳/۲

عبارات موزون

قرینه سازی و موازنه و استعمال سجع نیز ، بندرت ، در این‌کتاب بچشم می‌خوردکه طبیعی بنظرمی‌رسد وشواهدش معدود است :

پس گفت ففتقناهما ، بگشادیم هردورا بآب ونبات ، ای‌کـه‌آسمان بارنده نبود ، وزمین رونده نبود. آسمانرا بگشاد وبارنده‌کرد ، وزمین را بگشاد و رونده‌کرد. ۱۰۴/۱

آتش گفت من فاضلترم، خدای تعالی مرا بیافریده است از بهر نقمت دشمنان
بهشت گفت من فاضلترم خدای مرا بیافریده است از بهر رحمت کردن بر
مومنان. ۱۴۹/۱

بخدای که زبان من از زبان تو گوینده‌تراست وسنان من ازسنان تو تیزتر
است ولشکر من درسپاه ازلشکر تو بیشتراست. ۵۱۴/۱

وباید که کردارشما موافق شریعت باشدومخالف طبیعت . ۶۰۸/۱

آنگاه پیغامبر صلی‌الله‌علیه وسلم بر براق برنشیند . جبریل عنان گیرد ، و
میکایل رکاب گیرد ، واسرافیل بازو گیرد، ورضوان جامه راست کند تا ...
۷۲/۲

پس باری خرد ندارید که باقی به از فانی ، و پاینده به از گذرنده .
۴۱۰/۱

دیگر ایدون گوید مرا بی‌غفلت بخوانید تامن بی‌مهلت شما رااجابت کنم....
دیگر ایدون گوید که بی‌خطا مرابخوانید تا من باعطا شما را اجابت کنم.
دیگر ایدون گوید مرا بی‌جفا بخوانید تا من با وفا شما را اجابت کنم .
۹۴/۲

وهرکسی را ازمومنان و کافران جای پدید است . مومنانرا درجاتست و
کافرانرا درکاتست. ۱۹۸/۲

انك انت‌العزیزالحکیم، زیرا که تواندر ملکت وسلطان خود عزیزی واندر
امر وقضای خود حکیمی . ۷۸/۲

خیز بحصارقریضه روکه من آن حصار راست کرده‌ام وزههای کمانهای ایشان
ببریده‌ام ودرهای ایشان بگشاده‌ام وزلزله درمیان ایشان افکنده‌ام وجنبشی
۵۲۹/۱

هرکه در بهشت رود کریمست ، وهرکه دردوزخ رودلییم است . وکریم آن
باشدکه همه خلق را ازومنفعت باشد ، ولییم آنست‌که‌کس را ازو منفعت
نباشد. ۴۸۸/۱

ترکیبات استعاری

... ای دل کافرچون دریای ژرفاست وزبر او موج نادانی و شك و حیرت
ست ... ۲۴۵/۱

و هستند کافران ، یاران بر معصیت خدای خویش و کشتن چراغ او.
۲۸۹/۱

تکرار

یکی ازخصائص اساسی نثرهای کهنه ، تکرار کلمات مشابه و حذف نکردن آنها به قرینهٔ لفظی یا معنوی است . تکرارهایی که در این کتاب بچشم می‌خورد فهرستوار بقرارذیل است :

*** تکرار ضمیر :**

۱ـ تکرارضمیر شخصی منفصل :

آری آیتهای من وکتاب من ورسول من سوی تو آمد. ۶۶/۲
برپی آیات تو رفتیمی وبرپی رسول تو ، ای که بگرویدمی بکتاب تو ورسول تو . ۹۳/۱
ویادکرد مرورا رنجهای ایوب ازپس جمال او ومال او و فرزندان او.
۱۲۳/۱
که روی از یادکرد ما و توحید ما وکتاب ما روی بگردانند . ۳۰۳/۲
هومولیکم ، اوست کارساز شما وپادشاه شما ویارشما . ۱۷۸/۱
خدای ازیشان بسایمان ایشان وکارهای ایشان و توبهٔ ایشان خشنود باشد و ایشان ازوخشنود باشند. ۳۷۸/۲

۲ـ تکرارضمیر متصل :

که مرا بوجهل را بگیرید وبروی اندرافکنیدش وبروی بکشیدش و سوی میانهٔ دوزخ بریدش. ۱۷۶/۲
ازبهرآنکه ماحرمیانیم ومکیانیم وهمسایگان خانهٔ خداییم. ۱۹۷/۱
زیراکه ایشان کرانند وکورانند وگنگانند . ۸۲/۲

۳ـ تکرارضمیر مشترك :

اکنون بپردازم از بهر خدمت تو، گوش خویش وچشم خویش وشب خویش و روز خویش . ۱۲۲/۱
نفقه کنی برخود و برعیال خود. ۹۲/۱

٤ــ تکرار ضمیر اشاره :

وهم عن ایاتها معرضون ، وایشان ، ای که کافران از آفتاب آن و ماه آن و ستارگان آن ، معرضون ، روی گردانند. ١٠٥/١

* تکرار حرف :

١ــ تکرار حرف «باء» :

کما بتو و بکتاب تو و برسول تو بگرویدیم. ١٧٠/٢

٢ــ تکرار حرف «بر» :

آنانکه افسوس می کنند بر قرآن و بر تو. ١٠٦/١

٣ــ تکرار حرف «اندر» :

تا آن دیو قرین او باشد هم اندر دنیا وهم اندر آن جهان اندر دوزخ ... ١٥٥/٢

٤ــ تکرار حرف «در» :

وعلم آنچه در آسمانهاست و در زمینها .

٥ــ تکرار حرف «از» :

... واز قذف و از سنگ باران چنانکه قوم لوط . ١٣٦/١

٦ــ تکرار حرف مرکب «برپی» :

چرا نفرستادی سوی ما رسولی ، فنتبع ایاتك ، تا برپی آیات تو رفتیمی و برپی رسول تو، ای که بگرویدیمی بکتاب تو ورسول تو. ٩٣/١

٧ــ تکرار حرف «را» :

مجاهد گوید که ما شتر را و گاو را واسب را واستر وخر را فرمان بردار نتوانستیمی کرد. ١٤٩/٢

وبهرهٔ موی را ورگ را وپی را وناخن را وچشم را و گوش را و هراندامی را جدا جدا بهره آنرا بتمامی بدان برساند. ١٢٢/٢

خواهر را ، اسما را ، بفرمودی تا آن مرد را شیردادی . ٥٢٥/١

۸ـ تکرار حرف «یاء» :

من هیچ مزدی وجعلی ومنفعتی نخواهم. ۱۳۵/۲
مناع للخیر معتد اثیم عتل بعد ذلك زنیم... آن چنان ستم کاره‌ای ، خیانت گری فاجری ، بدی ، بسیار خواره‌ای، تن درستی ، شکم آوری ... با این همه سندره‌ای ، حرام زاده‌ای، ناپاك زاده‌ای.... ۴۵۷/۲
ان ارادبکم سوء، اگرخواهد که شما را اندوهگین کند بعذابی یا بهزیمتی یا کشتنی یا مصیبتی ... یاخواهد بشما بخشایشی ، ای که دولتی ونصرتی و نیکیی و توبه‌ای ... ۵۳۴/۱

* تکرار پیشوند «بی» :

بی خواسته و بی‌زن و بی‌فرزند .

* تکرار رابطه وفعل :

۱ـ رابطه وفعل بسیط :

له الاسماء الحسنی ، اورا نامهای نیکوست ، الله است رحمن است رحیم است سلام است مومن است مهیمن است عزیزست جبارست متکبرست ونیز نامهای دیگر . ۳۹۲/۲
زیرا که رسول خدای است وهیچ مرتبت ازین برتر نیست زیرا که خدای را عزوجل وزیر وحاجب نیست خویش وپیوند نیست وفرزند وانباز نیست وندیم نیست . ۲۳۹/۲
وآمده است که آن تخت از زربود وپایهای آن ازمرواريد بود وگوهرهای دیگر و فرش او دیبا وحریر بود و درآن خانه که آن تخت بود هفت بند بود که آنرا ببستندی وششصد زن بود که خدمت بلقیس کردندی... ۳۵۲/۱
بامدادان همه جاودان بودند وپس نماز همه شهیدان بودند . ۶۵/۱
که در آنجا هرگز پشه نبود و مگس نبود و کیك نبود و گزدم نبود . ۵۸۶/۱
قتاده می گوید منشین بر درقومی که ترا بازگردانند و مردمانرا حاجتها باشد وکارها باشد. هر که بلندآوازتر بودی عزیزتر بودی، وهر که نرم آوازتر بودی ذلیل‌تر بودی . ۴۹۵/۱
ما مرایشانرا خواستها دادیم و قوه دادیم وعمردراز دادیم . ۲۰۱/۲

اندرعالم کبیر پنج‌چیز آفرید : نورها آفرید وبادها آفرید وآبها آفرید و نبات آفرید وجنبندگان آفرید. ۱۲۱/۲

تاآنگاه که سوی ایشان حق آمد، حتی جاهم الحق ورسول مبین، وکتاب آمد ورسول آمد ، محمد پیداکننده . ۱۵۲/۲

وعایشه ندانست پس چون بدانست ، رنجورگشت وبیمارگشت. ۲۲۱/۱

وما را ازیشا برهانیدوازعذاب برهانید . ۷۴/۲–۷۵

ابن جریح گوید کایشان مر لات را از الله گرفته بودند وعزیرا ازعزیز گرفته بودند ومنات را از منان‌گرفته بودند. ۳۰۱/۲

۲ــ تکرارجزء دوم فعل مرکب :

دل اورا گشاده‌کرد وفراخ‌کرد وروشن‌کرد. ۵۴/۲

وعایشه ندانست پس چون بدانست ، رنجورگشت وبیمارگشت . ۲۲۱/۱

۳ــ تکرارجزء دوم صیغهٔ مرکب فعل بسیط :

این عذابهای گوناگون اورا ازبهرآن باشد کچون‌اندردنیا بوده‌باشد بخدای بزرگ نگرویده باشد و درویش را طعام نداده باشد و مردمانرا برطعام دادن برنیانگیخته باشد . ۴۷۰/۲

* تکرار اسم :

آواز برداشت بلند در تاریکیها ، ای‌که تاریکی شب و تاریکی‌دریا و تاریکی شکنب ماهی . ونیز گفته‌اند تاریکی گناه و تاریکی تنهایی وتاریکی آن رنج که برو بود . ۱۲۷/۱

پس بروبگوید حدیث موسی وحال موسی وسخن موسی. ۴۷/۱

دیگر ایدون گوید که عزربوبیت‌وعز آفریدگاری وعز بارخدایی خدایراست وعز پیغامبری مرمحمدراست وعز دین وشریعت مومنانراست . ۴۲۱/۲

چون قوم نوح وقوم صالح وقوم لوط . ۲۰۱/۲

من نباموسی وفرعون ، ازخبر موسی وخبر فرعون .

* تکرار صفت:

تا تورنجه گردی بخدمت بسیار ونماز بسیار. ۴۵/۱

وکردیم آن باغها وآن کوشکها میراث اسراییلیان. ۳۱۰/۱

وعذاب بد و گردش بد وعاقبت بد همه برمنافقان باشد. ۲۲۹/۲
هست درآن آوازهـای گوناگون وسخنان گوناگون وچهرهای گوناگون نشانیهایی. ۴۶۵/۱

* تکرار دیگر انواع کلمات :

بدان خدای که آفرینندهٔ بادهـاست گاهی جنوب وگاهی شمال وگاهی صبا و گاهی دبور. ۲۷۳/۲
آنـچه ندیده است هیچ چشمی چنان ، و نشنیده است هیچ گـوشی چنان ، و نگذشتست برهیچ دلی چنان. ۵۱۳/۱
چه دانی یا محمد که اهل بهشت را اندربهشت چند نعمت و چند شادی وچند کرامت خواهد بود . ۳۳۹/۲
ازآن محنتش برهانیدیم پس مادرش در دریا افکند. پس شیر نستد مگر شیر مادر پس ریش فرعون بگرفت . ۵۵/۱
خلقت مردم را تقدیر کرد یکی نیکو ودیگری زشت ویکی دراز ویکی کوتاه چنانکه خود خواهد، فهدی، کفر را و ایمان را وخیر را وشر را پیدا کرد. ۵۸۳/۲

* تکرار اجزاء جمله :

آگاه شوید که عذاب سوی که آید وکه را ذلیل کند و که را هلاک کند . ۶۰/۲
هرکه درآسمانست و هرکه درزمین است . ۱۹۸/۱
ازین کتاب که سخن می گوید بحق و ازین دین که تو ایشانرا بدان می خوانی و ازین وحی که بتو فرستاده ایم. ۱۹۵/۱
نهی کردی پسران مارا وخادمان مارا تا برما درنیامدندی . ۲۵۳/۱
و یاد کنند درآن مسجدهـا اورا وبخوانند درآن کتابها اورا و تـوحید اورا ۲۴۲/۱
وهرون از موسی سه سال مهتر بود و بلندبالاتر بود و نیکـوروی تر بود و سپید اندام تر بود وپر گوشت تر بود وخوش سخن تر بود وفصیح تر بود. ۵۲/۱
وقوم تو بهترند وبیشترند وقوی ترند یاقوم تبع . ۱۷۵/۲
یاهمی چنان پندارند که ایشان بی قضایی و بی تقدیری و بی خداوندی آفریده شده اند . ۲۹۱/۲

بهرهٔ گوشت را بگوشت رساند و بهرهٔ پوست را بپوست رساند و بهرهٔ استخوانرا باستخوان رساند و بهره موی را و رگ را وپی‌راوناخن را وچشم را و گوش را وهراندامی را جدا جدا بهرهٔ آنرا بتمامی بدان برساند. ۲/۱۲۲

چنانکه بیکی‌شهر ادیم پیرایند و بیکی‌شهر دیبا بافند و بیکی‌شهر توزی بافند و بیکی‌شهر کاغذ کنند و بیکی‌شهر محفوری بافند وبیکی‌شهر میسانی بافند.۲/۱۰۵ بیکی شهر خرماست و بیکی پانید است وبیکی شکرست وبیکی انگبین است و بیکجای پیروزه است و بیکجای سیماب است . ۲/۱۰۵

جبریل بیاید با براق ، ومیکایل بیاید با تاج ، و اسرافیل بیاید با قضیب ، ورضوان بیاید با حلهای بهشت . ۲/۷۰-۷۱

نخستین پل از ایمان پرسند ..... وبدیگر پل از نماز پرسندش وبسدیگر پل‌از زکات پرسندش وچهارم پل‌از روزه پرسندش و پنجم پل‌از حج پرسندش و بر ششم پل‌از امانت پرسندش وبرهفتم پل‌از رحمت پرسندش . ۲/۵۹۲

* تکرار جمله :

بر نابینا بزه نیست اگر بغزو نشود وبرلنگ نیز بزه نیست اگر بغزو نشود ، ولا علی‌المریض حرج ، وبربیمار بزومندی نیست اگر بغزو نشود . ۲/۲۳۴

و نیز گفته‌اند که کریمش خوانند که فرستنده کریم بود. و نیز گفته‌اند که کریمش خوانند که پیکش مرغ بود . ۱/۳۵۴

واین کافران می‌دانند کـه هـلاك ایشان در چیست و نجات ایشان در چیست . ۱/۲۸۴

که تو مخیری میان آنکه پیغامبری باشی ملك و میان آنکه پیغامبری باشی بنده . ۱/۲۶۹

ولوح واسطه باشد میان خدای ومیان اسرافیل، واسرافیل واسطه باشد میان لوح وجبریل ، و جبریـل واسطه باشد میان اسرافیل و پیغامبـران ، وپیغامبران واسطه باشند میان جبریل ومیان آدمیان . ۱/۶۰-۶۱

... ودربسترخودآری ازیشان آنراکه تو خواهی . و نیز گفته‌اند طلاق دهی آنراکه تو خواهی ونگاه‌داری آنراکه تو خواهی وبرنی کنی آنراکتو خواهی.ونیز گفته‌اند دور کنی ازخود آنراکه‌توخواهی . ونیز گفته‌اند جـدا باشی از آن زنان آنراکتوخواهی وبرخودآری آنراکتو خواهی. ۱/۵۵۹

ای که اگرخواهد رومیان را دولت دهد وپارسیانرا مقهورایشان کند واگرخواهد

پارسیانرا دولت دهد ورومیانرا مقهورایشان کند . ۴۵۸/۱
ایشان گفتند که بتانرا از بهرآن پرستیم تا مارا شفاعت کنند و فریشتگانرا از بهر آن می‌پرستیم تاما راشفاعت کنند . ۸۳/۱

* **تکرار برخی کلمات** که زائد می نماید :

۱ ــ کلمهٔ «میان» دراین کتاب **بچند شکل مختلف بکاررفته** است :

الف ــ تکرار کلمهٔ «میان» که ظاهراً **نخست ازراه** ترجمهٔ **تحت‌اللفظی** در نثر فارسی‌راه یافته **است** :

فاجعل بیننا و بینك موعداً ، پس بنه میان ما و میان خود وعــده‌ای و وقتی، ۶۲/۱
که میان ما و میان دشمنان ما ازیکدیگر جدا کرد. ۷۴/۲
میان مومنان و میان **کافران** حکم کند. ۴۸/۲
برزخ روزگاری باشد که میان مرگ باشد و میان برانگیختن. ۲۰۶/۱
جداکن میان ما و میان بت پرستان بحکمی که پدید آید. ۱۳۷/۱
که تومخیری میان آنکه پیغامبری باشی ملك و میان آنکه پیغامبری باشی بنده . ۲۶۹/۱

ب ــ و شاید **براثر این استعمال ، ترکیب** «دومیان» در نثر کتاب راه یافته **است** :

..... ومابینهما ، وآنچه درآن دومیانست . ۶۵۹/۱
..... ومابینهمالاعبین ، وآنچه درآن دومیانست . ۹۹/۱

ج ــ ودرمواردی برطبق اسلوب معمول درزبان فارسی کلمهٔ «میان» در عبارا**تــی نظیر آنچه مذکورافتاد فقط** یك بار **بکار رفته است** :

می گردد دلهای ایشان میان بیم وامید. ۲۴۳/۱
خدای توحکم کند یا محمد، میان جهودان وترسان روزقیامت . ۱۸۳/۲
ومابینهما ، آنچه در میان آسمان وزمین است. ۴۵/۱

د ــ در **بعضی ازعبارتها نیز تکرار کلمهٔ** «میان» و نیز **استعمال** آن بصورت **نامکرر** دیده **می‌شود** :

ولوح واسطه باشد میان خدای تعالی و میان اسرافیل، واسرافیل واسطه‌باشد

میان لوح وجبریل ، وجبریل واسطـه باشد میان اسرافیل وپیغامبران ، و پیغامبران واسطه باشند میان جبریل ومیان آدمیان . ۱/ ۶۰-۶۱

۲ــ تکرار کلمهٔ «باز» :

پس باز بجای خویش باز شود. ۲/۳۴۲
پس باز بقصهٔ لقمان باز گشت و گفت . ۱/۴۹۳
پس باز موسی را باز یافتند . ۱/۴۷
باز درآن زمین تان بازبریم . ۱/۶۲

۳ــ استعمال کلمهٔ «باز» و «باره» بایکدیگر:

پس باز موسی آن خاردیگر باره پیش اوداشت بـاز آتش آهنگ او کرد . ۱/۳۴۳

٤ــ استعمال «وقت» و «گاه» بایکدیگر:

وان یحشر الناس ضحی، آن‌روز که گرد کنندمردمانرا وقت چاشتگاه . ۱/۶۳
وقت نیم روزگاه بود که بمدینه اندرآمدند. ۲/۲۵۰
وایشانرا بوقت سحرگاه ازعذاب برهانیدیم . ۲/۳۲۱

۵ــ استعمال «جای» و «گاه» با یکدیگر :

ازجای سجده‌گاه او گیاه رسته بود. ۲/۱۰

٦ــ استعمال اسم مکان با کلمهٔ «جای» :

... همه را براند و بمحشرجای گردآرد . ۲/۳۳۰

۷ــ استعمال «هرچگونه»:

صورت کننده است که خلق را اندر رحم‌مادران صورت کند چنانکه خواهد، نر یا ماده ، سیاه یا سپید ، هرچگونه خواهد ، اوست کجانها را اندر تنها کند . ۲/۳۹۲

۸ــ تکرار «اگرنه» درآغازجملهٔ جواب شرط :

بوطالب گفت اگرنه آنستی که سرزنش کنند مراقریش ، اگرنه بگرویدمی و روشن کردمی چشم ترا . ۱/۴۰۸

اگر نه آنستی که شکیبایی می‌کنیمی بر پرستش بتان خویش ، **اگرنه** ما را
دردین خود درآوردستی وازبت‌پرستیدن بگردانیدستی . ۱/ ۲۸۳
واگرنه آن بودی که خدای تعالی پذیرندهٔ توبه است ، وحکم کرده است بر
خویشتن که بپذیرد توبهٔ تایبان ، واگرنه شما را بگرفتی در حال بعقوبت
خود. ۱/ ۲۲۰

۹ـ تکرار «همی» بصورت زائد :

تکرار «همی» درعبارات ذیل اگر مربوط به خطای کاتب نسخه نباشد قابل
توجه است .

این قرآن همی بحق وراه راست همی راه نماید... ۲/ ۴۸۷
وخویشتن را زبریکدیگر همی افکندندی وبا او همی تسبیح همی کردندی.
۲/ ۹
که من بیزارم ازآنچه شما همی ، مماتعبدون .... بخدایی همی پرستید .
۲/ ۱۵۲

حذف

باآنکه سیاق نثراین کتاب مبتنی بر تکرار کلمات مشابه‌است ــ درمواردی
که ــ اندك هم نیست ــ کلمات بقرینهٔ لفظی ویا معنوی نیز حذف‌شده‌است.

حذف بقرینهٔ لفظی :

*** حذف حروف :**

۱ــ حذف حرف «باء» :

بعدد هر که گرویده است بموسی و هود وشعیب وصالح ولوط و ابرهیم و
اسحق ویعقوب وسلیمن ، ده نیکی بدهند . ۱/ ۳۷۹ (بجای : وبه هود و
به شعیب و...)

۲ــ حذف حرف «از» :

چنانکه آدمی را شناخت ، خورش خود داد از نان وگوشت و... ۱/ ۵۹
(بجای : وازگوشت)

۳ـ حذف حرف مرکب «بنزدیك» :

واین مستحب است بنزدیك بوحنیفه و واجب نیست ومـذهب شافعی و مالك واجبست . ۲۳۷/۱ (بجای : وبنزدیك مذهب)

٤ـ حذف حرف «مر» پیش ازمفعول صریح :

مر محمد را وقرآنرا کسی دروغزن ندارد ۰ ۷۷/۲ (بجای: ومرقرآنرا)

۵ـ حذف حرف «را» :

الف : استعمال مفعول صریح بی حرف «را» برطبق قاعـدهٔ معمول درنثر ونظم قدیم :

ولکن اوبناحق یـکی اسراییلی بیگار گـرفته بود تا هیزم او بـر گیرد . ۳۸۹/۱ (بجای : اسراییلی را ، اورا)

آن نیکوتر که دختر رسیده پدر شوی دهـد . ۲۳۶/۱ (بـجای : دختر رسیده را)

واورثناهابنی‌اسرایل، وکردیم آن باغها وآن‌کوشکها میراث اسراییلیان . ۳۱۰/۱ (بجای : باغها را ،کوشکها را)

ب : حذف حرف «را» بقرینهٔ لفظی :

هلاك کردیم قارون وفرعون وهامانرا . ۴۴۱/۱(بجای : قارون را ...)

تا ببرند راه ستوده شما را وشایسته شماکه‌آن بهتر است از همـه راهها . ۶۴/۱ (بجای : شایسته شما را)

*** حذف پیشاوند:**

کسی بروستمی می‌کرد فریاد خواست از ایوب‌که آن ستم ازو باز دار، او نداشت . ۱۲۴/۱ (بجای : بازنداشت)

*** حذف رابطه وفعل :**

ای‌که‌گناهیست بزرگ وعقوبتش بزرگ. ۴۹۱/۱ (بجای : بزرگ است)

شعبی می‌گوید صبر نیمی ایمانست وشکر نیمی ایمان ویقین همـهٔ ایمان . ۵۰۱/۱ (بجای : ایمان است)

مردی‌که درآن‌مجلس‌حاضر بود ودوست موسی دوان بیامد. ۵۵/۱ (بجای: موسی بود)

طاء، طول است، وسین، سنای او، ومیم ملك او. ۲۹۸/۱ (بجای: سنای اوست)

که چرا باید پیامبری موسی را باشد ودانشمندی ومجلس کردن هارونرا و مرا هیچ نه. ۴۱۶/۱ (بجای: هارونرا باشد)

وآن فریشتگان ازبیم خدای تعالی ترسانند ولرزان. ۱۰۳/۱ (بجای: لرزانند)

ازبهر آنکه اودرخردگی این مسئله دریافت وداود دربزرگی. (بجای: در بزرگی دریافت)

پشته ازگردن اوفروافتاد ورسن اندرگردن او، خفه شد وبمرد. ۶۵۳/۲ (بجای: گردن او افتاد).

که اوآن خدای‌است کشمارا اندرزمین بیافریده است وشمارا ازآدم‌آفریده است وآدم را ازخاك وخاك از زمین. ۴۵۳/۲ (بجای: از خاك‌آفریده است ...)

کفهای دست سوی قبله کردندی وپشت دست سوی روی. ۱۳۰/۱ (بجای: روی کردندی).

واگرنه چنین بودی رسول راعیال بسیار نبودی ودست تنگ. ۲۶۸/۱ (بجای: دست‌تنگ نبودی)

چون بت‌پرستان و ترساان که عیسی را بخدایی گرفتند وجهودان عزیر را و گروهی ازعرب فریشتگانرا. ۲۶۵/۱ (بجای: عزیر را بخدایی گرفتند)

وآب را بداشته‌اند برپشت ماهی، وماهی را برآن صخره، و صخره بر سروی گاو، وگاه برثری، وکس نداند که زیرثری چیست. ۴۶/۱ (بجای: ماهی را بداشته‌اند...)

*** حذف جزء اول فعل مرکب:**

قاضی راسنگ نشاید انداخت وچون ایشان انداختند وقاضی انداخت آنگاه مردمان دیگر سنگ اندازند. ۲۱۶/۱ (بجای: قاضی سنگ انداخت)

*** حذف جزء دوم صیغهٔ مرکب فعل بسیط:**

این سورت همه بمدینه فروآمده جز این‌آیت ......که این اندر راه‌غزو تبوك فروآمده است. ۴۲۳/۲ (بجای: بمدینه فروآمده است)

اما اگر خوردنیی باشد که آنرا درخانه نهاده باشند ودرآن بسته‌روا نباشد. ۱/۲۵۷ (بجای : بسته باشند) .

چون روز نیمه رسید موسی بگذشته بود وفرعون وفرعونیان غـرق شده . ۱/۳۱۳ (بجای : غرق شده بودند) .

وآن لوطیان آنان بودند که بمردان بسنده کرده بودند وزنانرا فروگذاشته وفساد ایشان ظاهر که نسل بریده می‌کردند. ۱/۳۲۹ (بـجای : فرو-گذاشته بودند)

وهرمردی که مسلمان باشد وعاقل وبالغ وآزاد وزن داشته وبرزن دخـول کرده ، محصن باشد . ۱/۲۱۴ (بجای : آزاد باشد ، زن داشته باشد ، دخول کرده باشد)

وما ایشانرا ناچیز کرده‌ایم و از بـن وبار بکنده . ۱/۱۳۱ (بـجای : بکنده‌ام)

که نه جواب دهد ونه سود کند ونه زیان . ۱/۷۶ (بجای : نه زیان کند)

ای که شب زمستانرا درازکند و روزکوتاه ، وروز تابستان درازکند و شب کوتاه . ۱/۵۰۰ (بجای : کوتاه کند)

که مهلت دادم مرآنرا وروزگار ، وعقوبت نکردم . ۱/۱۶۵ (بـجای : روزگار دادم)

بدانکه همی فسق وفسوس کردید. ۲/۱۹۹ (بجای : فسق کردید)

و بیچاره آن بت که نه نصرت تواندکرد و نه شفاعت . ۱/۱۷۵ (بجای : نه شفاعت تواندکرد)

* **حذف اسم :**

تاآنگاه که اویك لقمه خورده باشد مادوخورده باشیم . (بجای : ما دولقمه)

* **حذف اسم ورابطه :**

وآن هفتاد وهشت آیتست درکوفی وهفتاد وشش‌درمدنی وهفتادوپنج‌دربصری. ۱/۱۳۹ (بجای : هفتادوشش آیتست درمدنی ...)

* **حذف صیغه‌ای بقرینهٔ لفظی صیغهٔ دیگر ازهمان مصدر:**

وگفته‌اند که هیچ چیز را از خزندگان آن دریافتگی نیستکه مورچه را ۱/۳۴۸ (بجای : مورچه راهست) .

ای که اورا پیغامبری ده چنانکه مرا. ۱/۵۲ (بجای : مرا دادی)

وایشان دوازده سبط بودند. هرسبطی را راهی ، پهنای‌هرراهی دوفرسنگ، ۳۱۲/۱ (بجای : راهی بود)

چون قارون بنشست ومردمان گرد بر گــرد او ، آن زن بیامد . ۴۱۵/۱ (بجای : بنشستند)

* **حذف بقرینهٔ معنوی :**

حذف رابطه و فعل :

وهرکسی می‌گویید که مال من بیشتر، وفخرمی‌کنید . ۳۵۶/۱(بجای : بیشتر است)

ازبهرآنکه رغبت درماندگان باجابت خدای تعالــی بیشتر و دعای ایشان بحاجت نزدیك‌تر . ۳۶۷/۱ (بجای : بیشتر است ، نزدیك‌تر است)

اسراییلیان گفتند موسی را، اینك فرعون ازپس ما ، واین دریا درپیش‌ما ، اکنون چه‌کنیم . ۷۰/۱ (بجای : ماست)

ازبهرآنکه بررفتن دشخوارتــراز فرودآمدن . ۵۰۷/۱ (بجای : فــرود آمدن است)

حسن‌بصری گویدرحمةالله علیه طاعتهای پوشیده را ثواب پوشیده وطاعتهای آشکارا را ثــوابهای آشکارا . ۵۱۴/۱ (بجای : ثــواب پوشیده دهند ، ثوابهای آشکارا دهند)

وایشان‌زنانی‌بودند که بیك دیگر بسنده‌کرده بودند، بتازی‌ایشانرا سحاقات وبپارسی سعتری . (بجای : سحاقات خوانند، سعتری خوانند)

* **حذف جملهٔ جواب شرط :**

پس مرا گفت اگر برون شوی وحاجت محمد رواکنی ، واگرنه پاره‌پارت کنم . ۳۱۴/۱

خوشش‌آمد ودردلش افتادکه اگر او زن اوبودی. چون‌زینب رسول رابدید دست بروی نهاد . ۵۵۰/۱

...که رسول گفت دستوری خواستن سه‌بار است پس اگر دستوری دهند ، واگرنه بازگردند. ۲۳۰/۱

* **حذف حرف شرط :**

وبپذیرفت قارون که آن زن این بکند اورا درسرای خویش آرد ومالی بسیارش بدهد. ۴۱۵/۱ (بجای : اگر آن زن)

* حذف حرف اضافهٔ «با» :

وآن چنان بود که کافران قریش بازرگانی رفتندی ... ۹۰/۱ (بجای : به بازرگانی)

وآن نضر حارثست که بزمین پارسیان بازرگانی رفته‌بود. ۴۸۵/۱(بجای به بازرگانی)

حذف رابطه وفعل در ترجمهٔ تحت اللفظی :

الخبیثات للخبیثین ، سخنان ناخوب وزشت مرمردان پلید را بزنا و زنان پلید را بزنا مرمردان‌پلید را بزنا ، والخبیثون، ومردان پلید، للخبیثات، مرزنان پلید را. ۲۲۹/۱

اذا هم فیه مبلسون ، همیدون ایشان درآن عذاب نومیدان ازهمه نیکی . ۲۰۱/۱

لهم عذاب شدید، مرایشانرا پادافراهی سخت درآن جهان . ۶۱۱/۱

حذف واثبات

در دوقسمت پیشین ازتکرار کلمات مشابه ونیز ازحذف کلمات مشابه‌بقرینهٔ لفظی یا معنوی سخن به‌میان‌آمد . اینك به عبارات معدودی نیز باید اشاره شود که در آنها تکرار وحذف هردو به‌چشم‌می‌خورد :

* حذف واثبات حروف :

۱ــ حرف «باء» :

می‌آزماییم شما را ببلاها ودرویشی و بمال وتوانگری وتن‌درستی. ۱۰۵/۱ (بجای : بدرویشی ، بتوانگری ، به‌تن درستی)

۲ــ حرف «را» :

پس باز پس‌ازچهل سال جبریل را ومیکایل واسرافیل وعزرایل را زنده کند. ۷۰/۲ (بجای : میکایل را واسرافیل را)

* ضمیر :

ولکن ترا برخرد او ودل وزبان او هیچ سلطانی نیست . ۳۲/۲ (بجای : دل او) .

سوگند گفت بطول خویش وسنا وملك خویش . ۲۹۸/۱ (بجای: سناءِ خویش)

* رابطه و فعل :

طاء درخت طوبی است ، وسین سدرةالمنتهی ، ومیم محمد مصطفی است . ۲۹۸/۱ (بجای : سدرةالمنتهی است)

تا ایمان از کفر بدانید وسنت از بدعه بدانید وحق از باطل بدانید و راست از دروغ وحلال ازحرام ونیك ازبد . ۳/۲ (بجای : دروغ بدانید ، ازبد بدانید)

چنانکه آدمی راشناخت خورش خود داد ازنان وگوشت وآنچه بدین ماند وستورانرا شناخت کاه وجو وآنچه ایشانرا شاید ، و ددان گوشت خوار را شناخت گوشت داد که بدانندکه گوشت باید خورد و مرغان دانه خوار را شناخت دانه دادکه بدانندکه دانه باید چید ، و مرغان شکره را چون باز و باشه وآنچه بدین ماند شناخت خورش خود ، وآن گوشت است و شکار کردن . ۵۹/۱ (بجای : کاه وجو داد ، باشد و آنچه بدین ماند شناخت خورش خود داد)

استعمال مترادفات بجای تکرار کلمات

درموارد انگشت شمار ، بجای تکرار کلمات که درمباحث پیشین بدان اشاره گردید کلمه‌های مترادف بکار رفته است :

ما را نوید کوشکهای یمن می‌دهد وملك عجم و پادشاهی روم .

اگر ایمان اهل آسمان برایمان اهل زمین چند مویی بیفزایدی ... و اگر ایمان اهل زمین برایمان اهل آسمان مقدار مویی بیفزایدی .

چشم خویش را سوی آسمان بازگردان و نگاه کن کاندر آسمانها هیچ شکافی هست ویا عیبی بینی ، بازدیگر باره بنگر تا دوبارنگریسته باشی. ۴۴۸/۲

استعمال مترادفات

درمواردی که بسیار نیست کلمات مترادف بکار رفته است :

* دو لفظ مترادف فارسی :

تا آنگاه که سپیدهٔ روز بدمد و برآید . ۶۱۴/۲
که همه نهانیها و پنهانیها آشکارا گردد . ۵۸۰/۲
پاداش بی اندازه و بی‌شمار دهد. ۵۱/۲
یابید مرا درسپاهی انبوه و گشن. ۲۰۵/۱
آزادی شما و سپاس شما برین نعمتها اندك است . ۲۰۱/۱
اندرهیچیزی نیست جز اندر گم بودگی و خطا و بی راهی. ۸۳/۲

* دو لغظ مترادف فارسی وعربی :

واین ازایشان فسوس و سخره باشد برمنافقان . ۳۵۸/۲
وبایکدیگر بحرب و جنگ بیرون آمدند. ۲۵۲/۲
خدای یاور و ناصر آنکسهاست ... ۱۸۴/۲
تاریکی و ظلمت و شر و بدی وحیوانات زیان کننده آفـریدهٔ ابـلیس است . ۶۹۱/۱
که درو پندها و عبرتهاست. ۶۴۴/۱
میان ظالم و مظلوم ، ستم‌کار و ستم رسیده . ۶۶۲/۱
واگر یکی ازیشان بماندی افسانه و سمر نشدندی . ۵۹۰/۱
ونباید که همت شمـا آن باشد که زودتـر سورت تمام کنید و بپایان‌رسانید . ۲۷۹/۱
واندر رنج و عنا وتعب باشد.

* دولفظ مترادف عربی :

که شکر و منت مرخدایراست ... ۱۸۹/۲

* دولفظ مترادف فارسی وعربی درترجمهٔ یك‌کلمهٔ عربی :

وهویجیر، و او امان دهد و زینهار دهد آنراکه‌او خواهد. ۲۰۳/۱
واصطنعتك لنفسی ...ونیز گفته‌اند برگزیدیم ترا و اصطناع‌کردیم بپیغامبری تا دوست‌گیری مرا . ۵۶/۱

* دولفظ مترادف فارسی درترجمهٔ یك‌کلمهٔ عربی :

لایفلح‌الساحرحیث‌اتی. نرهد و بمراد نرسد و بختیار نباشد جادو، حیث‌اتی،

هرجاکه باشد وآید وشود. ۶۷/۱

وملك لایبلی ، وپادشاهی که نفرساید و کهن نگردد ونیست نگردد. ۸۷/۱

ادغام[1]

* ادغام حرفهای قریب‌المخرج :

بتر : بدتر ۱/۲۸۰-۱/۱۷۴ ، بترین : بدترین ۱/۳۶۳-۱/۱۴۲

* ادغام حرفهای مشابه :

سختر : سخت‌تر ۱/۶۸ ، ۱/۹۰ ، سختـرین : سخت‌ترین ۱/۶۲۵، ۸۹/۲

دوستر : دوست‌تر ۱/۵۲ ، ۲/۳۸۳ ، زشترین : زشت‌ترین ۱/۴۹۵،

هیچیـز : هیچ چیز[2] ۲/۹۳، ۲/۹۷ ، بهیچیز : بـهیچچیز ۶۵۵/۲ ،

هیچیزی : هیچچیزی ۲/۸۷ ، ۲/۱۹۸ ، هـروز: هـرروز ۱/۱۲۳ ، ۱/۶۵۹ ، هروزه : هرروزه ۱/۴۵۲ ، هروزی : هر روزی ۲/۳۳۶ ،

هلاکنیم : هلاك کنیم ۱/۹۸ ، ۱/۳۱۰

بعلاوه درچندمثال زیرین ـ اگرحذف حرف «راء» مربوط به خطای کاتب نباشد ـ نیزدوحرف «راء» دریکدیگر ادغام شده است :

پیغامبرا : پیغامبررا، پدرا : پدررا ، یکدیگرا : یکدیگررا ۱/۶۴۸ ، قدرا : قدررا ۱/۵۱۹ ، بدرا: بدررا ۱/۱۹۶

ابدال

۱ـ حرف «باء» به «واو» :

---

۱ ـ شواهدی که درذیل عنوانهای : ادغام ، ابدال ، تخفیف ، کلماتی که در کتابت باحرفی زیادت نوشته شده ،آمده است ، صورت کهنـه و رایج ایـن کلمات در زبان دری ویا لهجه‌های قدیمی ایران است ویا صورتی نزدیك بآنچه درزبان پـهلوی تلفظ می‌شده است . دراین مقدمه هرکلمه‌ای که تلفظ یا کتابتش با تلفظ ویاکتابت آن درامروز اختلاف دارد درزیر عناوین مذکور ذکر گردیده است.

۲ـ «هیچ چیز» بدوصورت دراین کتاب نوشته شده است ،ـ از جمله رك : ص ۶۵۵/۲ که درآن صفحه این کلمه دوبار بصورت ادغام شده ودوبار بی‌ادغام آمده‌است و چنین است طرز نوشتن «هرروز» و «هلاك کنیم» .

شتروان : شتربان ، نردوان : نردبان . فریواند : فریباند . کاوین : کابین .

۲ــ حرف «واو» به «ف» :

فام : وام

۳ــ حرف «واو» به «باء» :

نبیسد : نویسد ، می‌نبیسیم : می‌نویسیم ، بیران : ویران ، بزنده : وزنده
نبشتن : نوشتن .

٤ــ حرف «پ» به «ف» :

گوسپند : گوسفند.

۵ــ حرف «ج» به «ژ» :

ژیوه : جیوه ، کژاوه : کجاوه .

٦ــ حرف «ر» به «ل» :

سردسیل : سردسیر ، گرم سیل : گرم سیر ، دیوال : دیوار.

۷ــ حرف «ق» به «ك» :

کپان : قپان .

۸ــ حرف «هـ» به «خ» :

خسته : هسته .

۹ــ استعمال «گزدم» بجای «کژدم» :

درفهرست لغات وترکیبات دراین مورد بتفصیل بحث خواهد شد.

تخفیف

دراین کتاب برخی از کلمات به‌شکل مخفف بکار رفته‌است به‌همان ترتیبی که در دیگرمتون منثور قرن چهارم وپنجم دیده می‌شود . کلماتی که بصورت مخفف استعمال گردیده بدین قرار است :

حذف حرف «ن» ازآخر برخی کلمات :

ازجملهٔ اختصاصات لهجه‌ای این کتاب آنست که مؤلف در موارد متعدد حرف «ن» را ازآخر کلمات مختوم به «ان» حذف کرده است . ذکر این موضوع لازم است که این نوع کلمات با حرف «ن» نیز در کتاب استعمال شده است .

کلماتی که با حذف «ن» بکار رفته عبارتست از:
ایشا : ایشان ،ازیشا: ازیشان ، بدیشا : بدیشان ، چنا: چنان ،همچنا: همچنان ، اندرآ: اندرآن، بارشا : بارشان ، چشا : چشان (چه + شان ضمیر) ، بدا : بدان ، جها : جهان ، فرمابرداران : فرمان‌برداران، گما : گمان ، آبادا : آبادان ، زیاکاران : زیان‌کاران ، ایما : ایمان، پادشاها : پادشاهـان ، سرانگشتا : سرانگشتان ، گیاهـا : گیاهان ، حاجیا : حاجیان ، مسلمانا : مسلمانان ، مـفسرا : مـفسران ، نتوا : نتوان . ایدو : ایدون.

* برون : بیرون :

برون شدن ، بـرون کشیدن ۶۰۰/۲، برون افـکندن ۶۱۸/۲ ، برون آمدن ۵۸۰/۲ ، بـرون‌آوردن ، ۵۴۷/۲ ، برون کـردن ۳۹۷/۲ (در همین صفحه «بیرون کردن» نیز آمده است) .

* تخفیف مشتقات «آوردن» :

فرودآرد : فرودآورد ۳۷۸/۲ ، فرودآرند: فرودآورند۶۳۲/۱ ، بیرون آر : بیرون‌آور ۶۳۴/۱ ، بیاریم : بیاوریم ۶۴۱/۱ ، برآرد : برآورد ۶۱۰/۱ ، می‌آرد : می‌آورد ۶۰۲/۱ ، بیاریـد : بیاوریـد ۵۹۴/۱ . آرد : آورد ۵۱۵/۱ ، میار : میاور . ۴۹۴/۱

* تخفیف مشتقات «آمدن» :

ناید : نیاید ۳۳۲/۲ ، فروناید : فرونیاید ۲۱۵/۲ ، درماید :درمیایید ۲۵۳/۱، برنامدیم : برنیامدیم . ۷۴/۱

* چو = چون :

این کلمه به‌هرسه صورت بکار رفته است و صورت مخفف آن ـ چـوـ نیز بسیار است :

الف ـ چو:

که روزی ازروزهای آن جهان چو هزارسال این جـهان است . ۱۶۴/۱
ونیز گفته‌اند چو خواست که بروی‌بگوید این قصه . ۴۷/۱

ب ـ «چو» و «چون» دریك عبارت :

بهری برپای چو مژگان، وبهر نشسته چو موی سروابرو،وبهرخفته‌وگسترده

چون موی سینه . ۱۲۳/۲

د ــ از = اگر :

بترسم که تنگ شود دل من از کار نکند زبان من و نتوانم که پیغامبری بگزارم . . . ۳۰۱/۱

* حذف همزه :

وز : واز ۲۶۱/۲ ، وگر : واگر ۱۱۸/۲ ، همو : هم او ۳۳۱/۱

* حذف الف :

خرگه : خرگاه ۲۵۱/۱ ، سورخ : سوراخ

* حذف «یاء» :

ورا : وی را ، مفرباد : مفریباد ۶۰۸/۱ ، نگرستن: نگریستن ۲۳۲/۱

بوزنه : بوزینه ، پذرفتار : پذیرفتار.

* حذف «هاء» :

نگابان : نگاهبان

* حذف «نون» :

نگوسار : نگونسار

* حذف «تاء» :

هفصد : هفتصد

کلماتی که در کتابت باحرفی زیادت نوشته شده است

* کتابت حرف «الف» بعد از برخی از کلمات مختوم به «واو» :

ونیز باشد که ترازوا دردست دارد ، هنوز ترازو ننهاده باشد که قیامت برپای شود. ۶۴۵/۱

و «یقطین» درخت کدوا باشد ودرخت خربزه و... ۶۸۸/۱

* استعمال کلمات «گمان» و«هلاک» باحرف «یاء» :

خدای عزوجل ایشانرا ازآن تجسس وگمانی و غیبت نهی کــرد ... یا شما که مومنانید ازین گمانیهای بسیار دورباشید... زیراکه بعضی ازین گمانیها معصیتست.

واندامهای خود را گوید دوری باد شما را و هلاکی .

هست درهلاکی ایشان نشانیی مرآن کسانرا که بدانند خدایرا بیکیی .

* کتابت حرف «یاء» درکلماتی نظیر : خدای ، پای ، سرنای و...

خدای (دریکی دومورد نیز به‌شکل «خدا» بکاررفته است) ، پای ، شوی ، موی ، سرای ، کاروان‌سرای ، جوی ، سرنای . سبوی ، روی ، بی‌همتای، سوی (به‌شکل «سو» نیز آمده است) ، فرمان‌فرمای ، جای ، آنجای ، هم‌آنجای، بگوی (به‌شکل «گو» نیز آمده است) .

* **استعمال کلمهٔ مرکب «خدای‌وند» بجای «خداوند» :**

و برگزیدن این امت بردیگرامتان منتی بزرگ است از خدای‌وند تعالی برشما . ۶۲۲/۱

هرآینه‌که افزونی زندگانی ... بر خدای‌وند تعالی آسانست. ۶۱۲/۱

* **استعمال کلمهٔ «خواشتر» بجای «خوشتر» :**

گفت هیچ چیز خواشتر اززبان ودل نیست.

* **استعمال کلمهٔ «آشکارا» بجای «آشکار» درتمام موارد :**

من همی‌دانم ... آنکه تو پنهان‌کرده‌ای... وآنچه‌آشکارکردی. ۳۹۴/۲

* **کلمات مصدر به‌همزه :**

استدن : ستدن ، اشتر: شتر ، اشتربچه : شتربچه ، اشترمرغ : شترمرغ.

* **کتابت حرف «دال» :**

فرودتنی : فروتنی .

* **کتابت حرف «واو» :**

اوفتادن : افتادن ، اومید : امید ، خورم : خرم ، سخون : سخن .

* **کتابت حرف «یاء» :**

دیه : ده (بمعنی روستا) ، دیه : ده (صیغهٔ امر ازمصدر دادن)

* **حرف «یاء» بدل کسرهٔ اضافه :**

در مواردی معدود حرف «ی» بجای کسرهٔ اضافه بکار رفته است :

گفت ای مردی جنگی تراکه معذور دارد بنهادن سلاح . ۵۳۹/۱

عذاب یوم عظیم ، پاد افراهی روزبزرگ ، وآن روزقیامت است. ۳۲۵/۱

واین زبانیه‌کیادکردیم ازبهری چیزی‌یادکردیم جز برای پند مرخلق را . ۵۰۷/۲

* **استعمال کلمات «دم» و «شکم» به‌شکلهای مختلف :**

۱ــ دنب ، شکنب :

ای‌که‌گرویدگان دنب پیهای دیو مدارید . ۲۲۶/۱

یعنی آنرا داندکه بدنب چشم بدزدند از نگرستن. ۸۱/۲۰
... ونیز گفته‌اند ازغم شکنب ماهی. ۱۲۹/۱

۲ـ دنم :

... که جانوریست که‌سرش چون سر گاوانست... وتهی گاهش چون‌تهی گاه گرگان، و دنمش چون دم گوسپندان جنگی‌که سرودارند. ۳۷۴/۱
بتان دنم هواهای خویش داشتند. ۴۶۹/۱

۳ـ دم، شکم :

ودنمش چون دم گوسپندان جنگی‌که سرو دارند. ۳۷۴/۱
چهل شبانروز درشکم ماهی بماند. ۱۲۸/۱

* تشدید مخفف :

کلمه «کری» دراین‌کتاب به‌شکل «کرّی» نیز بکاررفته است.

لغات و ترکیبات وعبارات عربی

موضوع کتاب‌حاضر ترجمه وتفسیر آیات قرآنی وطرح مسائل وذکرداستان های دینی است و این امر ایجاب می‌کندکه مؤلف‌آن بیش‌ازکسانی‌که در مسائل غیر دینی به‌تألیف‌کتاب پرداخته‌اند لغات وترکیبات عربی‌بکاربرده‌باشد، ولی مقایسه این تفسیر باتفاسیری چون‌کشف‌الاسرار میبدی و تفسیرابوالفتوح رازی وتفسیرسورآبادی ثابت می‌کندکه مؤلف در این موضوع راه افراط نپیموده است زیرا لغات وترکیبات وعبارات عربی این‌کتاب ازکتب مذکورکمتر است. برخی نمونه‌های‌آن ــ که اکثر رنگ دینی دارد ــ ازاین قبیل است :

* جمله‌های نعتی که استعمال آنها درقرن چهارم هجری نیز متداول بوده است‌مانند:

عزوجل، عزوعلا، رضی‌الله عنها.

* بکاربردن برخی از ترکیبات وجمله‌های‌کوتاه عربی‌که درنثرهای قدیم نیزدیده می‌شود مانند :

قوله تعالی، والله اعلم، علی رغم، لامحاله، والله‌اعلم‌بالصواب وبالله‌التوفیق والعصمة.

* استعمال جملهٔ عربی بجای جملهٔ فارسی درچند مورد مانند :

سبق تفسیره.

* نقل برخی ازاقوال به زبان عربی در مجلد دوم کتاب مانند :

ابن عباس گوید «حم» قضی ماهو کاین الی‌یوم‌القیامة . ۲/۱۰۱

قال مقاتل : یخرج ما فی بطونکم من حب‌المال ... ۲/۲۲۱

قال‌المورج «فیحفکم» فیلح علیکم والالحاح ... ۲/۲۲۱

* افعال مرکب ازکلمات عربی و مصادرفارسی که نمونهٔ آن بدین قرار است :

استخفاف کردن ، اقتداکردن ، قیام‌کردن ، فوت شدن ، مداهنت‌کردن ، معذورداشتن ، شفاعت‌کردن ، مقربودن ، وسوسه‌کـردن ، مسلط‌کردن ، بتأخیر افتادن، کرامت‌کردن ، تفکرکردن ، شهادت یافتن، تسبیح‌کردن، مساعدت‌کردن ، مناظره‌کردن، خوض‌کردن ، واقف شدن، ترفع‌کردن ، فضیحت شدن ، مخذول‌کردن ...

* استعمال لغات عربی :

لهو ، تکاثر ، تفاخر ، خاطی ، مشرك ، مؤنت ، کره ، جبر ، شاکـر ، مؤمن ، کافر ، سوگند مستأنف ، سوگند جواب ، سقر ، تصدیق ، تکذیب ، مکذب ، مصدق ، ملکت ، عز ، ذل ، رضاع ، ربوبیت ، معصیت ، حسبت، لوح محفوظ ، لوح‌المحفوظ ، حظیره . خطا ، تعب، عنا ، مقهور، طاغی، عاصی ، ایمان ، توبت ، اخلاص، ملعون ، دوامت ، ناصر، سر ، عـلانیه ، احکام ، سنت ، جماعت ، بعث ، ارجاف، نکال ، مناهی ، معونت ، تطوع، منازعت ، کرامت ، رسالت ،آیت تخییر ...

* ذکرمعنی بعضی ازکلمات عربی : مؤلف کتاب دربسیاری ازموارد کلمه‌های عربی را معنی‌کرده است :

«شفاعت» خواهش‌کردن باشد. ۱/۱۱۱

«عجله» شتابی باشد پیش ازوقت. ۱/۱۱۵

«رحم» زهدان باشد . ۱/۱۵۶

«جلد» زدن باشد برپوست . ۱/۲۳۷

پارسی «عذاب» پادافراه باشد. ۱/۲۲۳

«لغو» آن باشدکه بکارنیاید. ۱/۲۰۱

«موج» نرهٔ آب باشد. ۱/۵۵۹

«خلاف»آن باشدکه‌کسی را امیدی‌کنی وپس بدان نرسانی . ۱/۵۱۲

* استعمال «ای» ، «ای‌که» برای تفسیر :

ونیز گفته‌اند : طه ، ای مرد بلغت قبیله‌ای ازعرب . ۱/ ۴۵
پس آن ثوابیست ساخته مروراد رحکم خدای او، ای حکم کرده استخدای تعالی که پاداش اوبنیکی بدهد . ۱/ ۱۵۵
آیت آمد : طه ، ای که زمین را بسپر بهردوقدم خویش . ۱/ ۴۴-۴۵
فرمان ابلیس کرد ای‌که کافرشد. ۲/۳۸۹
این امررا اباحت گویند ای‌که مکاتب کنید ایشانرا ، ای‌که شمارا مباحست مکاتب کردن . ۱/ ۲۳۷

* استعمال «یعنی»، «یعنی که» :
بجای «ای» و«ای که» دربعضی ازموارد «یعنی»و«یعنی که» نیز بکاررفته‌است:
ایشان یعنی کافران مکه. ۲/ ۲۳۷
فرزندان ایشان بایمان متابع ایشان بودند یعنی فرزندان خرد نارسیده . ۲/ ۲۸۸
مرایشانرا ازخان ومان خویش ... بیرون کردند ، یعنی اهل مکه ایشانرا بیرون کردند . ۲/ ۳۸۵
که ازآسمان آید روزی شما یعنی کباران همی‌آید. ۲/ ۲۷۶
مرخدایراست خزینهای آسمانها وزمین یعنی‌که باران از آسمان ونبات‌از زمین . ۲/ ۱۳۰
مرحق راهمی کراهیت داشتید یعنی کشما محمد را وقرآنرا وتوحید را همی کراهیت داشتید . ۲/ ۱۶۴

نحوهٔ ترجمه و تفسیر آیات قرآنی

* تفسیر مزجی :

آیات قرآنی دراین کتاب بصورت «مزجی» مورد تفسیر قرارگرفته است – برخلاف ترجمهٔ تفسیر طبری ، کشف‌الاسرار میبدی ، و تفسیر ابوالفتوح رازی که درآنها نخست آیات قرآن کلمه به‌کلمه ترجمه شده وسپس‌تفسیر هریك ازآیات ذکر شده‌است– بدین جهت دربسیاری ازموارد ذکر آراء مختلف‌اهل تفسیر ولغت وحدیث موجب گردیده است که بین کلمات یك آیه‌فاصلهٔ بسیار شود چنانکه درترجمه وتفسیر آیه‌های ۶۸ سورةالزمر ، متجاوز از سه صفحه فاصله شده است . بعلاوه موضوعات دیگری که درنحوهٔ ترجمه ویا تفسیر دراین‌کتاب گفتنی است بدین قراراست:

دراین شیوهٔ تفسیر مواردی مشاهده می‌شود که ترجمه یاتفسیر قسمتی‌ازآیه پیش ازخود آیه آمده است وبدین جهت مؤلف ناگزیرشده است پس از ذکر آیه، جملاتی نظیر: تفسیر کرده شد ۳۴۲/۲، تفسیر گفته شد ۳۶۵/۲، تفسیر این گفته شده است ۳۶۲/۲، باقی تفسیر گفته شد ۴۲۳/۱، سبق تفسیره ۴۸۰/۲. ذکر کند.

* ترجمهٔ آیات مکرر:

۱ـ دربیشتر موارد ازترجمهٔ آیاتی‌که تکرارگردیده، خودداری شده است مانند:

هرچه اندرین سورت «فبای‌الاءِ ربکما تکذبان» است تفسیرش همه‌همچنین است کیادکردیم. ۳۲۸/۲

هرچه اندرین سورت «فکیف کان‌عذابی ونذر» آید تفسیرش همچنین است. ۳۱۹/۲

۲ـ گاهی بی‌آنکه به مکرربودن آیه‌ای اشاره بشود، درچند موردآیهٔ تکراری ترجمه نگردیده ودرچندمورد دیگر ترجمهٔ آنرامکررآورده است: مانند آیه‌های:

«انی‌لکم رسول امین»، «فاتقواالله واطیعون»، «ان ربك‌لهوالعزیزالرحیم» درسورةالشعراء که هریك چندبار تکرارگردیده است. گاهی ترجمهٔ آنهاتکرار شده وگاهی بی‌اشاره به مکرر بودن، ترجمه نشده است. ۳۲۴ تا ۳۳۰

۳ـ دربرخی ازموارد نیزکه آیه‌ای چندبار درقرآن تکرارشده است، هربار ترجمهٔ آنراآورده است مانندآیهٔ «انا کذلك نجزی‌المحسنین» درسورة الصافات (۳۷)

* نحوهٔ ترجمهٔ آیات قرآنی:

۱ـ گاهی ترجمه تحت‌اللفظی آیه‌ای را به فارسی ذکرکرده است:

اذهب انت واخوك بایاتی، بروتو وبرادرتو بآیتهای من. ۵۶/۱

انی انا ربك، منم‌منم، دیگرباره ازبهرتأکید را، خدای تو. ۴۸/۱

۲ـ دربیشتر موارد ازآیات قرآنی ترجمه‌ای همراه باشرح وبسط آورده است:

لاتسجدواللشمس ولاللقمر، مرآفتاب را مپرستید و ماه را مپرستید و مرهر دورا سجده مکنید. ۱۱۵/۲

وکاین من‌قریة اهلکناها، وچند شهرها ودیهها وشارستانهاکه ناچیز کردیم آنرا. ۱۶۳/۱

ویذکرفیها اسمه، ویادکنند درآن مسجدها نام اورا وبخوانند درآن کتابها اورا وتوحید اورا ای‌که لااله‌الاالله گویند. ۲۴۲/۱

۳ـ ترجمهٔ یك آیه دردو مورد با اختلاف جزئی :

لولا اذسمعتموه، وچرا چون بشنیدید آن دروغ را. ۲۲۲/۱

ولولا اذسمعتموه ، وچرا چون آنگاه که بشنیدند آن دروغ را . ۲۲۵/۱

لولا فضل الله علیکم ورحمته : جواب این سخن بیفگنده است ، ای که اگر نه فضل خدای بودی برشما ورحمت او عقوبت کردی شما را . ۲۲۶/۱

این آیه درهمان صفحه باردیگر بدین ترتیب ترجمه شده است : اگر نه فضل خدای استی برشما وبخشایش او. ۲۲۷/۱

٤ـ گاهی زمان افعال ، صیغهٔ افعال ، وافراد وجمع اسمها در ترجمه بامتن قرآنی مطابقت ندارد :

بل کانوا لایرجون نشوراً ، رهاشان کن که ایشان عبرت نگیرند ، هستند ایشان که نمی‌ترسند ازبرانگیختن پس مرگ . ۲۸۲/۱

ان کنتم صادقین ، اگر هستید شما راست گویان در گفتار خویش. ۱۰۷/۱

لوکانوا یعلمون ، اگر هستند ایشان عالمان ... ۴۴۲/۱

فیقول این شرکای ... اوگویند فریشتگان ... ۴۱۱/۱

و قیل ادعوا ... او گویند ... ۴۱۱/۱

ولله ملك السموات و الارض ، ومرخدایراست تعالی پادشاهی آسمانهاوزمینها

۵ـ به ندرت کلمه‌ای ترجمه نشده است :

قال علمها عند ربی ، علم آن گذشتگان بنزدیك خدای منست . ۶۰/۱

سیقولون الله ، گویند آن کافران که خدای است که همه را امان دهد. ۲۲۰/۱

* شأن نزول آیات :

شأن نزول بعضی ازسوره‌ها وآیه‌های قرآنی نیز درتفسیر آمده است که از آن جمله است شأن نزول «طه» ۱/ ۴۴ـ۴۵ ، ان منکم الا واردها ۱/ ۳۴ ، ما نفدت کلمات الله ۱/ ۴۹۸، ماخلقکم ولابعثکم الا کنفس واحدة ۱/ ۴۹۹

* نقل اقوال مختلف :

مفسر دربعضی ازآیه‌ها به ذکر اقوال مختلف مفسران یا ارباب لغت وحدیث نیز پرداخته است . دربیشتر موارد مفهوم آراء ایشان را به فارسی ذکر کرده است ، ودربرخی موارد که بسیار نیست اقوال ایشان را به زبان عربی نقل کرده است . چنانکه دربارهٔ «یس» هشت قول مختلف ۶۳۰/۱ ، در مورد «الشفع والوتر» هشت قول ۵۹۰/۲ ، و درمورد «طه» چهار قول ۱/ ۴۴ـ۴۵، ذکر کرده‌است ونیز آراء مختلف

را در باب « اصحاب‌الرس » ۱/۲۸۱ و یا عقاید گوناگون را در مورد نحوهٔ آوردن تخت بلقیس بنزد سلیمان ۱/۳۵۸ نقل کرده است .

درذکر آراءِ مختلف ـ اگر اسم اشخاص را نیاورده باشد ـ ازجمله‌های زیرین برای شروع هر رای و نظری استفاده کرده است:

ونیز گفته‌اند، و گفته‌اند، ودیگر گفته‌اند ، ونیز گفتند ، دیگر گوید ،دیگر ایدون گوید، آمده است درحدیث که ، آورده‌اند که ، آمده است درتفسیر که ، آمده است درعلم که، آمده است درقصه که ، ودرقصه آمده‌است که، بعضی ازمفسران گفته‌اند، مفسران ... سخن گفته‌اند ، علما گفته‌اند که ، علما راسخن است .

تفسیر قرآن مجید

نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج

تصحیح

دکتر جلال متینی

جلد اول

از

سوره مریم تا سوره صافات

سورة مریم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

آیهٔ ۱ کهیعص . . . .

آیهٔ ۲ ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا* . . . .

آیهٔ ۳ **اِذْ نَادَی رَبَّهُ آنگاه که بخواند خدای خودرا **نِدَاءً خَفِیّاً** خواندنی پوشیده که کس ندانست جـز خدای ، بی ریـا . و قتاده می‌گـوید « انّ الله

---

* صفحهٔ اول (f . 2 b) در نسخهٔ اصل ـ که مشتمل برآیات اول و دوم سورهٔ مریم و ترجمه و تفسیر این دو آیه بوده ـ مفقود گردیده است ، و مطالب مربوط به این قسمت را شخصی ازکتاب مواهب علیه تألیف کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی هروی به خطی بسیار جدید و ناپخته و گـاه همراه با برخی از اغلاط بر روی ورقی نوشته و در ابتدای نسخه افزوده است . دربارهٔ این صفحهٔ الحاقی و مطالب مندرج درآن ، در مقدمهٔ کتاب نکات لازم تذکر داده شده است .

** درنسخهٔ اصل ورق سوم تا بیست و هفتم آبدیده است و بدین سبب برخی از کلمات بطور کامل محو گردیده است ، بطوری‌که حتی با مراجعهٔ به عین نسخهٔ خطی اصل در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج نیز قراءت آنها میسر نشد . بعضی از همین کلمات ناخوانا و محو شده و یا کم‌رنگ به وسیلهٔ شخصی که ظاهراً با قرآن←

تعالی یعلم القلب التقی و یسمع الصوت . . . . .[۱] الخفی » خدای تعالی بداند دل پرهیزگار را وجواب دهد دعای پوشیده را. و نیز گفته‌اند «نداً خفیاً» خواندنی پوشیده و نرم بخواهشی[۲] [و][۳] زاری . و نیز گفته‌اند پوشیده کرد از قوم خویش از بهر آنکه فرزند می‌خواست در پیری ، بترسید که برو فسوس کنند .

آیهٔ ۴ قَالَ رَبِّ گفت ای خداوند من إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي سست شد استخوانها[۴] بز و ضعیف کف[۴] ، چنانستی که می‌گویدی بیش نیروی رفتن ندارم و نتوانم که چیزی برگیرم . و برگرفتن و رفتن بپایست و دست و هر دو استخوان ، از بهر این استخوانها را یاد کرد . و نیز گفته‌اند که دندانهام

←مجید و زبان فارسی آشنایی لازم نداشته ، با مرکب مشکی پررنگ شده است . و همین امر نیز بر ابهام و اشکال این اوراق افزوده است ، چه خواننده در این اوراق با بعضی کلمات تغییر یافتهٔ غلط و یا بی‌معنی مواجه می‌شود . اینجانب برخی از این کلمات مانند : بفاه = بغلام ، ازلی = از که ، می = که و امثال آنرا تصحیح کرده و بعلت وضوح ، ضرورتی ندیده است که در زیرنویس صفحات بآنها اشاره کند ، ولی قسمتهای محو شده ، بصورت نقطه چین ، و کلماتی که معنی آن روشن نیست ، با همان ضبط ، در متن نوشته شده و در زیرنویس به ابهام آنها اشاره گردیده است .

۱ــ در نسخهٔ اصل در اینجا کلمه‌ای ناخواناست . در تفسیر ابن کثیر : «ان الله یعلم القلب التقی و یسمع الصوت الخفی». ج ۱۱۰/۳ .

۲ــ در نسخهٔ اصل ، در این کلمه دست برده و آنرا بصورت « نحواعشی » تغییر داده‌اند . با توجه بمعنی جمله و صورت مکتوب کلمه تصحیح شد .

۳ــ محتملا حرف «و» در نسخهٔ اصل محو شده است .

۴ــ ۴ــ چنین است در نسخهٔ اصل . در این کلمات دست برده و آنها را بدین شکل تغییر داده‌اند . با توجه به معنی آیه شاید در اصل به‌یکی از صورتهای زیرین بوده است : استخوانهایم و ضعیف گشت ، یا : از من و ضعیف گشت . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « سست شد استخوان از من » . ج ۹۵۷/۴ .

ضعیف گشت بیش نان نتوانم خایید **وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً** و بیشتری از سر من سپید شد و پیری در سر من افتاد چون آتش در هیزم ، و سپیدی و سیاهی بیامیخت و سپیدی بیش از سیاهی است . آمده است در تفسیر که آن روز که این دعا کرد شست و پنج ساله بود . و نیز گفته‌اند شست ساله بود . و نیز گفته‌اند هفتاد وپنج ساله بـود **وَلَمْ اَکُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِیاً** ونبوده‌ام بخواندن تو ای خداوند من بدبخت نومید ، ای که پیش ازین ، همه دعاهام[1] مستجاب بوده است ، خوکرده‌ای مرا اجابت‌کردن ، و نومید نکرده‌ای مرا پیش ازین. و نیز گفته‌اند هرکه ترا خواندست و ترا پرستیده است[2]، و بدبخت نباشدآنکه ترا پرستد .

آیهٔ ۵ **وَ اِنّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ** و من می‌بترسم از خویشـان و عم زادگـان خویش **مِنْ وَرَاءِی** از پس کـه نیکو نکنند خلافت من و نبرزند دین ترا . و چنان بود کـه عمزادگان او پارسا نبودند ، از بهـر آن چنین گفت **وَکَانَتِ امْرَاَتِی عَاقِراً** و بود زن من پیش ازین « عاقرا » نازاینده که . . . . . **فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْكَ** پس ببخش مرا ازنزد تو **وَلِیاً** پسری پارسا . . . و کسی دیگر نتواند داد .

آیهٔ ۶ **یَرِثُنِی** اگر مرا فرزندی بخشی وارث من باشد و میراث برد از من **وَ یَرِ[ثُ مِنْ]**[3] **آلِ یَعْقُوبَ** میراث‌بـرد از خـویش و پیوند یعقوب پیغامبر صلی‌الله علیه و سلم . . . علم و دانشمندی[4] بر سر کرسی پند دهد خلق را ، و

۱ـ در نسخهٔ اصل این کلمه را شاید « دعاهایم » نیز بتوان خواند .
۲ـ چنین است در نسخهٔ اصل .
۳ـ در نسخهٔ اصل محو شده است ، از قرآن مجید افزوده شد .
۴ ـ در نسخهٔ اصل : « . . . علم و داسمه . . . » ، در ترجمهٔ تفسیر طبری : « تا میراث گیرد از من ـ دانشمندی ـ و میراث گیرد از گروه یعقوب . . . »←

سخنان خوش گوید . و مراد ازین میراث مال، نیست از بهرآنکه پیغا[مبر][1] . . . . [2]«[نحن][3] معاشرالانبیاء لانورث » ما پیامبران از ما مال میراث نبرند **وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيّاً** وگردان ای. . . . فرزند را پسندیده . پس خدای دعاش اجابت کرد و گفت :

آیهٔ ۷ **يَا زَكَرِيَّا** ای زکریا **اِنَّا نُبَشِّرُكَ** . . . . [4](f. 3 a) **بِغُلَامٍ** بپسری **اِسْمُهُ يَحْيَى** نام او یحیی . یحییش از بهرآن نام کردند که بر علم و حکمت بود . و جاهل مرده باشد و عالم زنده باشد . **لَمْ نَجْعَلْ لَهُ** نکردیم[5] مرو را **مِنْ قَبْلُ سَمِيّاً** پیش ازو همنامی ، ای کد کس را یحیی نفرموده‌ایم پیش ازو . و مجاهد می‌گوید نکردیم مرو را مانندی پیش ازو . پس زکریا خواست که بداند که از[6]حبد وی[6] او را فرزند باشد ، و آن زن که او داشت نازاینده بود و او پیر بود .

آیهٔ ۸ **قَالَ رَبِّ** گفت ای خداوند من **اَنَّى يَكُونُ لِي** از کـه باشد مرا **غُلَامٌ** پسری ، ازین زن که دارم یا از زنی دیگر **وَ كَانَتِ امْرَاَتِي عَاقِراً** و بود زن

← ج۴/۹۵۷؛ درکشف‌الاسرار و عدة‌الابرار میبدی : « مرا فرزندی بخش که از من و از همه نژاد اولاد یعقوب میراث علم و نبوت و حکمت برد » . ج ۶/ ۹.

۱ـ در نسخهٔ اصل ، قسمتی از سمت چپ ورق سوم (f. 3 a) بریده شده است که چند کلمهٔ آخر این سطر درقسمت بریده شده قرار داشته است . «مبر» برای تکمیل « پیغا » افزوده گردید .

۲ـ کلمه‌ای مانند « گفت» یا «فرمود» برای تکمیل جمله لازم بنظرمی‌رسد.

۳ـ از کشف‌الاسرار میبدی افزوده شد ، ج۶/ ۹ .

۴ـ در ترجمهٔ تفسیر طبری : « ما مژده دهیم ترا » . ج۴/ ۹۵۷.

۵ـ درنسخهٔ اصل دراین کلمه دست برده وآنرا به «نکرده‌ایم» تغییر داده‌اند.

۶ـ۶ـ درنسخهٔ اصل دراین قسمت دست برده‌اند و معنی‌آن روشن نیست.

من[1]کولن[1] نازاینده . و او را شکی نبود در وعدهٔ خدای ، و لکن می‌خواست که بداندکه جوانی بازیابند، پسشان فرزند باشد ، یا همچنان درحال پیری. و آمده است در تفسیر که دیو او را وسواس کرد و چنان نمود که‌آن بشارت او را دیو می‌دهد ، و ازین بود کـه عتاب کـردند برو و زبـان او را چنان کردند که سخن نتوانست گفت ، تا چرا نشانی خواست از پس‌آنکه از فریشته شنیده بود که ترا فرزند خواهد بود **وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيّاً** و برسیده‌ام من از پیری بدان جایگاه کـه خشك شده است پوست بـر تن من ، ای کـه بنهایت پیری رسیده‌ام .

آیهٔ ۹ **قَالَ** گفت جبریل صلوات‌الله علیه **كَذٰلِكَ** همچنـانکه ترا گفته‌انـد **قَالَ رَبُّكَ** خدای تو گفتست **هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ** آن فرزندآفریدن وفرزند بخشیدن در حال زالی و پیری آسانست بر من . ترا قوت دهم و نیرو تا بر زن خویش گرد توانی آمد و رحم بستهٔ[2] او را بگشایم تا بچه آرد **وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ** وهرآینه که بیافریدم ترا پیش از یحیی **وَ لَمْ تَكُ [شَيْأً]**[3] و تو نبودی چیزی، ای‌کچون ترا توانستم آفرید ، یحیی را هم توانم آفرید .

آیهٔ ۱۰ **قَالَ** گفت زکریا **رَبِّ** ای خداوند من **[اجْعَلْ]**[3] **لِي آيَةً** پدید کن مرا نشانیی کـه بدان بتوانم دانست آبستنی زن خویش را **قَالَ آيَتُكَ اَلاَّ تُكَلِّمَ [النَّاسَ]**[3] گفت[4] بنشانی توانی دانست[4] که سخن نگویی برمردمان و نتوانی‌که

۱–۱– در نسخهٔ اصل در این قسمت نیز دست برده‌اند ، ضبط فعلی مفید معنی نیست. بجای این کلمه ، کلماتی نظیر :زالی ، زنی یا کودك مناسب بنظر می‌رسد که هیچیك با ضبط نسخه مطابق نیست . ۲– در نسخهٔ اصل : « . . . تهٔ » .

۳– درنسخهٔ اصل این‌قسمت ازورق سوم بریده شده‌است، ازقرآن مجید افزوده شد .

۴–۴– درنسخهٔ اصل کاملاً روشن نیست. درترجمهٔ تفسیر طبری : « گفت‌نشان تو آنست کتوانی سخن نگوئی وامردمان سه شباروز برابر » . ج ۹۵۸/۴ .

سخن‌گویی بی‌علتی و بی‌گنگیی ، و تو تن‌درست . . . . علامت بدانی‌که خدای تو ترا فرزند داد **ثَلٰثَ لَيَالٍ سَوِيّاً** سه شبان روز از پس یکدیگر سخن نتوانی گفت .

آیهٔ ۱۱ **[فَخَرَجَ][1] عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ** قوم او نشسته بودند تا بیرون آید از بهر نماز ، بیرون آمد سوی ایشان از مزگت . . . . باشد . و نیز گفته‌اند که محراب آن باشد که روی سوی آن آرند از بهر نماز. ونتوانست که سخن گوید . پرسیدند . . . . . شده‌است ؟ **فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ** اشارت کرد بریشان **أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيّاً** نماز کنید . . . . خدای است نماز بامداد و نماز خفتن[2]. و نیز گفته‌اند نماز شام . و آمده است در تفسیر که زبان او بسته گشت (f. 3 b) سه شبان روز بی‌بیماریی. و چون خواستی که خدایرا یاد کند زبانش گشاده شدی و چون خواستی‌که بر مردمان سخن گوید زبانش بسته شدی .

آیهٔ ۱۲ **يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ** ای یحیی بگیر تورية را **بِقُوَّةٍ** بنیرویی که ترا داده‌ایم برنگاه‌داشت آن و بر کار کردن بدان . و نیز گفته‌اند « بقوة » بکوشش و جهد ، و فرمانهای آن گزاردن و از مناهی دور بودن **وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً** و دادیم مرورا «الحکم» خرد و فهم و فقه و پیغامبری «صبیاً» در آن حال که او کودك بود . و آمده است در تفسیر که کودکان گفتندی یحیی را رو تا بازی کنیم . او جواب داد که مرا نه از بهر بازی آفریده‌اند . خدای تعالی گفت « و اتیناه‌الحکم صبیاً » . مقاتل می‌گوید سه ساله بود که این‌سخن گفت . و خلاف کرده‌اند در گویندهٔ این سخن که « یا یحیی » ، گفته‌اند که

۱ـ رك : زیرنویس شمارهٔ ۳ صفحهٔ قبل ۲ـ این قسمت در ترجمهٔ تفسیر طبری بدین شرح آمده است : « ... که نماز کنید بامداد و شبانگاه » . ج۴/ ۹۵۸ .

خدای گفت مر یحیی را پس آنکه رسیده شده بود : « یا یحیی خذالکتاب » . و نیز گفته‌اند کچون یحیی بربالید ، پدرش گفت ، زکریا ، « یا یحیی خذ الکتاب » . بازآمدیم بآیت :

آیهٔ ۱۳ **وَحَنَاناً مِنْ لَدُنَّا** ای که ما او را پیغامبری دادیم ، و آن فضلی بود از ما برو ، و رحمتی و بخشایشی کــه کس نتوانستی داد آن جز ما . و نیز گفته‌اند « حنانا » دوستی و برکتی و بزرگ داشتی در دل خلق . و نیز گفته‌اند آهستگیی که همه دلها او را دوست داشتی ، و زود او را اجابت کردندی ، و همچنان بود ، مهربان بود و آزرم خواه بود و نرم سخن بود **وَزَكَوٰةً** وصدقه‌ای بود او از خدای تعالی بر مادر و پدر او. و نیز گفته‌اند پاکیزه بود از گناهان. و نیز گفته‌اند تزکیت کردیم ما او را بثنای نیکو کــه برو کردیم ، چنانکه گواهانرا تـزکیت کنند **وَكَانَ تَقِيّاً** و فرمان بردار بود مر خدایرا تعــالی و پرهیزگار بود . و نیز گفته‌اند که همه خصلتهای نیکو درو بود . و نیز گفته‌اند که نیکوکار بود براستای مادر و پدر .

آیهٔ ۱۴ **وَبَرّاً بِوَالِدَيْهِ** و فرمـان بردار بود مر مـادر و پدر خود را **وَلَمْ يَكُنْ جَبَّاراً عَصِيّاً** . . . . متکبری بی‌فرمانی مر خدای خویش را[1] .

آیهٔ ۱۵ **وَسَلَامٌ عَلَيْهِ** وسلام برو، ای‌که سلامتی و ایمنی مرو را **[يَوْمَ وُلِدَ]**[2] [آن][3] روز که بزاد از آسیب دیو و شکنجیدن او **وَيَوْمَ يَمُوتُ** و آن روزکه بمیرد از فتنهٔ او **وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً** وآن روز که اورا برانگیزند زنده از فزع قیامت . و این سه حالست و این سه جایگاه است که کار . . . . دشخوارتر

۱ــ در ترجمهٔ تفسیرطبری : «و نبود مردم‌کش وستمکارونافرمان ».ج۴/۹۵۸ .
۲ــ در نسخهٔ اصل محو شده است ، از قرآن مجید افزوده شد .
۳ــ در نسخهٔ اصل محو شده است ، بقرینهٔ جمله‌های بعد افزوده گردید .

باشد . و نیز گفته‌اند که مراد از روز زادنست تا روز مرگ و تا روز برانگیختن .

آیهٔ ۱۶ **وَ [اذْكُرْ]**[1] **فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ** یاد کن ای محمد در قرآن ، مریم را ، ای که قصهٔ مریم بر جهودان و ترسان و . . . . . بگوی تا دلیل باشد بر صدق نبوت تو **اِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا** چون آنگاه که دور شد . . . . . (f. 4 a) از خویش وپیوند خویش **مَكَانًا شَرْقِيًّا** درجایی‌که آن مشرقی بود وآفتاب‌از آن‌جانب برآمدی. و مردمان مشرق را دوست‌تر دارند ازمغرب. و نیز گفته‌اند «مکانا شرقیا» جای دور، ازبهر آن مشرقی را اختیارکرد تا شعاع آفتاب حجاب گردد نگرندگانرا از بهر آنکه در جانب آفتاب برآمدن نیك نتوان دید . و این از بهر آن چنان کرد که غسل خواست کرد از حیض .

آیهٔ ۱۷ **فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا** گرفت از پیش قوم خویش پرده‌ای که در آن پرده خود را پوشیده کرد ازیشان . گروهی گفته‌اند که آن پرده دیواری بود . و نیز گفته‌اند شعاع‌آفتاب را پردهٔ خویش‌کرد **فَاَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوحَنَا** فرستادیم سوی او جبریل را که نام او روح است ، و باضافت از آن ماست . و نیز گفته‌اند مراد ازین آن جانست که عیسی را از آن آفریدند **فَتَمَثَّلَ لَهَا** مانند کرد خود را از بهرمریم **بَشَرًا سَوِيًّا** آدمیی « سویا » تمام اندام ، که خود را بمریم نمود درصورت آدمیی . وعلما را خلافست : [2]گروهی گفته‌اند مریم سماخچه برداشت پوشیده جبریل مرجیب‌آن سماخچه بگرفت و در آستین او دمید[2]، هم درحال بار بگرفت و هم درحال بزاد ، و

۱ــ در نسخهٔ اصل محو شده است ، از قرآن مجید افزوده شده .

۲ــ۲ــ مضمون این عبارت در تفسیر آیهٔ ۹۱ سورةالانبیاء (۲۱) این کتاب بدین‌شرح آمده‌است: « سماخچه‌ای‌داشت پوشیده و گریبان آن باز، جبرایل را از←

این قول عبدالله عباس است . و گروهی گفته‌اند که نه ماه در شکم او بماند . و نیز گفته‌اند یك روز ، و هیچ بچه [ء] هشت ماهه نزید مگر عیسی بزیست و آن معجزهٔ او بود .

آیهٔ ۱۸ **قَالَتْ اِنِّی اَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ** گفت مریم من زینهار می‌خواهم از رحمن تا مرا نگاه دارد ازتو ای مرد **اِنْ كُنْتَ تَقِیّاً** اگر هستی تو مومنی پرهیزگار ، باز باشی از من ، چون من در زینهار خدای‌شدم. و نیزگفته‌اند که این «تقی» نام مردی بود بد مرد از بنی‌اسرایل که دم زنان داشتی. مریم پنداشت که این مرد اوست .

آیهٔ ۱۹ **قَالَ** گفت جبریل **اِنَّمَا اَنَا رَسُولُ رَبِّكِ** هستم من‌فرستادهٔ خدای تو، مرا خدای فرستاده است . . . . **لِاَهَبَ لَكِ** تا ببخشم مر ترا ، ای‌که تا خدای ببخشد مر ترا **غُلَاماً زَكِیّاً** [پسر][1]ی . . . . . .[2]

←آن بازداشت که آنرا بگیرد پیش از آنکه بدانست که او رسول خدایست » . ؛ در کشف‌الاسرار میبدی : « و در کیفیت نفخ جبرئیل علما مختلفند ، قومی گفتند درع نهاده بود ، جبرئیل برداشت و در جیب آن دمید و بازگشت . پس مریم درع درپوشیدو بعیسی‌بار گرفت . قومی گفتند مریم درع پوشیده بود ، جبرئیل فرا نزدیك وی شد و بدست خویش جیب وی بگرفت و نفخه در وی دمید ؛ آن نفخه برحم وی رسید و بعیسی بار گرفت . سدی گفت : درع دوشاخ بود از برسینه ، و جبرئیل دو آستین وی بگرفت و درسینهٔ وی دمید و باد آن نفخهٔ جبرئیل بجوف وی رسید و بار گرفت » . ج۶/۲۹.

۱ــ در نسخهٔ اصل این قسمت از ورق چهارم بریده شده است ، با توجه‌به معنی کلمهٔ «غلام» در آیهٔ هفتم این سوره در همین کتاب افزوده شد . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « تا بدهم ترا پسری پاکیزه » . ج ۴/۹۵۹ ؛ در کشف‌الاسرار :« پسری هنری پاك [روزافزون] » . ج۶/۲۴.

۲ــ درنسخهٔ اصل روشن نیست ، ظاهراً : پاکیزه پارسا. درترجمهٔ تفسیرطبری : « تا بدهم ترا پسری پاکیزه » . ج۴/۹۵۹.

آیهٔ ۲۰ **قَالَتْ** گفت مریم **اَنَّی یَکُونُ لِی غُلَامٌ** از کجا باشد مرا پسری **وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ** [و نرسیده][1] است مرا آدمیی ، ای که بمن نرسیده است آدمی چنانکه مردان بزنان رسند **وَلَمْ اَكُ بَغِیّاً** و نبوده . . . . کد از زنا بازدارم[2] .

آیهٔ ۲۱ **قَالَ کَذٰلِكَ** گفت جبریل همچنانکه ترا گفتم **قَالَ رَبُّكِ** گفت خدای تو [**هُوَ**][3] **عَلَیَّ هَیِّنٌ** آن بخشیدن فرزند بی‌پدر آسان است بر من **وَ لِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا** . . . . دهیم مرترا بی‌پدر ، تا کنیم اورا آیتی و علامتی و نشانیی بر قدرت خدای عزوجل . و بخشایش او برآنکس. . . . . . اشد تا اندازه گیرند مردمان ازآفرینش او برتوانایی خدای عزوجل آنچه او خواهد **وَ کَانَ** (f. 4 b) **اَمْراً مَقْضِیّاً** وآفریدن عیسی، بی‌پدر ، کاری است بودنی که پرداخته شده است از آن .

آیهٔ ۲۲ **فَحَمَلَتْهُ** پس بار برگرفت مریم ، عیسی را **فَانْتَبَذَتْ بِهِ** و دور ببرد آن بار خویش را **مَکَاناً قَصِیّاً** بجایگاهی‌که دور بود از خویش و پیوند او . و آن چنان بود که چون بدانست که بارگرفت ، از مردمان بگریخت از بیم ملامت ، و بجایی رفت که آنرا بیت‌لحم گفتندی .

آیهٔ ۲۳ **فَاَجَاءَهَا الْمَخَاضُ** پس آوردیم مریم را درد زادن ، ای که درمانده گردانید او را . . . . . **اِلَی جِذْعِ النَّخْلَةِ** تا تنهٔ درخت خرما را

۱ــ در نسخهٔ اصل : « . . . . .ده است » . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « و نرسیده است بمن آدمی ». ج۴/۹۵۹.

۲ ــ در ترجمهٔ تفسیر طبری : « و نبودم وی سامان کاری ». ج ۴/۹۵۹ ؛ در کشف‌الاسرار میبدی : « من زانیه نبودم » . ج۶/۲۴.

۳ــ در نسخهٔ اصل این قسمت از ورق چهارم بریده شده است ، از قرآن مجید افزوده شد .

بگرفت ، و دست درو زد . و آن تنهٔ درختی بود که او را سر نبود . چون او را در کنار گرفت تا نیرویی باشد او را برآوردن فرزند ، خدای تعالی ببرکت دست او آن درخت را برویانید[1] و . . . . [2]پدید آورد وخرما بارآورد در میان زمستان **قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا** گفت مریم ای کاشکی من بمردمی‌پیش‌ازین روز که مرا پیش‌آمده است و پیش ازین بچه **وَكُنْتُ نَسْياً**[3] **مَنْسِيّاً** و کاشکی بودمی رگوه[4]. . . . زنان ، فراموش کرده و دست بازداشته که نه کس آنرا یاد کند و نه او را برگیرد . و آرزوی مرگ او آن بود که شرمش می‌آمد از مردمان که نباید گمان برند که او زنا کرده است . و نیز گفتداند ترسید که مردمان بزه‌کار شوند بتهمت‌کردن او بزنا و بسبب او در دوزخ روند . و « نسیا » چیزی باشد که او را خطری نباشد ، بیندازند و فراموش کنند . و درین قصه آمده است کچون درد زادن بگرفت او را ، بر پشته‌ای بررفت و بر آن پشته تنهٔ خرمایی بود . . . . او بشده ، رفت تا آن تنهٔ خرما ، و عیسی را بزاد در آخر خری .

فَنَادَيهَا مِنْ تَحْتِهَا اگرمیم را زبر خوانی چنان باشد که : بخواند آیهٔ ۲۴
او را فرزند او که در زیر او بود . و اگر میم را زیر خوانی : « مِن تحتها »

۱ــ این کلمه را شاید « برویاند » نیز بتوان خواند .

۲ــ در نسخهٔ اصل محو شده است ، ظاهراً : سبزی . در کشف‌الاسرار میبدی: « دست فراآن درخت خشك برد . . . . تر شد و تازه و سبزگشت و بارآورد » . ج۶/ ۴۲؛ در تفسیر ابوالفتوح رازی : « ودرخت سبز شد وبرگ برآوردو خوشهای رطب درآویخت » . ج۶/ ۴۶۳.

۳ــ ق : نسیاً . (به فتح نون)

۴ــ این کلمه درنسخهٔ اصل کاملاً خوانا نیست. درتفسیر ابوالفتوح رازی: « فراء گفت خرقه‌باشد که زن حایض‌بیندازد آن را». ج۶/ ۴۶۳ ؛ در تفسیر گازر : « فرا گفت که [نسی] آن رکوئی باشد که زن حایض‌آن را بیندازد ». ج۶/ ۱۴.

ای‌که . . . . . بخواند از زیر پشته . وآمده است درین قصه‌که چون جبریل زاری او بشنید ندا کرد **الاّ [تَحْزَنی]**[1] . . . . و نیز آمده است که عیسی او را گفت که اندوه مخور، و ازین بود که مردمانرا گفت از من چه پرسید . . . . که او سخن گوید **قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِیاً** کرد خدای تو زیر تو جویی خرد . . . . زمینی بود بی‌آب و تشنه شده بود، و زیرآن پشته‌که برآن بود جویی بودکه خشك شده‌بود وآب نرفتی درو، خد[ای][2] از بهر مریم درو جویی روان کرد. و حسن بصری می‌گوید که کرد خداوند تو زیرتو فرزندی که او مهتریست و ...[3] عیسی است صلوات‌الله علیه.

آیهٔ ۲۵ **و هُزّی اِلَیْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ** بجنبان‌آن‌تنهٔ خرمارا و سوی خود کش . . . . . و شادی **تَسّاقَطْ عَلَیْكِ رُطَباً جَنِیّاً** و اگر بجنبانی اورا فرود افتد بر تو خرمای تر و تازه گویی . . . . (f. 5 a) از درخت فرو گرفتندی . و آن چنان بود که خدای تعالی آن درخت خشك را از بهر او تازه گردانید تا برگ پیدا آورد و میوه و خرمای تر . و خوانده‌اند «تساقط» تاء را درپیش : فرود می‌افتد خرمای تر پس یکدیگر .

آیهٔ ۲۶ **فَکُلی** پس‌گفت مادر را بخور ازین‌خرما **وَ اشْرَبی** وبیاشام ازین‌آب ، ای‌که ازین‌آب جوی بخور **وَقَرّی عَیْناً** و روشن‌کن چشم را بفرزند خویش، عیسی . و نیز گفته‌اند آب چشم خویش را سرد کن از شادی ، ای که بیش بآب گرم نگریی که آن نشان غمگنان است . و آب چشم که سرد باشد آب

۱ــ در نسخهٔ اصل محو شده است ، از قرآن مجید افزوده شد .

۲ ــ در نسخهٔ اصل این قسمت از ورق پنجم بریده شده است ، بقرینهٔ چند سطر قبل افزوده شد . بعلاوه آنرا به قیاس عبارت بعد «خداوند» نیز می‌توان خواند .

۳ــ شاید در نسخهٔ اصل«او» بوده است .

چشم شادمانانست . و ازینست که از بهر زجگان از خرما چیزی سازند که هیچ‌چیز نافع‌تر ازآن نیست ، و ازآن بود که مریم خرما خورد **فَإِمَّا تَرَيِنَّ** او هر بار که بینی **مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً** ازآدمیان کسی را که ترا پرسد که این بچه از کجا آوردی و ملامت کند ترا .

فَقُولِي پس گوی **إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْماً** من پذیرفته‌ام ازبهر خدایرا تعالی که روزه دارم، و روزهٔ ایشان خاموشی بود، ای که واجب کرده‌ام برخود مرخدایرا تعالی که سخن نگویم . و آن چنان بود که خدای تعالی خواست که پدیدآرد بی‌گناهی او را بسخن عیسی در گهواره ، تا سخن گوید که مادر من بی‌گناهست و پاکیزه **فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيّاً** پس هرگز سخن[١] نگویم[١] امروز برآدمیی .

آیهٔ ٢٧ **فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا** بیاورد عیسی را پس آنکه پاك شده بود از زجگی بمردمان . . . . **تَحْمِلُهُ** برگرفته او را **قَالُوا يَا مَرْيَمُ** گفتند ای مریم **لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيّاً** هرآینه که آوردی چیزی « فریا » شگفت بزرگ هول . و نیز گفته‌اند « فریا » دروغی که می‌گویی که این فرزند تست بی‌پدر .

آیهٔ ٢٨ **يَا أُخْتَ هَارُونَ** این‌هرون مردی‌بودکه پدرش‌را ماثان خواندندی ، پارساترین مردمان روزگار . . . . گفتند ای مانندهٔ آن هرون در پارسایی . و قتاده می‌گوید که هرون مردی پارسا بود و مردمان او را دوست داشتندی، و آن روز که فرمان یافت چندان مردم بود بر جنازهٔ او که[٢] چهل هزار[٢] ازیشان هرون[٣] نام[٣] بود . و سدی می‌گوید که مریم از فرزندان آن هرون بود

١-١- درنسخهٔ اصل این کلمه روشن نیست . در ترجمهٔ تفسیر طبری :« نه گویم هیچ سخن امروز وا آدمی » . ج ٤/٩٥٩ ؛ در تفسیر گازر : « من امروز با هیچ آدمی سخن نگویم » . ج٦/١٧.

٢-٢ و ٣-٣- درنسخهٔ اصل روشن نیست . درکشف‌الاسرارمیبدی : « آنروز که←

که برادر موسی بن عمران بود از بهر این گفتند « یا اخت هرون » ، و عرب که این سخن بگوید مراد ازوآن باشدکه ای فرزند هرون **مَا كَانَ اَبُوكِ** نبود پدر توعمران **امْرَاَ سَوْءٍ** مردی بد **وَمَا كَانَتْ اُمُّكِ بَغِيّاً** و نبود مادرتو زانیه . . . . کردی ، پس از کجا آمد ترا این فرزند بی‌شوی . و نیز گفته‌اند که هرون مردی بود فاسق که فسق آشکارا . . . . ، مریم را بدو مانده کردند ، ای ماندهٔ آن هرون بد مرد .

آیهٔ ۲۹ **فَاَشَارَتْ اِلَيْهِ** اشارت کرد بسوی خدای تعالی (f. 5 b) که این فرزند اوداده است وایشا[1]، [2] پی‌نیفتادند[2] آن اشارت او را، ونیز گفته‌اند اشارت کرد بعیسی و آن درست تر است . و آن اشارت بالهام خدای بود او را ، یا خود استوار بود ببی‌گناهی‌خویش‌که خدای تعالی پیدا آرد بی‌گناهی او را و اشارت [کرد] سوی عیسی‌که بروسخن‌گویید **قَالُوا** گفتند **كَيْفَ نُكَلِّمُ** چگونه سخن‌گوییم ما **مَنْ كَانَ** که هست او**فِي الْمَهْدِ** درگهواره **صَبِيّاً** کودکی نه[3] پی‌افتد[3] آنچه بشنود و نه دریابد سخن ما کودکی شیرخواره . و نیز گفته‌اند که « مهد » کنارهٔ مادر باشد . کودکی درکنار شیر می‌خورد . وآمده است‌کچون مادر اشارت کردبعیسی ، عیسی تکیه کرد بر دست چپ خویش و بانگشت دوم دست راست اشارت کرد .

→این هارون از دنیا رفته بود با جنازه وی چهل هزار مرد بیرون شده بودندکه نام ایشان همه هارون بود » . ج۶/۳۲ .

۱ـ ایشا : ایشان .

۲ـ۲ و ۳ـ۳ ـ در نسخهٔ اصل : بی‌نیفتادند . و نظایر آن در مواردی دیگر نیز در این کتاب هست . ادوارد براون آنرا « افتادن » (باء تاکید+افتادن) بمعنی فهمیدن و درك کردن خوانده ، و دکتر ریو آنرا «پی‌افتادن» دانسته است ، برای تفصیل بیشتر رك : تعلیقات .

آیة ۳۰ **قَالَ اِنّی عَبْدُالله** من بندهٔ خدایم . چون سخن گفت عیسی ، مردمان گفتند این کاری بزرگ است . و نیز گفته‌اند که چون اشارت کرد بعیسی ، درخشم شدند مردمان وگفتند افسوس‌کردن او برما گناهی بزرگ‌تر از زنا[ی] اوست . پس چون عیسی سخن گفت ، از خشم بیرون آمدند و بشگفتی مشغول شدند . و از بهر آن گفت « انی‌عبدالله » تا کسی دعوی نکند کـه او خدای است ، و اگر گوید کــه او خدای است دروغزن باشد از بهر آنکه عیسی می‌گوید کـه من بنده‌ام خدایرا تعالی . او را بسخن آورد تـا بندگـی اقرارکرد . از بهرآنکه دانست‌که گروهی مردمان خواهند گفت که او خدای است **آتَانِیَ الکِتَابَ** داد مرمرا توریت ، ای که توریت آموخت مرا در شکم مادر. و نیزگفته‌اند مرا فهم آن داد تا علم توریت بدانستم. و نیزگفته‌اند داد مرا انجیل **وَجَعَلَنِی نَبِیّاً** کرد مرا پیغامبر، گروهی گفته‌اند که او را خود پیغامبرآفرید واجب بود بر . . . . در کودکی ، و سخن او معجزهٔ او بود . وگروهی‌گفته‌اند که پیامبر بود ولکن پیغام نیامد . . . . . . پیامبران وحی آمدی . و نیز گفته‌اند آن سخن گفتن از بهر بی‌گناهی مادر او بود .

آیهٔ ۳۱ وَ[**جَعَلَنِی مُبَارَکاً**][1]کرد خدای مرا سودمند که همه را از من سود باشد ، و آموزنده بر نیکی ، خلق را می‌خوانم بسوی خدای تعالی . و نیز گفته‌اند کرد مرا مبارك که امر معروف می‌کنم و نهی منکر . و نیز گفته‌اند مرا مبارك کـرد کـه حلال‌زاده‌ام خجسته پی . و حرام‌زاده ، شوم پی باشد **اَیْنَمَا کُنْتُ** هر کجا باشم **وَاَوْصَانِی بِالصَّلوٰةِ** و فرمود مرا فرمـانی که آنرا دست بازداشتن نیست بنماز که درو رکوع و سجود و دعا باشد . ونیزگفته‌اند

۱ـ در نسخهٔ اصل محو شده است ، از قرآن مجید افزوده شد .

«بالصلوة» بپایستن بر مسلمانی **و الزَّکوةِ** در زکوة خواسته دادن . و نیز گفته‌اند پاکی ازگناهان. و نیز گفته‌اند ببسیاری (f. 6 a) طاعت **مَادُمْتُ حَیّاً** تا آنگاه زنده باشم ، ای‌که درین جهان .

آیهٔ ۳۲ **وَ بَرّاً بِوَالِدَتِی** کرد مرا فرمان بردار مادر خویش[1] و سد باز رو[1] نکرد مرا بی‌فرمانی **وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبّاراً** نکرد مرا خون‌ریزی که بهرخشمی کسی را بکشم **شَقِیّاً** بدبختی نومید از همه نیکیها .

آیهٔ ۳۳ **وَ السَّلَامُ عَلَیَّ** و همه سلامتیها آن سلام که بر یحیی کردند و بر همه پیامبران بر من باد از خدای تعالی **یَوْمَ وُلِدْتُ** آن روز که بزادم ، ای که درین‌جهان **وَ یَوْمَ اَمُوتُ** آن روزکه بمیرم ، ای که درگور **وَ یَوْمَ اُبْعَثُ حَیّاً** و آن روزکه برانگیزند مرا زنده ، ای که درآن جهان . و از بهرآن گفت این ، که آدمی را این سه حال است: یکی درین‌جهان تا زنده باشد ودیگر در گور چون مرده باشد و سدیگر در آن جهان چونش برانگیزند . و نیز گفته‌اند کـه هیچ بچه‌ای از مادر نزاید کـه نه دیو او را بشکنجد ، و آن گریستن کودك از آن باشد ، مگر عیسی که دیو را بدو دست نرسید ، ازین گفت «والسلام علی‌یوم ولدت» سلامتی مرا از دیوآن روزکه بزادم ،که‌خدای مرا نگاه داشت ، « و یوم اموت » و از افشارش گور، از بهرآنکه او درگور نیست، «ویوم ابعث حیا» وآن‌روزکه مرا زنده‌کنند، ای‌که‌سلامتی من آن‌روز از هول شمار و هول عرض و هر دو نباشد او را[2] از بهر آنکه خدای تعالی[2]

۱ـ۱ـ چنین است در نسخهٔ اصل . درترجمهٔ تفسیر طبری : « و بنیکوی کردن وا مادر خویش » ج ۴/ ۹۶۰ ؛ در تفسیر ابوالفتوح : « و نیز مرا فرموده است که با مادرم نیکوئی کنم و طاعت او دارم و رضای او جویم » . ج۶/ ۴۷۰ ؛ در کشف‌الاسرار میبدی : «ای ــ جعلنی مطیعاً لامی».ج۶/ ۳۷.

۲ـ۲ـ در نسخهٔ اصل مکرر نوشته شده است .

او را بآسمان نبَرد مگر پس‌از پاك‌کردن از گناه . عبدالله‌عباس می‌گوید بیش ازین سخن نگفت تا آنگاه که بدانجا برسید که کـودکان سخن گویند . و قتاده می‌گوید از حسن بصری که عیسی و یحیی خاله‌زادگان بودند ، پیش آمدند یکدیگر را ، عیسی گفت مریحیی را که از بهر من آمرزش خواه ، و یحیی گفت مرعیسی را که از بهر من آمرزش خواه که تو به از منی . عیسی گفت بل‌کـه تو به از منی که سلامتی من بدعای من است و گفتم « والسلام علیّ » و سلامتی تو بسلام خدای است بر تو چنانکه گفت « و سلام علیه » . حسن بصری گوید بخدای که عیسی بشناخت که یحیی را برو فضلست .

آیهٔ ۳۴ **ذٰلِكَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ** آنست عیسی‌که ما ترا گفتیم نه‌آنکه ترسااان می‌گویند که او خدای است و او پسرخدای است **قَوْلَ الحَقِّ** آن سخن . . . . گفتیم گفتاری درستست ، وخواهی‌گوی گفتهٔ خدای است ، و «حق» نام خدای است **الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ** و نیز گفته‌اند«قول‌الحق» اوآن‌کلمهٔ‌خدای‌است‌که‌گفت[1] « الذی فیه یمترون » و آن حقی که درو جهودان بشك‌اند ، می‌گویند که او حرام‌زاده‌است وجادوست و دروغ‌زنست ، و ترسااان می‌گویندکه او پسرخدای است .

آیهٔ ۳۵ **مَاکَانَ لِلَّهِ اَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ** نباید ونشاید مرکسی را که گوید مر خدایرا تعالی‌که او کس را بفرزندی گیرد **سُبْحَانَهُ** پاکی مرو را ازآنکه او را فرزند باشد **اِذَا قَضَی اَمْراً** چون خواهد که بباشد (f .6 b) کاری **فَاِنَّمَا یَقُولُ لَهُ** گوید مرو را **کُنْ** بباش **فَیَکُونُ** بباشد آن چیز ، چنانکه گفت عیسی

۱ــ در نسخهٔ اصل پس از کلمهٔ «گفت» نوشته است : «کن» ، چون این‌کلمه در متن‌آیه نیست حذف شد .

را بباش ، ببود .

آیهٔ ۳۶ **وَ اِنَّ اللّٰهَ رَبّی وَ رَبُّکُمْ** و خدای است تعالی خدای من و خدای شما ، نه عیسی . و اگر الف را زبر خوانی : قضا کرده‌است خدای تعالی که خدای است آفریدگار من و ازآن شما . و بعضی مفسران گفته‌اند که مدت حمل مریم نیم روز بود و از راه دهان زاد ، نه از راه دیگر **فَاعْبُدُوهُ** خدایرا پرستید و او را یکی گویید و انباز میارید بدو **هٰذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ** این که یاد کردیم دینیست راست و راهی است پسندیده .

آیهٔ ۳۷ **فَاخْتَلَفَ الْاَحْزابُ مِنْ بَیْنِهِم** ناسزاوار شدند مر یکدیگر را هر فرقتی و جماعتی از ترساان مر فرقتی دیگر را . و « احزاب » جمع حزب است، و حزب گروهی باشد گرد آمده درمعصیت خدای تعالی ، و ایشان سپاه دیو باشند . و ترساان سه گروه شدند : یك گروه ازیشانرا نسطوری خوانند، و گروهی دیگر را یعقوبی خوانند ، و گروهی دیگر را ملکانی خوانند و مقالتهای ایشان پیش ازین گفته‌ایم **فَوَیْلٌ لِلَّذینَ کَفَرُوا** ای که آن فرقتها که یاد کردیم که اختلاف کردند در عیسی کافرانند . پس گفت « فویل » وای و ویر «للذین کفروا» مر کافرانرا . و نیز گفته‌اند که «**ویل**» نام درکتی است از درکات دوزخ ، و آن درکه که نام او ویل است مرکافرانرا ، ای که در آنجا آرندکافرانرا. وبرقول اول: وای و ویرمرکافرانرا ازآن **مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظیمٍ** از مشهد روزی بزرگ،ای که روز قیامت ایشان حاضرباشند،درآن روز عیسی ازیشان بیزار شود .

آیهٔ ۳۸ **اَسْمِعْ بِهِمْ و اَبْصِرْ** چون بینا باشند ایشان روز قیامت راه راست را و چون شنوا باشند، ای‌که چون فرمان‌بردار باشند درآنکه مقرآیندکه عیسی

نه خدای است و نه پسرخدای و نه یکی ازسه است چنانکه ایشان می‌گفتند که خدای است ومریم وعیسی ، و لکن‌آن خستون . . . . قیامت سود ندارد مرایشانرا برگم‌بودگی ایشان درین جهان . و نیز گفته‌اند «اسمع‌بهم» بشنوان امت . . . . .از قصهٔ ایشان و ازکفر ایشان « وابصر» و ببین ، ای‌که هر آینه ببینی روز قیامت آنچه بدیشان رسد از عقوبت **يَوْمَ يَاتُونَنَا** آن روز کـه بشمارگـاه ما آیند **لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ** لکن ستم‌کاران ، ای تـرساان امروز **فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** در گم‌بودگی‌اند پیدا ، ای ازآنچه می‌گویند که عیسی خدای است یا پسر خدای .

آية ٣٩ **وَ أَنْذِرْهُم يَوْمَ الحَسْرَةِ** بترسان ای محمد ایشانرا از آن روز دریغ خوردن و پشیمانی ، و آن روز قیامتست‌که دوزخ بخروشد خروشیدنی‌که دلها از سینه برآید و در گلو آید و بیاویزد . و نیز گفته‌اند بترسان ایشانرا ازآن روز که مرگ را بسمل کنند (f. 7 a) و مسلمانان جاوید در بهشت بمانند ایمن از مرگ ، و کافران جاوید در دوزخ بمانند بی‌امید رستگاری ازمرگ **إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ** چون آنگاه که پرداخته شود ازآن کار کـه رسوایی ایشان در آن باشد و استوار کنند بندهای ایشان که درآن باشند و نهنبنهای دوزخ‌که بر دوزخ نهند **وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ** وایشان درین جهان درفرویش‌کار[ی] خود اند و درنادانی خود ، که نمی‌دانند که ایشانرا چه روز پیش‌است **وَهُمْ لَايُومِنُونَ** و ایشان نگروند و ترا استوار ندارند کـه قیامتی خواهد بود از نادانی کـه ایشانند .

وآمده است در تفسیر چون روز قیامت باشد بهشتیان در بهشت‌آرام گیرند و دوزخیانرا در دوزخ برند . بیارند مرگ را بر صورت کبشی سیاه و

سپید بدوزخیان نمایند، همه سرها برآرند و درو می‌نگرند. ایشانرا گویند می‌شناسید اینرا؟ گویندآری. پس ایشانرا گویند این مرگ است. پس بسمل کنند آن کبش را . پس منادی ندا می‌کند که ای دوزخیان جاوید مانید که مرگتان نیست ، و منادی دیگر ندا کند ای بهشتیان جاوید مانید که شما را مرگ نیست.

آیهٔ ۴۰ **اِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا** ماییم وماییم، ای‌که ماکه میراث بریم زمین را، ای که بمیرانیم همه‌آفریدگانرا ، و بماند زمین ، خدایراتعالی میراث . و هرچه از مرده ماند ، آن میراث باشد « و من علیها » و هر که بر آن روی زمین است **وَاِلَيْنَا يُرْجَعُونَ** و سوی ماست بازگشت همه ، همه را بازگردانند از پس مرگ بزندگانی تا پاداش نیکان بنیکی بدهند و عقوبت بدان بر بدکرداری ایشان بکنند .

آیهٔ ۴۱ **وَاذْكُرْ فِى الْكِتَابِ** و یاد کن درین نامه ، ای‌که در قرآن که بر تو فرستاده شد پیش قوم خویش **اِبْرٰهِيمَ** قصهٔ ابرهیم صلوات‌الله علیه و سرگذشت او که او چه کرد و برو چه کردند **اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً** او بود راست‌گوی، که همه راست گفتی، گرویده‌ای بی‌گمان دریکیی‌خدای . . . . . . **پیغامبری** برگزیدهٔ خدای تعالی در مرتبتی بلند .

آیهٔ ۴۲ **اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ** چون‌آنگاه که گفت مرپدر خویش را **يَا اَبَتِ** ای‌پدر من **لِمَ تَعْبُدُ مَالَا يَسْمَعُ** چرا پرستی بتی راکه نشنود دعای **تو** اگربخوانی‌او را **وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِى عَنْكَ شَيْئاً** و نه‌بینند ، اگر نپرستی **او** را بازندارد از تو مضرتی و بلایی اگر یاری خواهی ازو .

آیهٔ ۴۳ **يَا اَبَتِ اِنِّى قَدْ جَاءَنِى مِنَ الْعِلْمِ** ای پدر من‌آنم که هرآینه **آمد بمن**

ازعلم توحید، ای‌که من می‌دانم‌که خدای‌یکیست **مَا لَمْ یَأْتِكَ** آن‌علم‌که نیامد بتو ، ای که تو نمی‌دانی که خدای یکیست **فَاتَّبِعْنِی** دین من‌گیر و برپی من رو ، یکی گفتن خدای **أَهْدِكَ** تا راه نمایم ترا **صِرَاطاً سَوِیّاً** راهی است‌که من (f. 7 b) و تو درآن یکسانیم و برابر ، ای‌که راه مسلمانی .

آیهٔ ۴۴ **یَا أَبَتِ لاَ تَعْبُدِ الشَّیْطَانَ** ای پـدر من مپرست دیو را و فرمان او مکن و خدایرا انباز مگوی **إِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِیّاً** بدرستی که دیو بود مررحمن را ، ای‌که مرخدایرا که روزی‌ده جانورانست «عصیاً» بی‌فرمان.

آیهٔ ۴۵ **یَا أَبَتِ إِنِّی أَخَافُ أَنْ یَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ** ای پدر من ، من می بترسم که تو بمیری برین بت‌پرستی که‌آسیب زند ترا ، ای بتورسد پادافراهی ازآن خدای که روزی‌ده جانورانست **فَتَکُونَ لِلشَّیْطَانِ وَلِیّاً** پس باشی تو مر دیو را قرینی[1] ویاری در دوزخ . پدرش جواب داد :

آیهٔ ۴۶ **قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی یَا إِبْرَهِیمُ** گـفت او نمی‌خواهـی تو خدایان مرا و دست بازدارنده‌ای پرستش ایشانرا ای ابرهیم **لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ** اگر بازنباشی از بدگفت آن بتان هرآینه که ترا بدگویم و دشنام دهم . و نیز گفته‌اند سنگت زنم تا از پیش خودت برانم . و نیز گفته‌اند بد می‌گویمت بزبان وعتاب می‌کنم بگفتار، تا ازبدگفت ایشان بازباشی **وَاهْجُرْنِی مَلِیّاً** و دورباش از من روزگاری دراز و جدا شو از من ، ای که بیش بنزدیك من میای .

آیهٔ ۴۷ **قَالَ سَلاَمٌ عَلَیْكَ** این سلام ، سلام جدایی و وداع است ...[2] سلام

۱ـ در نسخهٔ اصل این کلمه را « قربتی» نیز می‌توان خواند . در ترجمهٔ تفسیر طبری : «آنگاه باشی مر دیو را قرینی » . ج۴/ ۹۶۲.

۲ـ در نسخهٔ اصل محو شده است ، ظاهراً : و

امان و عهدست ، ای‌که تو ایمن باش از من که بجای تو بد نکنم . وجواب جاهلان همین است چنانکه خدای گفت تعلی « و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً»[۱]. و نیز گفته‌اند « سلامٌ علیك » خدایت اسلام روزی‌کناد ، واین سلام کرامتست و نیکویی براستای پدر . و پدر جفا کرد ، او مقابلهٔ پدر نیکویی کرد تا حق پدری گزارده‌باشد و شکر تربیت او کرده‌باشد **سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّی** سرانجام که آمرزش خواهم از بهر تو . و این وعده‌آنگاه بود که او را نهی نکرده بودند از آمرزش خواستن از بهر کافران . پنداشت کـه اگر پدر را آمرزش خواهد اجابتش‌کنند . و نیز گفته‌اند که آمرزش‌خواهم از بهر تو اگر بت پرستی رها کنی . و نیزگفته‌اند از خدای بخواهم تا ترا مسلمانی دهد و راه راست نماید . . . . . . است **اِنَّهُ کَانَ بِی حَفِیاً** که او ، ای که خدای ، هست بر من مهربان ، و مرا کرامت کند و گرامی دارنده مرا ، و نیکوکار و لطیف .

وَ اَعْتَزِلُکُمْ و جدا شوم ازشما و دوری گیرم **وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ** آیهٔ ۴۸
الله و ازآن بتان که شما می‌پرستید آنرا بجز ازخدای **وَ اَدْعُوا رَبِّی** و بپرستم خدای خویش را و بخوانم خدای خویش را و یکی گویم خدای خویش را **عَسَی**[۲] **اَنْ لاَ**[۲] **اَکُونَ بِدُعَاِ رَبِّی شَقِیاً** وشاید بود، و این ازخدای واجبست، ای‌که نباشم بپرستش خدای خویش نومید چنانکه شمایید نومیدان در پرستش‌بتان.

فَلَمَّا اعْتَزَلَهُم (f. 8 a) جدا شد ازیشان و دور شد ازیشان **وَ مَا** آیهٔ ۴۹
یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ الله و ازآن بتان‌که ایشان می‌پرستیدند جز از خدای تعالی، و هجرت‌کرد و بشام رفت **وَ وَهَبْنَا لَهُ اِسْحَقَ وَ یَعْقُوبَ**[۳] پس بخشیدیم مرو را

۱ـ قرآن مجید ، سورةالفرقان (۲۵) ، آیهٔ ۶۳. ۲ـ۲ـ ق : اَلَّا.
۳ـ در نسخهٔ اصل افزوده شده است: وكلّا

پس هجرت وهر کسی‌را ازیشان ای‌که اسحق را ویعقوب را **وَ کُلّاً جَعَلْنَا نَبِیّاً** کردیم پیغامبری .

آیهٔ ۵۰ **وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا** وبخشیدیم مرایشانرا از بخشایش خویش، ای‌که پیغامبری و کتاب **وَجَعَلْنَا لَهُمْ** کردیم مرایشانرا **لِسَانَ صِدْقٍ عَلِیّاً** زبان راست‌گویان ، ای‌که دادیم مرایشانرا زبان راست‌گوی . و نیز گفته‌اند کردیم مرایشانرا بر زبان راست‌گویان ثنایی نیکو که ایشان درآن ثناکردن بریشان راست‌گوی بودند «علیاً» بلند، ای که اهل همه دینها، ای‌که همه دین‌دارانرا از مسلمانان و جهودان و ترساان و جز ایشان ثناگوی ایشان‌کردیم . و نیز گفته‌اند که کردیم مرایشانرا « لسان‌صدق » پیغامبران خدای همه گرامی بر خدای تعالی . و «زبان» ایدر بمعنی رسالتست . و نیزگفته‌اند « لسان‌صدق » دادیم ایشانرا زبانی که هر وعده که کردند و هر عقد که بستند[1] بدان وفا کردند .

آیهٔ ۵۱ **وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوسَی** ویادکن درقرآن، موسی‌را **اِنَّهُ کَانَ مُخْلِصاً** که او یکتا بود وخود را یکتا کرده‌بود درتوحید خدای وطاعت بی‌آلایشی. و اگر لام را زبر خوانی «مخلَصاً» : که او آن بود که خدای‌تعالی اورابرگزیده بود و جدا کرده از همه عیبها **وَ کَانَ رَسُولاً نَبِیّاً** و بود فرستاده‌ای برکشیده به پیامبری که آنرا استوار کرده بودند بحجتها و معجزها .

آیهٔ ۵۲ **وَ نَادَیْنَاهُ** و ندا کردیم مرو را ، ای که بشنوانیدیم مرو را آوازی بلند **مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْاَیْمَنِ** از سوی . . .[2] بر دست راست موسی بود . و

۱ــ در نسخهٔ اصل : بستد .

۲ــ در نسخهٔ اصل محو شده است. محتملاً : کوه . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « و بخواندیم او را از سوی کوه از دست راست» . ج۴/ ۹۶۲.

دست راست بدان تبرك کنند و در همه کارها بدست راست ابتدا باید کرد . و نیز گفته‌اند که از راست کوه ، و راست کوه سوی قبله بود ، و این‌کوه بشام است. نداکرد خداوند تعالی و اورا خواند وگفت ای موسی **وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً** و نزدیك کردیم ما اورا در آن حال‌که هم‌راز ما بود. و نیز گفته‌اندکه مرتبهٔ بلندتر دادیم پس نزدیکی . و نیز گفته‌اند برهانیدیم او را براستی او .

و در نزدیك کردن آن سخن‌گفته‌اند :گروهی ازمفسران‌گفته‌اند که نزدیك‌کردند اورا بجائی‌که‌آن شریف‌ترین جایها بود ازبهرشرف موسی را، پس‌او را بزرگی دادند درآن جای تا سخن خدای خود بشنید . و نیزگفته‌اند که او را نزدیك کردند بپرده‌ای که ازهمه حجابها برتراست تا می‌شنید آواز قلم که از بهراو لوحها نبشت ، و این قول عبدالله عباس است . و نیزگفته‌اند مراد ازیــن تقریب ، کرامتست و برگزیدن ، نه نزدیکی جای ، و خدای تعالی منزه است ازآنکه او را جای باشد (f. 8 b) و دوری باشد ونزدیکی. و در رازی که برو گفتند سخن گفتند مفسران . حسن بصری می‌گوید ازآن سخنان که برو گفتند یك سخن بخلق نرسانید که فرمانش نبود رسانیدن آن.

آیهٔ ۵۳ **وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا** و بخشیدیم مرو را از نیك داشت خویش **أَخَاهُ هَرُونَ نَبِيّاً** برادر او که نام او هرون بود پیامبر ، ای که کردیم برادر او را پیامبری ....[1] چون دعا کرد و گفت « اجعل لی وزیرا من اهلی »[2].

آیهٔ ۵۴ **وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَعِيلَ** او یاد کن در قرآن اسمعیل را که پسر ابرهیم بود . و بیشترمفسرا[3] برآنند که مراد ازین اسمعیل پسر ابرهیم است .

۱ــ در نسخهٔ اصل خوانا نیست . ظاهراً : پارسا .

۲ــ قرآن مجید ، سورهٔ طه (۲۰) ، آیهٔ ۲۹.

۳ــ مفسرا : مفسران .

و گروهی گفته‌اند از مفسران که اسمعیل پسر ابرهیم نیست ، از بهر آنرا که اسمعیل پیش از پدر فرمان یافت ، و این اسمعیل پسر حزقیل پیغامبر است . خدای تعالی او را سوی قوم او فرستاد بپیامبری . پوست سرش بکشیدند . خدای تعالی او را مخیر کرد و گفت بکدام عذاب خواهی که قوم ترا عذاب کنم ؟ اسمعیل گفت مرا عفو کن از پیامبری ، مرا ثواب تو بس کند . . . تو دانی خواهی . . . این امتان مرا عفو کن و خواهی عقوبت کن **اِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الوَعْدِ** بود آن اسمعیل راست‌گوی ، هیچ وعده نکرد مر خدای خویش را که نه‌آنرا راست کرد . و آمده است که مردی را وعده کرد که من بفلان جایم تا تو بیایی، بدان جای آمد ، و آن مرد را فراموش شد، سالی بماند اسمعیل آنجای تاآن مرد بیامد **وَ کَانَ [رَسُولاً نَبِیّاً]**[1] وبود فرستادهٔوپیغامبری برکشیده. و او پیامبر جرهمیان بود ، مردمانی از عرب که نشست ایشان بمکه بود .

[وَکَانَ یَأْمُرُ اَهْلَهُ][1] **بِالصَّلوٰةِ** و فرمود[2] آن اسمعیل اهل خویش را، آیهٔ ۵۵
ای کــه امت خویش را ، « بالصلوة » بنماز گزاردن **وَالزَّکوٰةِ** و زکــوة دادن خواسته . و امت هر پیامبر اهل او بــاشند ، اگرچه بیگانه باشند و خویش . . . . باشند ، ای کــه همه امتان خود را فرمودی که نماز فریضه گزارده دارند و زکــوة فریضه داده دارند **وَکَانَ [عِنْدَ رَبِّهِ]**[1] **مَرْضِیّاً** و بــود بنزد خداوند خویش پسندیده ، از بهرآنکه در طاعت او بود .

۱ــ در نسخهٔ اصل محو شده است ، از قرآن مجید افزوده شد .

۲ــ در نسخهٔ اصل : فرمودیم . ظاهراً روی « یم » خط کشیده و آنرا تصحیح کرده‌اند. درترجمهٔ تفسیرطبری : «ومی‌فرمودکسهای خویش را.....». ج۴/۹۶۳؛ در کشف‌الاسرار میبدی : « و کسان خویش را بنماز و زکوة همی‌فرمود . . . . . » ج۶/۴۷ .

آیهٔ ۵۶ **وَ اذْکُرْ فِي الْکِتَابِ اِدْرِیسَ** یادکن درقرآن ، ادریس‌را وقصهٔ او را. و نام او در توریت اخنوخ است ، و او را ادریس نام کردند ازبسیاری .....[1] که او کرد ، ای که از بسیاری که کتابهای خدایرا تعالی می‌خواند . ونخست کسی کــه قلم تراشید و بدان خط نبشت او بود . و اول کسی که جامهٔ بافته پوشید او بود، و پیش ازو پوستهای جانوران پوشیدندی . واول کسی‌که ترازو نهاد و پیمانه او بود. و اول کسی که علم نجوم پیدا آورد او بود . واول‌کسی که سلاح ساخت و جنگ کرد از بهر خدای تعالی او بود و بکشت بچگان قابیل را و برده کرد، اوبود **اِنَّهُ کَانَ صِدِّیقاً نَبِیّاً** او بود پیامبری راست‌گوی (f. 9 a)که همه راست‌گفتی.

آیهٔ ۵۷ **وَ رَفَعْنَاهُ مَکَاناً عَلِیّاً** و برآوردیم ما او را به جایگــاهی بلند ، ای کــه برکشیدیم او را بتقریب و منزلت . و در خبر آمده است کــه او را ببهشت‌بردند و آن قصه معلوم است یاد نکردیم . و نیز گفته‌اند او را بآسمان چهارم بردند وجان اوآنجا برگرفتند. و مجاهد می‌گوید که ادریس رابآسمان بردند هم‌چنانکه عیسی را و هر دو زنده‌اند نه مرده‌اند .

آیهٔ ۵۸ **اُولٰئِكَ الَّذِینَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمْ** آن همه پیامبران که خدای تعالی ایشانرا[2] یاد گردانید[2] که نیکوییها کرد خدای تعالی براستای ایشان ، ونعمتها

۱ـ درنسخهٔ اصل خوانا نیست . ظاهراً : درس. درکشف‌الاسرار میبدی : « ربّ العزّه سی‌صحیفه بوی فرو فرستاد و بروایتی پنجاه صحیفه ، و از بس‌که آنرا درس کرد او را ادریس گفتند » . ج۶/۵۵.

۲ـ ۲ـ چنین است در نسخهٔ اصل : یاذکردانید . « یادگردانیدن» درلغت دیده نشد و بطورکلی در این عبارت نیز مفید معنی نیست. اگر آنرا « یادکرد ،آنند » بخوانیم ، معنی عبارت روشن خواهــد بود ، ولی ذکــر ضمیر مفرد « آن » برای «پیامبران» قابل تأمل است مگرآنکه بگوییم در این مورد به شیوهٔ برخی از قدما ، ضمیر مفرد برای مرجع جمع بکار رفته است. درترجمهٔ تفسیر طبری : « ایشان‌اند←

داد ایشانرا **مِنَ النَّبِیِّینَ** از آن پیغامبران‌اند که نیکویی کرد براستای ایشان بدادن پیامبری **مِنْ ذُرِّیَّةِ آدَمَ** ایشان‌ازفرزندان‌آدم‌اند **وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ** و از فرزندان آن کسانند کــه برداشتیم ایشانرا بــا نوح در کشتی او **وَ مِنْ ذُرِّیَّةِ إِبْرٰهِیمَ** و از فرزندان ابرهیم‌اند ، ای که اسحق و اسمعیل و یعقوب **وَ إِسْرَائِیلَ** و از فرزندان اسرایل‌اند، ای‌که موسی و هرون، این‌همه فرزندان آدم بودند ولکن جدا کرد هریکی را درنسب خویش و اصل‌خویش تا پدید آمد فضل او بر دیگران که ازین پشتها بودند، و لکن پارسا و پاکیزه نبودند **وَ مِمَّنْ هَدَیْنَا** و از آنکسان کــه ایشانرا راه نمودیم راهی راست **وَاجْتَبَیْنَا** وبرگزیدیم‌ایشانرا **إِذَا تُتْلَىٰ عَلَیْهِمْ**چون برخوانده‌شود بریشان **آیَاتُ الرَّحْمٰنِ** آن آیتها که خدای فرستاده است **خَرُّوا سُجَّداً وَ بُکِیّاً** در سجده افتند در آن حال که می‌گریند . از بهر آن تا سجود ایشان رغبت باشد در ثواب وگریستن ایشان بیم باشد از عذاب . و روایت آمده است از عمر که این آیت بخواند، سجده کرد ، پس‌گفت این سجده . . . گو ای‌که رغبت است وامید برهبت گو و بیم .

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ بمـاند از پس ایشان ، ای کــه پس این ۵۹۴آ
پیغامبران کــه یاد کردیم ، مردمانی بد ، ای کــه جهودان و ترساان و مغان **أَضَاعُوا الصَّلٰوةَ** فرو گذاشتند نماز فریضه را و تأخیر کردند از وقت خویش **وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ** و دم آرزوهای خود گرفتند از خوردن خمر و زنا **فَسَوْفَ**

←آنکسها که منت نهاد خدای برایشان از پیغامبران ». ج۴/۹۶۳؛ در کشف‌الاسرار میبدی : « ایشان آنندکه الله‌تعالی با ایشان نیکوئی‌کرد و بر ایشان نعمت نهاد [و ایشانرا بنواخت] . ج۶/۴۷؛ درتفسیر ابوالفتوح رازی:« (اولئك) اینان یعنی‌این پیغمبران‌که ذکرایشان‌برفت (الذین انعم‌الله علیهم) آناننده که خدای‌تعالی نعمت‌کرد بر ایشان » . ج۶/۴۸۲.

یَلْقَوْنَ غَیّاً سرانجام کـه ببینند « غیاً » هلاك خویش . و نیز گفته‌اند عقوبت گمراهی خویش . و در خبر آمده است که « غی » و «اثام» دو وادی است در آتش . و مجاهد می‌گوید که مراد ازین مردمان بد گروهی‌اند ازین امت از بدان که همچون ستوران در راه زنا کنند . و بوسعید خدری می‌گوید از پیغامبر ، کـه ایشان مردمانی باشند کـه از پس شست سال از هجرت پیغامبر پیدا آیند .

آیهٔ ۶۰ **اِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ** ای‌که ببینند عقوبت بی‌راهی ، مگر آنکسان که توبه کنند از بت‌پرستی « و امن » و بگروند بخدای و پیغامبر او (f. 9 b) را **وَ عَمِلَ صَالِحاً** کرده دارند کارهای شایسته را ، ای‌که گزارده دارند فریضهای خدایرا **فَاُولٰئِكَ یَدْخُلُونَ الجَنَّةَ** پس ایشانند ، ای شنونده، که در بهشت روند **وَلَا یُظْلَمُون شَیئاً** کم نکنند از پاداش کردار ایشان چیزی .

آیهٔ ۶۱ **جَنَّاتِ عَدْنٍ** ای کـه در روند در آن باغها کـه آنرا عدن خوانند ، ای جای جاودا[1] **الَّتِی وَعَدَالرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَیْبِ** آن باغهاکه نوید داده است بدان خدای عزوجل بندگان خویش را و پوشیده است کـه ایشان نمی‌بینند **اِنَّهُ کَانَ وَعْدُهُ مَاتِیاً** که هست نوید او، وآن بهشتست‌که ایشان درآن بهشت آیند «ماتیا» بودنی است آن نوید او .

آیهٔ ۶۲ **لَا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْواً** نشنوند درآن بهشت سخن زشت که آن کار

۱ـ چنین است در نسخهٔ اصل . اما در همین کتاب « جنات عدن » درآیهٔ ۷۶ ، سورة طه (۲۰) به « باغهای جاودانگی » ، و در آیهٔ ۳۳ ، سورة الملائکة (۳۵) به « باغهاییست جاودانی» ترجمه شده است . با توجه باین قرائن شاید بوده‌است : جاودانی ، یا : جاودانگی . بعلاوه چون در این نسخه در بسیاری از مواردحرف «ن» درآخر کلماتی مانند : ایشان ، بدان ، چشان و.... نوشته نشده است اگراین کلمه در اصل «جاودان» بوده‌است می‌توان حذف «ن» را نیزدرکلمهٔ «جاودان» ازاین نوع دانست .

نیاید **اِلاَّ سَلاَماً** لکن‌بشنوند سخنی نیکوکه سلامتی ایشان درآن باشد . و نیز گفته‌اند نشنوند درآن بهشت سوگندی که‌آن لغو باشد « الّاسلاماً » مگرسلام فریشتگان‌که‌ایشانرا سلام‌می‌کنند **وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهَا** ومرایشانراست‌روزیهای ایشان درآن بهشت **بُکْرَةً وعَشِیّاً** بامداد وشبانگاه ، ای چاشت وشام چنانکه در دنیا خوردندی . و«بکره» اول بامداد باشد تا وقت زوال ، و «عشی» ازپس زوال باشد تا آنگاه که پاره‌ای از شب بگذرد . و در بهشت شب و روزنباشد. و مراد ازین آنست که همیشه روزیهای ایشان بدیشان می‌رسد . و مفسران گفته‌اند که هر ساعتی مرایشانرا روزیی باشد . و نیز گفته‌اند که میان چاشت و شام ایشان شش ساعت باشد ازساعتهای روزهای این‌جهان ، و نه چنان باشد که جز این دوبارشان چیزی ندهند . این دوبار باشد، چاشت و شام ، ودرین میان هرچشان آرزو کند بدیشان می‌رسد .

و قتاده می‌گوید کـه عرب مردمانی درویش بودند ، کم کس بودی ازیشان که شام و چاشت بیافتی ، و هرکـه از توانگران ایشان چاشت و شام یافتی شگفتشان آمدی و آرزوشان آمدی ، تا از آن آگـاهی دادند که حال ایشان در آن جهان برخلاف این جهان باشد وهمه را چاشت و شام باشد . و نیز آمده است کـه چون پردها فرود افکنند و درها ببندند دانند که شب است هرچندکه تاریکی نباشد ، و چون پردها برگیرند ودرها بگشایند دانند که این اندازهٔ روزست .

آیهٔ ۶۳ **تِلْكَ الجَنَّةَ الَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا** آن باغ آنست کـه میـراث دهیم از بندگان خویش ، ای که بدهیم و فرود آریم درو **مَنْ کَانَ تَقِیّاً** آنکس که پرهیزگاراست ، پرهیزکند از عذاب خدای تعالی و بگزارد فرمانهای او و

دور بودن از معصیتهای او .

آیهٔ ۶۴ **وَ مَا نَتَنَزَّلُ اِلاَّ بِاَمْرِ رَبِّكَ** سبب نزول این آیت آن بود که جبریل صلوات‌الله علیه بازایستاد از پیغامبر روزی چند ، (f. 10 a) پس چون بیامد رسول گفت مرو را ، صلوات‌الله علیهما ، زیارت نکردی ما را تا آرزومند تو گشتیم . این آیت بیامد : ما فرود نیاییم مگر بفرمان خدای‌تو . و نیز گفته‌اند که این سخن بهشتیان باشد که گویند « مانتنزل الا بامر ربك » فرود نیاییم در جایی از بهشت مگر بفرمان خدای تعالی **لَهُ مَابَيْنَ اَيْدِينَا** مرو راست آنچه پیش ماست از کار آن جهان **وَمَا خَلْفَنَا** و آنچه گدشتست[1] از پس ما از کار این جهان **وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ** وآنچه درین دو میان‌بود تا روز رستاخیز. و نیز گفته‌اند « له مابین ایدینا » مروراست آنچه پیش ماست ، ای که زمین « و ما خلفنا » و آنچه پس ماست ، ای که آسمانها «ومابین‌ذلك» وآنچه درین دو میانست ، ای که هوا **وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً** و نیست خدای تو فروگذارنده ترا ، ای که اگر روزی چند وحی نیامد نه از فرود گذاشتن تو بود . و نیز گفته‌اند نیست خدای تو فراموش‌کار ، و صورت نبندد برو فراموشی.

آیهٔ ۶۵ **رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ** خداوند هفت آسمان و زمین وآفریدگار ایشان **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آفریدگار آنچه در آن دو میانست **فَاعْبُدْهُ** یکی‌گوی او را و فرمان او بر **وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ** بشکیب درپرستش او، ای‌که بازدار تن‌خویش را از بی‌فرمانی او ، صبرکن برفرمان‌برداری او **هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيّاً** هیچ‌دانی کسی را که او را الله خوانید[2] و نام او الله است جزخدای تعالی؟ و نیز گفته‌اند

۱ــ گدشتست : گذشتست .

۲ــ در نسخهٔ اصل در این کلمه دست برده‌اند ، از صورت مکتوب کلمه چنین بر می‌آید که در اصل « خوانیذ » بوده است و آنرا به « کونیذ = ظ: گویید » تغییر داده‌اند و یا بالعکس.

که هیچ‌کس را دانی‌که مانند اوست و نظیر او ؟ و نیز گفته‌اند هیچ دانی مرو را فرزندی ؟

آیهٔ ۶۶ **وَ یَقُولُ الْاِنْسَانُ** می‌گوید این آدمی، ای که ابی‌بن‌خلف[1] **اِذَا مَامِتُّ**[1] او چون آنگاه که من مردم[2] و از پس مرگ **لَسَوْفَ اُخْرَجُ حَیّاً** بیرون خواهند آورد مرا از گور من زنده ؟ این بوجه افسوس می‌گفت و دروغ‌زن داشتن رسول را که قیامت خواهد بود و از گور برانگیختن .

آیهٔ ۶۷ **اَوَلَا یَذَّکَّرُ**[3] **الْاِنْسَانُ** او پند نمی‌گیرد این آدمی . و اگر سبك خوانی «یذکر» او یاد نمی‌کند ونمی‌داند **اَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ** که ما بیافریدیم مرو را پیش‌ازآنکه بمیرد **وَلَمْ یَكُ** شَیئاً و نبود چیزی تا بداندکه‌آنکس‌که تواند که از ناچیز بیافریند ، تواند کـه[4] مرده را باز زنده کند . پس سوگند گفت بخود که ایشانرا برانگیزد و گفت :

آیهٔ ۶۸ **فَوَرَبِّكَ** بخدای تو یا محمد **لَنَحْشُرَنَّهُمْ** کـه برانگیزیم ایشانرا و گردکنیم **وَ الشَّیَاطِینَ** بر دیوان، ای‌که آن دیوان[5] که ایشانرا از راه ببرده‌اند **ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ** پس حاضر کنیم مرایشانرا **حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیّاً**[6] گرد دوزخ همه در زانو افتاده که نتوانند که برخیزند از آن رنج که ایشان در آن باشند . و «جهنّم» نام درکتی است که ازهمه درکتها ژرف‌ترست (f. 10 b) و فروتر است ، چنانکه فردوس نام باغی است که از همه بهشت بلندتر است.

۱-۱- ق : ء اذا ما مت .«مت» (به‌کسرمیم) .
۲ در نسخهٔ اصل این کلمه را شاید «بمردم» نیز بتوان خواند.
۳- ق : یذکر (به‌فتح یاء وسکون ذال و تخفیف و ضم کاف) .
۴- درنسخهٔ اصل «که» تکرار شده است .
۵- درنسخهٔ اصل این کلمه بصورت «دیوانی» تغییرداده شده است.
۶- درنسخهٔ اصل حرف «ج» هم ضمه دارد و هم‌کسره .

آیهٔ ۶۹ **ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ** پس بیرون آریم ازهر گروهی ازیشان و از هر امتی[1] دلیرترست و بی‌فرمان‌تر **عَلَى الرَّحْمَنِ عُتِيّاً**[2] بر خدای تعالی . و چنان باشد که نخست عذاب آنکسانرا کنند که ایشان بی‌فرمان‌تر باشند و کافرتر و دلیرتر و دروغ‌زن‌تر.

آیهٔ ۷۰ **ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ** او پس ما داناتریم **بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صِلِيّاً**[3] بدان کسان که ایشان سزاوارترند بدر رفتن در آتش .

آیهٔ ۷۱ **وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا** و نیست از شما هیچ‌کس‌که نه او درآتش‌آید. و مجاهد می‌گوید که تبها و بیماریها ، دوزخ مؤمنانست . هرکرا تب‌گرفت، سوگند خدای راست شد .

و بوهریره روایت می‌کند که بیرون آمد رسول، صلوات‌الله علیه تا بپرسد یکی را از یاران خویش که بیمار بود و من بر رسول بودم. چون‌آن مرد را بدید او را تب گرفته بود ، گفت خدای تعالی گفتست که تب‌آتش من است[4]، او را بر بندهٔ مؤمن دارم تا بخش او باشد از آتش آن جهان ، ای‌که بیش آتش آن جهان نبیند .

و نیز گفته‌اندکه مؤمن و کافر همه در دوزخ درآیند. و عبدالله عباس و عکرمه ایشان چنین خوانند « و ان منهم الا واردها » ، و ایشان گویند که کافران درآتش روند اما مؤمنان هرگز نروند . و روایتی آمده است ازعبدالله عباس که او می‌گوید بدمرد و نیك‌مرد در دوزخ رود ، اما دوزخ بدمردانرا

۱ـ درنسخهٔ اصل کلمهٔ «ایهم» ترجمه نشده است. در ترجمهٔ تفسیرطبری : « پس بیرون‌آریم ازهر گروهی تا کدام ایشان سختتر بود برخدای بدلیری ». ج۴/ ۹۶۴

۲ـ ق: عتیاً (به کسرعین) .

۳ـ ق: صلیاً (به کسرصاد) .

۴ـ درنسخهٔ اصل : انست .

بسوزد ، و پیشینیان دعا کردندی : « اللهم اخرجنی من‌النار سالما و ادخلنی الجنّة غانما » ای بارخدای مرا از آتش بیرون آر بسلامت و در بهشت درآر با غنیمت . و بعضی از مفسران گفته‌اند کـه مومنان درآیند در آتش از بهـر گذشتن نه از بهر . . . . و از بهر نگرستن تا چون برهند از آن شاد گردند ودانند که از چه رسته‌اند ، و این قول عبدالله مسعود است . و گروهی گفته‌اند « الاّ واردها » این « ها » کنایت از عرصهٔ قیامتست کـه نیك و بد برو باشد .

کَانَ عَلَی رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِیاً آمدن ایشان در دوزخ هست بر خدای تو قضایی که از آن پرداخته شده است و سوگندی که واجب . . . .

آیهٔ ۷۲ **ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوْا** پس برهانیم‌ازآن دوزخ‌آنکسانرا که پرهیز کردند از شرك ، ای که بیرون آریم ایشانرا ازآتش، ناسوخته . و نیزگفته‌اند برهانیم ایشانرا از در رفتن در آتش **وَ نَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جُثِیاً**[1] بگذاریم کافران ستمکار را در آن آتش در زانو افتادگان، ای‌که همیشه درآنجا بمانند که برنتوانند خاست .

آیهٔ ۷۳ **وَ إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ** چون برخوانده شودبرآن‌کافران آیتهای‌ما، یعنی قرآن وآنچه خدای درو پدیدکرده‌است ازحلال وحرام وبوده و بودنی **قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا** گویند کافران و بت پرستان قریش **لِلَّذِینَ آمَنُوا** مرگرویدگانرا(f. 11 a) **أَیُّ الْفَرِیقَیْنِ خَیْرٌ مَقَاماً** کدام استآن دوگروه از ما و از شما که خانهٔ او نیکوترست و سرای او بهترست و جایگـاه بودن او خوشترست **وَأَحْسَنُ نَدِیاً** و نشستن جای او و لاف‌گاه او که او و یاران او در آنجا بنشینند از بهر حدیث کردن و تدبیر کردن و رای‌زدن نیکوترست ؟

۱ــ ق : جثیاً (به‌کسر جیم) .

وآن چنان بود که آن کافران توانگر بودند و جامهای نیکوداشتند و در آن مجلس که ایشان بودندی مردمان نیکوجامه بسیار بودندی، و یاران رسول کـه مومنان بودند درویشان بودند و جامهای پاره داشتند . توانگران می‌گفتند مر درویشانرا که ما بزرگ‌تریم یا شما ، و مجلس ما عزیزترست یا مجلس شما ، و خانهٔ ما نیکوتراست یا خانهٔ شما ؟ و نیز گفته‌اند «واحسن ندیا» و کیست فراخ عیش‌تر از ما .

وَ کَمْ اَهْلَکْنَا قَبْلَهُمْ مِن قَرْنٍ و چند که ناچیز و نابودکردیم پیش آیهٔ ۷۴
ازیشان از مردمان گـذشته . و «قرن» روزگـاری گذشته باشد و مردمان آن روزگار نیز گذشته باشند **هُمْ اَحْسَنُ اَثَاثاً وَ رِیاً**[1] جامهای ایشان نیکوتر بود . و «اثاث» جامهٔ نو باشد افکندنی ، و « ریا» و روی ایشان با آب تر بود ، که نعمت در رویشان پیدا بود. ازین کافران که امروزند . و نیز گفته[اند] «اثاثا» مالی باشد که مردمان نبینند آن را ، و «ریا» مالی باشد که مردمان می‌بینند آنرا ، و نیز گفته‌اند «اثاث» مال بسیار باشد ، و «ریا» صورت نیکو باشد . و نیز گفته‌اند که «اثاث» متاع باد روزه باشد درکار داشتن که بکار دارند ، و«ریا» آن باشد که از بهر جمال و زینت دارند .

قُلْ مَنْ کَانَ فِی الضَّلاَلَةِ بگوی ای محمد هر که او هست درگمراهی آیهٔ ۷۵
فَلْیَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمٰنُ مَدّاً پاداش گمراهی‌است که او را رها کند درگمراهی‌او. « فلیمدد » امرست بلفظ : گو زیادت کناد مرورا خدای تعالی گمراهی زیادت کردنی ، ولکن معنیش آنست که گفتیم . **حَتّیٰ إِذَا رَاَوْا مَاتُوعَدُونَ**[2] تا چون آنگاه که ببینند آن زلیفن که ایشانرا کشیده‌اند **اِمَّا الْعَذَابَ وَ اِمَّا السَّاعَةَ**

۱ـ ق : رءْیاً .

۲ـ ق : یوعدون .

یا کشتن روز بروز یا عذاب قیامت او چاره نیست ازین دو یکی **فَسَيَعْلَمُونَ**
پس بدانند آنگاه **مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَاناً** آن کیست که جایگاه او بترست و منزلت
او کمتر است **وَ اَضْعَفُ جُنْداً** و سپاه او ضعیف‌ترست و عدد او کمتر است.
وَ يَزِيدُاللهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدىً او زیادت می‌کند خدای تعالی آیهٔ ۷۶
آن کسانرا که راه یافته‌اند در یقین ایشان و راه یافتن ایشان پاداش ایمان
ایشانست **وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ** و کارهای شایسته که بمانند مرورا روز
قیامت **خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَاباً** پاداش آن بهترست به نزدیك خدای تو از آنچه
کافران دارند از خواستها **وَ خَيْرٌ مَرَدّاً** و بازگشت آن بهتراست و آن ، آن
جهانست .
اَفَرَاَيْتَ الَّذِى كَفَرَ بِاَيَاتِنَا قصهٔ این آیت چنان بود که خباب بن آیهٔ ۷۷
الارت یکی از یاران مسلمانان بود (f. 11 b) آهنگری کردی در جاهلیت
پیش ازآنکه مسلمان شد . و از بهر عاص بن وایل را کار کردی ، و مزدآنگاه
دادی که موسم حج بودی . چون مسلمان شد، پیش ازموسم حج بنزدیك عاص
آمد و تقاضا کرد که مزد من بده . عاص گفت مرا مهلت ده تا موسم درآید
همچنانکه پیش ازین. خباب گفت تا اکنون بر دین تو بودم ترا مهلت می‌دادم،
اکنون چون مسلمان شدم ترا مهلت ندهم . عاص گفت نه شما می‌گویید که در
بهشت زر است و سیم ؟ خباب گفت آری، همچنین است. عاص گفت پس مرا
مهلت کن تا چون ببهشت روم وام تو بتوزم . اگر محمد راست‌گوی است و
بهشتست چنانکه او می‌گوید ، هرآینه نصیب من بیش از نصیب تو باشد
ای خباب ، و بخش من از بهشت بیش از بخش تو باشد . این آیت بیامد
« افرایت » پس دیدی ای محمد این شگفتی و دانستی « الذی کفر بایاتنا »

آنکس که خستون نیامد بآیتهای ما ، و آن محمد است و قرآن ، ای که عاص بن وایل **وَ قَالَ لَأُوتَیَنَّ** و گفت بخدای که بدهند مرا در آن جهان **مَالاً وَ وَلَداً** خواسته و فرزندانی بسیار در بهشت . خدای گفت تبارك وتعالی:

آیهٔ ۷۸ **اَطَّلَعَ الْغَیْبَ** و او بدانستست آنچه پوشیده است برخلق که او را خواسته و فرزند دهند . و نیز گفته‌اند و بنگریستست در لوح محفوظ که‌آن پوشیده است و کسی آنرا نداند **اَمِ اتَّخَذَ عِنْدَالرَّحْمَنِ عَهْداً** او یا گرفتست بر خدای تعالی پیمانی بکردارهای نیکو که پیش از خود فرستاده است . و نیز گفته‌اند و پیمان بسته است با خدای تعالی بگفتن « لااله الاالله » تا سزاوار بهشت گردد .

آیهٔ ۷۹ **کَلاَّ سَنَکْتُبُ مَا یَقُولُ** نیست آن چنانکه او می‌گوید ، ندهند او را آنچه او را آرزو می‌کند ، سرانجام که می‌نبیسیم و نگاه می‌داریم برو گفتهٔ او را از کافری و افسوس کردن بر خباب تا پاداش آنش بدهیم **وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدّاً** و زیادت کنیم مرورا عذابی از پس عذابی زیادت کردنی . واین سخن از بهر تاکید است و استواری .

آیهٔ ۸۰ **وَ نَرِثُهُ مَایَقُولُ** و عقوبتش کنیم بر آنچه او می‌گوید . و پارسی «نرثه» آن باشد که او بمیرد و گفتار او بماند که او را بدان گفته عقوبت کنیم ، و گفتار او آن بود که در بهشت زر و سیم است ، مزد تو از آن بدهم. و نیز گفته‌اند « و نرثه مایقول » بستانیم ازو آنچه او می‌گوید که مراست ، و آن خواسته و فرزندان اوست ، و میراث دهیم بمومنان **وَیَاْتِینَا فَرْداً** و آید بما تنها بی‌خواسته و بی‌فرزند ، ای که در گور تنها خسبَد .

آیهٔ ۸۱ **وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِاللهِ آلِهَةً** گرفتند مکیان جز خدایرا تعالی

خدایانی که ایشانرا پرستند و آن بتانند **لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزّاً** تا باشندآن بتان مرایشانرا یارانی کـه بازدارند ایشانرا از عذاب ما و عزیز گردانند ایشانرا بنصرت خود .

آیهٔ ۸۲ **کَلّاً** نه‌چنانست که ایشان گمان می برند **سَیَکْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ** (f. 12 a) سرنجام که ناخستون شوند پرستش ایشانرا ، و گویند بتان که بت‌پرستان ما را نپرستیدند . و ناخستونی بتان آن باشد که گویند ما خود جان نداشتیم ، ما چه دانیم که شما ما را بپرستیدید **وَ یَکُونُونَ عَلَیْهِمْ ضِدّاً** و باشند بریشان[1] ضد آن[1] که ایشان اندازه گرفته‌اند و امید داشتند ازیشان . « ضد » خلاف باشد ، ای که خلاف آن آیند که ایشان امید می‌داشتند ، یار ایشان نباشند بل‌که بریشان باشند . چنانکه در خبراست که خدای تعالی بتانرا حشرکند و جان دهد وخرد دهد و بسخن‌شان آرد. و پس گویند این بتان ای خداوند عذاب‌کن این کافرانرا که ما را بپرستیدند جز از تو .

آیهٔ ۸۳ **اَلَمْ تَرَ اَنّا اَرْسَلْنَا الشَّیَاطِینَ** او نمی‌بینی ای محمد ، او نمی‌دانی که ما فرستادیم دیوانرا ، ای که برگماشتیم دیوانرا **عَلَی الْکَافِرِینَ** برکافران تا بی‌راه کنند ایشانرا. و نیز گفته‌اند فرود گذاشتیم میان ایشان ومیان دیوان **تَؤُزُّهُمْ اَزّاً** تا برمی‌آغالند ایشانرا بر بی‌فرمانیها برآغالیدنی . و « ازیز » جوش دیگ باشد . و نیز گفته‌اند «توزهم» برمی‌انگیزند ایشانرا و می‌برند از پرستش خدای سوی بت‌پرستی.

۱ــ۱ــ در نسخهٔ اصل : ضدان . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « و باشند بر ایشان دشمنان ناهمتا » . ج۴/۹۶۶. ولی با توجه به عبارت بعد در نسخهٔ اصل : « ضد ، خلاف باشد ، ای که خلاف آن آیند که . . . . » صورت « ضد آن کـه » ترجیح داده شد .

آیهٔ ۸۴ **فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ** شتاب مکن ای محمد در عذاب کردن ایشان **إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ** که می‌شمریم ما مرایشانرا روزها و شبها و نفسهای ایشان **عَدًّا** شمردنی تا ....[1] رسد که اجل ایشان سپری شود و وقت عذاب ایشان آید. و نیز گفته‌اند می‌شمریم مدت مهلت ایشان تا وقت عقوبت ایشان آید بشمشیر مومنان، ای تا آن وقت آید که مومنانرا دستوری دهند کارزار کردن بر کافران.

آیهٔ ۸۵ **يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ** آن‌روزکه گردکنیم پرهیزگارانرا **إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا** و ببریمشان سوی سرای رحمن، و آن بهشتست. «و فدا» جماعتی انبوه [سواران][2] بر نجیبان بهشتی نشسته بکرامت و کرامتهای بسیار یافته.

آیهٔ ۸۶ **وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ** و می‌رانیم بعنف و سختی گناه‌کارانرا، ای که کافرانرا **إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا** بدوزخ، «وردا» تشنگان. و نیز گفته‌اند «وردا» پیادگان. و نیز گفته‌اند «وردا» همگان درآنجا آمده.

آیهٔ ۸۷ **لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ** نتوانند که خواهش کنند تا کسی را بخواهش خویش‌ازدوزخ برهانند **إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا** مگرآنکس‌که‌گرفتست با خدای تعالی پیمانی بیکی گفتن خدای، او تواند که شفاعت کند. و معنی این سخن آن باشد که شفاعت نکند مگر آنکس که گواهی دهدکه خدای یکیست و محمد رسول اوست.

آیهٔ ۸۸ **وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا** گفتند، ای که جهودان و ترسان، گرفت خدای تعالی «ولداً» فرزندی، ای که ترسان گویند که عیسی فرزند

۱ـ درنسخهٔ اصل محو شده است. شاید بتوان آنرا «بدان» خواند.

۲ـ درنسخهٔ اصل: سوران. درکشف‌الاسرار میبدی: «راکبین علی‌النوق، و قیل‌علی نجایب». ج۶/۸۱.

خدای است ، و جهودان گویند عزیر فرزند خدای است ، و گروهی گفته‌اند
که فریشتگان دختران خدایند .
آیهٔ ۸۹ **لَقَدْ جِئْتُمْ شَیئاً اِدّاً** آوردید (f. 12 b) چیزی بزرگ منکر.
آیهٔ ۹۰ **تَکَادُ السَّمٰوَاتُ** خواست آسمانها و نزدیك بود **یَنْفَطِرْنَ[1] مِنْهُ** که
بشکافند و پاره پاره شوند ازین سخن ایشان **وَتَنْشَقُّ الاَرْضُ** و پاره شود زمین
وَتَخِرُّ الجِبَالُ و بیوفتد کوهها **هَدّاً** بشکند شکستنی و بیوفتد افتادنی.
آیهٔ ۹۱ **اَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَداً** بدانچه خواندند مرخدایرا تعالی فرزندی .
آیهٔ ۹۲ **وَمَا یَنْبَغِي لِلرَّحْمٰنِ اَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً** ونباید مر رحمن راکه گیرد
فرزندی از بهر آنکه نماند هیچ‌کس بدو. فرزند باید که مانند باشد ، و او را
مثل و مانند نیست .
آیهٔ ۹۳ **اِنْ کُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالاَرْضِ** نیست هرکه درآسمانهاست و زمینها از
آفریدگان **اِلاَّ آتِي الرَّحْمٰنِ عَبْداً** مگر آینده پیش خدای تعالی روز قیامت
خستون آمده مرو را ببندگی ، ای که فرزند بنده نباشد ، چو همگان بنده
اواند دانستیم که او را فرزند نیست .
آیهٔ ۹۴ **لَقَدْ اَحْصَیهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً** بخدای‌که همه را بدانستست دانستن‌کسی
که چیزی شمرد پس‌آنرا بداند، همچنانکه برآنکس‌که بشمرد چیزی پوشیده
نماند از آن شمرده ، هیچ‌کس ازیشان بر خدای پوشیده نیست ، عدد ایشان
و جملهٔ ایشان ، و کس ازیشان فرود نشود .
آیهٔ ۹۵ **وَکُلُّهُمْ آتِیهِ** و همه ایشان می‌آیند بدو ، ای که بدان جایگاه که
خدای فرموده است **یَوْمَ القِیَامَةِ** روز قیامت **فَرْداً** تنها بی‌مال و بی‌فرزند و

۱ـ ق : یتفطرن (به فتح تاء و به تشدید وفتح طاء) .

بی‌یار .

آیهٔ ۹۶ **اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** آنکسان که بگرویدند و کارهای شایسته می‌کنند **سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً** سرانجام که کند مرایشانرا خدای تعالی دوستیی در دل مومنان ، ای که همه را دوستان یکدیگر کند . و نیز گفته‌اند مر ایشانرا دوست . . . . دوست گرداند . و نیز گفته‌اند دوستی دهد ایشانرا درین جهان در دل نیکان ، و هیبتی نهد در دل بدان . و از ربیع انس می‌آید که چون خدای تعالی دوست گیرد بنده‌ای را ، دوستی او در دلهای اهل آسمان افکند پس در دلهای اهل زمین افکند. عبدالله عباس می‌گویدکه این آیت در شان علی‌ابوطالب آمدکه خدای تعالی مرو را دوستیی نهاده است در دلهای مومنان .

آیهٔ ۹۷ **فَاِنَّمَا یَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ** پس آسان گردانیدیم ما قرآنرا بر زبان تو و فرود فرستادیم آنرا بلغت تو **لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِینَ** تا شاد کنی بدان قرآن آن پرهیزگارانرا که ترا راست‌گوی داشتند و از کافری باز ایستادند **وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً** و ترسانی بدان قرآن مـردمان بد را ، ستیزکاران درخصومت . و نیز گفته‌اند مردمانی خصومت‌گر نه بحق .

آیهٔ ۹۸ **وَ کَمْ اَهْلَکْنَا** و چنداکه نابود کردیم **قَبْلَهُمْ** پیش ازیشان **مِنْ قَرْنٍ** از مردمانی گذشته در روزگاری گذشته **هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ اَحَدٍ** او هیچ می‌بینی ازیشان کسی را **اَوْتَسْمَعُ لَهُمْ رِکْزاً** (f.13 a) یا می‌شنوی مرایشانرا موجی از رفتن پایها . و « رکز » آوازی باشد نرم از حرکت پای یا ازنفس دهان .

و ابی کعب می‌گوید که رسول گفت صلی‌الله علیه هر-که سورة مریم بخواند ، بدهند او را مزد بعدد آنکس که استوار داشتست بپیغامبری زکریا

و یحیی و مریمَ و عیسی و موسی و هرون و ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و ادریس ، و بعدد آنکس که ایشانرا دروغ‌زن داشتست ، و بعدد آنکس که مر خدایرا فرزند گفتست ، و بعدد آنکس که مر خدایرا یکی گفتست .

سورة[۱] طه همه مکیست وصد وبیست و پنج آیتست بنزدیك کوفیان ، و سی وچهار آیتست در عدد مدنیان ، و سی دو آیتست در عدد بصریان[۲] .

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیه های ۱، ۲ — **طه* مَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى** و سبب نزول این آیت آن بود که چون رسول صلوات‌الله‌علیه بمکه بود همه‌شب بیستادی تابامداد نمازکردی تا هردو پایش بیاماسید . کافران شماتت کردند و گفتند ای محمد تو بدبخت شدی‌که دین ما رهاکردی . و یارانش می‌گفتندکه نه خدای‌تعالی همه‌گناهان تو بیامرزیده‌است ، کرده وآنچه خواهی‌کرد، این رنج بر خود چرا می‌نهی؟ جواب داد: «[افلاا کون][۳]عبداشکورا» وپس نباشم بندهٔ سپاس دارنده مرخدای خویش را و آزادی‌کننده ازو؟ آیت آمد «طه» ای‌که زمین را بسپر بهر دو قدم

۱ـ در نسخهٔ اصل : سوره .

۲ـ در حاشیهٔ نسخهٔ اصل افزوده شده‌است : الحبران‌الله تعالی قرأ سورة طه ویس قبل ان خلق‌الخلق بالفی الف و خمس مایة عام و هو یقراهما علی اهل‌الجنة فما سمعوا شیا الذی من سماعهمامنه .

۳ـ درنسخهٔ اصل محو شده است. ازکشف‌الاسرار میبدی ج۶/۹۷ افزوده شد .

خویش و پای بر زمین نه . و نیز گفته‌اند «طه» ای مرد ، بلغت قبیله‌ای ازعرب که ایشانرا علٌ خوانند . و نیز گفته‌اند «طاء»[1] ای پاکیزه ازآن دروغها که بر تو گفتند ، «هاء» ای راه نماینده مرخلق خدایرا بتوحید او . و نیز گفته‌اند «طاء» طوبی است و «هاء» هاویست. ما فرو نفرستادیم قرآنرا بر تو « لتشقی » از بهرآن تا تو رنجه گردی بخدمت بسیار و نماز بسیار.

آیهٔ ۳ **اِلاَّ تَذْکِرَةً لِمَنْ یَخْشَی** نفرستادیم این قرآن مگر از بهرآن تا پندی باشد مرآن‌کس را که از خدای عزوجل بترسد. ونیز گفته‌اند «الاتذکرة» مگر از بهر آن تا زجری باشد ای باززدنی باشد مرآن‌کس راکه بترسد از عقوبت خدای تعالی و پرهیز کند از گناهان .

آیهٔ ۴ **تَنْزِیلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْاَرْضَ وَ السَّمٰوَاتِ الْعُلَی** فروفرستادیم‌آن قرآنرا فرو فرستادنی پراکنده ، این قرآن از آن خدای است که زمین را او آفرید و آسمانها که برتر از زمین‌اند او آفرید ، ای که این قرآن او فرستاد .

آیهٔ ۵ **الرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی** او رحمن است که روزی‌ده خلق است . عرش را او آفرید و توانایی آن داشت‌که عرش آفرید (f. 13 b) و اکنون عرش را نگاه می‌دارد بتوانایی خویش .

آیهٔ ۶ **لَهُ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ** مروراست‌تدبیر آسمانها وزمینها، ای‌که نگاه داشتن‌آسمانها و زمینها و علم آنچه درآسمانهانست و در زمینها ، ای‌که او داندکه درآسمانها چه‌چیزاست ودر زمین‌چه چیزاست **وَ مَا بَیْنَهُمَا** و آنچه در میان آسمان و زمین است از آفتاب و ماه و ستارگان و جز آن **وَ مَا تَحْتَ الثَّرَی** و آنچه زیر خاکست پوشیده . و نیز گفته‌اند «ثری» زمین

۱ــ در نسخهٔ اصل قسمت آخر این‌کلمه محو شده است .

هفتم است ، آنچه در زیر زمین هفتم است از شگفتیها.

و در تفسیر آمده است که آن سنگی است که آنرا صخره خوانند در زیرزمین هفتم ، و آن سنگ سبز است و نام او سجین است و دروست نامهای بدمردان و جانهای ایشان . و «ثری» در تازی خاك نمدار باشد . عبدالله عباس می‌گوید که این زمین را بازکشیده‌اند بر روی آب ، و آب را بداشته‌اند بر پشت ماهی، و ماهی را بر آن صخره ، و صخره بر سروی گاو، و گاو بر ثری، و کس نداند که زیر ثری چیست جزخدای تعالی .

آية ۷ **وَ اِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ** اگر بلندگویی سخنی از بهرحاجت خویش‌گوی نه از بهرآنکه خدای تعالی نداند تا بلند نگویی **فَاِنَّهُ یَعْلَمُ السِّرَّ وَ اَخْفَی** پس او آن خدایی است که پوشیده را بداند و آنچه پوشیده‌تر است ازپوشیده هم بداند . «سر» سخنی باشد پوشیده که بر کسی دیگر گویی و جز آنکس نداند . «واخفی» پنهان‌تر از آن سر ، و پنهان‌تر آن باشد که پوشیده دارد و برکس نگوید و بر خود نیندیشد درحال ، ولکن خدای تعالی داندکه پستر[۱] آن بخواهد اندیشید وبخواهد کرد ، خدای تعالی همه بداند. و نیز گفته‌اند خدای تعالی بداند اسرار بندگان و پوشیده کرده است سر خویش از بندگان تا ندانند سر او را ، و معنی این سخن آن باشد کچون خدای تعالی اسرار بندگان بداند آنچه آشکارا کنند هم بداند .

آية ۸ **اَللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ** آن معبود که سزای پرستش بندگانست ، نیست خدایی در هژده هزار عالم جز او **لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی** مروراست نامهای نیکو.

---

۱ ـ در نسخهٔ اصل این کلمه کاملاً واضح نیست. در تفسیر ابوالفتوح: « اخفی آنکه در دل ندارند وپس‌ازآن بکند.....». ج۷/ ۶؛ در تفسیر گازر : « و[اخفی] آنست که در دل ندارند و پس آن بکنند » . ج۶/ ۵۵.

و روایت کرده‌اند از رسول صلوات‌الله علیه که اوگفت خدای را تبارك وتعالی نود و نه نام است هرکه بداند آنرا و بخواند او را بدان نامها دربهشت رود.

آیهٔ ۹ وَ هَلْ اَتیٰكَ حَدیثُ مُوسیٰ و رسیده است بتو ، و هرآینه کـه رسیده است . و نیز گفته‌اند چوخواست که بر وی بگوید این قصه ، ابتدا کـرد او رسیده است بتو ؟ تا او گـوید نرسیده است . پس برو بگـوید حدیث موسی و حال موسی و سخن موسی که خدای تعالی او را برگزید از بهر پیامبری خویش و پیغام داد او را سوی فرعون .

آیهٔ ۱۰ اِذْ رَاٰی[۱] نَاراً چون آنگاه کـه دید آتشی در راه خویش کـه بمصر می‌رفت ، آن شب کـه زن او را درد زادن گرفت ، (f. 14 a) و آنچه او دید آتش نبود ، نور بود، ولکن موسی را آتش نمود . مقاتل می‌گویدکه شب آدینه بود در زمستان . فَقَالَ لِاَهْلِهِ امْکُثُوا پس گفت زن خویش را و کسانی که برو بودند درنگ کنید زمانی اِنّی آنَسْتُ نَاراً که من دیدم آتشی‌که‌آرام گرفتم بدو لَعَلّی آتیکُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ مگر من‌بیارم از بهر شما پاره‌ای ازآن آتش افروخته اَوْ اَجِدُ عَلَی‌النّارِ هُدًی یا یابم برآتش راه‌بری که راه‌بری‌کند مرا و راه نماید مرا، و این از بهرآن گفت‌که راه گم‌کرده بود. و نیزگفته‌اند که مگر یابم برآتش نشانی که بدان نشان راه بازیابم . زن موسی و آنکسان که برو بودند سه روز درنگ‌کردند آنجای پس رفتن موسی ، تا شبانی‌از دیه ایشان بریشان گذشت و ایشانرا خبر داد که موسی رفت . ایشان و آن شبان بدیه شعیب بازآمدند و بماندند آنجا چهل سال بی‌موسی، تا آنگاه که موسی آن پیغامها بگزارد و فرعون هلاك شد پس باز موسی را بازیافتند .

۱ــ ق : رآا .

آیهٔ ۱۱ **فَلَمَّا اَتیها** پس چون آنگاه که بیامد موسی بدان آتش **نُودِیَ یا مُوسی** آواز دادند او را آوازی بلند ، ای موسی.

آیهٔ ۱۲ **اِنّی اَنا رَبُّكَ** منم منم ، دیگر باره از بهر تاکید را ، خدای تو **فَاخْلَعْ نَعْلَیْكَ** بیرون کش از پای هردو نعلین ، از پوست خری بود مردار ناپیراسته، از بهرآن گفتند که نعلین ازپای بیرون کن. و نیز گفته‌اند خواستند که پای برهنه باشد تا برکت‌آن بقعت بقدمهای او رسد. و روا باشد که‌گفتند که پای برهنه کن از بهرتواضع را، و نبینی‌که هرکه احرام گیرد او را موزهٔ دوخته در پای نشاید کرد. و جهودان آن‌شب پای برهنه روند . **اِنَّكَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی** که تو در درهٔ مقدسی که پاك کرده‌اند آنرا دوباره. و«طوی» از بهرآن خوانندکه دوبار آنرا پاك کرده بودند. و موسی را دوبار نداکردند و «طوی» در تازی دوباره باشد .

آیهٔ ۱۳ **وَ اَنَا اخْتَرْتُكَ** من برگزیدم ترا ای موسی . و نیز خوانند « و انا اخترناك » و ما برگزیدیم ترا ، ای که ندا کردند او را که ای موسی من‌ترا برگزیدم بپیامبری . **فَاسْتَمِعْ لِمایُوحی** گوش‌دار مرآن چیز را که بتو وحی کرده می‌شود از من ، ای گوش‌دار پیغام مرا ، و آنچه فرموده‌ام بکن ، و باز باش از آنچت گفته‌ام مکن .

آیهٔ ۱۴ **اِنَّنی اَنَا اللهُ** منم و منم الله **لا اِلهَ اِلّا اَنا** نیست خدایی مگر من ، مرا انباز نیست در خدایی . **فَاعْبُدْنی** مرا پرست و مرا یکی گوی **وَ اَقِمِ الصَّلوةَ لِذِكْری** وبرپای دار همیشه نماز را تا یادکنی‌درآن نماز مرا بیکیی. و نیز گفته‌اند بگزار نماز را آنگاه که یادت آید که بر تو نمازیست ، وقت نماز برجای باشد یا نه باشد .

و روایت کرده‌اند از رسول صلی‌الله علیه که او گفت هر که بخسبد و بیدار نگردد تا وقت نماز بشود ، یا (f. 14 b) فراموشش شود ، نماز نکند بفراموشی ، گو نماز کن چون یادش آید زیرا کـه خدای گفتست « و اقم الصلوة لذکری » . و نیز گفته‌اند «واقم‌الصلوة» بگزار نماز را تا شکر آن باشد که من نماز می‌کردم ترا بفرمودن نماز .

آیهٔ ۱۵ **اِنَّ السَّاعَةَ** هر آینه که قیامت ، که آن بزودی چون ساعتیست **اٰتِیَةٌ اَکَادُ اُخْفِیهَا** آمدنیست «اکاد» خواهمی و نزدیکست که پوشیده کنمی آنرا از بندگان از هول و بزرگی آن . و این «اکاد» زیادتی است ، ای‌که پوشیده کنم‌آنرا . و نیز گفته‌اند لای مضمر است درین سخن، خواهم که نپوشم‌آنرا. و اگر « اخفیها » خوانی ، الف زبر ، معنی آن باشد که خواهم‌که‌آشکاراکنم آنرا ، و تقریرش چنان باشد که پوشیده کرده‌ام آنرا و خواهمی که آشکارا کنمی . و نیز گفته‌اند خواهمی کـه آنرا پنهان کنمی از خود از هول آن ، پس چگونه آشکارا کنم شما را ، ومراد ازین سخن آنست که هرگز‌کس‌نرسد بعلم آن . **لِتُجْزَی کُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَی** تا پاداش دهند هر تنی را بدانچه او می‌کند امروز از نیکی و بدی .

آیهٔ ۱۶ **فَلَا یَصُدَّنَّکَ** پس باز نگـرداندا ترا **عَنْهَا** از گـرویدن بقیامت **مَنْ لَا یُؤْمِنُ بِهَا** آنکس کـه نگرود بدان **وَ اتَّبَعَ هَوٰیهُ** و دنم هوای خویش و خواست خود دارد **فَتَرْدٰی** پس هلاك شوی تو ، باز باشی از گرویدن بقیامت بگردانیدن ایشان مرترا از گرویدن بدان .

آیهٔ ۱۷ **وَ مَا تِلْكَ بِیَمِینِكَ یَا مُوسٰی** آن چه چیزست دردست راست تو ای موسی؟ واینرا سؤال استیناس خوانند، این‌چنین سخن برکسی‌گویندکه بترسد

تا ایمن شود وگستاخ شود. این سؤال ازبهرآن نکرده استکه خدای‌ندانست که در دست او چیست . و نیز گفته‌اند این سؤال از بهرآن کرد تا اقرار کند که عصاست، پس چون عصا اژدها گردد، او را گویند نگفته بودی‌که عصا دارم تا او را شکی نماند که عصا را اژدها کردند .

آیهٔ ۱۸ **قَالَ هِيَ عَصَايَ** گفت این چوب منست ، و آن دست چوبی بود که شعیب او را داده بود تا گوسپند راند چنانکه شبانان دارند **اَتَوَكَّوُا عَلَيْهَا** تکیه کنم برآن، چون مانده شوم ازرفتن **وَ اَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي** و برگ را فرود افکنم از درخت بدان عصا از بهر گوسپندان **وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ اُخْرَى** مرا در آن عصا حاجتهای بسیار است و منفعتهای بسیارجز تکیه کردن وبرگ از درخت افشاندن. و منفعتهای او آن بود که ددانرا بدان براندی، و سنگ برو زدی آتش زدی ، و آنرا بر زمین نهادی‌آب برآوردی ، و درشب تاریك از بهر او چراغ گشتی تا روشن داشتی ، و اگر می‌رفتی جامه بر سر او نهادی او برو برابر می‌رفتی ، و اگر موسی خفته بودی او بر ددان و مارا[1] جنگ کردی ، وچون موسی دل‌تنگ بودی بروحدیث کردی و او را بیاباری بودی از حدیث او .

آیهٔ ۱۹ **قَالَ اَلْقِهَا يَا مُوسَى** گفت خدای تعالی (f. 15 a) ای موسی بیفکن آن عصا را .

آیهٔ ۲۰ **فَاَلْقَيهَا** بیفکندآن را **فَاِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى** پس همیدون عصا ماری گشت که می‌دوید ، موسی بترسید .

۱ـ ما را : ماران . در ترجمهٔ تفسیر ابوالفتوح رازی : « و چون بخفتی آنرا بشبانی گوسفندان بداشتی‌آن تا (ظاهراً : تاآن) سباع و هوام را ازآن بازداشتی » ج۱۱/۷؛ در مواهب علیه: « و از سباع وهوام او را نگاه داشتی ». ج۲/۲۹ .

آیهٔ ۲۱ **قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ** گفت خدای تعالی بگیر آنرا ای موسی ، مترس **سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ** سر انجام که بازگردانیم آنـرا چوبی هم برآن هیات و نهاد که او بود .

آیهٔ ۲۲ **وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ** فراهم آر ، ای که درآر ، دست خویش را زیر بغل خویش ، و نیز گفته‌اند در جیب خویش . و « جناح » بازو باشد و این عاریت است در آدمیان . اصل این جناح مرغانرا باشد **تَخْرُجْ بَيْضَاءَ** بیرون آید دست تو سپید ، مرآنرا روشنایی می‌تابد **مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ** بی پیسی و دردی . نشانی دیگرست ترا بر پیامبری تو جز این عصا .

آیهٔ ۲۳ **لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى**[1] آیتهای بزرگ خویش ، و دست او بزرگترین معجزها بود .

آیهٔ ۲۴ **اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ** ببر پیغام مرا سوی فرعون **إِنَّهُ طَغَىٰ** که او بی فرمان شده است و گردن‌کش و بزرگ‌منش بدعوی کردن خدایی .

آیهٔ ۲۵ **قَالَ رَبِّ** گفت موسی ای خداوند من **اشْرَحْ لِي صَدْرِي** گشاده‌کن از بهر مرا سینه مرا ، ای فراخ کن دل مرا تا آنچه بر من گویی یاد گیرم و بتوانم گزارد پیغام تو ، و بد دل نباشم در وقت گزارد پیغام ، و دلیر باشم بر دشمن تو .

آیهٔ ۲۶ **وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي** و آسان‌گردان بر من آنچه مرا می‌فرمایی ازگزاردن پیغامهای تو ، و مرا مفرمای کاری که طاقت آن ندارم .

آیه های ۲۷، ۲۸ **وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي** بر زبان او گرهی بود از آن انگشت آتش که در دهان نهاده بود درکودکی ، زبانش بگرفتی‌که سخن

۱ ــ در نسخهٔ اصل « لنريك » تـرجمه نشده است . در تـرجمهٔ تفسير طبری : « تا بنماییم ترا از نشانهای خویش بزرگ » . ج ۹۸۸/۴.

گفتی . بگشایی بستگیی که آتش در زبان من نهاده است . و نیز گفته‌اند
بزرگ‌گردان سخن مرا . و نیز گفته‌اند پس از آنکه بر تو سخن گفته‌ام شرم
دارم که برکسی دیگر سخن گویم ، چنان گردان مرا که سخن توانم‌گفت بر
کس دیگر که سخن [1]پی‌افتند[1] و مرا استوار دارند .

آیه‌های ۲۹،۳۰ **وَاجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي* هَرُونَ أَخِي** و مرا وزیری ده از خویش
و پیوند من ، ای که یاری دهی‌که لختی رنج از من برگیرد، و آن هرونست
برادر من . و نخواست که مقصور باشد حدیث هرون بر وزارت ، درجتی
بلندترش خواست گفت .

آیهٔ ۳۱ **أَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي** قوی گردان پشت مرا بدو .

آیهٔ ۳۲ **وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي** انبازی مرو را در پیغامبری که مرا فرموده‌ای ،
ای که او را پیغامبری ده چنانکه مرا .

و هرون از موسی سه سال مهتر بود و بلند بالاتر بود و نیکو روی‌تر
بود و سپید اندام‌تر بود و پرگوشت‌تر بود و خوش سخن‌تر بود و فصیح‌تر بود.
و مردمان او را دوستر از موسی‌داشتند و پیش از موسی بسه سال فرمان یافت.
بر پیشانی هرون نشانی‌بود چند درمی سپید و بر سر بینی موسی هم نشانی بود
(f. 15b) که پیش از موسی و پس از موسی آن نشان بر سر بینی و زبان کس
را نبوده‌است . پس گفت :

آیهٔ ۳۳ **كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً** تا هر دو برادر نماز کنیم از بهر تو بسیار و
تسبیح گوییم مرترا .

آیهٔ ۳۴ **وَنَذْكُرَكَ كَثِيراً** یاد کنیم مرترا بسیار بزبان در هر جای .

۱ـ۱ ـ رك : ص ۱۶/ح ۳ـ۲ و تعلیقات .

آية ۳۵ **إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيراً** که هستی تو بحال ما هر دو برادر بینا و دانا. و خدای تعالی اجابت کرد دعای او را .

آية ۳۶ **قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَامُوسَى** و گفت هر آینه که داده شد مرترا آنچه می‌خواستی و آنچه مراد تست ای موسی . پس یاد کرد برو منت خویش پیش ازین منت و گفت :

آية ۳۷ **وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ** و بخدای که منت نهادیم بر تو ، ای نیکوییها کردیم براستای تو **مَرَّةً أُخْرَى** بار دیگر ، ای که آنگاه .

آية ۳۸ **إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ** که الهام دادیم مادر ترا **مَا يُوحَى** آن الهامی که آدمیانرا دهند بصواب . و الهام در دل افکندن باشد . ای که در دل مادرت افکندیم .

آية ۳۹ **أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ** که بینداز موسی را در تابوت ، ای که او را در آن صندق کن که نام او تابوتست **فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ** پس بینداز او را در دریا ، ای که جوی نیل **فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ** ای که فرمودیم او را تا او را برکناره افکند . و نیز گفته‌اند اگر تو او را در دریا افکنی دریا اورا برکناره افکند ، و این منت برو از بهر آن نهاد که او بدین سبب از کشتن برست ، و اگر نه فرعون او را بکشتی و گلو ببریدی چون کودکان دیگر **يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ** بگیرد او را دشمنی که مراست و دشمنی که اوراست، و آن فرعون است .

و درین قصه آمده است که مادر موسی ، موسی را بنزدیك خربیل درودگر برد تا از بهر او تابوتی تراشید و موسی را در آنجا نهاد و سرش بقیر ببست و در جوی نیل انداخت . نیل او را در جویی آورد که در باغ

فرعون دویدی . و کنیزکان آمده بودند برکنارهٔ حوض تا آب برند ، چون آن تابوت را بدیدند برگرفتند بنزدیك ایسیه آوردند کـه زن فرعون بود ، دختر مزاحم ، سر آن تابوت باز کرد موسی را بدید ، چنان دوستش گرفت که مادران فرزندانرا دارند . چنانکه خدای گفت تعالی :

وَ اَلْقَيتُ عَلَيْكَ و بیفکندم بر تو **مَحَبَّةً مِنّی** دوستی از من، ای‌که چنان کردم کـه هرکه ترا دید دوست گرفت ترا ، تا فرعون نیز ترا دوست گرفت تا ایمن شدی از بد او و کشتن او ، و ایسیه ترا دوست گرفت ، پسر خواند . و نیز گفته‌اند آشکارا کردم بر تـو دوستی من ترا ، ای کـه منت دوست گرفتم ، و آن دوستی من نعمتی بود بر تو که همه ترا دوست گرفتند. و نیز گفته‌اند «و القیت علیك محبة» نیکویی دادم مر ترا وملاحتی و شیرینیی که مومن و کافر ندید ترا که نه دوست گرفت. (f.16 a) و دیگر گفته‌اند که بیك بار جمال و نیکویی در مردی تو مالیدیم . و نیز گفته‌اند شیرینیی نهادم در دولب تو **وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي** از بهرآن تا ترا بپرورند و شیر دهند بنگاه داشت من ترا. و اگر «تاء» را زبرخوانی « لتصنع » تا بکند مادر تو براستای تو آنچه کرد ، ای کـه ترا در دریا افکند و من ترا نگاه داشتم از غرق . و نیز گفته‌اند « ولتصنع » تا کنی آنچه مـی‌کنی از برگرفتن آتش و در دهان نهادن و من می‌دیدم .

آیهٔ ۴۰ **اِذْ تَمْشِي اُخْتُكَ** چون آنگاه که می‌رفت خواهر تو تا بررسد ازخبر تو وتا چه شد پس دریا کار تو **فَتَقُولُ هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ** .پس بگوید و راه‌بری کنم شما را بر کسی که او را بپذیرد و شیر دهد و نگاهش دارد؟ و این آنگاه گفت‌که موسی شیر هیچ زنی نپذیرفت و ایشان دایه می‌جستند.

چون خواهر موسیٰ این بگفت. ایشان گفتند نیك آید ، برو آن زنرا بیار . برفت خواهر موسی . و مادر موسی را بیاورد و موسی را بدو دادند چنانکه خدای گفت **فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ** باز دادیم ما ترا بمادر تو **كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا** تا روشن شود چشم او بدیدار تو و زندگانی توکه از دریا برسته بودی **وَلَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْساً** تا اندوهگین نباشد بر جدایی تو «و قتلت نفسا» و بکشتی تنی را ، ای‌که قبطی را که مشتی زدی او را تا بمرد **فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ** پس برهانیدم مرترا از غم قصاص ، ای‌که از غم‌کشتن فرعون مرترا بسبب‌آن قبطی **وَ فَتَنَّاكَ فُتُوناً** می‌آموزیم ترا بنعمتی از پس نعمتی، و محنتی ازپس محنتی، پیش از پیامبری ، آزمودنی . و نیزگفته‌اند برهانیدیم ترا رهانیدنی ازمحنتی پس محنتی .

نخستین محنت آن بود که او در شکم مادر حمل گشت در سالی که فرعون‌کودکانرا می‌کشت، ازآن محنتش برهانیدیم. پس مادرش در دریا افکند، پس شیر نستد مگر شیر مادر ، پس ریش فرعون بگرفت ، فرعون خواست‌که او را بکشد . دو طبق یکی انگشت افروختند ، یکی یاقوت سرخ پیش او نهادند از بهرآزمایش، که ایسیه می‌گفت که‌او ازنادانی‌کرد. و موسی‌خواست که یاقوت برگیرد . جبریل را پادشاه بفرستاد تا دست او سوی آتش برد تا آتش برگرفت ، بدان سبب ازکشتن فرعون برست. پس محنتی دیگرآن بود کچون قبطی را بکشت ، فرعون تدبیر کرد ، رای زدند که او را قصاص باید کرد . مردی که در آن مجلس حاضر بود و دوست موسی دوان بیامدو موسی را خبر کرد که ایشان در دل چه دارند و خواهند که ترا بکشند ، موسی بگریخت . ازین همه محنتهاش برهانیدیم پیش از پیامبری .

و عبدالله عباس می‌گوید که چون آب ، موسی را برابر آن حوض‌که کنیزکان‌ازآنجا آب بردندی[1] تابوت موسی درمیان درختان بیاویخت . کنیزکان بگرفتند او را و بنزدیك ایسیه بردند . و «مو» بزبان عبری آب باشد و«شی» درخت باشد ، چون میان آب و درختش یافتند موسی نام کردند ، ای‌که‌آب و درخت . و تازیانش موسی خوانند . (f.16 b) **فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي‌أَهْلِ مَدْيَنَ** پس بماندی ای موسی ده سال نزدیك خسر خویش در دیه مدین ، میان باشندگان آنکه خسران تو بودند . و نیز گفته‌اند هژده سال ، ده سال مزدور شعیب بود و هشت سال کدخدای خانهٔ خود بود **ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى** پس آمدی هنگامی‌که تقدیرکرده بودم که در آن روزگار ترا پیامبری دهم، وآن چهل سالست. و نیزگفته‌اند برآن اندازه‌که سوی پیغامبران وحی‌فرستاده شدی . و نیزگفته‌اند «علی قدر» برابر افتاد آمدن تو امشب و سخن‌گفتن من بر تو . و نیزگفته‌اند آمدی برآن اندازه که در ازل قضا کرده‌ام.

آیهٔ ۴۱ **وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي** برگزیدیم ترا خاصه از بهر سر خویش را . و نیز گفته‌اند برگزیدیم ترا و اصطناع کردم بپیغامبری تا دوست گیری مرا و بیستی در کار من . و نیز گفته‌اند « و اصطنعتك » بیافریدیم ترا « لنفسی » از بهر خاصهٔ خود ، بی از آنکه کس را در تو شرکتی باشد تا همه از آن من باشی .

آیهٔ ۴۲ **اِذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي** برو تو و برادر تو بآیتهای من **وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي** سستی مکنید و درنگ مکنید در گزاردن پیغام من و در ایستادگی کردن در کار من .

۱ــ چنین می‌نماید که در اینجا کلمه‌ای نظیر «آورد» از قلم افتاده است.

آية ۴۳ **اِذْهَبَا اِلَی فِرْعَوْنَ** بروید سوی فرعون **اِنَّهُ طَغَی** که او سر بر شدست و بزرگ‌منش و بی فرمان .

آية ۴۴ **فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَیِّناً** پس گویید مرورا سخنی نرم ، ای که بکنیتش یاد کنید ، بنامش مخوانید ، امیرش خوانید و وعدهای نیکوش کنید . اگر بگرود، بگویید که‌این جهانت‌بدهیم و زندگانی درازت دهیم و ببهشت بریم. و کنیت فرعون . . . . . .[1] بود . و نیز گفته‌اند « قولا لینا » سخنی چرب و نرم گویید . یکی از پیران گوید « الهی هذا رفقك بمن عاداك فکیف رفقك بمن والاك ؟ » بر دشمنان چندین رفق کنی بر دوستان چکنی؟ و از بهرآن موسی را گفت که سخن نرم گوی که فرعونش پرورده بود ، خواست تا موسی او را مکافاتی کند درین وقت که دست موسی را بود ، از بهرآنکه پیش‌ازین عاجز بود از مکافات او **لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ اَوْ یَخْشَی** مگر او ، ای‌که فرعون ، پند پذیرد یا بترسد . و این مگر از بهر موسی بود تا بر امید آنکه او بگـرود پیغام گزارد و اگر نه خود خدای دانست که او نگرود. و نیز گفته‌اند مگر پند پذیری پند پذیرد و یاد کند لطف خدایرا تعالی برفرعون وآنچه او را داد، پادشاهی و نعمت ، پس دو رسول کریم فرستاد از بهر او و وصیت کردشان کـه سخن نرم گویید ، و او نگروید و کافر نعمتی کرد و بخدای تعالی ایمان نیاورد پس هلاك کردیم . پس این کس که بشنود بترسد از خدای تعالی چون تفکر کند درین آیت .

۱ــ در نسخهٔ اصل : « ابو . . . . . » . درکشف‌الاسرار میبدی : « . . . کـه او را بکنیت خوان و کنیت وی ابوالعباس است ، و گفته‌اند ابوالولید و گفته‌اند ابو مرة » . ج۶/۱۲۷؛ در تفسیر ابوالفتوح رازی : « . . . و گوئید یا اباالعباس یا ابا الولید » . ج۷/۲۱ .

آیهٔ ۴۵ **قَالاَ رَبَّنَا اِنَّنَا نَخَافُ** گفتند ای خداوند ما، ما می‌بترسیم **اَنْ یَفْرُطَ عَلَیْنَا** که پیشی کند بر ما و سخن ما نشنود و ما را عقوبت کند **اَوْ اَنْ یَطْغَی** یا بی‌فرمانی کند و بزرگی نماید از خود و بیرون از اندازهٔ (f.17 a) خویش بر ما کار کند. و نیز گفته‌اند «او ان یطغی» پای از اندازه زان سوی نهد مر عقوبت ما [را].

آیهٔ ۴۶ **قَالَ لاَ تَخَافَا اِنَّنِی مَعَکُمَا** گفت مترسید که من بر شماام بیاری دادن **اَسْمَعُ وَ اَرَی** می‌شنوم آنچه او گوید، می‌بینم آنچه او کند.

آیهٔ ۴۷ **فَأْتِیَاهُ فَقُولاَ اِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ** بیایید بدو، پس گویید مرو را ما هر دو فرستادگان خداوند توییم **فَاَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی‌اِسْرَائِیلَ** بفرست با ما فرزندان اسرایل را، ای که دست از یشان بازدار وایشان را سخره مگیر **وَلاَ تُعَذِّبْهُمْ** رنجه مدار ایشان را در کار کردن **قَدْ جِئْنَاکَ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکَ** هرآینه که آوردیم از بهر ترا نشانیی ازخداوند تو بر راست‌گویی ما، وآن دست نورانی منست و عصای من که اژدها شود، از آن اندازه‌گیر که ما راست‌گویانیم **وَالسَّلاَمُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی** سلام از خداوند ما و از ما بر آنکس که بر پی راه راست رود، وآن دین ماست، ای‌که برست ازعذاب، آنکه مسلمان شد.

آیهٔ ۴۸ **اِنَّا قَدْ اُوحِیَ اِلَیْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلَی مَنْ کَذَّبَ وَ تَوَلَّی** این امیدوارتر آیتیست در قرآن. «انا ما قد اوحی» هرآینه که وحی کرده شد، ای پیغام پوشیده دادند «الینا» سوی ما «ان العذاب» که پادافراه آن جهان، و آن دوزخ است، و کشتن درین جهان «علی من کذب» بر آنکس است واجب که دروغ زن دارد پیغامبران خدایرا «و تولی» و روی بگرداند.

آیهٔ ۴۹ **قَالَ فَمَنْ رَبُّکُمَا یَا مُوسَی** گفت فرعون کیست خدای شما ای موسی

و هارون ؟ و بسنده کـرد بیاد موسی ، و هارونرا یاد نکرد[۱] تا برابر شما با تمامی آیتها[۱] .

آیهٔ ۵۰ **قَالَ رَبُّنَا الَّذِی اَعْطی** گفت موسی خدای ما آنستکه داد هرچیزیرا **کُلَّ شَیءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی** از جانوران « خلقه » جفتی در صورت و آفرینش او « ثم هدی » پس راه نمود او را که جفت چگونه گیرد و آب چگونه خورد و [غذا][۲] چگونه گیرد و شب آرامگاه کجا سازد و الف برکه گیرد. آدمیان را الف بآدمیان باشد و ستورانرا با ستوران . و نیز گفته‌اند « اعطی کل شی خلقه » محکم آفرید هرچه را که بیافرید و بر هیاتی آفرید که برخورداری تواند گرفت از آن و بر صفتی شایسته‌تر باشد مرآن چیزیرا که از بهر آنش آفریدند. « ثم هدی » پس راه نمود او را بدانچه زندگانی کشد بدان وشایستهٔ خورش او باشد، که بداد هر چیزیراکه بیافرید او را شناخت آنچه او را شاید. چنانکه آدمی را شناخت خورش خود داد از نان وگوشت وآنچه بدان ماند، و ستورانرا شناخت کاه و جو و آنچه ایشانرا شاید ، و ددان گوشت‌خوار را شناخت گوشت داد که بدانند که گوشت باید خورد ، و مرغان دانه‌خوار را شناخت دانه دادکه بدانندکه (f.17b) دانه بایدچید، ومرغان شکره را چون باز

۱ــ۱ــ چنین است در نسخهٔ اصل . ضبط نسخه مفید معنی نیست ، شاید در اصل بوده است : تا برابر باشد با تمامی آیتها . درکشف‌الاسرار میبدی آمده است: « و قیل معناه یا موسی و هرون ، فذکر موسی دون هرون لرؤس الآی » . ج۶/ ۱۳۰ .

۲ــ در نسخهٔ اصل: عذاب ، چون ضبط نسخه با معنی عبارت موافق نبود باتوجه به تفاسیر ذیل تصحیح شد : درکشف‌الاسرار میبدی : « ای ــ تمم لکل شئی خلقه ثم هداه لما یصلحه من مطعمه و ملبسه و مسکنه و منکحه و امور معاشه» . ج۶/ ۱۳۰؛ در تفسیر ابوالفتوح رازی : « بعضی گفتند مراد الهام معاد و معاش است کـه هر حیوانی داند که او بامداد بطلب معاش کجا رود و شبانگاه با مراح خودکجا رود». ج۷/ ۲۳ .

و باشد و آنچه بدان ماند شناخت خورش خود ، وآن گوشت است وشکار کردن « ثم هدی » پس راه آن بنمود که چگونه آنرا بچنك آرد و کجا جوید . پس فرعون بپرسید از موسی از کارهای امتان گذشته .

آیهٔ ۵۱ **قَالَ فَمَابَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى** گفت فرعون چه بود مردمان گذشته را که پیش از ما بودند که هلاك شدند و از بهرچشا[1] هلاك کردند . و نیز گفته‌اند « فما بال القرون الاولی» چه افتاد مردمان گذشته را که پیش از ما بودند که هلاك شدند که ایشان را زنده نکردند. و «قرن» اهل روزگاری باشند که درو پیغامبری باشد یا عالمی بزرگ . و هر روزگاری که درو پیغامبری نباشد،آن روزگار فترت باشد و روزگار جاهلان ، آنرا «قرن» نخوانند .

آیهٔ ۵۲ **قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي** علم آن گذشتگان بنزدیك خدای منست . خدای داند تعالی که ایشان چه کردند و حال ایشان چه شد **فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى** همه درکتابی نوشته است که آنرا لوح محفوظ خوانند«لا یضل ربی » گم نکندآنرا خداوند من ، ای که خطا نکند درآن . و معنی این سخن آن باشد که نگذارد آنکس را که بدان کافر شود تا او را عقوبت نکند « ولا ینسی » فراموش نکند آنچه در آن کتاب نبشته است ، و از بهرآن گفت موسی که خدای داند که حال ایشا[2] چه شد، که در آن وقت که فرعون سوال کرد توریت برو فرود نیامده بود و ندانست که حال ایشان چیست . و توریة[3] آنگاه آمد که فرعون غرق شد. و در لوح نبشته از بهرآن بود تا اسرافیل از لوح برگیرد ، و لوح واسطه باشد میان خدای تعالی و میان اسرافیل ، و اسرافیل واسطه باشد میان لوح وجبریل، وجبریل واسطه باشد میان اسرافیل

۱ ـ چشا : چشان . ۲ـ ایشا : ایشان . ۳ـ در نسخهٔ اصل : توریه .

و پیغامبران ، و پیغامبران واسطه باشند میان جبریل و میان آدمیان. وحقیقت پیغامبران پیغام خدای می‌رسانند بواسطهٔ فریشتگان که در میانند .

آیهٔ ۵۳ **الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ مَهْداً** آن خدای‌که کرد مرشما را زمین‌جامهٔ گسترده و فرشی **وَ سَلَکَ لَکُمْ فِیهَا سُبُلاً** و آسان گردانید مر شما را رفتن و پدید کردن « فیها » در آن زمین ، راههای کوفته **وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** و فرود فرستاد از آسمان، ای‌که از ابر ، ای‌که باران . تااینجا سخن موسی بود، از پس این سخن خدای است تعالی جل‌جلاله که خبر می‌کند از صنع خویش و گفت **فَاَخْرَجْنَا بِهِ** پس بیرون آوردیم بدان باران **اَزْوَاجاً** گونه گونه **مِنْ نَبَاتٍ شَتَّی** از رستنیهای پراکنده ، ای که رنگهای گوناگون از زرد و سرخ و سپید، که‌این بدان نماند و آن بدین‌نماند. و نیز گفته‌اند نباتهای یك‌رنگ و نباتهای دورنگ (f.18 a) و سه رنگ چنانکه هست .

آیهٔ ۵۴ **کُلُوا وَ ارْعَوْا اَنْعَامَکُمْ** بخورید از آن نبات ، ای که مغز آن ، «و ارعوا انعامکم» وبچرانید چهارپایان خویش را در کاه آن **اِنَّ فِی ذَلِكَ** در آن رویانیدن آن نباتها که یاد کردیم ، بعضی دانه وبعضی کاه ، وبعضی پوست و بعضی مغز ، **لَآیَاتٍ لِاُولِی النُّهَی**[1] مرخردمندانرا که خرد ایشان باز دارد ایشانرا از انباز آوردن برخدای تعالی و از ناشایستها . و نیزگفته‌اند « لاولی النهی » مر خردمندانرا که شتاب زده نباشند و دیگرانرا که ایشانرا خرد تمام نیست ازیشان آموزند و برأی ایشان کار کنند و از رأی ایشان گذشتن نباشد.

آیهٔ ۵۵ **مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ** از آن زمین آفریدم شما را ، ای که پدرتانرا ، آدم

---

۱ ـ درنسخهٔ‌اصل :«لایات» ترجمه نشده‌است. درترجمهٔ تفسیرطبری : «نشانهاست و معجزه خداوندان خرد را » . ج۴/ ۹۹۰.

وَ فِیهَا نُعِیدُکُمْ باز درآن زمین‌تان باز بریم **وَ مِنْهَا نُخْرِجُکُمْ** وازآن زمینتان بیرون آریم در وقت برانگیختن **تَارَةً اُخْرَی** بار دیگر ، ای‌که پدرتانرا از خاك بیرون آوردیم بار نخست ، و از خاك آفریدیم بار دوم ، شما همه را از خاك بیرون آریم و خاك شما را گوشت و پوست گردانیم .

آیهٔ ۵۶ **وَ لَقَدْ اَرَیْنَاهُ آیَاتِنَا کُلَّهَا** و بخدای کـه نمودیم مـا فرعون را « ایاتنا کلها » نشانیهای ما همه ، و آن معجزتها بود که موسی را داده بودیم بر پیغامبری او . **فَکَذَّبَ وَ اَبَی** استوار نداشت آنرا و دروغزن داشت و گفت که آن جادویست ، « و ابی » و بازایستاد از گرویدن .

آیهٔ ۵۷ **قَالَ اَجِئْتَنَا** وگفت مرموسی راآمده‌ای تو بهرما ای موسی **لِتُخْرِجَنَا مِنْ اَرْضِنَا** تا بیرون کنی ما را از زمین مـا ، یعنی کـه از مصر **بِسِحْرِكَ یَا مُوسَی** بجادوی خویش و فریب خویش ای موسی .

آیهٔ ۵۸ **فَلَنَاْتِیَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ** پس هر آینه که ما نیز معارضه کنیم ترا و بیاریم برابر جادوی تو « بسحر مثله» جادوی مانند جادوی تو **فَاجْعَلْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَكَ مَوْعِداً** پس بنه میان ما و میان خود وعده‌ای و وقتی **لَانُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا اَنْتَ مَکَاناً سُوًی** که خلاف نکنیم « نحن ولاانت » نه ما و نه تو ، ای که جایی‌که آنجا گرد آییم هم تو و هم ما ، تا ما نیز جـادویهای خویش عـرضه کنیم . پس گفت « مکانا سوی » جایی که آن جای عدل و انصاف باشد و همد برابر باشیم و یکسان . و اگر « سین » را پیش خوانی : سوی جـای انصاف باشد ، و اگر زیر خوانی : سوی عدل و داد باشد .

آیهٔ ۵۹ **قَالَ مَوْعِدُکُمْ یَوْمُ الزِّینَةِ** گفت موسی وعده‌گاه شما روز عید است که همگان بجامهٔ نیکو خود را بیارایند . و آن روزی بود که مصریان درآن

روز عید کردندی ، بصحرا رفتندی همه . موسی خواست تا همه حاضر باشند تا آن حجت بهمه برسد و نام آن مشهورتر باشد میان همه . و نیز گفته‌اندکه آن روز عاشورا بود **وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى** آن روز که گرد کنند مردمانرا وقت چاشتگاه .

آیة ۶۰ **فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ** (f. 18 b) بازگشت فرعون سوی مردمان خویش **فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى** پس گرد کرد جادوان خویش را و حیلتهایی که ساخته بود « ثم اتی » پس بدان عیدگاه آمد .

آیة ۶۱ **قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ** گفت مرایشانرا موسی « ویلکم » وای بر شما در آن درکه [ء] دوزخ[1] براذ[1] که آنرا ویل گویند[2] **لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا** مبرید برخدای تعالی دروغی . آغاز از پند دادن کرد چنانکه سنت انبیاست. ای که با خدای انباز میارید **فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ** که از بن و بارتان[3] بکند و یك تن نماند و همه را عذاب کند **وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى** و بدرستی و راستی که نومید است و زیان زده « من افتری » آنکس که دعوی کند بدروغ که خدایرا انباز است ، یا خدای دیگر است جز خدای .

آیة ۶۲ **فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ** پس تدبیر کردند بریکدیگر جادوان

۱–۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . شاید بوده است : پرآذر .

۲ ــ در بالای کلمهٔ « گویند » ظاهراً به خط کاتب نسخه افزوده شده است : نامست .

۳ ــ در نسخهٔ اصل قسمت اول کلمهٔ «بارتان» محو شده و ناخواناست . به قرینهٔ دیگر موارد که در این کتاب ، ترکیب « ازبن و بارکندن» بکار رفته است و توجه به تفاسیر ذیل ، خوانده شد : در ترجمهٔ تفسیر طبری : « که از بیخ برکنند شما را بعذابی». ج ۴/ص۹۹۱ ؛ درکشف الاسرار میبدی : « که الله تعالی شما را بعذاب هلاك کند و بیخ شما بکند ». ج۶/ص۱۴۲ ؛ در تفسیر ابوالفتوح رازی : « بیخ شما برکند و شما را مستاصل کند » . ج۷/ص۲۶ .

« امرهم » در کار خویش ، میان خویش پوشیده از فرعون ، و گفتند اگر موسی ما را غلبه کند ما بدو بگرویم . و نیز گفتداند کچون گفت موسی ایشانرا « ویلکم » ای بدبختان وای بر شما «لاتفتروا علی‌الله کذبا » تا با خدای دروغ مگویید **وَاَسَرُّوا النَّجْوَی** بر یکدیگر پوشیده گفتند که این سخن جادوان نیست . و نیز گفته‌اند که بر یکدیگر پوشیده گفتند .

آیهٔ ۶۳ **قَالُوا اِنَّ**[۱] **هٰذَانِ لَسَاحِرَانِ** آری هم چنین است این هردو، موسی و هرون ، جادوانند ، و آنکس که « ان‌هذان » خواند بی تشدید ، معنی آن باشد که نیستند این دو تن مگر جادوان **یُرِیدَان** می‌خواهند این هر دو تن **اَنْ یُخْرِجَاکُمْ مِنْ اَرْضِکُمْ بِسِحْرِهِمَا** که بیرون‌کنند شما را از شهر شما و پادشاهی شما، و آن مصر است ، و بگیرند این شهر بجادوی خویش **وَیَذْهَبَا بِطَرِیقَتِکُمُ الْمُثْلَی** و ببرند مردمان مهتران شما را ، ای که تا همه مهتران شما روی بدیشان نهند . و نیز گفته‌اند تا ببرند راه ستوده شما را و شایستهٔ شما که آن بهتر است از همه راهها ، ای که باطل کنند دین شما را . و نیز گفته‌اند تا ببرند آنکسانرا که بر راه شمااند . گروهی گفته‌اند که این گفتار جادوان بود . و نیز گفته‌اند که این سخن فرعون گفت و رای‌زنان او .

آیهٔ ۶۴ **فَاَجْمِعُوا کَیْدَکُمْ** پس استوار کنید جادوی خویش را و چاره‌هایی‌که ساخته‌اید ، و همه بیکبار دل برآن نهید بی دو گروهی . و اگر « فاجمعوا » خوانی ، بی از آنچه الف را حرکت دهی[۲] ، گرد کنید آنچه پراکنده است . و نیز گفته‌اند سپاه گردکنید **ثُمَّ ائْتُوا صَفّاً** پس بیایید و صف کشید همه تا هیبت شما بیشتر باشد **وَقَدْ اَفْلَحَ الْیَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَی** و دست یافت امروز و بخت

۱ ـ ق : ان (به‌تخفیف و سکون نون).
۲ ـ درنسخهٔ اصل افزوده است : کر .

یار شد آنکس که غلبه کند و برتری او را باشد .

آیهٔ ۶۵ **قَالُوا يَا مُوسَى** گفتند جادوان ای موسی **إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ** از دو کار یکی اختیار کن ، یا تو بیفکنی عصای خویش را از دست خویش بر زمین **وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى**(f. 19 a) یا ما باشیم نخست کسی که عصاها بیفکند .

آیهٔ ۶۶ **قَالَ بَلْ أَلْقُوا** موسی گفت من نه افکنم ، شما بیفکنید **فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ** همیدون رسنهای ایشان و عصاهای ایشان **يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى**[۱] ازجادویهای ایشان‌که آن می‌بدود و می‌بجنبد . و پوشیده‌کردند بر موسی که آن بحیلت و تمویه ، ای که جادوست[۲] و زر اندود ، می‌دوید . موسی پنداشت که آن می‌بدود . و آن چنان بود که عصاها را میان تهی‌کردند و پر سیماب کردند و ببستند و آنرا رنگ ماران کردند و در زیر زمین سغها کردند و همه را پرآتش کردند تا زمین گرم شد ، آن عصاها بر روی زمین بینداختند در جنبش آمد بسبب آن سیماب . و رشته‌ای است که آنرا جر گویند باریك و محکم چنانکه کس آنرا نبیند ، پوشیده در رشتها بسته و کشیدن گرفتند . و موسی آن ندیده بود پنداشت که آن می‌برود .

و گفته‌اند که هفتاد هزار جادو بود . و عبدالله عباس می‌گوید که هفتاد و دو جادو بود ، دو تن از قبطیان بودند از لشکر فرعون ، و هفتاد تن از اسرایلیان بودند که خویشان موسی بودند. بامدادان همه جادوان بودند و پس نماز همه شهیدان بودند .

۱ــ در نسخهٔ اصل « یخیل الیه » ترجمه نشده است . در ترجمهٔ تفسیر طبری: « چنان نمود ــ فرا موسی ــ از جادوی‌شان که‌آن می‌رود » . ج۴/۹۹۲.

۲ــ در نسخهٔ اصل : جاذست .

آیهٔ ۶۷ **فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَةً مُوسَى** موسی یافت در دل خود ترسی، و پنهان کرد آنرا و پوشیده داشت. و آن ترس آن بود که نباید که او را دست نباشد بریشان و غلبه نکند ایشانرا، و ایشان دروغ زن کنند او را. خدای تعالی وحی فرستاد:

آیهٔ ۶۸ **قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى** مترس که تویی برتر و غلبه تراست بریشان و دست تراست بریشان. و نیز آمده‌است که او بترسید که نباید پوشیده شود بر مردمان پیغامبری او و پندارند که جادوان همان کردند که او، و او از جنس ایشانست. و نیز گفته‌اند که از خوف طبعی بود، نه از آن بود، که یقین بود نصرت خدای تعالی.

آیهٔ ۶۹ **وَأَلْقِ مَا فِی یَمِینِكَ تَلْقَفْ** بیفکن آنچه در دست راست توست، ای که عصا، تا فرو برد آن همه گروهٔ ایشان. و درین قصه آمده است که سیصد شتربار رسن و عصا بود، همه فرو برد. پس موسی آنرا بگرفت هم چنان عصا گشت که نه درو زیادتی بود نه افزونیی.

و علما را سخن است که آن عصا از چه بود. گروهی گفته‌اند که چوبی بود از درخت خار بیرون کرده بودند. و عبدالله عباس می‌گوید که ازمورد بهشت بود. وموسی صلوات‌الله علیه بدان عصا عوج بن عناق را بکشت. و این عوج از بقیت عادیان بود. در نیل مصر دررفتی آب تا میانش بودی. و موسی را ده رش بالا بود شایگان، و ده رش درازای عصا بود، و ده رش برجست موسی تا عصا بشتالنگ عوج رسید، بزد بر شتالنگ او، و اورا بیفکند.

اکنون بازآییم بآیت **مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سِحْرٍ**[1] هرآینه آنچه

۱ـ ق: ساحر.

آن جادوان کردند سگالش جادویست و کار جادوانست(f.19 b) **وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ اَتَى** و نرهد و بمراد نرسد و بختیار نباشد جادو « حیث اتی » هرجا که باشد و آید و شود .

و عبدالله‌عباس می‌گوید که هر مردیرا که بسته‌کنند بجادوی و برزن خویش صحبت نتواند کرد ، این آیت بر ران راست بنویسد ، ایزد تعالی او را عافیت دهد وآن بستگی گشاده گردد .

آیهٔ ۷۰ **فَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً** چنان آمده است در تفسیر که چون آن عصای موسی آن همه عصاها و رسنها را فروبرد ، بیك بار سر برآورد برسر مردمان، تا ایشانرا بگیرد . مردمان از بیم و نهیب او زحمت[1] کردند و بر یکدیگر افتادند ، بیست و پنج هزار کس کشته شد ازیشان زیر پای . و نیزآمده‌است که بیست و پنج هزار کس را از بیم ، دل بترقید و همه بمردند . و جادوان همه چون‌آن بدیدند در سجده‌افتادند و از زودی که سجده‌کردند گویی‌کسی ایشانرا در سجده افکندی **قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى** گفتند گرویدیم بدان خدای‌که موسی و هرون صلوات‌الله علیهما خلق را بپرستش اومی‌خوانند، و اوست خدای هرون و موسی و از آن همه خلق . و در علم آمده‌است که ایشان سر برنیاوردند از سجده تا بهشت بندیدند و آن ثواب که خدای‌تعالی بر مومنان ساختست ، و تا دوزخ را ندیدند و آن عقوبتها که از بهر کافران ساختست چون سر برآوردند .

و درین قصه آمده‌است که زن[2]فرعون می‌پرسید از هر کس که دست کرا بود و غلبه که کرد؟ گفتند مرآن زنرا،که دست موسی و هرون را بود و

۱ــ در نسخهٔ اصل : رحمت .

۲ــ در نسخهٔ اصل: این کلمه واضح نیست ، با توجه به عبارت بعد، خوانده شد.

غلبه کرد جادوانرا . پس گفت آن زن گرویدم بخدای موسی و هرون . پس فرعون رسولان فرستاد بنزدیك آن زن و گفت اگر بپاید بر گفتار خویش ، سنگی که بزرگتر سنگهاست بگیرید و برو نهید . چون رسولان بنزدیك او آمدند ، سر سوی آسمان کرد منزل خویش را در بهشت بدید . بر آن قول ثبات کرد جان او در ساعت برآمد پیش از آنکه سنگ برو نهادند، او خود خبر نداشت و جان نداشت .

آية ۷۱ **قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ** استوار داشتید ای جادوان موسی را و بگرویدید بدو ؟ **قَبْلَ اَنْ آذَنَ لَكُمْ** پیش ازآنکه دستوری دادم شما را بگرویدن بدو **اِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ** او استاد شماست و مهترشماست که بیاموختست شمارا جادوی **فَلَأُقَطِّعَنَّ اَيْدِيَكُمْ** بخدای‌که ببرم دستهای راست‌شما **وَ اَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ** و پایهای چپ شما را « من خلاف » یکی از جانب راست و یکی‌از جانب چپ . ابن جبیر گوید نخست کس که دست راست برید و پای چپ ، فرعون بود . و «خلاف» مخالفت باشد ، و مخالفت آن باشد که هردو برابر نباشد **وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ** و بر دارتان‌کنم برساقهای درختان خرما، ای که بر خرمابنان که سر ندارند **وَلَتَعْلَمُنَّ** و بخدای که بدانید **اَيُّنَا اَشَدُّ عَذَاباً وَاَبْقَى** کیست از ما دو تن که عذاب او سخترست ، (f.20 a) «وابقی» و پاینده‌ترست ، من یا خدای موسی ؟

آية ۷۲ **قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ** گفتند جادوان و نگزینیم ما هرگز دین ترا **عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ** بدانچه آمده‌است بما گواییها که بدان بدانسته‌ایم و بی‌گمان شده که موسی پیغامبرست و راست‌گوی **وَ الَّذِي فَطَرَنَا** سوگند باشد، ای بر نگزینیم دین‌ترا بدای خدای‌که بیافریده‌است ما را **فَاقْضِ مَا اَنْتَ قَاضٍ**

پس بکن آنچه تو خواهی کرد از کشتن و بر دار کردن.و نیز گفته‌اند حکم کن آنچه تو خواهی که حکم کنی **اِنَّمَا تَقْضَی هَذِهِ الْحَیَوٰةَ الدُّنْیَا** که تو حکم کنی درین جهان . و نیز گفته‌اند آنچه تو حکم کنی و آنچه تو رانی برخورداری است ترا درین جهان . و نیز گفته‌اند پادشاهی تو و سلطانیت تو در زندگانی این جهانست ، درآن جهان ترا هیچ نرود بر ما ، و این جهان بگذرد و آن جهان بماند .

آیهٔ ۷۳ **اِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا** ما گرویدیم بخدای ما **لِیَغْفِرَ لَنَا خَطَایَانَا** از بهر آن تا بیامرزد مر ما را گناهان ما ، و آن شرك است که در آن بودیم **وَمَا اَکْرَهْتَنَا عَلَیْهِ مِنَ السِّحْرِ** و آنچه تو ما را بر آن داشتی نه بخواست ما از جادوی کردن بستم **وَاللّٰهُ خَیْرٌ وَ اَبْقَی** خدای ازو بهتر مر ما را از تو « و ابقی» و پاینده‌تر ، از بهر آنکه تو بمیری و نیست گردی . و این جواب آن سخن است که او گفت « اینا اشد عذابا و ابقی » . و نیز گفته‌اند « واللّٰه خیر » و خدای است که ثواب او مطیعان او را بهتر و عقوبت او مرآنکسانرا که عاصی شوند پاینده‌تر .

آیهٔ ۷۴ **اِنَّهُ مَنْ یَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً** سخن آنست که هرکه پیش خدای تعالی شودکافر،ای‌که بمیرد برکافری **فَاِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ** مروراست دوزخ جاودان **لَایَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیَی** نمیرد درآن دوزخ تا برهد بمرگ از عذاب « ولا یحیی» و نه بزید زندگانی که او را از آن زندگانی ثواب باشد . و آمده است درعلم که جان کافران آویخته باشد در گلو نه برآید تا بمیرد و برهد ، و نه فرو شود تا بزید، زندگانی که از آن راحت یابد .

آیهٔ ۷۵ **وَمَنْ یَأْتِهِ مُؤْمِناً** و هرکه آید سوی خدای خویش گرویده، ای‌که

بر ایمان میرد **قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ** او گـزارده باشد همه فریضها کـه بروست **فَأُولٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلٰى** پس ایشانند ، ای شنونده ، کـه مر ایشانراست پایگاههای بلند درآن جهان .

آیهٔ ۷۶ **جَنَّاتُ عَدْنٍ** باغهای جاودانگی **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** می‌رود در زیر کاخهای آن و درختان آن جویها از می و شیر و انگبین و آب **خَالِدِينَ فِيهَا** جاویدان در آن بهشت **وَذٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكّٰى** و آن پاداش[۱] که خود را پاك کند از شرك بگفتار لااله الاالله.

آیهٔ ۷۷ **وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا** بخدای‌که پیغام دادیم پوشیده **إِلٰى مُوسٰى** سوی موسی **أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي** که ببر شبی بندگان مرا از زمین مصر **فَاضْرِبْ لَهُمْ** پدید کن مریشان را بعصای خویش **طَرِيقاً** راهی **فِي الْبَحْرِ** در دریـا (f.20 b) **يَبَساً** خشك **لَا تَخَافُ** بی‌ترسی ، ایمن **دَرَكاً** از در رسیدن فرعون در تو اگر پس تو آید **وَلَا تَخْشٰى** و بی‌بیمی از غرق شدن در دریا ، اگر در دریا روی . و این سخن آنگاه گفتند که اسراییلیان گفتند موسی را ، اینك فرعون از پس ما ، و این دریا در پیش مـا ، اکنون چه کنیم ؟ آیت آمـد « لا تخاف درکا و لا تخشی » .

آیهٔ ۷۸ **فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ** ای که بر پی ایشان بفرستاد فرعون سپاه خویش‌را **فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ** پس بپوشید دریا فرعونیانرا **مَا غَشِيَهُمْ** پوشیدنی[۲]

۱ــ چنین می‌نماید که‌کلمهٔ « من » ترجمه نشده و کلمه‌ای نظیر « آن‌کس » از قلم افتاده است. در ترجمهٔ تفسیر طبری: « و آنست پاداش آنکس‌که بسامان کند » . ج۴/۹۹۳؛ درکشف‌الاسرار میبدی : « وآنست پاداش آنکس‌که پاك و[هنری]آمده». ج۶/۱۵۳.

۲ــ درنسخهٔ اصل : بوشیذه‌بی . با توجه به معنی عبارت و ترجمهٔ تفسیر طبری تصحیح شد : « بپوشیدشان دریا آنچه بپوشیدشان ». ج۴/ح۹۹۳.

ایشانرا ، ای که در زیر گرفت آب ایشانرا تا پوشیده گشتند بآب .

آیهٔ ۷۹ **وَ اَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى** و هلاك كرد فرعون مردمان خویش را و بی‌راه کرد ایشانرا ، و ننمود خدای تعالی مرورا راه راست ، ای که او خود نیز نرست . و نیز گفته‌اند « وما هدی » و راه راست ننمود قوم خویش‌را، ای‌که وعده کرده بود « وما اهدیکم الا سبیل‌الرشاد[1] » آن وعده‌را وفا نکرد. کلبی می‌گوید فرعون پس موسی رفت با همه سپاه. مقدمهٔ او هزاربار هزار و پانصد هزار مرد بود و قوم موسی شصد[2] هزار و سی‌هزار کس بود . پس چون بدریا رسیدند، گفت موسی مریشانرا در دریا درروید. گفتند ما بترسیم که غرق شویم . موسی عصا بر دریا زد ، دوازده راه پیدا آمد . و موسی و مردمان او بسلامت بگذشتند . و فرعون در دریا درآمد و سپاه او، آب دریا همه‌آمیخته شد و فراهم آمد و همه را غرق کرد .

آیهٔ ۸۰ **يَابَنِي إِسْرَائِلَ** در یاد ایشان می‌دهد خدای تعالی منت خویش را بر ایشان و می‌گوید « یا بنی اسرایل » ای فرزندان اسرایل **قَدْ اَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ** برهانیدیم ما مرشما را « من عـدوکم » از دشمن شما ، فرعون **وَ وَاعَدْنَاكُمْ** و نوید دادیم شما را **جَانِبَ الطُّورِ الْاَيْمَنَ** بسوی دست راست، ای کوه که آنرا طور خوانند . وآن چنان بود که خدای تعالی وعده کرد موسی را که بطورآید بر دست راست طور، تا او را کتابی دهد که درو حلال وحرام و احکام باشد . موسی صلوات‌الله‌علیه وعده کرد قوم خویش را، و هفتاد کس‌را ازیشان بر خود ببرد **وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى** و فرو فرستادیم بر شما در تیه ، و آن بیابانی بود کـه در آن سرگردان شده بودند ، فرو فرستادیم

۱ــ قرآن مجید ، سورة المومن (۴۰) ، آیهٔ ۲۹ .

۲ــ شصد : ششصد .

بر شما ترنگبین و مرغی که آنرا کرك خوانند ، مرغی فربه پرگوشت .

آية ٨١ **كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ** و گفتیم مرشما را بخورید از نعمتهای خوش حلال که شما را روزی کرده‌ایم ، ای که مرغ و ترنگبین **وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ** و کافر نعمتی مکنید ، و از آن اندازه در مگذرید کی شما را نهاده‌اند ، ای کـه بازمگیرید جز قوت یك‌روزه و یك‌شبه . و نیز گفتند « لاتطغوافیه » استعانت مکنید بنعمت من بر معصیت من. (f.21 a) و عبدالله عباس می‌گوید که ایشان بنهادند از آن و قدید کردند همه هرچه نهاده بودند همه‌کرم‌گرفت و گنده شد . و اگر ایشان‌آن نکردندی هرگز گنده نشدی هیچ طعامی وکرم نگرفتی . پس گفت **فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي** پس واجب گردد بر شما خشم من . اگر « فیحل » خوانی « حاء » را در پیش : پس فرود آید بر شما عقوبت من **وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى** و هرکـه فرود آیـد برو عقوبت من ، هرآینه که فروافتاد در درکه‌ای که آنرا هاویه خوانند، ای‌که در قعر دوزخ و هلاك شد .

آية ٨٢ **وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ** من آمرزنده‌ام مرآنکس را که بازگردد از بت‌پرستی و کافری **وَآمَنَ** و بگرود بخدای تعالی و استوار دارد پیغامبراو را **وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى** و کار شایسته کند ، ای‌که فرمان خدای‌کند و طاعت او « ثم اهتدی » بر سنت پیغامبر باشد .

آية ٨٣ **وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى** چه چیز داشت ترا برآن‌که شتاب کردی و پیش از مردمان برکوه آمدی ؟

آية ٨٤ **قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَى أَثَرِي** گفت ایشان ، بـاز دیگـر بارگفت ایشان « علی‌اثری» بر پی منند می‌آیند **وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى** و شتاب کردم

بآمدن سوی تو پیش ازیشان « رب » ای خداوند من «لترضی» تا زیادت شود خشنودی تو از من، ای تا محمدت تو و ثنای تو بیش ازان شنوم که می‌شنیدم، و نواختهای زیادت ارزانی داری .

آیهٔ ۸۵ **قَالَ فَاِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ** گفت خدای تعالی پس ما در فتنه افکندیم مردمان ترا **مِنْ بَعْدِكَ** از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان، ای که آزمودشان گردانیدیم **وَ اَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ** وگمراه کرد ایشانرا بگوساله‌پرستی[1]. و«سامر» قبیله‌ایست از اسراییلیان کـه سامریرا بدان بازخوانند ، و آن سامریان تا اکنون برجای بودند در شام و نام سامری میخا بود . و گروهی گفته‌اند کـه سامری مغی بود از اهل کرمان .

آیهٔ ۸۶ **فَرَجَعَ مُوسَی اِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ اَسِفاً** پس بـازگشت موسـی سـوی مردمان خویش برخشم ، غمناك . و نیز گفته‌اند پشیمان و رنجه و بر خشم ، خشمی که از آن زاستر[2] نباشد **قَالَ یَا قَوْمِ** گفت موسی ای مردمان کـه من پیامبر شماام **اَلَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْداً حَسَناً** و نه نوید داده است شما را خدای شما نویدی نیکو ، کشما را توریت دهد پس چهل شبان‌روز ؟ و نیز گفته‌اند نه نوید داد شما را که من شما را نصرت و ظفر دهم بر دشمنان. و نیز گفته‌اند نه وعده‌کرده است شما راکه من شما را بیامرزم چون توبه‌کنید چنانکه گفت « و انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا»[3]. اکنون بازآییم بآیت : **اَفَطَالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ** پس دراز شد بر شما مدت جدایی من مرشما را **اَمْ اَرَدْتُمْ** یـا

۱ــ در نسخهٔ اصل : در ترجمهٔ آیه کلمهٔ «سامری» از قلم افتاده‌است . در ترجمهٔ تفسیر طبری: « و بی‌راه کرد ایشان را سامری » . ج۴/۹۹۴.

۲ــ در نسخهٔ اصل : داستر.

۳ــ قرآن مجید ، سورة طه (۲۰) ، آیهٔ ۸۲ .

خواستید **اَنْ یَحِلَّ عَلَیْکُمْ** کـه واجب شد بر شمـا **غَضَبٌ مِنْ رَبِّکُمْ** عقوبتی از خداوند شما **فَاَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِی** (f.21 b) خلاف کردید[1] وعده‌ای که داده بودید مرا که بر من بیایید ، ای کـه جز آن کردید[1] که گفته بودید ، کـه گوساله پرستیدید ، و نپایستید تا من بازآمدمی .

و آن چنان بود که موسی بشتاب برفت و اسراییلیانرا گفت بر من بیایید . سامری ایشانرا بنگذاشت که برفتندی ، و گوساله بدیشان نمود تـا همه بماندند بر گوساله‌پرستی ، و نرفتند پس موسی . و نیز گفته‌اندکه موسی وعده‌ای کرده بود که چهل شب ازیشان غایب باشد ، و مراد ازین چهل شب [و] چهل روز بود ، چون بیست شبان‌روز بگذشت، ایشان بیست شب را جدا گرفتند و بیست روز را جدا و گفتند چهل گذشت وموسی بازنیامد، بگوساله پرستی مشغول‌شدند. و سامری‌گفت ایشانرا که موسی بازنیامد بر وعدهٔ خویش، و این خدای موسی است همه او را بپرستید .

آیهٔ ۸۷ **قَالُوا مَا اَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْکِنَا** چون موسی باز آمد گفتند مـا خلاف نکردیم وعدهٔ ترا . اگر «میم» را زبر خوانی بدستی که ما . . . . . و توانایی ، ای که ما را توانایی خـلاف تو نبود . سامری ما را برین داشت . اگر «بملکنا» خوانی ، میم را در پیش: ما خلاف نکردیم وعدهٔ ترا بپادشاهی که ما را بود بر دیگران . و اگر « بملکنا » خوانی ، میم را زیر: ماخلاف نکردیم ترا درآن‌که مالك امر خود بودیم، ای که ما را بستم برگوساله‌پرستی داشتند و ما برنامدیم بر سامری **وَ لٰکِنَّا حُمِّلْنَا** و لکن ما برگرفتیم چندانی که گران‌بار شدیم از پیرایهای فرعونیان . و آن چنان بود کچون فرعونیان

۱-۱- درنسخهٔ اصل مکرر نوشته شده است.

غرق شدند ، دریاشان برانداخت و برکناره افکند . هرچه بریشان بود از زر و سیم ، اسرایلیان برگرفتند . و اگر « حملنا » خوانی ، «حاء» را پیش ، و « میم » را بتشدید ، چنان باشد کـه بر ما نهادند بارهای گران از زر و سیم فرعونیان و آن پیرایهایی که ایشان داشتند از کمر و انگشتری و کمر رانین و یارهای زرین در دست . و نیز گفته‌اند **اَوْزَاراً مِنْ زِینَةِ الْقَوْمِ** برگرفتیم از آن پیرایها[1] آنچه بدان بزومند گشتیم و بزهٔ آن درگردن ما بود . ازشومی آن اندیشیدیم کـه موسی بما باز نیـامد از شومی آنست **فَقَذَفْنَاهَا** سامری ما را گفت بیایید تا این پیر[ا]یها را بسوزیم تا موسی بازآید، بینداختیم‌آن پیرایها را در آتش **فَکَذٰلِكَ اَلْقَی السَّامِرِیُّ** و همچنانکه ما انداختیم ، سامری نیز بینداخت آنچه او داشت . و این سامری زرگری دانستی ، از آن زرهـا گوساله‌ای کرد . و پس‌آن یك مشت خاك که از پی اسب جبریل برگرفته بود و آن اسب زندگانی بود ، در آن گوساله دمید ، گوساله‌ای گشت کـه بانگ برز گاوان می‌کرد . و عبدالله عباس می‌گوید یکبار بیش بانگ نکرد .

آیهٔ ۸۸ **فَاَخْرَجَ لَهُمْ** بیرون‌آورد از بهر ایشان سامری **عِجْلاً** گوساله‌ای **جَسَداً** کالبدی بی‌جان . و نیز گفته‌اند گوساله‌ای زرد هم رنگ زعفران (f.22 a) **لَهُ خُوَارٌ** مرو را بانگی . و نیز آمده است که سامری او را میان‌تهی کرد و سوراخهایی کرد درشکم او، چون باد درآن سوراخها دررفتی ، بانگ‌آمدی، پنداشتندی که‌آن بانگ او می‌کند. خود درو جان نبود **فَقَالُوا هٰذَا اِلٰهُکُمْ** پس گفتند اینست خدای شما **وَ اِلٰهُ مُوسٰی** و خدای موسی ، و این از بهرآن‌گفت تا زودتر پرستند او را **فَنَسِیَ** موسی فراموش کـرد خدای خویش را بنزدیك

---

۱ ـ در نسخهٔ اصل : پیرها .

شما و خود برفتست تا خدای خود را بجوید ، و خدای او خود این گوساله است . و نیز گفته‌اند «فنسی» دست بازداشت سامری مسلمانی را، ازبهرآنکه چون از دریا بگذشت بسلامت ، منافق شد . خدای تعالی گفت از بهر حجت کردن بریشان :

آية ۸۹ **اَفَلاَ یَرَوْنَ اَن لاَ یَرْجِعُ اِلَیْهِمْ قَوْلاً** او پس نمی‌بینیدگوساله پرستانرا « ان لا یرجع الیهم » که آن گوساله باز نمی‌گرداند بدیشان « قولا » سخنی، ای که جواب ایشان نمی‌دهد **وَ لاَ یَمْلِكُ لَهُمْ ضَرّاً وَ لاَ نَفْعاً** و نمی‌تواند که ایشانرا زیانی کند یا سودی ، پس چگونه خدای باشد کسی که نه جواب دهد و نه سود کند و نه زیان ؟

آية ۹۰ **وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَرُونُ مِنْ قَبْلُ** بخدای که گفت مرایشانرا هرون پیش از بازگشتن موسی از کوه **یَا قَوْمِ اِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ** ای مردمان که من پیامبر شماام « انما فتنتم به » هرآینه که آزموده شدید شما بگوساله پرستی **وَ اِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ** وخدای شما رحمن است‌که روزی‌ده خلق است نه‌گوساله **فَاتَّبِعُونِي** بر پی من روید و دین من نگاه دارید **وَ اَطِیعُوا اَمْرِي** و فرمان بردار[1] باشید فرمان مرا . و درین قصه آمده است که سامری گوساله بکرد از پس‌آنکه سی و شش روز از وعدهٔ موسی گذشته بود . در روز سی و ششم وسی و هفتم و سی[و]هشتم گوساله تمام کرد . چون روز سی و نهم بود ایشانرا بپرستش گوساله دعوت‌کرد ، همه اجابت‌کردند و گوساله را بپرستیدند. چون چهل روز تمام شد موسی بازآمد .

آية ۹۱ **قَالُوا** گفتند اسراییلیان **لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ** همیشه باشیم بر

۱ــ در نسخهٔ اصل : فرمان‌بردار ما ، ظاهراً کاتب روی کلمهٔ « ما » خطی کشیده است .

گوساله‌پرستی « عاکفین » همیشه پایستد بر آن **حَتّٰی یَرْجِعَ اِلَیْنَا مُوسٰی** تا آنگاه که بازآید سوی ما موسی؟

آیهٔ ۹۲ **قَالَ یَا هٰرُونُ** گفت موسی مرهرونرا از پس‌آنکه بازآمد، ای هرون **مَا مَنَعَكَ اِذْ رَاَیْتَهُمْ ضَلُّوا** چه‌بازداشت ترا «اذ رایتهم» چون بدیدی‌ایشانر[ا] « ضلوا » که گم بوده شدند بپرستش گوساله ؟

آیهٔ ۹۳ **اَلاّٰ تَتَّبِعَنِی**[1] که بر پی من نیامدی ، ای‌که چه بازداشت ترا ازآمدن پس من ، تا خبر کردیی مرا که ایشان گوساله می‌پرستند **اَفَعَصَیْتَ اَمْرِی** پس عاصی شدی درفرمان من‌که بپایستی میان ایشان ، وایشان‌گوساله می‌پرستیدند که او جز خدای است . و نیزگفته‌اند « الا تتبعنی » چه بازداشت ترا ازآنکه بر عادت من رفتیی و ایشانرا بازداشتیی از گوساله پرستیدن و انکار کردیی بریشان (f.22 b) .

آیهٔ ۹۴ **قَالَ**[2] **یَابْنَ اُمَّ**[2] گفت ای پسر مادر من ، ای که برادر هم‌تنی من. و مادر را از بهر آن یاد کرد تا دل موسی بسوزد و برو مهربان گردد بحرمت مادر ، و او خود برادر مادر و پدری بود **لاَ تَاْخُذْ بِلِحْیَتِی وَ لاَ بِرَاْسِی** .

آمده است درین قصه که هرون بر سامری گذر کرد ، و او گوساله می‌کرد . گفت مرو را چه می‌کنی ؟ گفت چیزی می‌کنم که نه سود دارد و نه زیان . پس هرون را گفت که از بهر من دعایی کن . هرون گفت «اللهم‌اعطه مایسال کما یحب » یارب‌آن دیه[3] او را که اومی‌خواهد چنانکه اودوست دارد. در حال سامری از خدای‌تعالی بخواست که گوسالهٔ زرین را چنان کند که بانگ کند. خدای تعالی آن گوساله را چنان کرد که بانگ کرد . موسی

۱ــ ق: تتبعن. ۲ــ۲ــ ق: یابنوم .
۳ــ دیه : ده .

صلوات‌الله علیه عتاب کرد بر برادر که چرا دعا کردی ، و ریش او بگرفت و موی سر او ، و آن گیسو بود . و نیز آمده است که موسی سر و ریش هرون بگرفت صلوات‌الله علیهما ، از آن گرفت کـه چرا مقام کـردی میان گوساله پرستان ؟

هرون گفت « لا تاخذ بلحیتی » مگیر ریش « و لا براسی » ونه‌موی سر مرا **اِنّی خَشِیتُ اَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی اِسْرَائِیل** ترسیدم کـه اگـر از میان ایشان بروم و پس تو بیایم ایشا[1] دو گروه گردند و شمشیر در یکدیگر نهند « ان تقول[2] » گفتی پراکندگـی افکندی میان اسرایلیان و دو گـروهـی **وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی** که نگاه نداشتی گفتار مرا و وصیت مرا در خلیفتی کردن پس من بریشان . و در قصه آمده است که همه اسرایلیان گوساله‌پرست شدند مگر دوازده هزار مرد که بر هرون بماندند وگوساله نپرستیدند . پس موسی هرون را رها کرد روی سوی سامری کرد .

آیهٔ ۹۵ **قَالَ فَمَا خَطْبُکَ یَا سَامِرِیُّ** گفت موسی صلوات‌الله‌علیه این چه‌کارست کتو کردی که از بهرآن بر تو سخن می‌باید گفت . و آن چنان بود کچون هرون آن سخن بگفت که « یا ابن ام » عذر خود باز نمود . موسی پشیمان شداو را رها کرد و آهنگ سامری کرد ، سامری جواب داد :

آیهٔ ۹۶ **قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ تَبْصُرُوا**[3] **بِهِ** من‌آن دانستم‌کشما ندانستید، ای‌که من جبریل را بشناختم‌که براسب زندگانی برنشسته‌بود و شماندیدید **فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ اَثَرِ الرَّسُولِ** برگرفتم یك مشت از آن خـاك سنب اسب جبریل بـرآن بود « من اثرالرسول » فرستادهٔ خدای ، و آن جبریل بود **فَنَبَذْتُهَا** بینداختم‌آنرا

۱ــ ایشا : ایشان . ۲ــ در نسخهٔ اصل این دوکلمه واضح نیست .
۳ــ ق: یبصروا .

در شکم گوساله **وَ كَذَلِكَ** وچنانکه ترا گفتم **سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي** آراسته‌گردانید مرا تن من ، و او گفت مرا که آن خاك در آن گوساله دم و از بهر آن کردم که من دیده‌بودم اسرایلیانرا که از تو در می‌خواستندکه ازبهر ایشان خدایی کنی (f.23 a) چنانکه خدای گفته‌است «اجعل لنا الها کمالهم الهة »[1]، واین قصد در سورة اعراف گفته‌ایم . و او جبریل را آن روز بشناخت که پیش فرعون می‌رفت در دریا برپی موسی. ازآن پی اسب او آن خاك برگرفت . و نیزگفته‌اند که جبرایل پرورده بود سامری را . وآن چنان بود کچون فرعون پسران بنی‌اسرایل را می‌بکشت . مادر سامری ، سامریرا در دشت انداخت تا بمیرد . خدای تعالی جبریل را بفرستاد تا او را بپرورد و بزرگ کرد . چون در دریاش بدید بشناخت .

آية ۹۷ **قَالَ فَاذْهَبْ** گفت موسی مرسامریرا که برو از میان بنی‌اسرایل **فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَوةِ** که مرتراست تا زنده‌ای **أَنْ تَقُولَ لَامِسَاسَ** که هر که با تو نشیند گویی مرورا « لامساس » آسیب مزن بر من . نه تو برکس آمیزی و نه کس بر تو آمیزد .

و فرمان داد موسی بنی اسرایل را تا برو نشست و خاست نکنند و برو نان نخورند . و این سخن که موسی گفت حرام کرد بر سامری خاست و نشست مردمان . و آمده است که سامری چنان شد که اگر کسی دست برو نهادی هردو را تب آمدی هم‌آنکس را که دست برو نهاده بودی وهم سامری را . و نیزگفته‌اند که سامری بترسید و بگریخت و در بیابان با نخجیران و آهوان و ددان می‌گشت حیران، هیچ‌کس را از آدمیان ندیدی که برو آسیب

۱ ـ قرآن مجید ، سورة الاعراف (۷) ، آية ۱۳۸.

زدی تا چنان شد از دوری او از مـردمان و دوری مردمـان ازو کـه گـویی می‌گویدی «لامساس» آسیب نزنید بر من .

وَ اِنَّ لَكَ مَوْعِداً و مرتراست وعده‌گاهی **لَنْ تُخْلَفَهُ** . اگرلام را زبر خوانی : هرگز خلاف نکنند ترا در آن وعده‌گاه، ای که خدای تعالی خلاف نکند مرترا وعده‌ای که کرده است . و اگر « لن تخلفه » خوانی ، لام را در زیر ، ای که خلاف نکنی و غایب نباشی از آن ، ای‌که ترا برانگیزند ازگور و روز قیامت بعرصات ، ای نتوانی کجز این کنی و نتوانی کـه خلاف کنی **وَ اْنظُرْ اِلٰی اِلٰهِكَ** بنگر سوی خدای تو ، او را می‌پرستی **الَّذی ظَلْتَ عَلَیْهِ عَاكِفاً** آنکه در استاده‌ای بر کار او ، و پایسته‌ای همیشه بر پرستش او ، او را می‌پرستی **لَنُحَرِّقَنَّهُ** بخدای که بسوزیم او را بآتش . و اگر بتشدید خوانی : بخدای که او را بسوزیم یکبار و دوبار و سه بار . واگر « لنحرقنه » خوانی، راء را در پیش: بخدای که بساییم او را بسوهان **ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ** پس بر با[د] دهیم او را و پراکنده کنیم **فِی اْلیَمِّ نَسْفاً** در دریا « نسفا » پراکنده کردنی و برباد دادنی .

آية ۹۸ **اِنَّمَا اِلٰهُكُمُ اللّٰهُ الَّذی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ** هست خدای شما « الله الذی » آن خدای کی نیست خدایی کـه سزاوار پرستش است مگر او ، و گوساله ، خدای شما نیست **وَسِعَ كُلَّ شَیءٍ عِلْماً** همه چیز را بدانسته است همه چیز در علم او (f.23 b) بگنجد و هیچ چیز از علم او بیرون نیست.

آية ۹۹ **كَذٰلِكَ** همچنانکه‌این قصهٔ پیامبری بر تو بگفتیم **نَقُصُّ عَلَیْكَ** بگوییم بر تو **مِنْ اَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ** قصه و خبرهای آنچه پیش از تو بوده‌است ازکارها **وَ قَدْ اٰتَیْنَاكَ** و هر آینه که دادیم مرترا **مِنْ لَدُنَّا** از نزدیك ما،ای از آنچه

ما دانستیم و تو ندانستی **ذِکْراً** دانشی و شرفی ، و آن قرآنست .

آیهٔ ۱۰۰ **مَنْ اَعْرَضَ عَنْهُ** هرکه روی بگرداند از آن قرآن **فَاِنَّهُ یَحْمِلُ یَوْمَ الْقِیامَةِ** پس او برگیرد روز رستاخیز **وِزْراً** باری گران از کفر.

آیهٔ ۱۰۱ **خَالِدِینَ فِیهِ** جاویدان مانده در عذاب کفرخویش و بزهٔ خویش ، و ایشانرا هرگز نیامرزند و گناه ایشانرا کفارت نیست **وَ سَاءَ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ حِمْلاً** بد چیزی است آنکه برگرفته‌اند از بزها روز قیامت ، و آن ناگرویدن ایشانست بقرآن .

آیهٔ ۱۰۲ **یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ** آن روزکه دمیده شود درصور، ای‌که اسرافیل را فرمایند تا در صور بدمد **وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِینَ** و گرد کنیم آن گناه‌کارانرا که ایشان خدای را انبازگفتند وگوساله را خدای گفتند **یَوْمَئِذٍ** آن روز **زُرْقاً** سیاه‌رویان گربه‌چشمان . و نیز گفته‌اند « زرقا » تشنگان . و نیز گفته‌اند از گور بینا برخیزند پس در زمین محشر نابینا شوند . و روی سیاه و چشم گربه از نشانیهای دوزخیانست . و نیز گفته‌اند « زرقا » دشمنان یکدیگر .

آیهٔ ۱۰۳ **یَتَخَافَتُونَ بَیْنَهُمْ** پوشیده، چنانکه‌کس‌نشنود بر یکدیگرمی‌گویند **اِنْ لَبِثْتُمْ اِلاَّ عَشْراً** نپایستند درگورهای خویش « الاعشرا » مگر ده‌شبان‌روز، و بدین ده شبان‌روز آن روزگار را خواهند که میان دو نفخه باشد ، نخست بار دمیدن اسرافیل و بار دوم . میان هردو چهل سال باشد ، کافرانرا عذاب نکنند . آن مدت را ده روز شمرند چون هول قیامت ببینند . خدای تعالی گفت :

آیهٔ ۱۰۴ **نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا یَقُولُونَ** ما داناتریم بدانچه ایشان گویند **اِذْ یَقُولُ اَمْثَلُهُمْ طَرِیقَةً** راست‌گوی‌تر ایشان و خردمند تر ایشان و راه‌یافته‌تر ایشان

سوی راستی **اِنْ لَبِثْتُمْ اِلاَّ یَوْماً** درنگ نکردید در آن گورها مگر یك روز . و نیز گفته‌اند که درنگ نکردید در دنیا مگر یك روز ، و این یك روز کمترین روزهاست بنزدیك مردمان ، از آن یك روز گویند و آن همه عمر خود را یك روز شمرند در جنب هولهای قیامت و زودی پاداش ایشان .

آیهٔ ۱۰۵ **وَیَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ** و می‌پرسند ترا ای محمد ، از کوهها ، کچه خواهد شد حال آن روز قیامت **فَقُلْ یَنْسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً** پس بگوی ای محمد، برکند آن کوهها را خدای من کندنی از بن و بیخ آن . و نیز گفته‌اند خدای تعالی آنرا چون گرد روزن خواهد کرد پراکنده تا بر زمین برابر شود .

آیهٔ ۱۰۶ **فَیَذَرُهَا** پس (f. 24 a) بگذارند آنرا **قَاعاً صَفْصَفاً** زمینی که آب‌گیر بوده باشد پس خشك شده، چگونه لشن و هموار و برابر باشد بنزدیك آن کوهها را همچنان کنند .

آیهٔ ۱۰۷ **لاتَرَی فِیهَا عِوَجاً وَلاَ اَمْتاً** نبینی در آن کژیبی « ولاامتا » و نه پشته‌ای . و نیز گفته‌اند « لا تری فیها عوجا و لا امتا » نبینی در آن نشیبی و فرازی ، ای که غفجیی[1] و بلندیی . و نیز گفته‌اند « امتا » نبینی درو نشانیی ، ای‌که چنانش برکند که نشانش هم نماند .

آیهٔ ۱۰۸ **یَوْمَئِذٍ یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ** آن‌روز برپی‌آن خواننده روندکه ایشانرا بموقف قیامت خواند **لا عِوَجَ لَهُ** گشتن نیست ایشانرا از خواندن او ، ای‌که نتوانندکه بر پی‌او نروند، ای که چونشان‌گویند که برخیزید از گور، نتوانند که برنخیزند ، همه زنده شوند و برخیزند و بدانجا روند که فرمانست که آنجا بیستند. **وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ** و پست گردد آوازها آن روز از بهر

۱ــ در نسخهٔ اصل : عفجیی.

هیبت رحمن ، ای کـه از بیم ، آواز برنیـارند آورد **فَلا تَسْمَعُ اِلاّ هَمْساً** پس نشنوی ای محمد آن روز مگر موجی[1] که از رفتن ایشان باشد سوی محشر. و نیز گفته‌اند جزآنکه لب می‌جنبانند بسخنی نرم .

آیهٔ ۱۰۹ **یَوْمَئِذٍ** آن روزکه‌آنرا قیامت خوانند **لاٰ تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ** سود ندارد شفاعت **اِلاّ مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ** مگرآنکس را شفاعت کنند که دستوری دهد خدای‌تعالی تا از بهر او شفاعت‌کنند وآن مسلمانانند **وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلاً** آنکسان که بپسندیده است خدای‌تعالی گفتار ایشان ، و ایشان « لا اله الاالله »گفته‌اند. و نیزگفته‌اند « لا تنفع‌الشفاعة » سود ندارد شفاعت آنکس که خدای دستوری ندهد او را بشفاعت ، ای‌که هیچ‌کس شفاعت نکند بی‌دستوری خدای تعالی . و این ردست بر بت‌پرستان که ایشان گفتند که بتانرا از بهر آن پرستیم تا ما را شفاعت کنند ، و فریشتگانرا از بهرآن می‌پرستیم تا ما را شفاعت‌کنند، چنانکه خدای‌تعالی حکایت‌کرد ازیشان « ما نعبدهم الا لیقربونا الی‌الله زلفی »[2].

بازآمدیم بآیت :

آیهٔ ۱۱۰ **یَعْلَمُ مابَیْنَ اَیْدیهِمْ** می‌داند خدای تعالی آنچه پیش ایشانست از کارهای این جهان . و نیز گفته‌اند « مابین ایدیهم » آنچه پیش فرستاده‌انـد **وَ ما خَلْفَهُمْ** و آنچه بگذاشته‌اند از پس خویش از نیکی و بدی **وَلاَ یُحیطُونَ بِهِ عِلْماً** و نرسد علم ایشان بکار آن جهـان و این جهـان ، ای کـه ایشان ندانند .

۱ــ **این‌کلمه** در نسخهٔ اصل واضح نیست ولی بهابهام خوانده می‌شود به‌قیاس‌مورد دیگر در آیهٔ ۹۸ ، سورهٔ مـریم (۱۹) در همین تفسیر : « اوتسمع لهم رکزا » یا می‌شنوی مرایشانرا موجی از رفتن پایها. و «رکز» آوازی باشد نرم ازحرکت پای یا از نفس دهان ».

۲ــ قرآن مجید ، سورة الزمر (۳۹) ، آیهٔ ۳.

آیهٔ ۱۱۱ **وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ** گردن بنهند همه آدمیان که در محشر باشند **لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ** مر زندهٔ پاینده را که ملکش هرگز بنه گردد و هرگز نیست نگردد . «وجوه» رویها باشد ، ولکن مراد از آن خداوندان رویند . و نیز گفته‌اند فرمان‌بردار شوند فریشتگان و آدمیان و پریان ، و گرفتار آیند و چون بردگان شوند از فرمان برداری . و نیز گفته‌اند آن روز پیشانی و بینی (f. 24 b) و دو کف و دو آینهٔ زانو و سرهای انگشتان پای بر زمین نهند و سجده کنند ، این باشد معنی « وعنت‌الوجوه » همه در سجده افتند مر خدای زندهٔ پاینده را **وَ قَدْ خَابَ** و بدرستی و راستی که نومید گشت و زیان زده **مَنْ حَمَلَ ظُلْماً** آنکس که ستم کرد ، ای آنکس که انباز آورد بر خدای تعالی .

آیهٔ ۱۱۲ **وَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ** و هر که کند کارهای شایسته ، از آن کارها که در آن فرمان‌برداری خدای است **وَ هُوَ مُؤْمِنٌ** در آن‌حال[1] که او گرویده باشد و استوار دارنده مر خدایرا تعالی و رسول او را محمد مصطفی **فَلَا یَخَافُ ظُلْماً وَلَا هَضْماً** پس او نترسد . و اگر « فلایخف » خوانی : پس‌گو مترس که ستم کنند برو بزیادت کردن در گناهان او « و لا هضما » و یا کم کنند از نیکیهای او . و نیز گفته‌اند نترسد که پاداش نیکیش ندهند .

آیهٔ ۱۱۳ **وَ کَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً** و همچنین فرود فرستادیم بر محمد مصطفی آن قرآنرا بزبان عرب و **صَرَّفْنَا فِیهِ مِنَ الْوَعِیدِ** ومی‌گردانیدیم ترا ، ای که پدید کردیم یکبار دوبار و ده بار زلیفنهایی که کافرانرا کشیده‌ایم و سرگذشت پیشینیان که بدیشان چه رسید[1] چون نگرویدند **لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ**

۱ـ در نسخهٔ اصل این کلمه واضح نیست .

مگر ایشان پرهیزکنند ، ای که کافران از بت‌پرستی **اَوْیُحْدِثُ لَهُمْ ذِکْراً** یـا پدید آرد مرایشانرا نوپندی . و نیز گفته‌اند یا نو شرفی دهد ایشانرا ، این قرآن چون بگروند بدان .

آیهٔ ۱۱۴ **فَتَعَالَی اللهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ** پاکست خدای عز وجل از مثل و مانند ، آن پادشاه که پادشاهی او راست ، هستیست که همیشه بود و همیشه باشد . و نیز گفته‌اند بزرگوار است و او را فرزند و خویش و پیوند نیست، و برتر است از آنکـه بر کس ستم کند « الملك الحق » آنکه پادشاهی اوراست و اوست سزاوار صفتهای برتری و بی‌نیازی و بی‌خویشی و بی‌پیوندی **وَلاَ تَعْجَلْ بِالْقُرْآن** و چنان بودکه چون وحی بر پیغامبر خواندندی، پیش‌که جبریل فارغ شدی از پیغام‌گزاردن رسول، رسول خواندن گرفتی و یادکردن‌گرفتی از بیم‌آنکه نباید که فراموش کند، این‌آیت بیامد «ولاتعجل» شتاب مکن « بالقران » بخواندن قرآن **مِنْ قَبْلِ اَنْ یُقْضَی اِلَیْكَ وَحْیُهُ** پیش از آنکه گـزارده شود سوی تو وحی آن ، ای که پیش ازآنکه بپردازد جبریل از خواندن آنچه خواهد که خواند. و نیز گفته‌اند «لاتعجل» شتاب مکن و مخواه فرو فرستادن قرآن بیش ازآنکه بتو وحی‌کنم. و نیز گفته‌اند بر مردمان مخوان آنچه بتو فرستند پیش ازآنکه ترا تفسیرآن بیاموزند، ای که تا ترا پدید نکنند تاویل و معنی آن، بر خلق مخوان **وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً** وبگوی ای خداوند من زیادت کن مرا دانشیٔ بدین قرآن ، و هم‌چنان بود هر باری که چیزی از قرآن فرود آمدی علمی او را زیادت شدی . و نیز گفته‌اند (f. 25 a) « زدنی علماً » زیادت کن مرا آداب خدمت خویش ، ای کـه درآموز در من زیادت از آنکه دانم ادب و خرد. و نیز گفته‌اند « زدنی‌علماً » زیادت‌کن مرا علمی‌بحال امت من وآنچه

پس من خواهندکرد . و نیز گفته‌اند که زیادت‌کن مرا علمی بقصه‌ای پیغامبران خویش و منزلتهای دوستان خویش.

وَ لَقَدْ عَهِدْنَا اِلٰی اٰدَمَ بخدای کـه فرمودیم و وصیت کردیم آدم را آیهٔ ۱۱۵
مِنْ قَبْلُ پیش ازین کافران که دست بازداشتند فرمان مرا و شکستند پیمـان مرا و نگـرویدند بتو **فَنَسِیَ** دست بـازداشت آدم آنچه او را فـرموده بودند **وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً** و نیافتیم مرو را جدی و حزمی و نگاه‌داشتی مرآن فرمان را. و قتاده می‌گوید « لم نجد له عزماً » نیافتیم مرو را شکیبایی بدان فرمان. و درخبرآمده‌است که اگر علم همه بچگان آدم از آن روز که آدم بوده‌است تـا روز قیامت بسنجند ، بر علم آدم برابر نبـاشد ، و هشیاری ایشان برابر هوشیاری او نباشد. با این‌همه خدای‌گفت تعالی « و لم نجد له عزما » ونیافتیم مرو را عزمی[1] بر گناه، ای که در دل نداشت‌که گناه کند. و « عزم » دل بر کاری نهادن باشد و در دل کردن که آن‌کار بهمه حال بکند . و برین قول‌آن زلت از آدم سهو بود و فراموشی. و اگر کسی پرسد کچون بفراموشی بود، چرا از بهشت بیرون افتاد ؟ جواب آنست که فراموشی ازین امت فرو گذاشته‌اند، و امتان دیگر معاقب و معاتب بودند . و نیز گفته‌اند «ولم نجد له عزما» نیافتیم مرورا عزمی برآنکه آن گناه دیگرباره کند .

وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ یاد کن چون‌گفتیم مرفریشتگانرا آیهٔ ۱۱۶
سجده کنید آدم را **فَسَجَدُوا** پس همه سجده کردند **اِلَّا اِبْلِیسَ اَبٰی** مگرابلیس سجده نکرد « ابی » بازایستاد از سجده‌کردن .

۱ــ در نسخهٔ اصل این کلمه واضح نیست ، با توجه به عبارت بعد خوانده شد . در کشف‌الاسرارمیبدی : «ولم نجد له عزماً» قیل لم نجد له عزما علی‌الذنب لانه اخطأ ولم یتعمد العصیان» . ج۶/ ۱۸۱.

آیهٔ ۱۱۷ **فَقُلْنَا یَا آدَمُ اِنَّ هٰذَا عَدُوٌّ لَكَ** پس گفتیم ما ای آدم ، این دشمنی است مر ترا **و لِزَوْجِكَ** و مرجفت ترا، ای‌که حوا را **فَلاَ یُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ** پس تا بیرون نیارند شما را از بهشت ، ای کـه تا بر کاری ندارد شما را کـه واجب گردد بیرون آوردن شما را از بهشت **فَتَشْقَی** که رنجه گردید . و بدست خودت باید کار کرد و بخوی پیشانی بایدت خورد، ای که تو و جفت تو رنجه گردید . ولکن آدم را یاد کرد که کشاورزی آدم کردی نه حوا .

آیهٔ ۱۱۸ **اِنَّ لَكَ اَلاَّ تَجُوعَ فِیهَا وَ لاَ تَعْرَی** و ترا اکنون که در بهشتی آنست که گرسنه نگردی دربهشت و برهنه نباشی‌ازجامه، اما چون از بهشت بیوفتی حال دیگر باشد هم‌گرسنه شوی و هم برهنه. و قتاده می‌گویدکه چون درزمین آمد او را گفتندکه تو سیر نخوری نانی تا آنگاه‌که‌کاری نکنی تا بدر مرگ.

آیهٔ ۱۱۹ **وَ اِنَّكَ**[1] **لاَ تَظْمَؤُ فِیهَا وَلاَ تَضْحَی** و تو تشنه نگـردی « فیها » درآ[2] بهشت (f.25b) « و لا تضحی » و گرمی آفتاب بتو نرسد یعنی بصحرایی نیایی که درو آفتاب باشد .

آیهٔ ۱۲۰ **فَوَسْوَسَ**[3] **اِلَیْهِ الشَّیْطَانُ** در دل او افکند دیو پوشیده ، از خوردن آن درخت **قَالَ یَا آدَمُ هَلْ اَدُلُّكَ** گفت ای‌آدم، و راه‌بری‌کنیم ترا **عَلَی شَجَرَةِ الْخُلْدِ** برآن درخت جاودانی ، ای کـه بدان درخت کچون بخوری از آن همیشه در بهشت بمانی جاودان **وَ مُلْكٍ لاَیَبْلَی** و پادشاهی که نفرساید و کهن نگردد و نیست نگردد ؟

آیهٔ ۱۲۱ **فَاَكَلاَ مِنْهَا** پس هر دو بخوردند آدم و حوا **فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا** پس پدیدآمد آن اندامها که اگر کسی‌آنرا برهنه بدیدی اندوهگین شدندی،

۱ـ ق : انك (به فتح الف) ۲ـ درآ : درآن

۳ـ در نسخهٔ اصل : فسوسوس (به فتح سین) .

ای کـه پدید آمد ایشانرا شرمهای ایشان ، ای کـه هریکی ازیشان بدیدند عورت آن دیگریرا **وَ طَفِقَا** وآهنگ کردند **يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا** می‌پیوستند بر خویشتن هردو تن **مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ** از برگ بهشت، ای برگ را برخودْ همچنان می‌نهادند که نعلین گران نعلین را بر یکدیگر دوزنـد **وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ** دست بازداشت آدم فرمـان خدای خویش **فَغَوَىٰ** و از راه بیفتاد . و ضحاك می‌گوید رنجور شد آدم و بمراد نرسید ، ای که ملك جاویدان نیافت . و نیز گفته‌اند رنجور شد آدم بافتادن از بهشت . و «الغی» : الهلاك و الضلال و بی راهی و هلاك شدن باشد . گروهی از عرب بیمار را غاوی خوانند . در جمله آنست که آدم را گم بوده و بی‌راه و عاصی نشاید خواند،معنی «عصی» آنست که گفتیم.

آیهٔ ۱۲۲ **ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ** پس برگزید او را خـداوند او **فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ** بپذیرفت توبهٔ او ، و بازگشت بدو ببخشایش و پوشش زلت او «وهدی» و راه نمود او را سوی توبه .

آیهٔ ۱۲۳ **قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا** گفت خدای تعالی فرود روید از بهشت همه و از درجتی کشما راست **بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ** گروهی از شما مرگروهی دیگر را دشمن **فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ** هربار که بشما آید **مِنِّي هُدًى** از من کتابی و رسولی که راه نمایست سوی راه راست **فَمَنِ تَبِعَ[1] هُدَايَ** هر که بر پی پیغامبران و کتابهای من رود ، ای که بگرود بهمه **فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ** پس گم بوده نگردد درین جهان «ولا یشقی» و بدبخت نگردد درآن جهان، ای‌که درین جهان کافر نباشد و در آن جهان نومید نباشد از ثواب . ابن‌عباس می‌گوید زینهار دادست خدای تعالی آنکس راکه قرآن داند ازگم‌راهی این جهان و بدبختی آن جهان.

۱ـ ق : اتبع (به تشدید تاء و فتح باء).

آية ۱۲۴ **وَ مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی** هر که روی بگرداند ازپند من، وآن قرآنست **فَاِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً** پس هر آینه که مروراست زندگانیی تنگ ، ای که تنگ روزی گردد. و نیز گفته‌اند زندگانی تنگ در دوزخ. و نیز گفته‌اند کسب حرام. و نیز گفته‌اند عذاب گور . همچنین روایت آمده است از رسول، (f. 26 a) و این قول ابوسعید خدری است و عبدالله مسعود . و نیز گفته‌اند زندگانی تنگ، حرصی بر دنیا ومحرومی از آن **وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ اَعْمَی** و برانگیزیم او را ازگور روز قیامت نابینا ازحجت . و نیز گفته‌اند برانگیزند ازگور بینا، چون بمحشرش آرند نابینا شود .

آية ۱۲۵ **قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی اَعْمَی** گوید ای خداوند من چرا برانگیختی‌مرا نابینا **وَ قَدْ کُنْتُ بَصِیراً** و من بینا بودم ، ای‌که عالم بودم بحجتهای خویش. و نیز گفته‌اند من بینا بودم در دنیا .

آية ۱۲۶ **قَالَ کَذَلِكَ اَتَتْكَ ایَاتُنَا** گوید خدای تعالی ، ای کـه فریشتگان گویند بفرمان او و همچنانکه آمد بتو آیتهای ما ، ای که قرآن **فَنَسِیتَهَا** پس فراموش کردی آنرا . و نیز گفته‌اند دست بازداشتی آنرا و بدان نگرویدی **وَ کَذَلِكَ الْیَوْمَ تُنْسَی** و همچنـان امـروز بـازدارنـد تـرا در دوزخ از جملهٔ فراموشان .

آية ۱۲۷ **وَ کَذَلِكَ** و همچنانکه پاداش دادیم دوزخ « من اعرض عن ذکری»[1] آنکس‌را که روی بگردانید ازپند من، وآن قرآنست **نَجْزِی مَنْ اَسْرَفَ** پاداش دهیم و عقوبت کنیم آنکس‌را که انباز آورده است بر خدای تعالی و پای از اندازه بیرون نهاده است **وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِایَاتِ رَبِّهِ** و نگرویده است بآیتهای

۱ـ قرآن مجید ، سورة طه (۲۰) ، آیهٔ ۱۲۴.

خداوند خویش **وَ لَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ** و بخدای که عذاب آن جهان **اَشَدُّ وَ اَبْقٰی** سخترِ از عذاب دنیا و از عذاب گور « و ابقی » پاینده‌تر و همیشه‌تر .

آیهٔ ۱۲۸ **اَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ** او پدید می‌کند مرفرمانهای ما را آنکسان کـه پیش از ایشان بوده‌اند توانایی ما و آن کارها که ایشانرا در پیش است **کَمْ اَهْلَکْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ** از مردمانی که در روزگارهای گذشته بودند وچند ازیشان هلاك کردیم **یَمْشُونَ فِی مَسَاکِنِهِمْ** می‌روند این کافران مکه در جایهایی که بودن آن هلاك شدگان در آنجا بود. و آن چنان بودکه کافران قریش بازرگانی رفتندی و نشستگاههای عادیان و ثمودیان می‌دیدندی و نشانیهای هلاك‌شدگان درآنجای . و نیز خوانده‌اند « یمشون فی مسکنهم » می‌روند در جایی کـه بودن ایشان درآن بود **اِنَّ فِی ذٰلِكَ لَاٰیَاتٍ** وهست درآن جای نشانیها وعبرتها **لِاُولِی النُّهٰی** مرخردمندانرا .

آیهٔ ۱۲۹ **وَ لَوْلَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ** و اگر نه آن سختی و آن وعدها کـه پیش از بودن ایشان ، ای‌کـه کافران قریش، بودست از خداوند تو و تاخیر کردن عذاب ازیشان **لَکَانَ لِزَاماً وَ اَجَلٌ مُسَمًّی** و اگر نه آن مهلتستی که پیدا کرده شدست مرایشانرا و نامزد کرده شده، و آن روز قیامتست «لکان لزاما» هرآینه‌که عذاب ایشانرا گرفتنی گرفتنی‌که آنرا گذاشتن نبودی و رهاکردن. و نیز گفته‌اند که مرگ و کشتن ایشانرا لازمستی ، ای (f. 26b) که بمیرندی درحال و بکشندیشان .

آیهٔ ۱۳۰ **فَاصْبِرْ عَلٰی مَا یَقُولُونَ** پس شکیبایی‌کن ای محمد برآنچه ایشان می‌گویند ، از جفاها و سخنانی که تو رنجور می‌گردی برآن-دروغها که بر تو می‌گویند **وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ** و نماز کن ودر نماز «سبحانك اللهم وبحمدك»

بگوی **قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ** پیش بر آمدن آفتاب **وَ قَبْلَ غُرُوبِها** و پیش از فرو شدن آفتاب ، ای که نماز دیگر **وَمِنْ [۱] آناءِ اللَّیْلِ [۱] فَسَبِّحْ وَأَطْرافَ النَّهارِ** و اندر ساعتهای شب نماز کن ، ای که نماز خفتن « و اطراف‌النهار » و در کنارهای روز نمازکن، ای‌که نماز پیشین ، از بهر آنکه آن وقت آخر نیمهٔ اول روزست و اول نیمه آخر روزست **لَعَلَّكَ تَرْضَى** مگر ترا چندان عطاها دهد کتو خشنود گردی . و اگر «تاء» را پیش خوانی «لعلك ترضى» : مگر ترا خشنود کنند بعطاهایی که ترا دهند . و نیز گفته‌اند مگر خدای‌تعالی خشنود کند ترا بشفاعت ، ای بشفاعت تو چندان ببخشد که تو خشنود گردی .

آیهٔ ۱۲۱ **وَلا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ** بمکش هردو چشم خویش ، ای که منگر بچشم رغبت **إِلَى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ** سوی آنچه برخورداری دادیم ما «به» بدان « ازواجا منهم » مردانی‌که ایشان بیکدیگرمانند در توانگری ومهتری و بی‌فرمانی از پس یکدیگر **زَهْرَةَ الْحَيوةِ الدُّنْيا** و کردیم مر آنرا آرایش و خرمی این جهان **لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ** از بهر آن تا بگردانیم ایشانرا و مشغول کنیم درآن خرمی و آرایش از آنچه رستگاری ایشان درآنست.و نیز گفته‌اند « لنفتنهم فیه » تا عذاب کنیم ایشانرا برآن **وَرِزْقُ رَبِّكَ** وآن روزی‌که خدای تو خواهد داد مرترا در آن جهان ، ای که بهشت **خَيْرٌ وَأَبْقى** بهتر و بیشتر و پاینده‌تر . و نیزگفته‌اند « رزق ربك » آن خرسندی‌که خدای ترا داده است برآنچه داری و زهد تو در آنچه نداری بهتر . و نیزگفته‌اند آن حلال‌که ترا بس کند بهتر ازآن بسیار که ترا بی‌راه کند .

و سبب نزول این آیت آن بود که پیغامبر صلوات‌الله علیه ازجهودی

۱ـ۱ـ ق: اناءالیل (به تشدیدلام) .

پاره‌ای طعام وام خواست . جهود گفت ندهم مگر بگروی . رسول اندوهگین شد و گفت : « انی لامین فی اهل‌السماء » من امین آسمانیانم و من امین زمینیانم . اکنون از بهر پاره‌ای جو یا گندم زره گرو خواهم کرد در دست جهودی ، این آیت بیامد . و روایت کرده‌اند کچون این آیت بیامد ، بفرمود رسول صلوات‌الله علیه منادی خویش را تا ندا کرد : « من لم یتأدب باداب‌الله تقطعت نفسه علی‌الدنیا حسرات » هر که ادب نگیرد بادبهای خدای تعالی ، جان او بگسلد از آرزوی این جهان.

آیهٔ ۱۳۲ **وَأْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ** و بفرمای خویش و پیوند . . . . .[1] را که بتو بگرویده‌اند تا نماز کنند پنج نماز فریضه را **وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا** و شکیبایی‌کن بر گزارد نماز بتمامی آن **لَانَسْأَلُكَ رِزْقاً** (f.27 a) نمی‌خواهیم ما از تو روزیی ، ای که نمی‌فرماییم ترا که نان الفنجی و جامه و نفقه کنی برخود و بر عیال خود ، و نمی‌خواهیم از تو که آفریدگان ما را روزی دهی **نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوٰى** و ما ترا روزی دهیم و پیوستگان ترا « و العاقبة للتقوی » و آخر کار متقیانست ، ای که سرانجام مر تراست و مرامت ترا که بتو بگرویده‌اند . و چون این آیت فرود آمد هر بار که رسول بر حجرهای زنان خود گذشتی ایشانرا گفتی می‌باید که فراخ روزی باشید نگاه دارید پنج نماز را .

آیهٔ ۱۳۳ **وَ قَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ** و گفتند « لولایاتینا » و چرا نیارید بما ، ای که کافران گفتند چرا نیارد بما محمد مصطفی « بایة من ربه» آیتی از خداوند خویش ازآن آیتها که ما در می‌خواهیم . خدای‌تعالی گفت

۱ــ در نسخهٔ اصل محو شده است . ظاهراً : خویش .

اَوَلَمْ یَأْتِهِمْ و نه آمده است بدیشان **بَیِّنَةُ** بیان **مَا فِی الصُّحُفِ الْاُولَی** آنچه در صحفهای نخستین است و آن توریت است و انجیل و زبور ، پس چرا نمی‌گروند ؟

آیهٔ ۱۳۴ **وَلَوْ اَنَّا اَهْلَکْنَاهُمْ** واگرما ناچیز کردیمی‌مرایشانرا **بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ** بپادافراهی درین جهان پیش از قرآن و رسول **لَقَالُوا رَبَّنَا** گفتندی در وقت عذاب ای خداوند ما **لَوْلَا اَرْسَلْتَ اِلَیْنَا رَسُولاً** وچرا نفرستادی سوی ما رسولی **فَنَتَّبِعَ اٰیَاتِكَ** تا برپی‌آیات تو رفتیمی وبرپی رسول تو، ای‌که بگرویدیمی بکتاب تو و رسول تو **مِنْ قَبْلِ اَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَی** پیش از آنکه خوار گشتیمی بعذاب « و نخزی » و رسوا گشتیمی در دوزخ . و نیز گفته‌اند پیش از آنکه کشته شدیمی ببدر و سوخته شدیمی روز قیامت .

آیهٔ ۱۳۵ **قُلْ کُلٌّ مُتَرَبِّصٌ** بگوی ای محمد هر یکی از ما دو گروه ، شما که کافرانید و ما که مومنانیم چشم می‌دارد که هلاك شود آن گروه دیگر . و نیز گفته‌اند که چشم می‌دارد که نصرت او را باشد **فَتَرَبَّصُوا** این زلیفن است ، پس چشم دارید که بدانید روز قیامت چون عذابتان کنند که کیانند **فَسَتَعْلَمُونَ** پس سرانجام که بدانند **مَنْ اَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِیِّ وَ مَنِ اهْتَدَی** که کیانند اصحاب راه راست و کیست‌آنکه او راه راست یافتست، ما یا شما.

ابی‌کعب می‌گوید از رسول صلوات‌الله علیه که او گفت هرکه سورة طه بخواند ، بدهند او را روز قیامت ثواب همه مهاجریان که هجرت کردند از خان ومان خویش و بمدینه رفتند .

سورة انبیا مکیست بقول همه عـلما ، و آن صد و دوازده آیتست
در کوفی ، و صد و یازده آیتست در بصری و مدنی[1]. (f.27 b)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

آیهٔ ۱ **اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ** نزدیك آمد مرمردمانرا وقت آنکه بریشان شمار کنند و پاداش کردار ایشان بدهند ، و آن روز قیامتست. و نیز گفته‌اند نزدیك آمـد آن هنگام که مکیان را عذاب کنند از بهر آنکه ایشان شتاب می‌کردند و می‌گفتند این عذاب کـه زلیفن می‌کشی ما را بدان کی خواهد بود . و بدین دروغ‌زن داشتن او خواستند ، تـا روز بدر کشته شدند مهتران ایشان . وآن عذاب بود کـه نزدیك آمده بود **وَهُمْ فِی غَفْلَةٍ** و ایشـان در فرویشی‌اند ازساختن مرآنرا ، ای‌کیاد آن از دل ایشان بشده است **مُعْرِضُونَ** روی می‌گردانند از گرویدن بدان .

۱ـ به خط دیگری در نسخهٔ اصل افزوده شده است : رسول علیه‌السلام فرمود هرکه این‌سورت بخواند خدای تعالی درقیامت حسابش‌آسان‌کند خاصه کسی را که نامش درین سورت باشد

آیهٔ ۲ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ نايد بریشان یادی « من ربهم » از خدای ایشان مُحْدَثٍ نو، ای که قرآنی که فرود آمدن او نو است بر مصطفی، و پند می‌دهد ایشانرا آن قرآن إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ کـه نه ایشان می‌شنوند در آن حال که افسوس می‌کنند برآن و مشغول کنند خود را بدین جهان که مشغولی بدین جهان بازیست. و نیز گفته‌اند که نه مشغول می‌کنند خود را بعیب کردن آن و اعتراض کردن برآن.

آیهٔ ۳ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ درآن حال کـه مشغول باشد دلهای ایشان بشادی و بازی وَ أَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و می‌گویند بر یکدیگر میان خویش پوشیده آنکسان که ستمکارانند، ای بت‌پرستان هَلْ هَذَا می‌گویند او هست، ای‌که محمد مصطفی إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمیی همچون شما، گوشت وپوست أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ او پس شما می‌پذیرید جادویرا، ای کـه قرآن جادویست وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ و شما می‌بینید که آن جادویست. و نیز گفته‌اند « افتاتون » او پس می‌آیید بنزدیك جادوان، ای‌که استوار می‌دارید جادوانرا، « و انتم تبصرون » و شما می‌بینید که محمد مصطفی جادوست.

آیهٔ ۴ قُلْ[1] رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ ای، خداوند من بداند گفتارها را فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ درآسمانها و در زمینها. چون آنگاه کـه خدای تعالی آگاهی داد رسول خویش را ازآن سخنان که ایشان پوشیده گفتند و سر ایشان بود، خبر کرد که او بداند هرچه در آسمانها گویند و هرچه در زمینها. و آنکس که « قال ربی » خواند چنان باشدکه گفت خداوند من بداند گفتارهای‌آسمانیان و زمینیان وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و اوست شنوا مرگفتارها را، دانا بکردارهای

۱ـ ق: قال.

بندگان .

آیهٔ ۵ **بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ** می‌گویند که آن قرآن خوابهای بیهوده است ، ای‌که[1]در خواب چه بیند آنچه می‌گوید[1] ، وگاه می‌گویند **بَلِ افْتَرَیه** دروغ است که می‌برد و از خود می‌سازد **بَلْ هُوَ شَاعِرٌ** (f.28 a) گاه می‌گویند که شاعر است **فَلْیَأْتِنَا بِآیَةٍ** پس گو بیار بما آیتی که ما می‌خواهیم **كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ** چنانکه فرستاده شدند پیغامبران پیشین، و ایشانرا معجزها بود. چون شتر صالح،و عصا ودست موسی. و این کافران قریش از رسول‌معجزهایی خواستند که اگر آن نیاوردی و ایشان نگرویدندی ، واجب گشتی ایشانرا هلاك کردن و مهلتشان ندادندی ، و ایشانرا مهلتی داده شده بود پیش ازین ، آنرا باطل نکردند و آن معجزه ندادند . و نیز گفته‌اند « اضغاث و احلام » خوابی باشد که آنرا تعبیر نباشد و دروغ باشد و آمیخته که اولش بآخرش نماند .

آیهٔ ۶ **مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْیَةٍ** و نگروید پیش از آن اهل شهری **أَهْلَكْنَاهَا** که قضا کرده بودیم که آنرا هلاك کنیم بآیتهایی که ایشان درخواستند **أَفَهُمْ یُؤْمِنُونَ** پس ایشان نخواهند گروید تا بدهیم آنچه می‌خواهند ، و نخواهند گروید ، ندهیم تا هلاکشان نباید کرد .

آیهٔ ۷ **وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا یُوحِی إِلَیْهِمْ** و نفرستادیم پیش از تو مگر مردانی که وحی‌کرده میشود سوی ایشان . و این ردست مر گفتارکافران مکه را ، که محمد نیست مگر آدمی همچون شما، ای که اگر محمدآدمی

۱ــ۱ــ چنین است در نسخهٔ اصل ، بنظر می‌رسد که اگر این عبارت بیکی از صورتهای زیرین اصلاح شود معنی روشن‌تر خواهد بود : « در خواب بیند آنچه می‌گوید» ، «در خواب ببیند آنچه می‌گوید» ، « درخواب هرچه بیند می‌گوید » .

است ، پیامبرانی که پیش از تو بودند هم آدمی بودند . و اگر کسی بنون خواند « نوحی الیهم » آن باشد مگر مردانی که ما وحی می‌کردیم بریشان چنانك سوی تو فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ پس بپرسید ای مکیان از توریت خوانان که ایشان توریة دارند . و نیز گفته‌اند از آن کسان که بگرویده‌اند ازتوریت خوانان إِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ اگر شما نمی‌دانید که پیامبرانی که پیش از محمد بودند آدمیان بودند . و علی بوطالب می‌گوید « فسالوا اهل‌الذکر» بپرسید از علما و مسلمانان اگر شما ندانید .

آیهٔ ۸ وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ و نیافریدم آن پیامبرانرا کالبدهایی که نخوردندی خورش ، ای که نان و آب نخوردندی. و « جسد » کالبدی باشد میان‌پر که او را بخورش حاجت نباشد . وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ و نبودند جاویدان درین جهان، ای که پیامبران که پیش از توبودند نان وآب خوردندی و مردند ، ترا نیز بخورش حاجت باشد، و جاودانگی نباشد .

آیهٔ ۹ ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست کردیم مرایشانرا آن نوید که داده بودیم ، که هلاك کنیم آنکسانرا که بدیشان نگرویدند فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ پس برهانیدیم‌آن پیامبرانرا «ومن نشاء» او راکه ما خواستیم ازگرویدگان ایشان وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ و هلاك کردیم بت‌پرستانرا ، ای که پای از اندازه بیرون نهاده‌اند .

آیهٔ ۱۰ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ (f.28 b) بخدای که فرود فرستادیم سوی شمای قرشیان و ای مکیان كِتَاباً نامه‌ای، ای کـه قرآن فِيهِ ذِكْرُكُمْ که دروست شرف شما ازبهرآنکه بزبان شما فرود آمده‌است. و نیزگفته‌اند دروست شرف شما اگر بدان بگروید ، و کار کنید بدانچه دروست . و نیزگفته‌اند درو یاد

کرده شده‌است هرچه شما را بدان حاجتست از کارهای دین‌شما **اَفَلاَ تَعْقِلُونَ** او پس درنمی‌یابید که من شما را فضیلت نهادم بر دیگران که جز شمااند از عجمیان و پارسیان و رومیان وهمه مردمان که نه تازیانند، قرآن بزبان شما فرستادم.

آیهٔ ۱۱ **وَ کَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْیَةٍ** و چندا که هلا کردیم[1] و ببریدیم ازین‌جهان از مردمانی‌که ایشان باشندگان شهرها بودند **کَانَتْ ظَالِمَةً** ستم‌کاران بودند و کافران **وَ اَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِینَ** و پدید آوردیم بنوی، بعدها پس هلاك کردن ایشان «قوما اخرین» مردمانی دیگر. این آیت در مردمان یمن فرو آمده‌است که پیغامبری بود ایشانرا که بدو نگرویدو اورا بکشتند، خدای تعالی بخت‌نصر را بریشان گماشت، همه را بشمشیر بگذرانید.

آیهٔ ۱۲ **فَلَمَّا اَحَسُّوا بَأْسَنَا** پس چون آنگاه «احسوا» بدیدند نهیب عذاب ما را **اِذَاهُمْ مِنْهَا یَرْکُضُونَ** همیدون ایشان از آن شهرهای خویش «یرکضون» می‌گریختند بشتاب.

آیهٔ ۱۳ **لاَتَرْکُضُوا** فریشتگان می‌گفتند ایشانرا بروی زلیفن و انکار «لاترکضوا» مگریزید **وَارْجِعُوا اِلَی مَا اُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَمَسَاکِنِکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْأَلُونَ** و بازگردید سوی آن نعمتها که شما را خوش آمد و انبارده گشته بودند[2] درو، از کوشکها و باغها و نشستگاهها که شما را بود، مگر شما را بپرسند که چرا کشتید پیغامبر خویش را و کجا شد آن مال و نعمت کشما داشتید و کجا شد آن توانگری و توانایی.

۱ـ۱ـ هلاکردیم: هلاك کردیم. در ترجمهٔ تفسیر طبری: «و چندا که هلاك کردیم». ج۴/۱۰۲۹ ۲ـ چنین است در نسخهٔ اصل، ولی با توجه به‌کلمهٔ «اترفتم» شاید «گشته بودید» بوده‌است.

آية ۱۴ **قَالُوا يَا وَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ** گفتند ای وای و ویـر مـا ، و « ویـل » کسی گوید که در بلایی افتد که او را از آن رستن نباشد «انا» ما بودیم ستمکاران بر خویشتن بدروغزن داشتن پیامبران .

آية ۱۵ **فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَيهُمْ** همیشه آن سخن بود بر خود ، بدان دعای کردند،ای که تا هلاك نشدند می‌گفتند ای وای و ویر ما **حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ** تا آنگاه کردیم مریشان را درووده بشمشیرهـا ، چنانکه کشت را دروند ، ای که از بن و بار بکنده « خامدین » مردگان فرو شده چون آتشی که خاکستر گردد .

آية ۱۶ **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ** نیافریدیم مـا آسمانـرا **وَالْأَرْضَ** و زمین را **وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ** و آنچه در آن دو میانست در آن حال که بازی می‌کردیم ، ای که نه از بهر بازی آفریدیم تا پاداش ثواب دهیم (f. 29 a) دوستان خویش را ، و عذاب کنیم دشمنان خویش را .

آية ۱۷ **لَوْ أَرَدْنَا اَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً** اگر خواستمی[1] که گرفتیمی فرزنـدی . و نیز گفته‌اند زنی که بدان شاد توان بود **لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا** هـر آینه کـه گرفتیمی آن فرزند و زنرا از نزدیك ما ، ای که از آنجا کشما ندانستیدی و آشکارا نشدی مرشما را که ما چگونه گرفتیم آنرا **اِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ** نکنیم ما هرگز ، و نگیریم کسی را بفرزنـدی . و نیز گفته‌انـد « لاتخذناه من لدنا » گرفتیمی آن فرزند را از آسمانیان نه از زمینیان، از بهر آنکه مقام آسمانیان بلندتر است از مقام زمینیان .

۱ــ چنین است در نسخهٔ اصل، با توجه به کلمات «اردنا»، «نتخذ»، « لاتخذ ناه » و « گرفتیمی » شاید « خواستیمی » بوده است .

آیهٔ ۱۸ **بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ** نه چنانست که ایشان می‌گویند که ما را فرزند است ، بگذار آن سخن ایشان . و ما بیندازیم حق را که درست است ، و آن قرآن است . بر باطل ایشان که آن نادرست است **فَيَدْمَغُهُ** پس این حق آن باطل را بشکند و ناچیز کند و ببرد، چنانکه کسی بر دماغ کسی بزندکه اورا زندگانی نماند **فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ** پس همیدون آن باطل ناچیز شده است بدان حق . و نیز گفته‌اند حق اسلام است ، و باطل شرك . و نیز گفته‌اند حق پندهای قرآنست، و باطل معصیت عاصیان **وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ** و مرشما را باد ای کافران وای و ویر از آنچه صفت می‌کنید خدایرا تعالی بصفتی که درخور او نیست ، ای که خدایرا فرزند می‌گویید .

آیهٔ ۱۹ **وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** و مر خدایراست هرکه در آسمانها و در زمینها بندگانند **وَمَنْ عِنْدَهُ** و هر فریشته که نزدیك اوست ، ای که در آسمانهاست **لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ** بزرگ منشی نکنند و ننگ ندارند از بندگی او و یکی گفتن او **وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ** و مانده نشوند و ملول نگردند از پرستش او .

آیهٔ ۲۰ **يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ** تسبیح می‌کنند خدایرا تعالی بشب و بروز. و نیز گفته‌اند نماز می‌کنند از بهر خدای تعالی بشب و بروز **لَا يَفْتُرُونَ** سست نگردند و فرود نهایستند از تسبیح او .

آیهٔ ۲۱ **أَمِ اتَّخَذُوا** و گرفته‌اند بت پرستان **آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ** بتانی که آنرا می‌پرستند از زمین **هُمْ يُنْشِرُونَ** او آن بتان زنده کنند مردگانرا چنانکه خدای تعالی زنده کند مردگانرا ؟

آیهٔ ۲۲ **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ** اگر بودی در آسمان و زمین بتانی که سزاوار

پرستش بودندی **اِلَّااللّٰهُ لَفَسَدَتَا** جز خدای تعالی، بیران شدی آسمان و زمین، و هلاك شدی هر که درآسمان و زمین است بمنازعتی‌که میان ایشان افتادی ، و بدانچه هرکسی ازیشان خود را به از دیگری خواستی ، وخواستی‌که غلبه او را باشد و آن دیگری مغلوب باشد . و حجت دامغه که خدای گفت که باطل را ببرد اینست که بیان‌کرد **فَسُبْحَانَاللّٰهِ** (f.29 b) پس پاکـی و بی‌عیبی مرخدایرا **رَبِّالْعَرْشِ** خداوند آن تخت بزرگ، ای آنکه پادشاهی اوراست، و همـه تخت‌داران کـه پـادشاهااند و بـر تخت می‌نشینند بندگان اوانـد **عَمَّايَصِفُونَ** از آنچه ایشان صفت می‌کنند مرورا ، ای کـه از زن و فرزند و انباز .

آیهٔ ۲۳ **لَايُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ** نپرسند او را ازآنچه او کند ، از هرحکم‌که‌کند بر بندگان خویش **وَهُمْ يُسْأَلُونَ** و ایشانرا بپرسند ، ای‌که بندگان او را ، از آنچه کنند که چرا کردید. و نیز گفته‌اند که خدایرا نپرسند از خدایی او، کـه او خود خدای است ، و بندگانرا بپرسند اگـر دعوی خدایی کنند که بچه حجت دعوی خدایی کردی . و نیز گفته‌اند « لایسال » برو شمار نکنند هرچه بخشد و کند «و هم یسالون» و ایشان ، ای که بندگان ، بریشان شمار کنند برکردهای ایشان .

آیهٔ ۲۴ **اَمِ اتَّخَذُوا** و گرفته‌اید **مِنْ دُونِهِ آلِهَةً** جز خدای تعالی بتانی را که ایشان‌را می‌پرستند **قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ** بگوی ای محمد بیارید حجت خویش برآنچه خدایی است جز خدای تعالی **هَذَا ذِكْرُمَنْ مَعِيَ** اینست ، ای‌که این قرآن ، کـه درو یاد کرده شده است خبر آن کسان کـه بر من‌اند و بمن گرویده‌اند **وَذِكْرُمَنْ قَبْلِي** و یاد آنکسان که پیش از مـن بوده‌اند و توریت

دارند و انجیل. بنگرید تا درهیچ‌کتابی ازین کتابها جز یکی خدای هست، و هیچ هست‌که خدایرا انباز است یا زن و فرزند است **بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ** نیست در هیچ‌کتابی که خدایرا انبازست. بگذار سخن ایشان، بیشتر ایشان نمی‌دانند **الْحَقَّ** حجت و توحید را، و تامل نمی‌کنندکه آن حق است ودرست **فَهُمْ مُعْرِضُونَ** و ایشان معرضانند، ای که ستیزکارانند و رویها بگردانیده‌اند از قبول حق.

آیهٔ ۲۵ **وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ** و نفرستادیم ما پیش از تو **مِنْ رَسُولٍ** فرستاده‌ای بسوی امت خویش **إِلاَّ نُوحِي**[۱] **إِلَيْهِ** که نه وحی‌کرده شد سوی [او][۲]، پس پدیدکرد وحی را **أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاَّ أَنَا** آن وحی، آن بود که، خدای نیست مگر من **فَاعْبُدُونِ** مرا پرستید و مرا یکی گویید.

آیهٔ ۲۶ **وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَداً** وگفتند گرفت‌آن خدای‌که نام او رحمن است فرزندی از فریشتگان، ای‌که گفتند گروهی از کافران، که فریشتگان دختران خدای‌اند. و گروهی گفتند که عیسی پسر خدای است، و گروهی گفتند عزیر پسر خدای است **سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ** پاکی مرورا از آنچه ایشان می گویند، نیستند فریشتگان دختران خدای، هستند ایشان بندگانی گرامی کرده بگرامی داشتن خدای مر ایشانرا.

آیهٔ ۲۷ **لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ** نگویند سخنی مگر بفرمان خدای تعالی، و پیش از آنکه فرمان دهد سخن نگویند **وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ** و ایشان بفرمان او کنند آنچه (f. 30a) کنند، ای‌که بی‌فرمان او هیچ نکنند.

۱ـ ق: نوحی (به‌کسر حاء).

۲ـ در نسخهٔ اصل: تو. با توجه به‌کلمهٔ «الیه» و معنی عبارت اصلاح شد. در ترجمهٔ تفسیر طبری: «که نه وحی کردیم بدو». ج۱۰۳۱/۴.

آيهٔ ۲۸ **يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ** مى‌داند خداى تعالى آنچه ايشان كرده‌اند و آنچه خواهند كرد ، اى كه آنچه گذشتست از كردهاى ايشان و آنچه بمانده است و خواهند كرد **وَلاَ يَشْفَعُونَ** و شفاعت نكنند درآن جهان . و «شفاعت» خواهش‌كردن باشد از بهر كسى ديگر تا او بمراد رسد . اى كه آن فريشتگان شفاعت نكنند. **اِلاَّ لِمَنِ ارْتَضَى** مگر از بهر آنكس كه خداى ازو خشنودست . و نيز گفته‌اند كه مگر از بهر آنكس كه او كارى كرده است كه آن پسنديدهٔ خداى است ، و هركه يك كار كند پسنديدهٔ شفاعت او، بايد تا ديگر كارهاى ناپسنديده بدو بخشد . اما هر كه همه كار او پسنديده باشدچون پيغامبران صلوات‌اللّٰه‌عليهم ، او را بشفاعت حاجت نباشد **وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ** و آن فريشتگان از بيم خداى تعالى ترسانند و لرزان. و نيز گفته‌اند « لايشفعون » آمرزش نخواهند درين جهان « الا لمن ارتضى » مگر از بهر آنكس كه خدايرا يكى گويد و خداى ازو خشنود...[1] بيكى گفتن .

آيهٔ ۲۹ **وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ** و هركه گويد از آن فريشتگان **اِنِّى اِلٰهٌ مِنْ دُونِهِ** منم خدايى جز خداى ، و آن ابليس است **فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ** او آنكس است كه پاداش دهيم او را دوزخ. و ابليس چون خلق را بپرستش خود خواند دعوى انبازى كرد برخداى تعالى **كَذٰلِكَ نَجْزِى الظَّالِمِينَ** همچنين اى شنونده پاداش دهيم ستم‌كارانرا ، كه ايشان مشركانند و بتانرا پرستند جز خداى تعالى .

آيهٔ ۳۰ **اَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا** او نمى‌بينند ، او نمى‌دانند آن كافران **اَنَّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ** كه آسمانها و زمينها **كَانَتَا رَتْقاً** بودند هر دو بسته ،

۱ ــ در نسخهٔ اصل محو شده است . ظاهراً : است .

پیوستهٔ یکدیگر. پس خدای تعالی جدا کرد میان ایشان بهوا، آسمانرا هفت کرد و زمین را هفت. پس گفت **فَفَتَقْنَا هُمَا** بگشادیم هر دو را بآب و نبات، ای که آسمان بارنده نبود ، و زمین روینده نبود . آسمانرا بگشاد و بارنده کرد ، و زمین را بگشاد و روینده کرد **وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ** و آفریدیم از آب **کُلَّ شَیٍء حَیٍّ** هر[1] زنده ، ای که همه جانوران که زنده‌اند از آب آفریدیم ، چنانکه خدای گفت تعالی : « واللّه خلق کل دابة من ما[ء] ». و نیز گفته‌اند « وجعلنا من الماء کل شی حی » کردیم آب را حیاة هرچه بآب زید **أَفَلَا یُؤْمِنُونَ** او پس نمی‌گروند بدین شگفتیها و استوار نمی‌دارند که آفریدگار همه چیزها خدای است تعالی ؟

آیهٔ ۳۱ **وَجَعَلْنَا فِی الْأَرْضِ رَوَاسِیَ** و آفریدیم در زمین کوههای استوار . و نیز گفته‌اند کوههای گران **أَنْ تَمِیدَ بِهِمْ** از بهر آنکه نخواستیم که زمین بجنباند ایشانرا ، و از بهر آن تا زمین بنه لرزاند ایشانرا و سرگردان ندارد **وَجَعَلْنَا فِیهَا فِجَاجاً** و آفریدیم (f. 30 b) در میان کوهها درها و راههای فراخ **سُبُلاً لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ** راههایی که بگذرند از آن گذرندگان . و نیز گفته‌اند « فجاجا » کوههای بلند که بدان راه ببرند مگر ایشان راه شهرهای خویش بدان کوههای بلند و بدان راههای کوفته دریابند. و نیز گفته‌اند مگر راه مسلمانی یابند . بعبرت گرفتن بدان کوهها و درها و راهها .

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً و آفریدیم آسمانرا آسمانه‌ای نگاه
آیهٔ ۳۲ داشته از اوفتادن بی زنجیری از بر او و ستونی زیر او . و نیز گفته‌اند

۱ ــ کلمهٔ « شیء » ترجمه نشده است. در ترجمهٔ تفسیر طبری : « و کردیم از آب همه چیزی را زنده » . ج ۱۰۳۱/۴ .

«محفوظا» نگاه داشته بستارگان از دیوان **وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ** و ایشان، ای که کافران ، از آفتاب آن و مـاه آن و ستارگان آن « معرضون » روی گردانندگانند، ای که تفکر نکنند در آن . و آمده است در خبر که آسمان موجی است باز داشته ، می‌رود درو آفتاب و ماه و ستارگان .

آیهٔ ۳۳ **وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ** و او آن خدای است که بیافریـد شب و روز را **وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ** و آفتاب و ماه را **كُلٌّ فِي فَلَكٍ** همه ایشان در فلك که جای ستارگانست ، و او می‌گرداند ستارگانرا . و نیز گفته‌انـد کـه « فلك » آسمانست . و نیز گفته‌اند « فلك » قطبی است گرد و می‌گـردد . او می‌گرداند آفتاب را وماه را وستارگانرا **يَسْبَحُونَ** می‌گردند درو و می‌روند. و پارسی « يسبحون » اشنا [1] می‌کنند ، و لکن مراد ازو رفتن است .

آیهٔ ۳۴ **وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ** ندادیم ما و نکردیم مرآدمی را پیش از تو ، ای محمد، جاودانگی [2] **أَفَإِنْ مِتَّ** [2] **فَهُمُ الْخَالِدُونَ** ایشان جاوید نمانند و بمیرند . این آیت آنگاه آمـد که کافران گفتند یکچندی چشم داریم تا بمیرد محمد، و ازو برهیم.

آیهٔ ۳۵ **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** هـر تنی کجان دارد چشندهٔ مـرگ است . بمیرند ایشان و مرگ را بچشند ناچار **وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ** و می‌آزماییم شمارا ببلاها و درویشی و بمال و توانگری و تن‌درستی **فِتْنَةً** از بهرآزمایش را ، تا بنگریم‌که درنعمت چگونه شکر کنید و در محنت چگونه صبر کنید. و نیز گفته‌اند «بالشر» می‌آزماییم شما را بدانچه خوش نیاید شما را و دوست ندارید، « والخیر » وبدانچه دوست دارید و خوش‌آید شما را « فتنة » از بهر

۱ــ اشنا : آشنا ، شنا . ۲ــ۲ــ ق: افان مت (به کسرمیم وضم وتشدید تاء).

آزمایشی تا بدانیم شکر شما را بر آنچه دوست دارید، و صبر شما را بر آنچه دوست ندارید **وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ** و سوی ماست بازگشت شما پس مرگ، ای که سوی شمارگاه ،کان زمین محشر است.

آیهٔ ۳۶ **وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و چون آنگاه که بینند ترا کافران، ای که آنانکه افسوس می‌کنند برقرآن و بر تو **إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً** مگر افسوسی که برو افسوس‌کنند **أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ** گویند او اینست‌که یاد می‌کند بتان شمارا ببدی **وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ** (f. 31 a) وایشان بیاد رحمن **هُمْ كَافِرُونَ** ایشانند ناخستون خدایی او را ، ای که ایشان عیب میکنند مر ....[1] را که خستون نیست بخدایی بتان ایشان ، و ایشان خود خستون نیستند خدای رحمن را ، و این غایت نادانیست .

آیهٔ ۳۷ **خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ** آفریده شدند همه آدمیان از شتاب ، ای که آفرینش آدمی بر آنست که در کارها شتاب کند . و نیز گفته‌اند که انسان ، آدم است ، آفریده شد آدم بر شتابی پیش از فرو شدن آفتاب روز آدینه‌آخر روزی از سال . و نیزگفته‌اند که شتاب آدم آن بودکه از پس آنکه جان در چشمش درآمد و در زبانش ، باقی گل بود ، از خدای بخواست تا زودتر او را تمام‌کند و جان در همه کالبد او درآرد پیش از آنکه آفتاب فرو شود . و نیز گفته‌اند که آفریده شد آدمی ازگل . و نیز گفته‌اند آفریده شد آدمی بر دوستی شتاب‌کردن درکارها . و«عجله» شتابی باشد پیش از وقت و آن ناستوده است **سَأُرِيكُمْ آيَاتِي** سرانجام‌که بنمایم شما را ، ای کافران ، آن زلیفنها که شما را کشیده‌اند درآیتهای من ، ای که قرآن ، وآن عذاب که شما را وعده

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : « ار .... » ؟

کردهاند **فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ** شتاب مکنید بفرودآمدن عذاب پیش از وقت .

آیهٔ ۳۸ **وَيَقُولُونَ** و می‌گویند کافران **مَتَى هَذَا الْوَعْدُ** کـی خواهد بود این
نوید، ای‌که نوید روز قیامت **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید شما راستگویان
در گفتار خویش .

آیهٔ ۳۹ **لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا** اگر بدانندی کافران‌که روز رستاخیز خواهد
بود ، بگروندی بدان ، و نپایندی بر کفر **حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ**
که بازندارند و نتوانندکه بازدارند از رویهای خویش آتش **وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ**
و نه ازپشتهای[1] ، ای‌که نتوانندکه دفع‌کنند عذاب از خویشتن **وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ**
و نه نیز ایشان منصور باشند و یاری داده .

آیهٔ ۴۰ **بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً** نه چنانست‌که ایشان می‌گویند که روز رستاخیز
نیست ، هست و بدیشان آید ناگاهان **فَتَبْهَتُهُمْ** و حیران کند ایشانرا بر آن
ناگاه آمدن و سرگردان **فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا** پس نتوانند که باز دارند آنرا
از خود **وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ** و نه نیز ایشانرا مهلت دهند تا وقتی دیگر .

آیهٔ ۴۱ **وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ** بخدای‌که افسوس کرده‌شد **بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ** برپیامبران
که پیش از تو بوده‌اند چنانکه بر تو افسوس می‌کنند، ایشان شکیبایی‌کردند ،
تو نیز شکیبایی‌کن **فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا** درگرفت و فروآمد بدان کسان که
افسوس‌کردند **مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ** ازآن کافران، عقوبت‌آنچه افسوس
می‌کـردند برآن ، ای که عقوبت افسوس ایشان بـر پیامبران و بر کتابهای

---

۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . در اینجا کلمه‌ای نظیر : خویش ، خویشتن ، ایشان در ترجمهٔ کلمهٔ « هم » از قلم افتاده است . در ترجمهٔ تفسیر طبری: «اگر بدانندی آنکسها که کافرشدند آنگاه که نتوانند [باز] داشت از رویهای خویش آتش و نه از پشتهای ایشان و نه ایشان را نیرو دهند و یاری » . ج۴/۱۰۳۲ .

خدای تعالی در ایشا[1] رسید چنانکه نتوانستندگریخت ازآن . (f. 31b)

آیهٔ ۴۲ **قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ** بگوی ای محمد، کیست که نگاه دارد شما را و پاسبانی شما کند **بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَٰنِ** بشب و بروز از عذاب خدای اگر فرود آید؟ نگاه ندارد کسی ایشانرا از عذاب **بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ** و هستند ایشان از کتاب خدای خویش و توحید او رویگردانندگان.

آیهٔ ۴۳ **أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ** او مر ایشانرا هست بتانی که باز دارد ایشانرا از عذاب ما **مِنْ دُونِنَا** بتانی جزما؟ **لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ** نتوانند ایشان که یاری دهند خودرا، چگونه یاری دهند ایشانرا و بازدارند عذاب ازیشان؟ **وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ** ونه ایشانرا زینهار دهند از عذاب ما. و نیز گفته‌اند و ند نیز همراهی ایشان کنند از خدای تعالی نیکیی.

آیهٔ ۴۴ **بَلْ مَتَّعْنَا هَٰؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ** بلکه برخورداری دادیم این کافرانرا و پدران ایشان را **حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ** تا دراز شد بریشان زندگانی، ای‌که برخورداری دادیم ایشانرا ازین جهان روزگاری دراز تا دلهاشان سخت شد **أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ** او پس نمی‌بینندکه ما می‌گیریم زمین را **نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا** و می‌گشاییم گرد برگرد مکه را که کنارهای آنست ، و کم می‌کنیم آنرا از ولایت مکیان ؟ و نیز گفته‌اند که کم می‌کنیم آنرا بمرگ مهتران ایشان و رییسان ایشان ، ای که مکه . و نیز گفته‌اند که کم می‌کنیم آنرا بمرگ فقیهان آن شهر و عالمان آن . و نیز گفته‌اند کم می‌کنیم بستم والیان ایشان و عاملان ایشان **أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ** او پس ایشانند که چیره‌تر خواهند شد بر محمد مصطفی پس این بیان؟ پس خدای تعالی بریشان غالب

۱ ــ ایشا : ایشان . در نسخهٔ اصل به خط دیگری حرف « ن » در زیر « ایشا » افزوده شده است .

است که پیش برد کار خویش را بقهر .

آیة ۴۵ **قُلْ اِنَّمَا اُنْذِرُکُمْ بِالْوَحْيِ** بگوی ای محمد ، می‌بترسانم شما را بقرآنی که وحی‌کرده شده است سوی من ، و فرمان داده‌اند مرا درآن قرآن که شما را بترسانم ازعذاب خدای تعالی **وَلَایَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ** و نشنوند آن کافران که کران‌اند بگوشهای[۱] دل خواندن تو ایشانرا بتوحید . و اگر « ولاتسمع » خوانی: و تو نتوانی‌که بشنوانی ای محمد ایشانرا قرآن. واگر « ولا یسمع الصم الدعا » خوانی : و نتوانند آن کافران که بشنوند شنیدنی که ایشانرا سود دارد **اِذَا مَایُنْذَرُونَ** چون آنگاه که بترسانند ایشانرا بدوزخ .

آیة ۴۶ **وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ** و اگر آسیب زند ایشانرا و برسد بدیشان «نفحة» اندك مایه چیزی **مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ** از عذاب خدای تو . و نیز گفته‌اند «نفحة» یك ضربت از عذاب خدای تو.و نیز گفته‌اند «نفحة» نصیبی و بخشی از عذاب خدای تو **لَیَقُولُنَّ** هرآینه‌که گویند**یَا وَیْلَنَا اِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ** ای وای و ویر ما ، ما بودیم ستمکاران که فرمان خدای نکردیم.

آیة ۴۷ **وَنَضَعُ**[۲] **الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ** (f.32 a) و بنهیم ترازوی عدل **لِیَوْمِ الْقِیَامَةِ** مرروز قیامت. وآمده است در تفسیر که ترازویی باشد که او را دو پله باشد و زبانه باشد، از بهر این بلفظ جمع یادکرد وگفت ترازوها . وآمده استکه کردارها را مانند برکشیدنیها کنند ، پس برکشند . ودر تفسیر آمده استکه خاتمهٔ کارها برکشند ، هرکه را خاتمهٔ کار او نیکو باشد او را پاداش نیکی دهند،و هرکه را خاتمت‌کار او بدی باشد پاداش او بدی باشد **فَلَاتُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئًا** ستم کرده نشود برتنی بچیزی ، ای که کم نکنند از نیکیهای

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل بگوشهایی .   ۲ ــ ق : نضع (به ضم عین) .

آنکس که نیکی کرده است ، و افزون نکنند بر بدیهای آنکس کـه بدی کرده است **وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ** و اگر هم سنگ دانـه‌ای باشد **مِنْ خَرْدَلٍ** از سپند دانه‌ای، و سخت خرد باشد دانهٔ سپندان ، ای‌که اگر هم سنگ یکی از آن باشد **أَتَيْنَا بِهَا** بیاریم آنرا ، و اگر «اتینا» خوانی : بدهیم بدان مکافات آن **وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ** بسنده‌ایم ما شمارکنندگان و پاداش دهندگان ، ای‌که بسنده‌کنید بخدای تعالی پاداش دهندهٔ خویش.

آیهٔ ۴۸ **وَلَقَدْ آتَيْنَا** بخدای‌که دادیم‌ما **مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً** موسی و هرونرا حجتی‌که جداکردی بدان حجت میان حق و باطل ، حجتی روشن . و نیز گفته‌اند «فرقان» توریة است که درو فرق است میان حق و باطل . و نیز گفته‌اند «الفرقان» نصرتش دادیم بر دشمن و رستگاری وحلال و حرام پدید کردیم **وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ** و پندی مر پرهیزگارانرا.

آیهٔ ۴۹ **الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ** آنکسان که می‌ترسند از خـداوند خـویش **بِالْغَيْبِ** نادیده مرورا **وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ** و ایشان از روز قیامت که بزودی چون ساعتی باشد می‌ترسند از عذاب آن روز . عبدالله عباس می‌گوید هرکه بگرود که خدای یکیست و او را انباز نیست و بهشت و دوزخ و روز رستاخیز و شمار و ترازو ، او از خدای تعالی بترسیده است نادیده مرخدایرا تعالی .

آیهٔ ۵۰ **وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ** و این قـرآن پندیست و یـادگاریست خجسته‌بخت مر آنکس را که بدو بگرود، ای که فرود فرستادیم این قرآنرا و درو سعادت است و آمـرزش مـرمومنانرا **أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ** او پس شما مرین قرآنرا منکرید و ناگرویده ، بـدو خستون نمی‌آیید بخجستگی او و

بدانکه او را خدای فرستاده است .

آیهٔ ۵۱ **وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرٰهِيمَ** بخدای که دادیم ابـرهیم را **رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ** راه راست او پیش از موسی و هرون . و نیز گفته‌اند پیش از رسیدگی او . و نیز گفته‌اند « رشده » پارسایی او **وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ** و بودیم ما بدو دانا که او سزاوار آنست که ما او را دادیم .

آیهٔ ۵۲ **إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ** یادکن چون گفت مرپدر خویش را و مردمان خویش را **مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيلُ** چه چیز است ایـن بتان **الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ** (f .32b) آن بتانی که شما بر پرستش او درنگ کرده‌اید و بپایستد ، ای که همیشه آنرا می‌پرستید .

آیهٔ ۵۳ **قَالُوا** گفتند قوم او و پدر او **وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ** یافتیم پدران خویش را مرآنرا پرستندگان ، اقتدا کردیم بریشان .

آیهٔ ۵۴ **قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** گفت ابرهیم بخدای که هستید شما و پدران شما در گم‌بودگی پیدا .

آیهٔ ۵۵ **قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ** گفتند آورده‌ای آنچه حق است؟ای که راست می‌گویی توکه خدای یکی است **أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ** یا تو ازبازی‌کنندگانی ، ای که بازی می‌کنی یا راست می‌گویی .

آیهٔ ۵۶ **قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ** گفت ابرهیم بازی نمی‌کنم، راست می‌گویم،هست خدای شما خدای آسمانها و زمینها،آن خدای که بیافرید ایشانرا نخست،پیش از آنکه چنان کرده بودکه از آن اندازه گرفت یا ازکس بیاموخت **وَأَنَا عَلَىٰ ذٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ** و من بر آنچه‌گفتم شما را گواهیم از گواهان، که او آفریدگار شماست و آفریدگار آسمانها و زمینها.

آیهٔ ۵۷ وَتَاللهِ لَاَکِیدَنَّ اَصْنَامَکُمْ و بخدای تعالی که سگالش کنم پنهان از شما بتان شما را، ای‌که بشکنم آنرا بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ پس آنکه شما روی ازیشان بگردانید و بعید خود بیرون روید. این روزی گفت که ایشان بعیدگاه خود بیرون شدندی همه.

آیهٔ ۵۸ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا اِلَّاکَبِیرًا لَهُمْ پس کرد آن بتانرا پاره پاره، چون «جیم» را در زیرخوانی. و چون پیش‌خوانی: کرد ایشانرا هیزم خرد و مرد، مگر بتی بزرگ را ازیشان که او سر بتان بود، اورا نشکست و تبر برگردن او نهاد و بیرون آمد از بت‌خانه لَعَلَّهُمْ اِلَیْهِ یَرْجِعُونَ مگر ایشان بازگردند با برهیم و دین او چون حجت بریشان بیستاند. و نیز گفته‌اند مگر ایشان باز گردند بدان بت بزرگ که او را مهتر بتان دانستی، پس بازگشتند.

آیهٔ ۵۹ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا که کرد این بتان ما؟ ای که شکست بتان ما را؟ اِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِینَ که اوست از جملهٔ ستم‌کاران بدین کرده.

آیهٔ ۶۰ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًی یَذْکُرُهُمْ یُقَالُ لَهُ اِبْرَهِیمُ گفت یکی ازیشان شنیده‌ایم که جوانی است «یذکرهم» یاد می‌کند ایشانرا ببدی و عیب می‌کند ایشانرا، می‌گویند مرو را ابرهیم، ای‌که ابرهیم نام است.

آیهٔ ۶۱ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَی اَعْیُنِ النَّاسِ بیارید او را چنانکه مردمان می‌بینند بر ملای مردمان چنانکه همه حاضر باشند لَعَلَّهُمْ یَشْهَدُونَ مگر ایشان حاضر باشند و ببینند آن عذاب را که ابرهیم را کنند. و نیز گفته‌اند مگر ایشان حاضر باشند و بشنوند آن حجت‌که او آورد برشکستن بتان، و آن جواب که او را دهند، و این از بهر آن‌گفتند که درآیین ایشان آن‌بود که کس را بی‌حجت عقوبت نکردندی، نخست درست کردندی برو گناه او،

پس او را عقوبت کردندی (f.33 a) .

آیهٔ ۶۲ **قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرٰهِيمُ** گفتند او تو کرده‌ای این براستای بتان ما ، ای ابرهیم ؟

آیهٔ ۶۳ **قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ** گفت ابرهیم بل که کرد مهتر ایشان ، ای بت بزرگ **هَذَا** این بت که تبر بر گردن اوست از خشم آنکه چرا بتان خرد را برو برابر می‌کنند در پرستش . و بدین ، آن خواست تا حجت بریشان درست کند . پس گفت **فَسْئَلُوهُمْ** بپرسید ازیشان تا که کرد این براستای ایشان و که شکست ایشانرا **إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ** اگر هستند سخن‌گویان و اگر توانند که سخن گویند .

و درین آیت مفسرانرا تأویلهاست تا دروغ از ابرهیم نفی کنند ، ای که دور کنند ، و حاجت نیست بدان تاویل ، که همه خردمندان دروغ از بهر باطل کردن باطلی ، و درست کردن حقی روا داشته‌اند و نیکو داشته‌اند آنرا ، و در شریعت هم رواست . و در خبر آمده است که ابرهیم خلیل صلوات‌الله علیه سه دروغ گفت ، نگفت از آن دروغ یکی مگر از بهر آنکه تا درست کند اسلام را ، و باطل کند کفر را ، و یکی از آن اینست « بل فعله کبیرهم »، و دیگری «انی سقیم»[1]، و سدیگر آن بود که ساره را گفت، زن خود را ، که خواهر منست . و آن مفسران که تأویل کرده‌اند گروهی گفته‌اند «فعله کبیرهم» خود را خواست گفت ،که ایشانرا بشکست بزرگ ایشان، وآن خود را خواست، ای که من شکستم و ایشان[2] پی‌نیفتادند[2]، پنداشتند بت را می‌گوید. وگروهی گفته‌اند «بل فعله کبیرهم» پیوستهٔ «ان کانوا ینطقون»[3] است ،

۱ـ قرآن مجید ، سورة الصافات (۳۷)، آیهٔ ۸۹ . ۲ـ۲ـ رك : ص ۱۶/ح ۲ـ۲ و ۳ـ۳ و تعلیقات. ۳ـ در نسخهٔ اصل : ان کانوا ینطقونه .

بت بزرگ ایشان شکست ایشانرا ، بپرسید ایشانرا اگر توانند که سخن گویند، ای که چنانکه سخن گفتن از یشان محالست، بت شکستن از بت بزرگ محالست .

فَرَجَعُوا اِلَی اَنْفُسِهِمْ پس باز گشتند آن کافران بخویشتن، ای که تفکر آیهٔ ۶۴
کردند و بخردهای خویش باز گشتند . و نیز گفته‌اند بیکدیگر باز گشتند و نتوانستند که جواب دهند. پس خدای تعالی ایشانرا بسخن آورد تا خستون آمدند بدرستی سخن ابرهیم **فَقَالُوا اِنَّکُمْ اَنْتُمُ الظَّالِمُونَ** و گفتند شمایید ستمکاران ، که از بتان می‌پرسید که ایشانرا که شکست ، که اگر خدای بودندی ، ابرهیم ایشانرا نتوانستی شکست و بریشان برنیامدی . با این همه توفیق نیافتند که بگرویدندی .

ثُمَّ نُكِسُوا عَلَی رُؤُسِهِمْ پس نگوسارشان کردند بر سرهای خویش ، آیهٔ ۶۵
ای که چنان شدند که کسی را سر در زیر آرند و پای در هوا کنند . و این سخن کنایتست از خجلی و رسوایی ایشان، ای که خاموش بماندند از خجلی، و خستون آمدند بدیشان . بریشان حجت بود و گفتند **لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ** بخدای که تو دانسته‌ای ای ابرهیم که نیستند بتان سخن گویان ، ای که نتوانند که سخن گویند .

قَالَ اَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ گفت ابرهیم او پس می‌پرستید جز آیهٔ ۶۶
خدای **مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً** بتی را که سود نکند شما را پرستش او چیزی (f.33 b) اگرش بپرستید **وَلَا يَضُرُّكُم** و زیان نکند شما را اگرش نپرستید.

اُفٍّ لَكُم وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ فرخجی مرشما را ، ای که ننگ آیهٔ ۶۷
و کند از بت برشما از آن بتان که شما می‌پرستید جز خدای تعالی **اَفَلَا تَعْقِلُون**

پس در نمی‌یابید که ایشان خدای نیستند ؟

آیهٔ ۶۸ **قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ** پس گفت یکی از کردان پارس . و نیز گفته‌اند که نمرود خود گفت « حرقوه » بسوزید ابرهیم را و یاری دهید بتان خویش را و کینهٔ بتان از ابرهیم بکشید **إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ** اگر کاری خواهید کرد بجای او ، و عقوبتی خواهید کرد او را .

پس دره‌ای بود میان دوکوه هر دو سر دره بر آوردند بسنگ و آهك، پس آن دره را پر هیزم کردند چهل شبان‌روز، پس آتش در آن هیزم زدند، چون آتش بالا گرفت ، ابرهیم را در منجنیق نهادند و بینداختند . ابرهیم گفت در هوا که انداخته بودندش « لااله‌الا انت سبحانك رب‌العالمین لك الحمد و لك‌الملك و لاشریك لك ». و عبدالله عمر می‌گوید که گفت « حسبی الله و نعم‌الوکیل » . خدای گفت عزوجل :

آیهٔ ۶۹ **قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلَاماً عَلَى إِبْرَٰهِيمَ** گفتیم باش ای آتش سرد بسلامت و تن‌درست ، ای که بر ابرهیم سرد گرد ، سردی که ابرهیم را رنج نرسد . و در علم آمده است که سرمای او دفع کرد گرمای او را ، و گرمای او دفع کر[د] سرمای او را ، و سلامت گشت بر ابرهیم . و ابوالعالیه می‌گوید که اگر نگفتی که سرد باش بر ابرهیم ، و این تقیید نکردی ، تا بقیامت سرد بماندی . و قتاده می‌گوید که آتش ازو نسوخت مگر بند او را. و یکی از مفسرا[۱] می‌گوید که ابرهیم را در آتش انداختند و او صد و بیست و شش ساله بود . کعب احبار می‌گوید هیچ جانوری نبود آن روز که نه‌آتش نمرود می‌بکشت تا ابرهیم را نسوزد مگر این شلند که او آتش را می‌دمید

۱ ــ مفسرا : مفسران .

و می‌افروخت . و رسول صلوات‌الله‌علیه فرمود تا شلند را بکشند. و آمده‌است در علم که هفت شبان‌روز ابرهیم را اندر آتش بداشتند و آتش می‌سوخت ، پس هفت شبان‌روز سر آن آتش بپوشیدند ، پس روز دیگر بگشادند بنگریستند ، گونهٔ ابرهیم بنه گشته بود و یك موی او نسوخته بود . و آمده است که آتش همه جهان سرد شد و هیچ نانی نپخت و بر هیچ چیز کار نکرد .

آیهٔ ۷۰ **وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا** خواستند با برهیم سگالشی که او را هلاك کنند **فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ** پس کردیم ایشانرا در آن عقوبت که ابرهیم را کردند زیان‌کارانی از همه زیان‌کاران زیان‌کارتر که بمراد نرسیدند درین جهان و سزاوار عقاب گشتند در آن جهان .

آیهٔ ۷۱ **وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا** و برهانیدیم ابرهیم را از نمرود و لشکر او ، و لوط را که برادرزادهٔ او بود **إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا** و ببردیم ایشان را بسوی زمینی که برکت کرده‌ایم بدان **لِلْعَالَمِينَ** از بهر جهانیان بفراخی نعمت و مال و آب خوش ، و آن بیت‌المقدس است . و هیچ آبی خوش از آسمان فرو نیاید (f. 34 a) که نه نخست بر صخرهٔ بیت‌المقدس آید ، پس از آنجا پراکنده شود در روی زمین . و آمده است در تفسیر که ابرهیم از زمین بابل که نشستگاه نمرود بود بر لوط یکجا ببیت‌المقدس رفتند ، پس آنکه از آتش بیرون آمده بود .

آیهٔ ۷۲ **وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً** و بخشیدیم مرو را فرزندی از پشت او ، نام او اسحق ، و نبسه‌ای نام او یعقوب ، « نافلة » زیادت بر آنچه او خواست ، او از ما فرزند خواست ، ما او را فرزند دادیم و نبسه بر سری

وَكُلّاً جَعَلْنَا صَالِحِينَ و همه را ، ای که ابرهیم و اسحق و یعقوب را، کردیم پیغامبرانی شایسته ، پارسانی مرسلان فرستادگان بخلق .

آیهٔ ۷۳ **وَجَعَلْنَاهُمْ اَیِمَّةً** و کردیم مرایشانرا « ایمة » پیش‌روانی که مردمان
اقتدا کنند بدیشان در نیکیها **يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا** راه می‌نمایند ، ای که می‌خوانند مردمانرا سوی دین ما، و آن دین مسلمانی است « بامرنا » بفرمان ما **وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ** و پیغام دادیم سوی ایشان پوشیده‌که نیکیها کنند و طاعتها **وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ** و گزارده دارند نمازها را در وقت خویش ، آشکارا همیشه **وَاِيتَاءَ الزَّكٰوةِ** و بدهند زکوة خواسته **وَكَانُوالَنَا عَابِدِينَ** بودند ایشان مر ما را پرستندگان ، ای که یکی‌گویان باخلاص نه بنفاق .

آیهٔ ۷۴ **وَلُوطاً آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً** و دادیم لوط را حکم کردن میان
مردمان بحق . و نیز گفته‌اند « حکما » پیامبری « و علما » فقه در دین **وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِى كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ** برهانیدیم او را از شهری که آن کردندی باشندگان آن کارهای پلید نا شایست[1] ، ای که بر مردان گرد آمدندی . و نیز گفته‌اند باد رها کردندی از بهر افسوس و مسخرگی **اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ** بودند ایشان مردمانی بد ، زشت‌گفتار زشت‌کردار بیرون آمدگان از فرمان خدای تعالی .

آیهٔ ۷۵ **وَاَدْخَلْنَاهُ فِى رَحْمَتِنَا** و درآوردیم او را، ای که لوط را، در بهشت
ما . و نیز گفته‌اند پیامبری دادیم او را **اِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ** او پیامبری است از پیامبران پارسان نیك‌مردان .

آیهٔ ۷۶ **وَنُوحاً اِذْنَادَى مِنْ قَبْلُ** و یاد کن نوح را چون آنگاه که بخواند

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل این کلمه « ناشایسته » نیز خوانده می‌شود .

خدای خویش را پیش از ابرهیم، ای که دعای بد کرد بر قوم خویش **فَاسْتَجَبْنَا لَهُ** مستجاب کردیم دعای او را، و آنچه خواست بدادیم **فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ** برهانیدیم او را و فرزندان او را و هرکه بدو بگرویده بود از غرق . و نیز گفته‌اند برهانیدیم او را از رنج قوم خویش آنگاه که غرق کردیم ایشانرا در آب . و نیز (f. 34 b) گفته‌اند برهانیدیم او را از دیدن روی کافران و بتان در روی زمین، پس آنکه زمین را پاك کردیم بغرق کردن ایشان. پس گفت **مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ** برهانیدیم او را از اندوه بزرگ .

آیهٔ ۷۷ **وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** یاری دادیم او را و باز داشتیم او را از آن مردمانی که دروغزن داشتند او را ، که دعای او مستجاب کردیم در ایشان . و نیز گفته‌اند « نصرناه » برهانیدیم او را از آن کافران بسلامت و ایشانرا هلاك کردیم **إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ** بودند ایشان مردمانی بد، ای که کافران بودند. فرود بردیم ایشانرا در آب ، و بایشان پوشیده کردیم همه را ، خرد و بزرگ ، ای که کس از یشان نرست .

آیهٔ ۷۸ **وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَنَ** و یاد کن داود را و سلیمانرا **إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ** چون آنگاه که حکم می‌کردند هر دوتن در آن کشت . و نیز گفته‌اند در آن رز ، و آن رزی بود که خوشهاش بیرون آمده بود **إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ** که درو افتاد و بچرید بشب گوسپندان مردمان، بچریدند در آن رز و بخوردند برگ او و خوشهٔ او **وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ** و ما بودیم دانا بر آن حکم که ایشان کردند ، ای که پوشیده نشد بر علم ما آن حکم که ایشان هر دوتن کردند .

و قصهٔ آن چنان بود که داود حکم کرد که تاوان آن رز آن باشد که گوسفندان همه خداوند آن رز را دهند . چون این حکم پیش سلیمان بگفتند او گفت که اولیتر باشدکه خداوند آن رز منفعت می‌گیرد از گوسفندان بپشم و شیر آن ، و خداوند آن گوسفند رز را آبادان کند . چون سال بگذرد و رز ببرآید رز بازدهند و گوسفند بازستانند . چون داود صلوات‌الله علیه بشنید که سلیمن چه حکم‌کرد خدای تعالی گفت :

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَٰنَ دریابانیدیم سلیمانرا جواب آن مسئله کـه داود آیهٔ ۷۹
صلوات‌الله علیه خلاف آن حکم کرده بود . و فهم دادیم سلیمانرا تا حکمی کرد که آن بصواب نزدیکتر بود **وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا** و همه را دادیم ، ای که داود را و سلیمانرا ، حکمی صواب وعلمی در حکم. این دلیل می‌کند که آنچه داود کرد صواب بود و آنچه سلیمان کرد صواب بود.

اما حکم سلیمن ، به آمد هردو خصم درآن بود ، و در حکم داود به آمد یکی گروه بود ، از بهر این آن اولیتر آمد . و آنچه گفت که فهم دادیم سلیمانرا آن مسئله کـه او را فضیلت نهاد بدان مسئله از بهر آنکه او در خردگی این مسئله دریافت ، و داود در بزرگی ، و از کـودکان چنین حکمی عجب باشد . و نشاید که کسی‌گویدکه داود غلط کرد ، که پیغامبران صلوات‌الله علیهم معصومانند از غلط و خطا. و حسن بصری می‌گوید (f. 35 a) اگر این آیت نیستی قاضیان هلاك شده‌اندی . و علما گفته‌اند که پیغامبرانرا باجتهاد حاجت نیست‌که وحی آسمان می‌آید . و بعضی گفته‌اند که روا باشد که اجتهاد کنند ، که اجتهاد فضیلتست ، و روا نباشد که ایشانرا این فضیلت نباشد. و اگر گویند که داود چگونه نقض‌کرد حکم خود را باجتهاد سلیمن؟

جواب آنست‌که داود حکم نکرده بود ، فتوی داده بود و گفته بود که حکم بدین فتوی خواهم‌کرد ، چون فتوی سلیمن بدید از فتوی خود رجوع کرد . و روا باشد که آنچه سلیمان گفت بوحی گفت ، و داود باجتهاد حکمْ کرد ، از بهر آن نقض کرد که اجتهاد بنص باطل شود ، و هر اجتهادی که مخالف نص قرآنست باطل است .

فصل_ بباید دانست حکم این مسئله در شریعت ما، آنچه درشریعت ماست آنست که چون ستوران در کشت مردمان اوفتند و بخورند بشب یا بروز ، تاوان واجب نیاید ، از بهر آنکه رسول گفت صلی‌الله علیه و سلم « العجما خیار » کردهٔ ستوران که زبان گوینده ندارند هدرست و بی‌قیمت ، و این مذهب عراقیانست ، ابوحنیفه و یاران او. و مذهب شافعی آنست که هرچه بشب تباه کنند و در کشت کسی اوفتند تاوان بر خداوند ستور واجب آید ، و آنچه بروز هلاك کنند تاوان برخداوند ستور واجب نیاید **وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ** و فرمان‌بردار کردیم بر داود کوهها را چنانکه نتوانستندکه بی‌فرمانی کردندی **يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ** و الهام دادیم آن کوهها را که تسبیح می‌کردند، ای‌که او را جواب می‌دادند بتسبیح، هرچه اوگفتی کوهها بگفتی. و نیز گفته‌اند که تسبیح کوه آن بود که برو می‌رفتندی هر جا که او رفتی. و نیز گفته‌اند که ایشان چنان تسبیح کردندی که داود بشنیدی و کسی دیگر نشنیدی و او[1]پی‌افتادی[1] تسبیح ایشان «والطیر» و فرمان‌بردار کردیم مرغانرا که تسبیح می‌کردند بر داود **وَكُنَّا فَاعِلِينَ** و ما توانابیم بدانچه خواهیم که کنیم .

۱_۱_ رك : ص ۱۶/ح ۲_۲ و ۳_۳ و تعلیقات .

آیهٔ ۸۰ **وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَکُمْ** و در آموختیم او را کردن پوشیدنی مر شما را، ای‌که زره‌گری ،که آنرا بپوشند **لِیُحْصِنَکُمْ**[۱] **مِنْ بَاسِکُمْ** تا نگاه دارد شما را آن زره «من باسکم» از سلاح دشمن شما. و نیز گفته‌اند درحال حرب‌کردن شما **فَهَلْ اَنْتُم شَاکِرُونَ** و هستید شما سپاس‌دارندگان نعمت ما را بر شما.

آیهٔ ۸۱ **وَلِسُلَیْمَنَ الرِّیحَ** و فرمان‌بردار کردیم سلیمانرا باد **عَاصِفَةً تَجْرِی بِاَمْرِهِ** بادی تند که می‌رفتی بفرمان او ، و او بر تخت نشسته ، و علما و مهتران و هم‌نشینان او نشسته . و نیز گفته‌اند « بامره » بفرمان خدای‌تعالی **اِلَی الاَرْضِ الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا** تا آن زمین که برکت‌کرده‌ایم درآن(f. 35 b) بآب روان و درختان ، و آن زمین فلسطین است . از اصطخر بارمن برفتی بفلسطین بیك‌روز که یکماهه راه بود **وَکُنَّا بِکُلِّ شَیءٍ عَالِمِینَ** و هستیم ما بهر چیزی از کارهای سلیمن دانا .

آیهٔ ۸۲ **وَمِنَ الشَّیَاطِینِ مَنْ یَغُوصُونَ لَهُ** و از دیوان ، دیوانی که در دریا فرو می‌رفتند از بهر او در زیر آب ، و مروارید می برآوردند و گوهرهای دریا **وَیَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذَلِكَ** می‌کردند کارهایی بجز غواصی از بناها و مسجدها وکوشکها **وَکُنَّا لَهُمْ حَافِظِینَ** و بودیم ما مرآن دیوانرا نگاه‌دارنده در زیر فرمان او . و نیز گفته‌اند نگاه‌دارنده از تباه‌کردن آنچه بکردندی .

آیهٔ ۸۳ **وَاَیُّوبَ اِذْنَادَی رَبَّهُ** و یاد کن ایوب را ، چون آنگاه که بخواند خداوند خویش را خواندنی که همه می‌شنیدند **اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ** رنج رسید مرا و آسیب زد مرا رنج که از خدمت تو بازماندم . و آن چنان بود که

---

۱ ــ ق : لتحصنکم .

خواست که برخیزد تا نماز کند برنتوانست خاست.

و انس مالك می‌گوید از رسول صلوات‌الله علیه که او گفت « انی مسنی‌الضر » حکایت حال خویش کرد نه گله کرد از خداوند. و جعفر صادق می‌گوید وحی ازو بریده گشت چهل روز، ترسید که مگر ازو ببریدند. گفت « مسنی‌الضر ». و نیز گفته‌اند که دشمنی از آن او برو گذشت و او را بر آن حال بدید گفت: ای آسانیا که ایوب را برین حال بدیدم. ایوب رنجور گشت و گفت « مسنی‌الضر » رنجور گشتم از شماتت دشمنان. و نیز گروهی از مردمان برگذشتند، گفتند اگر خدای تعالی در ایوب خیری دانستی برو این نکردی، در آن وقت ایوب گفت « مسنی‌الضر » پس گفت:

وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ و تو بخشاینده‌تر بخشایندگانی ببرآوردن حاجت حاجتمندان.

قصه ــ حسن بصری می‌گوید که ایوب پسر موص، خدای تعالی اورا خواستهٔ بسیار داد وفرزندان. خواستش هلاك شد، وفرزندانش بمردند. گفت ای خداوند من بسیار نیکویی‌کردی براستای من بهلاك شدن مال من ومردن فرزندان من، از بهرآنکه مرا مشغول می‌کردند هردو. روز بنگاه داشت مال مشغول بودم، وشب بنگاداشت فرزندان. اکنون بپردازم ازبهر خدمت تو، گوش خویش وچشم خویش وشب خویش و روزخویش بزبان ثنای توگویم وبدل ترا یاد دارم. چون برنیامد ابلیس را حیلت او، و نتوانست‌که او را درفتنه افکند، مبتلا شد ایوب بتن خویش تا ریش گشت هفت‌اندام او و کرم درو افتاد و سخت شد بلای او، تا او بدان رسید که اورا بر خاکدان بنی‌اسرایل بینداختند و کس بر او نشدی جز زن او که برو صبرکرد، و از

مردمان نان خواستی و ایوب را دادی، وسدتن بدو گرویده بودند چون آن بلا بدیدند هرسد برگشتند. (f. 36 b) و ایوب صلوات‌الله علیه هـروز[1] حمد و ثنای خدای زیادت می‌گفت.

و ابلیس می‌کوشیدکه مگر او را برگرداند از دین خویش، یا سخنی گوید که در آن جزعی باشد و یا گله‌ای از خدای خویش، و نمی‌توانست. پس دیوان را گرد کرد و بریشان تدبیرکرد و ازیشان رای خواست که چکنم تا ایوب را بی‌راه کنم یا از مرتبهٔ خویش بیفکنم؟ گفتند مرورا بر آدم چه کردی که از بهشتش بیفکندی و از کدام راه درآمدی برو؟ ابلیس گفت زن او را بفریفتم، حوا را، تابدان راه آدم را در زلت افکندم. دیوان گفتند بر ایوب همین کن و زنش را بفریب. ابلیس گفت رای اینست کشما می‌گویید، پس آمد بر زن ایوب و یادکرد مرورا رنجهای ایوب از پس جمال او و مال او و فرزند او. زن ایوب بخروشید و طمع افتاد دشمن خدای را، ابلیس، درو که از راهش ببرد. پس بزیچه‌ای تر بیاورد و گفت ایـوب را بگوی تا این بزیچه را بسمل کند و به شود. و زن او دختر میشا بود پسر یوسف یعقوب.

پس زن ایوب بیامد خروشان تا بر ایوب، و گفت ای ایوب تـا کی عذاب خواهد کرد ترا خدای تو، و نخواهد بخشود برتو؟ کجا شد آن مال و کجا شد آن فرزندان و کجا شدند آن دوستان؟ کجا شد آن روی نیکوی تو که جای کرمان گشت؟ این بزیچه بسمل کن تابرهی. ایوب گفت دشمن خدای برتو آمد و در تو دمید بآهستگی تا پاسخ دادی او را. چرا می‌گریـی برمن؟ چه گویی آن مال وفرزندان و جوانی و تن‌درستی مرا که داده بود؟

۱ــ هروز : هرروز .

زن گفت خدای داده بود. گفت چند سال در نعمت زیستیم ومارا برخورداری داد بدان؟ زن گفت هشتاد سال. پس گفت چند سالست تا مارا مبتلا کرده است بدین؟ گفت هفت سال وماهی چند. گفت ایوب «ویلك» بخدای که انصاف نمی‌دهی خدای خویش‌را، چرا صبر نکنی دربلا هشتاد سال، چنانکه در نعمت هشتاد سال بودیم؟ پس گفت بخدای که اگر مرا خدای شفا دهد صد تازیانه‌ات بزنم. پس براندش از برخود وگفت حرام است برمن هرچه تو آری اگر بخورم. پس ابلیس بیکبارگی نومید شد ازفتنهٔ ایوب، و ایوب بماند تنها، سجده کرد و گفت ای خداوند «مسنی‌الضر و انت ارحم‌الراحمین».

وروایت کرده است جبیر[1] از ضحاك از عبدالله عباس که سبب بلای ایوب آن بود که درویشی، کسی برو ستمی می‌کرد، فریاد خواست از ایوب که آن ستم ازو باز دارد. او نداشت. و نیز گفته‌اند که مبتلا شد بی‌گناهی، تا ثواب آن او را مدخر ماند.

آیهٔ ۸۴ **فَاسْتَجَبْنَا لَهُ** مستجاب کردیم دعای او را **فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ** و برگرفتیم ازو آن رنج که برو بود، ای که ببردیم ازو آن بیماری او **وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ** و دادیم مرورا فرزندان او **وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ** و همچند ایشان بریشان فرزندان دیگر. و آن چنان بود که خدای تعالی زنده کرد هرکه مرده بودند از پسران و دختران او، و همچند ایشان فرزندان داد. (f. 36 b) و عبدالله عباس می‌گوید هرخواسته که از آن او بشده بود دو چندان باز داد **رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا** ببخشودیم برو بخشودنی که جز ما آن بخشایش کس نتواند، که از پس نماز دیگر تا آنگاه که آفتاب فرو شد برو ملخ زرین می‌بارید **وَذِكْرَى**

۱ ــ در نسخهٔ اصل: جویبر.

لِلْعَابِدِينَ و قصهٔ ایوب پندیست مریکی گویانرا که خدایرا بیکیی می‌پرستند .

آیهٔ ۸۵ **وَ اِسْمَعِیلَ وَ اِدْرِیسَ** و یادکن اسمعیل پیغامبر را و ادریس را **وَ ذَاالْکِفْلِ کُلٌ مِنَ الصَّابِرِینَ** و ذوا الکفل را، همه بودند از شکیباان برگزارد طاعت ما و بر بلاها که بدیشان رسید .

و علما را خلاف است در ذواالکفل . گروهی گفتند که او الیاس پیغامبر است . و گروهی گفتند که او یسع پیغامبر است و نام او بشر بن ایوب است . و گروهی گفته‌اند که او پیغامبر نبود ، مردی بود پارسا . بپذیرفت‌کار پیامبری بکند وفا کرد و بکرد . و مجاهد می‌گوید که چون یسع پیغامبر را اجل نزدیك آمد . امت خویش را گرد کرد و گفت هر که از من سه کار بپذیرد او را خلیفت خود کنم : همیشه بروز روزه دارد و بشب قیام کند و در خشم نشود . مردی برخاست که در چشم مردمان درنیامد . گفت من این هر سه بکنم . یسع او را خلیفت خود کرد و بهر سه وفا کرد ، ذواالکفل اوست. و کلبی می‌گوید که چهارصد پیغامبر بودند . سیصد از یشان کشته شد و صد بماند ، ذواالکفل هر صد را بپذیرفت و خدمت ایشان می‌کرد و در بایست ایشان از آب و نان می‌داد . و نیز گفته‌اند که ذواالکفل مردی بود پارسا ، و در روزگار او جباری بود از جباران . ذوا الکفل میانجی شد که اگر توبه کند بهشت یابد. آن مرد از ملك بیرون آمد و قباله‌ای از ذوا الکفل بستد، چون فرمان یافت آن قباله برو دفن کردند . بامداد آن قباله را بازیافتند پیش ایشان ، و نبشته درو که خدای تعالی وفا کرد بدانچه ذوا الکفل میانجی شده‌بود ، ای که بهشت داد آن مرد تایب را .

آیهٔ ۸۶ **وَاَدْخَلْنَاهُمْ فِی رَحْمَتِنَا** و در آوردیم ایشانرا در بهشت خویش . و نیز گفته‌اند گرامی گردانیدیم ایشانرا بپیامبری **اِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِینَ** ایشانند از فرمان‌برداران مر خدایرا تعالی . و نیز گفته‌انـد از جملهٔ پیغامبران شایسته .

آیهٔ ۸۷ **وَذَاالنُّونِ** و یاد کن مرآن پیامبر را کـه در شکم ماهی بـازداشته بود ، ای که یونس‌بن متی **اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً** چون آنگاه کـه برفت از میان مردمان خویش در خشم ، از آن ملك که نام او حزقیا بود ، و او را فرموده بود که برسولی رو بنزدیك امیری که اسیران داشت از بنی‌اسرایل و پیغام من ببر تا ایشانرا آزاد کند ، که حزقیل پیغامبر مرا گفتست که اگر تـو رسول فرستی و آن اسیرانرا بخواهی ایشانرا رستگاری باشد . و این پیغام خـدای بود سوی حزقیای ملك .

یونس گفت خدای تعالی مرا نـامزد کرده است کـه او را فرست ؟ حزقیا گفت ترا نامزد نکرده است ، و لکن فرموده است (f. 37 a) که مردی جـلد و امین فـرست ، و آن تـویی . یونس گفت جـز مـن امینان و جلدان بسیاراند ، ایشانرا فرست ، و بخشم بیرون رفت . و نیز گفته‌اند که او وعـده کرده بود قوم خویش را که عذاب فرو آید بریشان ، چون خدای تعالی آن عذاب ازیشان برداشت بدعای ایشان، یونس گفت هرگز من پیش ایشان دروغ نگفته‌ام و کس از من دروغ نشنیده است، اکنون پندارند که من دروغ‌گفتم. و آیین آن قوم آن بود که هرکه دروغ گفتی او را بکشتندی. یونس ترسید که او را بکشند بدروغ‌زنی « ذهب مغاضبا » برفت از ننگ آنکه نباید که او را دروغ زن خوانند .

وهب منبه می‌گوید که یونس صلوات‌الله علیه تنگ‌خو بود . چون بار نبوت برو نهادند طاقت کشیدن آن نداشت ، و چنان بنالید که پالان نو زیر با[ر] گران نالد .

فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ و چنان گمان برد که ما برو قضا نکنیم آن قضا که کردیم از باز داشت او در شکم ماهی . و اگر « دال » را بتشدید خوانی، معنی چنان باشد که پنداشت که ما برو تنگ و بند نگیریم، و بدین کرده که برفت برو عتاب نکنیم . چونش بگرفت خدای‌تعالی و مبتلا کرد بشکم ماهی **فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ** آواز برداشت بانند در تاریکیها ، ای که تاریکی شب و تاریکی دریا و تاریکی شکنب ماهی. و نیز گفته‌اند تاریکی گناه و تاریکی تنهایی و تاریکی آن رنج که برو بود **أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ** نیست کسی که او را زندانست جز زندان تو ، و خدای نیست جز تو **سُبْحَانَكَ** پاکی ترا از همه عیبها ، ای که بر من ستم نکردی که تو پاکی از ستم **إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** منم از جملهٔ ستم‌کاران که بخشم برفتم از میان قوم خویش بی‌فرمان تو .

قصه ــ عبدالله عباس می‌گوید که ملکی بود نام او یغلث . برده کرد از بنی‌اسرایل نه سبط ونیم سبط را . وآن عقوبتی بود مرایشانرا از خدای تعالی . چون مدت عقوبت ایشان سپری شد وحی کرد خدای تعالی بحزقیل پیغامبر که بنزدیك حزقیا[ی] ملك شو ، و بگوی او را که مردی جلد و امین وپیغامبر بنزدیك یغلث ملك فرست تابگوید او را که دست باز دار از بندگان من ، و من ازیشان خشنود شدم و مدت عقوبت ایشان بگذشت . پس حزقیا ، یونس‌بن متی را بخواند وفرمود او را تابسوی این ملك رود . پس گفت خدای

عزوجل مرا نامزدکرده است وترا گفتست که یونس را فرست ؟گفت نه، ولکن مرا فرموده‌است که پیامبری جلد و امین فرست ، وآن تویی. یونس گفت جز من جلدان و امینان بسیارند ، ایشانرا فرست . ملك گفت جز ترا نفرستم و ترا باید رفت .

از پیش آن ملك بخشم بیرون آمد و در دریا نشست . چون کشتی در میانهٔ دریا رسید ، موجها بخاست وکشتی چنان شد که نزدیك بودکه غرق شود . مردمانی که در کشتی بودند و کشتی‌بانان گفتند که در میان ما مردی است گناه‌کار ، او را در آب اندازیم تا (f. 37 b) کشتی بیارامد . یونس گفت منم آن مرد عاصی . مردمان کشتی گفتند ما اولی‌تریم بمعصیت از تو . قرعه زدند سه‌بار نام یونس پدید آمد . یونس برخاست وخود را در آب انداخت . ماهیی از ماهیان دریا بفرمان خدای تعالی اورا فرود برد. پس چهل شبان‌روز در شکم ماهی بماند وبآواز بلند می‌گفت « لااله الا انت سبحانك انی کنت من‌الظالمین » . پس چهل شبان‌روز ، ماهی برانداخت او را چون جوزکی پرکنده . خدای تعالی درخت کدو را برویانید ، تا یونس در سایهٔ آن قرار گرفت و از آن کدو می‌خورد تا نیرو گرفت . پس روزی بادی بخاست تا آن درخت را خشك کرد . چوب‌خوار آن کدو را بخورد تا بیفتاد وخشك شد . یونس تنگ دلی کرد. وحی آمدکه اندوه می‌خوری از بهر درختی‌که در ساعتی رست و در ساعتی خشك شد و اندوه بندگان من نخوری که در دست کافران اسیر مانده‌اند ؟

و نیز گفته‌اند کچون یونس را مردمان او دروغ‌زن کردند ، خبر کرد ایشانراکه تا سه روز عذاب خدای بریشان فرودآید، وخود از میان ایشان

بیرون شد . چون عذاب فرود آمد و بدیشان نزدیك شد، دعا کردند و زاری کردند ، دعای باخلاص . خدای تعالی آن عذاب ازیشان بگردانید . چون خبر کردند یونس را که ایشان هلاك نشدند ، ننگش آمد که بازگشتی سوی قوم خویش از بیم آنکه نبایدکه اورا دروغزن خوانند وبدروغ سرزنش‌کنند، برفت چنانکه گفتیم .

آیهٔ ۸۸ **فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّیْنَاهُ مِنَ الغَمِّ** مستجاب کردیم دعای او را ، و برهانیدیم او را از غم گناه پس چهل شبان‌روز . و نیز گفته‌اند از غم شکنب ماهی **وَکَذَلِكَ نُجّی[۱] المُومِنِینَ** همچنانکه او را رهانیدیم، برهانیم مومنانرا از رنجهای ایشان و غمهای ایشان چون فریاد از ما خواهند و ما را خوانند و دعا کنند .

آیهٔ ۸۹ **وَ زَکَرِیَّا إِذْنَادَی رَبَّهُ** و یاد کن زکریا[ی] پیغامبر را چون بآواز بلند بخواند خدای خویش را و گفت **رَبِّ لَا تَذَرْنِی فَرْداً** ای خداوند من ، دست باز مدار مرا تنها بی فرزند و بی عقب . و نیز گفته‌اند **فرد** مگذار مرا از نگاه‌داشت خویش **وَأَنْتَ خَیْرُالوَارِثِینَ** و تویی بهترین آنکسان که بمانند از پس آنکس که بمیرد . و این از بهر آن گفت تا بدانند که فرزند از بهر آن می‌خواهند[۲] تا خلف او باشد در پیامبری و پارسایی ، نه از بهر آن تا مال او کسی دیگر بر نگیرد .

آیهٔ ۹۰ **فَاسْتَجَبْنَا لَهُ** اجابت کردیم دعای او را **وَوَهَبْنَا لَهُ یَحْیَی** بخشیدیم مرورا فرزندی نام او یحیی **وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ** و شایسته بر فرزند آوردن

---

۱ ــ ق : ننجی (به سکون نون دوم و تخفیف جیم) .

۲ ــ چنین است در نسخهٔ اصل. با توجه به فعلهای « گفت »، « باشد » در همین عبارت ، بنظر می‌رسد که « می‌خواهد » مناسب‌تر است .

گردانیدیم از پس آنکه نازاینده بود **إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ** ایشان بودند شتابندگان و پیشی‌کنندگان درکارهای نیك ، ای‌که زکریا و زنش و یحیی **وَ يَدْعُونَنَا رَغَباً وَ رَهَباً** و می‌خواندندی ما را رغبت کنندگان در ثواب (f. 38 a) و ترسندگان از عذاب ما . و نیز گفته‌اند « رغبا » رغبت کنندگان در طاعتهای ما « و رهبا » و ترسندگان از بی فرمانی ما . و نیز گفته‌اند « رغبا » بکفهای دست خواندندی ، ای که کف دست سوی آسمان کردندی « و رهبا » کفهای دست سوی قبله کردندی وپشت دست سوی روی ، ای که از ما ترسیدندی ، و دعای ترس چنین باید کرد که گفتیم ، چنانکه کسی زینهار خواهد **وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ** و بودند مر ما را فرود تنان، ای‌که دست راست بر دست چپ نهادندی در نماز .

آیهٔ ۹۱ **وَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا** و یاد کن آن زنرا که بازداشت شرم خویش را ، ای که اندام نسل را از حرام ، ای که پاك و پاکیزه بود از زنا . و نیز گفته‌اند « فرجها » شکاف جیب است، سماخچه‌ای داشت پوشیده و گریبان آن باز جبرایل را از آن بازداشت که آنرا بگیرد پیش از آنکه بدانست که او رسول خدایست **فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا** فرمودیم جبریل را تا آن گریبان باز را بگرفت و در آن جیب سماخچهٔ او دمید ، ای که جان عیسی را ، در آن جیب دمید. و جان عیسی را بخود اضافت کرد از بهر شرف او را، چنانکه گفت « ناقة الله »[۱] و « بیت‌الله » از بهر تشریف را . و آمده است که جبریل بکشید آن جیب سماخچهٔ او را بانگشت ، پس در دمید درو ، هم در وقت بار گرفت **وَجَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ** کردیم آن زنرا و پسر او را ، ای

۱ ــ قرآن مجید ، سورة‌الاعراف (۷)، آیهٔ ۷۳ ــ سورة هود (۱۱)، آیهٔ۶۴ــ سورة‌الشمس (۹۱) ، آیهٔ ۱۳ .

که مریم و عیسی را ، نشانی بر کمال قدرت مر ما جهانیانرا.

آیهٔ ۹۲ **اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُکُم اُمَّةً واحِدَةً** این دین شما و ملت شما کـه رستگاری شما درآنست همه یك ملتست، و آن مسلمانیست **وَاَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ** و من خدای شماام و آفریدگار شما، مرا پرستید و فرمان من کنید ، و مقتضای این سخن آن باشد که جز مرا مپرستید .

آیهٔ ۹۳ **وَتَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَیْنَهُم** پراکنده شدند ایشان و گروه گروه گشتند آن ترساان در دین خویش، و «امر» ایدر دینست **کُلٌ اِلَیْنَا راجِعُونَ** بازگشت همه سوی ماست . پس بدهیم پاداش کردهای ایشان .

آیهٔ ۹۴ **فَمَنْ یَعْمَل مِنَ الصّالِحَات** پس هر کـه کند کاری از کارهای شایستد **وَهُوَ مُومِنٌ** و او گـرویده بـاشد بپیغامبری محمد مصطفی **فَلاَ کُفْرَانَ لِسَعْیِه** باطل نکنند کردار او را ، بل کهٔ ازو بپذیرند و ثوابش بدهند و « کفران » منکر شدن نعمت باشد و نادیدن آن **وَاِنَّا لَهُ کَاتِبُونَ** و ما می‌نبیسیم از بهر او آنچه می‌کند و پاداش او بدهیم بنیکی .

آیهٔ ۹۵ **وَحَرامٌ عَلَی قَرْیَةٍ اَهْلَکْنَاهَا** ، حرام و حرم ، هر دو معنی یکی باشد ، ای کد حرام است و ناشایست بر مردمان شهری که ایشان کافرانند و ما ایشانرا ناچیز کرده‌ایم و از بن و بار بکنده **اَنَّهُم لاَیَرْجِعُونَ** ایـن « لا » زیادتست ای که حرام است (f. 38 b) که باز گردند ایشان برین جهان ، ای که ایشان ممنوع‌اند و باز داشته از باز آمدن بدنیا ، و بمانند در گور تا روز قیامت . و نیز گفته‌اند حرام است بر کافران شهری که آنرا هلاك کرده‌ایم و عذاب کرده ، که ازیشان بپذیرند کردهای ایشان « انهم لایرجعون » از بهر آنکه ایشان باز نمی‌گردند و توبه نمی‌کنند از کردهای خویش .

آیهٔ ۹۶ **حَتّی اِذَا فُتِحَتْ یَاجُوجُ وَ مَاجُوجُ** تا چون آنگاه که گشاده شود بند یاجوج و ماجوج ، ای که روز رستاخیز. و این یاجوج و ماجوج دوگروه‌اند از خلق خدای تعالی . و روایت کرده‌اند که مردمان ده جزوند، نه از ایشان یاجوج و ماجوج‌اند ، و یك جزو همه مردمان **وَهُمْ مِنْ کُلِّ حَدَبٍ یَنْسِلُونَ** از هر پشته‌ای و بلندیی بیرون می‌آیند بشتاب و می‌روند بشتاب .

عبدالله مسعود می‌گوید که یاجوج و ماجوج بیرون آیند پس دجال، و فساد بسیار کنند و بیران کنند همه جهانرا . پس خدای‌تعالی کرمی بریشان گمارد همچنانکه در بینی گوسپندان باشد در بینیهای ایشان و گوشهای ایشان در رود و همه بمیرند .

و زهری روایت می‌کند از امسلمه، که او گفت رسول صلوات‌الله‌علیه خفته بود در خانهٔ من، بیدار شد هر دو چشم سرخ کرده و گفت « لااله‌الاالله» سه بار. پس گفت « ویل للعرب من امر قد اقترب » ، پس گفت درین ساعت امروز از سد یاجوج و ماجوج چندینی گشاده شد، و اشارت کرد بعقد تسعین، آن یك انگشت را پیش گرفت چنانك نود را گیرند . و نیز گفته‌اند که ایشان دو چند مردمان دیگرند .

آیهٔ ۹۷ **وَاقْتَرَبَ الوَعْدُالحَقُّ** نزدیك آمد آن وعده که درستست ، ای که قیامت **فَاِذَاهِیَ شَاخِصَةٌ اَبْصَارُالَّذِینَ کَفَرُوا** پس همیدون آن چشمها برخزیده بمانده که مژه بر مژه نزنند از هول آن روز چشمهای کافران **یَا وَیْلَنَا** می‌گویند ای وای ویر ما [1] **قَدْکُنَّا فِی غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا** بودیم ما در حالی که بشده بود از ما یاد این روز **بَلْ کُنَّا ظَالِمِینَ** بل که بودیم ستمکاران درین

---

۱ ـ در موارد مشابه دیگر در این کتاب : ای وای و ویر ما .

جهان .

آیهٔ ۹۸ **اِنَّكُمْ وَمَاتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ** شما و آنچه شما می‌پرستید جز خدای، هیزم دوزخ‌اید، و معنی این آن باشد کشما از آنهااید که شمارا در دوزخ اندازند **اَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ** شما در آن دوزخ درآیندگانید.

آیهٔ ۹۹ **لَوْكَانَ هٰؤُلَاءِ آلِهَةً** اگر هستندی این بتان خدایانی بر حقیقت **مَاوَرَدُوهَا** در دوزخ نرفتندی **وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ** و همه عابد و معبود ، بت و بت پرست « فیها » در آتش‌اند جاودان .

آیهٔ ۱۰۰ **لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَايَسْمَعُونَ** مرایشانرا ، ای کد دوزخیانرا، در آن دوزخ خروشی است و نالشی، و ایشان در آن دوزخ آواز یکدیگر نشنوند از نهوبست دوزخ . (f. 39 a) و نیز گفته‌اند « لایسمعون » نشنوند از خدای تعالی سخنی که بدان شاد شوند .

و در خبر آمده است که روزی رسول صلوات‌الله علیه در مسجد آمد، و گرد کعبه سیصد وشصت بت بود . و کافران گرد بر گرد آن نشسته بودند . برخواند « انکم و ماتعبدون »[1] و تفسیرش گفتیم . بزرگ آمد این سخن در دل کافران ، و رنجه گشتند . یکی مرد بود نام او ابن‌الزبعرا ، بیامد ، ایشانرا دید همه خاموش و حیران نشسته . ولید مغیره گفت که پسر عبدالمطلب ، ای که محمد مصطفی ، می‌گوید ما و بتان ما که ایشانرا می‌پرستیم هیزم دوزخیم. ابن‌الزبعرا گفت بخدای که اگر من اینجا بودمی او را برده کردمی بحجت از بهر آنکه ما فریشتگان را می‌پرستیم ، و جهودان عزیر را می‌پرستند ، و ترسان مسیح را می‌پرستند . ایشان در دوزخ باشند این آیت بیامد :

۱ ــ قرآن مجید ، سورة الانبياء (۲۱) ، آیهٔ ۹۸ .

آیة ۱۰۱ **اِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الحُسْنَی** آنان که ایشانرا پیش از آفریدن ایشان نوید بهشت بوده است از ما . و نیز گفته‌اند آنانکه ایشانرا نیك‌بختی و رحمت و بهشت وعده بوده است از ما از آنکه ایشانرا آفریده‌اند . و نیز گفته‌اند آنانکه ایشانرا فرمان‌برداری خدای تعالی بوده است **اُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ** ایشانند از آن آتش دور کرده ، ای که ایشان دورند از آن آتش. و مجاهد می‌گوید ایشان عیسی و عزیر و آن فریشتگانند که کافران ایشانرا می‌پرستند ، و ایشان روا نمی‌دارند که ایشانرا پرستند .

آیة ۱۰۲ **لَا یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا** نشنوند ایشان موج دوزخ **وَهُمْ فِیمَا اشْتَهَتْ اَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ** و ایشانرا در آنچه ایشانرا آرزوست ، ای که بهشت ، جاودان‌اند که نمیرند .

آیة ۱۰۳ **لَا یَحْزُنُهُمُ الفَزَعُ الاَکْبَرُ** اندوه‌گین نکند ایشانرا آن بیم که از همه بیمها بزرگ‌تراست ، او نه آن بیم که کم از آنست . حسن بصری می‌گوید « فزع اکبر» آنست که دوزخیان را در دوزخ کنند ، پس نهنبن بر سر دوزخ نهند تا ایشانرا رستگاری نباشد . و نیز گفته‌اند « فزع اکبر » بسمل کردن مرگ است چنانکه بهشتیان و دوزخیان می‌بینند. و نیز گفته‌اند « فزع اکبر» بی‌گمان شدن ایشانست جاودانگی ماندن در دوزخ نعوذ بالله **وَتَتَلَقَّیهُمُ المَلَائِکَةُ** پذیرهٔ ایشان آیند، ای که پذیرهٔ نیك‌بختان آیند فریشتگان نزدیك در بهشت . و نیز گفته‌اند آنگاه که از گورها بیرون آیند فریشتگان پذیرهٔ ایشان آیند و گویند مر ایشانرا **هَذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ** این آن روزست که شما را وعده کرده بودند در دنیا .

آیهٔ ۱۰۴ **یَوْمَ نَطْوِ**[1] **السَّمَاءَ** یاد کن آن رو[ز] را که بپیچیم آسمانها را . و نیز گفته‌اند که بپوشیم و پنهان کنیم آسمانرا چنانکه کس آنرا نبیند ، ای که ستارگانش بریزانیم و نور ماه و آفتاب پاك کنیم و نشانیهایی چون مجره و برجها همه ناپیدا کنیم **کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ** (f. 39 b) چون پیچیدن نامه‌ای که چون در پیچندش آن نبشتها درو پنهان شود. و سدی می‌گوید که « سجل » فریشته‌ای است که کردارهای بندگان او نبیسد . و نیز گفته‌اند « سجل » نام دبیری بود از آن رسول صلوات‌الله علیه **کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ** ای که همچنانکه آغاز آفرینش ایشان ما کردیم بازآریمشان و برانگیزیم ، ای که توانایی ما بر برانگیختن ایشان چون توانایی ماست بر آفریدن ایشان . و نیز گفته‌اند که همچنانکه بیافریدیمشان نیك‌بختان و بدبختان درین جهان ، هم‌چنان باشند که در آن جهان **وَعْداً عَلَیْنَا** نویدی است که داده‌ایم ببرانگیختن و ثواب دادن بر طاعت ، و عقوبت‌کردن بر معصیت. واجب شده است برما راست‌کردن‌آن وعده **إِنَّا کُنَّا فَاعِلِینَ** هستیم ما برانگیزنده ایشانرا از گورها .

آیهٔ ۱۰۵ **وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی‌الزَّبُورِ** بخدای که نبشتیم در زبور، ای‌که در همه کتابها که فرستاده شدست و پیامبران **مِنْ بَعْدِالذِّکْرِ** از پس آنکه در لوح محفوظ که در آسمانست نبشته شده بود . و شعبی می‌گوید که « زبور » آن کتابست که بر داود آمد ، و « ذکر » توریت موسی است **أَنَّ الْأَرْضَ** که زمین بهشت، ای‌که بهشت **یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ** میراث گیرند آنرا بندگان ما، آن شایستگان فرمان‌برداران . و نیز گفته‌اند مراد ازین زمین مقدسه است

---

۱ ــ ق : نطوی .

که میراث گیرند آنرا اسرایلیان . و نیز گفته‌اند که آن همه روی زمین است که این امت آنرا بگیرند بفتحهایی که ایشانرا برآید .

آیهٔ ۱۰۶ **اِنَّ فِی هٰذَا لَبَلاغاً** ای که درین قرآن کفایتی است و بسنده است این قرآن مردمانرا از امر و نهی که دروست . و نیز گفته‌اند این قرآن رسیدنیست بدو بدانچه جویند از بهشت . و نیز گفته‌اند این قرآن رساند ایشانرا بخشنودی خدای و ثواب او ، و بازدارد ایشانرا از بی‌فرمانی ، و بعث کند ایشانرا بر طاعتها **لِقَوْمٍ عَابِدِینَ** کفایتست مر مردمانی را که ایشان موحدان‌اند و مطیعان مرخدایرا تعالی . کعب می‌گوید که ایشان آنانند که پنج نماز گزارده دارند . و نیز گفته‌اند « عابدین » عالمان‌اند .

آیهٔ ۱۰۷ **وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلاَّ رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ** نفرستادیم مرترا مگر بخشایشی عالمیان[۱] . و نیز گفته‌اند که از بهر راه نمودن بطاعت خدای و واجب کردن خود را بدان طاعت ثواب او . و یکی از مفسران می‌گوید که آیت عامست و رسول صلوات‌الله علیه رحمتست بر کافر و مومن، هرکه بگرود بدو رحمتست برو که سزاوار بهشت گردد، و بر ناگرویدگان هم رحمتست که از برکت او ایشان ایمن‌اند از « خسف » ، و آن در زمین فرو شدن است ، و از قذف و از سنگ‌باران چنانکه قوم لوط، و از بن و بار بکندن چنانکه ثمودیان و عادیان . و نیز (f. 40 a) گفته‌اند رحمت نیک‌مردانست که زود ایشانرا ببخشاید، و رحمت بد مردانست که ایشانرا مهلت دهند و در دنیا عذاب نکنند

۱ــ چنین است درنسخهٔ اصل. شاید به یکی ازصورتهای زیرین بوده است: نفرستادیم مر ترا مگر بخشایشی عالمیان را . یا : نفرستادیم مر ترا مگر بخشایشی مر عالمیان را . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « و نفرستادیم ترا ــ یا محمد ــ مگر رحمتی مر جهانیان را » . ج ۴/ ۱۰۴۰ .

چنانکه بدمردان پیشینیانرا .

آیهٔ ۱۰۸ **قُلْ اِنَّمَا يُوحَى اِلَيَّ اَنَّمَا اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ** بگوی ای محمد، وحی کرده می‌شود سوی من ، که خدای شما خداییست که یکیست و مرو را انباز نیست **فَهَلْ اَنْتُم مُسْلِمُونَ** او هستید شما ، ای شنوندگان ، گـردن نهادگان مریکیی او را و مخلصان در یکی گویی او را،ای که مخلص باشید در توحید.

آیهٔ ۱۰۹ **فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلٰى سَوَاءٍ** پس اگـر روی بـگـردانند از گرویدن بخدای تعالی و یکیی او « فقل اذنتکم » بگوی آگاه کردم شما را بدانچه بمن وحی می‌کنند « علی‌سواء » تا یکسان باشید همه و برابر درآگاه شدن ، ای که نپوشیدم آن وحی را از گروهی از شما ، بل که همه را آگاه کردم . و نیز گفته‌اند « علی سواء » بر عدلی نه برجوری ، ای که عدل کردم میان همه و همه را آگـاهـی دادم **وَاِنْ اَدْرِي اَقَرِيبٌ اَمْ بَعِيدٌ مَاتُوعَدُونَ** و ندانم او نزدیکست یا دورست آن عذاب که شما را وعده کرده‌انـد . و نیز گفته‌اند آن قیامت کشما را وعده کرده‌اند .

آیهٔ ۱۱۰ **اِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ** او ،آن خدای است‌که گفتهای آشکارای شما بداند **وَيَعْلَمُ مَاتَكْتُمُونَ** و بداند آنچه پوشیده گویید .

آیهٔ ۱۱۱ **وَاِنْ اَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُم** و ندانم من « لعله » مگـر تاخیر عذاب « فتنة لکم » آزمایشی است مرشما را **وَ مَتَاعٌ اِلٰى حِينٍ** برخورداری تا آن زمان که اجلتان سپری شود . و نیز گفته‌اند برخورداری تا روز بدر .

آیهٔ ۱۱۲ **قُلْ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ** بگوی ای محمد ، ای خداوند من حکم‌کن، ای کـه زود بحق بکن . و نیز گفته‌اند « احکم » جداکـن میان ما و میان بت‌پرستان بحکمی‌که پدیدآید بدان همگانرا که ما بر حقیم. و نیز گفته‌اند

که این سخن او را بیاموخت « رب احکم » تاچنانکه پیغامبران پیشین «ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق »[1] گفتند او را تا « رب احکم بالحق » بگوید **وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ** و بگوی که خدای ما رحمن است و روزی‌ده خلق **الْمُسْتَعَانُ** یاری ازو خواهند **عَلَى مَا تَصِفُونَ** بر آنچه شما صفت می‌کنید مرا، ودروغ می‌گویید که مرا بجادوی و دیوانگی صفت می‌کنید ، ای که یاری ازو خواهم تا داد من از شما بستاند . و در خبر آمده است که رسول صلوات‌الله علیه چون خواستی که با کافران کارزار کند ، چون صفها بکشیدندی ، رسول صلوات‌الله علیه این آیت بخواندی « رب احکم بالحق » .

و ابی کعب می‌گوید از رسول صلوات‌الله علیه که او گفت هر که سورة انبیا بخواند ، خدای تعالی برو شمار آسان کند، و هر پیامبر که نام او در قرآن یاد کرده شده است روز قیامت دست او بگیرند و او را سلام کنند .

(f. 40 b)

۱ ـ قرآن مجید ، سورة‌الاعراف ، آیهٔ ۸۹ .

سورة الحج همه مکیست ، مگر دو آیت از آن مدنیست : « و من الناس من یعبدالله علی حرف » تا بآخر دو آیت . و عبدالله عباس می‌گوید همه سورت مدنیست مگر چهار آیت مکیست : « و ما ارسلنا من قبلك من رسول» تا آخر چهار آیت . وآن هفتاد و هشت آیتست در کوفی ، و هفتاد و شش در مدنی ، و هفتاد و پنج در بصری[1] .

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

آیهٔ ۱ یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ ای مردمان که مکیانید فرمان خدای خویش کنید و بی فرمانی مکنید إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیمٌ که جنبش زمین در آن حال که قیامت باشد، که نام او ساعتست ، چیزی بزرگ است و هول . و در « زلزله » دو قولست : یکی آنست که پیش که قیامت باشد همه زمین بجنبد ، و آن جنبش زمین از نشانیهای قیامت باشد . و قول دیگر آنست که زلزله روز قیامت باشد آنگاه که اسرافیل در صور دمد تا خلق

۱ ــ در حاشیهٔ نسخهٔ اصل افزوده شده است : رسول علیه‌السلام فرمود هر که این سورة ... بخواند او را ثواب حج و عمره ... پذیرفته و مقبول ...

برخیزند از گورها . و نیز گفته‌اند آنگاه باشد که خدای‌تعالی میان خلق قضا کند ، آن ساعت جنبیدن گیرد .

آیهٔ ۲ **یَوْمَ تَرَوْنَهَا** آن روز که ببینید آن زلزله را **تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ** مشغول شود هر شیردهنده **عَمَّا اَرْضَعَتْ** از آن بچه که شیرش می‌دهد، ای که مشغول شود مادر از بچه . و نیز گفته‌اند « تذهل » فراموش کند هر زنی که او بچه را شیر می‌دهد بچهٔ خویش را **وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا** بنهد هر زنی باردار بار خویش پیش از هنگام زادن ، ای که بچه بیفکند . و اگر پرسند که روز قیامت شیر و شیر دهنده نباشد، این سخن چگونه راست آید؟ جواب آنست که این حادثها در دنیا باشد پیش از پدید آمدن قیامت. و اگر بدان قول گیریم که درآن جهان باشد ، چنانکه بوسعید خدری روایت کرد از رسول صلوات‌الله علیه که گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی گوید مر آدم را که برخیز و بخش آتش از فرزندان خود بفرست . آدم گوید ای خداوند چند از چند ؟ خدای گوید از هر هزار نهصد و نود و نه بدوزخ فرست ، آنگاه باشد که کودکان پیر گردند و آبستنان بچه بیفکنند . این سخن چنان باشد که اگرآنجا آبستنی بودی بچه بیفکندی و اگرشیردهنده‌ای بودی شیر ندادی ، نبینی که خدای می‌گوید **وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى** و بینی مردمانرا مستان از سختی بیم **وَ مَاهُمْ بِسُكَارَى** و نیستند ایشان مستان از شراب **وَ لٰكِنَّ عَذَابَ اللهِ شَدِيدٌ** و لکن عذاب خدای سخت است ، و ایشان از آن بترسند ، از بیم مستان را مانند .

آیهٔ ۳ **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِى اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ** و از مردمان کس هست که داوری می‌کند (f. 41 a) دریکیی خدای و در دین او بی دانشی و حجتی.

و مراد ازین آیت نضر حارث است که خصومت‌گری بود سخت در دین ، روز بدر کشته شد **وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ** و فرمان‌برداری می‌کند هــر دیوی ستنبه را در معصیت خدای تعالی. و نیز گفته‌اند هر دیوی که درو هیچ نیکی نیست. و « مرید » آن باشد که از هم‌جنسان خویش بی‌فرمان‌تر باشد و هیچ کس درو نرسد در بی‌فرمانی .

آیهٔ ۴ **كُتِبَ عَلَيْهِ** نبشته شد بــر آن دیو ، ای کــه رانده شد بــرو **أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ**[1] که هر که فرمان‌بردار او باشد و او را در پــذیــرد بدوستی **فَأَنَّهُ**[2] **يُضِلُّهُ** که آن دیو بی‌راه کند او را **وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ** و راه نماید او را سوی دوزخ افروخته و پادافراه آن، و راه‌نمودن او آن باشد که آراسته گرداند در دل او ناشایستها ، چنانستی که او را بدوزخ می‌خواندی .

آیهٔ ۵ **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مــردمان ، و مراد ازین مردمان کافران مکه‌اند **إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ** اگــر هستید شما در گمانی در برانگیختن روز قیامت **فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ** پس ما بیافریدیم شما را ، ای‌که پدر شما را که اوست اصل همه آدمیان، از خاکی **ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ** پس بیافریدیم فرزندان او را ازآن آبی جهنده‌که از پشت مردان آید و سینهٔ زنان **ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ** پس از خونی بسته **ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ** پس از پاره‌ای[3] گوشت اندك ، برآن اندازه که لقمه‌ای باشد که او را بخایند **مُخَلَّقَةٍ** تمام اندام تمام صورت **وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ** وآن افکانه باشد که زنان بیفکنند **لِنُبَيِّنَ لَكُمْ** تا پدید کنیم مر شما را در قرآن ، آغاز آفرینش شما و گشتن شما از حالی بحالی **وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ**

۱ــ ق : تولاه . ۲ــ ق : فانه (به فتح الف) . ۳ ــ درنسخهٔ اصل : پاره .

مَانَشَاءُ و بداریم شما را و آرام دهیم در رحمهای مادرانتان ، و « رحم » زهدان باشد، « مانشا » آن بچه را که ما خواهیم **اِلَی اَجَلٍ مُسَمًّی** تا نه ماه آن مدت که وقت بیرون آمدن فرزند باشد از شکم مادر . و این تخصیص از بهر آن کـرد که فرزند باشد که کم از نه ماه زاید **ثُمَّ نُخْرِجُکُم طِفْلاً** پس بیرون آریم شما را ازشکمهای مادرانتان خردکان **ثُمَّ لِتَبْلُغُوا اَشُدَّکُم** پس زندگانی دهیم‌تان تا برسید « اشدکم » بجایگاه مردان و خـرد و قوت ایشان ، و آن هژده سالگی است تـا بچهل سالگی **وَ مِنْکُم مَنْ یُتَوَفّی** و از شما کس هست کجان او برگیرند پیش از آنکه بجایگاه مردان رسد **وَ مِنْکُم مَنْ یُرَدُّ اِلَی اَرْذَلِ الْعُمُرِ** و از شما کس هست‌که بازبرند او را سوی بترین زندگانیها ، و آن فرتوتی است و خرف شدن ، تا بجایی رسد که هیچ درنیابد و خرد ندارد، همچنان شود که آن روز از شکم مادر بیرون آمـد از ضعیفی و بی قوتی و بی‌خردی **لِکَیْلاَ یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئاً** (f. 41b) تا چنان شود کـه نداند و درنیابد « من بعدعلم » از پس دانش «شیا» چیزی ، ای کـه بی‌خرد شود از پس خردمندی . و نیز گفته‌اند از بهر آن تا نکند از پس فرتوتی آن کار که می‌کرد پیش از فرتوتی. پس یاد کرد دلیلی دیگر بر رستاخیز و گفت **وَ تَرَی الْاَرْضَ هَامِدَةً** و می‌بینی زمین را خشك پرگرد بی‌گیاه. و نیز گفته‌اند «هامدة» ناپیدا شده گیاه او و سبزیهای او **فَاِذَا اَنْزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاءَ** پس چـون فـرو فرستیم برو آب باران **اهْتَزَّتْ** بجنبد برخویشتن . و جنبش او رستن نبات باشد از پس بـاران[1] **وَ رَبَتْ** و بر بندد و بر پای شود . و اگر « وربت » خوانی بی همزه[1]: و افزون شود از آن که بود از بهر پدید آمدن رستنیها . و نیز

۱ــ۱ــ در نسخهٔ اصل : « وربت » و بربندد و برپای شود . و اگر « ورب‍ت »←

گفته‌اند « و ربت » دو چندان گیاه دهد که پیش از آن که آب بدو رسیدی **و اَنْبَتَتْ** و برویاند **مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ** از هر گونه‌ای نبات سبز و سرخ و زرد نیکو، که هر که درو نگرد شاد کند او را، و شاد شود هر که آنرا بیند.

آية ۶ **ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ** آن همه که یاد کرده شد پیش ازین ، از زندگانی آدمیان و بودن ایشان در رحم مادران ، و زنده کردن زمین بآب باران ، بدانست که خدای تعالی اوست هست همیشه که او را زوال نیست **وَ اَنَّهُ یُحْیِی**[1] **الْمَوْتیٰ** و او زند[ه] کند مردگانرا **وَ اَنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ** بر هر چیزی از برانگیختن پس مرگ و جز آن « قدیر » تواناست .

آية ۷ **وَ اَنَّ السّٰاعَةَ** و رستاخیز که آن بزودی ساعتیست **اٰتِیَةٌ لٰارَیْبَ فِیهٰا** بودنیست و آمدنی لامحاله نیست شکی درآن **وَ اَنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ** و خدای تعالی برانگیزد آنکسانرا که در گورهااند از بهر شمارکردن.

آية ۸ **وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ یُجٰادِلُ فِی اللّٰهِ** و از مردمان کسی است که داوری می‌کند « فی‌اللّٰه » در یکیی خدای ، چون بوجهل و آن کسان که بدو مانند **بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لٰا هُدیً** بی‌دانشی و بی راهی راست که خدای ایشانرا نموده است **وَ لٰا کِتٰابٍ مُنِیرٍ** و بی‌کتابی که مرورا نوریست ، چنانکه قرآن همه سخن او نورست .

←(= ربأت) «خوانی بی همزه» . با توجه به معنی دو کلمهٔ « ربت » و« ربأت» ، و جملهٔ « خوانی بی‌همزه » پس از « ربت » = ربأت ، و عبارات ذیل تصحیح شد : در مجمع‌البیان فی تفسیرالقرآن « و قرأ ابو جعفر و ربأت بالهمزة هاهنا و فی‌حم و الباقون و ربت » . ج ۶/۶۹ ؛ در تفسیر ابی مسعود : « (وربت) انتفخت و ازدادت و قری ربأت ای ارتفعت » . ج ۵/۳ .

۱ ــ ق : یحیی .

آیهٔ ۹ **ثَانِیَ عِطْفِهِ** بر پیچیده کـردن خویش را ، ای که بر یك سو گرد کـردن خویشتن را از کبر **لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ** تا گـم بوده کند مردمانرا از طاعت خدای تعالی و فرمان‌برداری او و از گرویدن بمحمد . و اگر «یاء» را زبر خوانی « لیضل » تا خود گمراه شود. وآن چنان بود که کنیزکی خریده بود سرود گوی ، چون دیدی که کسی مسلمان خواهد شد، مهمانی کردی و او را بخواندی ، و پس خمرش دادی و آن کنیزك را بگفتی تا پیش او سرود گفتی . پس او را گفتی نـه این بـه از آن که محمد تـرا بدان می‌خواند ؟ **لَهُ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ** مروراست درین جهان رسوایی ، وآن کشتنست روز بدر **وَ نُذِیقُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ** (f. 42 a) و بچشانیم مـرورا روز رستاخیز **عَذَابَ الْحَرِیقِ** عذابی سوزنده . این آیت در شان نضر حارث آمد و او را روز بدر بکشتند .

آیهٔ ۱۰ **ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ یَدَاكَ** این عذاب بـدان گناهانی است کـه پیش فرستاده است دو دست تو ، ای که دستهای تو الفغده است آن گناهان ، که بدان این عذاب برتو واجب‌گشته است **وَ أَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ** و خدای تعالی نیست ستمکار بر بندگان خویش، ای‌که عقوبت نکند ایشانرا بی‌جرمی.

آیهٔ ۱۱ **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ** و از مـردمان کس هست کـه مـی‌پرستد خدایرا تعالی **عَلَی حَرْفٍ** برگوشه‌ای نه استوار ، ای‌که در مسلمانی درنمی‌آید بیقین، و بنفاق در می‌آید. و نیز گفته‌اند « علی حرف » بر سستی در پرستش خدای چون کسی کـه بر کنارهٔ دره نشیند که متمکن نباشد و ساعت ساعت بیفتد **فَإِنْ أَصَابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ** اگر برسد بدو نیکی ، ای کـه فراخی و توانگری ، آرام گیرد بر مسلمانی بدان فراخی و نعمت **وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ**

و اگر برسد بدو بلایی و تنگ‌دستی و درویشی **انْقَلَبَ عَلی وَجْهِه** باز گردد از دین خویش سوی کفر ، چنانکه کسی از جایی آمده باشد پس بازگردد روی بدان جای‌آرد . و نیز گفته‌اند « و من‌الناس من یعبدالله علی حرف » و از مومنان کس هست که خدایرا یکی می‌گوید بزبان خویش بی‌دل **خَسِرَ الدُّنْیا وَالآخِرَةَ** زیان‌زدهٔ این جهانست کـه این جهان بشود ازو ، و زیـان‌زدهٔ آن جهان است بنفاقی که دارد. نه این جهان دارد نه‌آن جهان **ذٰلِكَ هُوَالخُسْرانُ المُبِینُ** آنچه گفتیم آنست زیانی پیدا که این جهان نقد بشده و آن جهان بدست نیامده . و در تفسیر آمده است که مردمانی از اسد و غطفان بنزدیك رسول آمدند و مسلمان شدند. و در آن وقت بود که مدینه پر وبا بود ، و نه ساختی غریبانرا . هرکه ازیشان بیمار نشد و در عافیت بود و اسبش کره داد و مالی یافت ، گفت نیکو دینست این . و هر کـه ازیشان بیمار شد و اسبش کره بیفکند و زنش دختر آورد ، مرتد شد ، گفت بد دینی است این. خدای تعالی آیت فرستاد « و من‌الناس من یعبدالله علی حرف » . بازآییم بآیت .

آیهٔ ۱۲ **یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللهِ** می‌خواند جز خدای **مَالَایَضُرُّهُ وَ مَالَایَنْفَعُهُ** بت را که زیانش نکند و کم نکند ازو چیزی اگر فرمان او نکند « ومالا ینفعه » وسودش نکند اگر فرمان او کند **ذٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِیدُ** درآنست گم‌بودگی « البعید » که دورست از حق . و نیزگفته‌اند « الضلال » شدست از راه حق.

آیهٔ ۱۳ **یَدْعُوالَمَنْ ضَرُّهُ اَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ** مـی‌خواند آنکس را کـه زیان او نزدیکترست از سود او **لَبِئْسَ المَوْلَی** بد یاریست آن بت‌که اورا (f. 42 b) می‌پرستند **وَ لَبِئْسَ العَشِیرُ** و بدانبازیست آن بت .

آیهٔ ۱۴ **اِنَّ اللهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ اٰمَنُو** خدای‌تعالی درآرد گرویدگانرا **وَ عَمِلُوا**

الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و نیکوکاران و پارسایانرا در باغهایی که میرود زیر درختان آن جویها **إِنَّ اللهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ** خدای تعالی آن کند که او خواهد ، و حکم کند در آفریدگان خویش آنچه او خواهد از نیك‌بختی و بدبختی .

آیهٔ ۱۵ **مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللهُ** و هرکه گما[1] برد که خدای تعالی نصرت نکند پیغامبر خویش را تا آشکارا کند بدان نصرت دین او را بر همه دینها ، پس گو جان می‌کن تا از خشم بمیری. و نیز گفته‌اند که نصرت اینجا بمعنی روزیست ، هر آنکسی که گمان می‌برد که خدای تعالی او را روزی ندهد **فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** درین جهان و در آن جهان **فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ** پس گو رسنی فرود آویز از آسمان خانهٔ خویش . و نیز گفته‌اند اگر توانی رسنی از آسمان بیاویز و بر آسمان بررو **ثُمَّ لْيَقْطَعْ**[2] پس فرود آر روزی خویش از آسمان . و نیز گفته‌اند « ثم لیقطع » پس خفه کن خود را بدان رسن تا آنگاه که آن رسن بگسلد و این خفه کننده بمیرد **فَلْيَنْظُرْ** پس بنگر **هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ** هیچ ببرد « کیده » سگالش او و کردهٔ او « مایغیظ » آن چیز را که او را بخشم آورده است، ای که بنگر تا خشمش بشود . و نیز گفته‌اند « من کان یظن » هر که چنان گمان می‌برد « ان لن ینصره الله » که خدای تعالی یاری ندهد محمد مصطفی را درین جهان بحجت و غلبه، و در آن جهان بشفاعت، گوی خویشتن را خفه کن چنانکه گفتیم .

آیهٔ ۱۶ **وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ** همچنانکه پدید کردیم این فرمانها را که یاد کردیم فرود فرستادیم قرآنرا، آیتهای روشن پدید کننده امر و نهی

۱ ـ گما : گمان . ۲ ـ ق : لیقطع (بهسکون لام) .

را **وَ اَنَّ اللهَ یَهْدِی مَنْ یُرِیدُ** و خدای تعالی راه نماید بدین خویش و شناخت خویش آنکس را که خواهد که راه نماید .

آیهٔ ۱۷ **اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا** آنکسان که بگرویده‌اند **وَالَّذِینَ هَادُوا** و آنکسان که جهود شدند **وَالصَّابِئِینَ وَالنَّصَارَی وَالمَجُوسَ** و آنکسان که از دین بدین می‌شوند و ستاره پرستند و ترساان و مغان **وَالَّذِینَ اَشْرَکُوا** و آنکسان که شرك آوردند **اِنَّ اللهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُم یَوْمَ القِیَامَةِ** خدای تعالی جداکند میان مومنان و میان همه کافران روز قیامت ، بحکم خویش و قضای خویش **اِنَّ اللهَ عَلَی کُلِّ شَیْئٍ شَهِیدٌ** خدای تعالی بر هر چیزی گواست ، ای که داناست بحال ایشان. و معنی آنکه « ان الله یفصل بینهم » آن باشد که خدای تعالی جدا کند میان مومنان و همه کافران که برشمرده شد، بدانچه مومنانرا در بهشت آرد و جز ایشانرا در دوزخ برد ، « ان الله علی کل شی شهید » خدای تعالی داناست بدانچه (f. 43 a) در دلهای ایشانست .

آیهٔ ۱۸ **اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللهَ یَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ** و نمی‌دانی ای محمد که خدای تعالی سجده کند مرو را ، ای که ذلیل و منقاد باشند مرو را « من فی السموات » هرکه در آسمانهاست از فریشتگان **وَ مَنْ فِی الاَرْضِ** و هرکه در زمین است از آفریدگان و مومنان ، از بهر آنکه همه آفریدگان گردن نهاده‌اند مرخدایرا تعالی . در آفرینش چنان باشد که اوشان آفریده است ، و در روزی آن خورندکه او دهد و[1] در تن درست نتواند بود[1] و چون بیمارش دارد تن درست نتواند بود. درین سجده همه یکسانند نیك‌مردان و بدمردان

۱-۱- چنین است در نسخهٔ اصل . با توجه به‌جملهٔ بعد « و چون بیمارش دارد تن‌درست نتواند بود » . شاید در اصل بوده است : چون تن‌درستش دارد بیمار نتواند بود.

و مومنان و کافـران **وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ** و آفتاب و مـاه و ستارگان **وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ** و کوهها و درختان و چهار پایان . و سجدۀ ایـن چیزها کس نداند جـز خدای تعالی ، چنانکه خدای تعالی گفت « وَلَکِن لاتفقهون »[۱] ولکن شما درنمی‌یابید ، ای آدمیان . و نیز گفته‌اند که سجدۀ ایشان سجدۀ نگرندگانست در ایشان ، که اندازه گیرند از آفرینش ایشان بـر آفـریدگار ایشان ، و سجده کنند آفـریدگار را **وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ** و بسیاری از مردمان، و ایشان مومنانند، سجده می‌کنند مرخدایرا وَ **كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ** و بسیاری‌اند که سزاوارند[۲] . **وَمَنْ يُهِنِ اللهُ** هرآنکسی که خوار کند او را خدای تعالی بکافری **فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ** نیست مرورا کسی که گرامی کند . و نیز گفته‌اند « و من یهن الله » هرآنکسی که او را خوار کند خدای بدرآوردن در دوزخ « فماله من مکرم » نیست مرورا کسی کـه گرامی کند او را بدر آوردن در بهشت **إِنَّ اللهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** خدای تعالی می‌کند آنچه او خواهد .

آية ۱۹ **هَذَانِ** این دو گروه ، ای کـه کافران و مـومنان . و نیز گفته‌اند جهودان و مسلمانان **خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ** دوخصم‌اند . و « خصم » آن باشد کـه داوری کند بر کسی ، و داوری جهودان آن بود و ترسان ، کـه می‌گفتند کـه پیغامبر ما پیش از پیغامبر شما بوده است ، و کتاب ما پیش از

۱ـ قرآن مجید ، سورةالاسری (۱۷) ، آیهٔ ۴۴.

۲ـ در نسخهٔ اصل جای یك کلمه درآخر سطر سفید مانده است. معنی عبارت نیز ناقص است. در ترجمهٔ تفسیر طبری : « و بسیاری که واجب شده است برو عذاب ـ هم سجده می کند ـ ». ج۴/۱۰۵۵ ؛ در کشف‌الاسرار میبدی : « و فراوانست باز از مردمان که برایشان حکم رفته که ایشان اهل عذابند » . ج ۶/۳۴۵.

کتاب شما از آسمان آمده است ، و ما به از شماییم . و مسلمانان گفتند که کتاب ما منسوخ کــرد کتاب شما را ، و پیغامبر ما خاتم پیغامبرانست ، و ما بخدای اولیتریم که شما . و نیز گفتداند این خصومت مومنانست و مشرکان ، که مومنان می‌گفتند که قیامت خواهد بود و پاداش نیکی و بدی ، و کافران گفتند هردو نخواهد بود « اختصموا » داوری می‌کنند « فی ربهم » در دین خدای ایشان . و نیز گفته‌اند این خصومت بهشت و دوزخ است . آتش گفت من فاضلترم ، خدای تعالی مرا بیافریده است از بهر نقمت دشمنان . بهشت گفت من فاضلترم خدای مرا بیافریده است از بهر رحمت کردن بر مومنان . (f. 43 b) و در تفسیر آمده است که این آیت در شان علی و حمزه وعبیدة‌بن الحرث آمده است که روز بد[ر] ، چون کافران مبارز خواستند ، و آن عتبه و شیبه بود ، و ولید پسر عتبه ، این هرسه بیرون شدند ، خصومت ایشان بود **فَالَّذِينَ كَفَرُوا** پس آنکسان که کافر شدند **قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ** بریده شده است از بهر ایشان را جامهایی از آتش ، ای که ساخته شده است از بهر ایشان جامهای آتشین. و آنجا جامه نباشد ، ولکن معنی آن باشد که آتش از سر ایشان تا پای ایشان بگیرد، چون کسی که جامه پوشد همه او بگیرد. و نیز گفته‌اند « قطعت » آفــریده شد و ساخته شد از بهر ایشان پیرهنهایی « من نار » از مس گداخته **يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ** فرو ریخته شود از زبر سرهای ایشان آبی گرم که اگر ازو قطره‌ای بر کوههای دنیا افتد همه را بگدازد و ناچیز کند .

آیهٔ ۲۰ **يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ** گــداخته شود بدان آب گــرم آنچه در شکمهای ایشانست از رودگانیها و آنچه بدان ماند **وَالْجُلُودُ** و بریان شود

پوستهای ایشان و فرود افتد . و آب گرم را برآتش یارکنند هرچند آتش سختر است ، از بهر آنکه آتش بسوزد و نپزد ، و آب گرم هم بسوزد و هم بپزد . این خبر کردن است از گوناگون عذاب که ایشانرا کنند تا بلیغ‌تر باشد نکال ایشان .

آیهٔ ۲۱ **وَلَهُم مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ** و مر ایشانراست سرکوبهایی ، ای کد تازیانهایی ، از آهن که بر سر ایشان می‌زنند و ایشانرا بدان می‌کوبند . و آن چنان باشد که زبانهٔ آتش ایشانـرا از قعر دوزخ بسر دوزخ آرد ، پس زبانیه از آن تازیانها برسر ایشان زنند تا باز در آتش فروافتند درآن درکهٔ زیرین .

آیهٔ ۲۲ **كُلَّمَا أَرَادُوا** هر بار کـه خواهند دوزخیان **أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ** که بیرون‌آیند از آن دوزخ از اندوهان‌که بدیشان رسیده باشد **أُعِيدُوا فِيهَا** بازبرند ایشانرا درآن دوزخ بدان تازیانهای آهنین که بر سر ایشان زنند و ایشانرا سرکوفته درآن درکهٔ زیرین بازبرند **وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ** گویند مریشانرا بچشید عذاب آتش سوزنده .

آیهٔ ۲۳ **إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** هرآینه کـه خدای تعالی درآرد آنکسانـرا که بگرویده‌اند بیکیی خدای تعالـی و پیغامبری محمد مصطفی « وعملواالصالحات » و فریضها گزارده داشته‌اند ، و از آنچه ایشانرا نهی‌کرده بودند باز بودند **جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** درباغهایی می‌رود زیـر درختان آن جویها **يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ** بپوشانند مرایشانرا درآن بهشت پیرایها ، دست بانهای زرین **وَلُؤْلُؤٍ**[1] **وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا**

۱ـ ق : **لؤلؤا.**

حَرِيرٌ و مرواریدین، و پوشیدنیهای ایشان درآن بهشت (f. 44 a) ابریشمینه[1] باشد چون برگ لاله بباریکی و نیکورنگی .

آیهٔ ۲۴ **وَهُدُوا اِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ** و راه نموده شدند ایشان در دنیا سوی آن گفتار پاکیزه ، و آن « اشهد ان لااله الاالله و سبحان‌الله » است و آنچه بدین مانـد . و نیز گفته‌اند گفتار پاکیزه قـرآنست . و نیز گفته‌اند که امر معروفست **وَهُدُوا اِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ** و راه نمودند ایشانرا سوی راه ستوده ، و آن دین خدای است . و نیز گفته‌اند « صراط‌الحمید » راه خدای‌که ستوده است بهمه زبانها .

آیهٔ ۲۵ **اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** و آن کسان کـه پوشیده کردند یکیی خدایرا و پیامبری مصطفی را بناگرویدن بهردو **وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ** و باز می‌دارند مردمانرا از دین خدای تعالی کـه آن راه اوست . و خبر آن محذوفست ، ای کـه بچشاند ایشانـرا عذابـی دردناك **وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** و باز می‌دارند مومنانرا از مسجد حرام **الَّذِى جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ** آن مسجدی که کردیم آنرا از بهر همه مـردمان نه از بهر ایشان تنها **سَوَاءً**[2] **الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ** همـه یکسانست درو ، آنکه مقیم است درو ، و آنکه مقیم نیست و از جایی دور آید از بهر حج‌کردن ، ای‌که عربیان که بمکه آیند و مکیان که درو باشند همه در حرمت آن و بـزرگ‌داشت آن یکسانند . و نیز گفته‌انـد همه در منزلهای آن و سرایهای آن یکسانند .

و گروهی از علما کراهیت داشته‌اند اجارت دادن خانهای مکه در ایام موسم. و عبدالله عمر می‌گوید که هرکه غلهٔ خانهٔ مکه بستاند و بخورد ،

۱ــ در نسخهٔ اصل : ابریشیمنه . ۲ــ ق : سواء (به‌تنوین همزه) .

آنچه می‌خورد آتشی است در شکـم او . و بوحنیفه می‌گوید رضی‌الله عنه فروختن خانهای مکه روا نباشد . و بویوسف و محمد گویند روا باشد . و مـراد از مسجد حرام ایدر همه حرم است . **وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ** و هرکه خواهد که بگرداند حق را بستمی بعمدا ، وآن[1] شرك است آوردن [1] بر خدای تعالی . و نیز گفته‌اند محتکری است . و نیز گفته‌اند گرفتن کبوتر حرم است و بریدن درخت آن و بی‌احرام در حرم رفتن و دیگر معصیتها ، که هرگناه کـه در مکه کنند دوچندانشان عقوبت باشد کـه بیرون حرم . او چنانکه ثواب نیکیها درو مضاعف است ، عقوبت معصیتها هم مضاعف است **نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ** بچشانیم او را پادافراهی دردناك ، و آن کشتن است . مقاتل می‌گوید که این آیت درشان عبدالله خطل فروآمده است که در پردهای کعبه آویخت آن روز که فتح مکه بود تا از کشتن برهد ، بفرمود رسول تا او را بکشتند . و نیز گفته‌اند « نذقه » بچشانیم او را عذاب دردناك ، ای که پشت و پهلوی او را و شکنب او را بزنند بتازیانه از بهر تعزیر .

آیهٔ ۲۶ **وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَٰهِيمَ** و یادکن چون‌آنگاه که پدید کردیم مرا ابرهیم را **مَكَانَ الْبَيْتِ** جای خانه ، تـا بنا کند او خانـه را . و گرد بر گرد خانه منزل‌گاه او کردیم (f. 44 b) و از آن اسمعیل صلوات‌الله علیهما . و چنان بود که خانه‌را در ایام طوفان نوح بآسمان بردند آنرا . چون خدای تعالی همه زمین را زیر آب کرد ، خانهٔ خویش را نگاه داشت از بهر شرف او را . و بآسمان برد تا در زیر آب نشود . و نیز گفته‌اند که آن خانه از یاقوت سرخ بود . پس خدای تعالی ابرهیم را بنمود جای خانه تـا بنا کرد . و در خبر

۱ـ۱ـ چنین است در نسخهٔ اصل. ظاهراً : شرك آوردن است .

آمده است که ابری بر اندازهٔ خانه برآمد و زیر[1] خانه بیستاد . فرمان آمد ابرهیم را تا براندازهٔ آن ابر خانه بنا کند **اَنْ لَاتُشْرِكْ بِی شَیْاءً** گفتیم مرو را که انباز میار بر من چیزیرا در پرستش من ، ای کـه مپرست کسی دیگر را بخدایی جز من **وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ** و پاك‌کن خانهٔ مرا از پلیدیها و از بت پرستان **لِلطَّائِفِینَ** از بهر آن کسان که طواف کنند گرد بر گرد خانه. و « طواف » گشتن باشد گرد برگرد خانه **وَالْقَائِمِینَ** و از بهر مقیمان مکه‌که همیشه‌آنجا باشند . و نیز گفته‌اند « للطایفین » از بهر آنکسان که حج بکنند و بروند « والقایمین » و از بهر آنکسان که مجاور بنشینند **وَ الرُّكَّعِ**[2] **السُّجُودِ** و از بهر آنکسان‌که نماز کنند و رکوع کنند و سجود از آفاقیان . و درین‌آیت دلیل است کـه روا باشد نماز کردن در خانهٔ کعبه . و روایت کرده‌اند کـه چون ابرهیم باز کرد بن داو تختهٔای یافت برو نبشته اناالله ذوبکة : منم آن خدای‌که مکه از آن منست « خلقت الخیر والشر » من آفریدم نیکی وبدی « فطوبی لمن قدرت علی یدیه‌الخیر » خنك آنکه تقدیر کرده‌ام بر دست او نیکی را « و ویل لمن قدرت علی یدیه‌الشر » وای و ویر برآنکس که تقدیر کرده‌ام بر دست او بدی .

آیهٔ ۲۷ **وَ اَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ** و آگاه کن مردمانرا بحج ، ای که ندا کن تا حج کنند این خانه را **یَاْتُوكَ رِجَالاً** بیایند بتو، ای‌که بندای تو، پیادگان **وَ عَلَی كُلِّ ضَامِرٍ** و بر نشستگان بر هر شتری نزار گشته **یَاْتِینَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ** می‌آیند آن شتران از هر راهی دور و سخت دور . و آمـده است در تفسیر که ابرهیم صلوات‌الله علیه بر سنگی بیستاد و ندا کرد ، ای مردمان ، فریضه

۱ـ چنین است درنسخهٔ اصل. کلمهٔ « زبر » نیز دراینجا مناسب بنظر می‌رسد .
۲ـ ق : والرکع (به‌تشدیدکاف) .

کرده شد بر شما حج و نبشته شد . و خدای تعالی بشنوانید آواز او را همه کسانرا که در پشت پدران بودند و رحم مادران . پس جواب دادند او را هر که علم خدای بود که او حج کند و جواب ایشان « لبیك اللهم لبیك » بود ، و ازینست که بر حاجیان واجبست که لبیك گویند . و حسین علی بیست و پنج حج پیاده کرد از مدینه تا بمکه ، و نجیبان برو می‌بردندی بر ننشستی . و عبدالله عباس می‌گوید بر هرچه از من بشده‌است اندوه نمی‌خورم مگر آنکه حج پیاده نکردم . و ابرهیم و اسمعیل هردو حج کردند پیاده .

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ تا حاضر شوند منفعتهایی که مرایشانراست آیهٔ ۲۸
درین جهان و در آن جهان ، و منفعت این جهانی بازرگانیست و روز بازارهای مکه ، (f. 45 a) و منفعت آن جهانی ایستادن بموقف و گزاردن حج **وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ** و یاد کنند خدایرا تعالی در روزهای معلوم ، ای که در سه روز : روز نحروان روز عید است ، و دو روز از ایام تشریق که قربان درو روا باشد . یادکنند نام خدایرا تعالی بدان قربانی . قتاده می‌گوید ایام معلومات ده روز است که آخرش روز عیدست . و نیز گفته‌اند ایام معلومات روز ترویه است و روز عرفه و روز عید قربان **عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ** برآنچه روزی کرده است مرایشانرا خدای تعالی از چهارپایانی که سخن نگویند ، و آن شتر است و گاو و گوسفند و میش و بز ، ای که ازین چهار جنس قربان کنند و هدیها برند بمکه ازبهر قربانی را **فَكُلُوا مِنْهَا** پس بخورید از آن . این فرمان اباحتست . و کافران در جاهلیت نخوردندی از قربانیهای خویش . مسلمانانرا مباح کرد خوردن از قربانی **وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ** پس بخورانید آن درویشی که سخت درویش

است. و ازقربانی خوردن رواباشد ، چون قربانی عیدی باشد یا تطوعی باشد. اما قربانیهایی که کفارت باشد ، چون جزای صید و آنچه بدان ماند نشاید خورد .

آیهٔ ۲۹ **ثُمَّ لْيَقْضُوا**[1] **تَفَثَهُمْ** آمده است در تفسیر که مراد ازین ، سرستردن است وناخن بازکردن وجامهٔ دوخته پوشیدن وموی‌کنار وموی بغل بازکردن و آنچه بدین ماند ، که حرام بوده است در احرام . و پارسی « تفث » حاجت باشد . پس گو بگزارید حاجتهای خود را **وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ** وفا کنید نذرهای خود را ، آنچه نذر کرده‌اید در حج از قربان و جز آن **وَلْيَطَّوَّفُوا** و گو بگردید **بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ** بر آن خانهٔ کهن دیرینه ، ای که کعبه . و نیز گفته‌اند « العتیق » آن خانهٔ آزاد کرده که از دست جباران و دست کسی بدو نرسیده است . و مراد ازین طواف ، طواف زیارتست که آن واجب است در حج و عمره ، و طواف زیارة روز عید کنند پس نماز .

آیهٔ ۳۰ **ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللهِ** چنانست فرمانهای حج آنست که یاد کردیم ، پس ابتدا کرد و گفت هر آنکس که بزرگ دارد حرمتهای خدایرا . و « حرمت » آن باشد که واجب است گزاردن آن ، و حرام است تقصیر کردن در آن . ای که هر که بزرگ دارد فریضهای خدایرا و سنتهای او را ، و آن حج و عمره است و دیگر مناسك که واجبست **فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ** پس آن ثوابیست ساخته‌مرو را در حکم خدای او ، ای حکم کرده است خدای تعالی که پاداش او بنیکی بدهد **وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ** حلال کرده شد شما را چهار پایان که بخورید آنرا **إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ** مگر آنچه می‌خوانند بر

۱ـ ق : ليقضوا (به‌سکون‌لام) .

شما که‌آن حرام است و آن « حرمت علیکم المیتة »[1] است تاآخر آیة، و این آیت نهی است از حرام‌کردن، آنچه حرام کرده‌اند کافران جاهلیت از بحیره و سایبه و جز آن و این همه گفته شده است . (f. 45 b) **فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ** پس دور باشید از آن بتان پلید . و نیز گفته‌اند از آن پلید که او بت است ، ای که دور باشید از پرستش بتان . و نیز گفته‌اند دور باشید از سخن دروغ و شرك‌آوردن برخدای تعالی درلبیك‌گفتن. ایشان‌گفتندی « لبیك لا شریك لك الا شریکا هولك تملکه و ما ملك » . ونیز گفته‌اند دور باشید ازگواهی دروغ. و روایت‌کرده‌اند از رسول صلوات‌الله علیه که او خطبه‌کرد وگفت ای مردمان‌گواهی دروغ برابر است بر شرك و خدایرا انباز گفتن . دوبار ایـن سخن بگفت ، پس بر خواند « فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور » . و نیز گفته‌اند دور باشید از عیدهای مشرکان . و نیز گفته‌اند دور باشید از نفاق.

آیهٔ ۳۱ **حُنَفَاءَ لِلَّهِ** در آن حال که باشید مسلمانان نه گشتگان از دین اسلام . و نیز گفته‌اند که گشتگان از همه دینها جز دین مسلمانی . و نیز گفته‌انـد مخلصان پایستگان بر دین خدای تعالی . و نیزگفته‌اند حاجیان از بهر خدای تعالی **غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ** نه انباز آرندگان برو در لبیك گفتن حج **وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ** و هر کـه انباز آرد بر خدای تعالی **فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ** پس گویی بیفتادستی از آسمان **فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ** می‌ربـایندی او را بـزودی مـرغـان **أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ** یا فرود افکندستی او را بـاد **فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ** در جـایی دور ، ای که هرکه شرك آرد هلاك شد و از حق دور شد ، و بدوری از حق هم

۱ــ قرآن مجید ، سورة المائدة (۵) ، آیهٔ ۳.

چنان باشد که کسی از آسمان بزمین افتد یا بادش ببرد در جای دور بیفکند، حال او چگونه باشد ، حال این مشرك همچنان باشد .

آيهٔ ۳۲ **ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ** وهر که بزرگ‌دارد نشانیهای دین خدای را و فریضهای او را **فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ** پس از علامتهای دین خدای و بزرگ‌داشت از پرهیزگاری دلهاست، ای‌که پرهیزگارآن باشدکه آنرا بزرگ دارد . و مفسران گفته‌اند که تعظیم شعارهای خدای تعالی قربانهای نیکوست و فربه و تمام اندام و نیکو چشم و تمام گوش و تمام دنب و نیکو رنگ . و نیز گفته‌اند « فانها » آن‌کردار، ای که بزرگ‌داشت ، از اخلاص دلهاست .

آيهٔ ۳۳ **لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ** مر شما را در آن علامتها و فرمانها منفعتهاست درین جهان ، بازرگانی ، و در آن جهان ، مزد و ثواب چنانکه **إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى** تا مدتی نامزد کرده و پدید کرده ، و آن روز قیامتست ، و نیز گفته‌اند « شعایر الله » ارکان حج است و افعال آن ، چون احرام گرفتن و بعرفات ایستادن و بمنا قربان کردن و سنگ انداختن و طواف کردن (f. 46 a) و سعی میان صفا و مروه و دیگر کارها . آن همه نشانیهای پرستش خدای است **ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ** پس جای آن قربان و آن حج و عمره خانهٔ عتیق است . و نیز گفته‌اند « شعایر » دین خدای است و « محلها » مزد آنست که بر خداوند آن خانهٔ عتیق است .

آيهٔ ۳۴ **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكاً** و مر هر گروهی را که پیش از شما بودند ، کردیم جایگاهی که درو قربان کردندی ، چون « سین » را در زیرخوانی . و اگر « منسکا » خوانی، سین را زبر : کردیم هرامتی را قربانی **لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ** تا یاد کنند مر خدایرا تعالی در

قربانهای خویش چون بسمل کنند آنرا بر آنچه روزی کرده است ایشانرا خدای تعالی از چهارپایان بی‌زبان ، و آن شترانند و گاوان و گوسپندان **فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ** پس خدای شما خداییست که او یکیست . یاد نکنید بر قربانیهای خویش جز خدایرا **فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ** و گردن بنهید فرمانهای او را ، و یکتا باشید در پرستش او ، و شادگردان فرودتنان یکتا را در عبادت خدای ببهشت . و نیز گفته‌اند شادکن آنکسانرا که آرام‌گیرند بیاد خدای خویش . و نیز گفته‌اند شاد کن آن درویشانرا که می‌کوشند درپرستش خدای خویش . و نیز گفته‌اند « المخبتین » آن تنگ‌دلان که زود نرم شود دلشان بیاد خداوند خویش ، چنانکه گفت :

آیهٔ ۳۵ **الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ** آنکسان که چون یادکرده شود خدای‌تعالی ، بترسد دلهای ایشان **وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ** وآن شکیباانرا بر مصیبتهایی که ایشانرا رسد از مرگ و بیماری و شدن مال **وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ** و آنانکه همیشه گزارده دارند نمازها را **وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ** و از آنچه ایشان را روزی‌کرده‌ایم صدقه می‌کنند .

آیهٔ ۳۶ **وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ** وکردیم ما بسمل کردن گاوان و اشتران فربه **مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ** از نشانیهای بزرگداشت خدای و فرمانهای او **لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ** مر شما را درقربانیها نیکوییست این‌جهانی وآن‌جهانی . نیکویی این جهان، خوردن ازآن ، و خیرآن جهان ، ثوابآن **فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ** یاد کنید درآن حال‌که یك زانوی او بسته باشد و بردوپای و یك‌دست ایستاده. و شتر را که بسمل خواهند کرد یك زانوش ببندند ، ایستاده بماند بر یك دست و دو پای . و اگر « صوافی » خوانی ، « یاء » را زبر بی تنوین ، آن باشد که

خالص از بهر خدایرا بسمل کنید . آنرا نام خدای گویید و نام کسی دیگر مگویید **فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا** چون پهلوهای آن برزمین افتد ، ای که چون بخسبد ، و جان (f. 46 b) ازو برود سرد گردد **فَكُلُوامِنْهَا** بخورید از آن قربانها **وَأَطْعِمُواالقَانِعَ وَ المُعْتَرَّ** و بخورانید آن درویش را که از شما بخواهد « والمعتر » و آن درویش که می‌نماید که بخواهد و بزبان نخواهد . و نیز گفته‌اند « قانع » آن عفیف باشد که نخواهد ، « و معتر » آنکه بخواهد . و نیز گفته‌اند « قانع » آن باشد که خرسند شود بدانچه دهی ، « و معتر » دوستی باشد که بزیارت آید **كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ** همچنانك گفتیم وفرمودیم فرمان‌بردار شما کردیم آن گاوان و اشترانرا **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** مگر شما فرمان بردار من باشید و سپاس داری کنید نعمت مرا ، و بدانید که منعم شما منم .

آیهٔ ۳۷ **لَنْ يَنَالَ اللهَ لُحُومُهَا** چنان بود که کافران قربانی کردندی ، خانهٔ کعبه را بخون او بیالودندی . پس خدای تعالی آگاهی داد که پرهیزگاری باید در قربان ، و فرمان‌برداری ، و آن باید کرد که خدای فرموده است . « لن ینال الله » هرگز نرسد بخدای تعالی «لحومها » گوشتهای آن قربانی **وَلَا دِمَاؤُهَا** و نه خونهای آن **وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَقْوَى مِنْكُمْ** و لکن بدو رسد پرهیزگاری ازشما ،که نیت شما و اخلاص شما خشنود کند خدایرا ، و بپذیرد از شما **كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ** همچنانکه گفتیم فرمان‌بردار شما کرد ، اگر خواهند که بی فرمانی کنند و سر بکشند ، نتوانند آن چهار پایان **لِتُكَبِّرُوا اللهَ عَلَى مَاهَدَيكُم** تا بزرگ دارید خدایرا ، « و بسم الله » گویید چون بسمل خواهید کرد . و نیز گفته‌اند تا « الله اکبر » گویید چون حلال کردید از

احرام «علی ما هدیکم» بر آنچه شما را راه نمود بسوی حکمهای دین خویش و نشانیهایی کـه آن نشانیهای دین‌داریست چون حج و ارکان آن وعمره و آنچه درآن واجبست **وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ** شاد کن نیکوکارانرا آنانکه بپذیرند فرمانهای خدایرا ببهشت .

آیهٔ ۳۸ **اِنَّ اللّٰهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا** خدای تعالی باز دارد رنج کافرانرا از مومنان. و اگر « یدافع » خوانی : باز دارد بجنگ‌کردن بر کافران رنج کافران از مومنان . و سبب نزول این آیت آن بود کـه مومنانرا فرمود کـه قربان‌کنید وخون قربانی بر خانه مماليد . ایشان ترسیدند که کافران ایشانرا از قربانی باز دارند . خدای تعالی وعده کرد که رنج ایشان از مومنان باز دارد . و نیز گفته‌اند ظلمت بدعت را بنور سنت **اِنَّ اللّٰهَ لَايُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ** که خدای تعالی دوست ندارد هر خیانت‌کننده‌ای را در امانتهای خدای ، ناسپاسی هر نعمتهای او را . و مراد ازین آن کسانند کـه از بهر بتان قربان کنند .

آیهٔ ۳۹ **اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا** دستوری داده شد مر آن کسانرا کـه کارزار کنند بدانچه ایشان ستم رسیدگانند بستم کردن کافران بریشان (f. 47 a) **وَاِنَّ اللّٰهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ** خدای تعالی بر یاری‌دادن ایشان تواناست .

آیهٔ ۴۰ **اَلَّذِينَ اُخْرِجُوا**[۱] **مِنْ دِيَارِهِمْ** آنانکه بیرون کرده شدند ایشان از سرایهای ایشان و خانهای ایشان **بِغَيْرِ حَقٍّ** بنا حق ، ای که آنانکه از مکه بگریختند و بمدینه رفتند از رنج کافران **اِلَّا اَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰهُ** ای که بیرون

۱ــ ق : اخرجوا (بضم اول).

نکردند ایشانرا از مکه، مگر بدانچه ایشان می‌گفتندکه خدای ما الله است و یکیست **وَلَوْلاَ دَفْعُ اللهِ النّاسَ** و اگر نیستی بازداشت خدای مردمانرا ، ای که اگر نه آنستی کـه بـاز می‌داردی خـدای تعالی **بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ** گروهـی مردمانرا از گروهی **لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ** هر آینه که بیران کرده شدی صومعهای پارساان ترساان کـه گوشه گرفته‌انـد از مردمـان و نشسته‌اند در صومعها در بیابان **وَبِيَعٌ** و کلیسیهای[۱] ترساان **وَصَلَوَاتٌ** و کنشنهای[۲] جهودان **وَمَسَاجِدُ** و مسجدهای مسلمانـان ، ای اگر بـازنداشتی کافرانر ، کـه بت‌پرستانند ، بشمشیر غازیان ، بیران شدی عبادتگاههای همه مسلمانان و خدای‌پرستان .

و نیز گفته‌اند « و لولا دفع الله الناس عن النفوس »[۳] و اگر نه آنستی که باز می‌داردی خدای تعالی کشتن مردمان بقصاص کشندگان ، و بازنداری از حقوق مردمان بگواهی گواهان ، « لهدمت صوامع » بیران شدی صومعها در روزگار عیسی ، « وبیع » و کلیسیاها[۴] هم در روزگار عیسی ، وکنشتها در شریعت موسی « و مساجد » و مسجدها در شریعت مصطفی ، ای که اگر دست کافرانرا بودی ، و خدای تعالی بشمشیر غازیان شر ایشان دفع نکردی ، نـه در روزگار عیسی خدایرا پرستیدندی و نه در روزگار موسی و نه در روزگار مصطفی . و بیرانی مسجد بدان باشد که درو نماز نکنند ، ای که همه معطل شدی . و « صومعه » آن باشدکه گردش بر آرند بی‌گوشه . و در خبر می‌آید

۱ـ چنین است درنسخهٔ اصل .

۲ـ این کلمه در چند سطر بعد به شکل « کنشت » نیز بکار رفته است .

۳ـ « عن النفوس » در قرآن مجید در این آیه نیست .

۴ـ در نسخهٔ اصل ، بـه خطی جز خط کاتب ، در این کلمه دست برده و آنرا بدین شکل تغییر داده‌اند .

از رسول صلوات الله علیه‌که صومعهٔ مومن خانهٔ اوست . و « بیعد » نام عجمیست او را بزبان تازی آورده‌اند و پارسی « دیمه » است .

یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللهِ کَثِیراً یـاد کرده شود در آن خـدایـرا بسیاری **وَلَیَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ یَنْصُرُهُ** بخدای ، که خدای تعالی آنرا یاری دهد و نصرت کند کـه دیـن خـدایرا تعـالی نصرت کند **اِنَّ اللهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ** خـدای تعالی تواناست بر آفریدگان خـویش بر آید « عزیز » کس برو بر نیاید. پس پدید کرد صفت ناصران دین و گفت :

آیهٔ ۴۱ **اَلَّذِینَ اِنْ مَکَّنَّاهُم فِی الْاَرْضِ** آنکسان که چون جای دهیم ایشانرا در زمین ، و دست و توانایی دهیم تا چنانکه خواهند نصرت کنند و فرمـان دهند، ای که این امت چون شهرها بگشایند و از دست کافران بیرون کنند **اَقَامُوا الصَّلٰوةَ** بر پای دارند نماز را ، و گزارده دارنـد آشکارا (f. 47 b) فریضها را بجماعت در مسجدها **وَ آتَوُا الزَّکٰوةَ** و داده دارند زکوة خواستها را **وَاَمَرُوا**[1] **بِالْمَعْرُوفِ** و می‌فرمایند مردمانرا یکی گفتن خدای تعالی و فرمـان او ، که این هر دو معروف عقلست و شرع ، خردمندان هر دوکار را شناخته‌اند و پسندیده بنیکویی **وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ** و بـاز دارنـد بت‌پرستانرا از شرك و بی‌فرمانی،که ناشناخته است در عقل و شرع. و هیچ خردمند نگوید که‌شرك نیکوست. و مراد ازین خلیفتان روی زمین‌اند و آن بوبکر وعمر و علی است کـه ایشانند الراشدون المهدیـون **وَلِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْاُمُورِ**[2] و سوی خـدای است تعالی بازگشت کارها .

آیه‌های ۴۲،۴۳ **وَاِنْ یُکَذِّبُوكَ** و اگـر دروغ زن دارنـد تـرا ، ای مـحمد مکیان

۱ـ درنسخهٔ‌اصل: امروا (به‌ضم‌اول ودوم). ۲ـ درنسخهٔ‌اصل: الامور(به‌ضم‌راء).

فَقَدْ كُذِّبَتْ[۳] قَبْلَهُم پس هر آینه که دروغزن داشته‌اند پیش از یشان قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٌ وَثَمُودُ * وَقَوْمُ إِبْرَهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ امتان نوح ، نوح را ، و عادیان ، هود را ، و ثمودیان ، صالح را ، و مردمان ابرهیم ، ابرهیم را ، و امتان لوط ، لوط را .

آیهٔ ۴۴ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى و باشندگان شهر مدین ، شعیب را ، و دروغزن کرده شد موسی ، ای که قبطیان که فرعونیان بودند موسی را دروغزن داشتند فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ مهلت دادم کافرانرا در آنچه کردند ثُمَّ أَخَذْتُهُم فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ پس بگرفتمشان و عقوبت کردم ، پس چگونه دیدی و چگونه بود گردانیدن من بر ایشان نعمتهای ایشانرا . و نیز گفته‌اند چگونه بود انکار من بریشان ، ای ناپسند داشتن من آن گناهان را که ایشان کردند بعذاب کردن ایشان .

آیهٔ ۴۵ فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا و چند شهرها و دیهها و شارستانها که ناچیز کردیم آنرا وَهِيَ ظَالِمَةٌ و باشندگان آن ستمکاران بودند و کافران فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا پس آن شهرها دیوارهای آن فرو افتاده بر بامهای آن وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ و چند چاههای دست‌بازداشته که کس ازو آب نکشد بمرگ باشندگان آن وَقَصْرٍ مَشِيدٍ و چند کوشك بلند بر کشیده . و نیز گفته‌اند کوشکهای گچ کرده .

آیهٔ ۴۶ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ او پس نمی‌روند درین زمین ، ای که کافران مکه تا بنگرند در آن شهرهای بیران و چاههای معطل و گورهای امتانی که دروغزن خواندند پیامبران خویش را فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا پس

۳ـ ق : كذبت (به فتح کاف و ذال).

باشد مریشانرا دلهایی که دریابند بدان چون بیندیشند **اَوْ آذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا** یاگوشهایی‌که می‌شنوند بدان و عبرت گیرند. پس یادکردکه چشم نابینا نشود از دیدن آیتها چنانکه گفت: **فَاِنَّهَا لَاتَعْمَی الْاَبْصَارُ** پس نابینا نیست چشمها، می‌بیند **وَلَکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ** و لکن نابیناست‌آن‌دلها که در (f. 48 a) سینهاست، که تفکر نکند و عبرت نگیرد. و نیز گفته‌اند نابینا نیست چشمها از راه راست، و لکن نابیناست دلها از راه یافتن بدان راه. و مجاهد می‌گویدکه هرمردمی را چهار چشم است: دو در سر او تا این‌جهان بیند، و دو چشم در دل او تا آن جهان بیند. اگر نابینا باشد دو چشم سر او، بیناباشد دوچشم دل او، زیان ندارد اورا نابینایی. اگر بینا باشد بچشم سر، ونابیناباشد بچشم دل، سود ندارد اورا بینایی او. قتاده می‌گوید این‌آیت درشان عبدالله‌بن‌زیادة آمده‌است و اورا ابن ام مکتوم خواندندی‌ونابینا بود.

آیهٔ ۴۷ **وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ** و بزودی می‌خواهند از تو عذاب را، و شتاب می‌کنندو می‌گویند بیارآن عذاب که وعده می‌کنی، اگر راست گویی، و این بافسوس می‌گفتند. خدای تعالی گفت: **وَلَنْ یُخْلِفَ‌اللهُ وَعْدَهُ** خلاف نکندخدای وعدهٔ خویش را. و پس نیفکند عذاب خویش را از وقت خویش. و نیز گفته‌اند «لن یخلف‌الله وعده» هرگز آن وعده که ترا کرده‌است ترا، که نصرت دهم ترا و هلاك کنم کافرانرا، خلاف نکند. پس گفت **وَاِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ** ای که مرایشانرا برعذاب این جهانی عذابی است در آن جهان، که یك روز از آن جهان بنزدیك خدای تو **کَاَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ** چون هزار سال است از آن سالها که شما می‌شمرید، ای که روزی از روزهای آن جهان چو هزار سال این جهان است. و نیز گفته‌اند یك روزه در عذاب

آن جهان چون دزد هزارسالهٔ این جهانست ، و همچنین یك روزه نعمت آن جهان چون هزار ساله نعمت این جهانست . و نیز گفته‌اند روزی از آن روزها که خدای تعالی آسمان و زمین آفرید ، چون هزار سال اکنون است ، و این قول عبدالله عباس است . و این از بهر آن گفت که خدای تعالی شتاب‌زده نیست در آفرینش آسمان و زمین . شتاب نکرد در عقوبت‌کردن ایشان که شتاب کنند .

آیهٔ ۴۸ وَ کَاَیِّنْ مِنْ قَرْیَةٍ پس یاد کرد قصهٔ آن مردمان کـه ایشانرا پس مهلت ، عقوبت کرد و گفت چندا شهرها و شارستانها اَمْلَیْتُ لَهَا کـه مهلت دادم مرآنرا و روزگار ، و عقوبت نکردم وَهِیَ ظَالِمَةٌ و مردمان آن شهرها ستمکاران بودند ، ای که کافران بودند ثُمَّ اَخَذْتُهَا وَ اِلَیَّ الْمَصِیرُ پس بگرفتیم مردمان آن شهرها را ، و عقوبت کـردم ، و سوی منست بازگشت همـه ، و پاداش همه برمنست .

آیهٔ ۴۹ قُلْ یَاَیُّهَاالنَّاسُ بگـوی ای محمد ، ای مردمـان اَنَّمَا اَنَا لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ هرآینه هستم مر شما را بیم‌کننده بعذاب خدای تعالی « مبین » پیدا کننده ، پدید می‌کنم مر شما را بزبانی که شما دریابید ، و آن تازیست ، که عذاب کند خدای تعالی شما را اگر نگروید .

آیهٔ ۵۰ فَالَّذِینَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پدید می‌کنم کـه آنکسان کـه بگرویده‌اند بخدای و پیغامبران او و گزارده داشتند (f. 48 b) فرمانهای او ، و دور بودند از بی فرمـانی او لَهُمْ مَغْفِرَةٌ واجب است مر ایشانرا آمـرزش گناهان ایشان درین جهان وَرِزْقٌ کَرِیمٌ و روزی نیکو در بهشت .

آیهٔ ۵۱ وَالَّذِینَ سَعَوْا فِی اٰیَاتِنَا مُعَاجِزِینَ و آنکسان کـه بکـوشیدند و

خوض کردند در آیتهای ما ، و آن قرآنست ، تا آنرا باطل کنند « معاجزین » برپنداشت آنکه ما را عاجز کنند از عذاب‌کردن ایشان ، و اگر « معجزین » خوانی، تشدیدی بر « جیم » ، ای مردمانرا باز می‌دارند از گرویدن بمصطفی **اُولٰئِکَ اَصْحَابُ الْجَحِیمِ** ایشانند ای شنونده دوزخیان که در دوزخ درآیند.

آیهٔ ۵۲ **وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ** آمده است در تفسیر که رسول صلوات الله علیه « سورة والنجم » می خواند ، دیو برزبان او براند « تلك الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی » این ستایش بتانست ، ای که آن بتانی که بلندترند از همـه در مرتبه ، و از یشان امید شفاعتست . بت‌پرستان شادی کردند و سجده کردند ، و یکی رییس بود از یشان نام او سعیدبن‌العاص ، گفت وقت آمد پسر بوکبشة را ، ای که رسول ، کیاد کند ، بتان ما را بنیکی . پس خدای تعالی این را باطل کرد چنانکـه یاد کنیم . و نیز گفته‌اند کـه رسول نخواند ، و لکـن یکی از منافقان بخوانـد ، و دیو برآن داشته بود او را تا بخوانـد ، مردمان پنداشتندکه رسول می‌خواند . و گروهی گفته‌اند که رسول در خواب بود که این بر زبان او برفت ، پس جبریل او را خبـر کرد از پس بیـداری آن خوانندهٔ او ، و بگفت او را که دیو بر زبان تو چنـان راند و این آیت بیامد « وما ارسلنا » نفرستادیم ما «من قبلك » پیش از تو **مِنْ رَسُولٍ** فرستاده‌ای **وَلَا نَبِیٍّ** و نه پیامبری.

و رسول و نبی هر دو یکی باشد ، ولکن منزلت رسول بلندتر باشد، از بهر آنکه رسول آن باشد که پیغام خدای فریشته بدو رساند ، و نبی آن باشد که پیغامی بدو باشد در خواب بدو نمایند . و نیز گفته‌اند که رسول آن باشد که صاحب شریعت باشد ، و نبی آن باشد که شریعت رسول نگاه‌دارد،

و صاحب شریعت نباشد .

اِلاَّ اِذا تَمَنّی که نه آن پیامبر چون آنگاه که قرآن خواندی **اَلْقَی الشَّیْطانُ فی اُمْنِیَّتِه** [۱]ورادرآوردی دیو درخواندن او، چیزی چنانکه درخواندن تو آورد **فَیَنْسَخُ اللهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ** پس خدای‌تعالی بر گرفتی آنچه افکندی دیو برزبان ایشان ، ای‌که آنچه درآوردی در خواندن ایشان **ثُمَّ یُحْکِمُ اللهُ آیاتِه** پس استوار کردی خدای تعالی آیتهای خود را که او فرستاده بودی ، تا کس نتوانستی که آنرا باطل کردی **وَاللهُ عَلیمٌ حَکیمٌ** و خدای تعالی داناست برآنچه دیو درآرد در خواندن پیغامبران ، « حکیم » حکم کرده است ببرداشتن آن . و نیز گفته‌اند «علیم» داناست بدانچه وحی کرده است سوی پیغامبر خویش ، «حکیم» حکم کننده است برآفریدگان خویش، چنانکه او خواهد . پس یاد کرد که آن در آوردن (f. 49 a) دیو از بهر آنست تا فتنهٔ کافران باشد و گم‌بودگی ایشان ، چنانکه گفت :

آیهٔ ۵۲ **لِیَجْعَلَ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ فِتْنَةً** تا کند آنچه در . . . . [۱] دیو در خواندن پیامبران «فتنة» گم‌بودگی **لِلَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** مرآنکسانرا که در دلهای ایشان شکیست و نفاقی **وَالْقاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ** و آنکسانرا که دلهاشان سختست ، و آن بت‌پرستانند **وَاِنَّ الظّالِمینَ لَفی شِقاقٍ بَعیدٍ** و بدرستی و راستی که ستمکاران آن کافرانند در خلافی ، دورند از حق . و « شقاق » غایت دشمنایگی باشد ، ای که در دشمنایگی‌اند با رسول ،که آن

۱ــ در نسخهٔ خطی : « . . . رد» ، قسمت اول این کلمه در محلی قرار دارد که کاغذ سوراخ شده است . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « تابکند آنچه در افکند دیو ». ج ۴/ ۱۰۶۱ ؛ در کشف‌الابیات میبدی : « آنرا کند تا آنچه دیو در افکند » . ج۶/ ۳۷۶ .

دیر بماند و بر نخیزد . و نیز گفته‌اند « لیجعل ما یلقی الشیطان » تا کند آنچه دیو درآرد آزمایشی ، که پدید آید بدان موحد از مشرك .

آیهٔ ۵۴ وَلِیَعْلَمَ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ تا بدانند آنکسان که ایشانرا خدای عزوجل علم توحید داده است و قرآن داده است اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ که آنچه خدای فرستاده است وآنرا محکم کرده ، و آن قرآنست درست است و راست فَیُؤْمِنُوا بِهِ پس بگروید بدو فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ پس بترسد و نرم گردد مر آن حق را دلهای ایشان وَاِنَّ اللهَ لَهَادِی[۱] الَّذِینَ آمَنُوا راه‌نمای گرویدگانست، راه نماید ایشانرا اِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ سوی راهی راست .

آیهٔ ۵۵ وَلَا یَزَالُ الَّذِینَ کَفَرُوا و همیشه کافران فِی مِرْیَةٍ مِنْهُ در شکی و گمانی‌اند از آنچه دیو بر زبان رسول افکند حَتَّی تَاْتِیَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً تا آنگاه‌که بیاید بدیشان روز قیامت ناگاهان ، ای‌که ایشان درآن شك مانده‌اند تا بقیامت اَوْ یَاْتِیَهُمْ عَذَابُ یَوْمٍ عَقِیمٍ یا بیاید بدیشان عذاب روزی که در آن روز کافرانرا فرجی و راحتی نباشد . و زنی‌که او را بچه نباشد « عقیم » خوانند . و نیز گفته‌اند عذاب روزی سخت که بکند ایشانرا از بن و بار، و نسل ایشان بریده کند ،ای که روز بدر .

آیهٔ ۵۶ اَلْمُلْكُ یَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ پادشاهی آن روز ، ای که روز قیامت مرخدایراست . بی منازعتی وبی کسی که د[ر] ملك دعوی کند، حکم کند میان ایشان . پس پدید کرد حکم خود را فَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس آنکسان که بگرویده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ در باغهایی باشند که درو می‌نازند و می گرازند ، باغهای

---

۱ ــ ق : لهاد .

ناز و نازکی .

آیهٔ ۵۷ **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکسان کـه خستون نیـامدند بیکیی خـدای
وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ زن داشتند آیتهای ما را ، ای که گفتند که خدای
نفرستاده است این آیتهـا را **فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ** پس ایشانـد ، ای
شنونده ، که مر ایشانراست عذابی خـوار کننده که خوار کنند ایشانرا در
آن . (f. 49 b)پس یادکرد کرامت مهاجریان، آنانکه ازمکه بمدینه رفتند.

آیهٔ ۵۸ **وَالَّذِينَ هَاجَرُوا** و آنکسان که جدا شدند از خان و مان خویش ،
و از زن و فرزند خویش **فِي سَبِيلِ اللهِ ثُمَّ قُتِلُوا** در فرمان ....[1] خدای
تعالی که آن راه خدای است ، پس کشته شدند در جنگ جای **أَوْ مَاتُوا** یا
بمردند بر بسترهـای خویش ، ای بمرگ خویش **لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللهُ رِزْقاً حَسَناً**
بخدای که روزی دهد ایشانرا خدای دربهشت ....[1] ، ای که گوشت آن
گاو که دنیا بر سر اوست ، و آن ماهی که پای آن گاو برپشت اوست ، در
بهشت از آن مهمانی سازند از بهر بهشتیان . و در گـوشت آن گاو مزهٔ همه
میوهای بهشت باشد ، و در آن ماهی مزهٔ همه شرابهای بهشت باشد . و نیـز
گفته‌اند « رزقا حسنا » روزی نیـکو ، و آن فتح و غنیمتست درین جهـان ، و
هدیهای بهشتی دروقت مرگ،و بهشتدرآن جهان **وَإِنَّ اللهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ**
و خدای تعالی ، اوست بهتر روزی‌دهـان و بخشنده‌تر بخشندگـان و تواناتر
دهندگان[2] .

۱ ـ در نسخهٔ اصل کاغذ سوراخ شده و کلمه یا کلماتی ناخواناست.

۲ـ این آیه در ترجمهٔ تفسیر طبری بدین شرح ترجمه شده است : « و آنکسها که برفتند از خانها اندر طاعت خدای عزوجل پس بکشتندشان یا بمردند روزی دهدایشان [را] خدای روزی نیکوا که اوست بهترین روزی‌دهندگان». ج۴/ ۱۰۶۱ .

آیهٔ ۵۹

لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ بخدای که در آرد مرایشانرا در آوردنی . و نیز گفته‌اند در جایی « یرضونه » که بپسندند آنرا و شادی کنند بیافت آن ، وخوش شود دلهاشان بدان ، و آن بهشت است وَاِنَّ اللهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ و خدای تعالی داناست ، شتاب نکند در عقوبت کردن گناه‌کاران .

آیه‌های ۶۰ و ۶۱

ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ آنست که ترا گفتیم راست و درست هر که پاداش دهد همچنانکه برو کرده‌اند از بدی ، ای که[1] قصاص کند مر برندهٔ دست خویش را بکشتن[1] ، و جراحت‌کنندهٔ خویش را بجراحت کردن همچندان ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ پس ستم کرده شود برآن قصاص ستاننده لَيَنْصُرَنَّهُ[2] اللهُ بخدای‌که یاری دهد آن‌ستم رسیده را خدای تعالی برآنکس که ستم کند بکردن قصاص ، ای که اگر یکی را قصاصی باشد بر دیگری ، بکشد او را بقصاص بحق ، پس اولیای‌کشتهٔ دوم بقصاص بکشند قصاص‌کننده را که ولی کشتهٔ اول است ، قصاص بریشان واجب آید و قصاص بایدکرد . و همچنین اگر کسی از کشنده دیت بستاند پس بکشد ، قصاص برو واجب آید. و نصرت کردن خدای تعالی واجب کردن قصاص است بدان باغی که دیت بستاند و پس بکشد اِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ * ذَلِكَ آن یاری دادن مرستم‌رسیده را بِاَنَّ اللهَ بدانست که تواند خدای تعالی که هر چه بخواهد باشد و از قدرت او آنست يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ که در آرد شب را در روز وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ودر آرد روز را در شب . گاه شب را دراز کند از روز و روز را

---

۱ ــ ۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . با توجه به معنی آیهٔ مورد بحث و معنی کلی عبارتی که در ترجمه و تفسیر این آیه آمده ، شاید بوده‌است : قصاص کند مر برندهٔ دست خویش را ببریدن دست .

۲ ــ ق : لینصرنه (به فتح لام) .

کوتاه کند ، و گاه روز را دراز کند از شب و شب را کوتاه کند وَ اِنَّ اللّهَ
سَمِیعٌ بَصِیرٌ (f. 50 a) و خدای است تعالی شنوا و بینا .
آية ۶۲ ذَلِكَ بِاَنَّ اللّهَ هُوَالحَقُّ آن راه نمودن شما را بتوحید خویش از
بهر آنست تا بدانید پرستش خدای تعالی حق است ، زمرورا ست حق پرستش
بر بندگان ، و او خود حق است ، هست همیشه که هرگز نیست نگردد
وَ اَنَّمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَالبَاطِلُ وآنچه شما می پرستید ومی‌خوانیدبجز
ازو ، از بتان ، او باطل است . ای که دینیست مرورا حق پرستش . وپرستش
او واجب نیست و او نیستی است که نماند وَ اَنَّاللّهَ هُوَالعَلِیُّالکَبِیرُ و
تا بدانیدکه خدای است برتر ازهمه پادشان ، بزرگی که ازو بزرگتر نیست ،
ای که او از آن بلندتر است و بزرگتر که بتی باطل را برابر کنند برو .
آية ۶۳ اَلَمْ تَرَ اَنَّاللّهَ اَنْزَلَ مِنَالسَّمَا مَاءً او نمی‌بینی که خدای‌تعالی فرو
فرستاد از آسمان آبی ، ای که باران فَتُصْبِحُ الاَرْضُ مُخْضَرَّةً پس شود زمین
بدان باران سبز ، ای که بدانکه خدای‌تعالی باران فرستد وزمین را سبز کند
اِنَّ اللّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ خدای‌تعالی دوربینست ، بیند کارهای پوشیده که کس
آن نتواند دید ، داناست بجایگاه‌های چیزهای پوشیده .
آية ۶۴ لَهُ مَا فِیالسَّمٰوَاتِ وَ مَا فِیالاَرْضِ مروراست آنچه در آسمانهاست
از آفریدها و آنچه در زمین است از آفریدها وَ اِنَّ اللّهَ لَهُوَالغَنِیُّالحَمِیدُ
و خداست‌تعالی ، و اوست بی نیاز از خلق خویش ، ستوده در کردار
خویش .
آية ۶۵ اَلَمْ تَرَ اَنَّاللّهَ سَخَّرَ لَکُم مَا فِیالاَرْضِ او ندانسته‌ای،ای‌که بدان‌که،
خدای تعالی فرمان‌بردار کرد مر شما را آنچه در زمینهاست ، فرمان‌برداری

که نتواند که بی فرمانی کند **وَالفُلْکَ تَجْرِی فِی البَحْرِ بِاَمْرِهِ** وکشتی
را می‌رود در دریا بفرمان خدای تعالی **وَ یُمْسِكُ السَّمَاءَ** و نگاه دارد آسمانرا
در هوا **اَنْ**[1] **تَقَعَ عَلَی الْاَرْضِ** تا نیوفتد برزمین **اِلّا بِاِذْنِهِ** مگر بفرمان او
اِنَّ اللّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ و خدای تعالی بخشاینده است بر مردمان ، که
مسخر ایشان کرد هرچه در زمین است ، و کشتی را در آب ، و نگاه داشت
آسمانرا تا بریشان نیفتد .
آیهٔ ۶۶ **وَ هُوَ الَّذِی اَحْیَاکُم** و او آن خدای است که زنده کرد شما را بجان
ثُمَّ یُمِیتُکُم پس‌تان بمیراند بباز ستدن جان **ثُمَّ یُحْیِیکُم** پس‌تان زنده
کند روز رستاخیز **اِنَّ الْاِنْسَانَ لَکَفُورٌ** هست آدمی نادان که خدای را نشناسد،
نوسپاس و ناخستون بآیتهایی که آن راه‌نمایست . بتوحید او .
آیهٔ ۶۷ **لِکُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَکاً**[2] وکردیم مرهرامتی راشریعتی **هُم نَاسِکُوهُ**
که ایشان‌کار می‌کنند بدان‌شریعت، ونیز گفته‌اند «منسکا» عیدی دادیم هرامتی
را که درآنجا خدایرا پرستیدندی، و اگر « منسکا » خوانی عبادتگاهی دادیم
هرامتی را (f. 50 b) **فَلَا یُنَازِعُنَّكَ فِی الْاَمْرِ** پس داوری نکنندا بر تو ، ای
محمد ، در عید و قربان تو و در فرمانهایی که ترا فرموده‌ایم . و اگر
« فلاینزعنك » خوانی ، معنی‌آن باشد: اوغلبه نکنندا ترا وبیرون نکنندا از
دست‌توکار ، ای‌که نبایدکه‌ایشان مردارخوردن روا دارند وقربان روا ندارند
وآنچه بدین ماند **وَادْعُ اِلَی رَبِّكَ** بخوان ای‌محمد سوی دین خدای خویش

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : ان (به تشدید و فتح نون).
۲ ــ در نسخهٔ اصل حرف « س » در « منسکا » هم فتحه دارد و هم کسره .

اِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ که تو بر راهیی راست مستقیم پای در صواب . این آیت در شان کسانی آمده است که بر مومنان داوری کردندی و گفتندی چرا روا دارید از کشتهٔ خویش بخورید ، و از آن مردار که خدای کشت نخورید .

آیهٔ ۶۸ وَاِنْ جَادَلُوكَ و اگر داوری کنند بر تو بدان حجتهای باطل،از بهر آن تا ستیزه کنند و کار را بر تو دشخوار کنند ، بازدار ایشانرا از خود فَقُلِ اللهُ اَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ بگوی خدای داناتر است بدانچه شما می‌کنید از دروغ زن خواندن مرا و ناگرویدن بمن .

آیهٔ ۶۹ اَللهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُم يَوْمَ الْقِيَامَةِ خدای تعالی حکم کند میان شما روز رستاخیز فِيمَا كُنْتُم فِيهِ تَخْتَلِفُونَ . این آیت منسوخ است بآیت شمشیر .

آیهٔ ۷۰ اَلَم تَعْلَمْ اَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ او ندانسته‌ای ای محمد، ای که بدان که خدای تعالی می‌داند آنچه در آسمانست و در زمین از آفریدها اِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ بدرستی که آنچه دانستهٔ خدای است نبشته است در لوح محفوظ اِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ و نبشتن آن در لوح محفوظ بر خدای تعالی آسانست و دشخوار نیست .

آیهٔ ۷۱ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ و می‌پرستند بت‌پرستان جز خدای تعالی مَالَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً آن چیزیرا که فرود نفرستاده است خدای‌تعالی بپرستش آن حجتی وَمَالَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ و چیزیرا می پرستند که نیست مرایشانرا بدو دانشی ، ای که نیامده است بپرستش آن چیز ، و آن بتانند ، کتابی از آسمان و نه پیغامبری که ایشانرا خبر کرده است بپرستش آن

وَ مَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ نَصِیرٍ و نیست مر ستمکارانرا ، ای بت‌پرستانرا یاری که باز دارد عذاب خدایرا تعالی ازیشان .

آیهٔ ۷۲ وَ اِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ و چون آنگاه کـه خـوانده شود بریشان آیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ آیتهای ما ، وآن قرآنست روشن وپیدا تَعْرِفُ فِی وُجُوهِ الَّذِینَ کَفَرُوا الْمُنْکَرَ ببینی ای محمد ، در رویهای کافران بروی ترش‌کردن ایشان ناخستوناند پیامبری ترا ، وبشناسی برآن روی ترش ایشان‌که ایشان دشمنان تواند و ناگرویدگاناند یَکَادُونَ (f. 51 a) یَسْطُونَ خواهندی که بگیرندی بِالَّذِینَ یَتْلُونَ عَلَیْهِمْ آیَاتِنَا آنکسانرا که می خوانند بریشان آیتهای ما را و آن قرآنست ، ای کـه پیغامبر و یاران او قُلْ اَفَاُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِکُم بگوی ای محمد ، و پس خبر کنم مر شما را بعذابی که آن بترست مر شما را و دشخوارتر است بر شما ازین قرآن که می‌شنوید آنرا اَلنَّارُ آن عذاب آتش است . چنانستی که ایشان گفتندی آن چیست که بتراست؟ جوابشان دادند « النار » آتش وَعَدَهَا اللهُ الَّذِینَ کَفَرُوا نوید داده است خدای تعالی بدان آتش ناگرویدگانرا که پوشیده کردند یکیی خدایرا بر دو گفتن ، و پیغامبری مصطفی را بدروغ زن داشتن او وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ و بـدبازگشتن جاییست آن آتش .

آیهٔ ۷۳ یَا اَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ ای مردمان ، ای که ای مکیان « ضرب » مثل پدید کرده شد از بهر شما و آن بتان که شما می‌پرستید داستانی ، ای‌که بشما مثلی زده شد ، و آن مثل شمایید . پس پدید کرد آن مثل را و گفت : فَاسْتَمِعُوا لَهُ اِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ آن بتانرا کـه شما می‌پرستید بجز خـدای تعالی لَنْ یَخْلُقُوا ذُبَاباً هرگـز نتوانند کـه مگسی آفـرینند

وَلَوِاجْتَمَعُوا لَهُ و اگر چه همـه گرد آیند از بهر آفرینش او **وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً** و اگر برباید مگس چیزی از آن بویهای خوش که برآن بتان مالیده‌اند **لاَ يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ** نتوانند که بازستانند آنرا . . . . .[1] از عاجزی ایشان **ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ** بیچاره است بت‌پرست و بت ، که بیچاره آن بت‌پرست‌از بت شفاعت اومید دارد آن جهان ، و نصرت امید دارد این جهان، و بیچاره‌آن بت‌که نه نصرت تواند کرد و نه شفاعت . و نیز گفته‌اند بیچاره آن مگس که می‌جوید از بت‌آن زعفران و بوی خوش که برو مالیده‌اند، و بیچاره آن بت که مگس را از خود باز نتواند داشت .

و مگس را از بهر[1] آن مخصوص‌کرد که چهار عیب است درو : یکی آنست که از همه جانوران که پرنده‌اند خـوارتر است و ضعیف‌تر و پلیدتر[2] اواز همه بیشتر است او را[2] . و « ذباب » از بهر آن خوانند کـه از پلیدی و خواری‌او را می‌رانند . ومعنی این سخن‌آنست‌که این جانور که ضعیف‌ترین جانورانست و خوارتر ایشان ، بتان ایشان که معبودان ایشانند ، نتوانند کـه یك مگس بیافرینند یا رنج او از خود دفع کنند ، پس چگونه روا باشد که ایشان خدای باشند یا کسی ایشانرا پرستد ؟

مَا قَدَرُوااللهَ حَقَّ قَدْرِهِ نشناختند بت‌پرستان مر خـدایرا تعالی آیهٔ ۷۴

---

۱ ــ در نسخهٔ خطی کاغـذ سوراخ شده و قسمتی از کلمه خـوانده نمی شود . ظاهراً : ازو .

۲ ــ ۲ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . در این قسمت چهارمین عیب مگس ، که ظـاهـراً صـدای اوست ، ذکر گردیـده است . شایـد کلمهٔ « از » پس از « آواز » از قلم افتاده و جمله در اصل بدین شکل بوده است : آواز از همـه بیشتر است او را .

بسزای شناخت او ، و صفت نکردند او را بر آن صفت کـه اوست ، و بزرگ نداشتند (f. 51 b) او را بزرگداشتی که درخور اوست چون برابر کردند برو در پرستش آن بت را که نتواند که مگسی آفریند ، یا از مگس چیزی که او ربوده است باز ستاند **اِنَّ‌اللّٰهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ** بدرستی و راستی که خدای است توانای بی عجز ، و معبودان ایشان ضعیفان بی نیرو و نا توانا ، و ارزمنداست در پادشاهی و سلطانی خویش کـه او را مثل و مانند نیست ، و معبودان ایشان خوار کردگان‌اند که نه ایشانرا قوتست و نه منفعت .

آية ۷۵ **اَللّٰهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ رُسُلاً** خدای تعالی بر می‌گزیند ، ای کـه گـزیده است ، از فریشتگان رسولانی چـون جبریل و میـکایل و اسرافیل **وَمِنَ النَّاسِ** و از آدمیان پیامبرانی چون ابرهیم و موسی و عیسی و مصطفی ودیگر پیامبران صلوات‌الله علیهم **اِنَّ‌اللّٰهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ** خدای است شنوا مر گفتار بندگان خویش را ، بینا بر آنکس که او را برگزیند .

آية ۷۶ **یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیهِمْ** می داند آنچه کرده اند **وَمَا خَلْفَهُمْ** و آنچه خواهند کرد و هنوز نکرده‌اند **وَاِلَی‌اللّٰهِ تُرْجَعُ**[1] **الْاُمُورُ** و سوی خدای است باز گشت کارها . از وی پدید آمده است و بدو باز گردد .

آية ۷۷ **یٰٓاَیُّهَاالَّذِینَ اٰمَنُوا** ای گرویدگان **ارْکَعُوا** پشت دوتا کنید در نماز **وَاسْجُدُوا** و پیشانی و بینی بر زمین نهیـد **وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ** بپـرستید خـدای خویش را . عبدالله مسعود می‌گوید رضی الله عنه کـه این آیت پند است ، و سجده واجب نیاید ، و اینست مذهب بوحنیفه رحمة الله علیه . و عبدالله عباس می‌گوید رضی‌الله عنه فضیلت این سورت را بدو سجده ، ای که سجده واجب

---

۱ ــ ق : ترجع (به ضم تاء و فتح جیم) .

آید و این مذهب شافعی است **وَ افْعَلُوا الخَيْرَ** ونیکی کنید ، ای که هر چه طاعت خدای است آن کنید . و گروهی گفتند « و افعلوا الخیر » تکبیرهای بسیار بکنید چون از قیام برکوع شوید و از رکوع بسجود . و نیز گفته‌اند : « وافعلوا الخیر » و بر پیغامبر صلوات دهید در نماز **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** و اومیدوار باشید که نیك‌بخت شوید و در بهشت جاویدان بمانید .

آیهٔ ۷۸ **وَ جَاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ** و بکوشید در طاعت خدای عزوجل سزاوار کوشش او ، ای که نیتها درست کنید در پرستش او ، وکارها کنید از بهر او ، که او سزاوار آنست . واین‌آیت منسوخ است بدان‌آیت « فاتقواالله ما استطعتم »[۱] . و نیز گفته‌اند که منسوخ نیست ، و آن کوشش که سزاوار آنست خدای‌تعالی ، فرمانهای شریعتست که درو تنگ و بند نیست ، چون توبه از گناهان و بیرون آمدن بکفارت از سوگندان و نماز کوتاه کردن در سفر و روزه گشادن چنانکه خدای گفت **هُوَ اجْتَبَيكُم** اوتان برگزیده است از بهر دین (f. 52 a) خویش **وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُم فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ** و نکرد بر شما در دین شما تنگ و بندی که شما آن نتوانید کرد و طاقت شما بدان نرسد .

مِلَّةَ اَبِيكُم اِبْرَهِيمَ هُوَ سَمَّيكُمُ الْمُسْلِمِينَ نگاه دارید ملة پدرتان ابرهیم. و ابرهیم نام‌کرده‌است شما را مسلمانان **مِنْ قَبْلُ** پیش از فرودآمدن قرآن **وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ** و درین قرآن نیز شما را مسلمان خوانده است چنانکه گفت « و من ذریتنا امة مسلمة لك »[۲]

---

۱ ـ قرآن مجید ، سورةالتغابن (۶۴) ، آیهٔ ۱۶ .

۲ ـ قرآن مجید ، سورةالبقرة (۲) ، آیهٔ ۱۲۸ .

و ابرهیم را برین مومنان خواند . یك قول آنست که مکیان از نسل او بودند، از بهر آن گفت پدرتان . و قول دیگر آنست که او پدر همه مومنانست ، ای که حرمت ابرهیم واجب است بر همه مومنان چون حرمت پــدران « لیکون الرسول » تا باشد رسول ، ای که محمد مصطفی « شهیدا علیکم » گواه برشما، ای که بر آنکسان که مرورا استوار داشتند تا از بهر ایشان گواهی دهد ، و گواه باشد بر آن کسان که او را دروغزن داشتند تــا بریشان گواهی دهــد **وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ** و باشید شما گواهان بر مردمان کــه پس شما باشند چنانکه گفتیم برگرویده و ناگرویده .

فَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ برپای دارید ، ای گزارده دارید ، نماز فریضه را **وَآتُوا الزَّكَوٰةَ** و بدهید زکوة خواسته را که واجبست برشما **وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ** و نگاهدارید خود را بگرویدن بخدای تعالی از عــذاب او . و نیز گفته‌اند نگاه دارید دین خدای را و اعتماد بر خدای کنید و چنگ در دین او زنید **هُوَ مَوْلَيكُمْ** اوست کار ساز شما و پادشاه شما و یار شما **فَنِعْمَ الْمَوْلَى** نیــك یاری است و نیك پادشاهی است که روزی باز نگرفت از شما بگناهان شما **وَنِعْمَ النَّصِيرُ** ونیك یاری است که یاریتان می دهد چون فرمان او کنید.

و از ابی کعب آمده‌است که رسول گفت صلی‌الله‌علیه وسلم هرکه سورة حج بخواند بدهند او را مــزد حجی و عمره‌ای بعدد هر که حج کرده است و عمره کرده است پیش ازو و هرکه حج خواهد کــرد و عمره خــواهــد کــرد پس او .

[1] سورة‌المومنون مکیست بقول همه ، و صد و هژده آیتست در کوفی ، و نوزده آیتست در بصری و مدنی .

بِسْمِ‌اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

آیهٔ ۱ **قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ** کعب احبار می‌گوید که خدای تعالی نیافرید بدان ید که صفت اوست مگر سه‌چیز : آدم را بیافرید و کس در میان نبود، بید خویشش آفرید ، و جنت عدن بید خود آفرید ، و توریت را بید خود نبشت ، ای که کس درمیان نبود . پس گفت جنت عدن را سخن گوی ، سخن گفت : « قد افلح‌المومنون » ، از بس که کرامت درآن بهشت دید بهشتیانرا.

وعمر خطاب روایت می‌کند کچون وحی آمدی بر پیغامبر، همچنانکه بانگ زنبوران باشد، گرد بر گرد روی مبارك او می‌شنیدندی. پس روزی برو قرآن فرود آمد ، چون بحال خویش باز آمد و فریشته بازگشت . روی سوی قبله کرد و دستها برگرفت و پس گفت « اللهم زدنا و لاتنقصنا و اکرمنا ولا

۱ـ در نسخهٔ اصل ، در فاصلهٔ یك سطری که بین سورة الحج و سورة المومنون وجود دارد افزوده شده است : رسول علیه‌السلام فرمود هر که این سورة المومنون بخواند ، فرشته ویرا مژده دهد بروح و ریحان و جنةالنعیم ، و جان بآسانی بدهد.

تهنا و اعطنا ولاتحرمنا و آثرنـا ولاتوثر علینـا و ارضنا و ارض عنـا » . پس گفت فرود فرستادند بر من ده آیت هـر کـه آن بکنـد در بهشت رود ، پس برخواند « قد افلح المومنون » نیك‌بخت شدندگرویدگان و یافتند جاودانگی در بهشت .

آیهٔ ۲ **الَّذِینَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ** آنانکـه ایشان در نماز خـویش می‌ترسند ، وگردن نهاده باشند تا نماز نیکو گزارند ، و برنگیرند چشمهای خویش از سجده‌گاه خویش . و خبر آمـده است کـه رسول صلوات‌الله علیه چون نماز کردی چشم در آسمان داشتی . این آیت بیـامد ، سر فرود آورد و چشم از سجده‌گاه بر نگرفت .

آیهٔ ۳ **وَ الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ** و آنانکه ایشان از هر گفتـاری و کرداری که در شریعت روا نباشد روی می‌گردانند ، ای که مشغول کرده است ایشانرا فرمانهای خدای‌که جداست از بی‌فرمانیها که لغو است. و « لغو » آن باشد که بکار نیاید .

آیهٔ ۴ [1]**وَ الَّذِینَ هُمْ لِلزَّکوٰةِ فَاعِلُونَ** و آنکسانکـه زکـوة مالهای خـود بدهند و همواره داده دارند و بر آن مواظبت کنند[1] .

آیهٔ ۵ **وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ** و آنانکه ایشان مرفرجهای خویش را ، ای که شرمهای خویش را نگاه دارند از زنا .

آیهٔ ۶ **اِلاَّ عَلَی اَزْوَاجِهِمْ** مگر از زنان خـویش و از شویـان خـویش **اَوْمَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُم** یا آنچه ملك ایشان باشد و در دست ایشان باشد از

۱ ــ ۱ ــ در نسخهٔ اصـل در حـاشیه افزوده شده و در پایان آن نشانهٔ « صح » نوشته شده است .

کنیزکان **فَإِنَّهُم غَيْرُ مَلُومِينَ** پس ایشان نیستند ملامت‌زدگان .

آیهٔ ۷ **فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ**[۱] **ذَلِكَ** وپس هر که بجوید پس آنچه او را حلال کرده شده است از کنیزکان ، ای که جز بر کنیزک ملک خویش و زنان خویش زنا کند **فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ** پس ایشانند از حلال در می‌گردند بحرام ، پای از اندازه که ایشانرا نهاده‌اند زاستر می‌نهند .

آیهٔ ۸ **وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ** آنان‌که ایشان مر امانتهایی که ایشانرا در آن امین کرده‌اند از کارهای دین و دنیا « و عهدهم » و سوگند خویش را که بریشان پیمان کرده‌اند که آنرا نگـاه دارند « راعـون » نگاه می‌دارند و وفا می‌کنند بدان .

آیهٔ ۹ **وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ**[۲] **يُحَافِظُونَ** و آنانکه ایشان نگـاه‌بانی می‌کنند ، ای که می‌گزارند نماز را در وقت خویش .

آیهٔ ۱۰ **أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ** ایشان که بدین صفت‌اند که گفتیم ،(f. 53 a) ایشانند که بهشت یابند بی بهایی ، چنانکه میراث‌خوار از پدر میرات یابد بی بها[۳] .

آیهٔ ۱۱ **الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ** آنانکه میراث‌یابند آن بهشت را کـه بلندتر از همه بهشتهاست و نیکوتر آنست . و نیز گفته‌اند « فردوس » کوهی

۱ــ ق : وراء (به فتح آخر) .

۲ــ ق : صلواتهم .

۳ــ درحاشیهٔ نسخهٔ اصل افزوده شده است : « اولیك‌هم الوارثون (الواثرون)، المعنی یرثون منازل‌الکفار من‌الجنة لان لکل‌واحد منزلین ، منزل‌فی‌الجنة و منزل فی‌النار. فالمؤمن (فاالمومن) یورث منزل‌الکافر من‌الجنة ، والکافر یرث منزل المؤمن من‌النار. نقل من تفسیرالکواشی.

است در بهشت که جویهای بهشت ازو خیزد . و نیز گفته‌اند که « فردوس» رز انگورست. و در خبر آمده است که خدای عزوجل فردوس را بیافریده‌است ، دیوارهای او یك خشت از زرست و یك خشت از سیم ، وکوههای آن از مشك اذفر است . و میراث از بهر آن گفت که خدای عزوجل بنـام هر کسی از بچگان آدم ، مرد و زن ، خانه‌ای آفریده است در بهشت . هـر کـه از یشان کار بهشتیان کند آن خانه که بنـام اوست بگیرد ، و خـانهٔ آنکس کـه کار دوزخیـان کنـد بمیراث او را دهند **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** ایشان در آن بهشت جاودان باشند .

آية ۱۲ **وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ** بخدای کـه بیـافریدیم آدمیانرا ، ای که فرزندان آدم را ، از آبی کـه بیرون آورده شده بود آن آب از پشت آدم ، و آدم از گل آفریده شد . و نیز گفته‌اند انسان آدم است، بیافریدیم آدم را از گل ، که اگر آنرا در دست بیفشاری از میان انگشتان بیرون آید . و نیز گفته‌اند « سلاله » خاك است ، بیافریدیم آدم را از خاك.

آية ۱۳ **ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ** پس کردیم آن‌خاك را آبی‌جهنده، و آن آب پشت مرد است که بچه ازو باشد « فی قرار مکین » در جایگاهی که آن ساخته شده بود از بهر آن نطفه را بجای گیرنده درو ، ای کـه رحم مادر .

آية ۱۴ **ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً** پس بیافریدیم آن‌آب را ، ای گردانیدیم آن‌آب را ، [۱] خونی پارهٔ [۱] بسته **فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً** پس کردیم آن خون

---

۱ ــ ۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . صورت مکتوب غلط می‌نماید . شاید در اصل به یکی از این دو شکل بوده است: « خون پارهٔ بسته » یا « خون پاره‌ای بسته » .

بسته را پارهای گوشت براندازهٔ آنکه در دهان توان نهاد و بتوان خایید **فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً** پس کردیم آن گوشت پاره را استخوانها **فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً** پس بپوشانیدیم آن استخوانهارا بگوشت **ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ** پس بیافریدیم او را از سرآفرینشی دیگر ، پسر کردیم و دختر، و جان درو درآوردیم و موی رویانیدیم . و نیز گفتهاند آفرینش دیگر[1] دادیم وآن خرد است و تمییز . و خدای تعالی پدید کرد مرآدمیانرا احوال آفرینش ایشان از روزاول وتا آن روزکه تمام شد آفرینش او، پس آنکه نیست بود و هیچ نبود **فَتَبَارَكَ اللهُ** بزرگوار خدای است ، و سزاوار مدح و ثناست ، و همیشه بود و همیشه باشد **أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** نیکوتر نگارندگان و نیکوتر تقدیرکنان ، ای که هر که اندازه گیرد تا کاری بکند ، باشد که کار او بر اندازهٔ او راست نیاید، و خدای است تعالی که آفرینش او برآن اندازه که گرفته باشد راست آید. و درخبر آمده است کچون این آیت (f. 53 b) [2]فرو آمدست، و[2] عبدالله ابن ابی سرح دبیر رسول بود و از قریش بود، این آیت می‌نبشت ، شگفتش آمد از تفصیلی که خدای داده بود، و جدا کرده احوال آدمی را از یك دیگر، و گفته که نخست چه بود وپس چه گشت . عبدالله گفت « فتبارك الله احسن الخالقین » رسول گفت او را که بنویس که همچنین آمده است . عبدالله در شك افتاد و مرتد شد و بمکه باز گشت و گفت بمن نیز وحی می آید ، نعوذ بالله من سوء العاقبة .

آیهٔ ۱۵ **ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ** پس شما ، ای آدمیان ، پس آفرینش

۱ــ در نسخهٔ اصل کلمهٔ « دیگر » مکرر نوشته شده است .

۲ــ ۲ــ چنین است در نسخهٔ اصل . ظاهراً : فرو آمد .

مردگانید ، بمیرید چون اجلتان سپری شود .

آیهٔ ۱۶ **ثُمَّ اِنَّکُمْ یَوْمَ القِیامَةِ تُبْعَثُونَ** پس شما روز رستاخیز بر انگیزند
شما را و زنده کنند .

آیهٔ ۱۷ **وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَکُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ** بخدای که بیافریدیم زبر سر شما، ای آدمیان ، « سبع طرایق » هفت آسمان زبر یکدیگر . و نیز گفته‌اند هفت آسمان که آن راههای فریشتگانست که از آسمانها گذرند که بزمین آیند **وَمَا کُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِینَ** نیستیم ما از نگاه‌داشت آفریدها بی‌خبر ، ای که نگاه می‌داریم آسمانرا تا نیفتد . و نیز گفته‌اند نیستیم ما عاجز از روزی دادن‌آفریدگان خویش. و نیز گفته‌اند نیستیم ما از فرستادن باران بر آدمیان بی‌خبر .

آیهٔ ۱۸ **وَ اَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ** فرود فرستادیم ما از ابری که آن بر سر شماست و سایهٔ آن بر سر شما افتاده است « ما بقدر » بارانی باندازهٔ حاجت شما **فَاَسْکَنَّاهُ فِی الْاَرْضِ** وآرام دادیم آن آب را در زیر زمین . وآمده است در علم که مراد ازین ، نیل است و دجله و فرات و سیحون و جیحون . آب آنرا در زمین نگاه‌دارد ، پس بر اندازه بیرون می‌آرد . و نیز گفته‌اند که مراد ازین همه آبهاست که در زمین است از رودها و چشمها و کاریزها **وَ اِنَّا عَلَی ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ** و ما بر بردن آن آب توانابیم ، ای توانیم که آب را ببریم و خشك کنیم تا شما و چهار پایان شما هلاك شوید از تشنگی در زمین .

آیهٔ ۱۹ **وَ اَنْشَانَا**[1] **لَکُمْ بِهِ جَنَّاتٍ** و بیافریدیم از بهر شما ، ای‌که برویانیدیم

۱ــ ق : فانشانا (به سکون پنجم) .

از بهر شما، بدان باران، باغها،ای که سبزیها، وکردیم از بهر شما بدان باران باغهایی **مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا** از خرماستانها و رزانی کـه انگور آرند . هست مر شما را در آن باغها **فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ** میوهای بسیار جز خرما و انگور **وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ** و میخورید از آن .

آیهٔ ۲۰ **وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ** و پدید آوردیم بدان باران درختی ، بیرون آید آن درخت **مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ** از کوهی کـه آنرا سینا خوانند . و نیز گفته‌اند « طورسینا » کوهی پر درخت ، و این زبـان سریانی است . و نیز گفته‌اند طور کوهی است که درخت زیتون درو روید ، (f. 54 a) و مخصوص کـرد درخت زیتون را بیاد کردن ، از بسیاری منفعت آن بـی از آنچه آب دادن باید او را و بی از رنج برزگران . و نیز گفته‌اند که طور سینا کوه با برکت است . و نیز گفته‌اند کـه نام آن کوهست کـه خدای تعالی بـر موسی سخن گفت ، موسی بر آن کـوه بود ، و نخست‌جایی که درخت زیتون رست آن کوه بود **تُنْبِتُ**[1] **بِالدُّهْنِ** ای کـه بروید آن درخت ، و درو روغن باشد . و نیز گفته‌اند « تنبت بالدهن » میوه دهـد زیتونی کـه روغن دارد ، چنانستی که میوهٔ آن درخت روغن‌استی . و نیز گفته‌اند « دهن » باران نرم است ، ای که بروید این درخت بباران نرم ، و این از شگفتیهاست که آب اندك خورد و روغن بسیار دهد **وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ** و نان خورش کـه نان را بدان بیالایند و رنگ کنند « للاکلین » از بهر خورندگان ، ازآن نان‌خورش سازند. و در خبر است از رسول که روغن زیت درختی مبارك است ، ازو نان خورش کنید و خود را چرب کنید .

---

۱ ـ ق : تنبت (بەفتح اول وضم سوم) .

آیهٔ ۲۱ **وَ اِنَّ لَکُمْ فِی الْاَنْعَامِ** و هست مر شما را در چهار پایان **لَعِبْرَةً** **نُسْقِیکُم مِمَّا فِی بُطُونِهَا** اندازه‌ای برقدرت خدای تعالی « نسقیکم » می‌دهیم شما را از آنچه در شکمهای ایشانست از شیر خالص **وَ لَکُمْ فِیهَا مَنَافِعُ کَثِیرَةٌ** و مر شما را در آن چهارپایان منفعتهای بسیار است جز شیر **وَ مِنْهَا تَاکُلُونَ** و از گوشت آن می‌خورید[1] .

آیهٔ ۲۲ **وَ عَلَیْهَا وَ عَلَی الفُلْكِ تُحْمَلُونَ** و برآن اشتران در خشکی ، و بر کشتیها در دریا برداشته می‌شوید ، ای که می‌روید در سفرهای خویش و حاجتهای خویش .

آیهٔ ۲۳ **وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحاً اِلَی قَوْمِهِ** بخدای که فرستادیم نوح پیغامبر را صلوات‌الله علیه سوی مردمان او **فَقَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ** پس گفت ای مردمان ، که من پیغامبر شماام ، خدایرا پرستید و او را یکی گویید **مَا لَکُمْ مِنْ اِلَهٍ غَیْرُهُ** نیست مرشما را خدایی جزاو **اَفَلاَ تَتَّقُونَ** پس بپرهیزید از پرستش چیزی که جز خدای است . ومعنی این آیت آنست که همچنانکه ترا بپیامبری فرستادیم بسوی قوم تو ، نوح را فرستادیم بسوی قوم او .

آیهٔ ۲۴ **فَقَالَ الْمَلَأُ**[2] **الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ** گفتند مهتران وآنکسان که نگرویده‌بودند **مَا هَذَا اِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ** نیست این نوح مگر آدمیی همچون شما **یُرِیدُ اَنْ یَتَفَضَّلَ عَلَیْکُم** می‌خواهد که افزونی باشد او را بر شما تا از شما فاضلتر باشد ، ای که میخواهد که شرف و مهتری او را باشد و شما کهتران

۱ــ در نسخهٔ اصل : می‌خورند . با توجه به کلمهٔ « تاکلون » در این آیه ، و ترجمهٔ تفسیر طبری (ج۱۰۷۲/۴) ؛ کشف‌الاسرار میبدی (ج ۴۲۶/۶) ؛ تفسیر ابوالفتوح رازی (ج۱۶۴/۷) تصحیح شد .

۲ــ ق : الملؤا .

او باشید وَلَوْشَآءَاللّٰهُ لَاَنْزَلَ مَلَآئِكَةً و اگر خواستی خدای تعالی فرود فرستادی فریشتگانی که بما رسانیدندی پیغام او مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِیٓ اٰبَآئِنَا الْاَوَّلِینَ نشنیده‌ایم ما این که نوح ما را بدان می‌خواند در روزگار پدران ما که پیش از ما بوده‌اند ، (f. 54 b) ای که نشنیده‌ایم ما که آدمی پیغامبر بود درمیان پدران ما .

آیهٔ ٢٥ اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلٌ بِهٖ جِنَّةٌ نیست او ، ای که نوح ، مگر مردی که بدو دیوانگی است ، ای که مگر مردی دیوانه فَتَرَبَّصُوا بِهٖ حَتّٰی حِینٍ چشم دارید مرگ او را تا آن وقت که بمیرد .

آیهٔ ٢٦ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِی بِمَا كَذَّبُونِ گفت نوح ، ای خدای من ، یاری‌ده مرا بخواستن کینهٔ من ازیشان و بگیرشان بدانچه مرا دروغ زن خواندند و نگرویدند .

آیهٔ ٢٧ فَاَوْحَیْنَا اِلَیْهِ پس پیغام دادیم پوشیده سوی او بر زبان جبریل اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْیُنِنَا کشتی کن بدیدار ما وَ وَحْیِنَا و بفرمان ما . و پارسی « اعیننا » آن باشد که بچشم ما ، و مقتضای این سخن آن نباشد که چشم باشد ، و لکن این هم‌چنان باشد که یکی دیگریرا گوید که این کالا می‌خرم بچشم تو ، ای که آنچه تو گویی بدان خرم ، که من درین ندانم ، اینجا همانست ، ای که آنچه ما فرماییم ، آن کن که تو کشتی ندانی کرد فَاِذَا جَآءَ اَمْرُنَا چون‌آنگاه که بیاید فرمان ما بعذاب‌کردن ایشان وَفَارَ التَّنُّورُ و برجوشد آب از زیر آن تنور که درو نان پزند فَاسْلُكْ فِیهَا مِنْ كُلٍّ[1] زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ پس درآر در آن کشتی از هر جانوری ، دوگان ، نری و

١ـ ق : کل (به تنوین جر) .

مادهای **وَاَهْلَكَ** و درآر پیوستگان خویش را **اِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ** مگر آنکس که پیشی رفتست گفت ما برو و او ازیشانست بعذاب کردن او ، ای که مگر آنکس که واجب شدهاست برو عذاب ، و دریافتست اورا خشم خدایتعالی ، و آن کنعان بود پسر او ، و زن او بود آن منافقه **وَلا تُخاطِبْنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ** و بیش دعای نیك مکن از بهر ایشان ، و مخواه از من که عذاب بگردانم از آن کافران ستمکار « انهم مغرقون » ایشاناند غرقهشدگان بطوفان .

آیهٔ ۲۸ **فَاِذَا اسْتَوَیْتَ اَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ** چون آنگاه که درنشینی و راست بنشینی و آنکس که با تواست **عَلَی الْفُلْكِ** بر کشتی **فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی نَجّانا**[1] پس بگوی ستایش خدایرا « الذی » آن خدای « نجانا » برهانید ما را **مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ** از آن مردمان ستمکاران ، ای که ازین بتپرستان .

آیهٔ ۲۹ **وَقُلْ رَبِّ اَنْزِلْنِی مُنْزَلاً مُبارَكاً** وبگوی چون ازکشتی بیرون خواهی آمد، ای خداوند من . اگر « میم » را پیش خوانی: فرودآر مرا درجایگاهی خجستهکه منفعت اوبسیارباشد. وخواهیگوی فرودآرمرا فرودآوردنی خجسته **وَاَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ** وتویی بهترفرودآرندگان بندگان خودرادرمنزلهای مبارك.

آیهٔ ۳۰ **اِنَّ فِی ذلِكَ لَآیاتٍ وَاِنْ کُنّا لَمُبْتَلِینَ** و بدرستی و راستی که هست درهلاکت قوم نوح نشانیهایی بر توانایی خدایتعالی بر عذابکردن کافران، مرآنکسانراکهپس ایشان بودند ازامتان « و ان کنا لمبتلین » وهرآینهکبودیم از آزمودهکنندگان قوم نوح را (f. 55 a) بغرق شدن در آب . و نیز گفتهاند « و ان کنا » و هرآینهکه بودیم ما منتنهندگان بر نوح برهانیدن او از غرق.

---

۱ ـ ق : نجینا .

آیهٔ ۳۱ **ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ** پس بیافریدیم ازپس قوم نوح، گروهی دیگر را در روزگاری دیگر .

آیهٔ ۳۲ **فَاَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ** پس فرستادیم درمیان ایشان فرستاده‌ای هم از یشان، و آن هود پیغامبر بود **اَنِ اعْبُدُوااللّٰهَ** پیغام دادیم بدو ، که بگوی ایشانرا ، که خدایرا پرستید و او را یکی گویید **مَالَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ** نیست مر شما را خدایی جز او **اَفَلاَ تَتَّقُونَ** پس بپرهیزید از عذاب او ، ای کـه بپرهیزید و بترسید از عذاب او .

آیهٔ ۳۳ **وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ** پس گفتندآن مهتران از قوم او **الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا** آنانکـه پوشیده کردند یکیی خـدایرا بـدو گفتن **بِلِقَاءِالْآخِرَةِ** و دروغزن داشتند برانگیختن را درآن جهان پس مرگ، ودیدن روز رستاخیز **وَ اَتْرَفْنَاهُم** فراخ کـردیم بریشان روزی تا انبارده شدند **فِي‌الْحَيَوٰةِالدُّنْيَا** درین جهان و گفتند **مَا هٰذَا اِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُكُم** نیست این هـود مگـر آدمیی[1] همچون شما **يَاكُلُ مِمَّا تَاكُلُونَ مِنْهُ** می‌خورد همچنانکه شما می‌خورید نان **وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ** و می‌خورد از آن آب که شما می‌خورید .

آیهٔ ۳۴ **وَ لَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُم** اگر فرمان‌بردار شویدآدمیی را همچون شما در آنچه شما را بـدان می‌خواند ، ای کـه اگر بگروید بپیامبـری او **اِنَّكُمْ اِذاً لَخَاسِرُونَ** شما همیدون باشید زیان‌کار و فریفتگان .

آیهٔ ۳۵ **اَيَعِدُكُم اَنَّكُمْ اِذَا مُتُّمْ** و نوید می‌دهد شما را هود ، که شما چون آنگاه‌که بمیرید **وَ كُنْتُمْ تُرَاباً وَ عِظَاماً** و باشید خاکی و استخوانهایی پوسیده

۱ــ در نسخهٔ اصل : آدمی . به قرینهٔ « اگر فرمان‌بردار شویدآدمیی را همچون شما » در آیهٔ بعد خوانده شد .

اَنَّكُم مُخْرَجُونَ که شما را بیرون آرند زندگان از گورهای شما .

آیهٔ ۳۶ **هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ** دوری باد دوری باد **لِمَا تُوعَدُونَ** مرآن برانگیختن را و زنده‌شدن را که شما را وعده می‌کنند،ای‌که دورست از راستی این سخن که هود می‌گوید ، این هرگز نباشد .

آیهٔ ۳۷ **اِنْ هِیَ اِلاَّ حَیَاتُنَا الدُّنْیَا** نیست زندگانی، مگر زندگانی این جهان که ما دروییم **نَمُوتُ وَ نَحْیَا** بمیریم ما و زنده بمانند پسران ما ، چنانستی‌که ما زنده‌ایمی **وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِینَ** و نیستیم ما برانگیختگان ازگور چنانکه هود می‌گوید .

آیهٔ ۳۸ **اِنْ هُوَ اِلاَّ رَجُلٌ افْتَرَی عَلَیاللهِ كَذِباً** نیست هود مگر مردی‌که دروغ می‌برد برخدای‌تعالی بدانچه می‌گوید من رسول خدایم **وَ مَا نَحْنُ لَهُ بِمُومِنِینَ** و نیستیم ما مرورا استوار دارندگان و گرویدگان بدو .

آیهٔ ۳۹ **قَالَ رَبِّ انْصُرْنِی بِمَا كَذَّبُونَ** گفت هود پیغامبر صلی‌الله علیه و سلم ، ای خداوند من یاری ده مرا بریشان ، و عذاب کن ایشانرا بدروغ‌زن داشتن ایشان مرا .

آیهٔ ۴۰ **قَالَ عَمَّا قَلِیلٍ** گفت هود پیغامبر صلی‌الله علیه وسلم (f. 55 b) نزدیك است و اندك روزگاری باشد **لَیُصْبِحُنَّ نَادِمِینَ** یك روز برخیزند بامداد همه پشیمان شده از کردهٔ خویش ، چون عذاب خدای بریشان فرو آید.

آیهٔ ۴۱ **فَاَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ** پس بگرفت ایشانرا آن بانگ که بدان هلاك شدند **بِالْحَقِّ** بفرمان خدای تعالی ، ای‌که‌آن نهوبست عذاب . و نیز گفته‌اند که آن عذاب که ایشانرا ببانگ آورد و بخروش **فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً** پس کردیم ایشانرا هلاك شدگان مردگان ، چون سیل آوردی از خس و خاشاك که سیل

آرد . و نیز گفته‌اند چو کفی کــه بر سر آب باشد **فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ** هلاکی باد و دوری باد از امن و عافیت مر مردمانی که ستم‌کارانند ، ای که کافرانند .

آیهٔ ۴۲ **ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ** پس بیافریدیم از سر و نوکردیم ازپس ایشان **قُرُوناً آخَرِینَ** مردمانی دیگر در روزگارهای دیگر ، امتی پس امتی .

آیهٔ ۴۳ **مَا تَسْبِقُ مِنْ اُمَّةٍ اَجَلَهَا** پیشی نکند هیچ امتی اجــل خویش را ، ای که نمیرد هیچ امتی پیش اجــل خویش **وَ مَا یَسْتَاْخِرُونَ** و پس از سپری شدن اجل خویش نمانند یك چشم زدنی و مهلت نخواهند ، و اگر خــواهند ندهندشان .

آیهٔ ۴۴ **ثُمَّ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا** پس فرستادیم رسولان خــویش را **تَتْرَیٰ[1] کُلَّمَا جَآءَ اُمَّةً رَسُولُهَا کَذَّبُوهُ** پس یکدیگر ،ومیان‌هر رسولی روزگاری، هرباری‌که بیامدی بامتی رسول ایشان «کذبوه» دروغ زن‌کردندی اورا امتان او ، چنانکه دروغ‌زن کردند ترا امتان تو **فَاَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضاً** هلاك كردیم گروهی را ازیشان براثر گروهی دیگر **وَ جَعَلْنَاهُم اَحَادِیثَ** و کردیم ایشانرا افسانها و خبرها و عبرتها مرکسانی را که پس ایشان بودند تا قصهٔ ایشان بریك‌دیگر می‌گفتند، و هلاك شدن ایشان **فَبُعْداً لِقَوْمٍ لَایُومِنُونَ** پس دوری باد بعقوبت از رحمت خدای مر مردمانی را که نمی‌گروند بخدای‌تعالی و رسولان او .

آیهٔ ۴۵ **ثُمَّ اَرْسَلْنَا مُوسَیٰ وَ اَخَاهُ هَرُونَ بِاٰیَاتِنَا** پس‌فرستادیم موسی و برادر او را هارون بنه آیت ، ای که نه نشانی ایشانرا بر پیامبری ایشان **وَ سُلْطَانٍ مُبِینٍ** و بحجتی ظاهر آشکارا .

۱ــ ق : تترا .

آیهٔ ۴۶ **اِلَی فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ** سوی فرعـون و مهتران سپاه او **فَاسْتَکْبَرُوا**
بزرگ‌منشی کردند ونگرویدند بموسی وهرون **وَ کَانُوا قَوْماً عَالِینَ** و بودند
مردمانی زبردستان ، ای بی فرمانان متکبران .

آیهٔ ۴۷ **فَقَالُوا اَنُؤمِنُ** پس گفتنـد موسی را ، او استـوار داریـم بپیامبری
لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنَا مر دو آدمی را ، موسی و هرون، همچون ما **وَ قَوْمُهُمَا لَنَا**
عَابِدُونَ و قوم هر دو ، ای که خویش و پیوند ایشان از اسرایلیـان ، مـا را
بندگان بودند و فرمان‌برداران و گردن‌نهادگان فرمان ما را . حسن بصری
می‌گوید که اسرایلیان خدمت فرعون کردندی ، و فرعون بتانرا پرستیدی .

آیهٔ ۴۸ **فَکَذَّبُوهُمَا** پس دروغزن کردند (f. 56 a) آن هر دو را ، ای که
فرعون و قـوم او دروغزن کـردند موسی و هارونرا **فَکَانُوا مِنَ الْمُهْلَکِینَ**
بودند از غرقه‌شدگان در دریا .

آیهٔ ۴۹ **وَ لَقَدْ اٰتَیْنَا مُوسَی الْکِتَابَ** بخدای کـه دادیم ما موسی را توریت
لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ مگر آن مردمانی که موسی رسول ایشان بود ، راه‌یابند بدان
کتاب که نام او تورية است .

آیهٔ ۵۰ **وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ** و کردیم پسر مریم را ، ای که عیسی را **وَ اُمَّهُ**
و مادر او را ، مریم ، **اٰیَةً** نشانیی برتوانایی ما ، که توانیم که فرزندآفرینیم
بی پدر **وَاٰوَیْنَا هُمَا اِلَی رُبْوَةٍ**[1] و جای‌دادیم ایشانـرا « الی ربوة » بلندیی
فراخ وبلند. و نیز گفته‌اند جای‌دادیم ایشانرا در بیت‌المقدس . وبیت‌المقدس
بهژده میل بلندترست ازهمه روی زمین ، و نزدیك‌تر است‌بهژده میل بآسمان
ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِینٍ جایگاهی که توانستندی بود درآن، و زندگانی توانستندی

۱ ــ ق : ربوة (بەفتح راء).

کرد در آن جای از بسیاری نعمت آن و میوهای آن « و معین » و آبی روان بر روی زمین . و آن چنان بود که چون مریم بار گرفت بعیسی تهمت کردند او را بزنا ، و آهنگ آن کردند که او را بکشند . مریم و عم‌زاده‌اش بگریختند ، و خدای‌تعالی ایشانرا جایی داد بلند و پر نعمت ، تاآرام‌گرفتند آن جای .

آیهٔ ۵۱
یَاأَیُّهَاالرُّسُلُ کُلُوا مِنَ‌الطَّیِّبَاتِ ای پیغامبران بخورید از نعمتهای پاکیزه و حلال . و این خطاب محمد مصطفی راست صلوات‌الله علیه . و نیز گفته‌اند این خطاب هر پیغامبریراست در روزگار خویش **وَ اعْمَلُوا صَالِحاً** و کارهای شایسته کنید ، ای که نیکیها کنید **اِنّی بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ** من بدانچه شما می‌کنید دانانام ، پاداش‌تان دهم بر آن .

آیهٔ ۵۲
وَ اِنَّ هَذِهِ اُمَّتُکُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً و این دین شما همه که رستگاری شما بدوست یك دینست . و نیز گفته‌اند زبان شما همه یك زبانست، ای که درهمه کتابهایی کشما را داده‌ایم یکی گفتن خدای است ، و شما یك‌زبانید که خدایرا یکی باید گفت **وَ اَنَا رَبُّکُم فَاتَّقُونِ** و من خدای شماام پس مرا پرستید و مرا یکی گویید و بپرهیزید بپرستش من از عذاب من ، و جز مرا مپرستید .

آیهٔ ۵۳
فَتَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ پس پراکنده شدند و فرقت فرقت گشتند در دین خویش **زُبُراً** و کردند دین خویش را پاره پاره. و نیز گفته‌اندگشتند در دین خویش‌گروه‌گروه مخالف دیگری، چون جهودان وترسان و بت‌پرستان **کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ** هر گروهی گرد آمده بردینی که مخالف دین دیگر گروه است « بمالدیهم » بدانچه نزدیك ایشانست ، ای بدان دین که

ایشان دارند « فرحون » شادمانند و خوش می‌آید ایشانرا آن دین ایشان .

آیهٔ ۵۴ **فَذَرْهُمْ** (f. 56 b) **فِي غَمْرَتِهِمْ** پس بگذار ایشانرا درنادانی ایشان وفریفته‌شدن ایشان بباطل. و نیز گفته‌اند بگذار ایشانرا در گم‌بودگی ایشان وسرگردانی‌ایشان **حَتَّى حِينٍ** تا روزگارکشتن ایشان‌آیدبشمشیر. و نیز گفته‌اند تا آنگاه که بمیرند .

آیهٔ ۵۵ **اَيَحْسَبُونَ** ومی‌پندارند **اَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَنِينَ** که زیادت کردن ما ایشانرا نعمت و خواسته و فرزندان درین .

آیهٔ ۵۶ **نُسَارِعُ لَهُم فِي الخَيْرَاتِ** شتاب‌کردنیست از ما مرایشانرا در پاداش دادن نیکیها ، ای که می‌پندارند که این نعمتها که می‌دهیم ایشانرا پاداش نیکیهای ایشانست **بَلْ لَا يَشْعُرُونَ** نیست چنانکه ایشان می‌پندارند ، و لکن نمی‌دانند که آن نعمتها گرفتنیست ایشانرا درجه درجه تا هنگام عقوبت ایشان آید . پس باز آمد بیاد دوستان خویش و گفت :

آیهٔ ۵۷ **اِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ** بدرستی و راستی آنانکه ایشان از بیم خدای خویش می‌ترسند از عذاب او و مکر او.

آیهٔ ۵۸ **وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُومِنُونَ** و آنانکه ایشان بآیتهای خدای خویش ، ای که بمحمد مصطفی و قرآن ، می‌گروند .

آیهٔ ۵۹ **وَ الَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ** و آنانکه ایشان بپرستش خدای خویش انباز نیارند .

آیهٔ ۶۰ **وَ الَّذِينَ يُوتُونَ مَا آتَوْا** آنانکه می‌دهند از صدقها ، و می‌کنند آنچه می‌کنند ازنیکیها **وَ قُلُوبُهُم وَجِلَةٌ** ودلهای ایشان درآن حال ترسنده، از بیم آنکه نباید ازیشان پذیرفته نیاید **اَنَّهُم اِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ** از بهرآنکه

می‌دانند که ایشان بازگردندگانند سوی خدای خویش، ای که بازگشت ایشان بخدای است .

آیهٔ ۶۱ **أُولَئِكَ** ایشانند ، ای شنونـده **يُسَارِعُونَ فِي الخَيْرَاتِ** که پیش‌دستی می‌کنند درنیکیها **وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ** و ایشان ازبهرآن نیکیها را پیش‌روانند در بهشت . و نیز گفته‌اند ایشان سوی آن نیکیها سابقانند ، ای که پیش از دیگران کنند همه نیکیها .

آیهٔ ۶۲ **وَ لاَ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا** و نه‌فرماییم هیچ تنی را فرمـانی مگر بر اندازهٔ طاقت و نیـروی او، ای که هرکــه نماز ایستاده نتواند کـرد ، گو نشسته کن ، و آنچه بدین ماند **وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ** وبنزدیك ماست نامه‌ای کــه سخن می‌گوید براستی و درستی ، و پدید می‌کند هرچه بدان حاجتست ، ای که لوح محفوظ **وَ هُمْ لاَيُظْلَمُونَ** و ایشانند که کم نکنند از ثواب کردار ایشان هیچ ، ای که این همه که بیان کرده شد در لوح محفوظ است پدید کرده .

آیهٔ ۶۳ **بَلْ قُلُوبُهُم فِي غَمْرَةٍ** رهاکن آن‌کافرانرا که دلهای ایشان درنادانی است که دلهای ایشان را بپوشیده است و غفلتی **مِنْ هَذَا** ازین کتاب که سخن می‌گوید بحق ، و ازین دین کـه تـو (f. 57 a) ایشانرا بـدان می‌خوانی ، و ازین وحی کـه بتو فرستاده‌ایم **وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ** و مر بت‌پرستانرا کارهاییست ناستودهٔ ناکردنی بجز آن کارها که مومنان کنند که خدای‌تعالی[۱] ایشانرا درین سورت[۱] **هُمْ لَهَا عَامِلُونَ** آن بت‌پرستان می‌کنند آن کارها را ،

۱ــ۱ــ چنین است درنسخهٔ اصل. بنظر می‌رسدکه کلمه‌ای نظیر «یادکرده است» از قلم افتاده است. شاید در اصل به یکی از صورتهای زیرین بوده است : «ایشانرا
←

ای که شرك و شریعتهای شرك ، ای که خدای‌تعالی بدانستست آنچـه ایشان می‌کنند ، و هرچه خدای بدانست آن بودنی باشد .

حَتّٰی اِذَا اَخَذْنَا تا چون آنگـاه کـه بگرفتیم **مُتْرَفِیهِمْ بِالْعَذَابِ** آية ۶۴
انباردگان ایشانرا ، ای کـه مهتران و توانگران ایشانرا ، کـه خدای نعمت بریشان فراخ کرده بود و خواستهٔ بسیار داده « بالعذاب » بقحط و گرسنگی هفت سال **اِذَاهُمْ يَجْاَرُونَ**[1] همیدون ایشان مـی‌نالیدند و زاری می‌کـردند . قتاده می‌گویـد این آیت در کشتگان بدر آمده است ، ای کچون ایشانـرا بگرفتیم روز بدر بکشتن، قوم ایشان‌خروش می‌کنند بمکه، و نوحه می‌کنند بریشان .

لَا تَجْاَرُوا[2] **اليَوْمَ اِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ** ایـن سخـن زلیفنست آن آية ۶۵
مکیانرا که کشتگان بدر [ر] ا می‌گریستند ، و چون افسوس است بریشان ، مخروشید امروز و نوحه مکنید که شما را از ما نصرتی نباشد ، و عذاب از شما بازنداریم ، و سود ندارد شما را خروش شما و زاری شما .

قَدْكَانَتْ اٰيَاتِي تُتْلٰی عَلَيْكُمْ هـر آینـه که آیتهـای من ، و آن آية ۶۶

درین سورت یاد کرده است » ، یا « ایشان را یاد کرده است درین سورت » . در کشف‌الاسرار میبدی : « آنکه گفت : و « ولهم اعمال » ای ــ للکفار اعمال خبیثة من المعاصی و الخطایا محکومة علیهم . «من دون‌ذلك» ای ــ من دون اعمال المؤمنین التی ذکرهاالله فی هذه الآیات . . . . می‌گوید این کافرانرا عملهاست کردنی جز ازآن اعمال که مومنانرا یاد کردیم ازین خبائث و معاصی که برایشان حکم کرده‌ایم » . ج۶/۴۵۲ .

۱ــ ق : يجئرون .

۲ــ ق : لا تجئروا .

قـرآنست، می‌خواندند بر شمـا **فَكُنْتُم عَلَى اَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ** پس شمـا بر پاشنهای شما « تنکصون » باز می‌گشتید، ای که روی از قرآن می‌گردانیدید و باز پس بکافری باز می‌شدید و دروغزن می‌داشتید قرآنرا.

آیهٔ ۶۷ **مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ** بزرگ‌منشی می‌کردید و می‌بنازیدید بحرم و کعبه ، و می‌گفتید کـه کس بر مـا بر نیاید از بهر آنکه ما حـرمیانیم و مکیانیم و همسایگان خانهٔ خداییم . و نیز گفته‌اند « مستکبرین به » بـزرگ‌منشی می‌کردید از گرویدن بمحمد مصطفی ، و از پذیرفتن قـرآن **سَامِراً تَهْجُرُونَ** همه شب حدیث می‌کردید . و « سامر » نشستگاه کافران بود بشب ، و« نادی » نشستگاه ایشان بروز. « تهجرون » فحش می‌گویید و رسول را صلوات‌الله علیه دشنام می‌دهید . و در تفسیر آمده‌است « تهجرون » شرك می‌آرید و انکارکرد بریشان بافسانه گفتن در شب ، ای که چنان ایمن‌اید که شب بافسانه گفتن می‌پردازید، و اولی‌تر آن باشد که بترسید و بافسانه نپردازید برین کارها که شما می‌کنید .

آیهٔ ۶۸ **اَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ** او نمی‌نگرند پس و پیش این گفتار ، ای که قرآنرا نمی‌نگرند ، تا بدانند کـه تو راست می‌گـویی **اَمْ جَاءَهُمْ مَالَمْ يَاتِ اٰبَاءَهُمُ الْاَوَّلِينَ** (f. 57 b) یا بدیشان آمده است رسولی که نیامده بود بپدران ایشان که پیش ازیشان بودند . و نیز گفته‌اند یا آمده است ایشانرا براتی از عذاب که بپدران ایشان نیامده بود . و نیز گفته‌اند که پیش از تو کتابها از آسمان آمد ، پس بدیع نیست این‌آمدن قرآن بر تو که ایشا[۱] منکر می‌شوند آنرا ، ای که نویی نیست این فرستادن کتاب از آسمان بر پیامبران .

۱ــ ایشا : ایشان .

آیهٔ ۶۹ **اَمْ لَمْ یَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ** یا خـود نمی‌شناسند پیامبر خویش را که در میان ایشان برآمده‌است، و شناخته‌اند اورا براست‌گویی **فَهُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ** پس ایشان ناشناخته می‌آرند او را و خستون نمی‌آیند بپیامبری او .

آیهٔ ۷۰ **اَمْ یَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ**[۱] او یا[۱] می‌گویند دیوانگیی است بدو، ای‌که او دیوانه است ، **بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ** نیست دیوانه، و آمده است بدیشان و آورده است قرآنی که حق است نه باطل ، ازخدای‌تعالی **وَ اَکْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ کَارِهُونَ** و بیشتر ایشان مر پیامبری او را و یکیی خدایرا کـه حق است « کارهون » ناخواهانند و دروغزن دارندگان او را .

آیهٔ ۷۱ **وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوَاءَهُمْ** واگر قرآن که حق است و ایشانرا بکارهای نیکو می‌خواند « اهواهم » بر پی هـواهای ایشا[۲] رود کـه ایشانرا بکارهـای زشت می‌خواند . « حق » آن باشد کـه هر چـه او فرمـاید نیکـو باشد . و « هوا » آن باشد که هر که بدان کارکند همه زشت باشد **لَفَسَدَتِ السَّمٰوَاتُ وَ الْاَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ** هر که در آسمانست و هر که در زمین است ، ای که اگر قرآن بخواست ایشان آمـدی ، آسمانیان و زمینیان بت‌پرست شدندی . و نیز گفته‌انـد « لفسدت السموات » تباه شدی دلیلهای آسمان‌ها و دلیلهای زمین ، ای کـه آسمـان و زمین را از بهـر آن آفـریدند تا آفرینش ایشان دلیل باشد بر یکیی خدای تعالی جل جـلاله . و اگر قـرآن بر مراد ایشان آمدی ، و در قرآن بت‌پرستی بـودی این همـد دلیلها باطل شدی . و نیز

---

۱ ــ ۱ــ چنین است در نسخهٔ اصـل . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « یا می‌گوینـد بدوست دیوانگی ؟ » . ج ۵/ ۱۰۸۰ .

۲ ــ ایشا : ایشان .

گفته‌اند که اگر خدایی بودی آسمانرا ، و خدایی بودی زمین را ، چنانکه ایشانرا می‌باید ، نظام از کار بشدی ، و تدبیر همه تباه شدی **بَلْ آتَیْنَاهُمْ بِذِکْرِهِمْ** رهاکن خواست ایشانرا، و این گیر که ما می‌خوانیم بر تو آوردیم بدیشان کتاب ایشا[1] که شرف ایشانست ، و اگر بدان بگروند یادکرد ایشان است تا بقیامت که ایشانرا یادکنند . و نیز گفته‌اند که شرف ایشانست درین جهان و در آن جهان ، و این قرآن شرف عربست که پیش از قرآن ایشانرا کتابی نبود . پس خدای‌تعالی شریف گردانید ایشانرا بدین قرآن **فَهُمْ عَنْ ذِکْرِهِمْ مُعْرِضُونَ** پس ایشان از آنچه عز ایشانست و شرف ایشان « معرضون » روی‌گردانندگان‌اند، ای که دست‌بازدارندگانند آنرا بنا گرویدن بدان . (f. 58 a)

آیهٔ ۷۲ **اَمْ تَسْاَلُهُمْ خَرْجاً** او یا می خواهی ازیشان تا بیرون کنند از بهر تو مالی پای‌مزد ترا **فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَیْرٌ** پس عطای خدای تو و پاداش او مرترا بهتر از پای‌مزد ایشان **وَ هُوَخَیْرُالرَّازِقِینَ** اوست بهتر روزی دهندگان . و گفته‌اند « خرج » گزید سرها باشد ، و « خراج » گزید زمینها .

آیهٔ ۷۳ **وَ اِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ اِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ** سوی راهی راست ، و ایشان پاسخ نمی‌دهند ترا .

آیهٔ ۷۴ **وَ اِنَّ الَّذِینَ لَایُومِنُونَ بِالْآخِرَةِ** و آنانکه نمی‌گروند بسرای پسین و بزنده‌شدن در آن جهان **عَنِ الصِّرَاطِ** از راه اسلام **لَنَاکِبُونَ** کشتگانند .

آیهٔ ۷۵ **وَ لَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ کَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ** و اگر ببخشاییم بریشان ، ای که بر مکیان ، و برگیریم ازیشان آن رنج که بریشانست ، ای که فحط

۱ـ ایشا : ایشان .

و تنگی **لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ** هر آینه که فرود روند در بی‌راهی خویش و کفر خویش می‌گردند سرگردان گمراه که هیچ راه درنیابند. این آیت آنگاه فرود آمد که مکیان بنالیدند و رسول را گفتند بکشتی پدران ما را بشمشیر و بچکانرا بگرسنگی.

آیهٔ ۷۶ **وَ لَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ** بخدای که گرفتیم ایشانرا بگرسنگی و مصیبتها و کشتن مهتران. و پارسی «عذاب»، پادافراه باشد. چنانکه گرفتیم فرعونیانرا بقحط **فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ** گردن ننهادند مرخداوند خویش را، و نبودند چنانکه بندگان باشند **وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ** و زاری‌نکردند پیش خداوند خویش، ای که دعا نکردند، تا بلا ازیشان بگردانیدیمی.

آیهٔ ۷۷ **حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ** چون آنگاه که بگشادیم بریشان **بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ** دری باعذابی سخت، ای که روز بدر. مجاهد می‌گوید گرسنگی و تنگی **إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ** همیدون ایشان در آن عذاب نومیدان از همه نیکی. و نیز گفته‌اند که مراد ازین روز فتح است.

و آن چنان بود که چون رسول صلوات‌الله علیه مکه را بگشاد، گونهای روی ایشان بگشت که می‌دیدندکه بتان ایشانرا می‌شکستند. وآمده است که رسول صلوات‌الله علیه دعا کرد و گفت ای بار خدای، سالهای ایشان در تنگی چون سالهای یوسف کن. بقحط مبتلا شدند هفت سال تا چنان شد حالشان که پشم شتران بخون آلوده می‌کردند و می‌بسوختند آنرا، و از گرسنگی آنرا می‌خوردند «اذاهم فیه مبلسون» همیدون ایشان در آن تنگی و گرسنگی نومیدان سرگشته‌بودند خاموش مانده، ندانستند که چه کنند.

آیهٔ ۷۸ **وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ** او آن خدای است که بیافرید مر شما را

گوشهایی شنوا کـه بدان بشنوید وَ الْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ قَلِیلاً مَا تَشْکُرُونَ و
چشمهایی که بدان ببینید و دلهایی که بدان دریابید ، آزادی شما و سپاس
شما برین نعمتها اندك است ، (f. 58 b) ای‌که شکر نمی‌کنید این نعمتهارا .

آیهٔ ۷۹ وَ هُوَالَّذِی ذَرَاَکُمْ فِیالْاَرْضِ او آن خدایی است که بیافرید شما را
در زمین وَ اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ و سوی او گرد کنند شما را روز قیامت ، ای که
زنده‌تان کنند همه .

آیهٔ ۸۰ وَ هُوَالَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ و اوآن خدایی‌است‌که زنده‌کند مردگانرا
و بمیراند زندگانرا وَ لَهُ اخْتِلَافُ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ مرو راست آمد و شد شب
و روز، مرو راست توانایی بر آوردن و بردن شب و روز، شب تاریك بیارد ،
و روز روشن ببرد ، و ایشان خود ندانند که بیایند و بشوند. و نیز گفته‌اند
مرو راست تدبیر شب و روز ، گاه شب را افزون کند و روز را کم، وگاه روز
را دراز کند و شب را کوتاه اَفَلَا تَعْقِلُونَ او پس درنمی‌یابند که خدایرا
انباز نیست،و اگر انباز بودی این آمد شد شب و روز برآن اندازه که نهاده
است راست نرفتی .

آیهٔ ۸۱ بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْاَوَّلُونَ این جواب کافران قـریش است که
گفتند که تو یکی جادوی ،همچنانکه امتان پیشین مر پیامبران خودرا گفتند.
جواب داد نه چنانست که ایشان گفتند که تو جادوی .

آیهٔ ۸۲ قَالُوا اَءِذَا[1] مِتْنَا وَ کُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً اَءِنَّا[2] لَمَبْعُوثُونَ گفتندآن
کافران ، و چون آنگاه کـه ما بمیریم خاك شویـم و استخوانهای پـوسیده

۱ــ ق : ءاذا .

۲ــ ق: ءانا (به‌تشدید نون) .

« اینا لمبعوثون » او ما برانگیختگان باشیم ، ای که ما را زنده کنند پس
مرگ ؟ ای که نکنند .

آیهٔ ۸۳ **لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ** بخدای که نوید داده شدیم
ما و پدران ما بدین سخن برانگیختن پیش ازین ، ای که بترسانیدند ما را
بزنده شدن پس مرگ ، چنانکه پدران ما را ، و ندیدیم مرآن سخن را
حقیقتی **اِنْ هَذَا اِلاَّ اَسَاطِیرُ الْاَوَّلِینَ** نیست این وعده مگر نبشتهای پیشینیان
و افسانهای دروغ ایشان .

آیهٔ ۸۴ **قُلْ** بگوی ای محمد **لِمَنِ الْاَرْضُ وَمَنْ فِیهَا** مرکراست این زمین
وهرکه دروست از آفریدگان **اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** اگر می‌دانید شما که کراست
خبر می‌کنید مرا .

آیهٔ ۸۵ **سَیَقُولُونَ لِلّٰهِ** سرانجام که گویند مرخدایراست تعالی ، ای که
زمین و هرکه در زمین است خدایراست **قُلْ** بگوی ای محمد **اَفَلاَ تَذَکَّرُونَ**
پس چرا پند نمی‌پذیرید بگفتهٔ خویش ؟

آیهٔ ۸۶ **قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ** بگوی ای‌محمدکیست خدای‌هفت‌آسمان
وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ و کیست خدای تخت بزرگ .

آیهٔ ۸۷ **سَیَقُولُونَ اللهُ** سرانجام که بگویند که خدای است آفریدگار آن .
و آنکس که « لله » خواند : مرخدایراست آسمانها و عرش **قُلْ اَفَلاَ تَتَّقُونَ**
بگوی پس نپرهیزید از بت‌پرستی از پس آنکه اقرار می‌کنید که عرش و
آسمانها خدایراست ؟

آیهٔ ۸۸ **قُلْ مَنْ بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ** بگوی آن کیست که بدست اوست
پادشاهی همه چیزها ، ای که اوست پادشاه همه چیزها ، و او تواندکه زیانی

رساند (f. 59 a) ایشانرا و یا سودی.و نیز گفته‌اندکه آن کیست‌که خزینهای همه چیزها او دارد **وَهُوَ يُجِيرُ** و او امان دهد و زینهار دهد آنرا که او خواهد از عذاب خویش **وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ** و زینهار ندهدکسی دیگر، آنکس را که او عذاب کند **إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** اگر می‌دانید این ، پس خبر کنید مرا . و معنی این آیت آنست که او توانایی آن دارد که همه کس را که می‌ترسد ایمن کند ، و کس نتواند که امان دهد آنکس را که ازو ترسد . و نیز گفته‌اند هرکرا ثواب دهد کس باز نتواند داشت اورا از دادن ثواب ، و هرکرا عقوبت کند کس نتواند که باز دارد اورا از عقوبت گناه‌کاران .

آیهٔ ۸۹ **سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ** گویند آن‌کافران‌که خدای است‌که همه‌را امان دهد **قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ** بگوی پس ازکجا می‌فریبند شما را ، و می‌گردانند شما را از گرویدن بروز رستاخیز ، گویی جادوی می‌کنندی شما را و چشم‌بندی تا نمی‌بینند حق را .

آیهٔ ۹۰ **بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ** آری‌آوردیم بدیشان آن قرآنرا که درستست و راست **وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ** و ایشانند دروغزنان که می‌گویند فریشتگان دختران خدایند .

آیهٔ ۹۱ **مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ** نگرفت خدای تعالی هیچ کس را بفرزندی **وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلٰهٍ** ونیست برو هیچ خدایی جز او ، که اگر بودی خدای دیگر **إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ** همیدون ببردی هر خدایی آفریدهٔ خویش، و بازداشتی خدای دیگر را ازگرفتن آن آفریدگان وکاررواندن برو **وَلَعَلَى**[1] **بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ** و دست یافتی و پدید آمدی گروهی ازیشان بر

۱ ـ ق : لعلا .

گروهی دیگر بقهر وغلبه، چنانکه آیین ملوك است که یکی از یشان دیگر یرا قهر می‌کند **سُبْحَانَ اللهِ** پاکی‌خدایرا **عَمَّا یَصِفُونَ** از آنچه اورا صفت می‌کنند بت‌پرستان بدروغ .

آیهٔ ۹۲ **عَالِمُ**[۱] **الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ** اوست دانا [ی] نهان و آشکارا . و نیز گفته‌اند او داند آنچه گذشتست از بودنیها ، و او داند آنچه بخواهد بود از بودنیها **فَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ** پس مروراست بزرگی و بلندی ازآن انبازان که بت‌پرستان ایشانرا برو انباز می‌آرند .

آیهٔ ۹۳ **قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِیَنِّی مَایُوعَدُونَ** بگوی ای خداوند من اگر بنمایی مرا آنچه ایشانرا بدان زلیفن کرده شده است .

آیهٔ ۹۴ **رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِی**[۲] **مَعَ**[۲] **الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ** ای خداوند من ، مکن مرا بر مردمانی که ایشان کافران‌اند و ستم‌کاران .

و عکرمه می‌گوید‌که خدای‌تعالی خبر کرد رسول خویش را از آن دوگروهی و فتنه که در روزگار عثمان و علی بود ، پس بیاموخت او را که چگونه دعا کن . گفت اگر مرا بنمایی آن فتنه و دو گروهی ، ای که در روزگار من باشد ، مکن مرا یار آن گروه که ایشان باغیانند وملك‌جویانند نه بحق. و کلبی می‌گوید که رسول صلوات‌الله علیه درخواب دیدآن جنگها که پس اوخواست (f . 59 b) بود، وآن فتنها که امت او بدان مبتلا خواستند شد از پس او . دیگر روز بر منبر شد و خطبه کرد و گفت نباید که پس من کافر گردید، گروهی از شما گردن گروهی دیگر می‌زند، ای که یکدیگر را

---

۱ ــ ق : عالم (به‌کسر میم) .

۲ـ۲ـ ق . فی .

می‌کشید . اما اگر شما چنین کنید که می‌گویم ، یابید مرا بر لشکر انبوه شمشیر برگرفته، و رویهای شمارا بدان شمشیر همی زنم، کسی از پس‌پشتش بکشید . بنگریست جبریل بود ، این آیت بیاورد «رب اما ترینی ماتوعدون» ای‌که دعا کن، و مگوی که من بر لشکری می‌آیم که شمارا می‌زنم ، ازبهر آنکه از پس مرگ زنده شدن نیست درین جهان . و نیز گفته‌اند یابید مرا در سپاهی انبوه و گشن ، ای‌که یاران مرا و گرویدگان بمن ، ایشانرا یابید که بر شما شمشیر زنند .

آیهٔ ۹۵ **وَاِنَّا عَلَى اَنْ نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ** و ما بر نمودن ما مرترا آنچه نوید می‌دهیم ایشانرا از عذاب کردن ایشان و در فتنها افتادن ایشان **لَقَادِرُونَ** توانائیم اگر خواهیم ترا بنمائیم، ای که در زندگانی تو ایشانرا عذاب‌کنیم ولکن نکنیم .

آیهٔ ۹۶ **اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ السَّيِّئَةَ** بازدار بدانچه آن نیکوتر است ، وآن حلم است و شتاب ناکردن در عقوبت ایشان و درگذاشتن‌آن بدیرا و آن رنج‌را که ازیشان بتو می‌رسد . و نیز گفته‌اند بازدار بچشم فرو گرفتن و نادیده کردن بدکرداری بدکرداران . و نیز گفته‌اند بازدار فحش گفتن ایشانرا و دشنام دادن ایشان بسلام . واین آیت پیش از فرمان کارزار بود . و این خطاب هرچند پیغمبرراست مقصود ازو همه امت است **نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ** ما داناتریم بدانچه صفت می‌کنند .

آیهٔ ۹۷ **وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ** و بگوی ای خداوند من ، زینهار ده مرا **مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ** از وسواس دیوان و آغالشهای ایشان ، که برآغالانند مرا تا کاری کنم که تو نپسندی .

آیهٔ ۹۸ **وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ** و زینهار خواهم از تو ، ای خداوند من ، که حاضر باشند دیوان در چیزی از کار های من . و نیز گفته‌اند «من همزات الشیاطین» از بی‌راه کردن دیوان و دیوانه کردن ایشان « واعوذ بك» و زینهار خواهم از تو «ان یحضرون» که چون نماز کنم و قرآن خوانم ایشان نزدیك من باشند .

آیهٔ ۹۹ **حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ** ای که بریشان مدارا کن تاآنگاه که بیاید بیکی ازیشان مرگ ، ای که چون خواهد که بمیرد یکی ازیشان **قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ**[1] گوید ای خداوند من ، بازبرید مرا بدنیا ، و بلفظ جمع یاد کرد از بهر تعظیم را . و نیز گفته‌اند ملك‌الموت را گوید و یاران او را بازبرید مرا بدنیا ، ای جانم برمگیرید .

آیهٔ ۱۰۰ **لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا** مگرمن کاری‌کنم شایسته **فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا** درآن خواسته‌که دست بازداشته‌ام، ای‌که‌آنچه رها می‌کنم از مال خویش صدقه دهم «کلا» گو باز باش ازین سخن که اورا هرگز بدنیا بازنبرند . و نیز گفته‌اند « کلا » حقا که اورا بازنبرند بدنیا **إِنَّهَا كَلِمَةٌ** (f . 60 a) **هُوَ قَائِلُهَا** آن سخنیست که او گویندهٔ آنست ، ای که گوید که مرا بازبرید ، و هرگزش بازنبرند از بهر آنکه وقت پذیرفتن توبه گذشته است **وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ** و از پیش ایشان گوریست که مانع است ایشانرا باز گشتن بدنیا . و نیز گفته‌اند «برزخ» روزگاری باشد که میان مرگ باشد و میان برانگیختن . و نیز گفته‌اند «برزخ» آن روزگارست که میان دو دمیدن اسرافیل است در صور ، وآن چهل سالست **إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** ای‌گوریست‌که ایشان درآن گور

۱ـ ق : ارجعون (به‌کسر نون) .

بمانند تاآن روز که برانگیزند ایشانرا .

آیهٔ ۱۰۱ **فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ** پس چون آنگاه که دمیده شود در آن صور، کچون سرو بیست که درو دمند چنانکه درخبرآمده است ، آن دمیدن پسین **فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ** پس فخر نکنند آن روز بنسبها ، ای کـه پدر پسری نماند میان ایشان **وَلَا يَتَسَاءَلُونَ** و نپرسند یکدیگر را که تو ازکدام قبیله‌ای و پسر کیستی ، وآشنایی ندهند یك‌دیگررا از هول آن روز . و نیز گفته‌اند «لا یتسالون» پیوستگی‌نکنند بریکدیگر و مهربانی نکنند ، هرچند که بشناسند یکدیگررا چنانکه‌گفت خدای تعالی«یوم یفرالمرء من‌اخیه»[1]. و نیز گفته‌اند «ولا یتسالون » او نه خواهند از یکدیگر یاری از بهرآنکـه هرکسی چنان مشغول‌باشد که بکسی دیگر نپردازد . وجای دیگرآمده‌است «فاقبل بعضهم علی بعض یتسالون»[2] آن روز ازیکدیگر می‌پرسند. و مفسران گفته‌اندکه روز قیامت پنجاه‌هزارسال است ، و پنجاه هزار سال ، روزگارهای بسیار باشد . دربهری ازآن روز نپرسند از یکدیگر، و دربهری ازآن روز بپرسند . بازآییم بآیت :

آیهٔ ۱۰۲ **فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ** پس هرکرا گران شود ترازوهای او ، ای‌که ترازوی او . ولکن بلفظ جمعش یاد کرد ، ازبهر آنکه ترازو دو پله دارد ، و رشتها که در پله بستست وعمود و زبانه، مراد ازین همه است :وچون جمله کنی ترازو ، ای‌که گران شود ترازوی او بیکی‌گفتن **فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** پس ایشانند نیك‌بختان همیشه در بهشت .

۱ـ قرآن مجید ، سورة عبس (۸۰)، آیهٔ ۳۴ .

۲ـ قرآن مجید ، سورة الصافات (۳۷) ، آیهٔ ۵۰ .

آية ۱۰۳ **وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ** وهرکرا سبك آید ترازوی او از توحید، ای‌که
توحیـد ندارد که در ترازوی او نهند **فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ** پس
ایشانند که زیان کرده‌اند خود را بشدن بهشت و ماندن در دوزخ جاودان
فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تفسیر گفته شد .

آية ۱۰۴ **تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ** می‌سوزد رویهای آن کافران را که ترازوشان
سبك آید ، آتش ، و در رویهای ایشان در می‌گیرد ، و آتش برروی ایشان
می‌زند **وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ** و ایشان درآن آتش ترش‌رویان باشند از بهرآنکه
لبهاشان برجسته باشد و دندانها پیدا [آ]مده از سوختگی آتش.

آية ۱۰۵ **أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي** گویند ایشانرا ، ونه آیتهای مرا ، وآن قرآن است
تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ می‌خواندند برشما ، ای که پیغامبر صلوات‌الله علیه (f. 60 b)
قرآن برشمامی‌خواند **فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ** بودید شمابدان‌آیتها ناگرویدگان
و دروغ‌زن دارندگان ؟

آية ۱۰۶ **قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا** گویند ای خداوند ما ، پدید
آمد برما بدبختی‌ما ، وبیش آمد بدبختی ما از نیك‌بختی‌ما **وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ**
بودیم ما مردمانی گم‌بودگان از راه راست .

آية ۱۰۷ **رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا** ای خـداوند مـا ، بیرون آر مـا را از آتش
فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ پس اگر بازگردیم مـا بکافری ، ما ستمکارانیم
بر تنهای خود .

آية ۱۰۸ **قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ** گویند ایشانرا ، دور باشید در آن
آتش از رحمت من ، چنانکه کسی‌را بخشم برانند . و نیز گفته‌اند خوار و
نژند باشید در آتش و «لاتکلمون» و برمن سخن مگویید و مخواهید از من

کشما را از آتش بیرون آرم .

و از عبدالله عمر روایت می‌کنند که او گفت دوزخیان در دوزخ ، مالك را گویند «یامالك لیقض علینا ربك»[۱] بگوی تا قضا کند برما خدای تو مرگ و بمیراند مارا . مالك ایشانرا چهل سال جواب ندهد ، پس گوید «انکم ماکثون»[۱] شما مانده‌اید همیشه درین دوزخ . آنگاه گویند «ربنا اخرجنا منها»[۲] ای‌خدای ما بیرون‌آر مارا ازآتش، یله شان کنند چندانکه ازآغاز دنیا بوده‌است تا سپری شدن دنیا ، پس جوابشان دهند «اخسؤافیها» دور باشید در آتش از رحمت من «ولاتکلمون» وسخن مگویید برمن ، پس آن دهان‌بسته‌گردند و یك سخن نگویند همچون خران بانگ می‌کنند .

آیهٔ ۱۰۹ **اِنَّهُ کَانَ فَرِیقٌ مِنْ عِبَادِی یَقُولُونَ** بودند طایفه‌ای از بندگان من در دنیا گفتندی **رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا** ای خداوند ما گرویدیم که تو یکیی ، بیامرز مرمارا گناهان ما ، و ببخشای برما ، و عذاب مکن ما را **وَاَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمِینَ** و تو بخشاینده‌تر بخشایندگانی .

آیهٔ ۱۱۰ **فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِیّاً** پس گرفتید شما ایشانرا افسوسی ، ای که افسوس می‌کردید بریشان ، و چون «سین» را پیش خوانی : گرفتید ایشانرا بندگی و سخره **حَتَّی اَنْسَوْکُمْ ذِکْرِی** تامشغول کرد شما را افسوس کردن بریشان ازیادمن، گویی‌ایشان فراموش‌گردانیدند یادمن **وَکُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَکُونَ** و می‌خندید شما ازیشان.

آیهٔ ۱۱۱ **اِنِّی جَزَیْتُهُمُ الْیَوْمَ بِمَا صَبَرُوا** من پاداش دهم ایشانرا امروز ثوابی

۱ــ قرآن مجید ، سورة الزخرف (۴۳) آیهٔ ۷۷ .

۲ ــ قرآن مجید ، سورة المومنون (۲۳ ، آیهٔ ۱۰۷ .

نیکو بدانچه شکیبایی کردند ایشان بر رنج شما و بر فرمان برداری من **اَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ** ایشانند ایشان، رستگاران از عذاب من، و همیشگان در بهشت.

آیهٔ ۱۱۲ **قَالَ کَمْ لَبِثْتُم فِی الاَرْضِ عَدَدَ سِنِینَ** این همه لفظهای ماضی است، ومراد ازو مستقبل است، گویند مرایشانرا که چند درنگ کردید درزمین، ای که چند زیستید در دنیا و چند بود مدت زندگانی شما؟

آیهٔ ۱۱۲ **قَالُوا لَبِثْنَا یَوْماً اَوْبَعْضَ یَوْمٍ** گویند درنگ کردیم روزی یا بهری از روزی، (f. 61 a) چنان‌اندکه شمرند زندگانی خردرا دربرابر جاودانگی ایشان در دوزخ، که گویند روزی بود یا پاره‌ای از روزی **فَسْئَلِ العَادِّینَ** پس بپرس از شمارگیران.

و آمده است که خدای تعالی چون کافرانرا که منکران بعثاند، ازگور برانگیزد، گوید ایشانرا «کم‌لبثتم» چند ماندید در گورها؟ و این سوال زلیفن است، ازبهر آنکه ایشان منکر بودند برانگیختن را از گور. جواب دهند یك روز یا کم از روزی، ازبهر آنرا که چهل سال ازیشان عذاب برگیرند میان دو [د]میدن اسرافیل در صور، و فراموش کنند آن عذاب‌را که درآن بودند، ومدت راحت را یك روز شمرند یا کم از روزی. پس گویند «فسئل العادین» بپرس از آن فریشتگان که نگاه داشته‌اند شمار آن روزها را که ما در گور بوده‌ایم و می‌شمردند آنرا.

آیهٔ ۱۱۴ **قَالَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلاَّ قَلِیلاً** گویند ایشانرا درنگ نکردید در گور مگر روزگاری اندك، اگرچه دراز بود دربرابر درازی ماند[ن] شما درآتش **لَوْ اَنَّکُم کُنْتُم تَعلَمُونَ** اگر شما بدانیدی مقدار درنگ[1] خویش در گور،

۱ــ در نسخهٔ اصل کلمهٔ «درنگ» تکرار شده است.

بدانیدی که آن اندك است در جنب ماندن شما در آتش .

آیهٔ ۱۱۵ **اَفَحَسِبْتُم اَنَّما خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً** او پس چه پنداشتید شما که بیافریدیم ما شما را ببازی و باطل . نه از بهر چیزی یا بی‌حکمتی؟ و نیز گفته‌اند ببازی نه از بهر آن تا مطیعانرا ثواب دهیم و عاصیانرا عقوبت‌کنیم . و نیز گفته‌اند « عبثا » از بهر بازی تا بــازی کنید و شادی کنید **وَاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لاتُرْجَعُونَ** و شما را سوی ما باز نگردانند و عقوبت نکنند بکردهای شما ؟

آیهٔ ۱۱۶ **فَتَعالَى اللّهُ الْمَلِكُ الحَقّ**[1] بزرگ است خدای، و برتر است آن خدای‌که پادشاه بحق‌است،و سزاوار است‌بپادشاهی ازآنچه‌کرد او بازی باشد[1] **لَااِلٰهَ‌اِلَّاهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ** نیست خدایی جز او، خدای‌آن تخت نیکو. و اگر « میم » را پیش خوانی : خدای آن تخت را ، وکریم است، ای کدگرامی کند بندگان مطیع خویش را ببهشت .

آیهٔ ۱۱۷ **وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللّهِ اِلٰهاً آخَرَ** و هرکه بپرستد با خــدای تعالی ، خدای دیگر از بتان و جز ایشان **لابُرْهَانَ لَهُ بِهِ** نیست حجتی مــرو را بر پرستش آن بت و جزو **فَاِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ** پس شمار او ، ای که پاداش او نزدیك خدای اوست ، او پاداش کند بدانچه او سزاوار آنست **اِنَّهُ لايُفْلِحُ الكَافِرُونَ** او بنــرهند از دوزخ و بنرسند ببهشت ، و نیك‌بخت نباشند آن کافران‌که دروغزن می‌دارند رسول خدایرا در پیامبری ، و نمی‌گروند بیکیی خدای تعالی .

---

۱ ــ ۱ ــ ایــن قسمت در تفاسیر ذیل بــدین شرح ترجمه شده است: درتفسیر سورآبادی : « بزرگوار است آن خدایی که پــادشاه بسزاست از آنکه کاری کند ببازی.... » ص۱۵ ؛ درکشف‌الاسرار میبدی: « فتعالی‌الله‌الملك‌الحق » من‌ان‌یخلق الخلق للعبث والباطل .» ج۶/۴۷۳ .

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ بگوی ای محمد ، ای خداوند من درگذار آیهٔ ١١٨
و بپوش و ببخشای ، و مرا عذاب مکن **وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ** و تویی بهتر بخشایندگان .

و از ابی کعب آمده است که رسول گفت صلی الله علیه وسلم هر که سورة مومنون بخواند ، مژده دهند (f. 61 b) او را فریشتگان بروح و ریحان و آنچه روشن شود چشم او بدان ، نزدیك فرود آمدن ملك الموت .

[1] سورةالنور مدنیست، و شست و چهار آیت است در کوفی و بصری، و دو آیتست در مدنی.

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

آیة ۱ **سورةٌ انزلناها** این سورتی که فرو فرستادیم ماآنرا ازآسمان دنیا. و « سورة » آیتهایی باشد جمله‌کرده و جدا کرده آنرا از آیتهای دیگر ، و آغازی باشد آنرا و پایانی باشد آنـرا ، چنانکه باره‌ای باشد که آن باره جدا باشد از بناهـای دیگر ، و درآن باره خانها باشد جملد کرده . و نیز

---

۱ ـ در نسخهٔ اصل ، در یك سطر فاصلـه بین پـایـان سورةالمؤمنون و آغـاز سورةالنور افزوده شده است : « سورت النور اربع و ستون آیة ، والمروی عن ابی‌بن کعب رضی[الله]عنه بالاالذی مضی (؟) ان رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم قـال من قرأ هذه‌السورة کان له عشر حسنات بعدد کل مومن ومومنة » . این عبارت در تفاسیر ذیل بدین شرح آمده است : « ... عن‌النبی‌صلی‌الله علیه‌وسلم من‌قرأ سورةالنوراعطی من‌الاجرعشر حسنات بعددکل مومن ومومنة فیما مضی وفیمابقی والله سبحانه وتعالی اعلم .» تفسیر ابی‌مسعود . ج۳/ ۷۷ ؛ در تفسیرابوالفتوح رازی : « ... خدایتعالی او را بعدد هرمومنی‌که بود و باشد از گذشتگان و آیندگان ده حسنه بنویسد ...» ج ۲۰۲/۷ .

گفته‌اند سورتش نام‌کرده‌اند از بهر شرف و بزرگی او را **وَفَرَضْنَاهَا** وفریضه کردیم کارکردن بدان. و اگر بتشدیدخوانی « فرّضناها » بسیار فریضها کردیم درو از حلال و حرام . و نیز گفته‌اند پدید کردیم درو هریك را جدا جدا ، آنچه شما را بدان حاجتست . و نیز گفته‌اند پدیدکردیم درو اندازهٔ حدهای گناهان **وَاَنْزَلْنَا فِيهَا** فرود فرستادیم در آن سورة **آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ** حدها و حکمهایی که پدید کرده است شما را ، و شریعت شما کرده است **لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ** مگر شما پندگیرید بدان ، پس پدیدکرد حکم زنانی که زنا کنند و مردانی که زنا کنند و گفت :

آیهٔ ۲ **اَلزَّانِيَةُ** آن زن که زنا کند **وَالزَّانِي** وآن مرد که زنا کند **فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ** تازیانه زنید هر یکی را از یشان صد تازیانه . و « جلد » زدن باشد بر پوست . مقتضای آیت آن باشد که بر پوست ایشان زنید ، نه چنانکه بر گوشت رسد یا باستخوان . و این تازیانه بر آزاد زنانی باشد که محصن نباشد[1] ، و بر آزادمردانی‌که محصن نباشند و بالغ باشند و بجای مردان و زنان رسیده باشند .و « آزاد » هرآن زنی و مردی، که مسلمان باشند و عاقل و بالغ و آزاد ، و شوی دارد آن زن ، و آن شوی برو دخول کرده ، و هر مردی که مسلمان باشد و عاقل و بالغ و آزاد ، و زن داشته و بر زن دخول کرده ، محصن باشد، چون زنا کند برو سنگسار واجب‌آید. و اگر ازین شرطها که گفتیم یکی نباشد ، محصن نباشد . اگر آزاد باشد و بالغ و هوشیار نه دیوانه، چون زنا کند صد تازیانش بزنند .این‌آیت منسوخ کرده است آن آیت را « واللذان یأتیانها منکم »[2] که در سورةالنساست .

۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل .
۲ ــ قرآن مجید ، سورة النساء (۴) ، آیهٔ ۱۶ .

بازآمديم بتفسير .

وَلَاتَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَافَةٌ و مگيرادا شما را بخشودن بريشان **فِي دِينِ اللّٰه** در دين خداى تعالى، اى كه درآن حكم كه خداى كرده است ، اى كه مبخشاييد بريشان و فرومگذاريد آن حد را كه خداى فرموده است . و نيز گفته‌اند كه مبخشاييد بريشان ، و چنان (f. 62 a) مزنيد كه هيچ درد نكنند **إِنْ كُنْتُمْ تُومِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** اگر هستيد شما گرويدگان بخداى و بروز رستاخيز **وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا** گو حاضرآيند حد زدن ايشانرا ، اى‌كه در آن وقت كه ايشانرا حدزنند **طَائِفَةٌ مِنَ الْمُومِنِينَ** جماعتى از گرويدگان تا عبرت گيرند ازيشان .

و زن زانيه را بيش از مرد بايد كرد ، كه زنا[ى] زنان زشت‌تر از زنا[ى] مردانست، از بهر آنكه زن از زنا آبستن شود و مرد نشود . و ديگر شهوت زنان بيش است ، او اولى‌تر باشد ببازداشتن از زنا .

اما هركه محصن باشد حد ايشان سنگسار است چنانكه در نكاح كه حلال است شكرريز كنند ، در زنا كه حرام است سنگ‌ريز كنند .

و روايت مى‌آيد از ابى‌كعب كه او در مصحف خويش بنوشت در سورة احزاب « الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما نكالا من‌الله والله عزيز حكيم » : خواجه و كدبانو كه زنا كنند سنگسارشان كنيد تا عبرتى باشد ديگرانرا از خداى تعالى ، و خداى است كشندهٔ انتقام از زانيان ، و حكيم است در حكم كردن بريشان بسنگسار . و رسول گفتست « البكر بالبكر جلد ماية و تغريب عام والثيب بالثيب جلد ماية و رجم بالحجارة » مردى كه زن نداشته باشد چون بر زنى زنا كند كه شوى نداشته باشد بريشان صد

تازیانه واجب است و از شهر بیرون کردن تا یك سال غریبی کنند، و مـرد زن‌داشته چون زنا کند بر زن شوی‌داشته صد تازیانه و سنگ‌سار، غریبی و تازیانه بجایگاهی که سنگ‌سار واجب باشد منسوخ است و باقی ثابت‌است.

و سخن گفته‌اند درآنکه چندکس باید که حاضر باشد در وقت حد— زدن. مجاهد می‌گوید یك مـرد و هرچه بیش از یك مرد است بس کند. و حسن می‌گوید که ده مرد. و بیشتر علما می‌گویند چهار مـرد و هرچه بیش ازوست، و این درست‌تر است از بهر آنکه تا آن چهارکس که گواهی داده باشند بر زنا، سنگ نیندازنـد قاضی را سنگ نشایـد انداخت، و چون ایشان انداختند و قاضی انداخت آنگاه مردمان دیگر سنگ اندازند.

اَلزّانی لاَیَنْکِحُ اِلاّ زانیةً این آیت در شان درویشانی آمده است آية ۳
که از مکه هجرت کرده بودند و خواستند که بدکاران مدینه را بزنی کنند تا از آن خواستهٔ ایشان و از آنچه ایشان الفنجند بر خود کار بندند. نهی کردند ایشانـرا از زنی کردن که هم کافر بودند و هم زانیه، چنانکه گفتیم «الزانی» مردی زناکننده «لاینکح» بزنی نکند «الا زانیة» مگر زنی زنا کننده را اَوْمُشْرِکَةً یا مشرکه‌ای که بت‌پرست باشد. و نیز گفته‌اند آن مرد زنا کننده از جهودان و تـرسان «لاینکح الاّ زانیة» بزنی نکند مگر زنی زناکننده را از جهودان و ترسان، یا زنی بت‌پرست را که زناکننده بـاشد وَالزّانیةُ و زن زنا کننده (f. 62b) لاَیَنْکِحُها اِلاّ زانٍ اَوْمُشْرِکٌ بزنی نکند او را مگر مردی زناکنند[ه] هم چون آن زن یا مردی بت‌پرست که زنا کننده باشد. و نیز گفته‌اندکه نکاح ایدر کنایتست از جماع، ای که گرد نیاید بر زن زانیه مگر مردی زانی همچون او. و نیز گفته‌اند که حرام بود درابتدا[ی]

اسلام مرد پارسا را بـزنی کردن زن زانیه ، پس منسوخ گشت بـدان آیت «فانکحوا ما طاب لکم من النساء»[1] پس **وَحُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** حرام کرده شد نکاح زنان زانیه بر مردان گرویده . و نیز گفته‌اند حرام کرده شد زنا بر گرویدگان .

آیهٔ ۴ **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ** وآنکسان که دشنام دهند بزنا آزاد[2] زنان پارسا را **ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ** پس نیارند چهار گواه عاقل و بالغ رسیدهٔ هوشیار، که گواهی دهند برآن زنـان بزنا **فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً** پس بزنید آنکسانرا که دشنام داده‌اند بزنـا ، هـر کسی را هشتاد تازیـانه **وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا** نپذیرید گواهی ایشان هرگز . و این حدی است که خدای واجب‌کرده است بر آنکس که قذف کند مرآنکس را کـه او را قذف کرده است ، اگر بطلبد ، امام آن حد بزند ، و اگر عفو کند بنیوفتد و این حد، حق خدای است بنزدیك ابوحنیفه رحمةالله‌علیه، و صلح روا نباشد بدین حد بنزدیك بوحنیفه . و مذهب قومی دیگر آنست‌که بعفو او بیوفتد ، و صلح‌کردن ازو بر مالی روا باشد ، و اگر مقذوف بمیرد ازو میراث گردد ، و این مذهب شافعی است **وَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** و ایشانند ، ای شنونـده ، ایشانند فاسقان بیرون‌آمدگان از فرمان خدای تعالی .

آیهٔ ۵ **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَأَصْلَحُوا** مگر آنکسان که تـوبه کنند، که آن توبه نام فاسقی از یشان برگیرد، و توبهٔ او آن باشدکه بنزدیك قومی خود را دروغزن کند . و نیز گفته‌اند که توبهٔ او آن باشد که پشیمان شود از آن قذف کردن ، و آمرزش خواهد و پارسا باشد و بیش کس را قذف

---

۱ ــ قرآن مجید ، سورة‌النساء (۴) ، آیهٔ ۳ .

۲ ــ در نسخهٔ اصل ، کلمهٔ « آزاد » مکرر نوشته شده است .

نکند **فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ** پس خدای تعالی درگذارنده است و بخشاینده از پس توبه . و خدای تعالی گران‌کرد حد قذف را ، که سه حکم درو ثابت کرد : تازیانه ، و گواهی باطل شدن ، و فاسقی . و اگر دشنامی دهد جز زنا تا این حد واجب نیاید ، از بهر آنکه بزنا اهل بیت و فرزندان همه ننگین شوند و سرزنش همه را باشد .

چون این آیت فرود آمد ، رسول صلوات‌الله علیه بخواند این آیت را روز آدینه برسر منبر . مردی برخاست نام او ، عاصم پسر عدی انصاری ، و گفت « جعلنی‌الله فداك » (f. 63 a): فدای تو باد ما، اگر مردی از ما ببیند مردی دیگر را بر زن خویش، اگر بگوید هشتاد تازیانش بزنند و مسلمانان فاسقش خوانند و گواهی او نپذیرند. در آن ساعت ما گواه ازکجا آریم؟ اگر پس گواه رویم مرد کار خویش تمام کند و برود . رسول گفت صلی‌الله‌علیه و سلم ، ای عاصم ، همچنین آمده است قرآن . و این عاصم را عم‌زاده‌ای بود نام او عویمر ، و مرو را زنی بود نام او خوله . پس این عویمر بنزدیك عاصم آمد و گفت شریك سحما را بر شکم زن خویش دیدم ، خوله ، عاصم گفت « اناللّٰه و انااليه راجعون » . پس بنزدیك رسول آمد د[ر] آدینهٔ دوم، و خبر کرد او را بدانچه عویمر گفت . پس رسول صلوات‌الله علیه خوله را بخواند و بپرسید ازو.خوله انکارآورد وگفت شویم دروغ می‌گوید.و نیز گفته‌اند شوی آن زن هلال‌بن‌امیه بود ، و خوله دختر عاصم عدی بود . پس رسول گفت شوی او را تو چه می‌گویی ؟ شوی گفت گواهی می‌دهم ای رسول‌الله که این زن زانیه است . خدای تعالی آیت لعان بفرستاد :

وَالَّذِینَ یَرْمُونَ اَزْوَاجَهُمْ آن‌کسان‌که دشنام دهند زنان خویش را آیهٔ ۶

بزنا **وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ** و نباشد ایشانرا گواهان که گواهی دهند براستی گفتار ایشان **إِلَّاأَنْفُسَهُمْ**[1] مگر هم ایشان **فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ** پس گواهی یکی از یشان آنست **أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ** که چهار بار گواهی دهد و بگوید بخدای **إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ** که او از راست‌گویانست در آنچه او را گفت که زنا کرده است .

آیهٔ ۷ **وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ** پس بار پنجم بگوید که لعنت خدای برو باد **إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ** اگر هست از دروغ‌زنان . چون شوی این بکرد و چهار بار بگفت « اشهد بالله انه لمن الصادقین » واجب آید بر زن که بگوید «اشهد بالله انه لمن الکاذبین» گواهی می‌دهم بخدای تعالی که شوی من از دروغ‌زنانست در آن قذف که مرا کرده است ، چنانکه خدای گفت.

آیهٔ ۸ **وَيَدْرَؤُ**[2] **عَنْهَا الْعَذَابَ** باز دارد از خویشتن آن پادافراه را که او را حد خوانند . و نیز گفته‌اندکچون شوی لعان کرد، برزن واجب آید لعان کردن. اگر نکند بازش دارند بقول ابوحنیفه تا آنگاه‌که لعان کند « ویدرؤ عنهاالعذاب » . باز دارد از خویشتن زندان **أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ** که گواهی دهد چهار بار بخدای تعالی **إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ** که آن شوی از دروغ‌زنانست ، چنانکه گفتیم .

آیهٔ ۹ **وَالْخَامِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا** که لعنت خدای برو باد و عقوبت او و خشم او **إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ** اگر هست آن شوی از راست‌گویان .

(f. 63 b)

احکام ـ پس بباید دانست‌که لعان گواهیهاست پیوسته بسوگند ، و

۱ ـ ق : انفسهم . (بضم سین) ۲ ـ ق : یدرؤا.

ازینست که بـر کافر و بنده . لعان واجب نشود بنزدیك بوحنیفه . و شافعی گوید که همه سوگندست ولکن بلفظ گواهیست و ازین است که بنزدیك او بر کافر و بنده لعان واجب شود . و چون از لعان فارغ شوند ، میان ایشان جدایی نیفتد تا قاضی جدا نکند بقول بوحنیفه . و مذهب شافعی چون شوی لعان کرد ، اگرچه زن نکند ، میان ایشان جدایی افتد . و مالك گوید چون هردو لعان کردند ، میان ایشان جدایی افتد ، اگرچه حاکم جدا نکند. و اگر شوی خود را دروغ‌زن کند و حدش بزنند ، روا باشد که آن زنرا بزنی کند بقول بوحنیفه . و بویوسف و شافعی گویند[۱] رضی‌الله عنهم[۱] هرگز آن زن حلال نگردد آن مرد را . و اگر مردی گـوید که این فرزند از آنِ من نیست ، قاضی لعان کند و نسب فرزند از شوی بریده کند و بمادر پیوسته کند . اگر پدر خود را دروغ زن کند ، فرزند ازآنِ او باشد و نسب پیوسته باشد . باز آمدیم بآیت .

آیهٔ ۱۰ **وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ** و اگر نه فضل خدای بودی بر شما و بخشایش او ای مومنان ــ فضل خدای مسلمانی است، و رحمت اوقرآنست ــ و جواب این سخن بیفکنده است ، ای که اگر نه فضل خدای بودی و رحمت او ، رسوا گشتیدی شما بزنا کـردن ، و زودتان بگرفتی بعقوبت **وَ أَنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ** واگر نه آن بودی که خدای تعالی پذیرندهٔ توبه است ، و حکم کرده است بر خویشتن که بپذیرد توبـهٔ تایبان ، و اگـر نه شما را بگرفتی درحال بعقوبت خود .

آیهٔ ۱۱ **إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُا** قصهٔ این آیت آن بود کـه رسول صلوات‌الله علیه

۱ــ۱ــ در نسخهٔ اصل : رضی‌الله عنهم گـوید . به قرینهٔ « گـویند » و « عنهم » درهمین عبارت ، « گوید » حذف شد .

بسفری رفت که آنرا غزات مریسیع خوانند ، و نیز غزات بنی‌المصطلق خوانند ، سال ششم از هجرت ، و عایشه را بر خود برد . از آن مهرهایی که داشت برخود ، یك دانه گم شد از آن عایشه ، از مهرهایی که آنرا جزع[۱] ظفاری خوانند . عایشه رضی‌الله عنها بحاجت‌آدمیان رفته بود. چون یك دانه ندید بجستن یك دانه رفت . و رسول صلوات‌الله علیه برگرفت از آن منزل . و آن کژاوه که عایشه درآن بود با سرپوش بود برگرفتند ، و ندانستند که او درآنجا نیست از بهر آنکه عایشه لاغر بود و سبك . پس چون عایشه بازآمد درآن منزل هیچ‌کس را ندید مگر صفوان معطل را . و او دم‌دار بود ، بر اشتر خود نشاندش و بیش سخن نگفت برو تا بنزدیك رسول آورد او را .

عبدالله ابی‌منافق و حسان ثابت و مسطح اثاثه و حمنة ، دختر جحش که خواهر زینب بود و زینب عروس رسول بود. این گروه و مردمانی دیگر در گفت‌وگوی افتادند و عایشه را در زبان گرفتند و گفتند نرست عایشه از صفوان ، و این دروغ بود . (f.64a) و فاش شد این دروغ میان مردمان ، و عایشه ندانست . پس چون بدانست رنجور گشت و بیمار گشت . تا خدای تعالی پس سی و هفت روز از آمدن رسول بمدینه این آیت بفرستاد :

ان‌الذین جاوا **بِالْاِفْك** آن کسان که آوردند آن دروغ ، ای که دروغ گفتند بر عایشه و صفوان **عُصْبَةٌ مِنْكُمْ** جماعتی از شما که مسلمانید **لاتَحْسِبُوهُ** مپندارید آن دروغ را ، ای عایشه و ای بابکر و مادر او و کسانی که از بهر او غمگینید **شَرّاً لَكُمْ بَلْ هُوَخَيْرٌ لَكُمْ** بدیی مرشما را ، بل‌که آن

۱ ــ در نسخهٔ اصل : جذع .

نیکی است شما را، ای‌که مپندارید که بدآمد شما درآن دروغ بود ، بل‌که نیك‌آمد شما[۱] درآنست[۱]. از بهر آنکه خدای تعالی مزد دهد شما را برآن دروغ که ایشان بر شما گفتند ، و پدید کند پاکی عایشه‌که شما از بهر او غم می‌خورید **لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ** مر هر مردیرا ازیشان **مَااكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ** پاداش الفغدهٔ خویش است از گناه ، ای که هرکسی را عقوبت بکردهٔ خویش کنند **وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ**[۲] بزرگ آن دروغ را ازیشان ، ای کـه آغاز آن دروغ او کرد ، و او نخست گفت که عایشه زنا کرد ، وآن عبدالله ابی بود منافق **لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ** مروراست پـادافراهی بـزرگ در آن جهان ، و آن دوزخ است برآنچه دریـن‌جهانش حد زنند. و آمده است که رسول صلوات‌الله علیه ، عبدالله ابی را هشتاد تازیانه حد زد .

آیهٔ ۱۲ **لَوْلَا اِذْسَمِعْتُمُوهُ** و چرا چون بشنیدید آن دروغ را **ظَنَّ الْمُؤمِنُونَ وَالْمُؤمِنَاتُ بِاَنْفُسِهِمْ خَيْراً** گمان نبردند [مردان][۳] گرویده و زنان گرویده و کسانی که ایشان همچون تـن ایشانند بنیکی و پاکی از زنا ــ و مومنان همه چون یك تن‌اند ــ از بهرآن چنین‌گفت **وَقَالُوا هَذَا اِفْكٌ مُبِينٌ** و چرا نگفتند این دروغی است پیدا .

و چنان بود کچون ارجـاف و دروغ شایع شد در میان مردمان ، و

۱ــ۱ــ در نسخهٔ اصل : دارنست .

۲ــ در نسخهٔ اصل « والـذی تـولی» تـرجمه نشده است . در تـرجمهٔ تفسیر طبری : « و آنك اندر گـرفت بزرگی آن از ایشان . » ج ۱۱۱۲/۵ ؛ در کشف الاسرار میبدی : « و آن مردکه بپذیرفت و بر دست گرفت مهینهٔ‌آن‌کار و برزیدن آن قصه از ایشان » . ج۴۹۵/۶ .

۳ــ در نسخهٔ اصل: مردمان. به قرینه‌های: ۱ــ «والمومنون»، ۲ــ «زنان گرویده» در ترجمهٔ « المومنات » تصحیح شد .

هر کسی می‌گفتند . بوایوب انصاری گفت مر زن خویش را ، مادر ایوب ، او می‌شنوی تا چه می‌گویند مردمان در عایشه ؟آن زن گفت من خود را و او را نیك دانم، و شناسم من که زن توم زنا نکنم، زن رسول کی زنا کند ؟ خدای تعالی بر هردو ثنا گفت چنانکه یادکردیم .

آیهٔ ۱۳ **لَوْلَا جَاوُا[1] عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ** و چرا نیاوردند برآن دروغ چهار گواه اگر راست‌گوی بودند ، تا گواهی دادندی بدانچه ایشان گفتند ؟ پدید کرد درین آیت ، حکم قذف ، پس گفت **فَإِذْ لَمْ يَاتُوا بِالشُّهَدَاءِ** پس چون نیاوردند چهارگواه **فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ** پس ایشانند، ای شنونده، بنزدیك خدای تعالی ، و این زلیفن است ایشانرا « هم‌الکاذبون » ایشانند دروغ‌زنان و نیز گفته‌اند ایشانند بنزدیـك اولیای خدای ، و آن مومنانند که بگرویده‌انـد بکتاب (f .64 b) خـدای تعالی ، ایشانند دروغ زنـان .

اختلاف است علما را در آنکه رسول صلوات‌الله‌علیه حد زد اصحاب افك را یا نزد . آمده است که هیچ‌کس را حد نزد ، از بهر آنکه حد قذف را ، یا اقرار باید یا گواهی ، و ایشان اقرار نکردند و گواهی نداد کسی بر آنچه ایشان قذف کردند. و خدای تعالی آگاهی داد رسول را از قذف ایشان و نفرمود که ایشانرا حد زن. چنانکه خبر داد رسول را از کفر منافقان ، و نفرمود او را کشتن ایشان . و گروهی از علما گفته‌اند که رسول‌الله صلوات‌الله علیه حسان ثابت را و مسطح را و حمنة راکه دختر جحش بود و آنچه قذف کردند بزنا ، همه را حد زد ، و این روایت از عایشه است .

آیهٔ ۱۴ **وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ** و اگر نه منت خدای بودی بـر شما

---

۱ ـ ق : جاؤ .

که شما را مسلمانی داد ، و بخشایش او کــه در عــذاب شما تــأخیر کــرد **فی الدُّنیا والآخرة** این در خواندن پیش است و در معنی پس آنست ، کــه عذاب عظیم **لَمَسَّکُمْ فیما اَفَضْتُمْ فیهِ عذابٌ عظیمٌ** برسیدی بشما بدانچه شما درآن شدید از دروغ گفتن برعایشه که او زنا کرد، عذابی بزرگ درین جهان و در آن جهان ، و عذاب بزرگ این جهان حد است .

و آمده است که حسان ثابت بار خواست از عایشه تا براو درآید ، از پس آنکه نابینا شده بود . مسروق گفت عایشه را کــه دستوری دهی تــا درآید ؟ عایشه گفت او نه عذاب بزرگ بدو رسیده است؟ ای که نه او را حد زده‌اند؟ و نیز گفته‌اند عذاب بزرگ نابینایی او بود. پس حسان درآمد و این بیتها بخواند :

شعر

حَصانٌ رَزانٌ ماتُزَنُّ بِریبَةٍ — وَتُصْبِحُ غَرْثانَ[1] مِنْ لُحومِ الْغَوافِلِ[2]
فَاِنْ کُنْتُ قَدْ قُلْتُ[3] الَّتی بَلَغَتْکُم[3] — فَلا رَفَعَتْ سَوْطی اِلَیَّ اَنامِلُ[4]
وَ کَیْفَ وَوُدّی ما حَیِیتُ وَنُصْرَتی — لِآلِ رَسولِ اللهِ زَیْنِ الْمَحافِلِ[5]
فَاِنَّ الَّذی قَدْ قیلَ لَیْسَ بِلائِطٍ — وَلٰکِنَّهُ قَوْلُ امْرِیءٍ غیرِ[6] ماحِلِ

---

۱ ـ در سیرة النبی ، ابی‌محمد عبدالملك بن‌هشام (ج ۳/۳۵۳): غرثی
۲ ـ در سیرةالنبی پس از این بیت دو بیت دیگر نیز مذکور است .
۳ـ۳ـ درسیرةالنبی : الذی قد زعمتم .
۴ ـ درسیرةالنبی : اناملی .
۵ ـ درسیرة النبی پس از این بیت یك بیت دیگر آمده است .
۶ ـ درسیرة النبی : بی .

بازآمدیم بتفسیر .

آیة ۱۵ **إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ** چون آنگاه که یاد می‌گرفتی ازآنکسان که می‌گفتند ، ای که از یکدیگر می‌شنیدید و می‌گفتید . و اگر کسی خواند « تلقونه » ای‌که بزودی دروغ می‌گفتید و شتاب مـی‌کردید درآن دروغ ، پیش ازآنکه شما را درست شد **وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ** و می‌گفتید بدان زبانها کـه در دهانهای شماست نادانسته **مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ** آن دروغ کـه نیست شما را بـدان دانشی **وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ** و می‌پندارید آن دروغ راگناهی آسان و خرد، و آن دروغ بنزدیك خدای تعالی بزرگ است بزهٔ آن .

آیة ۱۶ **وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ** و چرا چون آنگاه کـه بشنیدنـد آن دروغ را **قُلْتُم مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا** نه‌گفتید روا نباشد ما را کـه این سخن گوییم ؟ **سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ** کسی را که از چیزی شگفت آیـد گوید (f. 65a) که « سبحانك » پاکی ترا ای خدای، و شگفتی ازین دروغ ، این دروغیست کـه از بزرگی آن مردم حیران گردد چون بشنود «عظیم» بزرگ دروغیست. و معنی آیت آنست که چرا انکار نیاوردید و زبان نگاه نداشتید از گفتن آن ؟

آیة ۱۷ **يَعِظُكُمُ اللَّهُ** پند می‌دهد شما را خدای تعالی، و « پند » سخنی باشد که درو خواندن باشد بصلاح و نیکی ، و بازداشتن باشد از زشتی و بدی **أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً** تا بیش بازنگردید بدروغی که این دروغ را ماند ، ای که تا بیش هـرگز این دروغ نگویید **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** اگر گرویدگانید بخدای تعالی ، و استوار می‌دارید او را بدانچه پدید می‌کند شما را .

آیهٔ ۱۸ **وَيُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْآيَاتِ** و پدید می‌کند خدای تعالی مرشمارا آیتها ،
ای‌که قرآن **وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ** و خدای داناست بآفریدگان خویش ، حکیم
است در حکم خویش ، هرحکم کــه کند راستست و درست ، چنانکه حکم
کرد که قاذفانرا حد زنند .

آیهٔ ۱۹ **إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ** آنکسان کــه دوست دارند که
آشکارا گــردد زنی و بهمه زبانها بگویند **فِي الَّذِينَ آمَنُوا** درآن کسان که
بگرویده‌اند ، و آن عایشه است و صفوان ، و هرکه در پاکی بعایشه وصفوان
ماند و بریشان بهتان گوید **لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** مرایشانراست پادافراهی دردناك
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ درین جهان ، تازیانه و آن حد است ، و در آن جهان ،
آتش دوزخ **وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** و خدای تعالـی می‌داند که ایشان
زنا نکرده‌اند و شما نمی‌دانید .

آیهٔ ۲۰ **وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ** جواب ایــن سخن بیفکنده است ،
ای‌که اگرنــه فضل خدای بودی برشما و رحمت او ، عقوبت کــردی شما را
وَأَنَّ اللّٰهَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ واگرنه رافت و رحمت او بودی شما را عقوبت کردی . و
اگر « الف » را زیرخوانی : خدای[1] تعالی بخشاینده[1] است و مهربان‌که شما را
در حال عقوبت نکرد .

آیهٔ ۲۱ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ** ای گــرویــدگان
دنب‌پیهای دیو مدارید ، ای‌که بدانچه او در دل شما افکند و آراسته‌گرداند
شما را کار مکنید ، و مــراد ازین آیت ، حسان ثــابت است و یاران او **وَمَنْ
يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ** و هرکــه دنب‌پیهای دیو دارد **فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ**

۱ـ۱ـ در نسخهٔ اصل مکرر نوشته شده است و کاتب روی آن خطی کشیده‌است.

پس آن دیو زنا فرماید **وَالْمُنْكَرِ** و دشنام زدن بزنا . و پارسی « منکر » آن باشد که هرکه بشنود انکار آرد ، و گوید روا نیست این در شریعت ، ای که هرکه دنب دیو دارد، در زنا افتد یا دردشنام دادن بزنا بدروغ **وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ** واگرنه فضل خدای‌استی بر شما و بخشایش او **مَا زَكَى مِنْكُمْ مِنْ** (f. 65 b) **أَحَدٍ أَبَدًا** پاك نبودی از شما یك تن هرگز . و نیز گفته‌اند . نرستی از شما کس از عذاب خدای تعالی . و نیز گفته‌اند یکی نگفتی مرخدایرا از شما هیچ‌کس **وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ** ولکن خدای تعالی پاك کند و توفیق دهد تا توحید آرد آنرا که او خواهد **وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** و خدای شنواست گفتارهای ایشانرا بدروغ در عایشه ، داناست بعقوبت‌کردن ایشان. پس چون این آیت فرود آمد، سوگند خورد بوبکر که بیش برمسطح که خاله‌زادهٔ او بود و درویش بود نفقه نکند . خدای تعالی این آیت بفرستاد :

آیهٔ ۲۲ **وَلَا يَأْتَلِ** گو سوگند مخورید. و نیز گفته‌اند گو تقصیر مکن **أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ** آن‌کسان‌که عالمان‌اند دردین **وَالسَّعَةِ** و فراخ‌دستانند درمال ، ای که بوبکر **أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ** که بدهند خویشانرا **وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ** و درویشانرا وآنکسانرا که جدا گشته‌اند از خان‌ومان وبمدینه آمده‌اند **فِي سَبِيلِ اللّٰهِ** در فرمان خدای تعالی ، و مراد ازین مسطح است‌که هم خویش بود بوبکر را و هم درویش بود و هم مهاجری **وَلْيَعْفُوا** گو درگذارید کردهای ایشانرا **وَلْيَصْفَحُوا** گو درگذارید گفتهای ایشانرا ، ای که عقوبتشان مکنید برآن قذف که ایشان کرده‌اند بباز‌گرفتن نفقد عطای خویش ازیشان . و اگر « لا یاتل » خوانی « الف » را پیش از « لام »، همان

باشد که گفتیم سوگند مخور ، گو **الاتُحِبّونَ** او دوست نـدارید و نخواهید و آرزوتان نباید **اَنْ یَغفِراللّهُ لَکُم** که خدای تعالی شما را بیامـرزد ، ای که چنانکه شما آمـرزش خدای را دوست دارید ، شما نیز بیامرزید گناهـان آنکس را که براستای شما بدی کرده است . چون بوبکر این بشنید گفت : بلی ، ای خداوند ، و بازگشت بدان نیکوییها که براستای مسطح کـردی و سوگند را کفارت کرد **واللّهُ غَفورٌ رَحیمٌ** و خدای است تعالـی پـوشنده و بخشنده .

آیهٔ ۲۳ **اِنَّ الَّذینَ یَرْمُونَ المُحْصَنَاتِ** آنکسان که دشنام می‌دهند بزنا زنان پاکیزه را از زنا **الْغَافِلاَتِ** آن بی‌خبران از گفتار ایشان ، چنانکه عایشه آگاه نبود از گفتار ایشان . و نیز گفته‌اند آن بی‌خبران از زنـا **المُومِنَاتِ** گرویدگان **لُعِنُوا فِی الدُّنْیَا وَالْاَخِرَةِ** لعنت کرده شدند ایشان درین جهان و در آن جهان ، و دور کرده شدنـد ایشان از رحمت خـدای تعالی . و نیز گفته[اند] « لعنوا » تازیانه‌شان زنند در دنیا، و عذابشان کنند در آن جهان بآتش **وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظیمٌ** و مریشانـراست عـذابی بزرگ در آن جهان . و آمده است در تفسیر که هر که در آن دروغ خوض کرد رنجی بدو رسید . اما عبدالله ابی منافق کافر بمرد و نگرویـد . (f. 66 a) و حسان نابینا شد ولکن خدای تعالی توبش پذیرفته بود .

آیهٔ ۲۴ **یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلسِنَتُهُمْ** آن روز که گواهی دهد بریشان زبانهای ایشان ، و آن روز قیامتست . برآن گفتهای ایشان **وَاَیْدیهِمْ** و گواهی دهد دستهای ایشان بدانچه گرفته‌اند **وَاَرْجُلُهُمْ** و گواهی دهد پایهای ایشان بِـما **کَانُوا یَعْمَلُونَ** بدانچه ایشان می‌کردند در دنیا .

آية ۲۵ **يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللّٰهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ** آن روز ، و آن روز قیامتست،
تمام بدهد خدای تعالی پاداش ایشان بحق نه بباطل . و اگر « الحق » برفع
خوانی : بدهد آن خدای که حق است پاداش ایشان **وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ**
الْمُبِينُ و بدانند، پدید کُند ایشانرا حقیقت آنچه وعده می کند ایشانرا درین
جهان ، و نیز گفته‌اند « المبین » پیداست عدل او .
آية ۲۶ **اَلْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ** سخنان ناخوب و زشت مرمردان پلیدرا بزنا،
و زنان پلیدرا بزنا مرمردان پلیدرا بزنا **وَالْخَبِيثُونَ** و مردان پلید **لِلْخَبِيثَاتِ**
مر زنان پلیدرا، ای که سخن پلید مردمانی پلیدگویند، و سخنان پاکیزه مردان
پاکیزه گویند. زنان پاکیزه مردان پاکیزه را خواهند بنکاح، و زنان پلید مردان
پلید را خـواهند بسفاح **وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ** و سخنان خوش و پاکیزه مـر
مردان پاکیزه را باشد، ای که سخن نیکو از مرد حلال‌زاده آید، که پاك باشد و
حـرامزاده نباشد **وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ** و مردان پاکیزه مر زنان پاکیزه را
باشند چنانکه گفتیم. و نیز گفته‌اند « الخبیثات »آن زنان زناکننده « للخبیثین »
مرآن مردانرا باشند کـه زنا کنند ، « والخبیثون » و آن مردان که زناکنند
« للخبیثات » مرآن زنانرا باشند که زنا کنند. چنانستی که می گویدی عبدالله
ابی پلید است ، زن او همچون [او] پلید است « والطیبات » و زنان عفیفه
« للطیبین » مر مردان عفیف را باشند « والطیبون » و مردان عفیف « للطیبات»
مـر زنان عفیف را باشند . و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم عفیف است و
پاکیزه از زنا ، همچون او باشد زن او عفیفه و پاکیزه ، ای که مادر مومنان
عایشه ، **أُولٰئِكَ مُبَرَّؤُونَ** ایشانند ، ای‌شنونده ، بیزاران و پاکان **مِمَّا يَقُولُونَ**
از آنچه آن دروغ زنان می گویند ، ای که عایشه و صفوان **لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ**

کَرِیمْ مرایشانراست آمرزشی مرگناهان ایشانرا ، و روزی نیکو بسیار در بهشت بدان بهتان که بریشان گفتند .

آیه‌های ۲۷و۲۸

یَآیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گرویدگان **لَاتَدْخُلُوا بُیُوتًا غَیْرَ بُیُوتِکُمْ** در مروید در خانهایی که نه خانهٔ شماست **حَتّٰی تَسْتَأْنِسُوا** تا آنگاه که بدانید که شما را دستوری دادند در رفتن ، ای که درمروید در خانه‌ای که از آن شما نباشد ، تا آگاه نکنید و دستوری نخواهید **وَتُسَلِّمُوا عَلٰی اَهْلِهَا** (f. 66b) و بگویید « السلام علیکم » بر باشندگان آن خانه ، و پس گویید درآییم ؟

ابوموسی اشعری بر در عمر آمد . گفت « السلام علیکم »، درآیم ؟ عمر خاموش گشت. او گفت یکی، باردیگر بوموسی گفت « السلام علیکم ». عمر گفت دو. او خاموش گشت. بار سدیگر گفت « السلام علیکم »، درآیم ؟ عمر گفت سه. ابوموسی بازگشت. عمر دربانرا گفت که ابوموسی را بازخوان. چون ابوموسی بنزدیك عمر آمد . عمر گفت این چه بود که تو کردی ؟ ابوموسی گفت سنت اینست که من کردم ای امیرالمومنین .[1] یا حجتی بیار یا ببینی که من چه‌کنم[1] . بوسعید خدری گفت گوایی دهم که رسول گفت دستوری خواستن سه بار است ، پس اگر دستوری دهند ، واگرنه بازگردند . عمر گفت من این ندانستم .

---

۱ – ۱– این عبارتی است که عمر در جواب ابوموسی می‌گوید . در نسخهٔ اصل جمله ناقص است و از آغاز آن کلماتی نظیر : « عمر گفت » ، یا : « گفت» از قلم افتاده است . در تفسیر ابوالفتوح رازی : «... گفت چرا توقف نکردی ؟ گفت از برای آنکه از رسول شنیدم که گفت سه‌بار چون دستوری خواهی و دستوری ندهند برگردی . گفت اگر کسی را بیاری که با تو این شنیده باشد والا تو را عقوبت کنم . او برفت و یکی از صحابه را بیاورد.» ج ۲۳۷/۷

چون این آیت بیامد بوبکر گفت رضی‌الله عنه پس چگونه‌کنیم که در راهها که می‌رویم و آن خانها باشد از بهر فرو آمدن ، از که دستوری خواهیم ؟ فرود آمد چنانکه پس ازین بیاید .

[۱] **ذٰلِکُم خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُم تَذَکَّرُونَ**[۱] ﴿ **فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِیهَا أَحَداً** پس اگر نیابید درآن خانه‌کسی **فَلاَ تَدْخُلُوهَا حَتَّی یُؤْذَ [نَ] لَکُمْ** در مروید درآن خانه تا آنگاه که دستوری دهند شما را **وَإِنْ قِیلَ لَکُم ارْجِعُوا فَارْجِعُوا** پس اگر گویند شما را بازگردید ، بازگردید . برآن در نه‌ایستید **هُوَ أَزْکَی لَکُم** آن بازگشتن شما را بهتر از گناه و از خواری . قتاده می‌گوید منشین بر در قومی که ترا بازگردانند . مردمانرا حاجتها باشد و کارها باشد **وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ** و خدای تعالی بدانچه شما می‌کنید از دستوری‌خواستن و جز آن داناست . پس فراخی داد اندر رفتن در کاروان‌سرایها و خانهایی که برگذر باشد ، چنانکه گفت :

آیهٔ ۲۹ **لَیْسَ عَلَیْکُم جُنَاحٌ** نیست بر شما تنگ و بندی **أَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتاً** که دررویدن درخانهایی **غَیْرَ مَسْکُونَةٍ** که درآنجا کسی نباشد مقیمی **فِیهَا مَتَاعٌ لَکُم** درآنجا برخورداری باشد مرشمارا ، ای‌که زمستان درآنجا روید تا سرما نیابید ، و تابستان در آنجا روید تا سایتان باشد از آفتاب ، و مالها در آنجا نهید تا کسی نبرد . و همچنانکه در کاروانسرای بی‌دستوری شاید رفت ، در مشرعها و چشمها که سبیلی باشد ، و گرمابها و رباطها و مسجدها بی‌دستوری نیز شاید رفت . و شعبی می‌گوید کی مراد ازین دکانهای بازاریانست که

۱ـ۱ـ در نسخهٔ اصل ترجمه نشده است . درترجمهٔ تفسیر طبری : « که آن‌تان بهتر شما را تا شما ذکر کنید و بپذیرید.» ج ۱۱۱۵/۵ ؛ درکشف‌الاسرار میبدی : «آن به‌است شما را [میگویم] تا مگر پند پذیرید.» ج ۴۹۸/۶.

کالا فروشند برآن دوکان. روا باشد بی‌دستوری رفتن چون از بهر کالا خریدن
روند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ و خدای تعالی می‌داند آنچه آشکارا
می‌کنید از کردارهای شما و گفتارهای شما ، و آنچه پنهان می‌کنید. و نیز
گفته‌اند می‌داند دستوری پوشیده .

آیة ۳۰ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ بگوی‌ای محمد، مر گرویدگانرا
تا پیش گیرند چشمهای خویش از نگرستن سوی آنچه حلال نیست وَيَحْفَظُوا
فُرُوجَهُمْ (f. 67 a) و نگاه دارند فرجهای خویش را از آنچه حلال نیست ،
و نیز گفته‌اند نگاه دارند فرجهای خویش را و بکس منمایید ذٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ
آن چشم فرود گرفتن و فرج نگاه‌داشتن ، پاکیزه‌تر مرایشانرا از ناشایست
إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ و خدای تعالی داناست بدانچه ایشان می‌کنند .

آیة ۳۱ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ و بگوی مر زنان گرویده را
تا فرود گیرند چشمهای خویش را ، که بیناییهای ایشانست ، از آنچه نشاید
نگریست در آن . و روایت کرده‌اند از رسول صلی‌الله علیه‌وسلم ، که او گفت
ای آدمی‌زاده نگریستن اول بتو بخشیده‌اند ، آن بار دوم چرا می‌نگری ؟
وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاه می‌دارند فرجهای خویش را از زنا . و « فرج »
ایدر اندام نسل است که بچه از آن آید . و نیز گفته‌اند : نگاه می‌دارند
فرجها را ، ای پوشیده می‌دارند ، تا کس نبیند از زنان و مردان . و « فرج »
در تازی گشادگی باشد، و آن اندام را فرج از بهر آن خوانندکه گذرگاه بول
و غایط است و بچه از آنجا آید وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وپدید
نکنند آرایش خویش را ، چون پیرایها و جامهای رنگین و سرمه و دست
حنابسته، ای‌که ننمایند مردانرا این چیزها.و نیز گفته‌اند «ولا یبدین» آشکارا

نکنند « زینتهن » پای فرنجن و گوشوار و گردن‌بند و دست وانـه و آنچه بدین ماند . روا نباشد زن را کـه آشکارا کند از خـویشتن مگر روی و دستها تا نیمهٔ بازو، روا باشدکه این هردو را برهنه دارد **وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ**[١] **عَلَى جُيُوبِهِنَّ** گو بیفکنید دامنیهای خویش را بر جیبهای خویش ، ای کـه بپوشید بدامنیها گیسوها ، ای که دامنی برسر کردندی و گوشهای آن از پس پشت بیاویختندی وگریبانها باز و سینها برهنه می‌رفتندی **وَلَايُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ** و پدید نکنند آرایشها[ی] خویش ، ای که ننماید **إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ** مگر مر شویان خویش را . و مراد ازین پیرایه ، آن پیرایهای پـوشیده است از بهر شوی را ، تا شوی را میل افتد بدو .

و رسول صلی‌اللّٰه‌علیه و سلم لعنت کرده است زنی را که حنا نبندد و چشم سرمه نکند . از بهرآن این لعنت کرده است که چون آراسته نباشد ، شوی را بایست او نباشد ، باید که خود را بیاراید ، تا شوی را ازو بباید . و لعنت‌کرده است رسول صلی‌الله علیه وسلم بر زنی که شوی او را بسترخواند تا برو نزدیکی کند، گوید اکنون رها کن بستر ، و آن زنرا مسوفه خوانند. و زنی که گوید شوی را که من حایضم و حیض نباشد ، او را مفسله خوانند.

أَوْآبَائِهِنَّ او ننمایند پیرایهای خویش وآرایش خویش مگرشویان خویش را و پدران خویش را **أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ** یا پدران شویان خویش را **أَوْ أَبْنَائِهِنَّ** یا پسران خویش را **أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ** یا پسران شویان خویش را **أَوْ إِخْوَانِهِنَّ** یا برادران خویش را (f. 67 b) **أَوْبَنِي إِخْوَانِهِنَّ** یا پسران برادران خویش را **أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ** یا پسران خواهران خویش را . واینان

١ـ در نسخهٔ اصل : بخمرهن (بهسکون میم)

همه آنان‌اند که نشاید ایشانرا بشوی کنند، و نشاید ایشانرا که اینها را[1] بزنی کنند، یعنی روا باشد کـه چون آراسته باشد این زن، او را ببینند بی‌شهوت، و ایمن باشند از خویشتن. و برادر هم‌شیره و برادرزاده‌ای که از شیرباشد هم روا باشد که بنگرد چون ایمن باشد از شهوت و لذت. وخدای تعالی افدرانرا و نیاکانرا یاد نکرد ولکن روا باشد ایشانرا نیزکه برادرزاده و خواهرزاده نیز ببینند باجماع امت.

و نگریستن در زنان بر چهار روی است: یك روی آنست که روا باشد درهمه اندام او، وآن نگریستن شوی اوست در زن خویش، ونگریستن خواجه است در کنیزك خویش. و یك روی دیگر روا باشد نگریستن در روی و دو کف، و آن نگریستن بیگانه است در زن بیگانه، پس از آنکه ایمن باشد از شهوت برخویشتن و فتنه. و یك روی آنست که روا باشد در سینه و سر و ساق و بازو نگریستن، و آن نگریستن خویشانست در زنانی که ایشانرا بزنی نشاید کرد و حرام ابد باشند بریشان، یا زنانی‌که حرام‌باشد نکاح ایشان همیشه نه‌بخویشی، چون دختر شیر و خواهر شیر و دختندر و مادندر. و یك روی آنست که نشاید نگریست در هیچ چیز، نه در روی و نه در دست، نه پدررا و نه‌پسر را، نه‌برادر را، چون نگرنده ایمن نباشدبر خویشتن از فتنه و شهوت. باز آییم بآیت:

اَوْنِسَآئِهِنَّ و روا باشد زنان مسلمانرا که در زنان مسلمانان در روی و بازو و ساق و سینه و سر بنگرند. و زنان جهود و ترسا را روا نباشد که درین جایها از زنان مسلمانان بنگرند. و روا نباشد زن مسلمانرا که خود

۱ـ در نسخهٔ اصل: اینهانرا.

را برهنه کند پیش زن جهود و ترسا **اَوْمَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ** یا بنگرند در آن کنیزکان که ملك ایشانست **اَوِالتَّابِعِينَ** یا خردکانی که خدمت ایشان کنند و فرمان‌برداران ایشان باشند ، از بهر آن تا کار ایشان کنند و نان ایشان خورند **غَيْرِ**[1] **اُولِي الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ** بی از آنچه ایشانرا حاجتی باشد بزنان ، چون پیران بزاد برآمده که ایشانرا بزنان حاجت نباشد ،و خردکان نارسیده. و نیز گفته‌اند آن مردانی که اندامهای نسل ایشان بریده باشد ، و کسی که خنثی باشد و بزنش حاجت نباشد ، و نامرد که بر زنان خفت و خاست نتواندکرد **اَوِالطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ** یا آن خردکان که نتوانند که بر زنان خفت و خاست[2] و ندانندکه خفت و خاست[2] چیست . و حسن بصری گوید و عبدالله عباس که باکی نیست که غلام بنده سوی کدبانوی خود بیند و بی‌دستوری در خانهٔ او رود . و مراد ازین غلامان خرداند که ایشانرا بزن حاجت نباشد . اما چون غلام بزرگ شد کدبانو (f.68a) او را همان باشد که همه بیگانگان .

و علما را خلاف است که مرد بیگانه را در پای زن بیگانه شاید نگریست . گروهی از علما روا داشته‌اند و گفته‌اند پای ، جای پای‌افرنجن است ، چنانکه دست جایگاه دست‌افرنجن است . چون در دست نگریستن روا باشد ، درپای نگرستن روا باشد . و گروهی گفته‌اند که درپای نگرستن روا نباشد که ضرورتی نیست در نگریستن پای ، اما در دست ضرورتست ، روا باشد .

۱ــ ق : غیر (به‌کسر راء) .

۲ــ در نسخهٔ اصل : خواست . به‌قرینهٔ عبارت پیش اصلاح شد.

وَلا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و نزنند پای بر دیگر **لِیُعْلَمَ ما یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ** تا بدانند آنچه پوشیده دارند از پیرایهٔ خویش . و آن چنان بودی که زنی از آن ایشان یکی پای‌افرنجن داشتی ، پای بر پای زدی تا از آن پا افرنجن بانگ آمدی ، تا مردانرا ازیشان آرزو آمدی **وَتُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعاً** بازگردید سوی خدای تعالی همه ازآنچه شما را ازآن نهی کرده است و شما آن بکرده‌اید **أَیُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ** ای گرویدگان مگر برهید از عذاب خدای تعالی.

آیهٔ ۳۲ **وَأَنْکِحُوا الْأَیامی مِنْکُمْ** بزنی دهید زنانی را که شوی ندارند و از شمااند، چون دختران و خواهران . و نیز گفته‌اند « منکم » بر دین شمااند، و زن خواهید از بهر مردانی را که زن ندارند چون پسران و برادران . و ولایت بر زنان ثابت است بنزدیك قومی ، ولایتی که زنرا روا نباشد که خود شوی کند و آنرا استحقاق خوانند . و بعضی از علما نزد ایشان ولایت استحبابست ، آن نیکوتر که دختر رسیده ، پدر شوی دهد . و اگر خود شوی‌کند روا باشد ، و خلاف نیست میان علما کچون پسر رسیده شود پدر را برو ولایت نماند **وَالصَّالِحِینَ مِنْ عِبادِکُمْ** و زن خواهید از بهر بندگان شما که پارسااند و شایستهٔ زن داشتن را **وَإِمائِکُمْ** و شوی دهید کنیزکانرا **إِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ** اگر باشند ایشان درویشان، توانگر کند ایشانرا خدای ازعطای خویش ، و « فضل » دادن چیزی باشد که واجب نباشد ، و این وعده‌ای است از خدای تعالی بتوانگری مرکسانی را که زن کنند . و نیز گفته‌اند « یغنهم‌الله » بی‌نیاز کند ایشانرا خدای تعالی بدین خویش از زناکردن **وَاللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ** و خدای تعالی بسیار عطاست ، فراخ

است عطای او بهمه برسد ، داناست بحال زن و شوی و درویشی ایشان .

آية ۳۳ **وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَايَجِدُونَ نِكَاحاً** گو عفیف باشید و پاکیزه از زنا ، آنانکه نیابند کابین که زن کنند ، و ندارند که نفقه دهند ، و نتوانند که زنی بزنی کنند از درویشی **حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ** تا آنگاه که خدای تعالی بی‌نیاز کند او را از عطای خویش و توانگریشان روزی کند تا زن کنند **وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ** وآن بندگان که می‌خواهند از خواجگان که ایشانرا **مکاتب** کنند . (f. 68 b) و « مکاتب » آن باشد که مالی معلوم بپذیرد کچون بدهد آزاد شود **مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** از آن بندگان که ملك شماست و در دست شما، از غلامان و کنیزکان. و عبدالله عباس می‌گوید که غلامی بود حویطب بن عبدالعزی را، نام او صبیح . از خواجهٔ خویش درخواست تا او را مکاتب کند ، خواجه نمی‌کرد ، این آیت بیامد : **فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً** این را امر اباحت گویند . ای‌که مکاتب‌کنید ایشانرا، ای که شما را مباحست مکاتب کردن . اگر دانید که دریشان وفاییست و امانتی ، و نیز گفته‌اند اگر دانید که توانند که بدل کتابت بدهد، و پیشه‌داند که کار کند و مال کتابت بدهد و پارسا باشد **وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللّٰهِ الَّذِي آتَاكُمْ** و بدهید از آن خواسته که بحقیقت از آن خدای است و شما را داده است ، اگر خواهیدکه او را یاری دهید ای‌خواجگان بردادن کتابت که از خواستهٔ خویش صدقه او را دهید یا چیزی او را بخشید نه زکاة، چنانکه بیگانگان ان را یاری دهند بدادن زکوة .و این مستحب است بنزدیك بوحنیفه و واجب نیست ، و مذهب شافعی و مالك واجبست . و عبدالله عباس می‌گوید اگر خواجه چیزی ندهد مکاتب را از مال خویش ، حاکم جبرش کند تا بدهد .

و امیرالمومنین علی می‌گوید که مراد ازین « اتوهم » آنست که حط کنید و فرونهید از آن مال که بریشان نهاده‌اید سیکی یـا چهار یکی **وَلَاتُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ** و مدارید بکره و دشخواری ، کنیزکان جوان خویش را بر زنا کردن .

و این آیت درشان عبدالله ابی منافق آمـده است . و او کنیزکان داشت و بکره برآن داشتی ایشانرا تا زنـا کردندی و سیم بستدنـدی او را دادندی . و زنا کردن روا نباشد نه بخوش منشی و نه بناخوش منشی. ولکن چون آیت درشان عبدالله ابی آمده[1] است و او بکره زنـا فرمودی گفت « ولا تکرهوا » . و جابربن عبدالله روایت کرده است که عبدالله ابی‌سلول کنیزکی داشت ، او را مسیکه خواندندی ، باکراه او را بر آن داشتی که زنا کردی. پس یکبار زنا کرد و بردی بستد و خواجه را داد . او را گفت عبدالله ابی ، برو دیگرباره زنا کن و بردی دیگر بستان . کنیزك گفت بخدای‌که بیش زنا نکنم ، و بنزدیك رسول آمد و گفت خواجه مرا زنا می‌فرمایـد بستم و من نمی‌خواهم که زنا کنم ، این آیت بیامد . و آیین عرب در جاهلیت آن بود که کنیزك را زنا فرمودندی تا سیم استدندی ، و نیز بچه آوردی بندهٔ ایشان بودی .

باز آمدیم بآیت « ولا تکرهـوا فتیاتکم علی‌البغا » برزنا مـدارید کنیزکان خود را بستم **إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا** اگر خواهند کـه پارسا باشند و زنـا نکنند. و این آیت برموافقت‌آن آمدکه‌کنیزك پرسیده بود، و اگر نه خودزنا نشاید فرمود (f. 69 a) اگر چه خواهد که پارسا باشد **لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَوةِ**

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل کلمهٔ « آمده » مکرر نوشته شده است .

الدُّنْیَا تا بجویید بدان زناکردن ایشان آنچه پیش شما آید درین جهان ، ای که تا مزد زنا[ی] ایشان بستانید **وَمَنْ یُکْرِهْهُنَّ** و هرکه بستم ایشانرا بر زنا دارد **فَاِنَّ اللّٰهَ مِنْ بَعْدِ اِکْرَاهِهِنَّ** پس خدای تعالی از پس آنکه ایشانرا بر زنا دارند **غَفُورٌ رَحِیمٌ**[1] آمرزنده است و بخشاینده مریشانرا .

آیهٔ ۳۴ **وَلَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَیْکُمْ آیَاتٍ مُبَیِّنَاتٍ** بخدای که فرود فرستادیم سوی شما آیتهایی پدید کرده درو حلال و حرام را . و اگر « یاء » را در زیر خوانی « مبینات » پدیدکننده ، ای پدید می‌کند شما را حلال و حرام **وَمَثَلاً مِنَ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ** و داستانی و عبرتی از آنکسان که بگذشته‌اند پیش از شما ، ای که آنچه یاد کرده است از قصهای گذشتگان **وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ** و پندی مر یکی‌گویانرا. پس آگاهی داد خدای تعالی‌که پدیدکرد درین قرآن کار آسمانها و کار زمینها ، پدیدکردن روشن ، چنانکه گفت :

آیهٔ ۳۵ **اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ** خدای است تعالی ، روشن کنندهٔ آسمانها بآفتاب و ماه و ستارگان ، و آرایندهٔ زمین بدرختان و جویهای آن. و نیز گفته‌اند آرایندهٔ آسمانهاست بفریشتگان و آرایندهٔ زمین است بپیغامبران . و نیز گفته‌اند راه‌نمای اهل آسمان بنور خویش ، و راه‌نمای اهل زمین بنور خویش . و نور او وحی است و پیغام او **مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکَاةٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ** داستان نور او چون طاقی کد پیش او بسته باشد ، در آن طاق چراغی .

و مراد ازین طاق قندیل است‌که درمیان او پلیته نهند وبیفروزند . ای که مثل قرآن چون چراغیست، و طاق او قندیل اوست ، و آن خون سیاه

[1] ـ در نسخهٔ اصل کلمهٔ « رحیم » مکرر نوشتهٔ شده است .

که درون دل است چون آن نایژه است که میان قندیل است، و قرآن دروست ای که بدان یاد گیرند قرآنرا ، و آن قرآن چراغ است . و گروهی گفته‌اندکه این مثل از بهر رسول راست صلوات‌الله‌علیه. چراغ، محمدمصطفی است . و عبدالله ، قندیل اوست ، و عبدالمطلب ، طاق اوست ، نور مصطفی ازیشان می‌تافت . بازآییم بآیت .

المِصْباحُ فی زُجاجَةٍ چراغ در آبگینه و آن قندیل است **الزُّجاجَةُ** و قندیل **کَاَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ** گویی‌آن ستاره‌ایست، و « دِرِّی » نیز خوانده‌اند ـ و هر دو یکی باشد ـ تابنده ، و گفته‌اند که مراد ازین ستاره مشتری است . و نیز گفته‌اند زهره است. « دری » روشن چون مرواریدی که روشن و پاکیزه باشد و درو تیرگی نباشد . و اگر بهمز خوانی « دری » چون ستاره‌ای که برود و روشناییش دررفتن زیادت شود **تُوقَدُ**[1] **مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ** بیفروزند این قندیل را ، و آن مصطفی است ، از درختی مبارك ، و آن ابرهیم است صلوات‌الله علیه، ای‌که پیغامبری ازو بدو رسیده است. و (f. 69 b) این شجرۀ مبارك ، درخت زیتونست، ای که درختی بسیارمنفعت چنانکه گفت **زَیْتُونَةٍ** ای که این ابرهیم حنیفی است **لاشَرْقِیَّةٍ وَلاغَرْبِیَّةٍ** آن درخت زیتون نه همه در آفتابست و نه همه در سایه ، نه مشرقی است و نه مغربی ، و روغن این چنین درخت صافی‌تر باشد، ای‌که ابرهیم نه ترساست و نه جهود **یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ** خواهدی و نزدیکستی که روغن آن درخت روشنایی دهدی پیش از آنکه ازو چراغ افروزندی ، ای که خواستی ابرهیم که سخن گفتی بر آنچه بدو وحی خواستی آمد، پیش از آنکه بدو وحی آمدی، آنگاه که ستارگان

---

١ ـ ق : یوقد .

پدید و ماه و آفتاب . و این قول نیکوست که خدای تعالی رسول خویش را « سراجا منیرا » خواند در قرآن .

و نیزگفته‌اند خواستی نشانیهای پیغامبری که گواهی دادی از بهر رسول را پیش از آنکه دعوت کرد خلق را بپیامبری خویش : « توقد من شجرة مبارکة » . آمده است در علم که درختان زیتون شام را خواسته است که برکت آن بیش از دیگر درختانست . و نیز گفته‌اند که برکت او آنست که او از پایین تا بسر سبز گردد همچون درخت انار که بیشتر او سبز باشد. و نیز گفته‌اند « مثل نوره » این نور توحید مومن است. طاق، سینه او است. و آبگینه ، دل اوست . و چراغ ، معرفت اوست ، « لاشرقية ولاغربية » دینش همه دشخوار نیست و نیز همه آسانی نیست . مشرقی نیست که در مشرقیان شدتی است وشوکتی، وآن ترکانند و هندوان. و درمغربیان نرمیست چون یمنیان و مصریان. « یکاد زیتها » خواهدی‌که حق را بدانیی وبشناسدی پیش از آنکه پدید آید او را . و نیزگفته‌اند خواهدی که علم پدید آیدی از مومن عالم پیش از آنکه سخن گویدی .

وَلَوْلَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ می‌گویند که « واو » زیادتست ، ای که بتابدی روغن آن ، اگر نه آنستی که روغن بدو رسدی ، ای که اگر نه آن بودی که رسول صلی‌اللّٰه‌علیه در پشت بت‌پرستان بود ، و اگر نه خود نور او می‌تافتی **نُورٌ عَلَى نُورٍ** « نور » روشنایی باشدکه اورا سوزش نباشد. نوریست‌بر نوری، ای‌که روشنایی‌آتش بر روشنایی روغن، و روشنایی روغن برروشنایی‌آبگینه، همچنین نور پیامبری بر نور حکمت اگر برمومن رانی ، نور ایمان و نور قرآن **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ** راه نماید خدای تعالی بنور خویش، ای

که بگرویدن بمحمد ، آنرا که او خواهد از دوستان خویش . و نیز گفته‌اند راه نماید خدای تعالی سوی دلیلهای هدایت خویش آنرا که او خواهد **وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ** و پدید می‌کند خدای تعالی مثلهای مردمانرا ، ای که مانندکردن هرچیزی بچیزی دیگر ، تا دریابند آنرا . و « مثل » مانندکردن چیزی باشد که ندانند ، و خواهند که بدانند بچیزی که آنرا بدانند. **وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** و خدای تعالی بهمه چیزها (f. 70 a) داناست از آنچه ازو مثلی پدید کند و آنچه نکند .

آیهٔ ۳۶ **فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ** ای که چون [1] قندیلهایی در طاقهای خانهایی[1] که خدای فرموده است که آنرا برآرند و بزرگ دارند وپاك دارند از پلیدها[2] وگناهان، و آن مسجدهاست. و نیز گفته‌اند «ان ترفع» که حاجتهای خویش در آن مسجدها بخدای برگیرند **وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ** و یاد کنند در آن مسجدها نام او را ، و بخوانند در آن کتابها او را و توحید او را ، ای که « لا اله الا اللّٰه » گویند **يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا** بپاکیزگی یاد می‌کنند مرورا درآن مسجدها **بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ** بامداد و شبانگاه . و از آنگاه که سپیده بدمد تا وقت زوال ، بامداد است . و از آنگاه که آفتاب بگردد تا نماز شام ، همه از جملهٔ شبانگاهست . و اگر « یسبح » خوانی ، « باء » را زبر : تسبیح کرده شود درو ، چنانستی که گویندی که تسبیح کند ، جواب دهدی تسبیح کنند در آنجا .

آیهٔ ۳۷ **رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ** مردانی که مشغول نکند ایشانرا بازرگانیی

۱ـ۱ درنسخهٔ اصل: « قندیلهای در طاقهای در خانهای». دراین نسخه دربسیاری از موارد « یی » بشکل « ی » نیز نوشته شده است .

۲ ـ چنین است در نسخهٔ اصل. ظاهراً : پلیدی‌ها .

ز نه خرید و فرختی **ولابیعٌ** گفته شد تفسیرش **عن ذکر الله** از نمازی که خدایرا درو یاد کنند ، و آن تکبیر اول است و قرآن . و نیز گفته‌اند از یاد کرد نام خدای تعالی . و بازرگانان کسانی اند که کالا ازشهرها بشهرها برند. ومراد از « بیع » آنست که خرید و فروخت در شهر کنند و مقیمان باشند **وإقام الصّلوة** و مشغول نکند ایشانرا از آنکه نماز و قامت که از بهر نماز گویند **وإیتآء الزّکوة** و از دادن زکوة **یخافون یوماً** می‌ترسند از روزی **تتقلّب فیه القلوبُ** که بگردد دلها درو ، از آن شك که در دنیا بودید بیقینی که در آخرت باشد **والأبصارُ** و چشم در چشم خانها می‌گردد که البته چشم پیش نگیرند . و نیز گفته‌اند که گشتن دلها طپیدن آن باشد در سینه از بیم ، و گشتن دیدها نگریستن آن باشد بهرسوی، ای که بهرسو که می‌نگرند هولی و فزعی می‌بینند . و نیز گفته‌اند می‌گردد دلهای ایشان میان بیم و امید ، و می‌گردد چشمهای ایشان ، ای که می‌نگرند بردست راست و بردست چپ تا نامهٔ ایشان در دست راست دهندیا در دست چپ، وازکدامسو نامهٔ ایشان آید .

آیهٔ ۳۸ **لیجزیهم اللّهُ أحسن ما عملوا** تا پاداش دهد ایشانرا خدای تعالی نیکوتر از آنکه ایشان کردند در دنیا **ویزیدهم من فضله** و زیادت کند ایشانرا از فضل خویش ، آنچه ایشان مستحق آن نیستند بکردهای خویش **واللّهُ یرزق من یشاءُ بغیر حساب** و خدای تعالی روزی دهد آنرا که او خواهد بی آنکه بروکسی شمار کند. و نیز گفته‌اند « بغیر حساب » بی ازآنکه در شمار کسی درآید .

آیهٔ ۳۹ **والّذین کفروا أعمالهم** آنانکه خستون (f. 70 b) نیامدند بیکیی خدای تعالی ، کردارهای ایشان **کسراب بقیعة** چون سراب است که نماید

که آبست ، و آب نباشد در بیابانی که درو نبات نباشد . و ایـن سراب وقت چاشتگاه تا گرمگاه نماید ، چون چادری میان آسمان و زمین در آن وقتکه گرما سخت باشد **یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً** پندارد تشنه کهآن آبست **حَتَّى إِذَا جَاءَهُ** تا چون آنگاه کـه بدانجـای رسد کـه سراب دیده باشد **لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً** نیابد آن سراب را چیزی ، همچنین کافر پندارد که آن نیکیها که اوکرده است او را سود دارد ، چون وقت مرگ آید و محتاج گردد بکردار خویش ، نیابد کردار خویش را سودمند **وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ** و یابد خدایرا تعالی ازو ناخشنود و ساخته از بهر وی عذابها **فَوَفَّيهُ حِسَابَهُ** و بدهد خدای تعالی او را بتمامی پاداش کردار او **وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ** و خدای تعالی زودشمار است.

این آیت درشان شیبة[۱] بن ربیعه آمــده است . پیش از آنکه رسول پیامبری آشکارا کرد ، او دین حنیفی میجست ، چون رسول بیرون آمد او نگروید . راست بکسی مانست که سراب را آب پنداشت ، چون آنجا رسید آب نبود.

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ و اگر خواهی ماننده کن کردار کافـرانرا آیهٔ ۴۰
بتاریکیهایی در دریای ژرف و فراخ که کرانهٔ آن کس نبیند. و نیز گفتهاند بمیانهٔ دریا و تاریکیها ، تاریکی ابر است و تاریکی موج و تاریکی دریـا **يَغْشَيهُ مَوْجٌ** برآید موجی که بپوشد آن دریا را **مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ** از زبرآن موج ، موجی دیگر . و «موج» نرهٔ آب باشد **مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ** از زبر آن موج ، ابری ، این همه تاریکیهاست چنانکهگفت **ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ** تاریکیهای بعضی از آن بربعضی **إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ** چون بیرون آرند[۲] نگرنده

۱ ــ در نسخهٔ اصل : شبتة .

۲ ــ چنین است در نسخهٔ اصل: با توجه بهکلمهٔ « اخرج » و « نبیند » ، بنظر میرسد که « آرد » صحیح است .

« یده » دست خویش را درمیان آن تاریکیها **لَمْ یَکَدْ یَرٰیهَا** خواهد و نزدیك باشد که نبیند دست خویش را از سختی تاریکی . و یکی از مفسران گوید ببیند دست خویش را پس آنکه نزدیك بود کد نبیند از سختی تاریکی . و این مثل دل کافر است ، ای دل کافر چون دریای ژرف است و زبـر او موج نادانی و شك و حیرت است . و زبـر آن ابـر سیاه‌دلی و مهر نهادن بر آن دلست تا نگرود **وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً** و هرکه را راه ننماید خدای بمسلمانی ، و چراغی ندهد او را که بـدان راه راست بیند **فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ** دلها او را قبول نکند ، پس او را چراغ نباشد .

آیهٔ ۴۱ **اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ** و نمی‌دانـی ای محمد که خدای تعالی **یُسَبِّحُ لَهُ** تسبیح کند مـرو را و یـاد کند مرو را بپاکی ، و نماز کند از بهر او **مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ** هرکه در آسمانهاست از فریشتگان ، و هرکه در زمین است از آدمیان، ای که مومنان **وَالطَّیْرُ صَافَّاتٍ** (f. 71 a) و تسبیح کنندمرو را مرغان در آن حال که پرها باز کرده باشند و نه جنبانند در هوا ، راست ایستاده **کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلٰوتَهُ**[1] **وَتَسْبِیحَهُ** هر یك از آن مسبحان می‌داند کـه چگونه نماز کند و چگونه تسبیح کند . و نماز آدمیان کنند ، و هرکه جز آدمیان‌اند تسبیح کنند . و نیز گفته‌اند از مرغان پرزدن ایشانست، و تسبیح ایشان پر بازکردن و ناجنبانیدن **وَاللّٰهُ عَلِیمٌ بِمَا یَفْعَلُونَ** و خـدای تعالی می‌داند که ایشان چه کنند .

آیهٔ ۴۲ **وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ** و مـر خدایراست تعالی ، پادشاهی آسمانها و زمینها **وَاِلَی اللّٰهِ الْمَصِیرُ** و سوی خدای است تعالـی بازگشت همد

۱ ـ ق : صلاته .

در آن جهان .

آیة ۴۳ **اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ** او نمی‌بینی ای محمد ، ای‌که نمی‌دانی ، او بدان ،
که خدای تعالی **یُزْجِی سَحَابًا** براند ابرها را **ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ** پس فراهم‌آرد
میان‌آن ابر **ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکَامًا** پس کندآنرا زبر یکدیگر پیوستهٔ یکدیگر ،
پس آنکه پاره پاره باشد ، ای‌که پارهای او را یکپاره‌کند **فَتَرَی الْوَدْقَ** پس
بینی آنرا **یَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ** بیرون آید از میان آن . و نیز گفته‌اند که
« ودق » برق است **وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ** و فرو فرستد از ابر **مِنْ جِبَالٍ فِیهَا مِنْ
بَرَدٍ** از کوههایی « فیها » در آن زمین « من برد » ژاله‌ای ، ای‌که فروفرستد
از ابرهای چون کوه ، ژاله‌ای برزمین . و بعضی از مفسران گفته‌اند که
فرود فرستد آن ابر از کوهها ژاله . و آمده است در تفسیر که خدای تعالی
در آسمان کوهها آفریده است از ژاله. فرو می‌فرستد آنرا در زمین هر سالی
بمقداری که تقدیر کرده است . چون آن‌کوه سپری شود قیامت‌آید **فَیُصِیبُ
بِهِ** برساند آن ژاله را **مَنْ یَشَاءُ** بدانکس که او خواهد ، و آن عقوبت‌باشد
وَیَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشَاءُ و بگرداند آنرا ازآنکس‌که او خواهد ، و گردانیدن
آن ژاله ، نعمت باشد **یَکَادُ سَنَا بَرْقِهِ** نزدیك باشد که روشنایی‌برق آن ابر
یَذْهَبُ بِالْاَبْصَارِ ببرد بینایی دیده‌ها را از تبش آن و سختی روشنایی آن .

آیة ۴۴ **یُقَلِّبُ اللّٰهُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ** می‌گرداند خدای تعالی شب و روز را
در آمد و شد ایشان ، یکی تاریك و دیگری روشن **اِنَّ فِی ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِاُولِی
الْاَبْصَارِ** و بدرستی که هست در آن چیزها که یاد کرد اندازه گرفتنی مر
خردمندانی را که می‌بینند بچشم خرد توانایی خدایرا عزوجل بر چیزها .

آیة ۴۵ **وَاللّٰهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ** وخدای‌تعالی بیافرید هرجانو[ر]یرا

از ممیزان و جز ایشان از آب . و علما گفته‌اند که پیش از آنکه آدمیان آفرید و پریان ، آب آفرید ، پس آتش ازو پیدا آورد ، از آن آتش پریان آفرید ، پس باد از آن پیدا آورد ، از آن باد فریشتگان آفرید ، پس آن آب را گل کرد ازو آدمیان آفرید . و نیز گفته‌اند همه را از آب نطفه آفرید. و نیز گفته‌اند « خلق کل دابة » نگاه داشت زندگانی (f. 71 b) هر جانوری بآب . از بهر آنکه مایهٔ زندگانی تریست ، و آن تری از آب باشد . بدین تاویل چنان باشد که بیافرید خدای تعالی هرجانوریرا که بآب زید از آب **فَمِنْهُم مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِه** از آن جانوران هست آنکه بر شکم رود ، چون ماران و ماهیان **وَمِنْهُم مَنْ يَمْشِيعَلى رِجْلَيْنِ** و از یشان هست که می‌رود بر دوپای، چون پریان‌وآدمیان و مرغان **وَمِنْهُم مَنْ يَمْشِي عَلى اَرْبَعٍ** هست ازیشان آنکه او می‌رود بر چهار پای ، چون شتر و گاو [و] خر و گوسفند و اسب . و یاد نکرد آنچه بیش از چهارپای دارد ، از بهر آنرا که آن خزندگان که چهارپایشان بیش است اعتماد ایشان بر چهار باشد دررفتن **يَخْلُقُ اللّهُ مَا يَشَاءُ** می‌آفریند خدای تعالی‌آنچه او خواهد **اِنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيٍ قَدِيرٌ** خدای تعالی بر هر چیزی تواناست از آفرینش بندگان و جزآن.

آیهٔ ۴۶ **لَقَدْ اَنْزَلْنَا اٰيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ** بخدای که فرو فرستادیم آیتهای پدید کرده درو امر و نهی و شگفتیها **وَاللّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** و خدای تعالی راه نماید مرآنرا که او خواهد **اِلى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** سوی راهی راست ، و آن دین حق است .

آیهٔ ۴۷ **وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللّهِ وَ بِالرَّسُولِ** این‌آیت در شان منافقان آمده است . و مقاتل می‌گوید که این‌آیت در شان بشر جهود آمده است و منافقی

که بداوری پیش رسول رفتند ، و قصهٔ ایشان در سورةالنساء یاد کـرده شده است . و کلبی می‌گوید که این آیت در شان خویشان عثمن آمده است . و چنان بود که رسول صلوات‌الله علیه چون بمدینه آمد ، پاره پاره زمینهای آن هرکسی را بداد. حصت علی بر جانبی افتاد که آب بدان نرسیدی، بفروخت آنرا بعثمان عفان . خویشان عثمان پشیمان کردند عثمن را از خریدن آن . عثمان و علی خصومت کردند پیش رسول صلوات‌الله علیه .[۱]قضا کرد[۱] علی را بر عثمان ببها ، خویشان عثمان گفتند مـا رضا ندهیم بـدین قضا . این آیت بیامد « و یقولون امنا بالله » می‌گویند این عثمانیان که ماگرویده‌ایم بخدای « و بالرسول » و بـرسول او محمد مصطفی **وَاَطَعْنَا** و فـرمان‌برداران اوییم **ثُمَّ یَتَوَلّٰی فَرِیقٌ مِنْهُمْ** پس روی بگرداند گـروهی ازیشان **مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ** از پس‌که اقرار کرده‌اند بپیامبری او **وَمَا اُولٰئِكَ بِالْمُؤمِنِینَ** نیستند ایشان گرویدگان . نفی کرد ازیشان ایمان و تأکید کرد آنرا بحرف باء .

آية ۴۸ **وَاِذَا دُعُوا اِلَی اللّٰهِ وَ رَسُولِهٖ** چون آنگاه که خوانده شوند ایشان بخدای و رسول اوی ، ای بحکم خدای و رسول اوی **لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ** تاحکم کند خدای تعالـی میان ایشان **اِذَا فَرِیقٌ مِنْهُم** همیدون طایـفه‌ای ازیشان **مُعْرِضُونَ** روی می‌گردانند از حکم خدای و حکم رسول او .

آية ۴۹ **وَاِنْ یَکُنْ لَهُمُ الْحَقُّ** (f. 72 a) و اگر باشد مرایشانرا حـق ، ای که حکم آن بـاشد کـه ایشانرا باید **یَاتُوا اِلَیْهِ** آیند سوی رسول **مُذْعِنِینَ** فرمان‌برداران گـردن نهادگان مر حـکم او را بزودی ، و آن منافقان‌انـد .

۱ـ۱ـ چنین است درنسخهٔ اصل . ظاهراً کلمه‌ای مانند: « رسول »، «پیغامبر » « وی » پیش از « قضا کرد » یا پس از آن از قلم افتاده است .

و اگر حق بریشان باشد ، معرضان باشند ، چون آن منافق کـه جهود او را بنزدیك رسول می‌آورد تا حکم کند میان ایشان ، و منافـق او را بنزدیك کعب اشرف می‌برد تا حکم کند، از بهر آنکه جهود دانست که رسول رشوت نستاند و برشوت بنگردد . و منافق دانست که کعب اشرف برشوت بگردد . پس خدای تعالی گفت :

آیهٔ ۵۰ **اَفِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** این زلیفنست و مبالغت در نکوهش ایشان . و در دلهای ایشان شرکیست و نفاقی و بیماریست **اَمِ ارْتَابُوا اَمْ یَخَافُونَ** یـا در گمان‌اند یا می‌ترسند **اَنْ یَحِیفَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَ رَسُولُهُ** که ستم کند خدای تعالی بریشان و رسول او **بَلْ** نیست چنانکه ایشان می‌پندارند ، و رسول او جور نکند **اُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** ایشانند ، ای شنونده ، ایشانند ستمکاران بر خویشتن بکفر و نفاق . و درین‌آیت دلیل است که هرکرا بحاکمی خوانند که او جایر باشد واجب است برو اجابت کردن ، واگر اجابت نکند بـزه‌کار باشد . و رسول گفت صلی‌الله علیه هـرکرا بحاکمی خوانند از مسلمانان ، و او نیاید ، او ظالم است و مرورا حقی نیست.

آیهٔ ۵۱ **اِنَّمَا کَانَ قَوْلَ الْمُؤمِنِینَ** این آیت درشان عثمان آمده است، و آن چنان بود که او بنزدیك رسول آمد و گفت ای رسول‌الله اگـر خـواهی من زمین خود رها کنم و بعلی دهم ؛ خـداوند تعالی او را بستود و گفت « انما کان قول‌المومنین » هست گفتار عثمان و جـزو از گـرویدگان **اِذَا دُعُوا اِلَی اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ** چون بخوانند ایشانـرا سوی حکم خـدای و حکم رسول او **لِیَحْکُمَ بَیْنَهُم** تا حکم کند میان ایشان **اَنْ یَقُولُوا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا** که گویند « سمعنا واطعنا » بشنیدیم فرمان خداوند خـویش و فرمان‌برداریم مـرو را

وَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند ، ای شنونده ، ایشانند رستگاران از خشم خدای و عذاب او .

آیهٔ ۵۲ **وَمَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ** و هر آنکسی که فرمان خدای کند و او را یکی گوید و فرمان رسول اوکند و او را استوار دارد **وَیَخْشَ اللّٰهَ وَیَتَّقْهِ**[1] و بترسد از خدای از آن کردارهای گذشته از گناهان او « ویتقه » و بپرهیزد از معصیتها در آنچه مانده است از زندگانی او **فَاُولٰئِکَ هُمُ الْفَائِزُونَ** پس ایشانند ، ای شنونده ، ایشانند رستگاران و یافتگان بخشی تمام از نیکیها .

آیهٔ ۵۳ **وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ** سوگند میخورند بخدای سوگندانی استوار **لَئِنْ اَمَرْتَهُمْ** اگر فرمان دهی مرایشانرا که از املاك خود بیرون آیند **لَیَخْرُجُنَّ** هر آینه که بیرون آیند از ملك خویش چنانکه عثمان گفت . و نیز که منافقان سوگند خوردند که ایشان بیرون روند هرجا که رسول فرماید (f. 72 b) از بهر غزوکردن بر کافران. خدای تعالی گفت **قُلْ لَاتُقْسِمُوا** گوی ایشانرا سوگند مخورید **طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ** فرمان برداری از دل ، که همه بشناسند آنرا که فرمان برداریست ، شما را بهتر و فاضلتر از سوگندان دروغ که میخورید و دروغ میکنید آن سوگندانرا **اِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ** خدای تعالی داند آنچه شما میکنید پنهان و آشکارا .

آیهٔ ۵۴ **قُلْ اَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ** بگوی ای محمد مرمنافقانرا که فرمان خدای کنید و فرمان رسول کنید در آنچه شما را فرماید و از آن باز دارند **فَاِنْ تَوَلَّوْا** اگر روی بگردانید از فرمان برداری **فَاِنَّمَا عَلَیْهِ مَاحُمِّلَ** پس برو گزاردن پیغامبریست که در گردن اوست ، و برو نهادهاند گزاردن

۱ ــ ق : یتقه (به سکون قاف)

آن **وَعَلَیْکُم ما حُمِّلْتُمْ** و بر شماست پذیرفتن آنچه برشما نهاده‌اند پذیرفتن آن **وَاِنْ تُطیعُوهُ تَهْتَدوا** و اگر فرمان کنید ، راه یابید سوی حق **وَماعَلَی الرَّسُولِ اِلّا الْبَلاغُ الْمُبین** و نیست بر رسول مگر رسانیدن آشکارا ، که پدید می‌کند بگفتار خویش بزبانی کشما آنرا دریابید .

آیة ۵۵ **وعدالله الذین آمنوا** مقاتل گفت گروهی از مسلمانان آرزو کردند که زندگانی ایشان براحت و آسایش باشد و خوش گذارند روزگار . گفتند هرگز خواهد بود که برما روزگاری آید که درآن روز ایمن بنشینیم بی‌سلاح ؟ این آیت بیامد : « وعدالله الذین امنوا » **منکم** نوید می‌دهد خدای تعالی گرویدگانرا از شما **وعَمِلُوا الصّالحات** آنکسان که کارهای شایسته می‌کنند **لیَسْتَخْلِفَنَّهُم فی‌الارْض** بخدای که ایشانرا خلیفت کرداند در زمین، ای که شهرهای کافران ، از آن عرب و عجم بدیشان دهد، و ایشان بدل آن کافران در آن زمینها و شهرها فرمان روان باشند **کما اسْتَخْلَفَ الَّذین من قَبْلِهِمْ** چنانکه خلیفتان کرد آنکسانرا که پیش ازیشان بودند ، ای که اسراییلیانرا در زمین شام مملکت داد .

و روایت کرده‌اند از مقداد اسود که او گفت ، شنیدم از رسول صلوات‌الله‌علیه که می‌گفت نماند برروی زمین خانه‌ای که از گل برآورده باشند ، یا خرگهی و خرپشته‌ای که آن خانهٔ بیابانیان باشد ، که نه خدای تعالی کلمهٔ اسلام را در آن خانه درآرد ، ای که همه کافران مسلمان شوند، چه شهریان و چه بیابانیان . عزیز کند عزیزانرا که اسلام پذیرند ، و ذلیل کند نژندانرا که اسلام نپذیرند .

وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ [۱] و جای دهد مر ایشانرا در دیـن اسلام را [۱] **الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ** آن دین که ایشانرا آن پسندیده است ، ای کـه ایشانرا دست دهد تا دین آشکارا کنند ، بـی‌از آنچه از کسی بترسند **وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ** و بدل کند بیم ایشانرا **مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ** از پس تـرس ایشان از دشمنان **أَمْناً** با یمنی. که بیش ازدشمنان نترسند **يَعْبُدُونَنِي** می‌پرستند مرا ایمن **لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً** (f. 73 a) انباز نیارند برمن چیزی دیگر **وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ** وهر که کافر شود پس این نعمتها ، ای که ناسپاسی کند این نعمتها را ببی‌فرمـانیهای خدای تعالی ، و بریختن خونها **فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** پس ایشاننـد ، ای شنونده، ایشانند فاسقان بیرون آمدگان از فرمان خدای تعالی. و اول کسی که کافر نعمتی کردند آنان بودند که عثمانرا بکشتند تا باز فتنها زنده‌گشت و دوگروهی افتاد، پس آنکه خدای تعالی وعده خود راست‌کرده بود وجهان ایمن گشته و خلیفتان پدید آمده .

آیهٔ ۵۶ **وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ** برپای دارید نمازفریضه‌را **وَآتُوا الزَّكَوٰةَ** و بدهید آن زکوة را که بر شما نبشته شده است دادن آن **وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ** و فرمان رسول کنید در آنچه شما را فرماید و از آن بازدارد **لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** تا بر شما رحمت کنند و شما را عذاب نکنند .

آیهٔ ۵۷ **لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** مپندارید آنکسانـرا کـه خستون نیامدند بیکیی خدای و بپیامبری رسول او **مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ** نتوانند گـریخت از

۱-۱- ترجمه روشن نیست . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « و جایگاه کند ایشانرا دین ایشان . » ج ۱۱۲۱/۵ ؛ در کشف‌الاسرار میبدی : « و دین ایشان ایشانرا باز گسترانند و دست دهد و کار و بار سازد » ج ۵۵۱/۶ .

عذاب خدای گریختنی که کس ایشانرا نتواند گرفت ، ای‌که هرجا که روند خدای، تعالی تواناست کـه ایشانرا بگیرد **وَمَاوِيهِمُ النَّارُ** و جایگاه ایشان آتشست **وَلَبِيْسَ الْمَصِيرُ** و بد بازگشتن‌جای است آن آتش .

آیة ۵۸
يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گـرویـدگان **لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** کـه دستوری خواهید آن غلامان کـه بر شما در می‌آیند ، و ملك شمااند ، ای‌که بی‌دستوری گو، درمایید . « و ملکت ایمانکم » آن باشد ، آن غلامان که در دست شمااند و در تصرف شما .

و سبب نزول این آیت آن بود که رسول صلی‌الله علیه و سلم کودکی را که نام او مدلج بود از انصار ، بنزدیك عمر فرستاد تا او را بخواند . آن کودك در خانهٔ عمر رفت . عمر خفته بود و برهنه شده . کودك بازگشت و بیدارش نکرد . خبر کردند عمر را . عمر گفت دوست داشتمی اگـر خدای تعالی نهی کـردی پسران ما را و خادمان مـا را تا بر ما درنیامدندی درین ساعتها که یاد خواهیم کـرد مگر بدستوری ما . پس خدای تعالی این آیت بفرستاد . و نیز گفته‌اند « ملکت ایمانکم » کنیزکانند و غلامان همه .

وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ و آنکسان کـه نرسیده‌اند بدان وقت که رسیدگان در خواب بینند از شما ، و آن کودکان خردند . و از آن پس پدید کرد که در کدام وقت دستوری باید خواست کودکان نارسیدگانرا ، گفت **ثَلٰثَ مَرَّاتٍ** سه‌بار . امـا بالغان در همه حال دستوری بایـد خواست . نارسیدگانرا سه وقت‌دستوری باید خواست **مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ الْفَجْرِ** پیش از نماز بامداد ، پس آنکه از خواب برخاسته باشند تـا وقت نماز بـامداد . **وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ** وآنگاه که جامها بنهید ، ای که برکشید وقت

گرمگاه ، آن وقت که وقت خلوت باشد از بهر خواب نیمروز را . **وَمِنْ بَعْدِ صَلوٰةِ الْعِشَا** (f. 73 b) و از پس نماز خفتن .

و این سه وقت را از بهر آن مخصوص کرد ، که درین وقتها مردان بر زنان خلوت کنند ، باشد که درآیند ، چیزی بینند که روا ندارد خداوند خانه که او آن بیند یا غلامان او آن بینند . و آن خردکان باشند که هرچه بینند دانند که آن چه‌چیزست و حکایت توانند کرد . اما خردکانی کـه ایشان ندانند کـه آن چیست که می‌بینند و حکایت ندانند کـرد بریشان دستوری خواستن واجب نیست . امـا بالغانرا در همه حال دستوری بایـد خواست .

و عمر گفت رضی‌الله عنه موافقت کرد مرا خداوند من در سه چیز : یکی نهی‌کردن زنان پیش مردان بیگانه‌آمدن ، و دیگر بی‌دستوری درخانهٔ کسی رفتن ، و سه دیگر روی سوی کعبه کردن در وقت نماز.

ثَلٰثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ سه وقت کـه آن عورت است ، ای کـه پوشیده نباشید درین سه‌وقت و برهنه باشید **لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ** نیست بر شما ای شنوندگان و نه بر آن کودکان و خادمان کـه خدمت شما کنند ، از غلامان نارسیده و کنیزکان « جناح » تنگ و بندی **بَعْدَهُنَّ** پس این ساعتها اگر درآیند بر شما بی‌دستوری **طَوّٰافُونَ عَلَيْكُمْ** آمد و شد می‌کنند ، بیرون می‌روند و در می‌آیند بارها ، ای‌که گرد شما می‌گردند از بهر خدمت کردن شما **بَعْضُكُمْ عَلٰى بَعْضٍ** گروهی از شما بـر گـروهی دیگر . ای که ایشان خدمت‌کاران شمااند ، اگر درآیند بی‌دستوری بیرون ازین سه وقت ، بزه‌ای نباشد **كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ** همچنین پیدا می‌کند خدای تعالی مـر شما را **لَكُمُ**

الایَاتِ آیتهای خویش ازامر و نهی وَاللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ و خدای داندکه صلاح خلق او در چیست ، حکیم درست‌کار و درست‌گفتارست. حکم کرده است که دستوری خواهند درین سه وقت .

آیهٔ ۵۹ وَاِذَا بَلَغَ الْاَطفَالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ و چون آنگاه‌که برسند نارسیدگان از شما ، ای که آزادگان بروزگار رسیدگی. و حد رسیدگی هژده است بقول بوحنیفه ، و بنزدیك شافعی و بویوسف و محمد پانزده سال فَلْیَسْتَاْذِنُوا پس گو ، دستوری خواهید پس رسیدگی بهمه وقتها کَمَا اسْتَاْذَنَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ چنانکه دستوری می‌خواستند آنانکه پیش ازیشان بودند ، ای که آزادان رسیده و بندگان رسیده کَذَلِكَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ اٰیَاتِهِ همچنانکه پدید می‌کند مرشما را فرمانهای خویش درین آیت ، همچنین کند شما را آن فرمانها که خواهد داد در آیتهای دیگر وَاللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ و خدای تعالی داناست و درست‌گفتار و درست‌کردار .

آیهٔ ۶۰ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ و آن زنان که زال شده باشند و نومید شده از حیض شدن و از بچه و فرود نشسته اللّاتِی لَایَرْجُونَ نِکَاحاً آن زنانی که امید نکاح ندارند ، نکاح مردان ، ای که خفت وخاست ایشان فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ نیست بریشان تنگ و بندی و بزه‌کاری اَنْ یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ (f .74 a) که بنهند جامهای خویش . ای که آن چادرها که برسر دارند . ای که چادر بنهند غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِینَةٍ بی از آنکه پیرایهای خویش آشکارا کنند و بمردان نمایند. و زالانرا از آن مخصوص کرد بنهادن چادر، که مردانرا ازیشان آرزو نیاید . و زنان جوانرا نشایدکه چادر بنهند. و نشاید که چادر باریك برسر کنند ، که مردانرا ازیشان آرزو آید وَاَنْ

یستعففن خیرٌ لهن و اگر پاکیزه باشند آن زالان از نهادن چادر، هرچند که ایشانرا رخصت است ، ایشانرا بهتر **والله سمیعٌ علیمٌ** و خدای تعالی شنواست مر گفتار ایشانرا و آنچه ایشانرا گفته شد ، داناست بنیتهای ایشان.

آیهٔ ۶۱ **لیس علی الاعمی حرجٌ** نیست بر نابینا تنگ و بندی. و سبب[۱] این آیت آن بود که مسلمانان بغزو رفتندی و ایشانرا نگاهبانی خانهٔ خود فرمودندی و کلید خانه ، ایشانرا دادندی و گفتندی مریشانراکه حلال کردیم شما را که بخورید آنچه در خانهای ماست ، و ایشان نخوردندی و پرهیز کردندی تا این آیت فرود آمد « لیس علی الاعمی[۲] حرج » نیست بر نابینا تنگ و بندی اگر بغزات روند **ولا علی الاعرج حرجٌ** و نیست بر لنگی که بر نتواند خاست بزه‌ای .

و کلبی می‌گوید که یاران رسول بر نابینا‌ان نان نخوردندی و گفتندی بیماران نتوانند که نان نیك خورند ، نه از متکبری ، و لکن ترسیدندی که هرچه نیکوترست ایشان خورند ، و نابینا نبیند ، بتر او را بماند . و بر بیماران نان نخوردندی و گفتندی بیماران نتوانند که نان نیك خورند و ما توانیم ، و بر لنگان نان نخوردندی و گفتندی او نیکو نتواند نشست ، تا آنگاه که او یك لقمه خورد ، ما دو خورده باشیم . و عبدالله عباس می‌گوید که نابینا‌ان بر نابینا‌ان نان نخوردندی و گفتندی باشد که من بیشتر خورم از هم‌کاسهٔ خویش ، از بهر آنکه من نبینم که او چند می‌خورد.

۱ ــ ظاهراً کلمه‌ای نظیر : « نزول » ، « نازل شدن »، « فرودآمدن » درنسخهٔ اصل از قلم افتاده است .

۲ ــ در نسخهٔ اصل افزوده است : « عرج » .

و لنگ گفتی من جای تنگ کنم بر همکاسهٔ خویش . و بیمار گفتی باشدکه او را از من کلح[1] آید . این آیت فرود آمد « لیس علی الاعمی حرج » نیست بر نابینا ، چون او را مهمان خوانند ، بزهای اگر او نان خورد و دست‌کش او نیز « ولا علی الاعرج حرج » و نیست بر لنگ بزهای ، اگرچه جای تنگ کند .

وَ لَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ و نیست بر بیمار تنگ و بندی اگر بر تن درست نان‌خورد **وَ لَا عَلَىٰٓ أَنْفُسِكُمْ** و نیست برشما بزهای **أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ** که بخورید از خاندانهای خویش ، ای کد خانهٔ فرزندان خویش **أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ** یا از خانهای پدران خویش **أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ** یا از خانهای مادران خویش **أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ** یا از خانهای برادران خویش **أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ** یا از خانهای خواهران خویش **أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ**[2] یا از خانهای افدران خویش یا از خانهای عمتان خویش[2] یا از خانهای نیاکان خویش **أَوْ** (f. 74 b) **بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ** یا از خانهای خالتان خویش . مباح کرد خوردن از خانهای اینان که یاد کرده شد ، بی‌دستوری.

مراد ازین خوردنیهایی باشدکه دریغ ندارند ایشانرا ازخوردن آن . اما اگر خوردنیی باشد که آنرا در خانه نهاده باشند و در آن ببسته ، روا نباشد در بازکردن و خوردن ، و نیز بیش از خوردن نشاید برداشتن و نگاه داشتن . و گروهی از علما گفته‌اند که این در اول اسلام بود که در خانهای یکدیگر رفتندی و خوردندی ، بدستوری و بی‌دستوری . پس منسوخ شد

۱ ـ چنین است در نسخهٔ اصل .

۲ ـ ۲ـ در نسخهٔ اصل از قلم افتاده بوده است و کاتب بعداً آنرا در زیر « بیوت اعمامکم‌او بیوت عماتکم » نوشته است .

بدان خبر که رسول گفت صلی‌الله علیه «لایحل مال امرا مسلم الا بطیب نفسه» حلال نیست مال مردی مسلمان مگر بخوش منشی او . پس گفت :

اوْما مَلَکْتُم مفاتحه یا از آن خزینها که کلید آن بدست شماست ، که شما نگاهبان آنید و تصرف شما کنید در آن ، چون کسی که در ضیعت کسی دیگر وکیل باشد ، روا باشد وکیل را که میوهٔ آن ضیعت بخورد . و نیز آمده است که مراد ازین ، خانهٔ بندگانست . خواجه را روا باشد که از خانهٔ غلام و کنیزك خود بی‌دستوری ایشان بخورد[1] اوْ صَدیقِکُم یا از خانهٔ دوستان خویش ، چون عروسی باشد و شادیی و سوری باشد . و نیز گفته‌اند از خانهٔ دوستان چیزی خوردن بد عروسی و جز عروسی روا باشد چون از طعام حاضر باشد ، و در گنجینه و جای دیگر استوار کرده نباشد .

عبدالله عباس می‌گوید رضی‌الله‌عنه که دوست اولی‌تر بخوردن از خانه، او نبینی که دوزخیان یاری نخواهند از مادر و پدر ، اما یاری خواهند از دوستان خویش ، چنانکه خدای عزوجل گفت «فما لنا من شافعین* ولا صدیق حمیم» [2] . روایت کرده‌اند از رسول صلوات‌الله علیه ، که او گفت دوست که مهربان باشد و بی‌نفاق، به است از خویشی نامهربان. و«صدیق» دوستی باشد که راست باشد در دوستی ، و در باطن ترا همچنان باشد که تو اورایی . و گروهی از علما گفته‌اند که این حکم برجای است و منسوخ نشده است ، و گروهی گفته‌اند که منسوخ است بدان خبر که گفتیم «لایحل مال امری مسلم الابطیب نفسه» .

۱ ــ در نسخهٔ اصل «بی دستوری ایشان» مکرر نوشته شده است .
۲ ــ قرآن مجید ، سورة‌الشعراء (۲۶) ، آیه‌های ۱۰۰ و ۱۰۱ .

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما بزه‌ای **أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً** که همه یکجا خورید **أَوْ أَشْتَاتاً** یا جدا جدا خورید پراکنده . و ایـن آیت درشان قبیله‌ای آمده است که ایشانرا کنانه خـواندندی . کسی ازیشان نـان تنها نخوردی اگر چه یك روز گرسنه ماندی تا کس نیافتی نان نخوردی ، و تنها خوردن را ناکسی شمردندی در کیش خویش **فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً** پس چون در روید درخانها ، ای کـه در مسجدها . و نیز گفته‌انـد که در خـانهای خویش **فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ** سلام کنید بـر عیال و کسانی که در خـانهٔ شما باشند . و نیز گفته‌اند کچون در روید در خانهایی که کسی نباشد ، سلام گویید بر خویشتن (f 75 a) ، ای کـه بگویید : سلام علینا و علـی عبادالله الصالحین .

و اگر جماعتی در خانه‌ای روند و یك تن سلام گوید، آن یکی سلام از همه افتد . و اگر یك تن سلام را جواب دهد از میان همه ، آن جواب از همه بیفتد. و اگر در مسجدی رود و مردمان بسیار باشند درآن مسجد، سلام گوید چنانکه خود شنود ، و اگر مردم اندك باشد ، سلام گوید چنانکه همه شنوند یا بیشتری ازیشان بشنوند . و حسن بصری می‌گوید کـه در روزگار رسول صلوات‌الله‌علیه زنان سلام کردندی برمردان ، و سلام نکردندی مردان بر زنان . و عبدالله عمر می‌گوید مردان سلام‌کردندی برزنان. و امروز فتوی برآنست که نه زنان برمردان بیگانه سلام‌کنند و نه مردان بیگانه بر زنان.

تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ آن سلام تحیتی است از خدای تعالی . و تحیت درود دادن باشد ، ای که آن درود دادن و سلام‌کردن خدای آمـوخته است شما را. و نیز گفته‌اند « تحیة » هدیه است از خدای شما را **مُبَارَكَةً** خجسته

طَیِّبَةً پاکیزه ، از بهر آنکه درو ثواب بسیار است و زندگانی خوش بدین بستگی کردن بریکدیگر کَذٰلِكَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمُ الآیاتِ همچنین پدید می‌کند خدای تعالی مرشما را لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ مگر شما دریابید آنرا .

آیة ۶۲ اِنَّمَا المُؤمِنُونَ آن گرویدگان الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ بگرویده‌اند بخدای و برسول او وَاِذَا کَانُوا مَعَهُ و چون آنگاه که باشند برو عَلَی اَمْرٍ جَامِعٍ برکاری گردکنند مریشانرا چون حربی و نماز آدینه وعیدها و غزوها ومشورتها لَمْ یَذْهَبُوا حَتّی یَسْتَاذِنُوهُ[1] پراکنده نگردند از پیغامبر صلوات‌الله علیه تا آنگاه که دستوری خواهند ازو ، ای کـه بی دستوری او نپراکنند ، و این شعار مخلصان بود. و منافقان بیرون رفتندی از میان ایشان بی دستوری .

و این آیت آن روز آمد که رسول صلوات‌الله‌علیه گرد برگر[د] مدینه آن جوی فراخ بزرگ می‌کند که آنرا بتازی خندق خوانند از بیم کافران . منافقان از آنجا بازگشتند بی‌فرمان رسول . و نبود در منافقان در آن وقت کاری گران‌تر از نماز آدینه و شنیدن خطبهٔ رسول . همه پنهان بیرون رفتندی از مزگت . و فرو مولیدندی تا سخن رسول نشنوند .

اِنَّ الَّذِینَ یَسْتَاذِنُونَكَ آنکسانکه دستوری می‌خواهند از تو، ای که بدستوری تو باز می‌گردند اُولٰئِكَ الَّذِینَ یُؤمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ایشانند که می‌گروند بخدای و رسول او فَاِذَا اسْتَاذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ چون دستوری‌خواهند از تو، از بهر کاریرا از آن خویش، چیزی ازشغلهای خویش. این آیت درشان عمر خطاب آمده (f. 75 b) است که در غزاة تبوك دستوری

۱ ـ در نسخهٔ اصل : یستاذنوا .

خواست تا بازگردد بعذری . رسول گفت صلی‌الله‌علیه برو، بخدای که تومنافق نیستی **فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ** دستوری ده آنکسانرا که تو خواهی از یشان . چنانکه دستوری دادی عمر را . قتاده می‌گوید این آیت منسوخ کرده است آن آیت را که در سورة توبه است « عفاالله عنك لم اذنت لهم »[1] باز آییم بآیت **وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ** آمرزش خواه از بهر ایشان از خدای تعالی ، پس آنکه دستوری داده باشی ببازگشتن مریشانرا **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** خدای است تعالی آمرزنده مرآن‌کس را که توبه‌کند از بازگشتن بی‌عذر، بخشاینده است برخصة دادن دستوری در وقت حاجت .

آیة ۶۳ **لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ** مکنید خواندن رسول را ، ای مخوانید رسول را میان خویش **كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا** چون خواندن گروهی از شما مرگروهی دیگر را .

و آن چنان بود که ایشان نومسلمان بودند و هنوز ادبهای اسلام نیاموخته بودند . چون رسول را بخواندندی، گفتندی « یابن عبدالمطلب » ، « یا اخا قریش »، « یا محمد » و آنچه بدین ماند. بازداشت ایشانرا، و گفت مخوانید رسول را چنانکه یک‌دیگر را خوانید و لکن او را بزرگ دارید و گویید : « یا رسول‌الله » ، « یانبی‌الله » و آنچه بدین ماند .

و حسن بصری گوید « لاتجعلوا دعاالرسول » بخشم نیارید رسول راتا بر شما دعای بدکند و دعای او را چون دعای یکدیگر مشمرید . و نیز گفته‌اند « لاتجعلوا دعا الرسول » مدارید فرمانهای رسول را و آنچه او شما را بدان خواند ، چون فرمانهای یکدیگر ، که فرمان یکدیگر نکنید و

۱ ـ قرآن مجید ، سورةالتوبة (۹) ، آیة ۴۳ .

سبك دارید ، ای که هرچه شما را فرماید ، بکنید .

قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذاً هرآینه که می‌داند خدای تعالی آنکسانرا که خود را بیرون می‌کشند از صفهای نماز و ازصفهای جنگ و پشت باز می‌نهند بیکدیگر ، ای که پس یکدیگر می‌خسزند تا رسولشان نبیند، از بهر آن تا بگریزند از جنگ **فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ اَمْرِهِ** گو بپرهیزید[1] آن کسان که خلاف می‌کنند فرمانهای خدایرا و فرمان رسول او را و باز می‌گردند از مجلس رسول و از غزاتی که بر رسول باشند بی‌دستوری او **اَنْ يُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ** که برسد بریشان بلایی که پدیدآید و آشکارا گردد در آن نفاق ایشان . و نیز گفته‌اند « فتنة » ایدر مراد کشتن است که برسد بدیشان کشتنی . و نیز گفته‌اند که « فتنه » آن باشد که توبتشان نپذیرند . و نیز گفته‌اند « فتنة » سلطان ستم کار است که بریشان گمارند، سلطانی ستمکار **اَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ** یا بریشان رسد عذابی دردناك درین جهان .

آیه ۶۴ **اَلَا اِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ** (f.76 a) بدانید که‌مرخدایراست آنچه در آسمانهاست و زمینها ، ای که همه آفریدگان اوانـد **قَدْ يَعْلَمُ مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ** که می‌داند آنچه شما برآنید ازنیکی و بدی **وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ اِلَيْهِ** و آن روز که باز برند ایشانرا در آن جهان سوی او ، که خدای است عزوجل ، ای که برانگیزند ایشانرا از پس مرگ **فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا** پس

---

۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . با توجه بــه کلمهٔ « فلیحذر » ، « بپرهیزند » مناسب‌تر می‌نمایــد . در تــرجمهٔ تفسیر طبری : « حذر کنند آنکسها که مخالفت کردند . » ج ۵/۱۱۲۳ .

پاداش دهد ایشانرا بر آنچه ایشان کرده‌اند **وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** و خدای است تعالی دانا بهمه چیزها .

و ابی‌کعب روایت کرد از رسول صلوات‌الله علیه که او گفت هر که سورة النور بخواند ، بدهد او را خدای تعالی ، بعدد هرمومنی و مومنه‌ای که بوده است و خواهد بود ، ده نیکی .

سورةالفرقان مکیست ، مگر سه آیت که بمدینه فرود آمده است « والذین لایدعون معالله الها اخر » تا آنجا که « و کان‌الله غفورا رحیما » ، و هفتاد و هفت آیتست[1] .

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

آیهٔ ۱ **تَبارَكَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ** خجسته است و بزرگوار و برتر از آنچه او را عیبی باشد ، همیشه بود و همیشه باشد ، آن خدایی که فرود فرستاد از آسمان دنیا ، قرآن را ، که جدا کند حلال را از حرام ، و حق را از باطل **عَلی عَبْدِه** بر بندهٔ خویش محمد مصطفی **لِیَکُونَ** تا باشد رسول علیه‌السلام . و نیز گفته‌اند تا باشد قرآن **لِلْعالَمِینَ** مرجهانیان را **نَذِیراً** بیم کننده بعقوبت اگر نگروند .

و این آیت دلیل است که رسول را صلوات‌الله علیه فرستاده بوده است بهمه خلق ، و او خاتم انبیاست از بهر آن عالمیان که از روزگار او

۱ــ در نسخهٔ اصل به خط دیگری افزوده شده است : رسول علیه‌السلام فرمود هر که این سورة بخواند بی سوال و جواب در بهشت رود .

بودند تا برستاخیز ، و هیچ‌کس بهمه جهان رسول نبوده است بپریان وآدمیان مگر مصطفی . و گروهی گفته‌اند که نوح نیز بهمه جهان بوده است ، و آن درست نیست ، از بهر آنکه او گله از قوم خویش کرد ، نه از همه جهان ، چنانکه خدای گفت « ربّ انّی دعوت قومی لیلا و نهارا » [1]. بازآییم بآیت:

آیهٔ ۲ **الّذی لهُ مُلكُ السّمٰوات والأرضِ** آن خدایی که مروراست پادشاهی آسمانها و زمینها . و نیز گفته‌اند مروراست خزینه‌های آسمانها و زمینها . و خزینه‌های آسمان ، ابرهای بارانست ، و خزینه‌های زمین ، درختان میودار است و خوشهای دانه‌دار است ، و کان گوهرهاست چون زر و سیم و آهن و مس و آنچه بدین ماند **ولم یتّخذ ولداً** و نگرفت فرزندی ، ای که نه او را فرزند است چنانکه بنوملیح گفتند که فریشتگان دختران اواند ، و ترسان گفتند عیسی فرزند اوست ، و نه کسی را بفرزندی گرفت چنانکه جهودان گفتند عزیر پسرخواندهٔ خدای است **ولم یکن لهُ شریكٌ فی المُلكِ** و (f. 76 b) نیست مرورا انبازی در پادشاهی ، که برابری کند برو در عزّ و پادشاهی **وخلق کلّ شیءٍ** و بیافرید همه چیزها را از آفریدگان که نام مخلوقی دارد **فقدّرهُ تقدیراً** پس هرآفریده‌ای را تقدیر کرد باندازه‌ای. او را بداد بدانچه صلاح او در آنست و او را برپای دارد . و نیز گفته‌اند اندازهٔ هرچیزی بگرفت . پس بیافرید آنرا بحکمت و تقدیر .

آیهٔ ۳ **واتّخذوا** گرفتند کافران **من دونه آلهةً** خدایانی بجز از خدای ، چون بت پرستان ، و ترسان که عیسی را بخدایی گرفتند ، و جهودان عزیر را ، و گروهی از عرب فریشتگانرا **لایخلقون شیئاً** نتوانند عیسی و عزیر و

---

[1] ــ قرآن مجید ، سورة نوح (۷۱) ، آیهٔ ۵ .

فریشتگان و بتان کــه آفــرینند چیزیرا **وَهُمْ يُخْلَقُونَ** و ایشان آفریدگان خدای‌اند . و نیز گفته‌اند و آن بتانرا که ایشان می‌پرستند بتراشند بت‌گران . **وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا** نتوانند ایشان که بازدارند ازخود زیانی، و نتوانند که سودی رسانند خودرا بی‌خواست خدای تعالی **وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا** و نتوانند کــه کسی را بمیرانند **وَلَا حَيٰوةً** و نتوانند کــه کسی را زنده کنند **وَلَا نُشُورًا** و نتوانند که از پس مرگ ، کسی را دیگرباره زنده کنند .

آیهٔ ۴ **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** گفتند کافـران مکــه **إِنْ هٰذَا** نیست این قرآن **إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَيٰهُ** مگر دروغی کــه محمد از خود بریده است و نهاده آنرا **وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ** و یاری کـرده است مرو را برنهادن آن **قَوْمٌ آخَرُونَ** مردمانی دیگر چون عداس و جبر و یسار . و مراد ازیـن آیت ، نضر حارث است و یاران او. و این نضر حارث راگردن بزدند درغزاة بدر **فَقَدْ جَاؤُا**[1] **ظُلْمًا وَزُورًا** پس هرآینه که آوردند ایشان این گفتار را ، گفتاری که آن کفرست و ستم و دروغ .

آیهٔ ۵ **وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** و گفتند ایــن قــرآن نبشتهٔ پیشینیانست و افسانهای ایشان **اكْتَتَبَهَا** بنبشته است آنرا محمد بروزگاری **فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا** پس آن نبشتها املا می‌کنند برو ، بامداد و شبانگاه ، ای‌که او آمد و شد می‌کند بدان کس که او را می‌آموزد پیش از نماز پیشین و از پس نماز پیشین .

آیهٔ ۶ **قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ** بگوی ای محمد مریشانرا ، فرود فرستاد آن قرآنرا ، آنکس کــه کارهای پوشیده بداند در

۱ ـ ق : جاؤ .

آسمانها و زمینها ، و مقتضاء علم خویش فرود فرستاد قرآنرا **إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً** اوست پوشنده بر تایبان ، بخشاینده بریشان اگر توبه کنند ازین گفتارها .

آیهٔ ۷ **وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ** او گفتند چبوده است این رسول را **يَأْكُلُ الطَّعَامَ** که نان می‌خورد چنانکه ما می‌خوریم **وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ** و می‌رود (f. 77 a) در بازارها از بهر چیزها خریدن ، چنانکه ما می‌رویم ، ای که آدمیست همچون ما ، نه پادشاهیست و نه فریشته‌ای . چرا باید که او رسول باشد ؟ **لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ** و چرا فرود فرستاده نشد بدو فریشته‌ای که استوار دارد او را **فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً** و باشد این فریشته بر [و][1] بیم‌کننده همچون او ، و وزیری مرورا ، و انبازی برو در پیغامبری ، تا بدانند که او راست‌گوی است .

آیهٔ ۸ **أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ** و چرا ندادند او را گنجی که بدان بی‌نیاز شدی از کار کردن ، و نان خویش بچنگ آوردی **أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ** و چرا نیست مرورا باغی پر درختان میوه‌دار **يَأْكُلُ مِنْهَا** که می‌خوردی از آن . چنانستی که از آن رسول را صلوات‌الله علیه بدرویشی او بدو نگرویدندی . و حسن بصری می‌گوید بخدای که دنیا را از رسول خویش باز نداشت مگر باختیار او ، و فراخ نگردانید بر جز او ، مگر از بهر آن تا فریفته شوند

---

۱ ـ در نسخهٔ اصل : بر . با توجه بـه کلمهٔ « معه » و جملهٔ « بایستی که برو فریشته‌ای بودی » در تفسیر و شرح آیهٔ نهم همین سوره افـزوده شد . در تـرجمهٔ تفسیر طبری : « تا باشد با او بیم کننده‌ای » . ج ۵/۱۱۳۸ ؛ در کشف‌الاسرار میبدی : « تا باوی هم آگاه‌کننده بود و ترساننده . » ج ۷/۲ .

بدنیا و سزاوار عقوبت کردند . واگرنه چنین بودی ، رسول را عیال بسیار نبودی و دست تنگ **وَقَالَ الظَّالِمُونَ** و گفتند آن ستمکاران که بت‌پرستانند **إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلاً مَسْحُوراً** نمی‌روید مگر بر پی مردی دیوانه ، که او را جادوی کردند . و این عبدالله زبعرا گفت . و نیز گفته‌اند مگر مردی که او شش دارد و بخوردنش حاجتست .

آية ۹ **أُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ** بنگر ای محمد ، چگونه زدند از بهر ترا ، داستانها ، ای که چگونه مانندهکردند از بهر ترا ، بدیوانه کردن جادوان . و چگونه گفتند که درویش است ، رسولی را نشاید و کار نتواند گزارد تنها . بایستی که برو فریشته‌ای بودی تا او را یاری دادی **فَضَلُّوا** راه گم‌کردند و خطا کردند درقیاس و تشبیه کردن ترا بدیوانه **فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً** نمی‌توانند که راهی جویند و ترا بچیزی مانند کنند که آن بتو ماند، تا ایشان ازگفتهٔ خویش بیرون آیند . و نیز گفته‌اند « فضلّوا » متناقض گفتند آنچه ایشان گفتند ، از بهر آنکه گفتند که او آن خود نهاده است قرآنرا . پس گفتند کـه برو املا می‌کنند و کسی دیگرش مـی‌آموزد ، و این هردو بیکدیگر نماند .

آية ۱۰ **تَبَارَكَ الَّذِي إِنْشَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْراً مِنْ ذَلِكَ** بزرگ است و همیشه آن خدای که اگر بخواهد بدهد ترا به از آن که ایشان گفتند ، از گنج و باغ و جـز آن **جَنَّاتٍ** باغهایی **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** کـه می‌رود در زیر درختان آن ، جویها ، درین جهان . و لکن خواستکه در آن جهان دهد، نه درین جهان **وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُوراً** و اگر خواهد بدهد تـرا کوشکها درین جهان . و اگر (f. 77 b) « لام » را پیش خوانی: چنان باشد که خدای بدهد

مر ترا کوشکهای بسیار نه یك کوشك ، و باغهای بسیار نه یك باغ .

ضحاك می‌گوید که جبرئیل فرود آمد صلوات‌الله علیه برپیغامبر . و در آن میان که برو سخن می‌گفت، رویش از حال بگشت و خرد شد همچند عدسی . پیغامبر مرو را گفت چه شدت ای جبریل کـه چنین شدی ؟ گفت دیدم که فریشته‌ای از جـای خـویش بگشت و دری از بهر او بگشادنـد از آسمان ، که هرگز نگشاده بودند از آن وقت کش بیافرید تا امروز . « فلا ادری » ندانم من ، مگر آن فریشته فرود می‌آید از بهرآن تـا مرا عـذاب کند. از بیم بگداختم برخویشتن. پس چون نزدیك آمد فریشته رضوان بود. جبریل گفت این رضوانست . آمده است بر تو از خدای ، و آن آورده است کتو خشنود گردی بدان . پس رضوان بیامد و سفطی[1] از نور برو می‌درفشید . بنشست پیش رسول و گفت « السلام علیك یـا محمد » جـواب داد رسول و گفت « و علیك‌السلام ». پس گفت خدای تعالی مرا گفته است که سلام او برتو خوانم ، و می‌گوید که تو مخیری میان آنکه پیغامبری بـاشی ملك ، و میان آنکه پیغامبری باشی بنده . و بشنید سرزنش کافران ، ترا بدرویشی . و این سفط نور ،[2] کلیدها[ی] خزینهای[2] دنیاست ، بگیر ، با آنکه هیچ‌کم نکنند از آنچه بهر تو ساخته‌اند در بهشت . پس رسول سوی جبریـل بنگریست ، چنانکه کسی برکسی مشورت کند . جبریـل اشارت کـرد بزمین ، ای کـه

١ ــ در نسخهٔ اصل : صنطی . به قرینهٔ « سفط » در چند سطر بعد تصحیح شد .

۲ـ۲ــ در نسخهٔ اصل: کلیدها و خزینهای. به سبب آنکه « و » زائد می‌نماید، حذف شد . در کشف‌الاسرار میبدی : « و با وی سفطی بودی از نور ، گفت : یـا محمد (ص) الله میگوید اینك کلید خزائن دنیا بتو فرستادم با رضوان. » ج ۷ / ۸ .

فروتنی کن . رسول گفت من این کلیدها نخواهم و ملك نخواهم ، پیغامبری باشم بنده . پس جبریل گفت آن پسندیدی که خدای ترا پسندیده است . و برحقی بدینچه گفتی . پس این آیت برخواند « تبارك الذی ان شا جعل لك خیرا من ذلك جنت تجری من تحتها الانهار » . این آیتی است که جبریل فرود نیاورده است ، رضوان آورده است ، و او بر رسول خواند .

آیهٔ ۱۱ **بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ** آری دروغ زن داشتند روز قیامت را ، وگفتند نخواهدبود **وَاَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً** و بساختیم مرآنکس راکه دروغ زن داشت قیامت را ، که بودن آن بزودی چون ساعتی باشد ، آتشی افروخته .

آیهٔ ۱۲ **اِذَا رَاَتْهُمْ** چون ببیند آتش ایشانرا ، و نزدیك شوند ایشان بآتش . و نیز گفته‌اند چون ببینند ایشانرا خازنان دوزخ و زبانیهٔ آن . و بعضی از علما گفته‌اند که خدای تعالی دوزخ را چشم دهد تا بیند ، و زبان دهد تا بگوید **مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ** از صد ساله راه . و نیز گفته‌اند پانصد ساله راه **سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظاً** شنوند مرآن دوزخ را آوازی (f. 78 a) که از خشم باشد **وَزَفِيراً** و بانگی سخت ، ای که از پرخشمی که دوزخ باشد ، گویی می‌بخروشدی و بانگ می‌کندی .

آیهٔ ۱۳ **وَاِذَا اُلْقُوا مِنْهَا** و چون افکنده شوند ایشان در آن دوزخ **مَكَاناً ضَيِّقاً** یابند دوزخ را جایی تنگ . و آمده است در علم که همچنانکه میخ در دیوار کوبند ، ایشانرا در آتش فرود برند . و عبدالله عمر می‌گوید که دوزخ تنگ شود بر کافران ، همچنانکه آهن که دربن نیزه گیرند بر نیزه **مُقَرَّنِينَ** بسته ایشانرا در یك رسن . و نیز گفته‌اند که قرین کرده ایشانرا بر

دیوان ، هر کافریرا و دیویرا یکجا بسته دَعَوْا هُنالِكَ ثُبُوراً بخوانند آنجای
و گویند ای وا هلاکیا . و عادت آدمیان اینست کچون بلایی بدیشان رسد،
گویند ای بدبختیا ، و ای هلاکیا ، ای که هلاك شدم .

آیهٔ ۱۴ لاتَدْعُوا الیَوْمَ ثُبُوراً واحِداً نوحه مکنید امروز بیك هلاکی ، و
بانك مکنید بیك بدبختی وادْعُوا ثُبُوراً کَثِیراً نوحهای بسیار کنید و بدبختیها
و هلاکیهای بسیار گویید برخویشتن .

آیهٔ ۱۵ قُلْ اَذلِكَ خَیْرٌ بگوی ای محمد مر کافرانرا ، و آنچه صفت کرده
شد بهتر اَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ یا بهشت جاودان کـه نوید
دادهاند پرهیزگارانرا ؟ و همه کس داند که بهشت بـه از دوزخ کانَتْ لَهُم
جَزاً وَ مَصِیراً هست آن بهشت مر پرهیزگارانرا از بت‌پرستی وکافری، پاداشی
و جای بازگشتن مرایشانرا برآن .

آیهٔ ۱۶ لَهُمْ فیها ما یَشاؤُنَ هست مرایشانرا در آن بهشت آنچه ایشان
خواهند خالِدِینَ جاویدان در آن نعمت و ثواب ، چون جاودانگی اهل
دوزخ در عقوبت و عذاب کانَ عَلی رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُلاً هست آن برخدای تو
نویدی خواسته از خدای ، از بهر آنکه فریشتگان خواستهانـد بهر ایشان .
چنانکه خدای تعالی حکایت کرد « ربّنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم»[1]
و نیز گفتهاند که مومنان خواستهاند در دنیا از بهر خود را ، چنانکه خدای
تعالی گفت « ربنا و اتنا ماوعدتنا علی رسلك »[2] .

آیهٔ ۱۷ وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و آن روز که برانگیزیم ما ایشانرا ، و گرد کنیم

۱ ــ قرآن مجید ، سورة المؤمن (۴۰)، آیهٔ ۸ .

۲ ــ قرآن مجید ، سورة آل عمران (۳) ، آیهٔ ۱۹۴ .

ومایعبدون من دون اللّه و آنچه ایشان می‌پرستند از فرود خدای تعالی . ای که جز خدای ، ای که فریشتگان و پریان و بتان و عیسی و عزیر و جز ازیشان که بیرون خدای پرستیده‌اند **فیقول** پس گویند مر ایشانرا **أأنتم اضللتم عبادی هؤلاء** او شما گمراه کردید بندگان مرا ، اینان ؟ و این سوال از معبودان ، زلیفن است کافرانرا **ام هم ضلّوا السّبیل** یا خود ایشان گم کرده‌اند راه راست را ؟

آیهٔ ۱۸ **قالوا** گویند **سبحانك ماكان ینبغی لنا** (f. 78 b) پاکی مر ترا ای خداوند ، نیست و نباید مرمرا ، و روا نباشد ما را **ان نتّخذ من دونك من اولیاء** که‌گیریم جز از تو بدوستی، دشمنان ترا. و اگر کسی « ان نتخذ » خواند ، نون را در پیش : که بگیرند ما را بدوستی و بخدایی ، پس ما را نرسد کجز از تو کس را پرستیم . چگونه فرماییم ایشانرا که ما را پرستید ؟ **ولکن متّعتهم وآباءهم** و لکن برخورداری‌کردی ایشانرا و پدران ایشانرا ، بخواستها و فرزندان و تن‌درستی و نعمت **حتّی نسوا الذّکر** تا فراموش کردند آن نیکوییها که براستای ایشان کردی. و نیز گفته‌اند تا دست باز داشتند آن پندها را که ایشانرا می‌دادند **وکانوا قوماً بوراً** و بودند مردمانی هلاك شده و تباه که دریشان هیچ نیکی نبود .

آیهٔ ۱۹ **فقد كذّبوكم** پس هرآینه که دروغ‌زن داشتند شما را **بماتقولون** بدانچه می‌گفتید شما ، که ایشان خدایانند ، ای‌که گفتند ما بندگان توییم . چنانکه گفتیم **فمایستطیعون**[۱] پس نتوانند بتان شما **صرفاً ولا نصراً** که

---

۱ ـ ق : تستطیعون . در نسخهٔ اصل این کلمه طوری نوشته شده است که « تستطیعون » نیز خوانده می‌شود .

بگردانند عذاب خدای از شما ، و نتوانند که یاری دهند مرشما را . و نیز گفته‌اند « فقد کذبوکم » هر آینه که دروغ زن داشتند کافران مرشما را ، ای مومنان « بما تقولون فما یستطیعون صرفا ولا نصرا » نتوانند که بگردانند ترا ای محمد از حق ، و نتوانند که خود را یاری دهند و از عذاب خدای تعالی برهانند **وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ** و هرکه بیاید از شما بر ستم‌کاری خویش تا آنگاه که بمیرد **نُذِقْهُ عَذَاباً كَبِيراً** بچشانیم او را پادافراهی بزرگ ، و آن آتش دوزخ است .

آیة ۲۰ **وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ** و نفرستادیم پیش از تو رسولان **إِلَّا إِنَّهُمْ** که نه ایشان **لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ** می‌خوردند نان و خورشهای دیگر **وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ** می‌رفتند در بازارها . و این جواب آن سخن است که کافران گفتند « مالهذا الرسول یاکل الطعام » [1] چه بوده است این رسول را، که نان می‌خورد و خورشهای دیگر . خداوند تعالی خبر کرد که همه رسولان گذشته همچنین بوده‌اند **وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً** و کردیم گروهی را از شما فتنهٔ گروهی دیگر . و «فتنه» آزمایش باشد. ای که ایشانرا که دروغ‌زن داشتند پیغامبرانرا ، فتنهٔ پیغامبران کردیم . تا پیامبران صبر کنند با بلای ایشان ، و تن‌درستان را فتنهٔ بیماران کردیم ، و توانگرانرا فتنهٔ درویشان . درویشان گویند اگر خواستی خدای مرا توانگر کردی . و بیمار همچنین ، اگر خدای خواستی مرا عافیت دادی چنانکه فلانرا . و برین قیاس مردمان ازیشان بعضی فتنهٔ بعضی‌اند ، گروهی مبتلای گروهی . پس خدای تعالی گفت **أَتَصْبِرُونَ** و شکیبایی کنید (f. 79 a) بر بلا ، از پس آنکه بدانسته‌اید که

۱ ـ قرآن مجید ، سورة النور (۲۴) ، آیة ۷

خدای تعالی چه وعده کرده است صابرانرا **وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيراً** و هست خدای
تو بینای ، بیند که صبر کند و که جزع کند . این آیت آنگاه آمد که بوذر
و عبدالله مسعود و عمار و صهیب و بلال و عامر فهیره و سالم ، مولای
بوحذیفه ، مسلمان شدند ، و دیگر درویشان و مولاکان قریش بر روی افسوس
می‌گفتند ، بنگرید باتباع محمد که کیان گرویده‌اند بدو از درویشان ما و
مولاکان ما . این آیت بیامد « و جعلنا بعضکم لبعض فتنة » .

آیه ۲۱ **وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا** گفتند آنکسان که امید ندارند
که ما را بینند ، و نمی‌ترسند از زنده شدن پس مرگ **لَوْلَا أُنْزِلَ**
عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ وچرا فرود فرستاده نشده برما فریشتگانرا تا رسولان بودندی
سوی ما از خدای خویش ، ای که چرا محمد را برسولی فرستادند و فریشته
نفرستادند ؟ و نیز گفته‌اند چرا فریشتگانرا فرود نفرستادند تا خبر کردندی ما
را که محمد راست‌گوی است **أَوْ نَرَى رَبَّنَا** یابدیدیمی خدای خویش را ، تا
بفرمودی ما را که بمحمد بگروید **لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ** بخدای که
بزرگ‌منشی کردند و خود را بزرگ داشتند که آیتهایی درخواستند که پیش
ازیشان کس نخواسته بود . و نیز گفته‌اند خود را درجه‌ای بزرگ نهادند که
دیدار خدای خواستند و فرود آمدن فریشتگان **وَعَتَوْا عُتُوّاً**[1] **كَبِيراً** وپای
از اندازهٔ خویش فراتر نهادند درستم‌کاری . و نیز گفته‌اند جباری کردند و
بی‌فرمانی ، جباریی بزرگ .

آیه ۲۲ **يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ** پس خبر کرد که فریشتگانرا کی‌بینند ، آن روز

۱ــ ق: عتو (به سکون واو). ضبط این کلمه در کشف‌الاسرار میبدی، ج ۷ / ۱۸؛ تفسیر سور آبادی، ص ۶۲؛ تفسیر گازر، ج ۷ / ۵ با ضبط نسخهٔ اصل برابر است .

که فریشتگانرا بینند، آن روز قیامتست آن روز که **لابُشری یومئذٍ للمُجرمین** آن روزدیدن فریشتگان نیست مژده‌ای مر گناهکارانرا، ای‌که کافرانرا ببهشت، ای حرام کرده است خدای تعالی در آن روز مژده‌دادن مریشانرا . و یکی از مفسران می‌گویدکه چون روزقیامت باشد. فریشتگان مومنانرا مژده دهند ببهشت، چون کافران آن ببینند ، آرزو برند که ایشانرا نیز مژده باشد ، و نه باشد **و یقولون حِجْراً محجُوراً** ای کــه فریشتگان گویند مــریشانرا حرام است و ناشایست بریشان بشارت و مژده دادن ایشانرا ببهشت ، و خدای حرام کرده است آن بریشان . و نیز گفته‌اند « محجورا » حرام است بریشان که ایشانرا فریاد رسند یا سامه گیرند. و نیز گفته‌اند که‌کافران گویند « **حجرا محجورا**» باز داشته‌اند ما را از رسیدن بنیکی .

آیهٔ ۲۳ **وَ قَدِمْنا اِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ** پیش آریــم سوی آن کارها کــه ایشان کرده‌انــد و بــدان کار نزدیکی‌جستند بخدای تعالــی **فَجَعَلْناهُ** کنیم (f .79 b)آن کردار را **هَباءً مَنْثُوراً** آن‌گرد روزن‌که در آفتاب پیدا باشد ، ای که باطل کنیم کردارهای ایشانرا ، تا چون گرد روزن شود ، ای که‌کفر ایشان باطل کند نیکیهای ایشانرا. و نیزگفته‌اند که « هبا » خاکی باشد خُرد پراکنده که باد آنرا می‌برد ، ای کنیم آنرا گردی که هیچ نماند ازو . واز بهر آن مانندهکرد آنــرا بگرد روزن که در آن هیچ سودی نباشد، چنانکه در گرد روزن هیچ سودی نباشد .

آیهٔ ۲۴ **اَصحابُ الجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ** بهشتیان آن روز **خَیْرٌ مُسْتَقَراً وَ اَحْسَنُ مَقیلاً** قرارگاه ایشان بهتر و خوابگاه ایشان خوشتر که درو خــواب نیم‌روز کنند. و از عبدالله مسعود روایت آمده است کــه روز قیامت نیمه نشود تــا

خواب نیم‌روز نکنند اهل بهشت در بهشت، و اهل دوزخ در دوزخ. و نیز گفته‌اند خوابگاه ایشان نیکوتر. زیرعرش خوانی بنهند از بهر ایشان. بر آن خوان، سر آن گاو که جهان بروست، و جگر ماهی[1] که زمین بروست، از آن می‌خورند. و نیز گفته‌اند «و احسن مقیلا» ایشان تناسان‌تر[2]، اگر چه در بهشت قیلوله نباشد. مراد ازو تناسانی و راحتست، وآمده است‌که اولیای خدای چون ازحساب فارغ شوند، قیلوله‌کنند بر تختها با حورا و عینا هرچند که خواب نباشد، ودشمنان خدای، وآن کافرانند، بر دیوانشان جفت‌کنند.

آیهٔ ۲۵ **وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ** یاد کن آن روز که بشکافد آسمان ازو ابر. و گفتند ابریست سپید در آسمان. آسمان باز شود و آن ابر پیدا آید، ابری سپید و تنک، و مرآنرا نوری باشد. خدای تعالی آن ابر را آرامگاه فریشتگان مقرب کرده است. و از رسول آمده است که دعای ستم‌رسیده زیر آن ابر برند **وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ** فرود فرستاده شوند فریشتگان **تَنْزِيلًا** فرودآمدنی، ای که فرود آیند فریشتگان در آن ابر روز قیامت، آن روز که اهل آسمان و اهل زمین گرد آیند، و این فریشتگان از بهر آن آیند تا مومنانرا مژده دهند ببهشت و کافرانرا بدوزخ.

آیهٔ ۲۶ **الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ** پادشاهی آن روز، و آن پادشاهی او، حق است و درست **لِلرَّحْمَنِ** مرخدایراست عز و جل، ای‌که پادشاهی پادشاهان را زوال باشد. آن پادشاهی که آنرا زوال و انتقال نیست. و کس را درآن

---

۱ ــ با توجه به «آن گاوکه» در جملهٔ پیش، در این جمله نیز «آن ماهی‌که» یا «ماهیی» مناسب‌تر است.

۲ ــ در نسخهٔ اصل: «تناسانی‌تر»

برو منازعت نیست، پادشاهی خدای[1] است . و نیز گفته‌اند ملك مرخدایراست آن روز ، و اوکنند شمار خلق بحق **وکان یوماً علی الکافرین عسیراً** و هست آن روز برکافران دشخوار، نه آسان، و سخت هول، آن روز بریشان .

آیهٔ ۲۷ **و یوم یعض الظالم علی یدیه** و یادکن آن روزکه می‌خاید کافر و ستمکار هر دو دست خویش. و این کسی کندکه پشیمان شده باشد از کاری. آمده است در تفسیر ، (f. 80 a) که ظالم ، عقبة بن ابی معیط است . و آن چنان بودکه مهمانی کرد این عقبه ، و رسول را بخواند . رسول برفت . چو طعام آوردند. رسول صلی‌الله علیه وسلم دست از نان بکشید و گفت نخورم تا مسلمان نشوی. شرم داشت عقبه. مسلمان شد، و رسول نان بخورد. ابی‌خلف شنید ، و دوست عقبه بود . گفت حرام است دیدار من برتو . و هرگز بیش مرا نبینی تا کافر نشوی . بمحمد[2] مصطفی . از جهت او مرتد شد . چون روز قیامت باشد ، عقبه و هرکه بدو ماند دستها می‌خایند از پشیمانی و دریغ **یقول یا لیتنی اتخذت** می‌گویند کاشکی من گرفتمی **مع الرسول سبیلاً** بر محمد مصطفی ، رسول خدای است ، راهی سوی بهشت ، و نیز گفته‌اند راهی سوی رستگاری .

آیهٔ ۲۸ **یا ویلتی[3] لیتنی** ای بدبختیا ، و این کسی است که او بر خود بگرید و نوحه کند « لیتنی » کاشکی من **لم اتخذ فلاناً خلیلاً** نگرفتیمی[4]

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : خدای ای.

۲ ــ درنسخهٔ اصل « بمحمد » مکرر نوشته شده است .

۳ ــ در نسخهٔ اصل : ولیتی .

۴ ــ چنین است در نسخهٔ اصل .

« فلانا » ای که ابی‌خلف جمحی را . و « خلیل » دوستی باشد یکتا ، و نام‌زدش نکرد از بهر خوار داشتن او .

آیهٔ ۲۹ **لَقَدْ اَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ** بخدای که آن قرین بد ، مرا ببرد از راه و از یکی گفتن بخدای تعالی ، وآن توحید است **بَعْدَ اِذْ جَآءَنِی** پس آنکه آمده بود بمن ، و پذیرفته بودم مسلمانی را **وَکَانَ الشَّیْطَانُ لِلْاِنْسَانِ خَذُولاً** و هست دیو مر آدمی را فروگذارنده ، ای که هر چند امروز آدمی را از راه می‌برد ، چون روز قیامت باشد و آدمی درمانـد ، او را فرود گذارد و ازو بیزار شود و یاریش ندهد .

آیهٔ ۳۰ **وَ قَالَ الرَّسُولُ** وگفت فرستادهٔ خدای، ای که محمد مصطفی **یَا رَبِّ** ای خداوند مـن **اِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هٰذَا الْقُرْاٰنَ مَهْجُوراً** قوم من ، ای که قریش کدخویش وپیوند منند، گرفتند این‌قرآنرا دست بازداشته، ای‌که بدو کار نکردند . و نیز گفته‌اند « مهجورا » سخن بیهوده که درو فایده‌ای نباشد . و نیز گفته‌اند « مهجورا » سخنان زشت گفتند درو ، گفتند ساخته محمد است .

آیهٔ ۳۱ **وَکَذٰلِکَ جَعَلْنَا** و همچنان ای محمد کردیـم **لِکُلِّ نَبِیٍّ** مر هـر پیامبریرا **عَدُوّاً مِنَ الْمُجْرِمِینَ** دشمنی ازکافران، همچنانکه ترا دشمنان کردیم **وَ کَفٰی بِرَبِّکَ هَادِیاً وَ نَصِیراً** و بسنده کن بخدای خویش که راه نماید تـرا و یاری دهد . و باك مدار از آنکس که با تو دشمنایگی کند .

آیهٔ ۳۲ **وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا** وگفتند کافران **لَوْلَا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْاٰنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً** و چرا فرود فرستاده نشد برو همه قرآن جمله بیکبار . چـون توریت بر موسی ، ای که چرا پراکنده فرود آمد برو قرآن ؟ خدای تعالـی گفت **کَذٰلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَکَ** همچنین ای محمد پراکنده فرو فرستادیم ، از بهر

آن تا قوی گردانیم دل تو . و آن چنان بود که هر آیتی که فرود آمدی ، (f. 80 b) زیادتی قوتی بودی دل رسول را . و نیز گفته‌اند « لنثبت به فوادك » تا نگاه داریم بدان قرآن ، دل ترا از شك و گمان **وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً** فرود فرستادیم آنرا پس یکدیگر فرود فرستادنی ، میان هر دفعتی روزگاری . و نیز گفته‌اند « رتلناه » جدا کردیم آنرا جدا کردنی ، ای فصل فصل فرود فرستادیم . و عبدالله عباس روایت می‌کند از رسول صلی الله علیه که او گفت یا ابن عباس چون قرآن خوانی بترتیل خوان . گفتم ای رسول‌الله ، ترتیل چه باشد ؟ گفت پیدا کن هرحرفی را جدا جدا ، و چنان مخوان سبك سبك که شعر را خوانند . چون قرآن خوانید بیستید بنزدیك شگفتیهای او ، و چنان خوانید که دلها در جنبش آید از خواندن شما . و نباید که همت شما آن باشد که زودتر سورت تمام کنید و بپایان رسانید .

آیهٔ ۳۳ **وَ لاَ يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ** او نیارند بت‌پرستان داستانی که از بهر تو زنند تا کار ترا باطل کنند ، ای که ترا بچیزی مانند نکنند که آن نه در خور تست **إلاَّ جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ** که نه ما بیاریم راستیی و درستیی را که بدان درست راست ، باز داری از خویشتن آن مثل که از بهر تو زدند **وَ أَحْسَنَ تَفْسِيراً** آنچه ما آریم ، بیان او نیکوتر از آنچه ایشان گفتند .

آیهٔ ۳۴ **الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ** آنکسانرا که برانگیزند ایشانرا بر رویهای ایشان سوی دوزخ . و آمده است در تفسیر که روز قیامت که خلق را حشر کنند بسه گروه باشند : یك گروه ازیشان سواران باشند ، و یك گروه آنان باشندکه بر روی خویش روند . گفتند یا رسول الله چگونه روند بر رویهای خویش ؟ رسول گفت صلی‌الله علیه آنکس که تواند

که ایشانرا بپای خویش برواند، تواند که ایشانرا بر رویهای ایشان برواند. « الذین یحشرون »آنکسان که گرد کرد ایشانرا « علی وجوههم الی جهنم » پس براندشان بر رویهای ایشان سوی دوزخ **اُولٰئِكَ شَرٌّ مَكَاناً** ایشانند، ای شنونده، که جایهای ایشان بترست درآن جهان از جایها[ی] مومنان **وَ اَضَلُّ سَبِیلاً** و گم راه‌ترند ایشان درین جهان از همه کس. و ایــن جواب آن سخن است که کافران گفتندکه چرا بایدکه محمد و یاران او اولیتر باشد[1] از ما بدین کار، ای که بپیامبری و ببهشت. بخدای که ایشان بترین خلق خدای‌اند. خدای تعالــی گفت « اولیك شر مكانــا » کافــران بترند. و منزلت ایشان فرودترست در آن جهان.

آیهٔ ۳۵ **وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی الْكِتَابَ** بخدای که دادیم موسی را آن نامه‌که نام او توریة است **وَ جَعَلْنَا مَعَهُ** کردیم بــرو **اَخَاهُ هٰرُونَ** برادر او را، هرون. **وَزِیراً** یاری مروورا.

آیهٔ ۳۶ **فَقُلْنَا** پس گفتیم بــوحیی از مــا سوی ایشان **اذْهَبَا اِلَی الْقَوْمِ الَّذِینَ كَذَّبُوا بِآیَاتِنَا** بروید سوی آن مردمان، آنانکه دروغ‌زن داشتند آیتهای ما را، (f. 81 a) ای که فرعون و فرعونیان و هرکه شرك آرد بــر خدای تعالی و دروغ‌زن داشته بــاشد آیتهای خدایــرا تعالی **فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِیراً** ای که رفتند و پیغام گزاردند و ایشان نپذیرفتند. پس هلاك‌کردیم ایشانرا هلاك کردنی.

آیهٔ ۳۷ **وَ قَوْمَ نُوحٍ** و غرق کردیم قوم نوح را **لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ** چون آنگاه که دروغ زن داشتند پیامبرانرا، ای که نوح را. و هرکه یك پیغامبر

---

۱ - چنین است در نسخهٔ اصل.

را دروغ زن دارد همه را دروغ ز[ن] داشته باشد **اَغْرَقْنَاهُمْ** در زیر آب کردیم ایشانرا و بپوشیدیم ایشانرا بآب تا هلاك شدند **وَ جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً** و کردیم ایشانرا عبرتی از بهر مردمان تا ایشان عبرت گیرند **وَ اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَاباً اَلِيماً** و بساختیم از بهر ستمکاران ، ای که کافران در آن جهان پادافراهی دردناك ، جز از آن عذاب که درین جهانشان کنند .

آية ۳۸ **وَ عَاداً وَ ثَمُوداً** و هلاك کردیم عادیانرا و ثمودیانرا **وَ اَصْحَابَ الرَّسِّ** و آن مردمانرا که نشستگاه ایشان بر آن چاه بود که چهار پایانرا از آن آب دادندی و بت پرستیدندی . خدا ایشان هلاك کرد ، چون بپیامبر خود نگرویدند . و نیز گفته‌اند که « رس» نام دهیست از دیههای یمامه . و علما را دریشان خلاف است . گروهی گفته‌اند که ایشان آن مردمان بودند که شعیب پیامبر ایشان بود . و نیز گفته‌اند که ایشان مردمانی بودند که پیغامبر خویش را بخوردند . و نیز گفته‌اند که پیغامبر خویش را در آن چاه افکندند . و اول کسی که جادوی کرد زنان ایشان بودند . و ایشان زنانی بودند که بیك دیگر بسنده کرده بودند . بتازی ایشانرا « سحاقات » وبپارسی « سعتری »[1] . و « رس » چاهی باشد که گرد برگرد آن سنگ بست باشد . و آمده است که ایشان سر چاه را بساقهای پیغامبران خویش بسته بودند بجای سنگ . و نیز گفته‌اند که « رس » پارسی است و آن برفهایی باشد در درها بسیار گرد آمده . چون آفتاب گردد، از جای خویش برود چون کوهها و پشتها ، و باشد که دیهی را بیران کند و مردمان آنرا . و بعضی از علما گفته‌اند که آن « رس » بآذربادگان بوده است . وگفته‌اند نیز که آن شهر

۱ ـ چنین بنظر می‌رسد که کلمه‌ای نظیر « خوانند » یا «گویند » از قلم افتاده است.

ثمودیان بوده است ، که صالح پیغامبر ایشان بود . و نیز گفته‌اند قحطانیان از عرب بر آن جای نشستندی . پیامبری آمد بدیشان که او را حنظلة بن‌افیون گفتندی. پس ایشانرا دعوت کرد بدین خدای. معجزه خواستند ازو. گفت که چاهی بکنید که‌آب خود برآید از پایان چاه بسر چاه، بی ازآنکه برکشند تا مشك و سبوی پر کنید . ایشان آن چاه بکندند و آب می‌آمد تا بسر چاه ، و ایشان می‌بردند . پس پیغامبر خود را بکشتند و در آن چـاه افکندند . آب برجوشید تا همه را هلاك کرد **وَ قُرُوناً بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيراً** و مردمان هر روزگاری که میان این گروهان کیاد کردیم ، ایشانرا هلاك کردیم ، ایشانرا بکفر ایشان بسیار . (f. 81b)

آیة ۳۹ **وَكُلّاً ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ** همه را ازیشان پدید کردیم از بهر او را داستانها که در آن حجت بود بریشان **وَكُلّاً تَبَّرْنَا تَتْبِيراً** و همه را هلاك کردیم هلاك کردنی .

آیة ۴۰ **وَ لَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ** بخدای کـه بگذشتند و آمدند بر شهر مردمانی کـه باریده شد بریشان باران بد ، ای که سنگ بریشان باریده شد ، وآن قوم لوط بودند . و نام شهر سدوم **أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا** او پس نمی‌بینند آن شهر را چون برو گذرند در سفرهای خویش تا عبرت گیرند از آن **بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُوراً** رهاشان کن که ایشان عبرت نگیرند. هستند ایشان‌که نمی‌ترسند از برانگیختن پس مرگ.

آیة ۴۱ **وَ إِذَا رَأَوْكَ** و چون آنگاه که ببینند ترا ای محمد **إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً** نگیرند ترا مگر افسوسی ، که برو افسوس کنند و گویند **أَهٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللّٰهُ رَسُولاً** و اینست‌که بفرستاده است اورا خدای تعالی بپیامبری؟

آیة ۴۲ **إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا** و می‌خواهد و نزدیك است که ببرد مـا را از پرستش بتان خویش **لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا** اگر نه آنستی کـه شکیبایی می‌کنیمی بر پرستش بتان خویش ، اگر نه مـا را در دین خود در آوردستی ، و از بت‌پرستیدن بگردانیدستی **وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ** سرانجام کـه بدانید **حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ** چون آنگاه که ببینند عذاب را **مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا** کیست گم‌راه تر ، ای محمد ، تو ، یا ایشان .

آیة ۴۳ **أَرَأَيْتَ** این شگفتی نمودنست از کار ایشان . و این آیت درشان حارث قیس سهمی آمده است که هر یکچندی بتی پرستیدی ، باز او را رها کردی ، بتی دیگر گرفتی . و نیز گفته‌اند که ایشان سنگی نیکو یافتندی ، بپرستیدندی . چون بر سنگی دیگر گذشتندی ازو نیکوتر ، آن نخستین را رها کردندی ، و آن دیگر را پرستیدندی . خدای تعالی گفت « ارایت » او می‌بینی **مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ** آنکس را که گرفتست هوا و خواست خویش را ، خدای خویش ، چنانکه گفتیم هرچش خوش‌آید آنرا می‌پرستد . حسن بصری گوید که این آیت در شان منافقانست. هر کار کش خوش آید آن‌کند و بشریعت‌کار نکند **أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا** او پس توهستی برو نگاهبانی تا بایمانش باز آری ، ای که نیست بر تو مگر رسانیدن پیغام . این آیت منسوخ است بآیت شمشیر . و نیز گفته‌اند و هستی تو مرو را یاری دهنده .

آیة ۴۴ **أَمْ تَحْسَبُ**[1] **أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ** او می‌پنداری که بیشتری از آن کافران بشنوند حق را **أَوْ يَعْقِلُونَ** یا دریابند گفتار ترا ، مپندار این **إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ** نیستند ایشان در بی‌خردی و بی‌تمییزی و نادانی مگر چون

۱ ـ ق : تحسب .

ستوران بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبيلاً آری ایشان گمراه ترند از ستوران ، (f. 82 a) از بهر آنکه ستوران سود و زیان خویش بدانند . و خدای تعالی ایشانرا الهام داده است که دشمن خود را بشناسند، و آنچه زیان دارد آنرا نخورند. و این کافران می‌دانند که هلاك ایشان در چیست و نجات ایشان در چیست . آنچه به‌آمدن ایشانست رهاکرده‌اند واز راه رستگاری بگشته‌اند. پس ایشان گمراه‌ترند ازستوران.ونیز گفته‌اند هرکه چهار پایانرا نیکودارد.چهارپای‌اورا فرمان‌بردار باشد، و این‌کافران نعمت خدایرا می‌خورند وفرمان او نمی‌کنند.

آیهٔ ۴۵ اَلَمْ تَرَ اِلَی رَبِّكَ او نمی‌نگری سوی صنع خدای خویش كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه بگسترده است‌سایه را برروی زمین، ازآن وقت‌که سپیده بدمد تا وقت آفتاب‌برآمدن، و نیزگفته‌اند «ظل» شبست، چون‌آفتاب فروشود، پدید آید ، و چون آفتاب برآید ناپیدا شود و نیزگفته‌اند گستردن سایه پیش وقت زوالست، و بازگشتن سایه ازپس زوال وَلَوْشَآ لَجَعَلَهُ سَاكِناً و اگر بخواستی خدای تعالی ، کردی آن سایه را آرامیدهٔ همیشه‌که بنگشتی، ای‌که آفتاب برنیاوردی‌واورا بآفتاب نبردی ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَليلاً پس‌کردیم‌آفتاب را بر آن سایه راهنمای ، از بهر آنکه سایـه را بآفتاب توان دانست که ضد اوست . و نیز گفته‌اند کـردیم آفتاب را راهنمای و[1] قدرت خدای عزّوجلّ.

آیهٔ ۴۶ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ اِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً پس بـگرفتیم آن سایـه را . چنانکه کسی چیزی در مشت‌گیرد، گرفتنی‌آسان و پوشیده . و تفسیر « الینا » آن باشد کـه آن سایه را بر آن جای بردیم کـه ما خواستیم، و کس نداند آن‌جای را جز ما.

۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . ظاهراً « و » زائد است .

آیهٔ ۴۷ **وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِبَاساً** و او آن خدای است که کرد از بهر شما شب را پوشیدنی که بپوشد شما را ، چنانکه زیرجامه چون بپوشید، کس اندام شما را نبیند، درشب تاریك هم‌کس شما را نبیند **وَالنَّوْمَ سُبَاتاً** وکرد خواب را آسایشی مر تنهای شما را **وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً** وکرد روز را زندگانیی که برانگیزند در آن روز شما را از خوابی که آن چون مرگست .

آیهٔ ۴۸ **وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ** او آن خدای است که بفرستاد بادها را . و هر جای که بادهاست در قرآن ، رحمتست ، و چون یك بـاد یاد کند ، عذابست . و این بادها جنوبست و شمال و صبا . و ایشانند کـه درختانرا برآورکنند . و عذاب یك بادست ، و آن دبورست که هیچ درخت راآبستن نکند **نُشْراً** زندگانی از بهر خلق خویش . و اگر « نشرا » خوانی . نون را زبر و « شین » ساکن : بادهایی که ابرها را بپراکند در جهان تا باران بارد. واگر « بشرا » خوانـی ، « باء » و « شین » هر دودر پیش : مژده‌ای بباران، و آن چنانست کچون باران خواهد بارید ، نخست بـاد بخیزد ، پس باران آید **بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ** بفرستاد آن بادها را پیش رحمت خـویش ، و آن بارانست **وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوراً** و فرود فرستادیم از آسمان آبی پاکیزه . و نیز گفته‌اند آبی (f. 82 b) پاك کننده .

آیهٔ ۴۹ **لِنُحْیِیَ بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً** تا زنده کنیم بدان شهری مرده را، ای که شهری که درو آبادانی نباشد و کشت ، از بی آبی ، زندگانی او بآب باشدکه کشت بـدان روید **وَنُسْقِیَهُ مِمَّا خَلَقْنَا** و آب‌خـور کنیم آنـرا ، آنچه می‌آفریده‌ایم **أَنْعَاماً وَأَنَاسِیَّ کَثِیراً** چهار پایـان و مردمان بسیار . و نیز

خوانده[اند] « نسقیه » نون را زبر : بدهیم از آن آب ، چهار پایان بسیار را و مردمانی بسیار را .

آیهٔ ۵۰ **وَ لَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَیْنَهُمْ** و هر آینه و بدرستی می‌گردانیم آن بارانرا میان ایشان ، سال تا سال بسیار فرستیم آنجا که ما خواهیم ، و کمتر فرستیم آنجا که ما خواهیم . و نیز گفته‌اند می‌گردانیم ما بارانرا گونه گونه ، گاه بزرگ قطره و بسیار ، و گاه خرد قطره و اندك ، و گاه چون نمی . و نیز گفته‌اند که ما می‌گردانیم فرمانرا که در اول سوره یاد کرده شده است **لِیَذَّکَّرُوا** [1] یا [1] یاد کنند نعمت خدایرا بفرستادن قرآن ، و خشم خدایرا بنافرستادن قرآن. وعبدالله عباس می‌گوید که هرسالی باران بیك اندازه فرود آید ، و سالی بیشتر نباشد و سالی کمتر ، ولکن خدای تعالی آنرا بخش کند میان بندگان خویش ، گروهی را کمتر دهد و گروهی را بیشتر **فَاَبَی اَکْثَرُ النَّاسِ** باز ایستادند بیشتر مردمان از پذیرفتن قرآن و از گروید[ن] بدان خدای که باران فرستد **اِلاّ کُفُوراً** مگر نوسپاسی که گفتند فلان ستاره برآمد، ما را باران آمد .

آیهٔ ۵۱ و در حدیث [2] از رسول صلوات‌الله علیه ، که باران بارید در روزگار رسول در شبی ، چون بامداد شد ، رسول گفت صلی‌الله علیه امروز بامداد مردمان دو گروه‌اند : یك گروه شکر می‌کنند خدایرا بر نعمت او ، وگروهی

---

۱ ـ ۱ ـ چنین است در نسخهٔ اصل . « تا » مناسب‌تر می‌نماید . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « تا پند پذیرند . » ج ۵/ ۱۱۴۴ ؛ در کشف‌الاسرار میبدی : « تا [توانائی و تدبیر حکمت ما دریابند و] پند ما پذیرند . » ج ۷/ ۴۲.

۲ ـ چنین است درنسخهٔ اصل . جمله ناقص است وعبارتی نظیر « منقول است » « آمده است » یا در اینجا ویا بعد از « صلوات‌الله علیه » از قلم افتاده است .

دیگر نوسپاسی می کنند. اما شاکران آنانند که می گویند الحمدلله که ما را باران داد وفریاد رسید. وکافران می گویند باران بارید ببرآمدن فلان ستاره وفلان ستاره .

آیهٔ ۵۲ وَ لَوْشِئْنَا لَبَعَثْنَا فِی کُلِّ قَرْیَةٍ نَذِیراً و اگر بخواهیمی ما
فرستیمی درهرشهری پیامبری که می ترساندی ایشانرا بعذاب من تا سبك شودی بر تو بار نبوت ، ولکن نکرد تا بزرگ باشد مزد تو . و نیز گفته اند اگر خواستمی رسولی فرستادیمی د[ر] هر شهری، ولکن نخواستم ، وفرستادیم ترا بهمه مردمان .

فَلَا تُطِعِ الْکَافِرِینَ پس فرمان مبر کافرانرا در آنچه ایشان می خواهند از تو، ای که بتان ایشانرا مستای و مداهنت مکن. و این خطاب رسول راست . و مراد ازو امت اوست ، از بهر آنکه رسول هرگز مداهنت نکند و فرمان کافران نکند وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَاداً کَبِیراً وبکوش بریشان بقرآن کوشیدنی بزرگ ، ای که بی سستی . و نیز گفته اند کوشیدنی بزرگ، شمشیر است ، ای که بکوش بریشان بقرآن و شمشیر .

آیهٔ ۵۳ وَ هُوَالَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ و اوآن خدای است که بیافرید دو دریا را،
و بفرستاد هر دو را پیوستهٔ یکدیگر و مراد (f. 83 a) ازین دو دریا ، همه آبهای خوش است و همه آبهای شور ، از بهر آنکه همهٔ آبها پیوستهٔ یکدیگرست ، یا در رفتن یا درزه هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این دریای خوش و « عذب » آن باشد که خوردنی را شاید . و « فرات » آن باشد که خوشتر ازعذب باشد و کشت کردن را شاید. ومیوهٔ درختی که آن آب خورد بیشتر باشد و شیرین تر . وَ هَذَا مِلْحٌ اُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخاً و کرد میان

هر دو آب پرده‌ای و حدی که از یکدیگرشان باز می‌دارد تا آمیخته نشوند. و « برزخ » پرده‌ای باشد که آنرا بتوان دید و نتوان دید. و این پرده که میان دو آب بست، او را نتوان دید، که آن قدرت خدای است عز و جل **وحِجْراً مَحْجُوراً** و حرام محرم، ای که نشاید که یکی ازین آب غلبه کند آب دیگر را. و این از صنع لطیف خدای است عز و جل، که آب از گل می‌بگذرد و از آب نمی‌گذرد، و چنان کرده است که هر دو بر یکدیگر نیامیرد بقدرت خویش.

آیهٔ ۵۴ **وهُوَالَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً** و اوآن خدای است که بیافرید از آب، و آن نطفه است آدمیانرا **فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً** و کرد آنرا نسبی و خویشیی، که حلال نباشد بزنی‌کردن او چون دختر و پسر و خواهر وبرادر. « و صهرا » و خسرانیی که روا باشد بزنی‌کردن او، چون دختر خال و دختر عم « نسب » پدرست و فرزند، و « صهر » پیوستگی است. و عبدالله عباس می‌گوید که نسب هفت است چنانکه خدای گفت « حرمت علیکم امهاتکم » تا آنجاکه « بنات الاخت »[۱] و صهر پنج است چنانکه گفت: « و امهاتکم اللاتی ارضعنکم » تا آنجا که « و حلایل ابنایکم. »[۲] برین قول که عبدالله عباس می‌گوید نسب آن باشد که حرام باشد بزنی کردن او، چون فرزند و هرکرا نسبت بدو کنند، و صهر آن باشد که حرام باشد بسبب، چنانکه مادر شیر و خواهر شیر. و نیز گفته‌اند « نسباً » خویشیی، ای که ایشانرا خویش یکدیگر کرد. و « صهر » خسرانیی چون خسروسنه وخوشو و آنچه بدین ماند **وکَانَ رَبُّكَ قَدِیراً** وهست خدای تو توانا بدانچه اوخواهد.

۱، ۲ ــ قرآن مجید، سورة النساء (۴)، آیهٔ ۲۳.

آیهٔ ۵۵ **وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ** می‌پرستند جز خدای[۱] **مَالَا يَضُرُّهُمْ** آنچه زیان ندارد[۱] ایشانرا اگرش نپرستند، و نتوانند که زیان کنند ایشانرا **وَلَا يَنْفَعُهُمْ**[۱] وسود ندارد ایشانرا اگرش بپرستند ، و نتوانند که سودی کنند ایشانرا **وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيراً** و هستند کافران یاران بر معصیت خدای خویش و کشتن چراغ توحید . و نیز گفته‌اند هست آن کافـر ، ای که بوجهل « علی ربه ظهیرا » بر خدای خویش خوار چون چیزی که آنرا پس پشت اندازند و برو استخفاف کنند و درو ننگرند .

آیهٔ ۵۶ **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً** و نفرستادیم ما مر ترا ای محمد ، مگر مژده دهنده مومنانرا **وَنَذِيراً** و بیم‌کننده کافرانرا .

آیهٔ ۵۷ **قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ** بگوی کـه نمی خواهـم از شما (f. 83 b) برگزارد پیغامبری پای مزدی **إِلَّا مَنْ شَاءَ** لکن اگر خواهد کسی **أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً** که گیرد راهـی سوی عبادت خدای خویش که او را یکی گوید ،[۲] گو[۲] خدایرا یکی گوی . و نیز گفته‌اند من نمی‌خـواهم برگزارد پیغام پای‌مزدی تا ایشان گویند کـه او از ما مالهای ما می‌خواهد لکن هرکه خواهد که گیرد بخدمت خدای خویش راهی و بنفقه کردن مال خویش ، گو نفقه کن .

آیهٔ ۵۸ **وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ** اعتماد کن ای‌محمد بر زنده‌ای که نمیرد ، وکارهای خویش بدو سپار و واثق باش برو **وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ** تسبیح‌کن

---

۱ ، ۱ ـ ق : مالاینفعهم ولایضرهم .

۲ ـ ۲ ـ در نسخهٔ اصل : کی . به قرینهٔ « گو » در عبارت : « لکن هر که گیرد بخدمت خدای خویش راهی و بنفقه کردن مال خویش ، گو نفقه کن » در پایان همین آیه تصحیح شد .

خدای خویش را بستایش او ، ای که ستای خدایرا و بیزار دار او را از آنچه روا نباشد در صفت او **وکفی به بذنوب عباده خبیراً** و بسنده است او بگناهان بندگان خویش ، دانایی که او داناست با[1] بگناه بندگان خویش .

آیهٔ ۵۹ **الّذی خلق السّموات و الارض** آن خدای که بیافرید آسمانها را و زمین‌را **و ما بینهما فی ستّة ایّام** و آنچه در میان آسمان و زمین است در شش شبان روز **ثمّ استوی علی العرش الرّحمن** این لفظیست بتازی ، آن نیکوتر که بگذریم و بدین بگرویم . اما پارسی « استوی » در تازی قرار گرفتن است و برابر شدن است بسر چیزی . و این هر دو در صفات خدای تعالی روا نباشد . و گروهی تاویل کرده‌اند « ثم استوی علی العرش » پس پادشاه شد بر عرش و هر چه فرود عرش است از آفریدها « الرحمن » ای آنکه‌آسمان و زمین‌آفرید، او رحمن است **فسْئل[2] به‌خبیراً** بپرس از صفات او دانایی را . و نیز گفته‌اند که حاجت از رحمن خواه که او داند که حاجت تو چیست و صلاح تو در چیست . و نیز گفته‌اند ای آدمی که نمی‌دانی که « ثم استوی علی العرش » چه باشد ، بپرس از دانایی که ترا بگوید که کدام صفت رواست او را و کدام روا نیست .

آیهٔ ۶۰ **و اذا قیل لهم اسْجُدُوا للرّحمن** و چون گویند مر آن کافرانرا سجده کنید مرآن خدایرا که نام او رحمن است . و کافران قریش این نشنیده بودند **قالوا** گفتند **وما الرّحمن** رحمن کیست ؟ ما نشناسیم رحمن

---

۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . در این عبارت « با » زائد می‌نماید .

۲ ــ در نسخهٔ اصل : فسل . (به فتح اول و ثانی و کسر ثالث)

مگر[۱] مسیلمهٔ[۲] کذاب **أنسجد لما تأمرنا** و سجده کنیم مر آن مسیلمه کذاب را که تو می‌فرمایی ما را سجده کردن او را . و نیز گفته‌اند « انسجد » و سجده کنیم مر کسی را که نشناسیم **و زادهم نفوراً** و زیادت کرد ایشانرا شنیدن نام رحمن دوری از حق و رمیدن از آن. و رحمن بخشاینده‌ای باشد که از آن راستر صورت نبندد .

آیة ۶۱ **تبارك الّذی جعل فی السّماء بروجاً** خجسته است آن خداوند که کرد در آسمانها برجهایی که آن منزلهای هفت ستاره است . و نیز گفته‌اند بیافرید درآسمان کوشکهایی که نگاهبانان آسمان درو باشند . و نیز گفته‌اند « بروجاً » ستارگان بزرگ (f. 84 a). و نیز گفته[اند] بروج منزلهای آفتابست **و جعل فیها سراجاً** و کرد در آن منزلها چراغی ، ای که آفتاب . و اگر کسی « سرجاً » خواند « سین » را و« راء» را پیش: چراغها، ای که ستارگان **و قمراً منیراً** و ماهی تابنده و روشن . و آفتاب را چراغ از بهر آن خواند که درو گرمیست همچنانکه در چراغ ، و در ماه گرمی نیست نورش خواند .

آیة ۶۲ **و هو الّذی جعل اللّیل و النّهار خلفةً** او آن خدای است که کرد شب و روز را خلیفتان یکدیگر . کچون شب برود روز بیاید تا هر که را کاری بشب فوت شود روز بکند. و روز برود شب بیاید تا آن کار که روز نکرده است شب بکند . و نیز گفته‌اند « خلفه » که نمانند بیکدیگر، یکی سیاه و تاریك ، و دیگری سپید و روشن . و نیز گفته‌اند « خلفة » آمدوشد

---

۱ ـ در نسخهٔ اصل کلمهٔ « مگر » مکرر نوشته شده است .

۲ ـ در نسخهٔ اصل : مسیملة .

می‌کنند از پس یکدیگر **لِمَنْ اَرٰادَ اَنْ یَذَّکَّرَ** از بهر آنکه آنکس که اگر خواهد که خدایرا یاد کند که تسبیحی کند. واگر «یذکر» خوانی، «کاف» را بتشدید، از بهر آنکه اگر خواهد که پندی پذیرد از آمد شد شب و روز **اَوْ اَرٰادَ شُکُوراً** یا خواهد که شکری کند مر نعمت خدایرا تعالی.

آیهٔ ۶۳ **وَ عِبٰادُ الرَّحْمٰنِ الَّذینَ یَمْشُونَ عَلَی الْاَرْضِ هَوْناً** و بندگان خدای آنانند که می‌روند بر زمین آهسته و نـرم از فرودتنی مرعظمت خدایرا. و نیز گفته‌اند می‌روند عالمان نه جاهلان، و اگر کسی بریشان جاهلی کند و نادانی، حلم کنند، و مکافات نکنند. و نیز گفته‌اند «هونا» متواضعان نه متکبران **وَ اِذٰا خٰاطَبَهُمُ الْجٰاهِلُونَ** و چون سخن گویند بریشان نادانان، سخنی که ایشانرا خوش نیاید، ای که دشنام دهند بی‌خردان ایشانرا **قٰالُوا سَلاٰماً** گویند سخنی که آن راست باشد و صواب که بسلامت باشند ایشان در گفتن آن. و نیز گفته‌اند گویند «سلام علیك» چنانکه کسی کسی را بدرود کند، ای که بدرود باش که سخن نخواهم گفت و جوابت نخواهم داد.

آیهٔ ۶۴ **وَالَّذینَ یَبیتُونَ** و آنکسان که می‌گذارند شب را **لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیٰاماً** سجده کنان ایستادگان در نماز از بهر خدای خویش.

آیهٔ ۶۵ **وَالَّذینَ یَقُولُونَ** وآنانکه می‌گویند **رَبَّنَا اصْرِفْ عَنّٰا عَذٰابَ جَهَنَّمَ** ای خدای ما بگردان ازما عذاب دوزخ را **اِنَّ عَذٰابَهٰا کٰانَ غَرٰاماً** که عذاب آن همیشه لازم، که هرگز بنگردد. و[1] نیز گفته‌اند «غراما» سخت و گران[1]. و نیز گفته‌اند «غراما» دردناك. و محمد کعب می‌گوید کـه خدای تعالی بپرسد کافرانرا از شکر نعمت. جواب نتوانند داد. تاوان کند نعمت

---

۱ ـ ۱ ـ در نسخهٔ اصل مکرر نوشته شده است.

خویش را بریشان ، پس بدوزخشان باز دارد .

آیه ۶۶ اذیها ساءَت مُستقراً و مُقاماً که آن دوزخ بدقرارگاهی است و بد بودن جایی است .

آیه ۶۷ و الّذین (f. 84 b) إذاأنفقوا آنانکه چون هزینه‌کنند لم‌یُسرِفوا از اندازه بنگذرند، ای‌که خواستد نفقه نکنند درمعصیت خدای. و نیز گفته‌اند بیش از آن نفقه نکنندکه طاقت آن دارند . و نیز گفته‌اند « لم یسرفوا » نفقه بناحق نکنند . و هرمالی‌که‌آنرا نفقه‌کنند نه‌بحق، اسراف است ولَمْ یقتروا و بازندارند حق‌خدایرا، ای‌که هرچه حق‌خدای است داده دارند.و نیز گفته‌اند « لم یقتروا » زن وفرزند را گرسنه ندارند و « اقتار » تنگی کردن زندگانی باشد برخود بدانچه نفقه نکند مال خود وکانَ بینَ ذلکَ قواماً میان اسراف و اقتار ، عدل و قسط ، ای که میانه زیند .

آیه ۶۸ و الّذینَ لا یَدْعُونَ مَع اللّهِ إلَهاً آخَرَ آنانکه نپرستند با خدای خدایی دیگر ، و نخوانند جز خدایرا خدای، ای که خدایرا انباز نگویند و بتانرا نپرستند از بهرآنکه تا شفاعت کنند ایشانرا ولا یَقتُلونَ النَّفْسَ الّتی‌حَرَّمَ اللّهُ الاّ بالحَقِّ و نکشند تنی را که حرام‌کرده است خدای تعالی کشتن آن مگر بحق . و آن، آن باشد که زنا کند پس احصان ، و کفرآرد پس ایمان . و بکشد کسی را بنا حق ولاَ یزنُونَ و زنا نکنند وَمَنْ یفعَلْ ذلکَ و هرکه بکند آنچه گفته شد ، ای کــه مرتد شود یا کسی را بناحق بکشد یــا زنا کند یَلْقَ اَثَاماً بیند پاداش کردار خویش ، که آن کردار بزه بود . و نیز گفته‌اند « اثام » وادییست در دوزخ.

آیه ۶۹ یُضاعَفْ لهُ العَذابُ یومَ القیامَه دو چندان کنند عذاب او کــه

از آن دیگر گناهکاران، ای‌که جمع کنند میان عقوبتهای کبیرهای او چون زنا و ردت و خون ناحق. و نیز گفته‌اند « یضاعف له العذاب » بدارند او را همیشه در آن عذاب روز قیامت **وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا** و جاودان بماند در دوزخ بت‌پرستی، خوار کرده بعقوبت.

آیهٔ ۷۰ **إِلَّا مَنْ تَابَ** مگر آنکس که توبه کند و بازگردد بخدای تعالی
وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بگرود بخدای و رسول او و کارهای شایسته
کند، فریضها بگزارد واز مناهی دور باشد **فَأُولَئِكَ** پس ایشانند، ای شنونده
يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ که بدل‌کند خدای تعالی کردارهای‌بد زشت
ایشانرا که در کافری کرده‌اند بکردارهای نیکو که در مسلمانی کنند. بدل
شرك، ایمان، و بدل زنا، پارسایی، و بدل مومن کشتن، کافر کشتن
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا و هست خدای تعالی درگذارنده ازو، از پس
ایمان، بخشاینده پس توبه.

آیهٔ ۷۱ **وَمَنْ تَابَ** و هر که بازگردد و توبه کند از بت‌پرستی و دل بر آن
نهندکه هرگز آن توبه بنشکنند وکافر نشود وبگرود بیکیی خدای **وَعَمِلَ صَالِحًا**
و کار شایسته کند، ای که بگرود بپیغامبری مصطفی **فَإِنَّهُ يَتُوبُ** (f. 85 a)
إِلَى اللَّهِ مَتَابًا پس او باز می‌گردد بفرمان‌برداری بخدای تعالی بازگشتنی.
توبهٔ اول ایمان است و توبهٔ دوم گزاردن شرایع ایمان.

آیهٔ ۷۲ **وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ** و آنکسان که گواهی دروغ ندهند. و
نیز گفته‌اند حاضر نیایند جایی که آنجا رود و سرود باشد. و نیز گفته‌اند
آنانکه‌بت نپرستند وحاضر نیایند بعید بت‌پرستان **وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ** و چون
بگذرند بکارهایی که آن بیهوده است و کار نیاید، و آن معصیتهاست **مَرُّوا**

كراماً می‌گذرند کریمان ، ای که نکنند آن کار و روی بگردانند ازو . و نیز گفته‌اند چون ایشانرا رنجه دارند درگذارند و پاداش نکنند .

آیة ۷۳ **وَالَّذِينَ اِذَا ذُكِّرُوا** آنانکه چون ایشانرا پند دهند **بِآيَاتِ رَبِّهِمْ** بآیتهای خداوند ایشان ، و آن قرآنست **لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمّاً وَعُمْيَاناً** پس فرود نیفکنند و فرود نگذارند آن پندها را ، گویی ایشان کرانندی که نمی شنوندی و کورانندی که نمی بینندی ، ای که خود را کور و کر نسازند . و « خرور » افتادن باشد « لم یخروا علیها » نیوفتند بر آن کران و کوران .

آیة ۷۴ **وَالَّذِينَ يَقُولُونَ** و آنان که می‌گویند **رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ اَزْوَاجِنَا** ای خداوند ما ببخش مرما را از جفتان ما **وَذُرِّيَّاتِنَا** و فرزندان ما **قُرَّةَ اَعْيُنٍ** فرزندانی که روشن شود چشمهای ما بریشان درین جهان بپارسایی، ودر آن جهان بشفاعت و درجهٔ بلند . و نیز گفته‌اند که روزی کن مارا جفتانی و فرزندانی « قرةاعین » پارسائی که دل نشود که چشم ازیشان برگیری. ونیز گفته‌اند فرزندانی که دریشان نگریم، شاد گردیم و آب چشم ما خنك گردد. از بهر آنکه آب چشم شادی مرد ، سرد باشد ، و آب چشم اندوه ، گرم **وَاجْعَلْنَا** و گردان ما را **لِلْمُتَّقِينَ اِمَاماً** امامان پرهیزگاران که بما اقتدا کنند . و نیز گفته‌اند « اماماً » امامانی که مردمانرا بنیکی خوانیم . در این آیت دلیل است که جستن ریاست در دین روا باشد .

آیة ۷۵ **اُولٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ** ایشانندکه پاداش دهند ایشانرا و روارها. و کاخ بلند را « غرفه » خوانند که از همه خانهای آن بلندتر باشد . و نیز گفته‌اند « غرفه » بهشت است **بِمَا صَبَرُوا** بدان شکیبایی که کردند برطاعتها

و بر درویشی **وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا** و پیش ایشان آیند در آن بهشت از بهر دیدار **تَحِيَّةً وَ سَلَاماً** و خبر کنند ایشانرا بهمیشگی در بهشت و پادشاهی بزرگ و سلامتی و نیکی . و نیز گفته‌اند « ویلقون فیها تحیة » گویند یکدیگر را بسلام. و اگر « یلقون » خوانی ، سبك ، ای که بینند آن بهشتیان در بهشت[1] « تحیة » پادشاهی « وسلاما » و ایمنی از زوال . و نیز گفته‌اند تحیت ، جان ایشانرا باشد ، و سلامت ، تن ایشانرا .

آیهٔ ۷۶ **خَالِدِينَ فِيهَا** همیشه جاودان در آن بهشت[1] **حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَ مُقَاماً** نیکو آرامگاهیست آن بهشت (f. 85 b) و نیکو جاییست آن بهشت . و نیز گفته‌اند چون نیکوست آرامگاه ایشان و جایگاه ایشان در بهشت .

آیهٔ ۷۷ **قُلْ** بگوی ای محمد **مَا يَعْبَؤُا**[2] **بِكُمْ رَبِّي** چه عذاب کندی شما را ، ای چرا عذاب کندی‌شما را **لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ** اگر نه بت‌پرستیدن شماستی . و نیز گفته‌اند « مایعبو بکم » چــه خیزدی از شما و کجا برآییدی « لولا دعاوکم » اگر نــه خواندن شماستی خدایرا تعالی و یکی گفتن شما و پرستش شما او را . و نیز گفته‌اند چرا آفریدی شما را خدای من اگر نه از بهر آن بودی تا او را پرستید وحاجتهای خویش از[و] خواهید، ای‌که نیافرید شما را مگر از بهر سود شما **فَقَدْ كَذَّبْتُمْ** پس دروغ زن داشتید شما رسولان مرا و تقصیر کــردید در طاعت من **فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَاماً** سرانجام که بباشد شما را اسیر گرفتنی . و دستهای شما گرفتن بقهر و غلبه که نتوانید که خود را برهانید که آن عذاب لازم باشد ، ای که ملازم گرفته باشد شما را . و نیز گفته‌اند

---

۱ ــ ۱ ــ در نسخهٔ اصل در قسمت پایین صفحه افزوده شده است .

۲ ــ ق : یعبؤا .

که آن عذاب باشد جداکننده میان نیکان و بدان ، ای که کار هر کسی ملازم گیرد ، آنکه نیکی کرده است نیکی ، و آنکه بدی کرده است بدی .

و ابی کعب می‌گوید از رسول صلی‌الله علیه هرکه سورة الفرقان بخواند گواهی دهم که این کس از دنیا مومن بیرون شود ، و بقیامت خدای تعالی در بهشتش در آرد بی رنجی و مشقتی .

سورة الشعراء مکیست همه مگر چهار آیت که بمدینه فرود آمده است « و الشعرا یتبعهم الغاوون » تا بآخر سورت . و دویست و بیست وهفت آیتست در کوفی و مدنی اول ، و بیست وشش آیتست در بصری و مدنی آخر[1] .

بسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم

آیة ۱ **طسم** عبدالله عباس می‌گوید که عاجزند علما از دانستن این حروف .
و حسن بصری می‌گوید که هر حرفی نامی است از نامهای خدای : « طاء » طول اوست ، و « سین » سنا [ی] او ، و « میم » ملك او . و نیز گفته‌اند « طاء » درخت طوبی است ، و « سین » سدرة المنتهی ، و « میم » محمد مصطفی است . و نیز گفته‌اند سوگند است ، سوگند گفت بطول خویش و سنا و ملك خویش ، و جواب سوگند « ان نشا ننزل علیهم من السما ایة » .

---

۱ ـ در حاشیهٔ نسخهٔ اصل افزوده شده است : « رسول علیه‌السلام فرمود هر که این سوره شعرا بخواند ، بدهند او را ده نیکی بعدد هر که موسی را و ابراهیم را و نوح را و صالح را و لوط را و شعیب را و عیسی را علیهم السلام صادق و راست گوی داشتند .

آیة ۲ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ که این سورت آیتهای کتابست پدید کننده حلال و حرام را و جدا کننده میان حق و باطل. و « کتاب » نامه باشد . پس خطاب کرد پیغامبر را و گفت :

آیة ۳ لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ مگر تو بخواهی کشت خود را أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ از غم آنکه ایشان نمی‌گروند . و آن چنان بود که چون مکیان نگرویدند و او را دروغزن کردند ، سخت آمد آن برو و رنجور گشت . خدای تعالی او را خبر کرد . (f. 86 a) اگر بخواهدی که ایشان ایمان آرندی ، درمانده گرداندی تا بدرماندگی ایمان آرند .

آیة ۴ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ اگر بخواهیم فرو فرستیم بریشان مِنَ السَّمَاءِ آيَةً از آسمان آیتی وعلامتی که درمانده گرداندی ایشانرا تا ایمان آرندی بکره فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ و باشدی گردنهای[1] ایشا[2] نهاده مرآن آیتها را ، ای که نژند باشدی از بهر آن آیت و نتوانندی که گردن ازآن بکشندی . و نیز گفتند اگر بخواهیمی فرود فرستیمی از آسمان آیتی بزرگ و دلیلی روشن تا باشندی مهتران ایشان « لها خاضعین » مر آنرا گردن نهاده .

آیة ۵ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ و نیاید بدیشان پندی مِنَ الرَّحْمَٰنِ از خدای تعالی مُحْدَثٍ نو فروفرستادن آن إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ که نه ایشان هستند از آن روگردانندگان .

آیة ۶ فَقَدْ كَذَّبُوا پس دروغ زن داشتند قرآنرا چون آنگاه که بیامد

۱ ــ در نسخهٔ اصل : کردن نهای .

۲ ــ ایشا : ایشان

بدیشان محمد و قرآن **فَسَیَاْتیهِم** سرانجام که بدیشان آید **اَنْبٰاءُ**[1] **مٰا کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ** خبرها، آنچه بر آن افسوس می‌کردند، ای که بدانند خبر آن روز قیامت. و این زلیفنست ایشانرا. و نیز گفته‌اند بیاید بدیشان خبر آن درین جهان بکشتن.

آیهٔ ۷ **اَوَلَمْ یَرَوا اِلَی الْاَرْضِ** او نرسیده است دانش ایشان بزمین و آنچه خدای آفریده است در آن از شگفتیها **کَمْ اَنْبَتْنٰا فیهٰا** چندرویانیدیم در آن زمین **مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَریمٍ** از هرگونه‌ای نیکو. ونیز گفته‌اند از هرگونه‌ای مبارك و سودمند. و نیز گفته‌اند از هرگونه‌ای ستوده از آنچه مردمانرا بدان حاجتست. و نیز گفته‌اند «من کل زوج» هر جفتی ازآدمیان، از بهر آنکه آدمیان، نبات زمین‌اند. چنانکه خدای‌گفت «والله انبتکم من الارض نباتا».[2] «کریم» بهشتی هر که در بهشت رود او کریم است او هرکه در دوزخ رود لییم است.

آیهٔ ۸ **اِنَّ فی ذٰلِكَ لَاٰیَةً** و در آفریدن آن نشانیی است بر یکیی خدای تعالی وتوانایی او **وَ مٰاکانَ اَکْثَرُهُمْ مُؤمِنینَ** و نیستند بیشتر ایشان‌گرویدگان از بهر آنکه در علم و قضای من پیشی رفته است که ایشان نگروند.

آیهٔ ۹ **وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزیزُ الرَّحیمُ** و خدای تو اوست که کس برو برنیاید و سخت عقوبتست آنکس راکه بدو نگرود و بخشاینده است برآنکس که او بگرود.

آیهٔ ۱۰ **وَ اِذْ نٰادیٰ رَبُّكَ مُوسیٰ** ویادکن چون بخواندخداوند تو موسی راآن شب‌که آن درخت و آتش بدو نمود **اَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّٰالِمینَ** و گفت مرو را

---

۱ ـ ق : انبؤا.

۲ ـ قرآن مجید، سورهٔ نوح (۷۱)، آیهٔ ۱۷.

بیاید[۱] آن[۱] مردمان ستمکاران برخویشتن ، ای که فرعونیان . پس گفت :

قَومَ فِرعَونَ مردمان فرعون **اَلایَتَّقُونَ** او چرا نمی پرهیزند و آیهٔ ۱۱
نمی‌ترسند از خدای تعالی تا بگروند بدو .

قالَ رَبِّ اِنّی اَخافُ اَنْ یُکَذِّبُون گفت موسی ، ای خداوند من آیهٔ ۱۲
می‌بترسم که دروغزن دارند (f.86 b) مرا در پیغامبری من .

وَ یَضیقُ صَدری و تنگ شود دل من در سینهٔ من **و لا یَنْطَلِقُ لِسانی** آیهٔ ۱۳
و کشاده نگردد زبان من . و اگر « قاف » را زبر خوانی : بترسم که تنگ شود دل من از کار نکند زبان من و نتوانم که پیغامبری بگزارم از بیم فرعون و هیبت او . و نیز گفته‌اند از بستگیی که در زبان منست **فَاَرْسِلْ اِلی‌هَرُون** رسول‌فرست سوی هرون که برادر منست تا پشت‌من باشد برگزاردن پیغامبری. و هرون بمصر بود ، آنگاه که خدای تعالی موسی را بشام پیغامبری داد .

و لَهُمْ عَلَیَّ ذَنْبٌ و ایشانرا بر من گناهی است ، ای که آن قبطی آیهٔ ۱۴
را بکشته‌ام . ایشانرا بر من قصاص آن کشتن واجبست **فَاَخافُ اَنْ یَقْتُلُون** بترسم‌که بکشند مرا بدان قبطی‌که او را بکشته‌ام. و موسی از قصاص ترسید. نه ازکشتن ایشان برگزارد پیغمبری. از بهر آنکه دانست‌کچون خدای تعالی او را برسولی فرستد نگاهش دارد تا پیغام بگزارد .

قالَ کَلّا فاذْهَبا بِآیاتِنا گفت میندار ، ای نکشند ترا . ببرید آیهٔ ۱۵

---

۱ ـ ۱ ـ چنین است در نسخهٔ اصل . با توجه به قرائن ذیل ممکن است کلمه‌ای نظیر « به » ، « سوی » ، « بسوی » پیش از کلمهٔ « آن » از قلم افتاده باشد . در ترجمهٔ تفسیرطبری: « بشو بگروه ستمکاران » ، « برو سوی گروه » ج ۵/ ۱۱۶۰؛ کشف‌الاسرار میبدی : « کـه بآن گروه ستمکاران شو » ج ۷/ ۸۱ . ولی تفسیر سورآبادی نیز مانند نسخهٔ اصل است : « که بشوند آن گروه ستمکاران » ۷۹ .

نشانیهای ما را تو وهرون بر پیغامبری خویش ، و آن نه آیت بود . گفته‌ایم پیش ازین **اِنّا مَعَکُم مُستَمِعُونَ** ما بر شمائیم بعون و نصرت . می‌شنویم آنچه تو گویی و آنچه ترا گویند .

آیهٔ ۱۶ **فَأْتِیا فِرْعَونَ فَقُولا** بیایید بفرعون ، پس بگویید هر دو تن ، تو و هرون ، **اِنّا رَسُولُ رَبِّ الْعالَمِینَ** ما فرستادگان خدای جهانیم، هر یکی از ما رسول است .

آیهٔ ۱۷ **اَنْ اَرْسِلْ مَعَنا بَنِی اِسْرائِیلَ** او مــی‌گوییم ترا که بفرست بــر مــا فرزندان اسرایل را و دست ازیشان بازدار و ایشانرا ببندگی مگیر .

آیهٔ ۱۸ **قالَ اَلَمْ نُرَبِّكَ فِینا وَلِیداً** گفت فرعون و نه بپروردیم ما ترا در میان خویش کودکی خرد **وَ لَبِثْتَ فِینا مِنْ عُمُرِكَ سِنِینَ** و بماندی در میان ما سی سال ، ای که زندگانی کشیدی بر ما سی‌سال ؟ و آمده است که سی سال بنزدیك فرعون بود و ده سال بمدین بود . چهل ساله بفرعون باز آمد ، و سی‌سال او را بخدای تعالی می‌خواند . و چون فرعون غرق شد پنجاه سال دیگر بزیست . و این سخن که گفت که نه خرد بودی که ما ترا بپروردیم تا بزرگ شدی ، منت می‌نهاد برو ، نعمت خود برو می‌شمرد و پس گفت :

آیهٔ ۱۹ **وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِی فَعَلْتَ** و کردی آن کردهٔ تو که کردی، ای که قبطی را بکشتی **وَ اَنْتَ مِنَ الْکافِرِینَ** و تو از کافر نعمتانی ، شکر نمی‌کنی نعمت مرا بر خویشتن که ترا بپروردیم .

آیهٔ ۲۰ **قالَ فَعَلْتُها اِذاً** گفت کردم آن، ای که‌کشتم آن قبطی را همیدون **وَ اَنَا مِنَ الضّالِّینَ** و من از فراموشکاران بودم ، فراموش کرده بودم‌که نباید زد او را . و نیز گفته‌اند من از گم‌بودگان بودم از پیامبری ، ای که ندانستم

که مرا پیغامبری خواهند داد .

آیهٔ ۲۱ **فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ** (f. 87 a) بگریختم از شما **لَمّا خِفْتُکُمْ** آنگاه که بترسیدم از شما که مرا بکشید و بمدین رفتم **فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً** ببخشید مرا خدای من پیامبری ، ای که گرامی گردانید مرا بپیامبری و علم و فهم **وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ** و کرد مرا از جملهٔ پیغامبران مرسل ، ای که آن فرستادگانی که ایشانرا شریعت و احکام بود .

آیهٔ ۲۲ **وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَیَّ** و آن پرورش تومرا نیك داشتست که منت می‌نهی برمن بدان ، ای که مرا بندگی نگرفتی **أَنْ عَبَّدْتَ بَنِی إِسْرائِیلَ** و اسراییلیان را بندگی گرفتی. و نیز گفته‌اند منت می‌نهی برآن پرورش‌خویش برمن ، و تو اسراییلیانرا بندگی گرفتی ، ای که من در دست تو بدان افتادم که ایشانرا بندگی گرفتی، و اگر توایشانرا رها کردی ایشان مرا بپروردندی و در دریا نینداختندی . و روا باشد که گویی « و تلك نعمة » ، « اوتلك نعمة »[1] او آن پرو[ر]ش تو نیز نعمتی بود که منت می‌نهی بر من پس آنکه اسراییلیانرا بندهٔ خود کردی؟ ای که نیکویی‌خویش براستای من یادمی‌کنی، و بدکرداری خویش را براستای خویش وپیوند من فراموش می‌کنی و یاد نمی‌کنی ؟

آیهٔ ۲۳ **قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِینَ** گفت فرعون چیست « رب‌العالمین » و کیست او که تو می‌گویی که من رسول اویم ؟ و نیز گفته‌اند چه چیز است این‌که تومی‌گویی که او رب‌العالمین است و چگونه است ؟

---

۱ ــ مضمون این عبارت در کشف‌الاسرار میبدی بدین شرح آمده است : « ... باین قول « و تلك نعمة » بر طریق استفهام است ، یعنی ــ او تلك نعمة ، **فحذف** الف الاستفهام، کقوله : « **فهم الخالدون** یعنی ــ افهم الخالدون. » ج ۷ / ۹۹.

آیهٔ ۲۴ **قَالَ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ** گفت موسی او آفریدگار آسمانهاست و زمینها **وَ مَابَیْنَهُمَا اِنْ کُنْتُمْ مُوقِنِینَ** و آنچه میان ایشانست هر دو ، اگر هستید شما بی‌گمانان که اوست آفریدگار آن همه .

آیهٔ ۲۵ **قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ اَلَا تَسْتَمِعُونَ** گفت فرعون مرآنکسانرا که گرد بر گرد او بودند از مهتران قوم او بشگفتی ، او نمی‌شنوید آنچه موسی می‌گوید و شگفتتان نمی‌آید از گفتار او ؟

آیهٔ ۲۶ **قَالَ رَبُّکُمْ وَ رَبُّ اٰبَائِکُمُ الْاَوَّلِینَ** او خدای شماست و خدای پدران شما که نخست ایشان بودند ، پس شما .

آیهٔ ۲۷ **قَالَ اِنَّ رَسُولَکُمُ الَّذِی اُرْسِلَ اِلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ** گفت فرعون رسول‌شما آن رسول که فرستاده شد سوی شما دیوانه است .

آیهٔ ۲۸ **قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ** گفت موسی من دیوانه نیستم ، ولکن شما را می‌خوانم بپرستش آفریدگار مشرق، و مغرب آنجا که آفتاب برآید و آنجا که آفتاب فروشود **وَ مَابَیْنَهُمَا** و آنچه در میان هر دوست **اِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ** اگر هستید شما خردمندان .

آیهٔ ۲۹ **قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ اِلٰهاً غَیْرِی** اگر گیری خدایی جز من **لَاَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِینَ** سوگند می‌خورم که کنم ترا از زندانیان در زندان .

آیهٔ ۳۰ **قَالَ اَوَلَوْجِئْتُکَ بِشَیْءٍ مُبِینٍ** گفت موسی او نه آوردهام بتو حجتی و چیزی که[1] آن‌گواست و پدید می‌کندکه پیامبرم و تو مرا در زندان می‌کنی؟ و نیز گفته‌اند (f. 87 b) او مرا در زندان کنی اگر حجتی آرم آشکارا ؟

آیهٔ ۳۱ **قَالَ فَأْتِ بِهِ** گفت فرعون پس بیار آن حجت و بنمای مرا **اِنْ کُنْتَ**

۱ ـ در نسخهٔ اصل « که » مکرر نوشته شده است .

مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی تو از راست‌گویان .

آیهٔ ۳۲ فَأَلْقَى عَصَاهُ بیفکند موسی آن دست چوب را از دست خویش فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ همید[و]ن آن عصا اژدهایی‌گشت ، ماری زرد ، بزرگ‌تر از همه ماران « مبین » آشکارا که همه می‌دیدند . اگر کسی بپرسد که درین آیت می‌گوید که ماری بزرگ، و جای دیگر گفته است « تهتز کانها جان »[1] می‌جنبید گویی آن ماری خردستی ؛ جواب آنست که در خلقت بزرگ ، و در سبکی و جستن چون ماری خرد بود .

آیهٔ ۳۳ وَنَزَعَ يَدَهُ پس بیرون کشید دست خویش را از جیب خویش فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءَ[2] پس همیدون آن دست سپید بود مرآنرا شعاعی چون شعاع آفتاب لِلنَّاظِرِينَ مرنگرندگانرا که درو می‌نگریستند .

آیهٔ ۳۴ قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ گفت فرعون مرمهتران قوم خویش را که گرد برگرد او بودند إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ این موسی هر آینه که جادویست دانا، نیك داند جادوی .

آیهٔ ۳۵ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ می‌خواهد که بیرون آرد شما را از زمین شما، ای که زمین مصر بِسِحْرِهِ بجادوی خویش . و جادوی کردن کاری باشد پوشیده بسبك دستی و دانایی در آن فَمَاذَا تَأْمُرُونَ[3] پس چه فرمایید شما تا من چکنم او را ؟ و این مشورتی بود که برایشان می‌کرد و ازیشان رای می‌خواست .

آیهٔ ۳۶ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ گفتند آن مهتران بازدار او را و برادر او را ،

۱ ــ قرآن مجید ، سورة القصص (۲۸) ، آیهٔ ۳۱ .
۲ ــ ق : بیضاء . (به ضم حرف آخر)
۳ ــ در نسخهٔ اصل : تأمرون . (به کسر نون)

و پس افکن کار ایشانرا **وابعث فی المدائن حاشرین** و بفرست در شهرها مردمانی را که گرد کنند جادویرا[1]

آیهٔ ۳۷ **یأتوک بکل سحّار علیم** بیارند بتو هر جادوی دانا را ، حاذق در جادوی خویش .

آیهٔ ۳۸ **فجُمع السَّحرة** پس گردکردند جادوان را **لمیقات یوم معلوم** از بهر وقتی و روزی که آن معلوم بود و آن روز عید ایشان بود .

آیهٔ ۳۹ **و قیل للنّاس** وگفتند مر مردمانرا **هل انتم مجتمعون** او هستید شما گرد آینده ، ای که گرد آیید .

آیهٔ ۴۰ **لعلّنا نتّبع السّحرة** مگر بر پی جادوان رویم ، ای کــه فرمان ایشا[2] کنیم **ان کانوا هم الغالبین** اگر باشندی ایشان غالبان ، ای که بیشی و پیشی ایشانرا باشد. و نیزگفته‌اند « لعلنا نتبع السحرة » مگرما بباشیم بردین جادوان « ان کانوا هم الغالبین » اگر موسی و هرون غلبه کنند جادوانرا . و نیز گفته‌اند « لعلنا نتبع السحرة » مگر ما بباشیم بردین جادوان . و جادوان فرعون را پرستیدندی. و گفته‌اند که ایشان هفتاد[و] دو مرد بودند. وگفته‌اند کدسیصد وشصت جادو بودند. وگفته‌اند که دوازده هزارجادو بودند. وگفته‌اند

---

۱ ــ با آنکه کلمهٔ « جادویرا » دراین جمله مفید معنی تواندبود، مع‌هذا باتوجه به قرائن ذیل شاید کلمهٔ « جاودان را » مناسب‌تر باشد ، در تفسیر سورآبادی : « و بفرست در شهرهای مصر انگیزندگان که جادوان انگیزند. » ۸۴ ؛ درکشف الاسرارمیبدی: « وابعث فی‌المدائن‌حاشرین ـ یعنی ـ فرق الشرط فی‌الاعصار والبلدان و اقطـار مملکتك ، فیجمعوا لـك السحرة و العلماء منهم... » ج ۱۰۳/۷ ؛ در تفسیر ابوالفتوح رازی : « و کس فرست در شهر ها تـا جـادوان را جمع‌کنند . » ج ۳۵۴/۷ .

۲ ــ ایشان .

که نوزده هزار بوده‌اند . وگفته‌اند هفتاد هزار بودند .

آية ۴۱ **فَلَمَّا جَآءَ السَّحَرَةُ** پس چون آنگاه‌که بیامدند جادوان **قَالُوا لِفِرْعَوْنَ** (f. 88 a) گفتند مر فرعون را **أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا** اوهست مرما را مزدی، ای‌که تو ما را چیزی بخشی وپاداشی کنی **إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ** اگر باشیم ما غلبه کننده مر موسی را؟

آية ۴۲ **قَالَ نَعَمْ** گفت فرعون همچنین شما را پاداش کنم بر خدمت شما **وَ إِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ** و شما باشید همیدون از نزدیك کردگان بمن، ای که شما را باز آنکه شما را بخشم باشید از خاصگان من .

آية ۴۳ **قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا** گفت مریشانرا بیفکنید **مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ** آنچه شما بخواهید افکند آنرا از رسنها و عصاها .

آية ۴۴ **فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ** بیفکندند رسنهای خویش را و عصاهای خویش را **وَ قَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ** و گفتند بعزة فرعون و بزرگی او . و عزت بتبعت و قوه باشد . ای که ببزرگی فرعون که کس برو بر نیاید **إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ** که ماییم غلبه کنندگان مرموسی را، ای‌که هرآینه ما چیره گردیم بر موسی و بیش آییم .

آية ۴۵ **فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ** پس بیفکند موسی‌عصای خویش‌را **فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ** پس همیدون آن عصا می‌گرفت و بزودی فرومی‌برد **مَا يَأْفِكُونَ** آن دروغهای ایشانرا ، ای که آنچه ایشان می‌گفتند که آن ماران‌اند و ما برموسی چیره شویم ، ای که آن عصاها را و رسنها را که دروغ ایشان بود .

آية ۴۶ **فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ** افکنده شدند جادوان **سَاجِدِينَ** سجده کنان ، از زودی که سجده کردند گویی‌که ایشانرا کسی در سجده افکند .

آیهٔ ۴۷ **قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ** گفتند گرویدیم بخدای جهانیان. فرعون
گفت مرا می‌گویید آن ؟ گفتند جادوان ما ترا نمی‌گوییم بل که .

آیهٔ ۴۸ **رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ** بخدای موسی و هرون گرویدیم .

آیهٔ ۴۹ **قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ** گفت فرعون او استوا[ر] داشتید
موسی را و بدو بگرویدید پیش ازآنکه دستوری دادمی شما را **إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ** که موسی استاد بزرك شماست ومهتر شماست‌کدآموختست مرشما را جادوی **فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ** پس سرانجام که بدانید که بشما چه رسد از عقوبت من وچه‌کنم براستای شما . **لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ** بخدای‌که ببرم دستهای راست شما **وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ** و پـایهای چپ شما **وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ** و بردار کنم شما را همه بر کنارهٔ جوی نیل .

آیهٔ ۵۰ **قَالُوا لَا ضَيْرَ** گفتند جادوان و باکی نیست وزیان ندارد ما را **إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ** ما سوی خداوند خویش باز می‌گردیم ، ای که توبه می‌کنیم از جادوی .

آیهٔ ۵۱ **إِنَّا نَطْمَعُ** ما اومید می‌داریم **أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا** که بیامرزد مرما را خدای ما گناهان مـا : بت پرستی و جـادوی **أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ** نخستین‌گرویدگان ویکی گویان از مردمانی‌که درین روزگارند . پس‌فرعون بفرمود (f. 88 b) تا دستهای راست ایشان ببریدند وپایهای چپ ایشان وبردار کردند ایشانرا . بامداد جادوان بودند و شبانگاه شهیدان و گرویدگان .

آیهٔ ۵۲ **وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى** وپیغام دادیم پوشیده سوی‌موسی **أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي** که ببر بندگان مرا،ای اسراییلیانرا **إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ** که پس شما آیند، ای که فرعون و قوم او . پس برفتند در شب و عاریت کـردند از قبطیان ، ستوران

ایشان و پیرایهای ایشان. و آن شب شنبه بود . چون فرعون خبر یافت ، روز یك شنبه کسان فرستاد بشهرهایی که‌گرد برگرد مصر بود چنانکه خدای [گفت][1] :

آیهٔ ۵۳ **فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ** پس بفرستاد فرعون گرد کنندگان را که‌گرد می‌کردند سپاه را تا پس موسی‌روند صلوات‌الله‌علیه. چون گردآمدند ، گفت مرایشانرا .

آیهٔ ۵۴ **إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ** این موسی و قوم او گروهی اندك‌اند، همه زیردستان و بی‌خردان ، باقی مانده از مردمان بسیار که هلاك شده‌اند.

و علما را خلاف است در عدد بنی اسرایل . گروهی گفته‌اند شصد[2] هزار و هفتاد هزار مرد بودند. و نیز گفته‌اند شصد[2] هزار و بیست هزار جنگی بودند بیش از بیست سال و کم از شصت سالگان که ایشانرا از بزرگی نشمردندی . شصد[2] هزار و بیست هزار مرد جنگی بود. فرعون ایشانرا اندك خواند از بسیاری که سپاه فرعون بود . و سدی می‌گوید که مقدمهٔ فرعون ، هامان بود با هزار هزار سوار و هفتصد هزار سوار که در آن میان یك اسب کره نبود . و نیز گفته‌اند نه‌بار هزار بار هزار سوار بود .

آیهٔ ۵۵ **وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ** ایشانند مرمارا بخشم آرنده،ای‌که مارامخالفت می‌کنند که ما در خشم شده‌ایم. و نیز گفته‌اند که از بندگی ما سر می‌بکشند .

آیهٔ ۵۶ **وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ** و ما همه ساخته‌ایم مرحرب را بسلاح واسب و آنچه آنرا شاید . و اگر « حذرون » خوانی ، بی « الف » : ما همه بیدار

۱ ــ در نسخهٔ اصل جمله ناقص است . به قرینهٔ موارد مشابه افزوده شد.

۲ ــ شصد : ششصد.

و هوشیاریم و ایشان بی‌سلاح و غافل ، برنشینید تا از پس ایشان رویم .

آیهٔ ۵۷ **فَأَخْرَجْنَاهُمْ** پس بیرون‌آوردیم ایشانرا، ای‌که فرعونیانرا **مِنْ جَنَّاتٍ** از باغهایی **وَعُيُونٍ** وآبهایی روان .

آیهٔ ۵۸ **وَكُنُوزٍ** و گنجها وخواستهای بسیار **وَمَقَامٍ كَرِيمٍ** وکوشکهای نیکو ومسکنهای خویش. و نیز گفته‌اند « ومقام‌کریم » منبرها ونشستگاه پادشاهان. ونیز گفته‌اند ستورگاههای اسبان کجز مهترانرا نباشدکه اسبان بسیار برآخر دارنـد از بهر جنك و آرایش را . « و مقام » و چـون « میم » را در پیش خوانی: بودن باشد . و ایشان ازین‌جایگاه (f. 89 a) بیرون آمدند تا موسی را بگیرند و قوم او را. ندانستند که آن بهانه بود و ایشانرا بیرون آوردند از خان و مان ایشان چنانکه بیش باز نگردند .

آیهٔ ۵۹ **كَذَٰلِكَ** همچنان‌که تـرا گفتیم بیرون آوردیم ایشانرا ازآن باغها و آبهای روان ، وعقوبت کردیمشان همچنانکه هلاکنیم[1] آنکسانرا که فرمان ما نکنند و بیکیی ما نگروند **وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ** و کردیم آن باغها و آن کوشکها ، میراث اسراییلیان ، و فرود آوردیم ایشانرا در آن کوشکها پس فرعون .

آیهٔ ۶۰ **فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ** دریافتند موسی را و قـوم او را بامداد ، وقت آفتاب برآمدن . و اگر « فاتبعوهم » خوانی ، « تاء » را بتشدید : فرعونیان برپی اسراییلیان رفتند تا دریافتند ایشانرا .

آیهٔ ۶۱ **فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ** پس چون بدیدند هر دو لشکر، ای‌که فرعونیان اسراییلیانرا بدیدند، واسراییلیان فرعونیانرا **قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ** گفتند یاران

١ ــ هلاکنیم : هلاك کنیم .

موسی **إِنَّا لَمُدْرَكُونَ** ما دریافتگانیم ، ای که سپاه فرعون ما را دریابند و بگیرندکه در پیش دریاست ، نتوانیم گذشت ، و از پس ، سپاه فرعون است.

آیهٔ ۶۲ **قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ** گفت موسی « کلا » باز باشید ازین گمان بد، هرگز ایشان ما را در نیابندکه برمنست خدای من، ای‌که یارمنست « سیهدین » سرانجام که راه نماید مرا بسوی راه رستگاری . و نیز گفته‌اند « سیهدین » کفایت کند مرا شر فرعون .

و آمده است‌که موسی چون بنی اسرایل را از مصر بیرون آورد ماه تاریك شد . گفت مر اسراییلیانرا که این تاریکی ماه چیست ؟ علمای اسراییلیان گفتند کچون یوسف را وفات نزدیك آمد ، عهد بست بر ما ، او بخدای سوگند دادکه از مصر بیرون نروید تا استخوانهای او را برخودنبریم. گفت مریشانرا موسی ، کیست از شما که بداند که گوریوسف کجاست ؟گفتند که هیچ‌کس نداند از ما مگر زالی . موسی‌کس فرستاد و آن زال را بخواند و گفت مرا بگوی که گور یوسف کجاست . زال گفت بخدای که نگویم تا آنچه من خواهم ندهی‌وحکم مرا نپذیری. گفت مرو را که چه خواهی وحکم توچیست ؟ گفت حکم من‌آنست‌که با تو در بهشت‌باشم . گران آمد این‌حکم بر موسی که بهشت بدست او نبود . گفتند موسی را آن حکم که او می‌کند، بده . موسی‌گفت رواباشد . پس بدیشان نمودآن زال‌گوریوسف صلوات الله علیه . بکندند آنرا و بیرون آوردند ازو استخوانهای یوسف را . چون یوسف را با خود ببردند ، ماه روشن شد و جهان روشن گشت .

و بوموسی اشعری روایت می‌کند که رسول صلوات‌الله‌علیه فرودآمد در خرپشتهٔ عرابیی بدوی. کرامتها کرد آن عرابی رسول را و نیکوش مهمان

داشت. رسول گفت (f. 89 b) مرو را حاجت خواه. عرابی گفت: ای رسول‌الله[۱] اشتری خواهم ماده‌ای برجامهای آن از هوید و پلاس و تنك وجوال[۱]، و رمه‌ای بز خواهم که آنرا بدوشم. رسول گفت: او عاجز شدی از آنکه همچون زال بنی اسرایل بودیی؟ یاران گفتند: ای رسول‌الله آن زال بنی اسرایل کیست؟ پیش ایشان بگفت قصهٔ این زال که از موسی بخواست که برو در بهشت باشد.

آیهٔ ۶۳ وَ اَوْحَیْنَا[۲] اِلَی مُوسَی پس پیغام دادیم پوشیده بموسی اَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ که بزن دریا را بعصای خویش. و « عصا » دست چوب باشد.

و عبدالله عباس می‌گوید کچون موسی بدریا رسید و فرعون از پس او درآمد، یوشع بن نون که خواهر زاده‌اش بود و خدمت او می‌کرد، گفت مرموسی را که خدای تو کجا فرموده است[۳] ترا که[۳] آنجا روی؟ موسی گفت[۴] پیش‌تر[۴] ای که مرا فرموده است که در دریا روم. پس گفت که مرا فرموده‌است که عصا را بر دریا زن. پس عصا بر دریا زد، دوازده راه در دریا پیدا آمد و از یکدیگر جدا شد. و ایشان دوازده سبط بودند، هر سبطی را راهی، پهنای هرراهی دو فرسنگ. و سعید جبیر می‌گوید که همه دریاها آرامیده بود

---

۱ ـ ۱ ـ چنین است در نسخهٔ اصل. شاید عبارت بدین صورت بوده است: اشتری خواهم ماده (=ماده‌ای) برآن جامهایی از هوید و پلاس و تنك و جوال.

۲ ـ ق: فاوحینا.

۳ ـ ۳ ـ در نسخهٔ اصل: ترا اکی.

۴ ـ ۴ ـ در نسخهٔ اصل: بیش تو. چون ضبط نسخه مفید معنی نیست تصحیح‌شد. درکشف‌الاسرار میبدی: « یوشع گفت: یا مکلم‌الله این امرت؟ ای آنکس که حق جل‌جلاله باتو سخن گفته تا کجا خواهی رفت و کجات فرموده‌اند که باشی؟ گفت: تا اینجا. یوشع گفت: اینك دریا در پیش ......، و یوشع آن ساعت اسب خویش در آب راند. و... » ج ۱۰۸/۷

که نه جنبیدی و او را مد و جزر نبود، افزون شدن و کم شدن. چون آن روز که موسی عصا بردریا زد ، مد و جزر پیدا آمد . و درین قصه آمده استکه از روز چهار ساعت گذشته بود که عصا بر دریا زد . و روز دوشنبه بود دهم ماه محرم ، روز عاشورا . و « دریا » جوی نیل بود . و در دو ساعت از دریا بگذشتند . چون روز نیمه رسید ، موسی بگذشته بود و فرعون و فرعونیان غرق شده . باز آییم بآیت :

فَانْفَلَقَ باز شکافت دریا و از یکدیگر جدا شد آب، و پیدا آمد دوازده راه **فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ** پس بود هر پاره‌ای از آب که در میان راهها بود **كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ** و چون کوه بزرگ. و اسراییلیان که در دریا رفتند، هرسبطی نمی‌دیدآن سبط دیگر را. پس هر گروهی می‌گفتند که هلاك شدند یاران ما. دعا کرد موسی تا در آن پارهای آب ، چون طاقها پیدا آمد . همچون طاق پلها ، تا یکدیگر را می‌دیدند . و درازای هر راهی فرسنگی بود و پهناش دو فرسنك .

آیهٔ ۶۴ **وَ أَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ** و نزدیك‌کردیم آن جای، ای که بقعردریا، آن دیگرانرا ، ای فرعونیانرا .

آیهٔ ۶۵ **وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى** و برهانیدیم موسی را **وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ** و هرکه با موسی بود همه را از غرق .

آیهٔ ۶۶ **ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ** پس در زیر آب کردیم آن دیگرانرا ، ای‌که فرعون و قوم او را .

آیهٔ ۶۷ **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً** هر آینه که در آن سرگذشت که گفتیم ، رستن موسی و هلاك شدن فرعون ، نشانی است و عبرتی مر کسانی را (f. 90 a)

که پس ایشان بوده‌اند وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند بیشتری از یشان گرویدگان . نگرویدند از فرعونیان و مصریان مگر مردی و دوزن ، و آن خربیل بودکه میخ خیمه تراشیدی ، و آن زن ایسیه بود زن فرعون و دایهٔ او[1] دختران فرعون .

آیهٔ ۶۸ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ و هست خدای تو عذاب کننده که کس برو برنیاید مرآنکس را که خستون نیاید بیکیی خدای عز وجل ، و بخشاینده برآنکس که توبه‌کند و بازگردد از کفر .

و گفته‌اند که موسی سی سال پیش از آنکه بمدین رفت بمصر بود ودهسال بمدین‌بود بنزدیك خسر ، چون چهل ساله شد پیامبری یافت، وسی‌سال فرعون وفرعونیانرا دعوت می‌کرد. وچون فرعون هلاك شد پنجاه سال بزیست و صدوبیست ساله ازین جهان برفت صلوات‌الله‌علیه .

آیهٔ ۶۹ وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ برخوان بریشان، ای که بر مکیان نَبَأَ إِبْرَهِيمَ خبر ابرهیم صلوات‌الله‌علیه وسرگذشت او .

آیهٔ ۷۰ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ چون گفت مرپدر خویش را، آزر، و خویش و پیوند خویش را وآن مردمان را که او را بپیغامبری سوی ایشان فرستادند مَا تَعْبُدُونَ چه می‌پرستید ؟

آیهٔ ۷۱ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا گفتند می‌پرستیم بتانرا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ او

۱ ــ کلمهٔ « او » زائد می‌نماید زیرا سخن ازگرویدن یك مرد و دو زن بهموسی است که برطبق روایت متن عبارتند از خربیل ، ایسیه ، و دایهٔ دختران فرعون . اگر « او » زائد نباشد باید عبارت را بدین صورت بخوانیم : و آن زن ایسیه بود زن فرعون و دایه ، او دختران فرعون ، و بــه وجود روایتی دیگر در این مورد قائل شویم که زنان گرونده را زن فرعون و دایه یا دختران فرعون دانسته باشد .

پس در ایستاده‌ایم از بهر آن بتانرا همیشه بر پرستش ایشان .

آیهٔ ۷۲ **قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ** گفت ابرهیم هیچ شنوند ازشما **اِذْ تَدْعُونَ** چون بخوانید ایشانرا ؟ و نیز گفته‌اند « هل یسمعونکم » هیچ پاسخ دهند شما را و اجابت کنند دعای شما را چون دعا کنید ؟

آیهٔ ۷۳ **اَوْيَنْفَعُونَكُم** وهیچ سودکنند شما را اگر ایشانرا بپرستید **اَوْيَضُرُّونَ** و هیچ زیان کنند شما را اگر نپرستید ایشانرا .

آیهٔ ۷۴ **قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا** گفتند نه زیان کنند و نه سود ، و یافتیم پدران خویش را **كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ** همچنین می‌کردند و ایشانرا می‌پرستیدند ، ما نیز بر پی پدران رویم و هرچه ایشان کردند همان کنیم .

و درین آیت پدید کرده است نکوهش تقلید . و فساد قول آنکس که اوبتقلید گوید. و « تقلید » آن باشد که کسی کاری می‌کند . او راگویند چرا می‌کنی؟ گوید بزه در گردن فلان که اوکرد ، من همان کنم که اوکرد.

آیهٔ ۷۵ **قَالَ اَفَرَاَيْتُم** گفت ابرهیم پس چه بینید ، ای که بدانید **مَاكُنْتُم تَعْبُدُونَ** که آنچه شما می‌پرستید .

آیهٔ ۷۶ **اَنْتُم وَ آبَاؤُكُمُ الاَقْدَمُونَ** شما و پدران شما ، آنکسان که پیشتر از شما بودند و قدیم تر ، ای که پدران گذشته تان .

آیهٔ ۷۷ **فَاِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي** پس ایشان دشمن‌منند ومنم دشمن ایشان (f. 90 b) و نپرستم بتانرا و هیچ چیز را نپرستم **اِلاَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ** لکن بپرستم خدای جهانیانرا که او آفرینندهٔ من و ایشانست .

آیهٔ ۷۸ **اَلَّذِي خَلَقَنِي** آن خدای‌که بیافرید مرا از بهرپرستش خویش تا فرمان او برم **فَهُوَ يَهْدِينِ** پس او راه نماید مرا سوی بهشت خویش .

آیهٔ ۷۹ **وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ** آن خدای که او نانم دهد و آبم دهد.

آیهٔ ۸۰ **وَ إِذَا مَرِضْتُ** چون بیمار شوم **فَهُوَ يَشْفِينِ** اوآسانیم دهد وشفا ، نه طبیبان و نه بتان .

آیهٔ ۸۱ **وَ الَّذِي يُمِيتُنِي** آن خدای که بمیراند مرا چون‌اجل من سپری شود **ثُمَّ يُحْيِينِ** پس او مرا زنده کند روز رستاخیز .

و بعضی گفته‌اند از روی اشارت « والذی هو یطعمنی » آنکه مرا لذت ایمان بچشاند « ویسقین » وشراب قبولم‌دهد « واذامرضت » وچون بیمار معصیت گردم « فهویشفین » شفا[ی] رحمتم دهد .

آیهٔ ۸۲ **وَالَّذِي أَطْمَعُ** آن خدای که امید می‌دارم و دل بسته‌ام **أَنْ يَغْفِرَ لِي** که بیامرزد مرا وبپوشد برمن ودرگذارد ازمن **خَطِيئَتِي** گناه مرا. وآن‌آنست که ساره را خواهر خود خواندم[1] و او زن بود. و تن درست بود، گفتم بیمارم. و گفتم آن بتانرا آن بت بزرگ شکسته است . این بود گناهان او ، هرچند هر یکی را تاویل است **يَوْمَ الدِّينِ** روز پاداش و شمار .

آیهٔ ۸۳ **رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً** ای خداوند من ببخش‌مرا پیامبری و فقیهی دردین که بدان حکم کنم میان خلق **وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ** و در رسان مرا بنیک مردان ، ای که بپیغامبران مرسل .

آیهٔ ۸۴ **وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ** برگردان از بهر من ثناگوی من زبان راست گویان را تا جهان بر پای باشد ، و زبان کسانی که پس من‌آیند، ای که محمدوامت او . و نیز گفته‌اند بکن در فرزندان ، کسی که حق‌گوید و بحق گفتن قیام کند . و نیز گفته‌اند « لسان صدق » مرا چنان گردان که

۱ ـ در نسخهٔ اصل : خواندام .

همگانم راست گوی دارند و بمن بگروند . و مستجاب شد دعای او که هیچ کیشی نیست که نه او را راست‌گوی دارند و بدو بگروند.

آیه های ۸۵ ، ۸۶ [1]**وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ**[1] * **وَ اغْفِرْ لِأَبِي** توبه ده پدرم را از بت پرستی تا ایمان آرد و بیامرزی او را از پس ایمان . و نیز گفته‌اند که پدر او پوشیده از قوم خویش ایمان آورده بود ، از بهر آن دعای آمرزش کرد . و نیز گفته‌اند که پدر ، او را وعده کرده بود که مسلمان شود ، ازبهر او آمرزش خواست . پس از آنش معلوم شد که او مسلمان نمی‌شود و ازو بیزار شد، چنانکه خدای گفت « فلما تبین[له] انه عدو لله تبرا منه »[2] **إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ** که او هست از گم بودگان . و نیز گفته‌اند این دعا بزمین شام کرد وپدرش بزمین بابل بود (f. 91 a) گفت « انه کان من الضالین » من اورا بزمین بابل از جملهٔ گمراهان دست باز داشتم .

آیهٔ ۸۷ **وَلَا تُخْزِنِي** و رسوا مکن مرا **يَوْمَ يُبْعَثُونَ** آن روز که برانگیزند مردگانرا از گورهای ایشان . پس صفت کرد خدای تعالی آن روز را وگفت:

آیهٔ ۸۸ **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ** آن روزکه سود ندارد خواسته مرخداوند او را، و نه پسران مرمادر و پدر خود را. و مراد ازین مال که سود ندارد آن مال است که پس مرگ خود در دنیا بگذاشته باشد، نه آنکه نفقه کرده باشد در خیرها . و مراد ازین پسران کافران و بد مردان‌اند ، نه مسلمانان نیک‌مرد که ایشان پدرانرا سود دارند .

آیهٔ ۸۹ **إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** مگر آنکس که آرد بخدای

---

۱ ــ ۱ ــ در نسخهٔ اصل این آیه ترجمه نشده است . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « و بکن مرا از میراث بران بهشت نعیم » . ج ۵/۱۱۶۶

۲ ــ قرآن مجید ، سورة التوبة (۹) ، آیهٔ ۱۱۴ .

تعالی[1]، دلی درست از کفر ونفاق و شك و شرك او را سود ندارد[1]. و نیز گفته‌اند « قلب سلیم » دلی مسلمان و فرمان بردار مرخدایرا . و نیز گفته‌اند دلی ایمن از بیم روز قیامت ، از بهر آنکه بشارت یافته باشد برحمت . و نیز گفته‌اند « سلیم » آن باشد که بشادی و غم از مسلمانی برنگردد .

آیهٔ ۹۰ **وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ** و نزدیك کرده شد بهشت از بهر پرهیزگاران را و یکی گویانرا ، ای که زود باشد که ایشان ببهشت رسند .

آیهٔ ۹۱ **وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ** آورده شد در صحرای قیامت دوزخ را از بهر بی‌راهان و کافران ، ای‌که روز قیامت بخواهد بود ، این چنانستی که بودستی .

آیه های ۹۲ ، ۹۳ **وَقِيلَ لَهُمْ** وگفته‌شد مرکافرانرا، ای‌که‌گویند **أَيْنَمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ* مِنْ دُونِ اللَّهِ** کجاست آنکه شما آنرا می‌پرستید جز خدایرا تعالی **هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ** اوتوانندکه شما رایاری دهندوعذاب ازشما بازدارند **أَوْيَنْتَصِرُونَ** او یا توانند که خود را یاری دهند و عذاب از خود باز دارند .

آیهٔ ۹۴ **فَكُبْكِبُوا فِيهَا** گرد کنند ایشانرا و زبر یکدیگرشان افکنند در دوزخ **هُمْ وَالْغَاوُنَ** ایشانراکه کافرانند وآن بیراهانراکه دیوانند و آن‌بتانرا که ایشانرا می‌پرستند .

آیهٔ ۹۵ **وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ** و سپاههای ابلیس همه ، ای که اتباع‌او از آدمیان و پریان ، گرد کنندشان و در دوزخ اندازند .

---

۱ ــ ۱ ــ اگر پس از کلمهٔ کفر ، یا نفاق ، و یا شك ، نشانهٔ (،) بگذاریم (فی‌المثل: دلی درست از کفر ، و نفاق وشك‌وشرك او را سود ندارد) معنی عبارت واضح می‌شود. درغیر این صورت شاید درعبارت مورد بحث‌فعل منفی « سودندارد » را باید به « سود دارد » تغییر داد .

آیهٔ ۹۶ **قَالُوا وَ هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ** گویند مر دیوانرا و بتانراکه ایشانرا پرستیده‌اند و مهتران خود را درآن حال که درآن دوزخ بریکدیگر داوری می‌کنند ،که توکردی . و او می‌گوید که توکردی .

آیهٔ ۹۷ **تَاللّٰهِ** بخدای **اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** که نبودیم ما در دنیا مگر درگمراهی پیدا .

آیهٔ ۹۸ **اِذْ نُسَوِّيكُمْ** چون برابر کردیم‌شمارا **بِرَبِّ الْعَالَمِينَ** باخدای‌جهانیان در پرستش .

آیهٔ ۹۹ **وَ مَا اَضَلَّنَا اِلَّا الْمُجْرِمُونَ** گم بوده نکردند ما را، اونخواندند مارا بگم راهی ، مگر پیشینیان[1] ماکه بدیشان اقتدا کردیم و ایشان گناه‌کاران بت پرست بودند . (f. 91 b)

آیهٔ ۱۰۰ **فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ** پس نیست ما را خواهش گری[2] ، ای که از فریشتگان و آدمیان که خواهش‌کنند تا ما را عذاب نکنند .

آیهٔ ۱۰۱ **وَ لَاصَدِيقٍ حَمِيمٍ** و نه دوستی مهربان و نه خویشاوندی نزدیك‌که او دوستست. قتاده می‌گویدکه خدای تعالی آن روز دوستی از دل دوستان برگیرد و مهربانی از دل خویشاوندان .

آیهٔ ۱۰۲ **فَلَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً** پس اگر مرما را هستی بازگشتی سوی دنیا **فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤمِنِينَ** باشیمی ازگرویدگان. آرزو برندکه بدنیا بازگردند تابگروند و نرسند بدین آرزو .

آیهٔ ۱۰۳ **اِنَّ فِي ذَلِكَ لَاٰيَةً** هست در آنچه یاد کردیم ای شنونده ، عبرتی و

۱ ــ در نسخهٔ اصل : پیشنیان .

۲ ــ در نسخهٔ اصل ، این کلمه ، به قلم دیگری جز قلم کاتب نسخه بدین شکل اعراب گذاشته شده است : خُواَهَشْ کری .

نشانیی بر توانایی خدای عزّوجلّ **وَ مَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ مُؤمِنِین** او نبودند بیشتری ازیشان گرویدگان .

آیهٔ ۱۰۴ **وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ** و هست خدای تو ، که او برآید برهمه دشمنان خویش وکس برو برنیاید و بخشاینده مرگرویدگانرا .

آیهٔ ۱۰۵ **کَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِینَ** دروغ زن کردند مردمانی کــه نوح پیغامبر ایشان بــود همه فرستادگانرا که پیغامبران بودند . و ایشان نوح را دروغ زن کرده بودند و لکن هر که دروغ زن‌کند یك پیغامبر را دروغ زن کرده باشد همه پیغامبرانرا .

آیهٔ ۱۰۶ **اِذْ قَالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ نُوحٌ اَلَاتَتَّقُونَ** چون‌گفت مرایشانرا برادرایشان در خویشی ، نوح پیغامبر صلوات اللّٰه‌علیه ، او نمی‌پرهیزید [از][1]پرستش جز خدای تعالی ؟ ای‌که خدایرا پرستید .

آیهٔ ۱۰۷ **اِنّی لَکُمْ رَسُولٌ اَمِینٌ** که من هستم مر شما را فرستاده‌ای بی‌خیانت بر آنچه مرا فرستاده‌اند بدان .

آیهٔ ۱۰۸ **فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِیعُونِ** بترسید از خدای تعالی و پرهیز کنید از پرستش جز او و فــرمان من کنید در آنچه شما را فرمایم ، و باز باشید از آنچه‌تان باز دارم .

آیهٔ ۱۰۹ **وَ مَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ** و نمی‌خواهم از شما بر پیامبری و گزارد پیغام **مِنْ اَجْرٍ** پای مزدی **اِنْ اَجْرِیَ اِلَّا عَلَی رَبِّ الْعَالَمِین** و نیست مزد من و پاداش من مگر برخدای جهانیان .

---

۱ ــ جملهٔ ناقص می‌نماید، به قرینهٔ « پرهیز کنید از پرستش جز او » آیهٔ ۱۰۸ همین سوره ، و « الاتتقون ، او پرهیز نمی‌کنید از پرستش جز خدای » آیهٔ ۱۲۴ همین سوره در همین کتاب افزوده شد .

آیة ۱۱۰ **فَاتَّقُوا اللّٰهَ** بترسید از خدای تعالی و پرهیز کنید از عذاب او **وَ اَطیعُونِ** و فرمان من کنید در آنچه شما را فرمایم و از آن باز دارم .

آیة ۱۱۱ **قَالُوا اَنُؤْمِنُ لَكَ** گفتند اواستوار داریم ترا وبگرویم بتو **وَاتَّبَعَكَ الْاَرْذَلُونَ** درین[1] حال که دنب تو گرفتداند آن کسان که ایشان رذاله ترین مردمانند ، ای که ناکسان و فرودستان ، ای که ما همچون ایشان باشیم ؟ و عکرمه می‌گوید « ارذلون » جولاهگان‌اند و کفشگران‌اند . و نیز گفته‌اند « ارذلون » آن کسانند که گدایی کنند و خرسند نباشند بدانچه دارند .

آیة ۱۱۲ **قَالَ وَ مَا عِلْمی بِمَا كَانُوا یَعْمَلُونَ** نوح گفت صلوات الله علیه (f. 92 a) نیست[2] دانش من بدان کارهای فرو دست ایشان مرا از قبول ایشان پس‌آنکه ایشان بگرویده‌اند بمن[2] و نیز گفته‌اند « و ما علمی » و من چه‌دانم که ایشان چه کار می‌کنند جز کفشگری و جولاهگی که سزاوار مسلمانی گشتند . و نیز گفتداند من ندانستم که خدای تعالی ایشانرا راه نماید وشما را فرو گذارد تا نگروید .

آیة ۱۱۳ **اِنْ حِسَابُهُمْ اِلاّ عَلٰی رَبّی** نیست پاداش کردارایشان مگر بر خدای من **لَوْتَشْعُرُونَ** اگر بدانیدی شما که خدای است جل جلاله دانای رازهای پوشیده .

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : دربن .

۲ ــ ۲ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . در ترجمهٔ تفسیر طبری: «گفت نیست دانش من بدانچه هستند و می‌کنند . » ج ۵/ ۱۱۶۸ ؛ در کشف الاسرار میبدی : « **گفت** من چه دانم ؟ [چه دانش مرا] بآنچه ایشان میکنند ؟ [که بآن پسندیده می‌آیند]. ج ۷ / ۱۳۰» ، « انمالی منهم ظاهر امرهم وعلی ان ادعوهم ولیس‌علی‌من خساسة احوالهم ودنائة مکاسبهم‌شی ولم‌اکلف ذلك انما کلفت ان ادعوهم. ج ۷ / ۱۳۸ همین کتاب .

آیهٔ ۱۱۴ **وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤمِنِينَ** و من نیستم رانندهٔ مومنان . واین دلیل است که ایشان درخواستند از نوح که ایشانرا دورکن تا ما بتو بگرویم. نوح جواب داد که من ایشانرا دور نخواهم کرد و نخواهم راند بگفتار شما ، و ایشان مومنانند. و نیز گفته‌اند که من ازآنها نیستم که ایمان ایشان نپذیرم بسبب آنکه ایشان جولاه وکفشگرانند بگفتار شما.

آیهٔ ۱۱۵ **إِنْ أَنَا إِلاّ نَذِيرٌ مُبِينٌ** نیستم من مگر بیم کننده‌ای بعذاب خدای تعالی ، پیداست پیامبری من . و نیز گفته‌اند « مبین » چنان می‌رسانم پیغام که شما[۱] پی‌افتید[۱] .

آیهٔ ۱۱۶ **قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ** گفتند آن کافران اگر باز نباشی توای نوح از گفتار خویش **لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ** بخدای که باشی تو از جملهٔ کشتگان بسنگ . و نیز گفته‌اند که باشی از جملهٔ آنکسان که ترا دشنام زنند . دعا کرد نوح .

آیهٔ ۱۱۷ **قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ** گفت ای خداوند من ، خویش و پیوند من و هم شهریان من دروغ زن کردند مرا در پیغامبری من و گفتند که تو پیغامبر نیستی .

آیهٔ ۱۱۸ **فَافْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحاً** قضایی کن میان من و میان ایشان و بگشای کار ، ای که مرا برهان و ایشانرا هلاك کن **وَ نَجِّنِي وَ مَنْ مَعِي مِنَ الْمُومِنِينَ** و برهان مرا وآن کسان که برمنند از گرویدگان . و نوح صلوات الله علیه این دعا آنگاه کردکه خدای تعالی او را آگاهی دادکه « لن یومن من قومك الا من قد امن »[۲]. پس دعاکرد .

---

۱ ـ ۱ ـ رك : ص ۱۶/ح۲ ـ ۲ و ۳ ـ ۳ و تعلیقات .
۲ ـ قرآن مجید ، سورهٔ هود (۱۱) . آیهٔ ۳۶ .

آیهٔ ۱۱۹ فَاَنْجَیْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بـرهانیدیم او را و آن مومنان که برو بودند در آن کشتی که پر بود از آدمیان برجانوران دیگر.

آیهٔ ۱۲۰ ثُمَّ اَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِینَ پس در زیر آب کردیم و بپوشیدیم بآب پس آنکه نوح برسته بود ، آن ماندگانرا از مردمان او بیرون کشتی.

آیهٔ ۱۲۱ اِنَّ فِی ذَلِكَ لَاٰیَةً هست در آنچه یادکردیم از رستگاری نوح وغرق شدن قومش عبرتی مرآن کسانرا که ستیزکاری کنند. بستیزه حق نپذیرند و استخفاف کنند بردرویشان وَ مَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ مُومِنِینَ و نبودند بیشتر ایشان گرویدگان و اگرنه هلاکشان نکردمی.

آیه های ۱۲۲، ۱۲۳ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ * کَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِینَ دروغزن کردند عادیان پیامبران فرستاده را ، (f. 92 b) ای که هود را.

آیهٔ ۱۲۴ اِذْ قَالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ هُودٌ چون گفت مـر ایشانرا برادر ایشان هود اَلَاتَتَّقُونَ او پرهیز نمی‌کنید از پرستش جز خدای ؟

آیه های ۱۲۵ تا ۱۲۷ اِنِّی لَکُم رَسُولٌ اَمِینٌ * فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِیعُونِ * وَ مَا اَسْاَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیَ اِلاَّ عَلَی رَبِّ الْعَالَمِینَ و تفسیر این کلمات پیش ازین کرده شده است.

آیهٔ ۱۲۸ اَتَبْنُونَ او می‌برآرید بِکُلِّ رِیعٍ بر هرراهی در دشت وکوه. ونیز گفته‌اند بر هر بلندیی اٰیَةً بنایی که آن نشانیی است که همه آنرا می‌بینند از بلندی تَعْبَثُونَ بازی می‌کنید ، ای که کبوترخانها می‌کنید و برجهای آن وکبوتربازی می‌کنید. و نیز گفته‌اند « ریع » پشتهٔ خرد باشد. و نیزگفته‌اند « تبعثون » بر سر کوچها خانه می‌کنید و در آنجا شادی می‌کنید و مقامری ، ای که نرد و شطرنج می‌بازید. و نیزگفته‌اند که ایشان بر راهها نشستگاهها

کردندی از بهر خویش ودرکوچها همچنان. پس بر مردمان افسوس می‌کردند وبریشان می‌خندیدندی .

آیهٔ ۱۲۹ **وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ** و می‌گیرید کوشکها و حوضها درو و جز آن از خانهای بلند **لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ** گویی که شما جاودان بخواهید ماند که هیچ از مرگ نیندیشید و این بناها می‌کنید .

آیهٔ ۱۳۰ **وَ إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ** وچون بگیرید کسی‌را بگیرید گرفتن جباران[۱] . و « جبار » آن باشد[۱] که او را برهمه دست باشد وکس‌را برو دست نباشد از بزرگی پادشاهی او . و این جباری صفت خدای است ومدح اوست، و هرکه جز اوست، جبروت ، مذمت اوست و نکوهش او . و معنی این‌سخن آن باشد کــه چون دست یابند برکسی ، او بگیرندش. بشمشیرش بکشند و بتازیانش عقوبت کنند چنانکه جبارانی که ایشان مردمانرا بهر خشمی بناحق بکشند، و نیز گفته‌اند که گرفتن جباران آن باشد که بعمد وبخطا بگیرند.

آیه های ۱۳۱، ۱۳۲ **فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ * وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ** و بترسید از آنکس‌که شما را عطا داد زیادت از آنکه دیگرانرا داد ، و مدد کرد بدانچه شما دانید از قوت و مال .

آیهٔ ۱۳۳ **أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَنِينَ** مدد کرد شما را ، ای‌که زیادتی داد، چهارپایان و پسران .

آیهٔ ۱۳۴ **وَ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ** [۲] وباغهای پر درخت و چشمهای پرآب و جویهای روان[۲] .

---

۱ ــ ۱ ــ در نسخهٔ اصل مکرر نوشته شده است .

۲ ــ ۲ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . این عبارت را با توجه به رسم‌الخط نسخهٔ اصل بدین شرح نیز می‌توان خواند : « و باغهایی پردرخت و چشمهایی پرآب و جویهایی روان. » ؛ در ترجمهٔ تفسیرطبری: « و بوستانها و چشمها.» ج ۵ / ۱۱۶۹

آیهٔ ۱۳۵ **اِنّی اَخافُ عَلَیْکُمْ** من می بترسم برشما اگر شکر او نکنید **عَذابَ یَوْمٍ عَظیمٍ** پادافراهی روز بزرگ ، و آن روز قیامت است .

آیهٔ ۱۳۶ **قالُوا سَواءٌ عَلَیْنا** گفتند عادیان یکسانست برما **اَوَعَظْتَ اَمْ لَمْ تَکُنْ مِنَ الْواعِظینَ** پند دهی ما را، اوبترسانی‌ما را، یا نه‌باشی از جملهٔ پند دهان، ای کدما فرمان تو نخواهیم کرد، خواهی پند ده و خواهی مده .

آیهٔ ۱۳۷ **اِنْ هٰذا اِلاّ خَلْقُ الاَوَّلینَ** نیست این سخنان‌کتو می‌گویی مگردروغ نخستینیان (f. 93 a) و نیز روا باشد که گویی نیست آفرینش ما مگر چون آفرینش نخستینیان که پیش از ما بودند . ایشان بمردند و زنده نشدند ، ما نیز بمیریم و زنده نشویم.و اگرکسی « خاء » را پیش خواند « خلق الاولین » نیست این بت‌پرستی ما ناگرویدن بتو مگرخوی پیشینیان ، ای‌که ما بر دین پدرانیم .

آیه های ۱۳۸، ۱۳۹ **وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبینَ * فَکَذَّبُوهُ** دروغ‌زن کردند او را بپیغامبری **فَاَهْلَکْناهُمْ** ناچیزکردیم ایشانرا بباددبور ، که درآن باد هیچ راحت نیست جز کشتی شکستن و درختانرا خشك کردن **اِنَّ فی‌ذٰلِكَ لَآیَةً** هست در هلاك کردن ایشان عبرتی مرناگرویدگانرا **وَ ما کانَ اَکْثَرُهُمْ مُؤمِنینَ** و نبودند بیشتری ازیشان[1] گرویدگان[1] .

آیه های ۱۴۰، ۱۴۱ **وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزیزُ الرَّحیمُ* کَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلینَ** دروغ زن کردند ثمودیان پیامبران فرستاده را ، ای که قوم صالح پیغامبری صالح را .

آیهٔ ۱۴۲ **اِذْ قالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ صالِحٌ** چون گفت مرایشانرا برادر ایشان صالح،

---

۱ ــ ۱ ــ در نسخهٔ اصل : **ناگرویدگان** . با توجه به معنی کلی آیه و کلمهٔ « مؤمنین » تصحیح شد .

برادر نسبی نه دینی **اَلَا تَتَّقُونَ** او پرهیز نکنید از پرستش جز خدای ؟

آیهٔ ۱۴۳ **اِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ اَمِینٌ** من هستم مر شما را فرستاده‌ای از خدای تعالی، گزارندهٔ پیامبری را بامانت بی خیانت .

آیهٔ ۱۴۴ **فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِیعُونِ** بپرهیزید از عذاب خدای و فرمان من کنید.

آیهٔ ۱۴۵ **وَ مَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیَ** و نمی‌خواهم از شما برگزارد پیغام مزدی « ان اجری » **اِلَّا عَلَی رَبِّ الْعَالَمِینَ** نیست مزد من و پاداش من مگر بر خدای جهانیان .

آیهٔ ۱۴۶ **اَتُتْرَکُونَ** او رها کنند شما را **فِیمَا هَا هُنَا**[1] **آمِنِینَ** درین فراخ‌دستی و بسیاری نعمت با شرك شما ، ایمن و بی بیم از مرگ .

آیهٔ ۱۴۷ **فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ** در باغهایی[2] و چشمها و جویهایی روان . و نیز گفته‌اند در جایها[یی][2] پرآب . از بهر آنکه ایشان را آب روان نبود .

آیهٔ ۱۴۸ **وَ زُرُوعٍ** کشتها **وَنَخْلٍ** و خرماستانها **طَلْعُهَا هَضِیمٌ** که کاردوی آن فراهم آمده است بریکدیگر . و نیز گفته‌اند که کاردوی آن نازك است و نرم چنانکه در دهان نهی بریزد. و « کاردو » آن خرما باشد که نخست پیدا آید در غلاف خردك خردك چون کنجد .

آیهٔ ۱۴۹ **وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتاً فَارِهِینَ** و می تراشید از کوهها خانهایی ، ای که سمجها می‌کنید در کوهها از بهر زمستانرا ، « فارهین »

---

۱ ـ ق : ههنا .

۲ ـ ۲ ـ درنسخهٔ اصل:« وچشمها و جویهای روان. و نیز گفته‌اند در جایها »، با توجه به کلمهٔ « باغهایی » در همین عبارت ، دو کلمهٔ دیگر « جویهایی » و « جایهایی » خوانده شد .

اوستادان زیرك در تراشیدن آن خانــه . و « فرهین » بی الف : انباردگان شادمانان.وآن چنان بودکه زندگانی ایشان درازبود. هرخانه‌که برآوردندی فرودآمدی . درکوه از سنگ خانه کردندی تا بماند .

آیهٔ ۱۵۰ **فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ** بترسید از خدای تعالی و فرمان من‌کنید .

آیهٔ ۱۵۱ **وَ لَا تُطِيعُوا اَمْرَ الْمُسْرِفِينَ** و فرمان نبرید فرمانهای مسرفانرا که ایشان بت‌پرستانند .

آیهٔ ۱۵۲ **الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ** (f. 93 b) آنــانکه کارهــای ناشایست می‌کنند در زمین حجر و بیران می‌کنند آنرا **وَلَايُصْلِحُونَ** و کاری‌نمی‌کنند شایسته و نفرمایند کسی را بصلاح . و آن نه تن بودند که ایشان در زمین حجر فساد کردندی . جواب دادند صالح را .

آیهٔ ۱۵۳ **قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ** نیستی‌تو مگرازآنکسان‌که ایشانرا ششی است ، ای که مگر از آفریدگان ، ای که تو یکیی از ما . تو پیغامبر نیستی . و نیز گفته‌اند « من المسحرین » مگر از آنکسان کــه ترا جادوی کردند یکبار و دو بار و بیشتر تا فریفته گشته‌ای ، تو از فریفتگانی.

آیهٔ ۱۵۴ **مَا اَنْتَ اِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنَا** نیستی تو مگرآدمیی همچون ما **فَاتِ بِآيَةٍ** بیارنشانیی بر پیامبری خویش **اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ** اگر هستی تو از راست گویان . صالح گفت چه آیت خواهید ؟ گفتند بروی افسوس که ازین سنگ سخت بیرون آر از بهر ما ماده شتری آبستن.صالح صلوات‌الله علیه دو رکعت نماز کرد و دعا کرد و بخواست تا خدای تعالی از آن سنگ بیرون آردآن شتر . دعاش مستجاب شد . سنگ بشکافت و ماده‌شتری آبستن بیرون آمد و پیش ایشان بچه‌ای بزاد .

آیهٔ ۱۵۵ قَالَ هٰذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ گفت این ماده شتریست مرو را بخشیست
از آب وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ و مرشما را بخشی روزی معلوم ، ای‌که یك
روز او آب خورد ویك روزشما. آن روزکه اوآب خورد شما شیراو خورید،
و آن روزکه شما آب خورید ، او گیاه خورد .

آیهٔ ۱۵۶ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ آسیب مزنید برو ببدی ، ای کـه مکشید او را
که اگر بکشید شما او را فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ بگیردتان پادافراه
روز بزرگ .

آیهٔ ۱۵۷ فَعَقَرُوهَا پس‌بکشتندآن شتررا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ بامداد برخاستند
پشیمانان ، دریغ می‌خوردند که چرا کشتند .

آیه‌های ۱۵۸ تا ۱۶۰ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ بگرفتشان عذاب خدای تعالی . و آن چنان بود
که جبریل صلوات‌الله‌علیه یك بانگ بکرد همه بمردند ، و آتشی از زیرپای
ایشان برآمد همه رابسوخت إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً هست درینچه شمارا گفتم عبرتی
مر شنوندگانرا وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ* وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ*
كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ دروغ‌زن کردند مردمانی که لوط پیغامبر ایشان
بود ، پیامبران فرستاده را ،ای‌که لوط را بر همه پیغامبران .

آیهٔ ۱۶۱ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ چون گفت مرایشانرا برادر ایشان، لوط،
در نسب أَلَا تَتَّقُونَ او پرهیزنمی‌کنید از عذاب خدای؟

آیه‌های ۱۶۲ تا ۱۶۴ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ تفسیر ایـن کلمات کرده شده است
پیش از ایـن ، و فایدهٔ حکایت سخن پیغامبران وتکرار آن (f. 94 a) آنست
تا بدانند که همه پیغامبران یك سخن بودند در امانت و رسالت بی طمعی .

آیهٔ ۱۶۵ **اَتَاْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ** و گرد می‌آیید بر مردان همچنان می‌باشید که بر زنان « من العالمین » از جهانیان .

آیهٔ ۱۶۶ **وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ** ودست باز می‌دارید آنچه بیافریده است از بهر شما از فرجهای زنان شما که اندام نسل است **بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ** آری شما مردمانید پای از اندازه در گذرانیده ، ای که ازحلال درگذشتد و بحرام رفتد . و آن لوطیان آنان بودند که بمردان بسنده کرده بودند و زنانرا فروگذاشتد . و فساد ایشان ظاهر کـه نسل بریده می‌کردند و زنانرا بی‌بخش می‌کردند از خویشتن .

آیهٔ ۱۶۷ **قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ** گفتند لوطیان مر لوط را اگر باز نباشی‌ای لوط از گفتار خویش ، هرآینه که باشی از بیرون کردگان از شهر ما ، سدوم ، ای که بیرونت کنیم .

آیهٔ ۱۶۸ **قَالَ اِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ** گفت من‌ازدشمن دارندگانم مرکردار شما را ای لوطیان .

آیهٔ ۱۶۹ **رَبِّ نَجِّنِي وَ اَهْلِي** ای خداوند من برهان مـرا و پیوستگان مرا ، ای که آنکسان که بمن بگرویده‌اند **مِمَّا يَعْمَلُونَ** از عقوبت آنچه ایشان می‌کنند و عاقبت‌آن.

آیهٔ ۱۷۰ **فَنَجَّيْنَاهُ وَاَهْلَهُ اَجْمَعِينَ** برهانیدیم اورا و دو دختران اورا زعورا و ربثا همه.

آیهٔ ۱۷۱ **اِلاَّ عَجُوزاً فِي الْغَابِرِينَ** مگر زالی را که زن لوط بود و ناگرویده بود ، بماند در میان ماندگان در عذاب خدای تعالی .

آیهٔ ۱۷۲ **ثُمَّ دَمَّرْنَا الْاَخَرِينَ** پس ناچیز کردیم‌واز بن و بار بکندیم آن‌ماندگانرا .

آیهٔ ۱۷۳ **وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَراً** و بباریدیم بر آن کسانی‌که پراکنده بودند در جهان یك یك و آنکسان که مسافر بودند در راه بارانی از سنگ، ای‌کد سنگ بارانشان کردیم **فَسَآءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ** بد باراناکه آن بود مرآنکسانرا که بیم کرده بودند ایشانرا و آگاه کرده بعقاب اگر نگروند.

آیه های ۱۷۴ تا ۱۷۶ **اِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً** در آن سنگ باران عبرتی است مرآنکسانرا که آن کار کنند که لوطیان کردند، و بر مردان باشند و از حرامها دور نباشند **وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤمِنِينَ * وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ * كَذَّبَ اَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ** و خوانده‌اند «اصحاب الایکة» «لیکه» و «ایکه» هر دو بیشه باشد. و نیز گفته‌اندکه «ایکه» بیشه است. و «لیکه» نام شهرست، وآن مردمانی بودندکه جایگاه ایشان در بیشه‌ای‌بودکه درختان او بیشتر مقل بود. و «مقل» خرمای کوهی باشد. دروغ زن داشتند آن مردمان که شهر ایشان «لیکه» بود و بیشهٔ ایشان «ایکه» پیغامبر خویش را، شعیب، بر همه پیغامبران فرستاده.

آیهٔ ۱۷۷ **اِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ اَلاَ تَتَّقُونَ** چون گفت مرایشانرا شعیب. و نگفت که برادر ایشان که او (f. 94 b) از خویشان ایشان نبود وغریب بود درمیان ایشان. او نمی‌پرهیزید؟ ای که پرهیز کنید.

آیه های ۱۷۸ تا ۱۸۱ **اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ اَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاَطِيعُونِ * وَمَا اَسْاَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلاَّ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ * اَوْفُوا الْكَيْلَ** تمام دارید پیمانه را و راست بپیمایید، بپیمانهٔ راست **وَ لاَ تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ** و مباشید از جملهٔ کم‌کنندگان، ای، که کم مپیمایید و پیمانه کم مدارید.

آیهٔ ۱۸۲ **وَ زِنُوا بِالْقُسْطَاسِ[1] الْمُسْتَقِيمِ** و بسنجید بترازوی راست. و نیز

۱ ــ ق : بالقسطاس. (به کسر قاف)

گفته‌اند بکپان عدل . و « قسطاس » بزبان رومی « کپان » باشد و آنرا بزبان تازی آورده‌اند ، و گفته‌اند که آن خود تازیست و اصلش قسط است و آن عدل باشد .

آیهٔ ۱۸۳ **وَلاَ تَبْخَسُوْا النَّاسَ اَشْیَاءَ هُمْ** کم‌مکنید حقها[ی] مردمان وچیزهایی که ایشانراست **وَلاَ تَعْثَوْا فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِینَ** وفسادی که ازآن زاستر نباشد مکنید در روی زمین در حال فساد کردن و تباهی .

آیهٔ ۱۸۴ **وَ اتَّقُوا الَّذِی خَلَقَکُمْ** بپرهیزید از عذاب آنکس‌که بیافرید شما را **وَ الْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِینَ** و گروهان نخستین را ، ای که آفریدگانی را که پیش از شما بودند هموآفرید .

آیهٔ ۱۸۵ **قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ** گفتند توهستی‌ازدرویشان وبازاریان. و « مسحر » آن باشد که نه توانگر باشد و نه ملك ، ای که مردی پوشیده بی نام .

آیهٔ ۱۸۶ **مَا**[۱] **اَنْتَ اِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنَا** نیستی تو مگر آدمیی همچون ما **وَ اِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْکَاذِبِینَ** نمی پنداریم ترا مگر از دروغ‌زنان .

آیهٔ ۱۸۷ **فَاَسْقِطْ عَلَیْنَا کِسْفاً مِنَ السَّمَاءِ** فرود افکن بر ما پاره‌ای از آسمان. و اگر « کسفا » خوانی: پاره‌هایی ازآسمان **اِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ** اگرهستی از راست‌گویان در پیامبری .

آیهٔ ۱۸۸ **قَالَ رَبِّی اَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ** خدای من‌داناتر بدانچه ایشان می‌کنند از گناهان و دروغ‌زن داشتن پیامبران .

آیهٔ ۱۸۹ **فَکَذَّبُوهُ** پس دروغ‌زن داشتند او را در آن حق که او آورد ، ودر

---

۱ ــ ۱ ــ ق : و ما .

آن زلیفنها که او ایشانرا کشید اگر نگروند **فَاَخَذَهُمْ عَذَابُ یَوْمِ الظُّلَّةِ** بگرفت ایشانرا پادافراه روزسایه، ای که گرم شد ایشانرا گرمی سخت . پس ابری برآمد، برفتندتا درزیرسایهٔ ابروند،آتشی بدیشان رسیدهمه بسوختند. ونیز گفته‌اند در بیشه شدند تا خنك شوند همه بسوختند **اِنَّهُ کَانَ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ** بود آن سوختن پادافراه روزبزرگ .

آیه های ۱۹۰، ۱۹۱ **اِنَّ**[1] **فِی ذَلِكَ لَآیَةً** هست در سوختن ایشان عبرتی مرآنکسانرا که کافر شدند بخدای تعالی و کم کردند پیمانه و ترازو را **وَ مَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ مُومِنِینَ * وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ** او هستخدای توعزیز بکشیدن کینهٔ دوستان از دشمنان وکافران ، (f. 95 a) و رحیم است برشعیب وآنکس که بدو گرویده است .

آیهٔ ۱۹۲ **وَ اِنَّهُ لَتَنْزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ** هست آن قرآن فرود فرستادهٔ خدای جهانیان .

آیه های ۱۹۳، ۱۹۴ **نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ**[2] **الْاَمِینُ * عَلَی قَلْبِكَ** فرود فرستاد بر آن قرآن جبریل امین را . و اگر سبك خوانی « نزل » : وروح را پیش‌فرود آوردآنرا بر دل تو تا یاد گرفتی ، جبریل امین **لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ** تا باشی از بیم‌کنندگان کافرانرا بقرآن که بر تو فرستاده‌ایم .

آیهٔ ۱۹۵ **بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ** بزبانی‌که ایشان[3] پی افتند[3] آنرا، ای‌که بزبان قریش ولغت ایشان.

آیهٔ ۱۹۶ **وَ اِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْاَوَّلِینَ** و این قرآن هست درنبشتهای نخستینیان،

---

۱ ــ ۱ ــ ق : و ان .

۲ ــ ق : الروح .(بضم‌حا)

۳ ــ ۳ ــ رك : ص ۱۶/ح ۲ ــ ۲ و ۳ ــ ۳ و تعلیقات .

ای که درآن کتابهاکه به پیشینیان فرستاده‌ایم این قرآنرا یاد کردیم که فرو خواهیم فرستاد ، یاد قرآن در کتابهای پیشین است . و نیز گفته‌اند که دین تو وصفت امت تودرکتابهای پیشین است از توریة و انجیل وجزآن. می‌یابند توریةخوانان و انجیل‌خوانان صفت هر دو نبشته در کتابهای ایشان .

آیهٔ ۱۹۷ **اَوَلَمْ تَکُنْ لَهُمْ اٰیَةً** او نیست مر ایشانرا ، ای که کافران قریش‌را، نشانیی بر راست گویی تو **اَنْ یَعْلَمَهُ عُلَمٰاءُ**[1] **بَنِی اِسْرٰائِیلَ** آنکه می‌دانند دانشمندان بنی اسرایل که محمد مصطفی پیغامبرست . و اگر « ایة » خوانی چنان باشد او نیست دانش علمای بنی اسرایل مر ایشانرا نشانیی بدانچه پیغامبری تو حق است و دین تو حق .

آیهٔ ۱۹۸ **وَلَوْ نَزَّلْنٰاهُ** و اگرفرود فرستادیمی‌آن قرآنرا **عَلٰی بَعْضِ الْاَعْجَمِینَ** بر گروهی که ایشان تازی نیکو ندانستندی. گفت بر پارسی زبانان ، بزبانی دیگر که سخن او[2] پی نیفتادندی[2].

آیهٔ ۱۹۹ **فَقَرَاَهُ عَلَیْهِمْ** پس برخواندی بریشان آن قرآنرا بلغت خویش **مٰا کٰانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ** نبودندی بدان قرآن گرویدگان ، و گفتندی ما[3] پی نه می‌افتیم[3] قرآنرا .

آیهٔ ۲۰۰ **کَذٰلِکَ سَلَکْنٰاهُ** همچنانکه تراگفتیم در آوردیم دروغزن داشتن مر ترا **فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ** در دلهای‌کافران گناه‌کاران از بهرعقوبت‌ایشانرا.

آیهٔ ۲۰۱ **لاٰیُؤْمِنُونَ بِهِ** نگروند ایشان بقرآن **حَتّٰی یَرَوُا**[4] **الْعَذٰابَ الْاَلِیمَ** تا آنگاه که ببینند آن پادافراه دردناك را ، وآن عذاب این جهانست بکشتن،

---

۱ ـ ق : علمؤا .

۲ ـ ۲ و ۳ ـ ۳ ـ رك : ص ۱۶/ح ۲ ـ ۲ و ۳ ـ ۳ و تعلیقات .

۴ ـ ق : یروا .

و عذاب آن جهان بسوختن . و سودشان ندارد ایمان پس عذاب .

آیهٔ ۲۰۲ **فَیَاتِیَهُمْ بَغْتَةً** پس بیاید عذاب بدیشان ناگهان **وَ هُمْ لَایَشْعُرُونَ** و ایشان ندانند وقت فرود آمدن عذاب .

آیهٔ ۲۰۳ **فَیَقُولُوا** پس گویند چون عذاب را ببینند **هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ** او هستیمما مهلت یافتگان؟ اوآرزو برندکه ایشانرا مهلت دهند وبدنیا بازآرند. پس چون آنگاه‌که فرودآمد این آیتها، گفتندکه تاکی زلیفن کشی ما را بعذاب خدای تعالی ؟ فرود فرستاد :

آیهٔ ۲۰۴ **اَفَبِعَذَابِنَا یَسْتَعْجِلُونَ** او پس (f. 95 b) بعذاب ما شتاب می‌کنند؟

آیهٔ ۲۰۵ **اَفَرَاَیْتَ اِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِینَ** او پس چه بینی اگر بر خو[ر]داری دهیم ایشانرا درین جهان و زندگانی دهیم درین جهان سالهای بسیار ؟

آیهٔ ۲۰۶ **ثُمَّ جَاۤءَهُمْ مَا کَانُوا یُوعَدُونَ** پس بیاید بدیشان آنچه ایشانرا وعده می‌دهند، ای‌که مرگ و عذاب .

آیهٔ ۲۰۷ **مَا اَغْنَی عَنْهُمْ مَا کَانُوا یُمَتَّعُونَ** سود ندارد ایشانرا برخورداری ایشان در دنیا ، ای باز ندارد ازیشان عذاب خدای تعالی آن برخورداریها که ایشانرا داده بودند در دنیا . و آورده‌اند کـه عمر عبدالعزیز روزی که بنشستی از بهرآن تا حکم کند، این آیت برخواندی. او خود را پند دادی، پس حکم‌کردی .

آیهٔ ۲۰۸ **وَ مَا اَهْلَکْنَا مِنْ قَرْیَةٍ** او ناچیز نکردیم شهریرا و دیهی را **اِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ** مگرآن شهر راکه پیغامبران بودندکه ایشانرا می‌ترسانیدند وآگاه می‌کردند ازعذاب خدای تعالی.

آیهٔ ۲۰۹ **ذِکْرَی وَ مَا کُنَّا ظَالِمِینَ** ازبهرآن تا پندی باشد مریشانرا، ونبودیم

ما در هلاك كردن ایشان پس حجت گرفتن بریشان ستم‌کاران .

آیهٔ ۲۱۰ **وَ مَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ** و فرود نیاوردند آن قرآنرا دیوان .

آیهٔ ۲۱۱ **وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ** او نبایدو نشاید مریشانرا که قرآن فرود آرند **وَمَا يَسْتَطِيعُونَ** و نتوانند که قرآن فرود آرند .

آیهٔ ۲۱۲ **إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ**[1] ایشان از در دیدن وحی شنیدن آن معزولانند[1]، ای که باز داشته‌اند ایشانرا از آن بستارگان سوزنده .

آیهٔ ۲۱۳ **فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ** چون کافـران قـریش رسول را بپرستش بتان خواندند ، خدای تعالی این آیت بفرستاد و نهی کرد او را از پرستش بتان وگفت « فلاتدع » مخوان « مع الله » برخدای تعالی **إِلٰهاً آخَرَ** خدای دیگر **فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ** پس باشی تو از جملهٔ عذاب کردگان . و نیز گفته‌اند خطاب رسول راست و لکن مراد امت اوست .

آیهٔ ۲۱۴ **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** بترسان خویشاوندان نزدیك را بتو . و آمده است کچون این آیت فرودآمد ، بر صفا بر رفت و می‌خواند . نخست آنکسانرا کـه نزدیك‌تر بودند ، پس ازیشان آنچه کم ازیشان بودند و از

۱ ــ ۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل. معنی عبارت مبهم است وبا توجه به‌مضمون آیه و ترجمهٔ همین آیه در تفاسیر دیگر چنین می‌نماید که برخی ازکلمات در این عبارت زائد است . شاید این عبارت به یکی از دو صورت ذیل بوده است : «ایشان از وحی شنیدن معزولانند » یا « ایشان از شنیدن‌آن معزولانند » . درترجمهٔ تفسیر طبری : « که ایشانند از شنیدن معزول کردگان » . ج ۱۱۷۵/۵ ، در تفسیر سورآبادی : « بدرستی‌که ایشان از شنیدن قرآن خود دور کردگان‌اند» . ۱۵۶ و ۱۵۷ . درکشف‌الاسرار میبدی : «انهم بعد مبعث الرسول (ص) عن استراق السمع وعن الاستماع الی کلام الملائکة لمعزولون وبالشهب مرجومون .» ج ۱۶۲/۷

دیگران نزدیك‌تر بودند . نخست گفت یا بنی عبدالمطلب ، پس گفت یا بنی هاشم، پس گفت یا بنی عبدمناف، پس گفت ای عباس عم پیغامبر صلی‌اللّٰه‌علیه و سلم ، ای صفیه عمتهٔ رسول خدای ، من نتوانم که عذاب خدای از شما باز دارم اندك و بسیار بخواهید از من آنچه شما خواهید از خواستهٔ من . برهان خویشتن را ازآتش که نتوانم که ترا ازآتش برهانم و چیزی از عذاب خدای باز دارم . جز آن نیست که خویشی است (f. 96 a) میان من و شما ، تـازه دارم آنرا بپیوستگی . بازآییم بآیت :

آیه های ۲۱۵، ۲۱۶ [1]وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ[1] * فَإِنْ عَصَوْكَ پس اگر فرمان نبرند ترا[2] فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ پس بگوی من بیزارم بدانچه شما می‌کنید .

آیهٔ ۲۱۷ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ بسپار کار خـویش بخدای ارزمند بی همتا و بخشاینده .

آیهٔ ۲۱۸ الَّذِي يَرَاكَ[3] حِينَ تَقُومُ آن خدای که می‌بیند ترا آنگاه که برخیزی

---

۱ ـ ۱ ـ این آیه در نسخهٔ اصل ترجمه نشده است . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « و فرود آر بازوی خویش آنرا که متابع شوند از مومنان » ج ۱۱۷۶/۵ ؛ در تفسیر سورآبادی : « فرودآر بال خویش بفروتنی آنکس را که ترا پس روی کرد ازگرویدگان » ۱۵۷ ؛ در کشف الاسرارمیبدی : « وپرخویش فرودار [بفروتنی و مهربانی] ایشانرا که بر پی تو روند از مومنان . » ج ۱۵۵/۷ .

۲ ـ در حاشیهٔ نسخهٔ اصل در کنار این سطر به خط کاتب افزوده گردیده است: ار کفر (= ازکفر) و تعیین نشده است این کلمات مربوط بکدام قسمت جمله می‌باشد . شاید مقصود کاتب یکی از صورتهای ذیل بوده است : پس اگر از کفر فرمان نبرند ترا . یا : پس اگر فرمان نبرند ترا ازکفر .

۳ ـ ق : یریك .

تا نماز کنی تنها .

آیهٔ ۲۱۹ **وَ تَقَلُّبَكَ فِي السّاجِدِينَ** و گشتن تو ، ای نماز کردن تو در میان نمازکنان سجده کنندگان ازیاران تو در جماعت. و نیزگفته‌اند « حین تقوم» آنگاه که از میان یاران بر خیزی و تنها باشی « و تقلبك » و گشتن تو در پشتهای پدران تو ، آنان که نماز کردندی ، ای‌که پیامبران ، ای که ازپشت پیغامبری بپیامبری دیگر می‌آمدی تا خدای تعالی ترا بیرون آورد پیامبری. و نیز گفته‌اندآ نکه می‌بیند ترا « حین تقوم » چون برخیزی ازگور « وتقلبك فی الساجدین » و شفاعت خــواستن تو در میان مومنان سجده کنندگان از بهر ایشان .

آیهٔ ۲۲۰ **إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** اوست شنونده مر گفتار بندگان خویش را ، او دانا بریشان و احوال ایشان .

آیهٔ ۲۲۱ **هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ** او خبر کنم شما را که بر که فرود آیند دیوان ؟ پس پدید کرد و گفت :

آیهٔ ۲۲۲ **تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ** فرود آیند برهردروغ زنی‌که دروغ بسیار گویند، بزه کاری بد مردی چون‌کعب اشرف ودیگر کاهنان .

آیهٔ ۲۲۳ **يُلْقُونَ السَّمْعَ** دیوان می‌افکنند دردل ایشان‌آنچه شنیده باشند، ای که‌کفردر دل ایشان می‌افکنند وشعر برزبان ایشان. ونیزگفته‌اند در دل‌ایشان می‌افکنندآنچه ازآسمان شنیده باشند و دروغ بسیار برآن‌برآمیزند. واین پیش ازآن بودکه ایشان باز داشته بودند **وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ** و بیشتری ازین ستاره شناسان و کسانی که گویند پری داریم و فال‌گیران ،دروغ زنانند .

آیهٔ ۲۲۴ **وَ الشُّعَرَاءُ** و شاعرانی‌که ایشان کافرانند و کافرانرا ستایند ورسول

را هجا کنند **یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ** دنب ایشان دارند، او پس ایشان روند بی‌راهان، ای کافران . و نیز گفته‌اند آن شاعران که در شعر دروغ گویند و مردمانرا هجا کنند و بستایند بدروغ . در هجا آن گویند کـه نباشد از دشنام ، و در مدح آن گویند که نباشد از ستایش « یتبعهم الغاوون »[1] بر پی ایشان رونـد راویان ایشان که شعر روایت کنند وممدوحان ایشان که ایشانرا صلت دهند وازیشان آن دروغ بشنوند .

آیهٔ ۲۲۵ **اَلَمْ تَرَ** ونه می‌بینی ای محمد **اَنَّهُمْ** که ایشان **فِی کُلِّ وَادٍ یَهِیمُونَ** در هر وادیی از وادیهای سخن ،(f. 96 b) ای که در هر راهی از راههای سخن « یهیمون » می‌روند سرگشته بدشخواری ، نه بر راه راست . ای‌که هرسخن می‌گوید حق و باطل ، زیادت و نقصان می‌کنند . ونیز گفته‌اند « فی کل واد » در هر لغوی و بیهوده‌ای خوض می‌کنند .

آیهٔ ۲۲۶ **وَ اَنَّهُم یَقُولُونَ مَا لَایَفْعَلُونَ** و ایشان می‌گویند آنچه نکنند ، ای که مردمان را بخشیدن فرمایند وخود نکنند، و مردمانرا راست‌گفتن فرمایند و خود نگویند .

آیهٔ ۲۲۷ **اِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** مگر آن شاعران که بگرویده‌اند وکارهای شایسته می‌کنند چون نماز و روزه وآنچه بدان ماند ، ایشان‌آنانند که بی راهان بر پی ایشان روند ، وایشان چیزی نگویند که نکنند **وَ ذَکَرُوا اللّٰهَ کَثِیراً و** یاد می‌کنند خدایرا تعالی بسیار و می‌ستایند او را در شعرهای خویش **وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا** و داد خویش می‌ستانند برزبان از پس آنکه ایشان ستم رسیده باشند و کافران ایشان را هجا کـرده جواب کافران

۱ ـ در نسخهٔ اصل : الغاون .

دهند و پاسخ دهند آن کافرانرا که هجا کنند مومنانرا ، از بهر آن تا یاری کنند مومنانرا . و گفته‌اند که شاعران کافران ، ابن الزبعرا و امية بن الصلت و ابوسفیان بن الحرث و مسافع[1] بن‌عبد مناف ، وشعرا[ی] مسلمانان، حسان بن ثابت و کعب بن مالك و عبدالله بن رواحه بوده است . و روایت کرده‌اند که شعرا[ی] مسلمانان بنزدیك رسول آمدند چون این آیت فرود آمد « و الشعرا یتبعهم الغاوون » وبگریستند پیش رسول و گفتند هلاك شدیم ای رسول‌الله . خدای تعالی بفرستاد این آیت « الاالذین امنوا و عملوا الصالحات » پس رسول گفت صلوات‌الله علیه شما از یشان نیستید **وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا** و سر انجام که بدانند آن ستمکاران ، ای که کافران **أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ** که بکدام جایگاه باز گردند، ای که بدانند چه جایی است آن باز گشتن جایی که ایشان بدان باز خواهند گشت پس مرگ .

و ابی‌کعب می‌گوید که رسول گفت صلی‌الله‌علیه وسلم هرکه سورة الشعرا بخواند ، بدهند ویرا بعدد هرکه بنوح گرویده است و هرکه نگرویده است، و بهود وصالح وشعیب وابراهیم ولوط واسحق ویعقوب وموسی وعیسی، بعدد هرکه بدین پیغامبران بگرویده است وبعدد هرکه نگرویده است. وبعدد هرکه بمحمد مصطفی[2]صلی‌الله‌علیه[2] بگرویده است ، وبعدد آنکه نگرویده[ه] است ، بعدد هریك کس ده نیکیش بدهند .

---

۱ ـ در نسخهٔ اصل : مسافغ .

۲ ـ ۲ ـ درنسخهٔ اصل برروی این قسمت نوشته شده است: « صلوات‌الله‌علیهم ».

سورة النمل مکیست ، [1]نود و سه[1] آیتست در کوفی ، و نود وچهار در بصری است ، و نود و پنج است در مدنی[2] .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

آیهٔ ۱ **طس** . عبدالله عباس گوید که این نامی است از نامهای خدای عزوجل که خداوند بدان سوگند گفته است . و نیز گفته‌اند که نامیست از نامهای د
قرآن . **تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ** این سورت آیتهای آن قرآنست که وعده کرده‌اند شما را بدان، فرستادند آن ، ای جهودان و ترساان. و چنان بود که ایشانرا در کتابهای ایشان وعده کرده بودند که قرآنرا بفرستند بمحمد مصطفی . و

---

۱ ــ ۱ ــ در نسخهٔ اصل : صد و نود وسه . چون مجموع آیه‌های این سوره به روایات مختلف بین نود و سه تا نود و پنج آیه است ، تصحیح شد .

۲ ــ درنسخهٔ اصل به خط دیگری افزوده شده است : «رسول علیه السلام فرمود هر که این سورة [بخواند]، بدهد خدای تعالی او را ده نیکی [بعدد] هر که موسی را و صالح را ولوط را علیهم‌السلام راست‌گوی داشت» . توضیح آنکه برای تکمیل جمله کلمهٔ « بخواند » به قرینهٔ عبارتی که درآغاز سورة الفرقان و سورة الشعراء به همین مضمون آمده و کلمهٔ « بعدد » به قرینهٔ عبارتی که در آغاز سورة الشعراء نوشته شده است افزوده گردید .

نیز گفته‌اند آیتهای قرآن حکمهای آنست و دلیلهای آن **وَ كِتَابٍ مُبِينٍ** و آیتهای کتابست که پیداست درو حلال و حرام . مجاهد می‌گوید که قرآن و کتاب هر دو یکی است ولکن هر دو را یاد کرد تا دو صفت باشد قرآن[1] ، ای کـه آن قرآن آنست که آشکارا می‌شود بخواندن خـوانندگان و نبشتن نبیسندگان . و قتاده می‌گوید که کتاب توریة و انجیل است .

آیهٔ ۲ **هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ** راه‌نمایست آن قرآن سوی بهشت ومژده است بثواب آن جهان . و نیز گفته‌اند راه‌نمای است گم بودگانرا و مژده است ببهشت مومنانرا .

آیهٔ ۳ **الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ** آنانکه برپای می‌دارند نمازهای فریضه را، ای که می‌گزارند در وقتهای آن **وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ** و می‌دهند زکوة خواستها را سایهٔ سر . و نیز گفته‌اند پاك می‌دارند تنهای خویش را از گناهان **وَهُمْ بِالْآخِرَةِ** وایشان بدان سرای پسین **هُمْ يُوقِنُونَ** ای شانند[2] بی‌گمانان دربودن آن ، و استوار می‌دارند که آن بودنی است .

آیهٔ ۴ **إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ** آنان کـه نمی‌گروند بدان جهـان **زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ** کردیم پاداش ایشان که آراسته گردانیدیم در دلهای ایشان کارهای زشت ایشان تا آنرا نیکو دانند **فَهُمْ يَعْمَهُونَ** پس ایشان می‌گردند در گم‌بودگی خویش سرگردان چون نابیناان که راه ندانند .

آیهٔ ۵ **أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ** ایشانند ، ای شنونـده ،کـه مـر ایشانراست عذابی سخت‌که‌آن عذاب اندوه‌گن کند ایشانرا و دوستان ایشانرا

---

۱ ــ ظاهراً درنسخهٔ اصل حرف « را » پس ازکلمهٔ « قرآن » از قلم‌افتاده است.

۲ ــ ای شانند : ایشانند .

از بهر ایشان . و آن کشتن ایشانست روز بدر **وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ** او
ایشانند در آن جهان ، ایشانند زیانکارتر همه زیانکاران و خوارتر از
بهر آنکه بی‌بخش مانند از بهشت . و نیز گفته‌اند از بهر آنکه نرهند از عذاب.

آیهٔ ۶ **وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ** تو ، ای محمد ، قرآن می‌گیر ، و قرآنست
آنکه در دل تو می‌افکنند **مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ** فرود می‌آید بر تو از نزد
خدای . حکیم است در فرمان خویش ، ای‌که فرمانهای او موافق حکمتست ،
داناست بر آفریدگان خویش. فرود فرستاد این قرآنرا بر تو ، و دانست که تو
سزاوار آنی و گزاف نفرستاد .

آیهٔ ۷ **إِذْ قَالَ** (f. 97 b) **مُوسَى لِأَهْلِهِ** یاد کن یا محمد چون گفت موسی مر زن
خویش را در آن راه‌که از مدین بمصر رفت وراه گم کرده بود وآتش‌زنه بیرون
کشید وآتش می‌زد وآتش نمی‌افتاد **إِنِّي آنَسْتُ نَارًا** من می‌بینم آتشی از دور. و
نیز گفته‌اند « انست ناراً » من می‌جویم آتشی که دلم بدو بیارامد. و نیز گفته‌اند
که می‌دانم که آتشی است **سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ** سرانجام که بیارم شما را از
آن آتش آگاهیی ، ای که آگاه کنم شما را که آن چه آتش است و آگاهی
دهم شما را از راه راست ، که راه گم کرده بود **أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ** تا
بیارم بشما آتشی‌افروخته‌که برگرفته باشم آنرا بر شما **لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ** مگر
شما گرم شوید از سرما . و این از بهر آن گفت که زمستان بود .

آیه های ۸، ۹ **فَلَمَّا جَاءَهَا** پس چون آنگاه که بدان روشنایی آمد که پنداشت که
آن آتش است ، آن خود نور بود .

وهب منبه می‌گوید که چون موسی بآتش رسید ، بیستاد نزدیک آن
آتش . آتش را دید که در شاخهای درختی سبز در گرفته بود که سبزی آن

درخت از آن آتش خشك نشده بود. وآن درختی بود كه نام آن عليق است. هرچند آتش بلندتر می‌شد درخت سبزتر و نیکوتر می‌شد . شگفت آمد موسی را صلوات‌الله علیه از آن. پس پاره‌ای خار بگرفت ودر سر عصا بست وخواست که پیش آتش دارد تا بیفروزد. و این از بهر آن کرد که دیر بیستاد که مگر انگشت پاره‌ای بیفتد . هرچند بیستاد درخت سبزتر بود. خار پیش او داشت تا بگیرد . آتش آهنگ موسی کرد، بترسید ، پستر آمد از آتش. پس آتش آرام گرفت . پس باز موسی آن خار دیگرباره پیش او داشت . باز آتش آهنگ او کرد، نه بیکبارگیش نومید می‌کرد، و نه موسی امید بریده می‌کرد. چون روزگار شد و موسی بآتش نرسید ، دانست که این آتش فرمان بردار است و بفرمان می‌کند ، و ندانست که کی می‌فرماید او را ، تا ندایی شنید.

[1]**نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ** [1] سخن خدای است که بر موسی گفت. و [از][2] پس آن موسی دست برهیچ زنی ننهاد. و نیز گفته‌اند که خدای تعالی درخت را گویا کرد تا موسی را گفت که « بورك من في النار »[3] **وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** [3] * **يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** ای موسی آن همه خود رفت وآن همه کارها همه بود، منم خدای ارزمند درست

۱ ـ ۱ ـ در نسخهٔ اصل ترجمه نشده است . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « که با برکه است آنك اندرین آتش » . ج ۵/ ۱۲۰۰ .

۲ ـ در نسخهٔ اصل : ان . بسبب آنکه صورت مکتوب در نسخهٔ اصل اشتباه می‌نماید ، تصحیح شد .

۳ ـ ۳ ـ در نسخهٔ اصل این قسمت نیز ترجمه نشده است . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « و آنك گرداگرد اواند، و پاك است خدای عزوجل خداوند جهانیان » . ج ۵/ ۱۲۰۰

کار ، ای که منت می‌خوانم ، نــه آنکه در آتش است ، ای که من در آتش نیستم . و آمده است در تفسیر که چون موسی ندا بشنید و خواننده را ندید گفت که‌کی می‌خواند مرا ؟ جواب آمد « انا الله العزیز » من می‌خوانمت‌که عزیزم در پادشاهی خویش ، حکیمم در فرمانهای خویش .

آیهٔ ۱۰ **وَ اَلْقِ عَصَاكَ** بیفکن آن دست چوب ترا. موسی بیفکند ماری گشت (f. 98 a) **فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ** پس چون آنگاه که بدید آن عصا راکه می‌جنبید **كَاَنَّهَا جَانٌّ** گویی آن مارستی سبك ای بسبکی چون مار خرد بود و بیزرگی چون‌اژدهای بزرگ **وَلّٰى مُدْبِراً** بازگشت پس‌موسی **وَلَمْ يُعَقِّبْ** وبجای‌خویش باز نیامد ، ای که بگریخت **يَا مُوسَى لَا تَخَفْ** ای مــوسی مترس **اِنِّي لَايَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ** من‌آنم که نترسند نزدیك من فرستادگان و پیامبران ، ای‌که در آن جایگاه که‌من سوی ایشان وحی کنم ، ایشان نترسند . و اگر نه‌ترس پیغامبران از خدای بیش از ترس همه آدمیانست .

آیهٔ ۱۱ **اِلَّا مَنْ ظَلَمَ** استثناء منقطع است و پیوستهٔ سخن اول نیست . لکن هرکه ستم‌کند ازمردمان، او کافر شود **ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ** پس بدل کند آن بدیرا بنیکیی ، ای کــه توبه کند پس گناه **فَاِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ** پس من آمرزنده‌ام گناهان ایشانرا ، بخشاینده‌ام بپذیرم توبهٔ ایشانرا . و نیز گفته‌اند « الا من ظلم » نترسند از من پیامبران مگر آدم که ستم‌کرد برخود بخوردن از آن درخت . و نیز گفته‌اند مراد ازین همه پیغامبرانند مگر آنکسان کــه ستم کردند بر خویشتن پیش از پیغامبری ، چون موسی کــه قبطی را بکشت پیش از نبوت .

آیهٔ ۱۲ **وَ اَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ** ودرآردست‌خویش درگریبان‌پیرهن خویش ،

ای که دست زیر بغل خویش کن . و چنا[1] بود که موسی یکی پیرهن پشمین داشت بی آستین تا بزانو[ی] او، آنرا مدرعه خوانند. گفت دست درگریبان آن مدرعه کن **تَخْرُجْ بَیْضَاءَ** بیرون آید آن دست سپید نورانی که شعاع آن روشنایی آفتاب را غلبه کند **مِنْ غَیْرِ سُوءٍ** بی‌آفتی که تو غمگین شوی بدان، ای که بی پیسی **فِی تِسْعِ آیَاتٍ إِلَی فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ** این ید بیضا یك آیتست از نه که ترا خواهیم داد . وآن نه آیت دست است که آفتاب را غلبه کردی، و عصاست که اژدها گشتی ، و آن قحط که بفرعون رسید که از دشتشان گیاه نرست و یکی میوه‌هاشان ، و ملخ پران ، و ملخ پیاده ، و غوك ، وآب خون گشتن، و طوفان وآن مرگ فجا بودکه در میان ایشان افتاد . این نه‌آیتست. و« فی » اینجا بمعنی « من » است . و مقاتل می‌گوید « فی تسع آیات » با نه آیت[2] دیگر ترا خواهیم داد ومی‌گوید که دست و عصا درزمین مقدسه دادندش، و نه‌آیت در زمین مصر ، جزین دوآیت، سوی فرعون و قوم او **إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْماً فَاسِقِینَ** هستند ایشان ، ای که فرعونیان مردمانی بی‌فرمان.

آیهٔ ۱۳ **فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ** پس چون آنگاه که بیامد **آیَاتُنَا** آیتهای ما **مُبْصِرَةً** نماینده مرایشانرا راه راست . ونیز گفته‌اند آشکارا و روشن و پیدا **قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِینٌ** گفتند این جادویی است پیدا .

آیهٔ ۱۴ **وَجَحَدُوا بِهَا** خستون نیامدند بدان آیتها **وَ اسْتَیْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ** و بی‌گمان (f. 98 b) بودند ایشان‌که‌آن‌آیتها فرستادهٔ خدای است **ظُلْماً وَعُلُوّاً** ای که خستون نیامدند و ستم کردند ستم کردنی و خود را بزرگ داشتند

۱ ـ چنا : چنان .

۲ ـ درکشف الاسرارمیبدی : « .... اذهب الی فرعون فی تسع آیات، ای ـ مع تسع آیات » . ج ۱۸۲/۷ .

بزرگ داشتنی و ترفع کردند از گـرویدن بدانچه موسی آورد **فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ** پس بنگر که چگونه‌گشت سرانجام مفسدان که‌کارهای تباه کردند و ناشایسته .

آیهٔ ۱۵ **وَ لَقَدْ آتَیْنَا دَاوُدَ وَ سُلَیْمَنَ عِلْماً** بخدای‌که دادیم داود را وسلیمن را دانشی ، ای که علم قضا که میان خلق قضا دانستندی کـرد . و نیز گفته‌اند که بدانستندی سخن مرغان . و نیز گفته‌اند فقه دانستندی که علم دین است **وَ قَالَا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ** گفتند سپاس مر خـدایرا تعالـی **الَّذِی فَضَّلَنَا عَلَی کَثِیرٍ** که افزونی نهاد ما را بر بسیاری **مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤمِنِینَ** از بندگان ، ای که گرویدگان‌اند، ای‌که فضیلت‌نهاد ما[را][1] بپیامبری و بزبور ودانستن سخن‌مرغان.

آیهٔ ۱۶ **وَ وَرِثَ سُلَیْمَنُ دَاوُدَ** کلبی می‌گوید کـه داود را نوزده پسر بود ، و سلیمن‌را مخصوص‌کرد بمیراث ، که پیامبری او یافت وپادشاهی . و اگرمیراث مال بـودی همه فرزندان برابر بودندی . و رسول گفت صلی‌الله علیه « نحن معاشر الانبیاء لا نورث » ما پیامبران‌گروهانییم ومردمانییم که از مال ما میراث نبرند میراث‌خواران ما « ماترکناه صدقة » آنچه ما رها کنیم صدقه است ، بدرویش باید داد . و همه علما متفق‌اند برین حکم ، مگر شیعه کـه ایشان گویند مال پیغامبران میراث باشد ورثهٔ او را . « و ورث سلیمن داود » میراث یافت سلیمن از داود پیغامبری او را وپادشاهی او را از میان همه پسران . و نیز گفته‌اند پیغامبری او را و مجلس قضای او را .و گفته‌اند داود خلیفت کرد سلیمن را در زندگانی خـویش بـر بنی اسرایل ، وراثت ولایت او بـود .

۱ ــ به قرینه عبارت پیشین « کـه افزونی نهاد ما را ... » برای تکمیل جمله افزوده شد .

و گفته‌اند « العلما ورثة الانبیاء » علما میراث داران پیغامبران‌اند ، ای‌که بجای پیغامبران ایستاده‌اند در دیـن **وَ قَالَ یَاَیُّهَاالنَّاسُ** و گفت سلیمن ای مردمان **عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّیْرِ** بیاموختند ما را زبان مرغان، ای که ندانستند آدمیان که بانگ مرغان تسبیح است تا آنگاه که خـدای تعالی پیامبرانرا بیاموخت و آگاهی داد کـه مرغان تسبیح می‌کنند مـرا ، و روا باشد کـه معجزهٔ او بـاشد دریـافتن سخن مرغان . دریابانیدنـد ما را منطق‌الطیر ، آنچه مرغان گویند **وَ اُوتِینَا مِنْ کُلِّ شَیْءٍ** و بدادند مـا را از هر چیزی کـه پیغمبرانرا دهند وپادشاهانرا **اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ** اینچه‌مارا دادندهست فضل آشکارا و منتی بزرگ که خدای تعالی بر ما نهادست .

آیهٔ ۱۷ **وَحُشِرَ لِسُلَیْمَانَ** وگردکرده‌شد ازبهرسلیمن **جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَالطَّیْرِ** سپاه اورا درراهی‌که‌می‌رفت ازپریان وآدمیان ومرغان **فَهُمْ یُوزَعُونَ** (f. 99 a) آن سپاه‌که اول ایشانرا بازمی‌داشتند ازبهرآن[1] پس ماندگان ایشان دریشان رسند . و نیز گفته‌اند « وهم یوزعون » آن سپاه را مـی‌راندند . و گروهی گفته‌اند کـه « جن » ایدر بیابانیانند ، و « انس » شهریانانـد ، و« الطیر » دوندگان وروندگان وسبك پایان. و این قول درست نیست.ضحاك می‌گویند که سپاه سلیمن آن روز چهار صد هزار مرد بود . بر دست راستش دویست هزار کرسی بود از بهر آدمیان، و بر دست چپش دویست هزارکرسی بود از بهر پریان ، و براستش سی و پنج منبر بود از بهردانشمندان‌آدمیان، و بر دست چپش سی و پنج منبر بود از بهر دانشمندان پـریان . و باد آنرا

---

۱ ـ عبارت ناقص می‌نماید ، ظاهراً دراین قسمت کلمه‌ای نظیر « که » یا « تا » از قلم افتاده است .

برگرفتی و مرغـان آنرا سایه می‌داشتندی . و دانشمندان بـر منبرها علم می‌گفتندی، و پریان وآدمیان برکرسیها علم می‌شنیدندی وسلیمن برتخت‌خود نشسته بودی .

آیهٔ ۱۸ **حَتَّی اِذَا اَتَوْا عَلَی وَادِ النَّمْلِ** قتاده می‌گوید‌که این وادیی بودبشام. و « وادی » دره باشد . و مورچگان او هم چون گرگان بودندی[۱] و گفته‌اند که هیچ چیز را از خزندگان آن دریافتگی نیست که مـورچه را ، که چون دانهٔ گندم یا جو که بخانه برد از بهر نهادن ، آنرا دو نیمه کند تا نروید . و اگر گشنیز باشد چهار پاره‌اش کند ، کـه گشنیز را دو پاره کنی بروید ، چهار پاره باید تا نروید . خدای‌تعالی او را این الهام داده است که بداندکه گندم را دو پـاره بایـد کرد ، و گشنیز را چهار پاره . « حتی اذا اتوا علی وادالنمل » تا چون‌آنگاه که بیامدند، ای که سلیمن و سپاه او برین دره که مورچگان او بزرگی‌چون‌گرگان بودند **قَالَتْ نَمْلَةٌ** گفت مورچه‌ای که نام او عنجلوف بـود . و نیز گفته‌اند که نام او منذره بود **يَا اَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ** در روید در خانهای خویش که جایگاه بودن شماست **لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمٰنُ وَ جُنُودُهُ** تا بنسپرد شما را زیر پـای و هلاك نکند سلیمن و سپاه او **وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ** و ایشان ندانند کـه شما زیر پای ایشانید ، و اگر بدانندی

---

۱ – ۱ – در نسخهٔ اصل کرکان . چون دراین عبارت سخن از بزرگی جثهٔ مورچگان است، شاید« کرگان» نیزمفید معنی‌باشد. درکشف‌الاسرارمیبدی: «و گفته‌اند سلیمان اول‌که در مورچگان نگرست بچشم وی صعب آمد کثرت ایشان و بزرگی جثت ایشان که همچون گاومیش بودند به‌بزرگی » ج ۷ / ۱۹۴؛ در تفسیر ابوالفتوح رازی : « او رئیس و پیشوای مورچگان بود و چندان بود که گوسفندی بزرگ ، و پرداشت . نوف‌الحمیری گفت چون گرگی بود » . ج ۷ / ۳۹۸ .

نکنندی . و نیز گفته‌اند او مورچگان نمی‌دانستند که سلیمن را نهی کرده بودند ازکشتن ایشان . و مورچه را پر باشد و اگر آن پر نبودی سلیمن سخن او در نیافتی از بهر آنکه سلیمن زبان پرندگان دانست . چون مورچه این سخن بگفت سه میل مانده بود تا سلیمن بدیشان رسیدی. بادآن سخن بگوش سلیمن آورد .

آية ۱۹ **فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً مِنْ قَوْلِهَا** لب سپید کرد سلیمان و بخندید خندیدنی که قهقهه نبود ازپرهیز آن مورچه . و نیزگفته‌اند لب سپید کرد از آنچه‌آن مورچه از بهر مورچگان باران می‌خواست از خدای تعالی . عبداللّه عباس می‌گوید سلیمان بیستاد وسپاه‌را بر جای بداشت تا مورچگان درخانهای خود فرودرفتند **وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي** وگفت سلیمن یارب مرا حریص‌گردان **أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ** (f. 99 b) تا شکر کنم نعمت ترا، ای‌که‌آن آموختن تو مرا زبان مرغان . و نیزگفته‌اند « اوزعنی » الهام ده مراکه شکر نعمت تو بکنم، ای که‌آزادی پیش همه از تو **وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَيهُ** وکاری‌کنم شایسته‌که توپسندی‌ونگاه دارم رعیت خویش راکه مرافرموده‌ای که ایشانرا نگاه دار **وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ** و درآر ببخشایش خویش ومنت خویش **فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ** در جملهٔ پیغامبران توکه بندگان تواند و پارسااناند . ونیزگفته‌اند درآر مرا « برحمتك » بپیامبری که مرا بدان شریف‌گردانیده‌ای « فی عبادك الصالحین » در بهشتی کـه آن سرای بندگان پـارسااان تست و دوستان او .

آية ۲۰ **وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ** آمده است درتفسیرکه سلیمن چون بسفررفتی سایه‌بان او پرهای مرغان بودی . مرغان پـرها باز کشیدندی و بر سر او بیستادندی .

هدهد برجای خویش نبود . آفتاب از جایی بر سلیمن افتاد . بدانست سلیمن که او غایبست . و این هدهد مرغی بود آب شناس ، و زمین پیش او چون آبگینه‌ای بود ، می‌دیدی آب را زیر زمین . چون سلیمن بسفر رفتی ، هدهد را بیاوردندی تا نشان دادی که آب کجا نزدیك‌تر ، کلب بر آن جای زدی ، بکندندی آب برآمدی . نافع بن الازرق[1] ، عبدالله بن عباس را گفت چگونه بودکه آب زیرزمین بدیدی و دام را زبر خاك ندیدی تا در دام گرفتارشدی ؟ عبدالله عباس گفت « ویحك » ای نافع ، ندانی که چون قضا بیاید بصر بشود و چون تقدیر بیاید حذر سود ندارد **فَقَالَ مَالِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ** پس سلیمن گفت چون هدهد را ندید . بآیت باز آییم « وتفقد الطیر » بجست سلیمن آن مرغ گم شده را و ندید « فقال مالی لا اری الهدهد » گفت سلیمن چه شده است که نمی‌بینم هدهد را ، چشم من در میان مرغان او را نمی‌بیند **أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ** یا او هست از غایبان ؟ آری او از غایبانست ، از بهر آن چشم من او را نمی‌بیند . و « غایب » ناپدید باشد. ای که چرا پیدا نیست هدهد . و آمده است در علم که عقاب را گفت سلیمن ، و او امیر مرغان بود ، هدهد را جایی فرستاده‌ای ؟ گفتند . سلیمن در خشم شد و گفت .

آیة ۲۱ **لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا** بخدای که او را عذاب کنم عذابی سخت بیش ازآنکه طاقت آن دارد . و آمده است در تفسیر که عذاب سخت آنست که پرش بکنم و در آفتابش بیفکنم . و نیز گفته‌اند درمانده همچون خودیش کنم. و نیز گفته‌اند برچیزی که ضد اوست در زندانش کنم **أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ**[2] **أَوْ لَيَأْتِيَنِّي**

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : نافع ابن الازرق .

۲ ــ ق : لا اذبحنه .

بِسُلْطانٍ مُبِينٍ یا بیارد بمن حجتی پیدا او عذری آشکارا .

آية ۲۲ **فَمَكَثَ**[1] **غَيْرَ بَعِيدٍ** پس درنگ [کرد][2] روزگاری نه دراز سلیمن صلوات‌الله علیه تا هدهد بر او آمد . و نیز گفته‌اند بس روزگاری نکرد هدهد تا برسلیمن آمد **فَقالَ اَحَطْتُ بِمالَمْ تُحِطْ بِهِ** (f. 100 a) چیزی ازین سخن بیفکنده است ، ای که پس هدهد بیامد و سلیمن ازو بپرسید که کجا بودی . او گفت: « احطت بمالم تحط به » رسیدم بدان جای‌که تو نرسیده‌ای و بدانستم آنچه تو ندانسته‌ای **وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَاءٍ** وآوردم ازشهر سبا **بِنَبَاءٍ يَقِينٍ** خبری درست . و « سبا » شهریست بزمین یمن نام‌آن « مآرب » ، میان‌آن و میان صنعا سه شبان روزه راه . و نیز گفته‌اندکه «سبا» قبیله‌ای است ازیمن و نام مادر ایشان سبا بوده است.وعبدالله‌عباس می‌گویدکه رسول‌راصلوات‌الله‌علیه پرسیدند از سبا، گفت اومردی بودکه ده پسرداشت . شش ازیشان بیمن بودندی وچهار بشام . یمانیان : مذحج ، و حمیر ، وکنده ، و انمار ، وآن دو قبیله‌ای که ایشانرا اشعریان خوانند . اما شامیان : لخم ، و جذام ، و عامله ، و غسان . و نیز گفته‌اندکه او سباست پسریعرب پسرقحطان. و سباش ازبهرآن نام‌کردند که اول کسی بود که برده کرد عرب را .

آية ۲۳ **اِنِّي وَجَدْتُ امْرَاَةً تَمْلِكُهُمْ** من یافتم زنی را که پادشاهی می‌کرد بریشان . حسن بصری می‌گوید که نام آن زن بلقیس بود ، دختر شراحیل ،

---

۱ ـ ق : فمکث . به فتح ك

۲ ـ در نسخهٔ اصل جمله ناقص است . با توجه به‌کلمهٔ « مکث » و قرینه‌های ذیل افزوده شد : در تفسیر سورآبادی : « درنگ‌کرد نه دیر سلیمان » ۱۲۴؛ در کشف الاسرار میبدی : « غایب ماند و درنگ کرد نه دیر » ج ۷ /۱۹۹ ؛ درتفسیر ابوالفتوح رازی : « پس درنگ‌کرد غیردور » ج۷/۲۹۳.

ملکهٔ سبا ، و نام او فارعه، و پری بود مادر او . و نیز گفته‌اندکه چهل پدرش ملك بود ، آخر ایشان شراحیل بود . و آنکسان که بریشان تدبیر کردی سیصد و دوازده‌کس بودند زیردست هرکسی ده هزارمرد **وَ اُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیءٍ** و داده‌اند آن زنرا هرچه ملوك را بکارآید از انواع چیزها **وَلَهَا عَرْشٌ عَظِیمٌ** و مرآن زنرا تختی بزرگ است . و نیز گفته‌اند مرآن‌زنرا پادشاهی بزرگ است . و نیز گفته‌اند کرسی نیکوست. و آمده است که آن تخت اززر بود و پایهای آن از مروارید بود و گوهرهای دیگر . و فرش او دیبا و حریر بود. ودرآن خانه‌که آن تخت بود هفت بندبودکه آنرا ببستندی و شسصد[1] زن‌بود که خدمت بلقیس‌کردندی ، وفراشان آن تخت زنان بودند .

آیهٔ ۲۴ **وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا** یافتم آن زنرا ، ای که بلقیس را و مردمانی که زیر دست او بودند از سپاه و رعیت **یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ** سجده می‌کردند مرآفتاب را ، ای آفتاب پرستان بودند ، آفتاب را می‌پرستیدند جز خدای تعالی **وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ اَعْمَالَهُمْ** و آراسته کرد مرایشانرا دیوکردارهای ایشان **فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیلِ** پس بگردانید ایشانرا دیو از راه مسلمانی **وَهُمْ**[2] **لَایَهْتَدُونَ** پس ایشان راه راست نمی‌یابند و دین راست نمی‌دانند .

آیهٔ ۲۵ **اَلَّا یَسْجُدُوا لِلّٰهِ** او آراسته‌کرده است دیو مرایشانرا تا سجده نکنند مرخدایرا تعالی . و اگر سبك خوانی « الا یسجدوا » : بدانید ای مردمان و سجده کنید **اَلَّذِی یُخْرِجُ الْخَبْأَ**[3] **فِی السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ** آن خدای که بیرون

۱ ـ شسصد : ششصد . در چند مورد دیگر : شصد .
۲ ـ ق : فهم . به فتح اول وضم دوم و سکون سوم
۳ ـ ق : الخب .

آرد آن پنهانیها را که در آسمانها و زمینها است . (f. 100 b) پنهانیهای آسمان بارانست،وپنهانیهای زمین نبات او. نیز گفته‌اند « یخرج الخبا » پوشیده نیست برو آنچه پنهانست ، ای که بداند که در شکم زنان پسرست یا دختر وَيَعْلَمُ مَا[1] يُخْفُونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ[1] و بداند آنچه ایشان می‌کنند پنهان و آنچه آشکارا می‌کنند .

آیهٔ ۲۶ اَللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الله است که نیست خدایی جز او . داند آشکارا و پنهان . نیست خدایی مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ خدای تخت بزرگ .

آیهٔ ۲۷ قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ سلیمن گفت پس بنگریم تا راست می‌گویی أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ یا تو از دروغ زنانی . حسن گفت آزمودندش و راست گوی یافتندش .

آیهٔ ۲۸ اِذْهَبْ بِكِتَابِي هٰذَا ببر این نامهٔ من فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ بیفکن سوی ایشان. مجاهد می‌گوید هدهد نامه را در کلب خود گرفت . پس در صفهٔ بلقیس آمد و می‌پرید گرد برگرد آن صفه . بلقیس او را بدید . گفت از آن گاه باز که این مرغ را دیده‌ام که درین صفه می‌بپرد جز نیکی ندیده‌ام . پس نامه پیش او بیفکند . قتاده می‌گوید که بلقیس در خواب بود نامه بیاورد برسینهٔ او بنهاد ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ درین آیت پس وپیش است . ای که پس بنگر تا چه جواب دهند پس بازگرد از ایشان ، ای ز استر شو ازیشان، و دور مرو تا چه گویند . هدهد برفت و نامه بداد بلقیس را .

آیهٔ ۲۹ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ[2] بلقیس گفت ای مهتران إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ

---

۱ ــ ۱ ــ ق: تخفون و ما تعلنون.

۲ ــ ق : الملؤا .

کَرِیمٌ [۱] افکنده‌اند [۱] سوی من نامه‌ای که درو سخنان نیکوست . و نیز گفته‌اند نامه‌ای بمهر و کرامت . « نامه » [۲] آن باشد که مهرش کنی [۳] . و نیز گفته‌اند که کریمش خواند که فرستنده کریم بود [۳]. و نیز گفته‌اند که کریمش خواند که پیکش مرغ بود .

آیهٔ ۳۰ **اِنَّهُ مِنْ سُلَیمَانَ** نبشته بود بر عنوان آن کــه این نامه از سلیمان است، اوپس نبشته بود **وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ** [۴] آنگاه گفت :

آیهٔ ۳۱ **اَلَّا تَعْلُوا عَلَیَّ** ای که بزرگی نکنید برمن اگرچه پادشاهانید **وَأْتُونِی مُسْلِمِینَ** و بنزدیك من آیید همه فرمان برداران. و نامهٔ پیغامبران همه همچنین بوده است کوتاه و مقصور بردعوت بفرمان برداری .

آیهٔ ۳۲ **قَالَتْ یَاَیُّهَا الْمَلَاُ** گفت آن زن : ای مهتران **اَفْتُونِی فِی اَمْرِی** پدید کنید مرا ، که مرا چه باید کرد تا بدان کار کنم **مَا کُنْتُ قَاطِعَةً اَمْراً** من نیستم از آنها که کاریرا فصل کنم و بریده گردانم **حَتّٰی تَشْهَدُونِ** تاآنگاه که شما حاضر نباشید ، ای که کاری نکنم بی از شما .

آیهٔ ۳۳ **قَالُوا نَحْنُ اُولُوا قُوَّةٍ** ما خداوندان نیرو و زوریم درجنگ کردن **وَاُولُوا بَاْسٍ شَدِیدٍ** و دلیرانیم ، و ساز جنگ داریم از جوشن و خود و سپر و زره وآنچه بدان جنگ کنند . (f . 101 a) و آورده‌اند که لشکر او هزار

---

۱ ـ ۱ ـ درنسخهٔ اصل : « من افکنده‌اند » . چون کلمهٔ « من » زائد می‌نماید حذف شد .

۲ ـ در نسخهٔ اصل : نامهٔ

۳ ـ ۳ ـ در نسخهٔ اصل مکرر نوشته شده است .

۴ ـ در نسخهٔ اصل تمام آیه ترجمه نشده است . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « که آن هست از سلیمن و اندر او بنام خدای بخشندهٔ مهربان ». ج ۵/۱۲۰۳ .

ملك بود ، زیردست هرکسی هزار مرد **وَالْاَمْرُ اِلَیْكِ** فرمان تراست ای بلقیس **فَانْظُرِی مَا ذَا تَامُرِینَ** پس بنگر تا چه فرمان دهی ما را. نخست بروعرضه کردند حرب را ودلیرش کردندکه ما ایستادگی‌کنیم ازبهرتو، پس گفتند فرمان تراست . حسن بصری، می‌گوید زنی که اورا پستانهاش می‌جنبد در بر، فرمان فرمای خودکردند. و رسول گفت صلی‌الله‌علیه هرگز نیك‌بخت نباشند مردمانی که زنی ملکهٔ ایشان باشد .

آیهٔ ۳۴ **قَالَتْ اِنَّ الْمُلُوكَ** گفت آن زن کـه پـادشاهان **اِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً اَفْسَدُوهَا** چون در روند در شهری بقهر و غلبه ، بیران کنند آنرا **وَجَعَلُوا اَعِزَّةَ اَهْلِهَا اَذِلَّةً** و کنند عزیزان و مهتران و بزرگان آن شهر را بشمشیر و خدمت فرمودن نژندان و خواران. ونیز گفته‌اند « وجعلوا اعزة اهلها» وکنند بزرگان آن شهر را بستدن خواستهای ایشان و کم کردن مرتبتهای ایشان تا راست ایستد آن شهر را خوار کردگان . و خدای تعالی راست‌گوی کرد آن زن را و گفت **وَکَذَلِكَ یَفْعَلُونَ** وهم چنان‌کنند پادشاهان که آن زن گفت . و نیز گفته‌اند « وکذلك یفعلون » حکایت‌گفتار بلقیس است هم چنان کنندکه گفتیم ، سلیمان اگر شهر ما بگیرد بقهر . و این زنی بود که در ملك ملکان پرورده شده بود ، سیاست ازیشان بیاموخته بود و خود سیاست کردی و فرمان می‌داد تا ملك خود را استوارکرد. و از سیاستهای او یکی آن بود که گفت :

آیهٔ ۳۵ **وَاِنِّی مُرْسِلَةٌ اِلَیْهِمْ بِهَدِیَّةٍ** او من بخواهم فـرستاد سوی ایشان هدیه‌ای . او بیازمایم سلیمن راکه ملك است یا پیامبر. اگر ملك است هدیه بپذیرد ، واگر پیغامبر است نپذیرد. و خلاف کردند در هدیه . گفتندکه یك خشت زرین بـود . و نیز گفته‌اند که گوهرهـای بسیار بود . و نیز گفته‌اند

تختهای زرین بود در دیبا پیچیده . و نیز گفته‌اند غلامان و کنیزکان : هشتاد غلام در جامهٔ کنیزکان ، و هشتاد کنیزك در جامهٔ غلامان . قتاده می‌گوید که خردمند زنی بود. دانست که هدیه را موقعی بزرگ است در دل مردمان، از آن رسول خویش هدیه کرد **فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ** پس می‌نگرم تا چه جواب آرند فرستادگان من و بچه باز گردند .

آیهٔ ۳۶ **فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَنَ** پس چون آنگاه که بیامد رسول بلقیس. و نیز گفته‌اند چون آن مال که بلقیس هدیه فرستاده بود بسلیمن رسید **قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ** گفت سلیمن او مرا مال دهید و افزون می‌کنید در مال من ؟ و مال من بیش از همه خلق خدای است (f. 101 b) **فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَيكُمْ** پس آنچه داده است مرا خدای تعالی از دین و پیامبری و حکمت به از آنست که شمارا داده است از مال این جهان **بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ** نیست چنانکه شما می‌پندارید که مرا از هدیهٔ شما شادی آید شما اید که شادی می‌کنید هدیهٔ خویش را ، از بهر آنکه شادی شما همه بمالست ، و هر کسی می‌گویید که مال من بیشتر، و فخر می‌کنید. و آمده است در قصه که سلیمن دیوانرا بفرمود تا کوشکهای او زراندود کردند و دیوار خانهٔ او وخشتها را زراندود کردند. پس آن خشت زراندود را فرش افکندند بر گذر رسولان . پس چون رسولان آن بدیدند. گفت سلیمان :

آیهٔ ۳۷ **ارْجِعْ إِلَيْهِمْ** باز بر ، ای رسول سوی ایشان هدیهٔ ایشان . و نیز گفته‌اند باز گرد و بگوی مر ایشانرا که اگر بخدمت من نیایید **فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ** بیارم بریشان سپاهی بسیار **لَاقِبَلَ لَهُمْ بِهَا** که مر ایشانرا طاقت آن نباشد که بریشان برآیند و پیش ایشان بیستند بجنگ . و راست گفت پیغامبر خدای

که سپاه اوآدمیان بودند وپریان ومرغان و دیوان. وبرچنین سپاه‌که برآید؟ **وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا** وبیرون‌کنم ایشانرا اززمین سبا وبرانم **اَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ** دستها بسته و ایشان خوار و نژند . واز بهرآن گفت این ،که تا هرکه ایمان خواهد آورد ، ایمان آرد . و اینست سنت هر پیامبری که نخست بترسانند ایشانرا تا مگر بگروند .

آیهٔ ۳۸ **قَالَ يَآ اَيُّهَا الْمَلَؤُا** گفت سلیمن ای مهتران **اَيُّكُمْ يَاْتِينِي بِعَرْشِهَا** کیست از شما ، کـه بنزدیك من آرد تخت آن زن را . و چنان آمده است در قصه‌کچون رسولان بلقیس بازگشتند وهدیها بازآوردند، بلقیس‌گفت‌بخدای که این ملك نیست و ما برو برنیاییم . پس رسول فـرستاد بنزدیك سلیمان و گفت من می‌آیم و می‌آرم بر خود هزارملك ، زیر دست هر امیری هزارمرد. پس فرمود تـا تخت او را در خانه نهادند که شش در خـانه ببایستی گذشت دریکدیگر و هفتم آن بود . و درها ببستند و خود بر دوازده هزار امیر از امیران یمن برخاست بنزدیك سلیمن رفت.سلیمن چون بدانست‌که اومی‌آید، گفت : کیست از شما کـه تخت آن زن بیـارد **قَبْلَ اَنْ يَاْتُونِي مُسْلِمِينَ** پیش از آنکه بر من آیند مسلمانان ، و مال ایشان حرام باشد بر من. و از بهرآن گفت تاآن تخت بیارند که هدهد گفته بود که او تختی بزرگ دارد . خواست تا بداند که هدهد راست گوی است یا دروغزن . و نیز خواست که آن معجزهٔ اوباشد بر پیامبری که ازآن خانهای دربسته ، تخت بزرگ بیرون آرند و پیش از بلقیس بر سلیمن آرند . (f. 102 a)

آیهٔ ۳۹ **قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ** گفت یکی پریی که نیرو داشت « من الجن » از آن پریان ستنبه بازو **اَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ** من بیارم برتو

آن تخت را پیش از آنکه برخیزی از مقام خویش ، ای‌که از مجلس حکم **وَ اِنّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ اَمینٌ** ومن بر برداشتن آن تخت نیرودارم، امینم بر آن گوهر و مرواریدکه دروست ، بدل نکنم آنرا وکم نکنم. و نام آن پری صخر بود . پس سلیمن گفت زودتر ازین خواهم که کسی آن تخت بیارد .

آیهٔ ۴۰ **قَالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتَابِ** گفت آنکه نزدیك او بود دانشی از آن کتابها که خدای فرستاده است ، ای‌که آصف برخیا که علم بسیار دانست و کتابها بسیار خوانده بود **اَنَا آتِیكَ بِهِ** من بیارم آن تخت را بر تو **قَبْلَ اَنْ یَرْتَدَّ اِلَیْكَ طَرْفُكَ** پیش از آنکه بتو رسد آنکس که او را دیده باشی ازدور ، که آن منتهای چشم تو باشد . و نیز گفته‌اند گفت آنکه نزدیك او بود دانشی از کتاب خدای تعالی، و آن سلیمن بودکه پری را جواب داد و گفت که من آنرا بیارم پیش از آنکه بازگردد سوی تو ، ای که بتو رسد آن شخص راکه دیده باشی از دور . و این تفسیر کسی کند که منکر باشد کرامت اولیا را . آنانکه روا دارند کرامت اولیا ، گویند اوآصف بود، و آوردن تخت بلقیس، معجزهٔ سلیمن بود نه معجزهٔ او ، که او گرویده بود بسلیمن . و آمده است « الذی عنده علم من الکتاب » جبریل بود. وآمده است درتفسیر که «آصف» نام بزرگ خدای تعالی دانست . خدایرا تعالی بدان نام بخواند، تخت حاضر شد . و عبدالله عباس می‌گوید « یا ذی الجلال والاکرام » گفت . وآمده است که او « یا حی یا قیوم » گفت. ونیز گفته‌اند که اوگفت « یا الهنا و الٰه الخلق جمیعا الها واحداً لا الٰه الا انت » پس چون دعا کرد در حال سلیمن تخت را پیش خود دید **فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ** چون سلیمن تخت را بدید قرارگرفته نزدیك او **قَالَ هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبّی** گفت این از فضل خدای منست ، ای‌که نـد

باستحقاق منست **لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ** تا بیازماید مـرا او آزادی کنم ازو **أَمْ أَكْفُرُ** یا نوسپاسی کنم **وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ** و هرکه آزادی کند ، پس آن آزادی برخود می‌کند از بهرآنکه سود آن بدو بـاز می‌گردد که مستوجب زیادت می‌گردد **وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ** و هرکه نوسپاسی کند ، پس خدای من بی نیاز است از شکر او ، کریم است بفضل‌کردن بآن کس‌که‌کافر نعمتی کند .

آیهٔ ۴۱ **قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا** گفت سلیمان مرخدمت‌کاران خویش را که بگردانید از بهر بلقیس را تخت او را ، ای دیگرکنید چنانکه او نشناسد . آمده‌است درقصه‌که نگینهای او بیرون‌کشید[1] وگوهرهاش برگرفتند وهرچه‌ازو سرخ بود (f. 102 b) سبزکردند وهرچه سبزبود سرخ‌کردند،وآنچه زبربوددر زیر آوردند، مقدم او را مؤخرکردند،ای‌که پس وپیش‌کردند واز بهرآن‌کرد این، تا بیازماید بلقیس را تا درخرد تاکجاست، وبنگرد که او تخت خود را شناسد یا نشناسد . چنانکه گفت **نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي** بنگریم تا راه برد بشناخت تخت خویش و داندکه‌آن‌تخت اوست **أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ** یا باشد از آنکسان که راه ندانند و در نیابند که آن تخت اوست .

آیهٔ ۴۲ **فَلَمَّا جَاءَتْ** پس چون‌آنگاه‌که بیامد بلقیس **قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ** گفت او همچنین هست تخت تو ؟ **قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ** گفت بلقیس گویی آن تختستی . نه گفت که هست ونه‌گفت که نیست، از بهرآنکه اوتخت را در خانهٔ هفت‌در بند نهاده بود ، چون پیش خود دید ، گفت مگر آن نیست ، و چون تخت

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل در دنبال این جمله نوشته شده است : چنانکه او نشناسد . ولی کاتب بر روی آن خطی‌کشیده است .

خود را دید ، نتوانست گفت که نیست. و نیز او را گفتند « اهكذی عرشك » او همچنین هست تخت تو ؟ پوشیده کردند برو . او نیز پوشیده کرد و گفت « کانه هو » گویی آنستی. و اگر او را گفتندی این تخت تو هست ؟ اوگفتی هست **وَ اوُتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا** ودادند ما را آن دانش که بشناسیم خدایرا بیکیی پیش از آنکه لشکر بلقیس بنزدیك ماآمد ، و این قول سلیمن است. و اگر « اوتینا العلم » سخن بلقیس نهی چنان باشد که ما دانسته بودیم کد این تخت ، تخت بلقیس است « من قبلها » پیش از آنکد از بلقیس بپرسیدند **وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ** و هستیم ما فرمان‌برداران مر سلیمن را بخوش منشی . و اگر این حکایت قول سلیمن باشد ، چنان باشد کد « و کنا مسلمین » و هستیم ما مسلمانان و یکی گویان . و نیز گفته‌اند « و اوتینا العلم » و ما دانستد بودیم ملکت بلقیس را پیش از آمدن او ، و هدهد خبر کرده بود از تخت و پادشاهی او .

آیهٔ ۴۳ **وَ صَدَّهَا** و بازداشت‌آن زنرا ازگرویدن **مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ** آنچه می‌پرستید جزاز خدای تعالی **اِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ** آن زن‌بود از مردمانی‌که ایشان کافران بودند . و در میان ایشان برآمد ، و ندید مگر مردمانی را که آفتاب می‌پرستیدند، ای‌که ازآن خدایرا نپرستیدکه مردمان خود را ندیده بودکه خدایرا پرستیدند. و نیز گفتند « صدها » بازداشت این زنرا سلیمن از پرستش آنچه او می‌پرستید جز از خدای تعالی .

آیهٔ ۴۴ **قِيلَ لَهَا ادْخُلِى الصَّرْحَ** گفتند مرآن زنرا که درآی درین کوشك. و آن چنان بودکه دیوان بسلیمان رسانیدند کد بلقیس برپای موی‌دارد وپای او چون سنب خران است . پس خواست سلیمن که بداند که همچنان هست

که ایشان گفتند . فرمود تا کوشکی کردند از شیشه ، و زیر آب بنهادند و سلیمن درپیشگاه کوشك بنشست، و بلقیس را بارداد، چنان که گفت « ادخلی الصرح » در آی درین کوشك **فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً** (f. 103 a) پس چون بدید مرآن کوشك را پنداشت که آبیست بزرگ که پایاب ندارد **وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا** و پای برهنه کرد و شلوار پاچها برکشید و برهنه کرد هر دو ساق خویش را از بهرآن تا در آب رود . پس سلیمن ساقهای او بدید و پای او بدید نیکوتراز ساق مردمان و پای مردمان **قَالَ اِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ** گفت آن کوشکیست لشن از شیشه . پس چون آن زن پادشاهی سلیمن بدید، بسیاری علم او و قوت او و رسولی کردن مرغان مرو را وتخت خویش بدید ، دانست که آن معجزهٔ خدا ییست وسلیمن پیغامبر است،مسلمان شد **قَالَتْ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي** گفت بلقیس ای خدای من، من ستم کردم برخویشتن بدانچه کافر بودم **وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ** و مسلمان شدم بر دست سلیمان و گردن نهادم **لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** مرخدایرا که آفریدگار جهانیانست . مقاتل می‌گوید که بزنی کرد او را سلیمان و بفرمود تا گرمابه‌ای ساختند از بهر موی بردن را بشام. و اول کسی که گرمابه کرد سلیمان بود. ویك جای می‌بودند تا سلیمان ازدنیا برفت .

و شعبی حکایت کرد از مردمانی ازحمیر که ایشان گورستان پادشاهانرا بکندند یافتند در آنجا سغی ، و در آن سغ زنـی ، و کفن آن زن حلها[ی] زربفت بود ، و بر سر او تخته‌ای از سنگ رخام[1] نهاده درو نبشته :

شعر

یا یها الاقـوام عوجوا معا　　　وارتعوا فی مقبر الغلسا

۱ ــ در نسخهٔ اصل : رخان .

لتعلموا انی تلك التی قد — کنت اذ دعاالدهر بلقیسا
بعلی سلیمن النبی الذی — قد کان للتوریة دریسا
و سوف یاتی الله بی بعدما — یبعث للحشر المرامیسا
مع ابن داود النبی الذی — قدسد الرحمن تقدیسا

آیهٔ ۴۵ **وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلَى ثَمُودَ اَخَاهُمْ صَالِحاً** بخدای که فرستادیم صالح پیغامبر را سوی ثمودکه برادر ایشان بود **اَنِ اعْبُدُوا اللّهَ** خدایرا یکی گویید واو را پرستید **فَاِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ** پس همیدون ایشان دوگروه شدند، داوری می‌کردند بر یك دیگر. گروهی ازیشان مومنان بودند ، گرویدگان. و گروهی دیگر کافران بودند. درخواستند از صالح پیغامبر عذابی تا بدانند که صالح راست گوی است، وگفتند اگر راست می‌گویی بگوی خدایرا عزوجل تا ما را عذاب کند .

آیهٔ ۴۶ **قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ** گفت صالح ای مردمان چرا شتاب می‌کنید ببدی پیش از نیکی، و چرا گفتید که اگر راست گویی تو بگوی خدایرا تا ما را عذاب کند ؟ و نیز گفتداند چرا می‌خواهید عقوبت پیش از عافیت ؟ **لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللّهَ** چرا آمرزش نمی‌خواهید از خدای تعالی و توبه نمی‌کنید ازکافری **لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** تا ببخشایند برشما.

آیهٔ ۴۷ **قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ** گفتند ایشان فال‌بدگرفتیم بپیغامبری تو وبدان‌کسان‌که برتواندازگرویدگان. (f. 103 b) واین سخن‌ازبهرآن‌گفتند که‌چون صالح را دروغ‌زن داشتند درقحط افتادندوطعام تنگ شد. گفتند صالح را این تنگی از شومی‌تست وشومی‌یاران‌تو **قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللّهِ** گفت صالح مصیبت ورنج شما از نزد خداست‌که‌آن بزودی بشمارسد چون مرغ پران. ونیز

گفته‌اند که «طایرکم» کردارشما نزدخدای برند، آن کرداری که در بررفتن سوی آسمان چون مرغ پرانست. و نیز گفته‌اند «طایرکم» نیك و بدشما همه‌ازخدای است بَلْ اَنْتُم قَوْمٌ تُفْتَنُونَ نیست چنانکه شما می‌گویید که این ازشومی تست، که‌شما مردمانی‌اید که برگردانیده‌اند شما را ازدین شما، وخدای تعالی فرموده است شما را ، وآن اسلام است .

آیهٔ ۴۸ وَ کَانَ فِی الْمَدِینَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ و بود در آن شهر ثمودیان نه تن که ایشان بی‌فرمان بودند و بترین قوم صالح بودند . ازیشان یکی قذاربن سالف بود که اشتر صالح او کشت . و مجاهد می‌گوید که ایشان کردان بودند یُفْسِدُونَ فِی‌الْاَرْضِ فساد می‌کردند در زمین ، ای‌که بیران می‌کردند زمین را بکفر خویش وَلاَ یُصْلِحُونَ و آبادان نمی‌کردند زمین را بایمان. ونیز گفته‌اند که تباه می‌کردند درمها را بشکستن ، ای که درمهای درست بشکستندی « ولا یصلحون » و رها نکردندی آن درمها را درست که صلاح خلق در درستی آن بود . و نیز گفته‌اند « یفسدون » فساد می‌کردندی و دنب عیب مردمان داشتندی « ولا یصلحون » و نپوشیدندی آن عیبها را بریشان .

آیهٔ ۴۹ قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللّٰهِ گفتند آن نه تن سوگند خورید بخدای لَنُبَیِّتَنَّهُ تا شبی خون کنیم بر صالح وَاَهْلَهُ و پیوستگان او و بکشیم اورا در شب، پس پیش‌اولیای‌صالح منکرشویم ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِیِّهِ پس گوییم مرولی‌خون او را مَا شَهِدْنَا مُهْلَكَ[1] اَهْلِهِ ما حاضر نبودیم که او را بکشتند و پیوستگان اورا وَ اِنَّا لَصَادِقُونَ وما راست‌گویانیم درینچه منکرشده‌ایم‌مر کشتن‌صالح‌را.

آیهٔ ۵۰ وَ مَکَرُوا مَکْراً و بسگالیدند سگالیدنی که صالح را بکشند وَمَکَرْنَا

۱ ــ ق : مهلِك (به کسر لام)

مَکْراً وما پاداش دادیم ایشانرا، ای‌که عقوبت کردیم بر آن سگالش که ایشان کردند. وآن چنان بود که‌سنگی بزرگ بریشان افتاد، خدای همه‌راهلاك کرد وَهُمْ لایَشْعُرُونَ و ایشان نمی‌دانستند که پاداش‌کنیم مرایشانرا، وما دانستیم‌که ایشان‌آهنگ‌آن کرده‌اند تاصالحرا بکشند. و نیز گفته‌اند‌که ایشان ندانستند‌که خدای‌تعالی‌فریشتگان فرستاده است‌تا صالحرا نگاه دارند.چون‌آ نگاه‌که‌ایشان در رفتند در خانهٔ او تا بکشند او را . و آن چنان بودکچون ایشان درخانهٔ صالح رفتند تا او را بکشند ، فریشتگان بر هر مردی ازیشان سنگی زدند تا همه کشته شدند ، و صالح بسلامت از آن خانه بیرون آمد . و نیز گفته‌اند کچون ایشان بساختند‌که صالحرا بکشند، (f. 104 a) چنان‌نمودند که سفر می‌روند واز شهر آشکارا بیرون‌آمدند،پس پنهان شدند درسمجی تا شب‌درآید، بازگردند و صالح را بکشند و کس نداند که ایشان کشته‌اند . خدای تعالی سنگی بزرگ را فرود آورد ازکوه بر در آن سمج و ببست آن در را. ایشان بماندند در آن سمج و بمردند .

آیهٔ ۵۱ فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ مَکْرِهِمْ پس بنگر چگونه بود سرانجام سگالش ایشان اَنّا دَمَّرْنَاهُمْ ما ایشانرا از بن و بار بکندیم ، ای‌که سرانجام ایشان عقوبت بود وَقَوْمَهُمْ اَجْمَعِینَ و هم‌شهریان ایشانرا همه ناچیز و نیست کردیم .

آیهٔ ۵۲ فَتِلْكَ بُیُوتُهُمْ خَاوِیَةً بِمَا ظَلَمُوا پس آن ، ای شنوند ، خانهای ایشان تهی از مردم . و نیز گفته‌اند فرودآمده و خالی شده از مردمان ، بدان ستمها‌که ایشان‌کردند و بکافرشدن‌ایشان بخدای عزوجل اِنَّفِی ذَلِكَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ هست درهلاکی‌ایشان نشانیی مرآن‌کسانرا‌که بدانند خدایرا بیکیی.

آیهٔ ۵۳ **وَ اَنْجَیْنَا الَّذِینَ اٰمَنُوا** و برهانیدیم از عـذاب آنکسانـرا کـه بگرویدند بصالح **وَکَانُوا یَتَّقُونَ** و پرهیز می‌کردند از شرك ، ای که انباز نمی‌آوردند برخدای تعالی .

آیهٔ ۵۴ **وَ لُوطاً اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ** و یادکن لوط پیغامبررا چون گفت مرمردمان خویش را **اَتَاْتُونَ الْفَاحِشَةَ** او می‌آیید برآن کار زشت ؟ و آن لواطت است و غلام بارگی ، ای که لواطت می‌کنید **وَ اَنْتُم تُبْصِرُونَ** و شما می‌دانید که آن زشت است . و چون بدانید و بکنید ، گناهتان بزرگ‌تر بـاشد . و نیز گفته‌اند « و انتم تبصرون » و شما یکدیگررا می‌بینید و از یکدیگر پوشیده نمی‌دارید آن کار .

آیهٔ ۵۵ **اَئِنَّکُمْ لَتَاْتُونَ الرِّجَالَ** و شمایید که گرد می‌آیید بر مردان **شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ** از آرزوی مردان جز زنان ، ای که آرزوتان نیاید از زنان **بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ** آری‌شمامردمانیدنادان وفرمانهای‌خدای رانمی‌دانید، از آن گرد زنان نگردید .

آیهٔ ۵۶ **فَمَا کَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ** و نبود پاسخ مردمان او ، او را آنگاه که او این سخن بگفت **اِلاَّ اَنْ قَالُوا** مگر آنکه گفتند ایشان **اَخْرِجُوا اٰلَ لُوطٍ مِنْ قَرْیَتِکُمْ** بیرون کنید پیوستگان لوط را و گرویدگان برو و لوط را بریشان از شهر شما ، سدوم ، **اِنَّهُمْ اُناسٌ** ایشان مـردمانی‌اند **یَتَطَهَّرُونَ** که خودرا پاکیزه می‌دارند از پیشهٔ ما . و نیز گفته‌اند کلجشان می‌آید ازین مردان . و اینچه می‌گفتند بر وی افسوس می‌گفتند، ای‌که ایشان غلام باره نیستند .

آیهٔ ۵۷ **فَاَنْجَیْنَاهُ وَ اَهْلَهُ** پس برهانیدیم لوط را و دو دختر او را از عذاب **اِلاَّ امْرَاَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِینَ** مگر زن او را که منافقه بود. کردیم او

را از آنکسان که بماندند در عـذاب ، و تقدیر کردیم برو ماندن . و اگـر « قدرنا » خوانی ، سبك ، ای که قضاکردیم برآن زن که بماند (f. 104 b) در عذاب .

آیهٔ ۵۸ **وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَراً** وفرود بارانیدیم بریشان، ای‌که برمسافران و رفتگان ایشان یگان یگان که رفته بودند « مطرا » بارانی ، و آن سنگ بود **فَسَآءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ** بدباراناکه باران آنکسان بودکه پیغامبران ایشانرا بترسانیده بودند و ایشان نگرویده‌اند .

آیهٔ ۵۹ **قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ** بگوی ای محمدهمه ستایشها خدایرا بدانکه هلاك کرد کافران امت گذشته را **وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى** و سلام بر آن بندگان‌که خدای ایشانرا برگزید ازبهرپیامبری خویش **اَللّٰهُ خَيْرٌ** او پرستش خدای‌تعالی بهتر **اَمَّا تُشْرِكُونَ** یاپرستش آن بتان که‌شما ایشانرا انبازان‌خدای‌تعالی می‌گویید؟ای‌که پرستش‌خدای‌تعالی بهتراز بت پرستی .وچون‌رسول‌صلوات‌الله‌علیه این‌آیت بخواندی[1] « بل الله خیروابقی واجل واکرم ». پس‌گفت خدای‌تعالی.

آیهٔ ۶۰ **اَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ** ای که آن خدای که آسمانها آفریدو زمین **وَ اَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** و فرود فرستاد ازبهر شما از آسمان بارانی **فَاَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ** برویانیدیم ما بدان باران باغهایی **ذَاتَ بَهْجَةٍ** نیکو و خوش و خورم **مَاكَانَ لَكُمْ اَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا** نیست مر شما را توانایی آن کد برویانید درختان او را **ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ** اوهیچ خدایی هست جز خدای‌که‌یاری می‌دهد اورا بدین‌کارها‌که می‌کند،ای‌که برخدای‌جزخدای‌دیگرهست که‌این

۱ ــ در اینجا کلمه‌ای نظیر « گفتی » ، « بگفتی » از قلم افتـاده است . در کشف الاسرار میبدی این عبارت بدین شرح‌آمده است: «رسول خدا هرگه که این آیت خواندی گفتی : « بل‌الله خیر و ابقی و اجل و اکرم » . ج ۲۳۹/۷ .

درختان آفرید و باغها **بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ** نیست خدای دیگر ، و لکن ایشان مردمانی‌اند که برابر می‌کنند بتانرا بر خدای در پرستش او .

آیهٔ ۶۱ **اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ قَرَاراً** پرستش بتان بهتر یا پرستش آن خدای که کرد زمین را آرام گاه آفریدگان خویش که نجنبد **وَجَعَلَ خِلاَلَهَا اَنْهَاراً** و کرد میان آن درختان جویهای روان . و نیز گفته‌اند « خلالها » در راه ریش آبهای زمین در راههای آن زمین و ناحیتهای آن ، جویهایی که بدان کشت روید و خلق بدان زنده بماند **وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ** وکرد مرآن زمین را کوههایی که زمین را نگاه دارد و آرمیده **وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حاجِزاً** و کرد میان دو دریا ، دریای آسمان و دریای زمین ، بازدارنده‌ای که هر دو را از یکدیگر باز می‌دارد . و نیز گفته‌اند که دریای پارس و دریای روم ، و نیز گفته‌اند دریای عراق و دریای شام ، و نیز گفته‌اند دریای خوش ودریای شور، بازدارنده‌ای، وآن قدرت خدای است تعالی بریکدیگر نیامیزند **اَءِلَهٌ**[۱] **مَعَ اللّٰهِ** او هست هیچ خدایی که این چیزها آفریده است جز الله؟ **بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** آری خدایی نیست جز الله، و بیشتر ایشان نمی‌دانند که بدیشان چه عذاب خواهد رسید عقوبت کردهای ایشان. ونیز گفته‌اند بیشتر ایشان نمی‌دانند که خدای یکیست .

آیهٔ ۶۲ **اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ** پرستش بتان بهتر یا پرستش آنکس که پاسخ دهد درمانده‌ای را چون او را بخواند . و خدای تعالی درمانده را یاد کرد و اگرچه آنکس را (f. 105 a) که درمانده نیست هم پاسخ دهد ازبهر آنکه رغبت درماندگان باجابت خدای تعالی بیشتر و دعای ایشان بحاجت

۱ ـ ق : ءاله .

نزدیك‌تر **وَ يَكْشِفُ السُّوءَ** یا پرستش آنکس که برگیرد رنجها را . و نیز گفته‌اند بگرداند جور جایران **وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ** وکند مرشمارا،ای شنوندگان، خلیفتان زمین، ای که پیشینیانرا هلاك کند وجایهای ایشان بشما دهد تاآرام گیرید. ونیزگفته‌اند که فرزندان شما را خلیفتان شماکند ازپس مرگ ایشان **أَإِلَهٌ**[۱] **مَعَ اللَّهِ** او هست خدایی جز الله که یاری می‌دهد او را برکردن این کارها **قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ** چون اندك است یاد کردن شما مر نعمتهای خدایرا بر شما .

آیهٔ ۶۳ **أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ** پرستش بتان بهتریا پرستش آن خدای‌که راه می‌نماید شما را **فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ** در تاریکیهای بیابان و دریا . و نیزگفته‌اند که « بر » بادیهٔ تازیانست و « بحر » شهرها و روستاهاست ، ای کـه راههای آن، شما را می‌نماید در شبهای تاریك **وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ** یا پرستش آنکس که بادها می‌فرستد **نُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ**[۲] بازمی‌کشد ابر را. و اگر «بشرا» خوانی « بباء »: مژده دهندگان پیش ازباران **أَإِلَهٌ**[۳] **مَعَ اللَّهِ** او هست‌خدایی جز الله که این تواند کرد که خدای می‌کند **تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ** برتر است الله از آنچه بت پرستان بت را انباز او می‌گویند ، ای‌که پاکیزه است و بزرگ و بیزار از انبازی بتان .

آیهٔ ۶۴ **أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ** و پرستش بتان بهتر یـا پرستش آن خدای که آغاز آفرینش آدمیان از پاره‌ای‌آب گنده نهاد ، وآن نطفه است.

---

۱ ــ ق : ءاله .

۲ ــ در نسخهٔ اصل « بین‌یدی رحمته » ترجمه نشده است.درترجمهٔ تفسیرطبری: « ... و کی فرستد بادهای پراکنده فراپیش برحمت خویش ؟ » ج ۱۲۰۸/۵ .

۳ ــ ق : ءاله .

« ثم يعيده » پس بازش بيافريند بارديگر چنانكه نخست آفريد، وبرانگيزد بروز رستاخيز **وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَا وَ الاَرْضِ** يا پرستش آنكس كه‌روزی‌تان می‌دهد از آسمان بباران و از زمين بنبات **آ لَهٌ**[1] **مَعَ اللّٰهِ** او هست خدايی كه اين چنين كارها كرد جزخدای تعالی **قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُم** بگوی‌ای محمد بياريد حجت خويش **اِنْ كُنْتُم صَادِقِينَ** اگـر هستيد راست گويان در گفتار خويش كه مرخدايرا انباز يست در خدايی .

آية ۶۵ **قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ الْغَيْبَ اِلَّا اللّٰهُ** بگـوی ای محمد ندانند آنانكه در آسمانها‌اند از فريشتگان و آنانكه در زمين‌اند از آدميان، غيب ، ای كه آنچه پوشيده است، مگر خدای تعالی **وَمَا يَشْعُرُونَ اَيَّانَ يُبْعَثُونَ** ونداند كه كی بر انگيزند ايشانرا .

آية ۶۶ **بَلْ اَدْرَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ** آری در رسيده است علمهای‌ايشان، ای كه بدانسته‌اندكه قيامت و برانگيختن حق است درآن جهان. و اگر«ادارك» خوانی ،آن باشد كه دريكديگر رسيده است وتمام شده است علم ايشان روز قيامت ، ای‌كه تمام شود و نيك بدانند روز قيامت را از بهر آنكه ايشانـرا كه برانگيزند از گور بچشم سر ببينند آنچه ايشانرا وعده كرده‌انـد درين جهـان **بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا** آری ايشان در گمانی‌انـد از روز قيـامت (f. 105 b) درين جهان، وخود را درشك می‌افكنند،او می‌دانند كه قيامت بودنيست **بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ** آری ايشان ازعلم قيامت نادانانند ونابينااناند كه‌راه راست نمی‌بينند.و نيز گفته‌اند « عمون » خود را نابينا می‌سازندهرچند كه می‌بينند .

---

۱ ــ ق : ءاله .

آیهٔ ۶۷ **وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا** و گفتند کافران[1] ، ابـی خلف و یاران او[1]
ءَاِذَا[2] **کُنَّا تُرَابًا** اوچون باشیم ما خاك **وَ آبَاؤُنَا** وپدران ما نیزخاك شده‌اند
آئِنَّا[3] **لَمُخْرَجُونَ** پس آنکه خاك شده باشیم ، بیرون‌آرند ما را از خاك ؟ ای
که زنده کنند .

آیهٔ ۶۸ **لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ** ما را بترسانیده‌اند بدین ،
وپدران ما را پیش از تو ای محمد، وندیدیم‌آنرا حقیقتی **اِنْ هَذَا اِلَّا اَسَاطِیرُ**
الْاَوَّلِینَ نیست این سخن مگر نبشتهای دروغ پیشینیان .

آیهٔ ۶۹ **قُلْ سِیرُوا فِی الْاَرْضِ**[4] بگوی ای محمد[4] بسفر رویـد درین زمین
فَانْظُرُوا پس بنگرید **کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِینَ** تا چگونه شد سرانجام
گناه‌کاران کافران .

آیهٔ ۷۰ **وَ لَا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ** و اندوه مخور بریشان اگر نگروند، ای که اگر
دروغ زن کنند ترا و روی بگردانند از گرویدن بتو، غم مخور **وَلَاتَكُ**[5] **فِی**
ضَیْقٍ مِمَّا یَمْکُرُونَ و مباش تنگ دل از آن سگالشها که ایشان می‌کنند تاترا
هلاك کنند .

آیهٔ ۷۱ **وَیَقُولُونَ مَتَی هَذَا الْوَعْدُ** و می‌گویند کی خواهد بـود این زلیفن
عذاب **اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ** اگرهستید شما راست‌گویان ، که عذاب فرودخواهد
آمد برآنکس که دروغ زن دارد پیغامبرانرا ؟

---

۱ ــ ۱ ــ در نسخهٔ اصل در زیر « و گفتند کافران » نوشته شده است .
۲ ــ ق : ءاذا .
۳ ــ ق : ائنا .
۴ ــ ۴ ــ در نسخهٔ اصل در زیر « قل سیروا » نوشته شده است .
۵ ــ ق : ولاتکن .

آیهٔ ۷۲ **قُلْ عَسَى اَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ** بگوی‌ای محمد شاید بودکه باشد دنبدار شما عذاب . ونیز گفته‌اند شاید بودکه عذاب نزدیك آمده است بشما . ونیز گفته‌اند شاید بودکه زود عذاب درشما رسد. پس گفت **بَعْضُ الَّذِی تَسْتَعْجِلُونَ** واجب شده است مر شما را پاره ای از آنچه شما بدان شتاب می‌کنید ، ای که بودنی است و فرودآمدنی آن عذاب که شما می‌خواهید تا زود بشما رسد .

آیهٔ ۷۳ **وَ اِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّاسِ** و خدای شما مرو راست منت بر مردمان که زودشان عذاب نمی‌کند، اگرچه ایشان می‌خواهندکه ایشانرا زود عذاب کند **وَ لَكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ** ولکن بیشتر ایشان آزادی نمی‌کنند آن نعمتهایی که خدای ایشانرا داده است .

آیهٔ ۷۴ **وَ اِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُم** او خدای تو، ای محمد، می‌داند آنچه دلهای ایشان در سینهای ایشانست پنهان می‌دارد **وَمَا يُعْلِنُونَ** و آنچه آشکارا می‌دارند از خواستن عذاب.

آیهٔ ۷۵ **وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَا وَ الْاَرْضِ** نیست هیچ پوشیده‌ای درآسمانها وزمینها،ای‌که‌آنچه ازآدمیان پنهانست وازچشم‌ایشان ناپدید،چون روزقیامت وعذاب‌آسمان و زمین **اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ** که نه‌آن پدیدکرده است درنامه‌ای پدیدکننده، وآن لوح محفوظ است. و نیز گفته‌اند همه‌آنچه از خلق پوشیده کرده است (f. 106 a) و از چشمها ناپدید کرده است آن همه در لوح محفوظ است .

آیهٔ ۷۶ **اِنَّ هَذَا الْقُرآنَ** درست این قرآن **يَقُصُّ عَلَى بَنِي اِسْرائِيلَ** پدید می‌کند و آگاهی می‌دهد اسراییلیانرا ای که جهودانرا **اَكْثَرَ الَّذِی هُمْ فِيهِ**

یَخْتَلِفُونَ بیشتر آنچه ایشان در آن ناسزاوارند[1] بر یکدیگر و دو گروه از حکمها و فرمانهای شریعت و کار دین .

آیهٔ ۷۷ **وَ اِنَّهُ لَهُدًی** ای که قرآن راه نماییست و بیانیست از گم بودگی **و رَحْمَةٌ لِلْمُومِنِینَ** و بخشایشست[2] از عذاب مرگرا[2] مرگرویدگانرا .

آیهٔ ۷۸ **اِنَّ رَبَّكَ یَقْضِی بَیْنَهُم بِحُكْمِهِ** بدرست کــه خدای تو قضا کند میان ایشان بدانچه حکم کند ، ای که جدا کند میان دوگروهان در دین بحکمی که روز قیامت کند **وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ** اوستآن ارزمندکه کس برو برنیاید و هر فرمان که او دهد کس از آن فرمان سر بنکشد و نتواند که آن فرمانرا باز زند و بدان کار نکند . داناست بحالهای دو گروهان در دین.

آیهٔ ۷۹ **فَتَوَكَّلْ عَلَی اللّهِ** اعتماد کن بخدای تعالی و استوار باش بدو و کار خویش بدو سپار **اِنَّكَ عَلَی الْحَقِّ الْمُبِینِ** کتو هستی براهی راست و درست و روشن .

آیهٔ ۸۰ **اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَی** و تو ای محمد نتوانی که بشنوانی مردگانرا

---

۱ ـ چنین است در نسخهٔ اصل . شاید مقصود « نـاساز وارنـد » است . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « اختلاف همی کنند » ج ۵/۱۲۰۹ ، « ناهمواری کردند » ج ۵/۱۲۰۹ح .

۲ ـ ۲ ـ چنین است در نسخهٔ اصل . بنظر می‌رسد کـه یا حرف « را » پس از « مرگ » زاید است ویا « مرگرا » در جملهٔ « و بخشایشست ازعذاب .... » . در ترجمهٔ تفسیر طبری: «وبخشایشی گرویدگانرا» ج ۵/۱۲۰۹؛در تفسیرسورآبادی: « و سبب بخشایشی مرگرویدگانرا » ص ۱۴۵ ؛ درکشف الاسرار میبدی : « وانه لهدی ورحمة »ای ـ و ان القران لهدی من الضلالة و رحمة من العذاب لمن آمن به و عمل بما امرفیه . » ج ۲۴۵/۷ .

پند خویش ، ای که پند ترا مردگان در نیابند . مراد ازین مردگان ، آنانند که دلشان مرده است **وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَآءَ** و نتوانی که بشنوانی کرانرا ، ای که آنانکه بگوش دل کرند خواندن ایشان بسوی توحید **اِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ** چون برگردند باز پس ، ای که دروغزن دارند ترا.

آیهٔ ٨١ **وَمَا اَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ** و نیستی تو و نتوانی تو که راه نمایی نابینایانرا که بچشم دل راه راست نمی‌بینند از گم‌بودگی ایشان **اِنْ تُسْمِعُ اِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا** و تو نتوانی شنوانید مگر آنکس راکه بگرود بآیتهای ما و استوار دارد که قرآن گفتهٔ خدای است **فَهُمْ مُسْلِمُونَ** ایشانند مخلصان مر خدایرا تعالی در یکی‌گفتن او .

آیهٔ ٨٢ **وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ** و چون آنگاه که واجب شود عقوبت بریشان وسزاوارگردند ایشان مرآن گفتارعذاب را چون آنگاه که امر معروف نکنند و نهی منکر **اَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ** بیرون آریم از بهر ایشان جانوری که او را « دابة الارض » خوانند .

و علی را رضی‌الله عنه پرسیدند ازین دابه ، که آن چه چیز است ؟ علی گفت رضی‌الله‌عنه بخدای که دم ندارد و ریش دارد . و این اشارتست از علی که او از آدمیان باشد ، هرچند که صریح نگفت . و نیز گفته‌اند که‌آن دابه از نشانیهای قیامتست ، جانوریست از جانوران . و آمده است در اخبار که پرها دارد خرد و بزرگ، و چهار دست و پای دارد . و این از عبدالله‌عباس روایت می‌کنند . و شعبی می‌گوید که آن جانوریست بی موی ، ای‌که موی بران ندارد، وپشم دارد چون اشتر، و سرش برآسمان می‌رسد. و نیز گفته‌اند که جانوریست‌که سرش چون سرگاوانست، و چشمش (f. 106 b) چون‌چشم

خوکان ، وگوش چون گوش پیلان ، و سروش چون سرو[ی] گوزنان ، و گردنش چون گردن اشتر مرغ ، و سینداش چون سینهٔ شیران ، و رنگش چون رنگ پلنگان ، و تهی‌گاهش چون تهی‌گاه گرگان ، ودنمش چون دم گوسپندان جنگی که سرودارند، و پایهاش چون پایها[ی]شتران،میان هر بندی از آن او دوازده رش بیرون آید ، و برو عصای موسی و انگشتری سلیمان . از آن‌عصا بر پیشانی‌مومنان نشان می‌کند سپید،همه روی مومن سپیدکند. و از انگشتری سلیمان نشانی نهد سیاه بر پیشانی کافران، همه روی کافرسیاه گردد. و ایـن قول عبدالله دبیر است و این صفت که او کرده است نتوان دانست از خویشتن ، از پیامبر شنیده باشد ، و هرچه پیغامبر گوید راست‌گوی باشد ، گردن بـاید نهاد . و گروهی از مفسران گفته‌اند کـه دابه نشانی است از نشانیهای قیامت ، و جز این نگفته‌اند. و نیز گفته‌اند که آن دابه از درهای زمین‌تهامه بیرون‌آید. و نیز گفته‌اندکه از زیر صفا بیرون‌آید. بازآمدیم بآیت: **تُكَلِّمُهُمْ** سخن می‌گوید این دابه برآدمیان، می‌گوید که این مومن است و این کافر. و نیز گفته‌اند سخن‌گوید بریشان **إِنَّ**[1] **النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ** این کلمه او گوید که مردمان هستند بآیتهای ما ناگرویده بیقین . و اگر کسی « تکلمهم » خواند، « تاء » را زبر ، و « کاف » بجزم و « لام » در زیر: خسته می‌کند ایشانرا،ونشان آن خستگی برویشان پیدا باشد. مفسران گفته‌اند داغ می‌نهد ایشانرا ، و داغ او آن باشد که پیدا کند کفرکافرانرا و نفاق منافقانرا . و این آنگاه باشد که خدای تعالی نپذیرد ایمان کافران پس از آن. و آن‌آنگاه باشد که در همه روی زمین یك مومن نمانده باشد،همه کافران پنهان باشند و همه مومنان آشکارا ، و همه کافر میرند .

۱ ــ ق: ان . بەفتح (الف)

آية ۸۳ **وَيَوْمَ نَحْشُرُ** يـاد كن آن روز كه بر انگيزيم و گرد كنيم **مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً** از هر امتی جماعتی **مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا** از آنكسان كه دروغزن می‌دارند آيتهای ما را **فَهُمْ يُوزَعُونَ** باز می‌دارند اول ايشانرا تا آخر ايشان در رسد ، پس می‌رانند ايشانرا و دو دسته می‌زنند تا دوزخ .

آية ۸۴ **حَتَّى إِذَا جَاؤُا** تا آنگاه كه بيايند ، يعنی روز قيامت **قَالَ أَكَذَّبْتُمْ** گويد خدای تعالی‌او دروغزن داشتيد **بِآيَاتِي** آيتهای ما را **وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْماً** او شما ندانسته‌ايد آن قيامت را چنانكه سزای آنست ؟ واين زليفنست شنوندگانرا **أَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** يا شما چه می‌كرديد در دنيا .

آية ۸۵ **وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا** درست‌گشت حجت بريشان بعذاب كردن ايشان بدانچه بانباز آوردن ايشان با خدای تعالی (f. 107 a) **فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ** پس ايشان سخنی نگويند كه ايشانرا عذر و حجت باشد .

آية ۸۶ **أَلَمْ يَرَوْا** او نه می‌بينند **أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ** كه ما بيافريديم شب را از بهرآن تا آرام‌گيرند در شب **وَالنَّهَارَ مُبْصِراً** و روز را روشن آفريديم از بهرآن تا زندگانی‌كشند در روز و كاركنند؟و هرچه می‌كنند می‌بينند و دانند كه چه می‌كنند **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** هست در آفريدن شب و روز ، نشانيها مرمردمانی را كه استوار دارند هستی قيامت را و بگروند بدان .

آية ۸۷ **وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ** و ياد كن آن روز را كـه در صور دمند **فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ** زود جواب‌بدهند و بشتاب بروند سوی آن خواندن ، هر كه در آسمانهاست و زمينها . و آمده است كه اسرافيل در صور سه بار بدمد : يك بار بدمد، همه بترسند و در بيم افتند . و ديگر بارد

بدمد همه بمیرند . و سدیگر باره بدمد ، همه زنده شوند **اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ** مگر آنکس که خدای خواهد که ایشان نترسند، و آن شهیدان باشند. و نیز گفته‌اند که جبریل ومیکایل و اسرافیل و ملك‌الموت باشند ، پس ایشان نیز بمیرند. و نیز گفته‌اند که ایشان حورالعین‌اند **وَ کُلٌّ اَتَوْهُ**[1] **دَاخِرِینَ** و همه می‌آیند بدان جایگاه[2] که ایشانرا آنجا می‌خوانند خوار و نژند وفرمان‌بردار.

آیهٔ ۸۸ **وَ تَرَی الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا**[3] **جَامِدَةً** و بینی کوهها را پنداری که آن برجای خویش آرمیده است **وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ** وآن خود می‌رود رفتن ابر، چنانکه ابر از یکدیگر جدا می‌شود و ناچیز می‌شود . و نیز گفته‌اند که آن کوهها در چشم نگرندگان چنان نماید که نمی‌رود از دوری کنارهای آن، هم چون ابری باشد که کران او را نتوا[4] دید ، پندارند که او ایستاده است ، او خود می‌رود . و نیز گفته‌اند که این کوه ، مثل ایمانست پنداری که ایمان در دل است آرام گرفته ، « و هی تمر مرالسحاب » خود گفتار این بزبان و کردارهایی که بر مومنان واجب است و ایشا[5] آن می‌گزارند بآسمان می‌رود همچون ابر . و نیز گفته‌اند که این مثل تن و جانست ، تن مانده برجای ، و جان می‌رود **صُنْعَ اللّٰهِ الَّذِی اَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ** کردارآن خدای است که‌استوار کرد هر چیزیرا که بیافرید . و نیز گفته‌اند « اتقن کل شی » بدانست هرچه بکرد و نیکو کرد آنچه کرد **اِنَّهُ خَبِیرٌ بِمَا یَفْعَلُونَ**[6] او داناست بکردار

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل: اتوه . (به‌تشدید وضم تاء)
۲ ــ در نسخهٔ اصل : جاه‌یکاه .
۳ ــ ق : تحسبها . به‌فتح (سین)
۴ ــ نتوا : نتوان . در نسخهٔ اصل به خط دیگری بر روی کلمه ، حرف « ن » افزوده شده است .
۵ ــ ایشا : ایشان . ۶ ــ ق : تفعلون .

بندگان خویش .

آیهٔ ۸۹ **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا** هر که بیارد نیکیها، و آن توحید است و اخلاص گفتن « لااله الا الله » و گزارد فریضها ، پس مرو را به از آن کردهٔ اوست ، و آن ثوابست. از بهر آنکه نیکی فعل بنده است (f. 107 b) و ثواب فعل خدای است . وآن ثواب که خدای دهد شریف‌تر از آنکه بنده کند . و نیز گفته‌اند که طاعت حرکات مطیع است‌گذرنده، و ثواب ناگذرنده. و هرچه بماند به از آنکه نماند . و نیز گفته‌اند پس و پیش است « فله منها خیر » پس مرو راست از آن نیکیها خیر آن ، ای‌که کس را سود ندارد جز او را **وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ** و ایشان از بیم روز قیامت ، ایمنان باشند در آن جهان .

آیهٔ ۹۰ **وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ** وهر که بیارد بدی،وآن کفرست **فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ** فرود افکنده [1] او را در رویها[ی] ایشان در دوزخ ، ای‌که نگوسارشان دردوزخ اندازند **هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** گویندمرایشانرا هیچ پاداش دادند شما را مگر آنچه شما می‌کردید؟ ای‌که هیچ عقوبت‌کردند شما را جز بکردهٔ شما ؟

---

۱ ـ چنین است در نسخهٔ اصل. با توجه به‌کلمهٔ « فکبت » ، و اسلوب کلی این کتاب درطرز بکاربردن افعال،وعبارت « نگوسارشان دردوزخ اندازند » درجملهٔ بعد، وقرینه‌های زیرین بنظرمی‌رسدکه « فرودافکنند » یا «فرودافکند» مناسب‌تراست.در ترجمهٔ تفسیر طبری : « اندر او کنند برویهاشان اندر آتش دوزخ » ج ۱۲۱۱/۵، «نگوسار افکنند رویهای ایشان را » ج ۵/حاشیهٔ ۱۲۱۱ ؛ درکشف الاسرارمیبدی: « نگون اندازند رویهای ایشان در آتش » . ج ۲۵۳/۷ ؛ در تفسیر سورآبادی : « نگوسار در افکنند رویهای ایشان را در آتش » ۱۵۰ .

آیهٔ ۹۱ **إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ** مرا فرموده‌اند که بپرستم و یکی گویم **رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا** خدای این شهر راکه آنرا حرام کرده است، ای که مکه را که واجب کرده است بزرگ داشت آن و ناگرفتن صید آن و نا شکستن درختان آن **وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ** و مرو راست چیزها، و آفریدهٔ اوست و ملك اوست ، ای که او مالك هر چیز هست که حلال کرده است و حرام کرده است . حلال کند آنچه خواهد ، و حرام کند آنچه خواهد ، از بهر آنرا که مالك را رسد که در ملك خویش تصرف کند آنچه او خواهد **وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ** و فرموده‌اند مرا که از مسلمانان باشم و مخلصان .

آیهٔ ۹۲ **وَأَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ** و فرموده‌اند مرا که قرآن خوانم **فَمَنِ اهْتَدَىٰ** و هرکه راه راست یابد چون من قرآن خوانم **فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ** پس مرو راست راه راست، از بهر خود می‌یابد ، ای که ثواب آن راه راست او را باشد **وَمَنْ ضَلَّ** و هرکه گم بوده شود و نداند قرآنرا که فرستادهٔ خدای است **فَقُلْ** پس بگوی ای محمد **إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ** من بیم کننده‌ایم از بیم کنندگان مر آنکس را که بدان قرآن نگرود، ای من پیامبریم از پیغامبران ؛ بر من رسانیدست .

آیهٔ ۹۳ **وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ** بگوی ای محمد همه ستایشها مرخدایرا **سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ** سرانجام که بنماید شما را نشانیهای آن قرآن که شما بدان نمی‌گروید **فَتَعْرِفُونَهَا** پس بشناسید آنکه شما را در آن قرآن گفتند ، بود نیست. و نیز گفته‌اند بنماید بشما ای بت‌پرستان نشانیها بر توانایی خویش بکشتن شما روز بدر **وَمَا رَبُّكَ** نیست خدای تو **بِغَافِلٍ** نادان و فرویش **عَمَّا تَعْمَلُونَ** از آنچه شما می‌کنید از نیکی و بدی .

و ازابی‌کعب رضی‌الله‌عنه آمده است که او گفت رسول گفت صلی‌الله‌علیه وسلم هر که سورة النمل بخواند، بدهند اورا بعدد هر که (f. 108 a) نگرویده است و بعدد هر که گرویده است بموسی و هود و شعیب وصالح ولوط وابراهیم و اسحق و یعقوب و سلیمن ، ده نیکی بدهند ، و او بیرون آید از گورخویش و بانگ می‌کند که لااله الاالله .

سورة القصص همه مکیست بقول حسن و عکرمه و عطا ، ابن عباس و قتاده می‌گویند مگر یك آیت از آن که فرودآمده است میان مکه و مدینه بجحفه : « ان الذی فرض علیك القران لرادك الی معاد » . و آن هشتاد و هشت آیتست[1] .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

آیهٔ ۱ **طسم** تفسیر این کلمه گفته شده است . پس گفت :

آیهٔ ۲ **تِلْكَ آیاتُ الکِتابِ المُبِینِ** این سورة کـه فرود فرستاده شد بر تو آیتهای کتابیست که پیداست درو امر و نهی وقصهای گذشتگان. و نیز گفته‌اند که پدیدکننده است حق را از باطل ، و حلال را از حرام ، و پدید می‌کند که پیغامبری محمد مصطفی حق است . از بهرآنکه هیچ کس نتواند که چنین سورتی بیارد . و پدید می‌کند قصهای پیغامبرانرا .

---

۱ ـ در حاشیهٔ نسخهٔ اصل به خط دیگری افزوده شده است: « رسول علیه‌السلام فرمود هر که این‌سورة بخواند فرشتگان هفت‌آسمان و زمین گواهی دهند روزقیامت بر صدق و صلاح او » .

آیهٔ ۳ نَتْلُوا عَلَيْكَ برمی‌خوانم برتو مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ ازخبرموسی و خبر فرعون بِالْحَقِّ براستی که در آن شکی نیست ، ای که قصهٔ سرگذشت ایشان پیش تومی‌گوییم. شکی‌نیست درراستی آن لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مرمردمانی را که می‌گروند براستی آن .

آیهٔ ۴ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ هرآینه فرعون بزرگ منشی کرد وبزرگی نمود از خود بپادشاهی وسلطانی خویش ، و دعوی خدایی کرد در زمین مصر. و از بهر آن زمین مصر را مخصوص کرد که پادشاهی فرعون از مصر زاستر نبود وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعاً و کرد باشندگان آن زمین راگروه گروه در خدمت خویش يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً[1] مِنْهُمْ بیچاره گرفتی گروهی را ازیشان ، و آن اسراییلیان بودند که ایشانرا بندگی‌فرمودی چون دباغی وکناسی وآنچه‌بدین ماند يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ بسیارکشتی‌پسران ایشانراهمه خرد وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و رها کردی دختران ایشانرا تابزرگ شدندی،پس خدمت فرمودی چنانکه‌کنیزکانرا فرمایند إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ او بود از جملهٔ آنکسان که کارهای تباه کردندی ، ای که مفسدی بود ازمفسدان بکشتن فرزندان اسراییلیان و دعوی کردن خدایی .

و آمده است از سدی که فرعون در خواب دید که آتشی از بیت‌المقدس بیامدی وگرد برگرد مصردرگرفتی وفرعون را بسوختی واسراییلیانرا رهاکردی. بپرسید ازخواب‌گزاران ازتعبیراین خواب.گفتند بیرون‌آید ازین شهرمردی‌که باشد بردست اوهلاك مصریان.بفرمود فرعون تاپسران‌اسراییلیان را بکشتند ودخترانرا زنده رهاکنند.وچنان شدکه مرگ درپیران اسراییلیان

[1] ــ در نسخهٔ اصل : طایفة . بهفتح (یاء)

افتاد،همه بمردند . فرعونیان گفتند فرعون را، پیران اسراییلیان(f. 108 b) همه مردند و خردکانشان بکشتن ناچیز شدند . کار ما بیش که کند؟ رها کن این کشتن تا بزرگ شوند و کار ما کنند. بفرمود تا رها کنند زنده، پسرانرا سالی، وسال دیگر بکشند، ای که یك سال کشند و یکسال نکشند. پس هرون درآن سال زادکه پسرانرا نمی‌کشتند، و موسی درآن سال زادکه بچگانرا می‌کشتند. و فرعون زندگانی دراز یافت ، چهار صد سال بزیست . و او مردکی بود ببالا کوتاه و بروی زشت. و اول کسی که ریش سیاه کرد او بود. و موسی صد و بیست سال بزیست .

آیهٔ ۵ **وَ نُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ** ومی‌خواستیم‌ماکه منت نهیم **عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ** بر بنی اسرایل که بیچارگان بودند در زمین مصر و شام تا چیره شوند بر آن زمین،وآن زمین ایشانرا شود بی‌منازعی **وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً** وکنیم‌مرایشانرا سرهنگان و پیش روان در نیکیها **وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ** وکنیم ایشانرا میراث داران ملك فرعون وقوم‌او، ای که ملك فرعون ازفرعون بستانیم و بدیشان دهیم.

آیهٔ ۶ **وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ** و دست دهیم مرایشانرا درزمین مصر، و زمین مصر را جایگاه ایشان کنیم تا هرچه خواهند کنند **وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ** و بنماییم فرعون وهمانرا[1] **وَ جُنُودَهُما** و لشکرهای ایشان را از اسراییلیان **مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ** از آنچه پرهیز می‌کردند از آن ، ای که ایشان می‌ترسیدند که هلاك ایشان بردست مردی باشد ازاسراییلیان، و بدیدند آنچه از آن می‌ترسیدند . و اگر کسی « یری فرعون وهامان » خواند ، چنان باشد: و ببیند فرعون و هامان آنچه از آن می‌ترسیدند .

۱ ــ همانرا : هامانرا .

آیهٔ ۷ **وَ اَوْحَیْنَا اِلَی اُمِّ مُوسَی** و در دل مادر مـوسی افـکندیم پوشیده . و نیز گفته‌اند در خواب نمودیم مادرموسی را . و نیز گفته‌اند فریشته‌ای فرستاد خدای تعالی سوی مـادر موسی و وحی کـرد هم چنانکه بدیگر پیغامبران **اَنْ اَرْضِعِیهِ فَاِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ** که شیر ده این بچه را . و گفته‌اند که این وحی پیش از زادن موسی‌بود . و نیز گفته‌اند که پس زادن او بود، پس چون‌آ نگاه که بترسید برکشتن بفرمان فرعون که او فرموده است که پسران بنی اسرایل را بکشند . ونیز گفته‌اند کچون بترسی که همسایگان تو گریستن‌او بشنوند، او را در سپارند تا بکشند **فَاَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ** پس بیفکن او را ، ای که موسی را ، در دریا ، و آن جوی نیلست **وَلَاتَخَافِی** و مترس تو ای زن که او غرق شود و ضایع بماند **وَلَا تَحْزَنِی** و اندوه مخور که او را بکشند . و نیز گفته‌اند اندوه مخور بجدایی او . پس مادر ، موسی را در تابوتی نهاد ، پنج بدست درازای او ، و پنج بدست پهنای او ، و تابوت را قفل کرد و کلید بر تابوت ببست و در دریاش انداخت ، پس آنکه هشت مـاهش شیر داده بود. و نیز گفته‌اند چون درودگر آن تابوت بتراشید و فارغ شد، برفت پیش فرعونیان، بگفت‌که کودکی را در تابوت نهادم و در دریا خواهند انداخت . فرعون‌خبر یافت کسی را برو کرد تا مادر موسی را بگیرند . (f. 109 a) و موسی را خدای تعالی پوشیده کرد بر درودگر تا راه خانهٔ موسی نشناخت و گم‌کردراه. فرعون بیقین شدکه او آن کودك است کهاو ازو می‌ترسد، و درودگرهم بیقین بدانست که این کودك است . در حال بگروید و مومن آل فرعون اوست . پس مادر موسی تابوت را در دریا انداخت . چون آبش ببرد و از چشم مادر موسی ناپیدا شد، دیو مادر موسی را پشیمان کرد از انداختن موسی در دریا.

مادر موسی بر خود می‌گفت اگر او را بسمل کردندی پیش من، باری بدست خودش در گور کردمی و کفن کردمی ، آن دوستر داشتمی کـه بدست خود اورا بجانوران دریا دادمی وماهیان. پس خدای تعالی گفت او را **اِنَّا رَادُّوهُ اِلَيْكِ** ما او را بازدهیم بتوای مادرموسی **وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ** وپیامبریش کنیم از پیامبران مرسل .

آیهٔ ۸ **فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ** پس بیافتند اورا آل فرعون بی‌ازآنکه‌بجستند، ای کنیزکان زن فرعون که بآب رفته بودند یافتند آن تابوت را ، برگرفتند و بر ایسیه بردند . و آمده است که ایسیه پیس بود، چون تابوت را درکنار گرفت پیسیش بشد . گفت این کودك مبارك است ، او را موسی نام کرد . و این « موشی » بوده است کـه میان آب و درختش یافته بودند. « مو » بزبان عبری‌آب باشد، و « شی » درخت باشد ،آب‌ودرختش نام کرد . تازی گویان آن « شین » را « سین » کردند **لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوّاً وَ حَزَناً** از بهر آن تا باشد مرایشانرا در سرانجام کاردشمنی و اندوه دلی. از بهرآن‌گفت این‌که در حال زن فرعون شادی کرد و دوستش گرفت ، و آن دشمنایگی پس آشکارا شدن پیامبری بود **اِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا** کـه فرعون و هامان وزیرش[۱] **كَانُوا خَاطِئِينَ** بودند گناهکاران بزومندان .

آیهٔ ۹ **وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ** وگفت زن‌فرعون **قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ** این‌کودك روشنایی چشم است مرا و مر ترا ای فرعون **لَاتَقْتُلُوهُ** مکشید او را **عَسَى اَنْ يَنْفَعَنَا** شاید بود که سود دارد ما را روزی . و عبدالله عباس می‌گوید کچون

۱ ــ در نسخهٔ اصل « و جنودهما » ترجمه نشده است . در ترجمهٔ تفسیر طبری: « حقاکه فرعون وهامان و سپاه ایشان هر دو بودند گناهکاران » . ج ۱۲۶۱/۵

موسی را بیافتند ، خواستند که بکشند . ایسیه منع کرد ایشانرا از کشتن ، و خود برگرفت ، پیش فرعون آورد وگفت « قرة عین لی ولك لاتقتلوه » چشم ازو برنتوان گرفت . فرعون جواب داد: قرة عین تست، از آن مـن نیست . رسول گفت صلی‌الله علیه وسلم بدان خدای کـه سوگند بدو خورند که اگـر فرعون بگفتی که او قرة عین منست چنانکه زنش گفت ، خدای تعالی او را بموسی راه نمودی چنانکه زنش را نمود ، ولکن خدای تعالی آن بدبخت را محروم کرد تا نگفت. و نیز گفته‌اند « قرة عین » شادی است و روشنایی چشم من . « لاتقتلوه » مکشید اورا که اورا آب از شهری دیگر آورده است واواز بنی‌اسرایل نیست.« عسی ان ینفعنا » شاید بودکه ما را سوددارد چون بزرگ شود **اَوْنَتَّخِذَهُ وَلَداً** یا گیریم او را فرزندی ، کـه ما را فرزند نیست **وَهُمْ لَایَشْعُرُونَ** ومصریان ندانند که او از ما نیست. و نیز گفته‌اند که فرعون وقوم او نمی‌دانستند که هلاك ایشان بر دست او باشد و در روزگار او .

وَاَصبَحَ (f. 109 b) **فُؤَادُاُمِّ مُوسَی فَارِغاً** و شد دل مـادر موسی آیهٔ ۱۰
تهی از غم که بی‌گمان بود که وعدهٔ خدای راستست. و نیزگفته‌اند « فارغا » تهی از همه غمها مگر از غـم موسی و یاد او **اِنْ کَادَتْ لَتُبْدِی بِهِ** نخواست چیزی مگر آنکه پیدا کند آن غم را **لَوْلَا اَنْ رَبَطْنَا عَلَی قَلْبِهَا** اگر نه آن بودی که ببستیم ما بر دل او شکیبایی را، ای که دل او را قوی‌کردیم بایمان و یقین ، و اگر این نبودی ، آشکارا کردی کـه موسی را در دریا انداخته است . و آمده است در قصه که او از خانه می‌رفت تا بنیل ، خروش‌کنان و دست برروی زنان،وبازآمد تا همچنان‌خواست‌که‌گویدکه ای‌پسر.خدای‌تعالی نگاهش داشت تا نگفت. وگفته‌اندکه موسی راچون بمادرش دادند تا دایگی

کند و شیرش دهد، خواست که گوید که این خود پسر منست « لولا ان ربطنا علی قلبها » اگر نه آن بودی که قوی کردیم دلش را و الهام دادیم شکیبایی **لِتَکُونَ مِنَ الْمُومِنِینَ** تا باشد آن زن از گرویدگان واز آن‌کسان‌که خدایرا استوار دارند در وعدهای او .

آیهٔ ۱۱ **وَ قَالَتْ لِاُخْتِهِ قُصِّیهِ** و گفت مادر موسی خواهرش را، پی موسی گیر و بر خشکی می‌رو . نگر تا کجا برد آب اورا . و نام خواهرش کلثمه[1] بود[1] . و نیز گفته‌اند جست‌جوی کن خبر او را **فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ** پس بدید آن زن ، ای که خواهرموسی ،موسی‌را ازدور **وَ هُمْ لَایَشْعُرُونَ** و ایشان ندانستند که او خواهرموسی است . و آمده است در قصه‌که خواهر موسی برکنارهٔ دریا می‌رفت تا دید ایشانرا که بگرفتند او را .

آیهٔ ۱۲ **وَ حَرَّمْنَا عَلَیْهِ الْمَرَاضِعَ** و حرام کردیم بر موسی پستانهای دایگانرا، ای که موسی را باز داشتیم از گرفتن آن پستانها و شیر استدن **مِنْ قَبْلُ** پیش ازآنکه او را بمادرباز دادیم. خواهر موسی چون دیدکه شیر کس نمی‌ستاند و فرعونیانرا می‌باید که او را دایه‌ای باشد **فَقَالَتْ هَلْ اَدُلُّکُمْ** گفت فرعونیانرا او[2] راه‌بری نکنم شما را[2] **عَلَی اَهْلِ**[3] **بَیْتٍ**

---

۱ ــ ۱ ــ در نسخهٔ اصل: « بوذ بوذ » . ممکن است کلمهٔ « بود » در نسخهٔ اصل مکرر نوشته شده باشد ، و یا آنکه در اصل بوده است : بوده بود .

۲ ــ ۲ ــ چنین است در نسخهٔ اصل. باآنکه ضبط نسخهٔ اصل نیزمفید معنی‌تواند بود ، ولی در تفسیرهای دیگر فعل بصورت مثبت بکار رفته است : در ترجمهٔ تفسیر طبری : « راه نمایم شما را برخاندانی که بپذیرند او را از شما » ج ۱۲۶۱/۵ ؛ درکشف الاسرار میبدی : « خواهر اوگفت شما را نشانی دهم ...» ج ۲۷۱/۷ ؛ در تفسیر سورآبادی : « گفت خواهرموسی هیچ راه نمون‌کنم شما را بر...» ۱۵۹.

۳ ــ در نسخهٔ اصل : اهل . (تنوین‌جردارد)

يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ[۱] كه بپذيرند او را وبا خود بدارند از بهرشما **وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ** و آن خاندان مرموسی را نيك خواهانند و مهربانان . گفتند خواهر موسی را تو چه دانی كـه ايشان برو مهربانند ، مگر می‌شناسی كه مادر او كيست ؟ خواهر موسی گفت نشناسم مادر او را ، ولكن دانم كه ايشان خاندانی‌اند[۲] كه خواهند كه خدمت ملك كنند و از شادی ملك شاد باشند . پس گفتند او را بنمای ما را كه ايشان كيانند . برد ايشانرا تا بخانهٔ مادر .

آیه ۱۳ **فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ** پس باز داديم[۳]. چون موسی را در كنار گرفت، موسی پستان مادر بگرفت و چندان شير بخورد كه سيرشد و پهلوهاش برآمد. مژده دادند زن فرعون را كه دايه يافتيم از بهر پسر ترا . پرسيدند مادرموسی را چون شير او بستد، چگونه است كه اين شير كسی نستد و از آن تو بستد؟ مادر موسی جواب داد از بهر آنكه من زنی خوش‌بـويم و شير من پاكيزه است ، هيچ كودكی نيست كه شير من نستاند . و از لطفها[ی] خدای آن بود كه انداختن او در دريا سبب نجاة[۴] او كرد.و ديگر فرعون را (f. 110 a) مسخر كرد تا دايگی او كرد و او را پرورد . و فرعون همه پسران بنی‌اسرايل را می‌كشت بتهمت، او خود دركنار او،و اوش می‌پرورد **كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ** تا روشن گردد چشم آن مادرو اندوه نخورد **وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ** وتا بدانند

---

۱ ــ درنسخهٔ اصل « علی اهل بيت » ترجمه نشده است. در ترجمهٔ تفسيرطبری: « بر خاندانی » ج ۵ / ۱۲۶۱ .

۲ ــ خانه‌دانی‌اند : خاندانی‌اند .

۳ ــ درنسخهٔ اصل « الی امه » ترجمه نشده است.در ترجمهٔ تفسيرطبری : « باز داديم او راسوی مادر او . » ج ۵ / ۱۲۶۱ .

۴ ــ در نسخهٔ اصل : نجاه .

که وعدهٔ خدای درست است و راست که گفت ما اورا بتو باز دهیم وپیغامبریش کنیم از مرسلان **وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** ولکن بیشتر ایشان، ای که از قوم فرعون، نمی‌دانند که چه می‌خواهد خدای تعالی بدیشان از پروردن موسی.

آیهٔ ۱۴ **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ** و چون آنگاه که برسید موسی بنهایت قوت مردان، وآن زبر سی‌سالست. و نیز گفته‌اند چون چهل ساله شد **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** دادیم اورا خردی و فقهی در دین، وفهمی که همه چیز دریافتی، «وعلما» و پیامبری وشریعتهای دین او **وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** وهمچنین پاداش دهیم نیکوکارانرا و یکی‌گویانرا و پیامبرانرا.

آیهٔ ۱۵ **وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ** او درآمد در آن شهر که آنرا عین الشمس[1] خوانند **عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا** در وقتی که غافل بودند باشندگان آن شهر، ای بی‌خبران بودند، ای که وقت گرمگاه که وقت قیاولهٔ ایشان بود. ونیز گفته‌اند که میان نماز شام و نماز خفتن **فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ** یافت در آن شهر دو مرد را **يَقْتَتِلَانِ** که جنگ می‌کردند بر یکدیگر و می‌کشیدند یکدیگر را **هٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ** این، ای که یکی‌ازیشان از خویش وپیوند او بود واسراییلی بود **وَهٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ** و این دیگر از دشمنان او بود، ای که قبطی بود **فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ** پس یاری خواست آنکه ازخویشان او بود، وآن اسراییلی بود، **عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ** بر آن کس که ازدشمنان او بود، ای که قبطی. موسی در خشم شد **فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ** مشتی بزد آن قبطی را موسی **فَقَضَىٰ عَلَيْهِ** قضا کرد خدای بر آن قبطی مرگ. بکشتش موسی، ونخواست که اورا بکشد

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل: عین السمس. درکشف الاسرار میبدی: «و دخل المدينة» ای ــ دخل موسی مصر ــ و قيل قرية على فرسخين من‌مصر يقال لها حابين و قيل اسمها عين الشمس». ج ۷/۲۸۰.

ولکن خطایی افتاد ، پشیمان شدکه او را فرمان نبود کشتن قبطیان **قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ** گفت موسی این کار دیوست‌که او برین داشت مرا تا یکی را بکشتم بی‌فرمان **إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ** هست آن دیو دشمنی بی‌راه‌کننده ، بی‌راه می‌کند خلق را ، پیداست دشمنا یکی او . پس گفت :

آیهٔ ۱۶ **قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي** ای خداوند من، من‌ستم‌کردم برخویشتن بکشتن این قبطی ، و من نخواستم کـه او را بکشم ، ولکن او بناحق یکی اسراییلی بیگار کرفته بود تا هیزم او برگیرد . او یـاری خواست از من ، او راگفتم دست ازو بدار. دست باز نداشت . مشتی بزدم، کشته شد **فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ** پس‌بیامرز مرا، بیامرزید مرو را[۱] خدای تعالی‌مرورا[۱] **إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** اوست آمرزنده و بخشایند[ه].

آیهٔ ۱۷ **قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ** گفت ای خداوند من‌سوگندخورم بنعمت توبرمن‌که مرا راه راست نموده‌ای (f. 110 b) **فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ** که هرگز پشت و یار کناه‌کاران وستم کاران و کافران نباشم .

آیهٔ ۱۸ **فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ** بامداد برخاست درآن شهر **خَائِفًا يَتَرَقَّبُ** و چشم می‌داشت که چه خبر آید **فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ** پس همیدون آن اسراییلی که یاری می‌خواست دی ازو **يَسْتَصْرِخُهُ** خروش می‌کرد و یاری می‌خـواست ازو . **قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ** گفت مرو را مـوسی ، ای که اسراییلی را ، تـوی بی راهی ، پیداست بـی راهی تـو . دی یکی را از بهر تو بکشتم ، امروز می‌خواهی تا دیگریرا بکشم . و نیز گفته‌اند

۱ ــ ۱ ــ دراین جمله « مرورا » مکرر نوشته شده است. ظاهراً در اصل بیکی ازاین دو صورت بوده است : بیامرزید مرو را خدای تعالی. یا : بیامرزید خدای تعالی مرو را .

که قبطی را گفت که تو بی راهی که اسراییلی را بیگار گرفته‌ای. اسراییلی
پنداشت که بی راه او را می‌گوید، بترسید از **موسی**.
آیهٔ ۱۹ **فَلَمّا اَنْ اَرادَ** پس چون آنگاه که خواست موسی **اَنْ یَبْطِشَ** که
بگیرد **بِالَّذی هُوَ عَدُوٌّ لَهُما** آنکس راکه دشمن هر دو بود، وآن قبطی بود،
از بهر آنکه موسی را دل بسوخت بر اسراییلی. **قالَ یا مُوسَی** گفت‌ای‌موسی
اَتُریدُ اَنْ تَقْتُلَنی اومی‌خواهی‌که مرا بکشی **کَما قَتَلْتَ نَفْساً بِالاَمْسِ** چنانکه
بکشتی یکی را دی؟ آنچه پوشیده بود بر موسی آشکارا کرد. و آمده است
که این مرد اسراییلی که راز آشکارا کرد سامری بود **اِنْ تُریدُ اِلّا اَنْ تَکُونَ**
جَبّاراً فِی الْاَرْضِ و نمی‌خواهی مگر آنکه جباری باشی در روی زمین. بهر
خشمی کسی را بناحق بکشی. و نشان جباری کشتن نه بحق است. وعکرمه
می‌گوید که هیچ کس جبار نباشد تا دو تن را بنا حق نکشد **وَ ماتُریدُ اَنْ**
تَکُونَ مِنَ الْمُصْلِحینَ و نمی‌خواهی که باشی ازآنکسانکه آشتی دهند ترا بر
یکدیگر که جنگ می‌کنند. و نیز گفته‌اند که نخواهی که از جملهٔ مطیعان
باشی و فرمان برداران. چون اسراییلی این بگفت قبطی دانست‌که آن قبطی
دیگر را موسی کشتست. بنزدیك فرعون آمد و [1]او را آگاهی[1] داد. فرعون
فرمودتا موسی را بکشند. خربیل بشنید بشتاب می‌دوید تا موسی را خبر کند.
چنانکه خدای گفت عز وجل:
آیهٔ ۲۰ **وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ اَقْصَی الْمَدینَةِ یَسْعی** آمد مردی از جایگاهی‌که‌آن
دورتر شهر بود، می‌دوید. و کلبی گوید آن مرد پسر عم فرعون بود **قالَ یا**
مُوسَی گفت ای‌موسی **اِنَّ الْمَلَاءَ یَاْتَمِرُونَ بِكَ** مهتران رای می‌زنند درباب تو

---

۱ ـ ۱ ـ در نسخهٔ اصل: او را کاهی.

و یکدیگر را می‌فرمایند که او را بباید کشت **لِيَقْتُلُوكَ** تات بکشند **فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ** بیرون رو ازین شهر که من ترا نیک خواهیم از نیک خواهان و مهربانی از مهربانان .

آیة ۲۱ **فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً** پس بیرون آمد موسی از شهر مصر ، ترسان **يَتَرَقَّبُ** چشم می‌داشت که کسی بجستن اوآید تا او را بگیرد **قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** گفت موسی‌ای خداوند من برهان مرا از آن مردمان که ایشان ستمکارانند ، ای که فرعون و فرعونیان .

آیة ۲۲ **وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ** چون روی بنهاد سوی مدین . و « مدین » شهریست که شعیب پیغامبر ایشان بود **قَالَ عَسَى رَبِّي** (f. 111 a) گفت موسی باشد که خدای من **أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ**[1] **السَّبِيلِ** راه نماید مرا راهی راست . و از بهر آن گفت این ، که او راه ندانست . و عکرمه می‌گوید که چهار راهش پیش آمد . ندانست که از کدام راه رود . گفت « عسی ربی » باشد که خدای من مرا راه نماید. پس راه مدین گرفت . و « مدین » آبی بود که قوم شعیب آنجا نشستندی .

آیة ۲۳ **وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ**[2] **مَدْيَنَ** چون آنگاه که برسید بآب مدین ، و آن چاهی بود . ابن عباس گفت کچون موسی بیرون آمد از مصر و روی بمدین نهاد،میان او و میان مدین هشت شبان روزه راه بود. و نبود موسی راخورش، برگ درختان می‌خورد ، و پای برهنه می‌رفت ، چون بمدین رسید پوست کف پایش هر دو بیفتاده بود **وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ** یافت بر آن

۱ ـ ق : سواء .

۲ ـ ق : ماء .

چاه مردمانی انبوه . ابن عباس می‌گوید کـه امت ، چهل مرد باشند . آب می‌دادند گوسپندان واشتران وچهارپایان خودرا . **وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ** و یافت نزدیك ایشان دو زن را **تَذُودَانِ** که می‌راندند گوسپندان خود را، ای که باز می‌داشتند گوسپندانرا ازخوردن آب. و نیز گفته‌اند می‌راندند گوسپندان خویش‌را تا برگوسپندان دیگر نیامیزند **قَالَ مَا خَطْبُكُمَا** گفت موسی مر ایشانرا این چه کارست که شما در آنید ، کـه همه گوسپندانرا آب می‌دهند ، شما نمی‌دهید ؟ و نیز گفته‌اند چه می‌خواهید بدین که گوسپندانرا می‌دور کنید از آب ؟ **قَالَتَا لَا نَسْقِي** گفتند هر دو زن ما آب ندهیم گوسپندان خویش را **حَتَّى يَصْدُرَ**[1] **الرِّعَاءُ** تا آنگاه که باز گردند شبانان از آب . و اگر «یصدر» خوانی « یاء » را در پیش : بـاز گردانند گوسپندانرا شبانان ، ای که چون گوسپندان ایشان آب بخورند و جای خالی ماند ، ما گوسپندان را آب دهیم **وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ** و پدر ما پیر یست بزاد برآمده ، نتواند که آب کشد و گوسپندانرا آب دهد . و این از بهر آن گفتند تا موسی ایشانرا معذور دارد که بتن خویش گوسپندان راآب می‌دادند. و نیز گفته‌اند از بهر آن گفتند این تا دل موسی بسوزد برایشان ، ایشانرا یاری دهد .

آیهٔ ۲۴ **فَسَقَى لَهُمَا** موسی آن چاه را که مردمان آب می‌کشیدند رها کرد و چاهی دیگر بود ، سرش پوشیده و سنگی برو نهاده که ده تن بایستی تا آن سنگ را برگرفتی. ونیز آمده است که چهل بایستی تاآن برگرفتی،آن سنگ از آن چاه تنها برگرفت و گوسپندان ایشانرا آب داد . و نیز آمده است کـه شبانانرا از سرچاه دورکرد وگوسپندان ایشانرا آب داد. و آمده است که یك دلو آب برکشید همه گوسپندان سیر شدند **ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ** پس بازگشت

۱ ـ ق : یصدر ، به ضم اول و کسر (د).

از سر چاه سوی سایه، و آن سایهٔ درختی بود از خار بادید **فَقَالَ رَبِّ** پس گفت ای خداوند من **اِنّی لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ** من محتاجم بدانچه تو فرستی سوی من از طعامی که بخورم ، و گرسنه بود. این دعا کرد و ازخدای چیزی خواست که بخورد. و نیز گفته‌اند که این « لام» (f. 111 b) بمعنی « مع » است ، ای که من برین پیغامبری که مرا داده‌ای گرسنه‌ام .

آیهٔ ۲۵ **فَجَاءَتْهُ اِحْدَیهُمَا** پس آمد[۱] بدو[۱] یکی از آن دختران، نام او صفوره. و آن دو زن دو دختر شعیب بودند، نام کهتر « صفوره » ، و نام مهتر « لیا ». و موسی دختر کهتر را بزنی کرد. عبدالله عباس می‌گوید که پدر ایشان بر ایشان انکار کرد که گوسفندانرا زودتر از آن بازآوردند که هر روزی ، پستانهای پر شیر وشکمهای پر. گفت مریشانرا امروز شما گوسپند بگاه‌تر بازآوردید، در چه کار بوده‌اید ؟ بگفتند او را هر دو تن آنچه موسی کرد . گفت شعیب دختر کهتر را برو ، ای دختر، و بخوان آن مرد را که گرسنه است «فجاءته» آمد بموسی « احدیهما » یکی از آن دو دختر **تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیَاءٍ** می‌رفت و شرمش می‌آمد از سخن گفتن با موسی . آستین پیرهن بر روی نهاده بود و روی پوشیده . عمرخطاب می‌گوید رضی‌الله عنه از آن شرمش آمد که نبود در آن زنان که درون و بیرون رفتی . می‌رفت رفتن کسی که خو نداشت بیرون ودر[و]ن رفتن. ازدور بشرم موسی را آواز داد **قَالَتْ اِنَّ اَبِی یَدْعُوکَ**

---

۱ ـ ۱ ـ درنسخهٔ اصل : دو. با توجه به کلمهٔ « فجاءته » و جملهٔ « فجاءته آمد بموسی » در چند سطر بعد، و قرینه‌های ذیل تصحیح شد : در ترجمهٔ تفسیرطبری: « بیامد بدو یکی از ایشان . » ج ۱۲۶۴/۵ ؛ در تفسیر سورآبادی : « بوی آمد یکی ازآن دو دختر » . ۱۶۴ ؛ درکشف الاسرار میبدی: « آمد بموسی یکی ازآن دو خواهر » . ج ۲۸۸/۷ .

گفت پدرم ترا می‌بخواند، ای که شعیب پیغامبر صلوات‌الله‌علیه . و نیز گفته‌اند پدر او « بثرون » بود برادر شعیب بود ، و ایشان برادر زادگان شعیب بودند **لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا** تا پاداش دهد ترا ومکافات کند مزد و مکافات آن آب‌که گوسپندان‌ما را داده‌ای از بهرما. پس ازین، دختر پیش موسی می‌رفت تا راه نماید اورا . باد جامه درو پیچید ، اندام‌اوبنمود. موسی او را گفت‌که پس‌من‌روکه‌ما بچگان یعقوبیم،درنشستگاه زنان ننگریم،وآوازمی‌ده ومرا راه می‌نمای اگر بی راه روم **فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ** پس چون آنگاه که بیامد آن موسی بنزدیك شعیب ،و برو بربگفت سرگذشت خویش وآن سبب که او از مصر بدان سبب بگریخت **قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** گفت شعیب مترس، رستی ازآن مردمانی که ایشان ستم‌کارند ، ای که فرعون و فرعونیان که او را پادشاهی نیست بر شهرما .

آیهٔ ۲۶ **قَالَتْ إِحْدَاهُمَا** گفت یکی از آن دو دختر ، و آن دختر کهتر بود که موسی را او خوانده بود **يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ** ای پدر من او را مزدور گیر تا گوسپندان ما بچراند **إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ** که بهتر کسی کتو او را مزدور[1] گیری وکار فرمایی آنکس است که او کار تواند کرد و نیروی کار دارد و امانت‌گزار باشد ، ای که قوت تن دارد و برقوت ، او را عفت‌باشد و امانت . و آمده است کچون پدرش ازو این سخن بشنید رشکش بجنبید و گفت تو چه دانی‌ای دختر که او قوی و امین است ؟ دختر گفت قوتش‌آن بود که (f. 112 b) سنگی که چهل مرد برگرفتی از سر چاه تنها برگرفت ، و امانتش‌آنست که مرا رها نکردکه پیش اورفتمی. مرا گفت که ازپس من رو.

۱ ـ در نسخهٔ اصل : مزودر .

آیة ۲۷ **قَالَ اِنّی اُرِیدُ** گفت شعیب موسی را من می‌خواهم **اَنْ اُنْکِحَکَ** که بزنی دهم ترا **اِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ** یکی ازین دو دخترمن. موسی او را گفت ازین دو کدام بمن بزنی‌خواهی داد؟ گفت آنکس که پس تو آمده بود و ترا بخواند. موسی گفت نخواهم او را مگر او بی‌گناه باشد از آنچه در دل تو آمد. شعیب گفت او بی‌گناهست و بنزدیک من او پارساست. پس او را بموسی داد و کابین پیدا کرد چنانکه گفت: **عَلَی اَنْ تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ** بر آنچه مزدور من باشی هشت سال و کار من کنی، ای که شبانی کنی. پس گفت **فَاِنْ اَتْمَمْتَ عَشْراً** پس اگر ده سال تمام کنی **فَمِنْ عِنْدِکَ** پس از مردمیی باشد که توکرده باشی. و بر تو واجب نیست آن زیادتی. ابن عباس می‌گوید که هشت سال کارکرد و واجب بود برو، ودو سال دیگر که وعده کرده بود ده سال تمام کرد. و اختلافست علما را که این شبانی‌کردن کابین بود یا نه بود. گروهی گفتند که کابین بود. و گروهی گفته‌اند که کابین نبود ولکن از بهر خسر کار کرد تا دختر بدو داد **وَمَا اُرِیدُ اَنْ اَشُقَّ عَلَیْکَ** و نمی‌خواهم ای موسی که بر تو رنجی نهم که طاقت آن نداری **سَتَجِدُنِی اِنْ شَآءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّالِحِینَ** سرانجام که یابی مرا ای موسی اگر خدای بخواهد از آن پارسان که عهد را وفا کنند. یحیی بن سلام می‌گوید که کابین نبود آن مزدوری، ولکن موسی را گفت مزد تو آن باشد که هر گوسپندکه سیاه و سپید زاید تراباشد. وحی آمد بموسی که عصا در آب افکن و گوسپندانرا از آن آب ده. چون گوسپندان از آن آب بخوردند آن سال همه بچگان سیاه و سپید آوردند.

آیة ۲۸ **قَالَ ذٰلِکَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ** موسی گفت شعیب راآنچه گفتیم میان من و تست، ترا بر من هشت سال شبانی‌کردن یا ده سال، ومرا بر تو آنکه دختر

بزنی بمن دهی **اَیَّمَا الاَجَلَیْنِ قَضَیْتُ** هر کدام از آن دو اجل هشت سال یا ده سال کار کنم **فَلا عُدْوَانَ عَلَیَّ** ستمی نیست بر من که بیش ازآن خواهند بر من کـه پذیرفته‌ام **وَ اللّٰهُ عَلی مَا نَقُولُ وَکِیلٌ** و خدای تعالی بر آنچه می‌گوییم گواه است و نگاهبان .

آیهٔ ۲۹ **فَلَمَّا قَضَی مُوسَی الاَجَلَ** پس چون موسی بگزارد آن کار که اجل آن پدید کرده بودند . رسول گفت صلی‌الله علیه وسلم که ده سال کار کرد که تمام‌تر بود و بیشتر **وَ سَارَ بِاَهْلِهِ** وببرد زن خویش را ازشهر مدین **آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا** دید از سوی آن کوه که نام او طورست آتشی ودانست که آنجا آتشست **قَالَ لاَهْلِهِ** گفت زن خویش را و پیوستگانی کـه برو بودند **امْکُثُوا** بپایید بر جای خویش **اِنِّی آنَسْتُ نَارًا** که من دیدم آتش و روشنایی آن **لَعَلِّی آتِیکُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ** مگر من آرم بشما ازآن آتش آگاهیی از راهی که ما قصد آن راه داریم . و نیز (f. 112 b) گفته‌اند مگر آگاهـی دهم شما را از آن آتش که از بهر نیکی کرده‌اند آن آتش تا بدان بیارامیم ، یا از بهر بدی افروخته‌اند تا پرهیز کنیم **اَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ** یا پاره‌ای آتش آرم از بهر شما افروخته . و « جذوه » چوبی باشد که بعضی ازو آتش گرفته باشد و بعضی نگرفته باشد . و نیز گفته‌اند که نیم‌سوخته باشد که فروغ ندارد. و نیز گفته‌اند که آتش افروخته باشد **لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ** مگر شما گرم شوید در آن آتش .

در قصه آمده است کچون موسی بیرون آمد از شهر مدین با زن خویش تا بدیدار مادر رود بمصر ، راه گم کرد ، و شبی بود تاریک ، و زن او را درد زه گرفت ، و سرما بود آن شب سخت . موسی حیران شد در آن

حیرانی خویش بـود که از دور از سوی کوه طـور آتش دید . گفت بپایید
چنانکه گفتیم .

آیة ۳۰ **فَلَمّا اَتیٰها** پس چون آنگاه که بنزدیك آتش رسید **نُودِیَ مِن شاطِیء**
الوادِ الاَیْمَنِ ندا کرده شد بموسی ، ای که بخواند موسی را ، از کنارهٔ آن
دره که بر دست راست موسی بود **فِی البُقْعَةِ المُبارَکَة** در جایگاهی که آنجا
همه فراخی بود و خجسته بود آن جایگاه بر موسی . خدای تعالی او را در
آن جایگاه پیامبری داد و برو سخن گفت **مِنَ الشَّجَرَةِ اَنْ یا مُوسیٰ** از میان
درخت که ای موسی **اِنّی اَنَا اللّهُ** منم الله **رَبُّ العالَمینَ** ای که آن اللّه که ترا
می‌بخواند آفریدگار و پروردگار جهانیانست . و نیز گفته‌اند منم آن الله که
می‌شنوانم ترا سخن خویش آفریدگار جهانیان .

آیة ۳۱ **وَ اَنْ اَلْقِ عَصاكَ** ندا کردند که ای موسی، و گفتند او را که بیفکن
آن دست چوب خویش را بر زمین . پس بیفکند موسی آن عصا را . ماری
گشت.و از بهر آن گفت او را که عصا بیفکن تا حجتش باشد مرو را بر فرعون،و
دیگر حجتی باشد بنزدیك او و بداند که آنچه شنید سخن خدای بود **فَلَمّا رَاٰها**
تَهْتَزُّ پس چون بدید آن عصا را که می‌جنبید **کَاَنَّها جانٌّ** گویی آن چـون
ماری استی خرد **وَلّیٰ مُدْبِراً** بازگشت موسی، باز پس می‌گریخت **وَلَمْ یُعَقِّبْ**
و پس ننگریست از سختی که بترسیده بود و از شتاب گریز ، زیرا که چیزی
دید برخلاف عادت . خدای تعالی گفت **یا مُوسیٰ اَقْبِلْ** ای موسی روی سوی
عصا کن و بگیر عصا را **وَلاتَخَفْ اِنَّكَ مِنَ الآمِنینَ** و مترس که تو از ایمنانی
از ترس و بیم ، ای که تو از پیغامبرانی .

آیة ۳۲ **اُسْلُكْ یَدَكَ فی جَیْبِكَ** در آر دست خویش در گریبان پیرهن . و

موسی‌دراعدای داشت‌پشمین تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِسُوءٍ بیرون‌آید دست‌توسپید نورانی بی‌از پیسیی‌که اندوهگن کند ترا وَ اضْمُمْ اِلَیْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ و چون بترسی از آن شعاع دست خویش ، دست پیش‌کش وبازو ، ای برسینه ند تا آرام گیری و آن بیم از تو بشود . و نیز گفته‌اند دست در آستین‌کش تا نترسی فَذَانِکَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّکَ (f. 113 a) آن هر دو ، دست و عصا ، دو حجت است که خدای داده است ترا اِلَی فِرْعَوْنَ وَ مَلَایِهِ و فرستاده بپیامبری سوی فرعون بدان دو حجت اِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ ایشان هستند مردمانی بی فرمان .

آیهٔ ۳۳ قَالَ رَبِّ اِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا گفت موسی ای خداوند من ، من بکشته‌ام ازیشان کسی و آن قبطی بود فَاَخَافُ اَنْ یَقْتُلُونِ پس می‌ترسم که ایشان بکشند مرا بدان مرد .

آیهٔ ۳۴ وَاَخِی هَارُونُ و برادر من هارون هُوَ اَفْصَحُ مِنِّی لِسَانًا زبان او فصیح‌تر است از من . از بهر آنکه بر زبان موسی گرهی بود که سخن نیکو نتوانستی گفت ، ای که هارون بیان کننده‌تر است سخن را از من فَاَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْاً بفرست اورا، ای که هرون را، با من یاری یُصَدِّقُنِی که راست‌گوی دارد مرا و هر چه می‌گویم او آنرا بیان می‌کند بعبارت خویش اِنِّی اَخَافُ اَنْ یُکَذِّبُونِ من می‌ترسم که مرا دروغ‌زن کنند و استوار ندارند .

آیهٔ ۳۵ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ گفت خدای تعالی قوی‌کنیم بازوی ترا ، ای‌دست تو قوی‌کنیم ویاری دهیم ترا بِاَخِیکَ ببرادر تو وَ نَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَانًا وکنیم مرشما را حجتی روشن تابنده چون چراغ ، و آن عصاست و دست و دیگر معجزها که ایشانرا داده بودند فَلَایَصِلُونَ اِلَیْکُمَا بِآیَاتِنَا پس نرسند ایشان

ببدیی از بهر آنکه برنایند برآیتهای ما **أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ**
شما هر دو و آنکس که بشما گرود چیره باشد بریشان بمعجزهایی که شما
را دادهایم .

آیة ۳۶ **فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ** پس چون آنگاه که بیاورد موسی
بریشان آیتهای ما ، پیدا ، ای که نشانیهایی که او را داده بودیم بر پیامبری
او . و آن دست و عصا بود **قَالُوا مَا هَذَا** گفتند نیست این **إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى**
مگر جادوی که تو ساختهای بدروغ **وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا** و نشنیدهایم این که
توآوردهای **فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ** در روزگار پدران ما که پیش از ما بودهاند
نخستینان[1] .

آیة ۳۷ **وَقَالَ مُوسَى** و گفت موسی **رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى** خدای من
داناتر بر آنکس که راست آرد و پیامبری و یکی گفتن خدای تعالی **مِنْ عِنْدِهِ**
از نزد خدای تعالی **وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ** و او دارند آنکس را که
مرو را باشد سرانجام این سرای باشد و آن سرای ، ای که نصرت این جهان
بر دشمنان ، و در آن جهان بهشت جاودان **إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ** حدیث
آنست و کار آن که نرهند و نیك بخت نشوند ستمکاران، ای که فرعون وقوم او.
وَقَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون **يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ** ای مهتران ، ای که ای
آیة ۳۸ مهتران مصر **مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي** ندانم مرشمارا خدایی جزخود.وفرمان
موسی مکنید وبدو مگروید. **فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ** پس بیفروز از
بهرمرا آتشی برگل،ای که خشت پزاز بهر من.قتاده می گوید (f. 113 b) که او
نخست کسی بود که خشت پخته کرد **فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا** وبرآرازبهرمرا کاخی بلند

۱ ـ نخستینان : نخستینیان .

که همه بناها زیر آن باشد **لَعَلّی اَطَّلِعُ اِلی اِلهِ موسی** مگر من یکی بنگرم درخدای موسی و واقف شوم که او کیست **وَاِنّی لَاَظُنُّهُ مِنَ الکاذِبینَ** و من می‌پندارم که موسی از دروغ‌زنانست که می‌گوید که مرآسمانرا خدای است. این سخن دلیل است که او بشك بود در کار موسی، و بیقین نبود که دروغ زنست. و در دلش افتاده بود که پیامبر است از بهر آنکه خردمندان دانند که چنان معجزها جز پیامبر را نباشد.

آیهٔ ۳۹ **وَاسْتَکْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ** و بزرگ منشی کرد آن فرعون و لشکرهای او **فِی الاَرْضِ بِغَیْرِ الحَقِّ**[۱] در زمین بی درستی و بی حجتی که خود راخواند[۱] **وَظَنّوا اَنَّهُمْ اِلَیْنا لایُرْجَعُونَ** و پنداشتند که ایشان باز نیایندپس مرگ سوی ما، ای که پنداشتند که ایشانرا پس مرگ زنده نکنند.

آیهٔ ۴۰ **فَاَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ** بگرفتیم فرعون‌را ولشکرهای اورا **فَنَبَذْناهُمْ فِی الیَمِّ** پس گرد کردیم همه را و انداختیم در دریا و همه را غرق کردیم. و آن دریا که فرعون در آن غرق شد «اساف» خواندندی، ناحیتی از ناحیتها[ی] مصر **فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الظّالِمینَ** پس بنگر ای محمد که چگونه گشت سرانجام ستم کاران، ای که آخر کار فرعون و قوم او.

آیهٔ ۴۱ **وَجَعَلْناهُمْ اَئِمَّةً** کردیم فرعون و فرعونیانرا پیش روانی و سرانی و سرهنگانی **یَدْعُونَ اِلَی النّارِ** که می‌خواندند مردمانی را سوی گمراهی که عاقبت آن آتش بود **وَیَوْمَ القِیامَةِ** و روز قیامت **لایُنْصَرُونَ** یاری ندهند

---

۱ ـ ۱ ـ چنین است در نسخهٔ اصل. با توجه به آیهٔ ۳۸ درهمین سوره: و قال فرعون یاایها الملا ما علمت لکم من اله غیری ..... » شاید کلمه‌ای نظیر « خدای » پیش از فعل « خواند » از قلم افتاده است.

ایشانرا ، ای که یاری نباشد مر ایشانرا که عذاب خدای ازیشان باز دارد.

آیه ۴۲ **وَ اَتْبَعْنَاهُمْ فِی هَذِهِ الدُّنْیَا لَعْنَةً** و بر پی ایشان پس آنکه غرق شده بودند دریــن جهان کردیم نفرینی و خشمی و رسوایی ، ای که چون هلاك شدند مسلمانان می‌گفتند کــه لعنت بــر یشان باد **وَ یَوْمَ القِیَامَةِ مِنَ المَقْبُوحِینَ** و روز رستاخیز ایشانند از آنکسان که رویهای ایشان زشت کرده باشند بسیاهی و چشمهایی چون گربه . و نیز گفته‌اند « من المقبوحین » از آنکسان که همه ایشانرا دشمن دارند و از هلاك شدگانند .

آیه ۴۳ **وَ لَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی الکِتَابَ** بخدای کــه دادیم موسی را تــوریة . و« توریة » اول کتابی بود که فرودآمد ، درو فریضها و حدها وحکمها. و ابن عباس می‌گوید از رسول صلوات الله علیه که سبع مثانی که بر رسول فــرود آمده است، توریة شش از آن سبع بود **مِنْ بَعْدِ مَا اَهْلَکْنَا القُرُونَ الاُولَی** از پس آنکه ناچیز کرده بودیم مردمان گذشته را ، جماعت جماعت، از نخستینیان چون قوم نوح و عادیان و ثمودیان و جز ایشان . و بوسعید خدری می‌گوید خدای تعالی هلاك نکرد امتی‌را و قرنی را و شهریرا از شهرها بعذابی‌که از آسمان فرستاد و نه (f. 114 a) بعذابی که از [ز]مین فرستاد از آنگاه باز که توریت فرو آمده است جز آن یك ده کــه خدای تعالی ایشانرا مسخ کرده بود بــر بوزینه . نبینی کــه خدای تعالی می‌گوید « و لقد اتینا موسی الکتاب من بعد ما اهلکنا القرون الاولی » ما موسی را توریت دادیم پس آنکه هلاك کرده بودیم قرنهای گذشته را . و نگفت که پیش از آنکه هلاك کردیم قرنهای گذشته را **بَصَائِرَ لِلنَّاسِ** پدیــد کــرده درو مرمردمانرا ، ای که مر آنکسانرا که بدان بگروند ، آنچه ایشانرا بکار آید **وَ هُدًی وَ رَحْمَةً** و راه

نمای براه راست مر آنکسانرا کـه بدان کار کنند و بخشایش مر آن کس را که بدان بگرود **لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** مگر ایشان ، ای که فرعونیان ، پند گیرند بدان .

آیهٔ ۴۴ **وَ مَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ** و نبودی توای محمد بجانب آن کوه که سوی مغرب بود، ای که پهلوی آن کوه که سوی آفتاب فرو شدن بود **إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ**[1] چون وحی کردیم سوی موسی فرمانرا ، ای که بفرمودیم او را فرمودنیها، و باز داشتیم او رااز آنچه باز باید بود، واستوارکردیم آنرا برو **وَ مَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ** و نبودی تو ای محمد از حاضران در آنجای .

آیهٔ ۴۵ **وَ لٰكِنَّا أَنْشَأْنَا** و لکن ما پدید آوردیم و بیافریدیم **قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ**[2] **الْعُمُرُ** دراز شد بریشان زندگانیهای ایشان وفراموش کردند عهدهای خدایرا در توریت ، و دست باز داشتند فرمان او را ، ما یاد دادیم ایشانرا آنچه فراموش کرده بودند بدین وحی که سوی توکردیم . و نیز گفته‌اند پس بیرون آوردیم ترا از پشتهای ایشان ، پشتی پس پشتی ، و بگفتیم بر تو آن قصهای گذشته **وَ مَا كُنتَ ثَاوِيًا** و نبودی تو مقیم ، ای که روزگاری د[ر]از **فِي أَهْلِ مَدْيَنَ** در میان مردمان مدین ، آن دیه که شعیب پیغامبر ایشان بود **تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا** بر می‌خوانی بریشان اکنون آیتهای ما و خبر می‌کنی ایشانرا از قصهٔ شعیب و موسی، تا باشد مر[3] حجتی مرپیامبری ترا ، چون خبر

۱ ــ در نسخهٔ اصل : الامر . به فتح میم

۲ ــ در نسخهٔ اصل : علیهم . به کسر میم

۳ ــ « مر » در اینجا زائد می‌نماید ، ولـی در آثـار قدما نیز بندرت کلمهٔ « مر » در غیر مفعول صریح بکار رفته است . رك . سبك خراسانی در شعر فارسی ، ص ۲۶۶ ــ ۲۶۷ .

می‌کنی ایشانرا از آنچه خود ندیده‌ای تو و حاضر نبوده‌ای **وَلٰكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ** ولکن ما هستیم فرستنده ، ای‌که جبریل را فرستادیم سوی تو، تا خبر کنی ایشانرا ازآن قصها .

آیهٔ ۴۶ **وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ** و نبودی تو پهلوی‌آن‌کوه که نام او طور بود **إِذْ نَادَيْنَا** چون بخواندیم ما موسی را **وَلٰكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ** ولکن پیغام دادیم پوشیده سوی تو قصهٔ موسی را و آن بخشایشی است از خدای تو . ونیز گفته‌اند ولکن آگاه‌کردن ترا ازین‌قصه بخشایش است از خدای تو «اذنادینا» چون آنگاه که ندا کردیم « یا امة محمد » ای امة محمد ، ای که ای گرویدگان بمحمد« استجبت لکم‌قبل ان تدعونی » دعاتان مستجاب‌کردم پیش ازآنکه شما دعا کنید ومرا بخوانید « واعطیتکم قبل ان تسالونی » وبدادمتان پیش از آنکه از من بخواهید « و غفرت لکم قبل ان تعصونی » و بیامرزیدم مر شما را پیش از آنکه بی فرمانی کنید مرا **لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَيهُمْ** ای که (f. 114 b) وحی کردیم بتو تا بترسانی و آگاهی‌کنی مردمانی راکه نیامده است [۱] بدیشان **مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ** پیامبری پیش از تو، و ایشان مکیانند که از پس اسمعیل بدیشان پیغامبر نبوده است **لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** مگر ایشان پند پذیرند.

آیهٔ ۴۷ **وَ لَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا** دراین‌آیت پس وپیش است، ای‌که « لولا انهم یقولون

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : بیامده است. با توجه به معنی « ما اتیهم » اصلاح شد . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « تا بیم کنی گروهی راکه نیامد بدیشان هیچ بیم کننده‌ای از پیش تو ... » ج ۱۲۶۸/۵ .

ربنا لولا ارسلت الینا رسولا لاصبتهم مصیبة » اگر نه آنستی که ایشان گویندی ای خداوند ما چرا رسولی نفرستادی سوی ما ، برسیدی بدیشان رسنده‌ای ، ای که عقوبتی زود که ایشان عذاب کرده شدندی و بدان کردهای ایشان که پیش‌فرستاده بود دستهای ایشان. بازآییم بآیت **فَنَتَّبِعَ آیَاتِكَ** تا کارکردیمی بآیتهای تو **وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤمِنِينَ** و بودیمی ازگرویدگان .

آیهٔ ۴۸ **فَلَمَّا جَاءَهُمُ الحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا** پس چون آنگاه که بیاید بدیشان آن رسول که حق است و آن کتاب که درستست از نزدیك ما **قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ** گفتند چرا ندادند محمد را همه قرآن بیکبار **مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى** چنانکه دادند موسی‌را توریت جمله بیکبار **أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ** او نه ایشان کافرشدند بدانچه بموسی‌دادند پیش ازمحمد، وآن توریتست‌همچنانکه کافر شد [1] و خستون نیامدند بپیامبری محمد مصطفی **قَالُوا سَاحِرَانِ تَظَاهَرَا** گفتند دو جادواند ، ای که موسی و هرون . و نیز گفته‌اند که موسی و محمد هر دویار شده‌اند و هم پشت ایستاده . و اگر کسی سحران [خواند][2] : توریة و قرآن دو جادویست ، یاری می‌دهند یکدیگر را بر جادوی . و این آنگاه گفتند که بپرسیدند قریش جهودانرا از رسول . ایشان جواب دادند که یافته‌اند پیغامبری محمد مصطفی در توریت ، و نعت و صفت او . مشرکان قریش گفتند **وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ** ما بهمه کافریم وناگرویده، هم بموسی و هم بمحمد .

۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل .

۲ ــ در نسخهٔ اصل جمله ناقص است . به قرینه موارد مشابه در همین کتاب افزوده شد .

آية ۴۹ **قُلْ** بگوی ای محمد **فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ** بیارید کتابی از نزد خدای تعالی **هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا** که او راه نمای تراست از آن هر دو، ای‌که از توریة و قرآن **أَتَّبِعْهُ** تاکارکنم من برآن و بر پی‌آن روم **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید شما راست گویان که آن توریت و قرآن جادویست .

آية ۵۰ **فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ** اگر پاسخ ندهند مرترا و نتوانند آورد کتابی راست‌تر از قرآن . و نیز گفته‌اند اگـر جواب ندهند تـرا و یکی نگویند خدایرا تعالی **فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ** پس بدانکه ایشان بر پی هواهای خود می‌روند . و « هوا »آن باشد که موافق طبع باشد و مخالف شرع . ای‌که ایشانـرا حجت نیست هوای ایشان و کافریهای ایشان **وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ** و کیست گم بوده‌تر و نادان‌تر از آنکس که بر پی هوای خود رود و کار بهوا کند بخواست دل نه موافق خرد و شریعت ، چنانکه گفت (f. 115 a) **بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللّٰهِ** بی راه نمودنی از خدای تعالی ، و پدید کردنی که آنچه او می‌کند راستست **إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** و خـدای تعالی راه ننماید بدین خویش ، و آن مسلمانیست آن مردمانرا که ایشان ستمکارانند و کافران .

آية ۵۱ **وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ** اگر بتشدید خوانی : بخدای که پیوسته کردیم از بهر ایشانـرا از پس یکدیگر قصهای گذشتگانرا و خبرها بوعد و وعید . و اگـر سبك خوانـی « وصلنا » : فـرو فرستادیـم قـرآنرا پیوستهٔ یکدیگر بعضی از آن براثر بعضی. و نیز گفته‌اند تمام کردیم مر ایشانرا آن گفت که در قرآنست **لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** مگر ایشان پند گیرنـد و بگروند بمحمد مصطفی .

آیهٔ ۵۲ **الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ**[1] سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی از حبشه که ایشان کسان نجاشی بودند از شام بیامدند[1] و مسلمان شدند. این آیت بیامد «الذین» آنکسان «اتیناهم الکتاب» که دادیم ایشانرا انجیل **مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ** پیش از محمد مصطفی صلی‌الله علیه، ایشان بمحمد و قرآن می‌گروند.

آیهٔ ۵۳ **وَ إِذَا یُتْلَی**[2] **عَلَیْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ** وچون برخوانندبریشان قرآن، گویند گرویده‌ایم ما بدان قرآن و استوار داشته‌ایم **إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا** که‌آن قرآن حق است از خدای ما فرستاده است از بهر آن که ایشان در انجیل یافته بودند نعت و صفت رسول و بدو بگرویده **إِنَّا کُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ** ما بوده‌ایم پیش از قرآن و پیش از محمد، مسلمین، مسلمانان و گردن نهادگان مر پیامبری او را و مر قرآنرا، ای که بهر دو بگرویده‌ایم.

آیهٔ ۵۴ **أُولٰئِکَ** ایشانند، ای شنونده **یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ** که بدهندایشانرا مزدایشان دوباره، یك باراز بهر گرویدن ایشان بانجیل، ویکباردیگر گرویدن ایشان بقرآن وبمحمد مصطفی **بِمَا صَبَرُوا** بشکیبایی کردن ایشان برآن رنجها که‌از کافران بدیشان رسید **وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ** و بازمی‌دارند بدآنچه می‌کنند از نیکیها، عقوبت آن بدیها را که کرده‌اند. و نیز گفته‌اند باز می‌دارند. بنیکی، وآن توبه است، آن گناهان کرده راکه آن بدکرداریست **وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ** وازآن بخشی که ایشانرا داده‌ایم ازخواسته‌های ایشان

۱ ـ ۱ ـ چنین است در نسخهٔ اصل. درکشف الاسرار میبدی: «یعنی عبدالله بن سلام و اصحابه من مسلمة اهل الکتاب. و قیل هم اهل الانجیل قد موا علی رسول‌الله (ص) ثلاثة و ثلاثون من الحبشة و سبعة من الشام». ج ۷/۳۲۳.

۲ ـ ق: یتلی.

نفقه می‌کنند برزن وفرزند خویش،وبیرون می‌کنند زکوةآن تا خدای تعالی ثوابشان دهد .

آیهٔ ۵۵ **وَ اِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ** و چون بشنوند سخنی زشت کـه آن کار نیاید **اَعْرَضُوا عَنْهُ** روی بگردانند از آن و التفات نکنند بـدان ، یعنی کچون کافرانشان دشنام دهند، و سرزنش‌کنندشان بت پرستان بدانچه دین ایشان‌رها کرده‌اند ، مشغول نشوند بمعارضهٔ ایشان بدشنام. و نیز گفته‌اند چون بشنوند چیزی‌که روانباشد وبیهوده‌باشد « اعرضواعنه » روی بگردانند ازآن **وَقَالُوا لَنَا اَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ اَعْمَالُكُم** گویندکردهای ما مرما را وکردهای شما شمارا **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ** این‌سلام تحیت نیست ولکن‌سلام رهاکردنست،ای‌که(f. 115 b) رهاکردیم ما شما را ، شما نیز ما را رها کنید . این آیت پیش از آیت قتال آمده است **لَانَبْتَغِي الجَاهِلِينَ** ما یار نادانان نباشیم و نجوییم از جاهلان‌که ما را یاری دهند .

آیهٔ ۵۶ **اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ** تو ای محمد نتوانی که راه نمایی آنراکه تو دوست داری . و چنان بود که رسول صلوات اللّٰه علیه حریص بود بر ایمان عم خویش ، بوطالب بخواست مرد ، می‌خواست‌که او مسلمان شود تا از بهراو شفاعت کند قضا[ی] حق آنراکه ابوطالبش پرورده بود در خردگی، اویاریش می‌داد پس پیامبری. این آیت بیامد « انك لاتهدی » توای محمد راه ننمایی آنرا که تو دوست داری و آنرا که تو خواهی که او مسلمان شود **وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** ولکن خدای تعالی راه نماید و توفیق دهد تـا مسلمان شود آنرا کـه او خواهد چنانکه عباس عـم دیگرت را راه نمود تا مسلمان شد **وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ** و اوست ، ای که خدای است ، داناتر بدانکس که

او راه یابد .

و روایت کرد بوهریره که پیغامبر صلوات‌الله علیه گفت مرعم خویش را ، بوطالب ، بگوی « لا اله الا الله » تــا گواهی دهم روز قیامت از بهر تـو بنزدیك خدای تعالی. بوطالب گفت اگر نه آنستی که سرزنش کنند مراقریش اگر نه بگرویدمی و روشن کردمی چشم ترا. پس گفت ای برادر زاده برملت پدران خود می‌روم ، ای که بر کفر . خدای تعالی این آیت بفرستاد .

وَقَالُوا گفتند کافران قریش **إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ** این آیت درشان آیهٔ ۵۷
حارث پسر نوفل پسرعبدمناف قریشی آمده است . وآن چنان بود که اورسول را گفت ما می‌دانیم که سخن تو حق است ودین تو درستست ولکن نمی‌گرویم بتو ازبیم آنکه نباید که عرب ما را از مکه بربایند[1] وما برهمه عرب برناایم و ما را بریشان کی طاقت باشد . پس خدای تعالی این آیت بفرستاد « و قالوا ان نتبع الهدی معك » اگر بر پی راه راست رویم بر توای محمد **نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا** خدای تعالی ایشانرا بی بهانه کرد و گفت **أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا** و نه ما جای ایشا [2] کردیم حرمی را که آن ایمنست ، ای کـه ایشانرا ایمن کردیم از عرب و ازهمه دشمنان بحرمت آن خانه که ایشان همسایگان آنند، چرا بهانه کنند که اگر بگروند، عرب ایشانرا غارت کنند؟از بهرآنکه ایشانرا حرمت می‌دارند بسبب کعبه، و چون مسلمان شوند کعبه برجای است وحرمت

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : بــرمایند . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « بربایند ما را از زمین ما . » ج ۱۲۶۹/۵ در کشف الاسرار میبدی : « عرب ما را ازین زمین‌مکه بربایند بقهر و قتل و غارت . » ج ۳۲۶/۷ .

۲ ــ ایشا : ایشان .

آن برجای است. واین دلیل است که[1] حرمت حرم وبزرگ داشت آن ایشانرا میراث بود از اسمعیل و ابرهیم پیغامبر صلی الله علیه، نه ازخود نهاده بودند از بهر مصلحت را **یُجْبَی اِلَیْهِ** وگرد می‌کنند و می‌برند **ثَمَرَاتُ کُلِّ شَیْءٍ** میوهای هر زمینی و شهری . و حکایت کرد مجاهد که کتابی یافتند آنجا که مقام ابرهیم است درو نبشته « انی انا الله ذو بکة » منم خدای مکه « صغتها یوم خلقت الشمس والقمر » بیافریدم آن راآن روز (f. 116 a) که ماه و آفتاب آفریدم وحرام کردم آنرا آن روز که آسمانها و زمینها آفریدم و نگاه داشتم آنرا بهفت فریشته ، گرد بر گرد آن گرفته ، همه بر دین ابرهیم . از سه راه روزی آن می‌آید . خجسته است آن خانه بر باشندگان آن . و برکت است برآب آن و گوشت آن . و نخست کسی که حرمت آن بشکند باشندگان آن باشند **رِزْقاً مِنْ لَدُنَّا** روزیی ایشانرا از نزد ما **وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ** ولکن بیشتر ایشان نمی‌دانند و در نمی‌یابند و نمی‌نگرند در سرانجام کارهای آن .

آیهٔ ۵۸ **وَکَمْ اَهْلَکْنَا مِنْ قَرْیَةٍ** او چند شهرها که ناچیز کردیم **بَطِرَتْ مَعِیشَتَهَا** که انبارده شدند در زندگانی خویش . و « بطر »[2] انباردگی باشد از نعمت **فَتِلْكَ مَسَاکِنُهُمْ** پس آنست آرامگاههای ایشان وجایهایی که درآن بودندی ایشان **لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ اِلَّا قَلِیلاً** نبودند از پس ایشان در آن جایگاهها مگر بودنی اندك ، و آن مسافران بودند و راه گذریان که فرود آمدندی در آن جایها روزی یا ساعتی **وَکُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِینَ** وبودیم ما باقی پس هلاك ایشان ، ای که آن جایهای ایشان پس مرگ ایشان ما را ماند .

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : کر .

۲ ــ در نسخهٔ اصل : بطرت .

آية ٥٩ **وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى** او نيست خداى تو هلاك كنندهٔ شهرها ، اى كه عقوبت نكند اهل آن شهر را **حَتَّى يَبْعَثَ فِى أُمِّهَا رَسُولاً** تا آنگاه‌كه بفرستد درآن شهر بزرگ تر كه آنست اصل همه شهرها ، و آن مكه است ، رسولى، و آن محمد مصطفى است **يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا** بر مى‌خواند بريشان رسول ، آيتهاى ما را ، و آن قرآنست **وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِ**[1] **الْقُرَى** و نيستيم مـا هلاك كنندهٔ شهرهـا درين جهان **اِلاَّ وَ اَهْلُهَا ظَالِمُونَ** مگر در آن حال كه باشندگان آن ستم‌كنند برآنچه بت پرست باشند، اى‌كه بيت پرستى عقوبتشان نكنيم تنها تا گناهان ديگر نكنند و آن ستم كردنست بر مردمان .

آية ٦٠ **وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَىْءٍ** و آنچه داده شد شما را اى مكيان ازچيزى، اى‌كه هرچه شما را دادند از زر وسيم وضيعت وچهار پاى بندگان وفرزندان **فَمَتَاعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا** برخوردارى اين جهانست **وَ زِينَتُهَا** و آرايش آن كه برخوردارى مى‌گيرند بدان **وَ مَاعِنْدَ اللَّهِ** و آنچه نـزد خداى است تعالى ، بهشت و جز آن **خَيْرٌ وَ اَبْقَى** بهتر و پاينده تر از آنچه شما را داده‌اند درين جهان **اَفَلاَ تَعْقِلُونَ** پس بارى خرد نداريد كه باقى به از فانى ، و پاينده به از گذرنده .

آية ٦١ **اَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً** و پس آنكس كـه نويد داده‌ايم او را نويدى نيكو، اى‌كه بهشت **فَهُوَ لاَقِيهِ** پس او ببيند آنرا، اى كه برسد بدان بهشت **كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ** چون كسى باشد كه برخوردارى داديم اورا **مَتَاعَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا** برخوردارى درزندگانى‌اين‌جهان **ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ** پس او روز قيامت باشد از آنكسان كـه او را حاضر كرده باشند در دوزخ

١ ـ ق : مهلكى .

(f. 116 b) از بهر آن تا مکافات کردهٔ ایشان بکنند . این آیت در شان بوجهل آمده است ، علی وحمزه ، و پس در شان هر مومنی و کافری .

آیهٔ ۶۲ **وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ** یادکن آن روزکه بخوانند فریشتگان بفرمان خدای تعالی بآوازی بلند بت پرستانرا **فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَايَ**[1] **الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ** او گویند فریشتگان که خدای تعالی می‌گوید کجااند آن انبازان من بگفتار شما ، آنان که شما می‌گفتید در دنیا که ایشان انبازان من‌اند ؟

آیهٔ ۶۳ **قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ** و گفتند، ای کـه گویند ، آنـانکه واجب شده است بریشان عذاب بدان گفتهٔ خدای تعالی، ای که آن دیوان که ایشان اهل‌عذاب‌اند **رَبَّنَا هٰؤُلَا الَّذِينَ أَغْوَيْنَا** ای خداوند ما، اینانند آنانکه ما بی‌راه کردیم ایشانرا **أَغْوَيْنَاهُمْ** بی‌راه‌کردیم ایشانرا **كَمَا غَوَيْنَا** چنانکه خود بی راه بودیم **تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ** بیزار شدیم ازیشان و آمدیم سوی فرمان تو **مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ** نبودند ایشان پرستندگان ما و فرمان برداران ما در آن بی راهی ، بل که بی راه شدند بهوا[ی] دل خویش .

آیهٔ ۶۴ **وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ** او گویند کافرانـرا روز قیامت بخوانید آن بتانرا که می‌گفتید انبازان خدای‌اند ومعبودان شما **فَدَعَوْهُمْ** بخوانند[2]ایشانرا[2] **فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ** پاسخ ندهند مرایشانرا آن بتان پاسخی که ایشانرا سود دارد **وَرَأَوُا الْعَذَابَ** و ببینند آن پادافراه را ، ای که دوزخ **لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ** و اگر ایشان بودندی راه یافتگان در دنیا بر پی دیوان نرفتندی و عذاب ندیدندی .

---

۱ ـ ق : شرکائی .

۲ ـ ۲ ـ در نسخهٔ اصل : ایشا . درحاشیهٔ صفحه « نرا » با مرکبی که بامرکب نسخهٔ اصل اختلاف دارد افزوده شده است .

آیهٔ ۶۵ وَ یَوْمَ یُنَادِیهِمْ و آن روز که بخوانند ایشانرا فریشتگان بفرمان خدای تعالی فَیَقُولُ گویند فریشتگان که خدای می گوید مَاذَا اَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِینَ چه پاسخ دادداند پیامبران فرستاده را ؟

آیهٔ ۶۶ فَعَمِیَتْ عَلَیْهِمُ[1] الْاَنْبَاءُ پوشیده شود بریشان حجتهای ایشان از آنچه بخود مشغول شدند ، نپرداختند بباز نمودن عذر خویش یَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَایَتَسَاءَلُونَ آن روز پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه گوییم امروز چه حجت آریم . « فعمیت » ماضی است بمعنی مستقبل ، ای که پوشیده شود آن روز بریشان حجتهای ایشان در حالی از احوال قیامت باشد که ایشان سخن نتوانند گفت .

آیهٔ ۶۷ فَاَمَّا مَنْ تَابَ آنکس که باز گردد از کافری وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً و بگرود بخدای تعالی و بپیغامبران ، و کاری شایسته کند میان او و میان خدای عز وجل فَعَسَی اَنْ یَکُونَ مِنَ الْمُفْلِحِینَ واجب باشد که او باشد از نیاك بختان در آن جهان ، و پوشیده نباشد برو خبرها و حجتها چنانکه پوشیده شود بر کافران .

آیهٔ ۶۸ وَ رَبُّكَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ و خدای تو بیافریند . و درین آیت پس و پیش است ، ای که وَیَخْتَارُ و بگزیند آنچه خواهد از آفریدگان خویش ، ای که آن کند که او خواهد بآفریدگان خویش مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ و نیست مر ایشانرا که اختیار کنند و بگزینند ، ای که ما رسولان باختیار ایشان نفرستیم (f. 117 a) سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ تَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ پاکی مرخدایرا و بزرگواری او را ازآنچه اورا بتان انباز باشند ، آن بتان که بت پرستان انباز

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : علیهِم . (به کسر میم)

کرده‌اند ایشانرا در خدایی با خدای تعالی .

آیهٔ ۶۹ **وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَاتُكِنُّ صُدُورُهُمْ** و خدای تو می‌داند آنچه پوشیده می‌دارد دلهای ایشان در سینه‌های ایشان از دشمنایگی تو، پاداش ایشان بدهد **وَ مَايُعْلِنُونَ** وآنچه ایشانآشکارا می‌کنند بزبانهای خویش از عداوت تو.

آیهٔ ۷۰ **وَ هُوَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّاهُوَ** و او آن خدای است که نیست خدایی سزاوارخدایی مگر او **لَهُ الْحَمْدُ فِي الْاُولَى وَ الْآخِرَةِ** مراو راست[1] سپاس ومنت درین جهان و درآن جهان . مقاتل می‌گوید مرو را ستایند بندگان ، ای که گرویدگان درین جهان و در آن جهان چون در بهشت روند **وَلَهُ الْحُكْمُ** و مرو راست فرمان و حکم . حکم کند بر بندگان آنچه او خواهد درین و در آن جهان **وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** وسوی اوست بازگشت شما .

آیهٔ ۷۱ **قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا** بگوی ای‌محمد چه بینید شما اگر خدای تعالی کند شب را همیشه که روزش نباشد **اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** تا روز رستاخیز **مَنْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ** کدام پرستیده است جز خدای از آن بتان که شما می‌پرستید **يَاْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ** که آرد از بهر شما روشنایی روز؟ **اَفَلَا تَسْمَعُونَ** او پس نمی‌شنوید حجت را تا دریابید بدان پند و حجت یکیی خدایرا .

آیهٔ ۷۲ **قُلْ اَرَاَيْتُمْ** بگوی ای محمد چه بینید شما **اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا** اگر کند خدای تعالی بر شما روز را همیشه روشن **اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** تا بقیامت که شب نباشد آنرا **مَنْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ** کیست آن خدای کجز خدای است **يَاْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ اَفَلَا تُبْصِرُونَ** که بیارد از بهر

---

۱ ـ در نسخهٔ اصل : مرواراست .

شما شبی که آرام گیرید و بیاسایید ازماندگی؛ او پس نمی بینید قدرت‌خدای را و منت او را ؟

آیهٔ ۷۳ وَمِنْ رَحْمَتِهِ و از نیك داشت خدای است تعالی و بخشایش او جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ که بیافرید از بهر شما شب را و روز را لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام‌گیرد دروآ نکس که‌آرام یابد. و « تسکنوا » عمومیست بمعنی خصوص، و بیافرید روز را [1] لِتَبْتَغُوا [1] مِنْ فَضْلِهِ تا بجویند در روز از فضل خدای ، و آن سود بازرگانیست‌ومزد کار آ نکس که خواهدکه‌کار کند یا بازرگانی‌کند وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ او مگر شما شکر کنید خدایراتعالی بدین نعمت .

آیهٔ ۷۴ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و آن روز که فریشتگان بخوانند ایشانرا بآوازی بلند بفرمان خدای تعالی فَيَقُولُ و گویند که خدای می‌گوید أَيْنَ شُرَكَايَ [2] الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ کجااند آن بتان که شما می‌گفتید که ایشان انبازان من‌اند ؟

آیهٔ ۷۵ وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا و بیرون آریم از هر امتی گواهی،ای‌که پیغامبری‌که بدیشان فرستاده باشیم (f. 117 b) در دنیا تاگواهی دهد بریشان که پیغام گزارد ونپذیرفتند فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ و گوییم ما بیارید حجت خود را وگواه‌خود را فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ بدانندکه مرایشانرا عذر وحجت نیست ، و حق مرخدایراست ، ای که حق آن بود و درست‌آن بود که پیامبر ایشانرا بدان خواند ، و عدل مرو راست و یکیی مرو راست وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ وگم شود ازیشان روز قیامت آن دروغها که می‌گفتند دردنیا،

۱ ـ ۱ ـ ق : ولتبتغوا .

۲ ـ ق : شرکائی .

ای که آن بتان که ایشانرا انبازان می‌گفتند ازیشان بشود و سود ندارد ایشانرا پرستش بتان .

آیهٔ ۷۶ **اِنَّ قَارُونَ کَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَی** قصد قارون چنان بود که زنی بود در بنی‌اسرایل بزکار[۱] ومعروف بدان کار . قارون بر او پیغام فرستاد تادیگر روزکه قارون درمیان مهتران نشسته باشد ، بیاید و بدروغ بگوید که موسی مرا بخود خواند تا زنا کند برمن ، وبپذیرفت قارون که آن زن این بکند، او را در سرای خویش آرد و مالی بسیارش بدهد و بر زنان خودش نیکو می‌دارد . و قارون توانگرترین اهل آن روزگار بود .

چون قارون بنشست ومردمان گرد برگرد او. آن زن بیامد پشیمان شده از آنچه پذیرفته بود و خدای تعالی توبش روزی کرده ، بر خود گفت که اگر هرگز توبهٔ من بخواهند پذیرفت امروزست و کدام مقام است که درو توبه کنم به ازین مقام ؟ پس روی سوی مردمان کرد که در آن مجلس بودند و قارون آنجا حاضربود . گفت این قارون که اینجا نشستست ، پیغام داد مرا و گفت که بر موسی دروغی بگوی و مرا فرمود که او خواست که بر من زنا کند و من نمی‌گویم ، و قارون دروغ می‌گوید . چون قارون آن سخن از زن بشنید حیران گشت و خاموش بماند و ندانست که چه گوید .

و آن خبر بموسی رسید و خدای تعالی موسی را گفت که تو دانی هر چه خواهی کن بر قارون که من زمین را فرمان بردار تو کردم تا هرچه تو فرمایی آن کند. موسی آمد تا برقارون. قارون دانست که موسی بجای او نیک نکند . پس موسی گفت زمین را ، ای زمین بگیر قارون را . زمین تا آینده

۱ ــ بزکار : بزه‌کار .

زانو ، قارونرا فرو برد . قارون گفت ای موسی ببخشای بـر مـن . گفت ای زمین بگیرش . فرودش برد تا بناف . پس قارون گفت ببخشای بر من . گفت ای زمین بگیرش . زمینش فرو برد او را و سرایش را و گنجهاش را چنانکه خدای گفت « فخسفنا به و بداره الارض . »[۱]

« ان قارون کان من قوم موسی » قارون بود از قوم موسی ، ای کـد از خویش و پیوند او . و آمده است که عم زاده‌اش بود **فَبَغَی عَلَیْهِ** بیشی جست بر موسی و خواست‌که مهتری او را باشد نه بحق‌که او سزاوارآن نبود. **وَ آتَیْنَاهُ مِنَ الْکُنُوزِ** (f. 118 a) و دادیم ما مرآن قارونرا از گنجها **مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ** چندانکه کلید هـای آن گنجهـا **لَتَنُوْءُ**[۲] **بِالْعُصْبَةِ** گران کـردی مردمان بسیار را **أُولِی الْقُوَّةِ** خداوند زور و نیرو،ای که بگرانی‌آن‌کلیدها را برداشتندی .

و عبدالله عباس‌می‌گویدکه قارون عم زادهٔ موسی بود،پسر برادر پدرش، و خوش آواز بود، توریة خوش خواندی ودر دریا بر موسی بوده بود. روزی برخود می‌گفت‌که چرا بایدکه پیامبری موسی را باشد ، و دانشمندی ومجلس کردن هارونرا ، و مرا هیچ نه ؟ دشمنایگی‌آغاز کرد بر موسی. خدای ، شر او کفایت کرد . و آمده است که توانگری او از آن بود که گنجی یافت از گنجهای یوسف در مصر . و نیز گفته‌اند که کیمیا کردی . و کلیدهـای گنج خانهاش چندان بود که چهل مرد بایستی که برگرفتی . و نیز گفته‌اند هفتاد مرد بایستی . و نیز گفته‌اند که ده مرد بایستی .

---

۱ ـ قرآن مجید ، سورة القصص (۲۸) آیهٔ ۸۱ .

۲ ـ ق : لتنوء .

اِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ یاد کن چون گفتند مردمان او ، ای اسرایيليان
که خویشان او بودند **لَا تَفْرَحْ اِنَّ اللّٰهَ لَايُحِبُّ الْفَرِحِينَ** شادی مکن بمال بسیار
وانبارده مشو اکه خدای تعالی دوست نداردانبارد گان شادمانانرا بر توانگری. و نیز
گفته‌اند زیادتی مجوی بناحق بر موسی وقوم او که خدای تعالی باغیانرا دوست ندارد.
وَ ابْتَغِ و بجوی **فِيمَا آتَيكَ اللّٰهُ** در آنچه ترا داده است خدای
آیهٔ ۷۷ تعالی **الدَّارَ الْاٰخِرَةَ** آن سرای پسین را، ای که بهشت، ای که نفقه کن مال خویش
را درراه خدای تعالی **وَ لَاتَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا** فراموش مکن بخش خویش
را ازین جهان، ای که فرومگذار کار آن جهان درین جهان. وحسن بصری گفتی
که دنیا زندگانیست، ای فرومگذار تازنده‌ای کار کردن از بهر آن جهان. و آمده
است که او بخیلی بود و فراخ دل نبود. او را گفتند لختی بخور و لختی صدقه
کن چنانکه گفت «ولا تنس نصيبك من الدنيا» ای که فراموش مکن بخش خویش
ازین جهان و آن خوردن و پوشیدنست ، وفراموش مکن صدقه دادن ، که آن
جهان بدین جهان توان یافت **وَ اَحْسِنْ كَمَا اَحْسَنَ اللّٰهُ اِلَيْكَ** و نیکویی کن
براستای درویشان چنانکه نیکویی کرد خدای تعالی بر تو که ترا نعمت داد
و توانگری . و نیز گفته‌اند « احسن » بده از مال خویش آنچه زیادتست و
ترا بدان حاجت نیست چنانکه نیکویی کرد خدای تعالی براستای توکه بیش
ازحاجت تو ترا نعمت داد **وَلَاتَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْاَرْضِ** و مجوی در زمین کارهایی
که آن معصیت است، ومکن زمین را بیران ببی فرمانی خدای تعالی **اِنَّ اللّٰهَ
لَايُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ** که خدای تعالی دوست ندارد کارهای مفسدانرا و نزدیك
نگرداند ببهشت خویش آنکسانرا که کارهای تباه کنند .

آیهٔ ۷۸ **قَالَ اِنَّمَا اُوتِيتُهُ** (f. 118 b) **عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي** گفت قارون که مرا

داده‌اند آن مال بدانشی که نزدیك من بود ، ای که من سزاوار آن توانگری‌ام بعلم خویش که بیش از شما دانم. و چنان بود که او گفت که او توریت به از همه بنی اسرایل خواندی و علم تورية به ازیشان دانستی . و نیز گفته‌اند « علی علم » که من دارم کیمیا کردی . و چنان بود که موسی صلوات الله علیه قارونرا بیاموخت سیکی از علم کیمیا ، و یوشع را بیاموخت سیکی دیگر ، و پسر هارونرا که برادر زاده‌اش بود سیکی دیگر بیاموخت . پس قارون هر دو را بفریفت ، و هنوز کافر نشده بود ، تا آن دو بهر ازیشان بیاموخت و کیمیا کرد، مالش بسیار شد و کافر شد و خود را سزاوار آن مال و توانگری دیدگفت « انما اوتیته علی‌علم عندی » **اَوَلَمْ یَعْلَمْ** او ندانست قارون **اَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ** که خدای تعالی هلاك و ناچیز کرد پیش ازو از مردمان گذشته و در روزگارهای گذشته **مَنْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً** آنکس راکه او بنیرو سختر از قارون بود **وَ اَکْثَرُ جَمْعاً** و مال او بیش از مال قارون بود **وَ لَا یُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ** او نپرسند گناه کارانرا ، ای که کافرانرا، از گناه ایشان از بهر آنکه کافرانرا بدوزخ فرستند بی شمار ، و نیز نپرسند ایشانرا از گناه ایشان از بهر آنکه ایشانرا بشناسند بسیاهی روی ایشان . و نیز گفته‌اند نپرسند ازیشان که چرا ایمان نیاوردید تا عذر خواهند ، که روز قیامت از کس عذر نپذیرند .

آیهٔ ۷۹ **فَخَرَجَ عَلٰی قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ** پس بیرون آمد قارون بر مردمان خویش در آرایش خویش ، ای که در حشم واتباع خویش همه جامهای لعل پوشیده و بر اسبان نشسته . و آمده است که هفتاد هزار کس بودند که همه جامهٔ لعل داشتند . و پیش ازو کس آن لعل را ندیده بود . و نیز گفته‌اند

کنیزکانی بودند سپید روی بر استران خنك نشسته ، زینهای زرین ومیثرهای ارغوانی **قَالَ الَّذِینَ یُرِیدُونَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا** گفتند آنانکه می‌خواستند زندگانی این جهانرا **یَا لَیْتَ لَنَا** کاشکی دادندی مارا **مِثْلَ مَا اُوتِیَ قَارُونُ** همچنانکه داده‌اند قارونرا .و این سخن که گفتند ازرغبت ایشان بود دردنیا **اِنَّهُ لَذُوحَظٍّ عَظِیمٍ** که هست آن قارون خداوند بختی بزرگ و درجه‌ای بلند ، ای که نیك بختیست در مرتبه و بلند و بخشی بزرگ ازین جهان .

آیهٔ ۸۰ **وَ قَالَ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ** وگفتند آنکسان که داده شد ایشانرا علم، ای که علم زهد و توکل ، و آن یوشع بود و یاران او ، مر دنیا جویانرا **وَیْلَکُمْ** ای بدبختان که همیشه مانده‌اید در بدبختی **ثَوَابُ اللّٰهِ** پاداش خدای بنیکی در آن جهان **خَیْرٌ لِمَنْ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً** مر آن کس را که بگرود و کارهای شایسته کند (f. 119 a) **وَ لَا یُلَقّٰیهَا** و تلقین نکنند این کلمه و درنیابانند مرین سخن را و توفیق ندهند **اِلَّا الصَّابِرُونَ** مگر شکیباانرا بر فرمانهای خدای باومید آن ثواب که بنزدیك خدای است .

آیهٔ ۸۱ **فَخَسَفْنَا بِهِ** پس فرود بردیم و نا پیدا کردیم قارونرا **وَ بِدَارِهِ الْاَرْضَ** وسرای قارونرا، ای که کوشك او را در زمین فروبردیم . چون قارونرا زمین فرو برد ، مردمان گفتند از بهر آن موسی او را زیر زمین کرد تا مالش بر گیرد . موسی دعا کرد پس سه روز از هلاك قارون تا مالش را در زمین فروبرد . و روایت می‌آید از رسول صلوات الله علیه که هروز [1] قارونرا و قوم او را، مرد بالایی [2] ، زمین فرو برد ، بزمین هفتم نرسد تا بروز

---

۱ ــ هروز : هرروز .

۲ ــ در نسخهٔ اصل : مرد بالای .

قیامت[۱] **فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ** پس نبود مرو را از آن حشم و اتباع او ،که یاری دادندی ویرا و از عذاب خدای بیرون آوردندی **مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ** و او خود نبود از آن کسان که بر عذاب برآمدی و خود را نگاه داشتی تا هلاك نشدی .

و ضحاك روایت می‌کند که خدای تعالی وحی کرد سوی موسی گفت ای موسی چرا سخت شد دل تو بر بندهٔ من، قارون، که برو نبخشودی ؟ موسی گفت از دشمنیی که او را داشتم دلم برو نسوخت و نبخشودم . پس خدای عزوجل گفت «وعزتی و ارتفاع مکانی» ، بعزمن و بزرگی عرش من که اگر یك بار مرا بخواندی او را بیرون آوردیمی از شکم زمین . و روایت کرد یزید رقاشی کچون قارونرا زمین بگرفت و تا بگردن فرو برد ، موسی نعلین خویش را از پای بیرون کشید و بر روی او می‌زد . قارون گفت ای موسی رحمت کن بر من . نکرد ، تا فرود شد در زمین . پس خدای تعالی بموسی پیغام داد که ای موسی چون سخت دلی و بی رحمت که بندهٔ من ترا بخواند وگفت که برمن ببخشای پس توبرو رحمت نکردی. بعزت من اگرمرا خواندی جوابش دادمی و برو رحمت کردمی .

آیهٔ ۸۲ **وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ** وگشتندآ نانکه آرزو می بردند جای قارونرا،ای‌که پیش ازهلاك بیك روز و می گفتند کاشکی‌ما راهمچنانستی

۱ ـ مضمون این عبارت در تفسیر های دیگر بدین شرح آمده است : درکشف‌الاسرار میبدی : قال قتاده خسف به فهو يتخلخل في‌الارض كل يوم قامة رجل لايبلغ قعرها الى يوم القيمة . » ج ۳۵۲/۷ ؛ در تفسیر ابوالفتوح رازی : «قتاده گفت : روایت‌کرده‌اند که هر روز قامتی بر زمین فرو شوند و بقرار زمین نرسند تا روز قیامت بیاید » . ج ۳۲/۸ .

که قارونرا **يَقُولُونَ** می‌گفتند **وَيْكَأَنَّ اللَّهَ** « وی » سخن‌کسی است‌که از کاری پشیمان‌شده باشد وآشکارا کندآن‌پشیمانی را وگوید «وی» پس‌گوید «کان‌الله». و نیزگفته‌اند که « ویك » معنیش « ویلك » است « لام » بیفکنده‌اند « ویك » بمانده است. و نیز گفته‌اند « ویك » ای که خدای بر تو رحمت کناد . واین لغت حمیریانست، « ویکان الله » رحمت خدای بر تو باد ونمی‌دانی ونمی‌بینی « ان الله » **يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ** که خدای تعالی فراخ‌کند روزی برآنکس که او خواهد **مِنْ عِبَادِهِ** از بندگان خـویش **وَيَقْدِرُ** و تنگ کند روزی برآنکس‌که او خواهد **لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا** اگرنه آن بودی‌که منت نهاد خدای‌تعالی برما، نداد ما را چندان مال‌که قارونرا داد، و نگاه داشت ما را از انبارد‌گی وحسد قارون (f. 119 b) **لَخَسَفَ**[1] **بِنَا** هرآینه‌که فرود بردندی ما را در زیر زمین وناپدید کردندی ما را در شکم زمین **وَيْكَ** رحمت خدای بر تو باد و بدان**أَنَّهُ** که حدیث آنست و کار آنست **لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ** کـه نیك بخت نشوند هرگز کافران و بنرهند از عذاب .

آية ۸۳ **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ** آن‌سرای پسین، ای‌که بهشت **نَجْعَلُهَا** کنیم آنرا **لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا** مرآنکسانراکه نخواهند بلندی وشرف وعز **فِي الْأَرْضِ** در زمین. و نیزگفته‌اند متکبری و جباری **وَلَا فَسَادًا** و نه کافری که آن‌معصیت خدای است . و نیز گفته‌اند « ولا فسادا » و نه استدن مال مسلمانان بناحق. و نیز گفته‌اند « ولافسادا » ونه‌کشتن پیغامبران ومومنان **وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** و سرنجام[2] ستوده ، بهشت مر پرهیزگارانیراست که پرهیز می‌کنند از فساد

۱ ـ ق : لخسف . (به‌فتح خ و س)

۲ ـ سرنجام : سرانجام .

و ناشایست .

آیهٔ ۸۴ **مَن جاَ بِالْحَسَنَةِ فلَهُ خيرٌ منْها** هر آنکس که بیارد کاری نیکو . بیشتر مفسران بر آنند کـه « حسنه » کلمهٔ اخلاص است : « لا الـه الاّ الله محمد رسول الله »، پس مرو راست ثواب آن **وَ مَنْ جاَ بِالسَّيِّئَة** و هر که کاری بد آرد، و آن شرکست و آنچه جز آنست از ناشایستها **فَلا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّآت**[1] پس پاداش ندهند آنکسانرا که کارهای ناشایست کنند **اِلاّ ماكانُوا يَعْمَلُونَ** مگر آنچه می‌کردند در دنیا و آن عقوبت شرك است .

آیهٔ ۸۵ **اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرانَ** این آیت بجحفه فرود آمده است . و « جحفه » جایی باشد میان مکه و مدینه ، سر دو راه ، یك را[ه] بمکه رود و یك راه بمدینه . و چون رسول صلی الله علیه بیرون آمد از غار بشب . از مکه بگریخته بود وراه مدینه گرفت، چون بجحفه رسید وراه مدینه بدید ،آرزوی مکش[2] کرد و یادش آمد از زاد و بود خویش . جبریل ایـن آیت بیاورد « ان الذی فرض » آن خدای که فریضه کرد برتو رسانیدن قرآن و کار کردن بدان . و نیز گفته‌اند آن خدای که فرود فرستاد بر تو قرآن **لَرادُّكَ اِلَی مَعادٍ** هر آینه که ترا باز برد سوی مکه . و این وعده او را از بهر آن دادند که دلش تنگ بـود که جدا مانده بود ازوطن و زاد و بود خویش. و مجاهد گوید « الی معاد » ترا باز برد سوی بهشت **قُلْ رَبِّی اَعْلَمُ** بگوی ای محمد مکیانرا خدای من داناتر، ای که خدای من داند **مَنْ جاَ بِالْهُدَی** آن کیست که آورده است یکیی گفتن و راه راست و قـرآن از نزد خدای تعالی ، و آن منم کـه آورده‌ام راه راست **وَ مَنْ هُوَ فِی ضَلالٍ مُبِينٍ** و او داناتر که کیست که اوهست

۱ ــ السیئات.
۲ ــ مکش : مکه‌اش .

در خطایی پیدا ، و آن شمایید ای بت پرستان . و این جواب سخن بت‌پرستانست چون گفتند مر رسول را که ماییم باراه راست‌که دین پدران داریم و تو در گم بودگیی که دین پدران رها کردی . خدای تعالی گفت « قل ربی اعلم من جا بالهدی (f . 120 a) و من هو فی ضلال مبین » من گم راهم یا شما .

آیهٔ ۸۶ **وَ مَا كُنْتَ تَرْجُوا** و نبودی تو ای محمد امیدوار ، ای که امید نداشتی **اَنْ يُلْقَى اِلَيْكَ الْكِتَابُ** پیش ازآنکه وحی کرده شدسوی توقرآنراکه تو پیامبر باشی **اِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ** ولکن خدای تعالی ترا پیغامبری داد از بهر بخشودن بر تو و بر امت تو . و این پیغامبری تو بخشایشی است ازخدای تو **فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيراً لِلْكَافِرِينَ** پس مباش پشتیی و یاریی مر کافرانرا ، ای که بت پرستانرا .

آیهٔ ۸۷ **وَ لَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللّٰهِ** ضحاك می‌گوید که کافران گفتند رسول را که اگر این پیغامبری رها کنی و بدین پدران باز آیی هر زن که نیکوترست در قریش ترا بزنی دهیم و همه مالهای خویش بر تو دو نیم کنیم. این آیت بیامد « ولا یصدنك » وباز مگر داناد ترا « عن ایات‌الله » ازآیتهایی که‌خدای وحی‌کرده است‌سوی تو **بَعْدَ اِذْ اُنْزِلَتْ اِلَيْكَ وَ ادْعُ اِلَى رَبِّكَ** یکی گفتن خداوند خویش ، ای‌که پیغامبری می‌کن[1] . باقی تفسیر گفته شد **وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ** و مباش از جملهٔ بت پرستان .

آیهٔ ۸۸ **وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهاً آخَرَ** ومپرست با خدای تعالی خدایی‌دیگر ،

۱ ــ این آیه درترجمهٔ تفسیر طبری بدین شرح ترجمه شده است : « و مه دور کناد ترا ازنشانهای خدای عزوجل پس ازآن‌که فرو فرستاده آمد سوی تو وبخوان سوی خداوند تو . » ج ۱۲۷۵/۵ .

ای که کس را جز خدای، خدای مخوان که خدای یکیست و اورا انباز نیست. خطاب رسول راست و مراد ازو امت است . و نیز گفته‌اند کـه این نهیست بمعنی خبر ، چنانستی که او را ایمن می‌کندی ، ای که تو نپرستی بگفتار ایشان بتانرا و هرگز تو یار بت پرستان نباشی وپشت ایشان نباشی ، مترس که دل تو بدان سخن ایشان نگراید **لَاإِلٰهَ إِلَّا هُوَ** نیست خدایی مگر[او][1] **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ** هر چیزی ، ای که همه چیز « هالك » ناچیز شود **إِلَّا وَجْهَهُ** مگر او . و « وجه » زیادتست . و جعفر صادق می‌گوید ناچیز شود همه مگر دین او. و نیز گفته‌اندکه همه چیز روا باشد که آن ناچیز شود و هلاك شود مگر آن کارکه ازبهر خدای کنی وبروی خدای کنی.و نیز گفته‌اند همه چیز ناچیز شود «الاوجهه» مگر ملك وپادشاهی او که همه‌کس روی بدان‌ملك دارند.و نیز گفته‌اند همه‌چیز ناچیز شودمگرعلم علما که ماند درین‌جهان ودرآن‌جهان **لَهُ الْحُكْمُ** مرو راست فرمان در خلق خویش آنچه خواهد ، و نیست بندگان اوراکه حکمی کنند مگر بفرمان او **وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** و سوی اوست بازگشت شما روز قیامت، پاداش نیکو کاران بدهد و بدکردارانرا عقوبت‌کنند .

و از ابی‌کعب رضی الله عنه آمده است که رسول گفت صلی‌الله علیه و سلم هرکه سورة القصص بخواند او را بعدد هر حرفی ده نیکی بدهند ، و هیچ کس نماند در آسمان و زمین‌که نه گواهی دهد از بهر او روز قیامت که او راست گوی بوده است . (f. 120 b)

---

۱ ـ با توجه به‌کلمهٔ « هو » وقرینه‌های ذیل افزوده شد:در ترجمهٔ تفسیرطبری: « که نیست خدای مگراو . » ج ۱۲۷۵/۵ ؛ در تفسیر سورآبادی : « نیست‌خدای مگر او سبحانه و تعالی . » ۲۰۲ .

سورة العنكبوت همه مكيست بقول حسن و عكرمه و عطا و جابر ، و همه مدنيست بيك روايت از عبدالله عباس و قتاده ، و بروايت ديگر از هر دو مكيست جز ده آيت از سر سورة تا بدانجا «وليعلمنّ[1] المنافقين» ، و علی بوطالب می‌گويد ميان مكه و مدينه فرود آمده است ، و شست و نه آيتست[2] .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

آیهٔ ۱ **الم** حرفهاييست كه آغاز سورت بدان كرده است ، و عبدالله عباس می‌گويد كه ناميست از نامهای خدای‌تعالی ، بدان سوگند گفتست .

آیهٔ ۲ **اَحَسِبَ النَّاسُ** او می‌پندارند مردمان **اَنْ يُتْرَكُوا** كه دست باز دارند ايشانرا **اَنْ يَقُولُوا آمَنَّا** بدانچه می‌گويند ايشان‌ما بگرويده‌ايم **وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ**

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل ، ولتعلمن

۲ ــ در نسخهٔ اصل به خط ديگری افزوده شده است : رسول‌عليه السلام فرمود هر كه اين سورة بخواند خدای تعالی ويرا ده نيكی بدهد بعدد هر منافقی و مؤمنی كه بر روی زمين‌اند .

و ایشانرا آزموده نگردانند تا راست گویانند یا دروغ زنان ؟ این آیت در شان آنکسان آمد از یاران رسول که تنگ دلی می‌کردند ومی نالیدند از رنج کافران . و معنی این آیت آن باشد که می‌پندارند که بگفتار ایشان ، ما گرویدگانیم، بسنده کنیم ازیشان وآموزد، نگردانند ایشانرا بچیزی که پدید آید بدان حقیقت ایمان ایشان،ای که ایشانرا نفرمایند فرمودنیها و بازندارند ناکردنیها . و قتاده می‌گوید که این آیت در شان کسانی فروآمده است که بمکه گرویده بودند و بیرون آمدند تا بمدینه آیند . چون کافران راهشان بگرفتند بازگشتند. این آیت در شان ایشان فرودآمد. چون بشنیدند دیگر از مکه بیرون آمدند ، گروهی ازیشان کشته شدند وگروهی خلاص یافتند و بگریختند بمدینه‌آمدند . این آیت فرودآمد « احسب الناس » او می‌پندارند مردمان « ان یترکوا » که رها کنند ایشانرا و آزموده نگردانندشان ؟

آیهٔ ۳ **وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** بخدای که مبتلاکردیم آنکسانرا که پیش ازیشان بودند بدان فریضها که بریشان نهادیم تا بگزارند و برنجهایی که ایشانرا رسید ازکافران **فَلَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِينَ صَدَقُوا** می‌بداند هرآینه خدای تعالی راستی آنکسانرا که راست بودند درگفتارخویش، که‌ماگرویدگانیم، ببرگشتن ایشان از دین بدان رنجها که بدیشان رسید . این آیت در شان مهجع آمده است مولای عمر خطاب ، و او نخست کشته‌ای بود از مسلمانان روز بدر . او را عامرالحضرمی کشت . و اول کسی از شهیدان مسلمانان که او را ببهشت خوانند او باشد . و رسول گفت صلی الله علیه و سلم روز بدر « سید الشهدا مهجع » سید شهیدان مهجع است .

و حسن بصری گوید کچون فرود آمد « قل هوالقادر علی ان یبعث

علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم »[1]،رسول صلی‌الله علیه دعاکرد از بهر امت خویش ، و خدای تعالی دعاش مستجاب کرد که امت او را بزمین فـرود نبرد و از آسمان سنگ بارانشان نکند ، و مستجاب نکرد دعـاش (f. 121 a) در دوگروهی.ودوگروهی‌در میان‌این امت مانده‌است همچنانکه در امتان پیشین بود چنانکه خـدای عز و جل گفت « اویلبسکم شیعاً »[1]، و درین سورت خبر کرد که چاره نیست ازبلایی این امت را پس پیامبر ایشان تا معلوم گرددکه راست گوی کیست .

[2] وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ[2] و دروغ‌زن‌کی[3]. چون آزمودشان‌گردانیدند پس رسول در فتنه افتادند و مرتد شدند همه پس پیامبر ، و آن دو گروهی تا امروز مانده است و آن همه آزمایش این امتست .

کلبی می‌گوید ومقاتل این‌آیت درشان عیاش ربیعه فرودآمده است. و این عیاش برادر بوجهل بود از مادر ، مسلمان شد و هجرت کرد بمدینه . بوجهل پس او آمد و حارث بن هشام ، و بفریفتند او را و از راه ببردند وباز گردانیدند بمکه، پسش ببستند وعذابش می‌کردند تا کافر شد. این‌آیت بیامد « احسب الناس ان یترکوا » . و نیز گفته‌اند که این آیت در شان عماریاسر آمده است و آن رنجها که بدو رسید از کافران .

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ومی‌پندارند آنکسان کـه کارهای بد آیهٔ ۴
می‌کنند ، ای که گناه می‌کنند أَنْ يَسْبِقُونَا که بتوانند گریخت از ما، وپیش

---

۱ ـ قرآن مجید ، سورة الانعام (۶)، آیهٔ ۶۵.

۲ ـ ۲ ـ در حاشیهٔ نسخهٔ اصل افزوده شده است .

۳ ـ چنین است ضبط نسخهٔ اصل ، این کلمه را « که » نیز می‌توان خواند .

نتوانند شد از گرفتن ما تا ما نتوانیم که او را بگیریم . این آیت در شان جهودان آمده است . و کلبی می‌گوید کـه این آیت در شان عتبه و شیبه و ولیدعتبه آمده است که روز بدر نبرد می‌کردند[1] علی و حمزه و عبیدةالحرث **سَآءَ مَا یَحْکُمُونَ** بد حکمیست آن حکم که ایشان می‌کنند از بهر خود را که می‌پندارند که از ما بتوانند گریخت .

آیهٔ ۵ **مَنْ کَانَ یَرْجُوا لِقَآءَ اللّٰهِ** و هرکه امید می‌دارد ثواب خدایرا تعالی. و « لقا اللّه » ، دیدار خدای باشد ومعنیش ثواب خدای باشد . و نیز گفته‌اند هر که می بترسد از عقوبت خدای **فَإِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ لَآتٍ** پس گو ، کار کن از بهر ثواب را که وعدهٔ خدای بودنیست . و نیز گفته‌اند « اجل اللّٰه » پاداش دادن خدای در روز قیامت بخواهد بود بسازید از بهر آن **وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ** واو شنواست مر گفتار شما را ، داناست باعتقاد شما .

آیهٔ ۶ **وَ مَنْ جَاهَدَ** و هرکه می‌کوشد بر کافران ، ای‌که جنگ می‌کند بریشان **فَإِنَّمَا یُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ** پس آن‌کوشش او از بهر تن خویش است ، ای‌که پاداش جهاد مرورا باشد **إِنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ** خدای تعالی بی‌نیاز است ازکار جهانیان .

آیهٔ ۷ **وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** آنکسان‌که بگرویدند وکارهای شایسته‌کردند **لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّآتِهِمْ** هرآینه بپوشیم بریشان‌کارهای بد ایشان و سیاه گناهی ایشان که عاقبتش غم باشد . و نیز گفته‌انـد « لنکفرن عنهم »

---

۱ ـ عبارت ناقص می‌نماید ، با توجه به عبارت ذیل ، شاید در اینجاکلمه‌ای نظیر « با » از قلم افتاده است : « .... نـزلت فی‌عتبة و شیبة و الولیدبن عتبة و هم الذین بارزواعلیا و حمزة و عبیدة ..... » تفسیر البرهان ج ۳/ ۲۴۴ .

بخدای که پاك کنیم از یشان «سیاتهم» گناهان ایشانرا **وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ** و بخدای کدپاداش دهیم ایشانرا **اَحْسَنَ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ** پاداش آنکه نیکوتر باشد از کردهــای ایشان از بهر آنکه (f. 121 b) یکی را ده پاداش کنیم . و نیز گفته‌اند پاداش توحید هاشان بدهیم و دیگر کردارهــا بر آن قیاس کنیم و پاداش دهیم .

آیهٔ ٨ **وَ وَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ** وصیت کردیم همه مردمانرا، ای که درگردن ایشان کردیم **بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا** که نیکویی کنند براستای مادر و پــدر ، و فــرمان ایشان کنند. واین آیت در شان سعد بن ابی وقاص آمده است. چون مسلمان شد ، سوگند خورد مادرش، که در سایه ننشیند و در آفتاب می‌باشد تاپسرش کافر شود . فرمود خدای تعالی که نیکویی کند براستای مادر و سخن خوش گوید **وَ اِنْ جَاهَدَاكَ** و اگر بکوشند بر تو مادر و پدر **لِتُشْرِكَ بِی** تا انبازآری با من **مَالَیْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ** آن چیز را که نیست مرترا بدا[1] حجتی ، از بهر آنکه بحجت معلوم گردد چیزها . از بهر آن علم را حجت تفسیر کردنـد . و نیز گفته‌اند آنچه نیست مر ترا بدان دانشی ، ای که ندانی کــه او انباز منست **فَلَاتُطِعْهُمَا** فرمان‌مبر ایشانرا. فرمودش مادر را خشنودکن وبراستای او نیکویی کن ، و نهی‌کرد ازشرك . و خبر چنین است « لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق » نیست فرمان‌برداری مرمخلوقانرا در بی‌فرمانی خالق ، ای که هر چه معصیت خدای است واجب نیست بر مخلوقان فرمان کسی کردن درآن **اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ** سوی منست بازگشت شما روز قیامت **فَاُنَبِّئُکُمْ بِمَاکُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** خبرتــان کنم ، ای پاداشتان دهم ، بدانچه شما می‌کردید در دنیا

---

١ ــ بدا : بدان .

از نیکیها که بدان بهشت یابند ، و از بدیها که بدان سزاوار دوزخ گردند.

آیهٔ ۹ **وَ الَّذِینَ آمَنُوا** و آنانکه بگروند **وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کارهای شایسته کنند **لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ** بخدای که در آریم ایشانرا و فرود آریم در بهشت با پیغامبران و نیك مـردان . و نیز گفته‌اند که برانگیزیم ایشانرا در جملهٔ نیك مردان .

آیهٔ ۱۰ **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ** این آیت در شان عیاش ربیعه آمده است . چون مسلمان شد واز مکه برفت تا بمدینه رود ، مادرش‌زاریها کرد.از بهر دل مادرمرتد شد وازاسلام برگشت. این آیت بیامد «ومن الناس» و از مردمان « من یقول » کس هست کـه می‌گوید « امنا بالله » بگرویدیم بخدای تعالی، وآنکس عیاش است **فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ** پس چون رنجدارند اورا بسبب دین‌خدای‌تعالی **جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ** کند عقوبت مردمانرا وتازیانه زدن ایشانرا **كَعَذَابِ اللَّهِ** چون عذاب خدای ، و آن دوزخ است **وَ لَئِنْ جَآءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ** و اگر آید نصرتی از خدای تو که مکه گشاده شود از بهر تو **لَيَقُولُنَّ** هرآینه که‌گویند عیاش و یاران او **إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ** ما بودیم باشما،ای که بر دین شما . خـدای تعالـی گفت **أَوَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ** او نه خدای تعالی داناتر بدانچه در دل جهانیانست ، آن دلها که در سینهٔ (f. 122 a) ایشانست از گرویدن بخدای تعالی و ناگرویدن ؟

آیهٔ ۱۱ **وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا** و می‌داند خدای تعالی آنکسانرا که بگرویده‌اند و بر مسلمانی بپایسته‌اند ، ای که جدا کند ایشانرا از منافقان **وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ** و می‌داند آن منافقانرا، آن دو رویانرا، وجدا می‌کند ایشانرا از مخلصان .

آیهٔ ۱۲ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا و گفتند آنانکه کافر شدند و نگرویدند ، ای که بوسفین حرب وامیة بن خلف و عتبه و شیبه و بوجهل مر آنکسانرا که بگرویدند چون عمروخباب و جز ایشان اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا دین ما گیرید و دم راه ما دارید وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ اگر بزه کار گردید بگرفتن دین ما ، ما برگیریم بزهای شما وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ خدای‌تعالی گفت نیستند ایشان بر دارنده از گناهان ایشان چیزی که سبك کند آن چیز از آن بزه کاران عذاب خدای را تعالی إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ایشان دروغ‌زنانند در آنچه می‌گویند که ما برگیریم گناهان شما.

آیهٔ ۱۳ وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ و بخدای که ایشان برگیرند بزهای خویش که آن گرانست بر ایشان وَأَثْقَالًا و گناهانی گران بسبب بی راه کردن ایشان مردمانرا مَعَ أَثْقَالِهِمْ باگناهان گران خویش هم برگیرند، از بهر آنکه هر که کسی را گم بوده کند او را دو بزه باشد : یکی بزهٔ گم راهی خویش ، و دیگر بزهٔ آنکه او را گم راه کرده است . پس گفت خدای‌تعالی وَلَيُسْأَلُنَّ بخدای‌که پرسیده شوند ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستاخیز عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ از آن دروغها که ایشان می‌بریدند در دنیا. واین سوال زلیفن باشدکه بپرسند ایشانرا از کجا گفتند که ایشان بزهٔ دیگران برگیرند.

آیهٔ ۱۴ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا بخدای که فرستادیم نوح پیغامبر را سوی مردمان او . و روایت آمده است از رسول صلوات الله علیه که او گفت اول پیغامبریرا که خدای بخلق فرستاد نوح بود . قتاده می‌گوید که او از جزیره بود و نهصد و پنجاه سال در میان قوم خویش دعوت کرد. و چهل ساله بود که او را بپیغامبری فرستادند و از

پس طوفان شست سال بزیست و زندگانی او همه هزار و پنجاه سال بود . و روایت دیگر آمده است که او را هزار سال زندگانی بخشیدند ، پنجاه سال فرزندی از فرزندان خود را بخشید . چون وفاتش نزدیك آمد ، بازگشت از آن بخشیده . خدای تعالی گفت که نهصد و پنجاه سال دعوت کرد . آن نهصد و پنجاه را یاد کرد و پنجاه دیگر را یاد نکرد که آن بخشیدهٔ خدای بود او را چون رجوع کرد از بخشیدهٔ خویش **فَاَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ** بگرفت مردمان او را باران بسیار تا همه غرق شدند . و نیز گفته‌اند طوفان ، مرگ باشد.وآمده است‌که طوفان درماه نیسان بود **وَهُمْ ظَالِمُونَ** و ایشان ستم‌کاران بودند (f. 122 b) و کافران و سزاواران مرعذاب را.

آیهٔ ۱۵ **فَاَنْجَیْنَاهُ** پس برهانیدیم نوح را **وَ اَصْحَابَ السَّفِینَةِ** و آن‌کسان که در کشتی برو بودند در صحبت یك دیگر **وَجَعَلْنَاهَا** و کردیم آن کشتی را **آیَةً لِلْعَالَمِینَ** عبرتی مرجهانیانرا که پس ایشان بودند . و آمده است که چوبهای کشتی بر کوه جودی مانده بود تا روزگار رسول ما صلوات الله علیه . [1]و نیز گفته‌اند که عبرتی است آن کشتی ، مانده تا روزگار ما، از بهر آنکه کشتیها بر اندازهٔ رسم آن می‌کنند[1] .

آیهٔ ۱۶ **وَ اِبْرَاهِیمَ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ** و یاد کن ای محمد ، ابرهیم را ، چون گفت مردمان خویش را **اعْبُدُوا اللَّهَ** خدایرا پرستید واو رایکی گویید **وَاتَّقُوهُ**

---

۱ ــ ۱ ــ مضمون این عبارت در تفاسیر دیگر بدین شرح آمده است ، درکشف الاسرار میبدی : « سفینة نوح کانت اول سفینة فی‌الدنیا فابقیت السفن آیة و عبرة للخلق و علامة من سفینة نوح » . ج ۷ / ۳۷۳ ؛ در تفسیر سورآبادی : « وگفته‌اند معناه آن را نشانی‌کردیم تا بر مثال آن‌کشتیها (در اصل : کستها) کردند در جهان.» ۲۰۹ .

و بترسید ازو و پرهیز کنید از بی فرمانی او **ذَلِکُمْ خَیرٌ لَکُمْ** آن پرستش شما مر خدایرا تعالی ، بهتر مرشما را ازپرستش بتان **اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** اگر هستید شما داناان که پرستش خدای عز وجل بهتر .

آیهٔ ۱۷ **اِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَوْثَاناً** آنچه شما می‌پرستید جز خدای، بتانرا **وَ تَخْلُقُونَ اِفْکاً** و دروغ می‌گویید با خدای تعالی که او فرموده است ما را بت پرستی. و نیز گفته‌اند بتان می‌تراشید بدست خویش ودروغ می‌گویید که آن بتان خدایانند **اِنَّ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ** آن بتانرا کـه شما می‌پرستید جز خدای تعالی **لَایَمْلِکُونَ لَکُم رِزْقاً** نتوانند که شما را روزی دهند **فَابْتَغُوا عِنْدَاللّٰهِ الرِّزْقَ** پس‌روزی طلبید ازنزد خدای تعالی **وَاعْبُدُوهُ** و او را پرستید و او را یکی گویید **وَ اشْکُرُوا لَهُ** و سپاس داری کنید مرو را **اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ** سوی اوست بازگشت شما، بدهند پاداش‌کردهای شما .

آیهٔ ۱۸ **وَ اِنْ یُکَذِّبُوا**[1] بگوی ای محمد مرمردمان خویش را،ای‌که مکیان، اگر شما مرا دروغ‌زن می‌دارید بدانچه‌شما را خبرکردم ازقصهٔ نوح وابرهیم، و خبرکردم که روزی شما نزد خدای است تعالی **فَقَدْ کَذَّبَ**[2] **اُمَمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ** پس دروغ‌زن‌کردند امتانی‌که‌پیش‌ازشما بودند پیامبران خویش‌را،چنانکه شما مرا دروغ‌زن می‌دارید **وَ مَا عَلَی الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ** و نیست بررسول ـ و « رسول » فرستادهٔ ما باشد ـ مگر رسانیدن پیغام پیدا و آشکارا . و نیز گفته‌اند رسانیدنی‌که پدیدکند مرایشانرا پیغامها .

آیهٔ ۱۹ **اَوَلَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ اللّٰهُ الْخَلْقَ** او نمی‌دانند چگونه پدید

---

۱ ـ ق : تکذبوا .

۲ ـ ق : کذب . (به فتح کاف و ذال)

می‌آرد خدای تعالی مر آفریدگانرا **ثُمَّ يُعِيدُهُ** پس بازمی‌بردش چنانکه نخست بود ، ای که چگونه می‌آفریند آغاز او از نطفه و علقه ، پس باز گرداندش بر آفرینش اول ، ای که زنده‌اش کند و آدمیی کند . و ضحاك می‌گوید که چگونه روز می‌آرد و شب می‌برد ، و شب می‌آرد و روز می‌برد « ثم يعيده » روز را بـاز آرد از پس آنکه برده باشد ، و شب را بـاز آرد از پس آنکه برده باشد ، **اِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ** آن بازآوردن و بردن برخدای آسان است.

آیهٔ ۲۰ **قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ** (f. 123 a) بگوی ای محمد بروید درزمین، ای که سفر کنید **فَانْظُرُوا** پس بنگرید و اندازه‌گیرید **كَيْفَ بَدَاَ الْخَلْقَ** چگونه آغاز کرد خدای تعالی آفرینش آسمان و زمین و آنچه در آن دو میانست ، همچون آفرینش دیگر آدمیان **ثُمَّ اللّٰهُ يُنْشِئُ النَّشْاَةَ الْاٰخِرَةَ** پس خدای تعالی بر انگیزد ایشانرا بر انگیختنی باز پسین ، ای که بازشان آرد روز قیامت ، ای که بیافریندشان روزقیامت ازسر **اِنَّ اللّٰهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** وخدای است تعالی برهرچیزی توانا .

آیهٔ ۲۱ **يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ** عذاب کند آنرا که او خواهد **وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ** و ببخشاید برآنکس که او خواهد **وَاِلَيْهِ تُقْلَبُونَ** و سوی خدای تعالی شما را باز گردانند ، ای که بر انگیزند و جمع‌کنند و آنجا برند که فرمان اوست.

آیهٔ ۲۲ **وَمَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْاَرْضِ** و نیستید شما گریزندگان در روی زمین من ، چنانکه نتوانیم گرفت شما را **وَلَا فِي السَّمَاءِ** و نه آنکس کـه در آسمانهاست بتواندگریخت از عذاب ما **وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ** و نیست مرشما را جز خدای از عذاب خدای **مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ** خویشی ویاری جز خدای عز و علا .

آية ۲۳ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ آنانكه خستون نيامدند بقرآن كه خداى فرستاده است و بمحمد مصطفى كه پيغامبر اوست وَ لِقَائِهِ و بروز رستاخيز و زنده شدن از پس مرگ اُولٰئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي ايشانند ، اى شنونده، نوميد شده‌اند از بخشايش من و بهشت من. ضحاك مى‌گويد نوميدان‌اند از دين من كه هرگزشان راه ننمايم وَ اُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ و ايشانند، اى شنونده ، كه مرايشانراست پادافراهى دردناك كه درد آن بدل ايشان برسد . اين سخنى است كه در ميان قصهٔ ابرهيم آمده است ، بازآمد .

آية ۲۴ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ نبود پاسخ قوم او چون بخواند ايشانرا بتوحيد اِلَّا اَنْ قَالُوا مگر آنكه مى‌گفتند يك ديگر را اقْتُلُوهُ بكشيد او را بسنگ اَوْ حَرِّقُوهُ يا بسوزيد او را بآتش فَاَنْجَيهُ اللّٰهُ مِنَ النَّارِ پس خداى تعالى برهانيد او را از آتش، بدانكه آن آتش را برو سرد كرد اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و در آن رهانيدن ابرهيم از آتش و سرد كردن آن برو نشانيهايى است و عبرتهاييست مرمردمانى راكه استوار دارند و بگروند بدين قرآن. ضحاك مى‌گويد كه مرغزارى پديدآمد درميان‌آن‌آتش، و خداى‌تعالى فريشته‌اى را بفرستاد تا بر دست راست ابرهيم بنشست و برو حديث مى‌كرد تا دلش تنگ نشود .

آية ۲۵ وَقَالَ اِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَوْثَانًا وگفت ابرهيم مرايشانر[ا] گرفته‌ايد شما بپرستش جز خداى‌تعالى‌بتانى مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ از بهر دوستى راكه ميان‌شماست، اى‌كه‌الفت شماواجتماع شما بربت پرستى‌دوستيى‌است كه‌درميان شماست فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا درزندگانى‌اين‌جهان ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ پس‌روزقيامت يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ (f. 123 b) بيزارشودگروهى ازشما ازگروهى،وخستون

نیاید بدوستی او،ای که مهتران ازچاکران بیزار شوند، و بت پرستان **وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا** و نفرین کند گروهی از شما گروهی دیگر را ، بت نفرین کند بت پرست را ، و چاکر نفرین کند مهتر را **وَ مَاوَيكُمُ النَّارُ** وبازگشت شما وجایگاه شماآتش است **وَ مَالَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ** و نیست مرشما رایاری ازیاران که عذاب از شما باز دارد .

آیهٔ ۲۶ **فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ** پس بگروید و استوار داشت مر ابرهیم را لوط ، و او برادر زادهاش بود ، و بگروید بدو ساره ، دختر عمش **وَ قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي** و گفت ابرهیم که من جدا خواهم شد ازین قوم و بجایی خواهم رفت که مرا خدای فرموده است . و آن چنان بود که او از کوثا[1] ، و آن دیهیست از روستاهای کوفه ، برفت از آن دیه و بشام شد . و نیز گفتهاند که بزمین حران شد **إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** حدیث آنست و کار آنست که اوست، ای که خدای است ارزمند ، عقوبت کند آنرا که بدو نگرود ، درستکارست بدانچه حکم کرد بر من بهجرت کردن .

آیهٔ ۲۷ **وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَ يَعْقُوبَ** و ببخشیدیم مرو را فرزندی که نام او اسحق بود و نبسدایکه نام او یعقوب بود **وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ** و کردیم در فرزندان ابرهیم پیغامبری ، ای که پیامبران کردیم از فرزندان او درمیان ایشان **وَ الْكِتَابَ** و توریت و انجیل ، ای که دادیم آن پیامبرانرا ، توریت ، موسی را دادیم، و انجیل ، عیسی را دادیم، و زبور ، داود را دادیم ، وهمیشه پیامبری و کتاب در میان فرزندان اسحق بود تا بروزگار رسول ما که ایشانرا بگشت و بپیامبر ما رسید که از فرزندان اسمعیل بود صلوات الله علیه

۱ ـ کوثا : کوثي . رك . کشف الاسرار میبدی ، ج ۷/ ۳۸۸ .

وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا و دادیم مرو را مزد او درین جهان ، و آن ثنای نیکو بود وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ و او هست در آن جهان از نیکان، ای که بر پدران خویش که پیغامبران بودند در بهشت . و نیز گفته‌اند که او را دادیم ثواب او درین جهان که همدکیشها رضا داده‌اند بدو وگرویده. و نیز گفته‌اند که آن مزد مهمانی اوست برسرگور او که بمانده است تا امروز . و جز ازو از پیغامبران کس را نیست این .

آیهٔ ۲۸ وَ لُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ یاد کن لوط را چون آنگاه که گفت مر مردمان خویش را أَئِنَّكُمْ[1] لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ اوشما می‌کنیدآن معصیت زشت که همه دانند که آن زشتست، ای که لواطت مَاسَبَقَكُمْ بِهَا نکرده است‌پیش از شما آن لواطت مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ هیچ‌کس از جهانیان .

آیهٔ ۲۹ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ (f. 124 a) او شما می‌باشید بر مردان،ای که نزدیکی می‌کنید بر مردان ؟ واین‌استفهامی است بمعنی زلیفن وتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وراه می‌زنید،ای‌کدراه برمردمان بریده می‌کنید بدزدی. ونیز گفته‌اند راه فرزند می‌زنید،ای‌که برزنان نزدیکی‌نمی‌کنید تا فرزندآید.و نیز گفته‌اند مردمانرا از راه می‌گیریدتا بریشان لواطت‌کنید وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ ومی‌کنید درمجلسهای خویش،ای‌که درلاف گاههایی‌که‌بنشینید،آن‌گناه‌منکر که‌همه خردمندان‌آن را منکردانند، ودر شریعت آن روا نیست و دین‌داران آنرا نشناسند بروایی[2] . ومنکر ایشان‌آن بود که یکدیگر را می‌داشتندی در آنجا که نشسته بودندی[2] ، و نیز در لاف‌گاهها نشسته بودندی خیو در روی

---

۱ ـ ق : انکم .

۲ ـ ۲ ـ بجای این عبارت در کشف الاسرار میبدی این عبارت آمده است : « و قیل کانوا یجامعون فی‌المحافل فعل الحمیر » . ج ۳۸۹/۷

یکدیگر می‌زدندی،وکند رو خاییدندی،واز انگشتان طرق‌آوردندی ،[1]وازار گشا[ده] داشتندی[1] ، واگر کسی بگذشتی‌سنگ خرد برو انداختندی چنانکه او ندانستی[2]که کی[2] انداخته است از بهر مسخرگی‌را ، وافسوس می‌کردندی برآنکس ، و آواز آوردندی از نشستگاههای خویش از بهر مسخرگی را **فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ** پس‌نبود پاسخ قوم‌او **اِلاّ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللّٰهِ** مگر آنکه گفتند بیار بما عذاب خدایرا **اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ** اگر هستی تو از راست‌گویان که عذاب خواهد آمد از آسمان برما .

آیهٔ ۳۰ **قَالَ رَبِّ انْصُرْنِی** گفت لوط،ای بارخدای یاری ده مرا **عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ** بر مردمانی که کارهای ناشایست می‌کنند ، بی فرمان و بزه‌کار .

آیهٔ ۳۱ **وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا** چون آنگاه که بیامدند فرستادگان ما ، ای که جبریل وآن فرستادگان‌که برو بودند **اِبْرٰهِیمَ بِالْبُشْرٰی** سوی ابرهیم بمژده، ای که مژده دادند او را باسحق **قَالُوا اِنَّا مُهْلِكُوا اَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْیَةِ** گفتند ما هلاك خواهیم کرد باشندگان‌این شهر را ، ای که آن چهار شهر که لوط پیغامبر ایشان بود **اِنَّ اَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِینَ** که باشندگان آن شهرها هستند ستم کاران .

آیهٔ ۳۲ **قَالَ اِنَّ فِیهَا لُوطاً** گفت ابرهیم صلوات الله علیه که لوط در آن شهرهاست ، و او برادر زادهٔ‌منست **قَالُوا نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَنْ فِیهَا** گفتند

---

۱ ـ ۱ ـ بجای این عبارت در تفسیرهای دیگر عبارات زیرین آمده است : در تفسیر سورآبادی: «ایشان بانجمن بنشستندی قباها گشاده و عورت برهنه» ۲۱۵ ؛ در تفسیر ابوالفتوح رازی : « و آزار پای گشادن . » ج ۷/ ۵۰ .

۲ ـ ۲ ـ در نسخهٔ اصل این دو کلمه به همین شکل نوشته شده است .

فریشتگان ما داناتریم بدان کسها که در آن شهرهااند ، مـا دانیم که ایشا[۱] چند تن‌اند **لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ اَهْلَهُ** بخدای که برهانیم لوط را « **و** اهله » ودودختر او را از عذاب **و**هلاك **اِلاَّ امْرَاَتَهُ** مگر آن زن زال او را **كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ** که او باشد از جملهٔ ماندگان از آنکسان‌که هلاك خواهند شد.

آیهٔ ۳۳ **وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا** و چون آنگاه که بیامدند رسولان ما ، جبریل و آن فریشتگان که برو بودند **لُوطاً** بنزدیك لوط پیغامبر **سِيءَ بِهِمْ** اندوگین کرد مرو را آمدن ایشان (f. 124 b) از بیم قوم خویش **وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا** و دلش تنگ شد بسبب ایشان و غمناك شد.و از غم خود را درکشید چنانکه دستش از غم بهیچ چاره نرسید از بهر آنکه فریشتگان بر صورت غلامـان امرد آمده بودند نیکو رویان خوش‌بویان و نیکو جامگان **وَ قَالُوا** گفتند مر لوط را **لَا تَخَفْ وَ لَا تَحْزَنْ** مترس ازآنکه دست‌ایشان بما رسد **و**اندوه مخور ازبیم عذاب **اِنَّا مُنَجُّوكَ وَ اَهْلَكَ** ما بخواهیم رهانید ترا ودو دختر ترا، زعورا و ربثا **اِلاَّ امْرَاَتَكَ** مگر زن ترا ، آن منافقه را **كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ** تقدیر کرده‌ایم که باشد از ماندگان .

آیهٔ ۳۴ **اِنَّا مُنْزِلُونَ** مـا فرود خواهیم فرستاد **عَلَى اَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ** بـر باشندگان این شهرها،ای‌کدشهرهای لوط **رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ** عذابی ، و آن سنگ باران بود از آسمان ، بدان بی‌فرمانیها که می‌کردند خدایرا عزوجل .

آیهٔ ۳۵ **وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً** و هرآینه‌که رهاکردیم درآن شهرها نشانی پیدا ، و آن آب سیاهست که برآن جای که شهرهای ایشان بود مانده

۱ ـ ایشا : ایشان .

است گرد آمده لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر مردمانی را که دریابند فرمانهای خدای را تعالی. و نیز گفته‌اند که آن نشان پیدا ، بیرانیهای آن شهر است و اثرهای آن مانده بر آن تا بقیامت .

آیهٔ ۳۶ وَ اِلَى مَدْيَنَ اَخَاهُمْ شُعَيْباً و فرستادیم سوی مدین برادر ایشانرا در نسب ، شعیب ، فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ پس گفت ای مردمان خدایرا پرستید واورا یکی گویید وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الاَخِرَ و اومید دارید ثواب آن یکی گفتن روز پسین ، ای کــه روز قیامت . و نیز گفته‌اند بترسید از روز قیامت وَ لَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ او فساد مکنید در روی زمین ، ای که کارهای ناشایست مکنید و پیمانه و سنگ کم مدارید که بترین معصیتهاست .

آیهٔ ۳۷ فَكَذَّبُوهُ پس دروغزن داشتند او را در پیغامبری و آمدن عذاب فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس بگرفت ایشانرا زلزله و نهوبست آن . و نیز گفته اند عذابشان بگرفت فَاَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ بودند بامدادن در سرایهای خویش فرو خفتگان مرده چون خفتن مرغان .

آیهٔ ۳۸ وَ عَاداً وَ ثَمُوداً[1] وهلاك کردیم عادیانرا و ثمودیانرا وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ و بدرستی پیدا آمده است شما را ای مکیان از خانهای ایشان و جایهای بودن ایشان آنچه بدان اندازه توانید گرفت بر عقوبت بی فرمانان چون بگذرید بدان جایها رسید آن بیرانیها وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ و آراسته کرد از بهر ایشان را دیو کردارهای ایشان فَصَدَّهُمْ (f. 125 a) عَنِ السَّبِيلِ پس بگردانید ایشانرا از راه راست وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ و بودند ایشان خردمندان بینان ، نیك را از بد ممیزان که جدا کردندی حق را از

---

۱ ــ ق : ثمود . (به فتح دال)

باطل . و نیز گفته‌اند « و کانوا مستبصرین » بودند خردمندان بنزدیك خود، ای که می‌پنداشتند که ایشان بر حق‌اند .

آیهٔ ۳۹ **وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ** و هلاك کردیم قارون وفرعون وهامانرا **وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ** و آورد موسی بدیشان گواهان، ای که معجزها بر پیغامبری خویش **فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ** بزرگ منشی کردند و گردن بکشیدند و پای از اندازه اندرگذرانیدند در زمین مصر وخدایرا یکی نگفتند **وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ** و نبودند پیش شنوندگان از عذات ما، ای‌که نتوانستند که بگریزند از عذاب ما پیش از آنکه بدیشان رسد .

آیهٔ ۴۰ **فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ** پس همه را بگرفتیم بگناهان ایشان ، ای که هرکرا ازیشان هلاك کردیم بکفر او و گناه او ، نه بگناه کسی دیگر **فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا** پس ازآنکسان که ایشانرا عذاب کردیم کس بود که بفرستادیم بریشان سنگی، ای که سنگ بارانشان کردیم،وآن لوطیان بودند **وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ** و ازیشان گروهی آن بودند که بانگ جبریل ایشانرا بگرفت . و نیز گفته‌اند که زلزله ونهوبست ایشانرا هلاك کرد، وآن ثمودیان بودند ، قوم صالح **وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ** و ازیشان کس بود که فرودش بردیم در زمین ، و آن قارون بود و قوم او **وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا** و ازیشان کس بود که بپوشیدیمش بآب و غرقش کردیم ، و آن فرعون بود و سپاه او و نوحیان بودند که بنوح نگرویدند **وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ** نبود خدای تعالی از ستم کاران بریشان ، و عذابشان نکرد از بهر آن تا ستم کند بریشان **وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ** ولکن بودند ایشان ستم‌کاران برخویشتن که کافر شدند تا سزاوار عقوبت گشتند .

آية ۴۱ **مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَوْلِيَاءَ** داستان آنکسان که گرفتند
جز خدای تعالی یارانی، ای که بتانرا معبود خویش گرفتند تا ایشانرا یاری دهند
برعاجزی بتان **كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً** چون داستان آن جولاهکست که
خانه‌ای بتند که نه سرما بازدارد و نه گرما **وَ اِنَّ اَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ**
وسست‌ترین خانها خانهٔ عنکبوتست ، ای که از آن خانها که جانوران کنند
و خزندگان او ضعیفتر **لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ** اگر هستند ایشان عالمان ، بدانند
که خانهٔ عنکبوت ضعیف ترین خانهاست. وآمده است در تفسیر که عنکبوت
دیوی بوده است. خدای تعالی او را مسخ کرد (f. 125 b) و عنکبوتش کرد.
آية ۴۲ **اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا تَدْعُونَ** خدای تعالی می‌داند آنچه شما می‌پرستید
مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ جز ازو چیزی که او نه سودکند و نه زیان **وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**
اوست ارزمند درسلطانی خویش که کس برو بر نیاید، ومنتقم از دشمنان خویش،
درست کار ودرست گفتار درفرمان وقضای خویش، وحکم کرده‌است کجز او را
نپرستند، وحکم کرده است که در آتش جاودان بدارد آنکس را کجز او را پرستد.
آية ۴۳ **وَ تِلْكَ الْاَمْثَالُ** و این داستانها **نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ** پدید می‌کنیم از بهر
مردمان **وَ مَا يَعْقِلُهَا اِلَّا الْعَالِمُونَ** ودر نیابند آن داستانها را مگر یکی گویان
که خدایرا می‌دانند که یکیست .

آية ۴۴ **خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ** بیافرید خدای تعالی آسمانها را و زمین
را **بِالْحَقِّ** بحق نه ببازی، ای که تا او را یکی گویند که آن حق است ودرست
اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ هست در آن داستانها که یاد کردیم نشانیی
مرگرویدگانرا که خدای تعالی نیافرید چیزها را مگراز بهر آن تا پدید کند
که اوست سزاوار پرستش بندگان خویش .

آية ۴۵ **اُتْلُ مَا اُوحِیَ اِلَیْكَ مِنَ الْكِتَابِ** بخوان ای محمد آنچه پیغام داده شد سوی تو، و جبریل فرود آورد و بتو رسانید از قرآن **وَ اَقِمِ الصَّلٰوةَ** و برپای دار نماز را همیشه و شرطهای آن **اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ** كه نماز باز دارد از معصیتها، كه آن ناخوبست **وَ الْمُنْكَرِ** و از آن معصیتها كـه آنرا نشناسند در شریعت. و گفته‌اند كه هر نمازی كه باز ندارد نمازكن را از معصیت، آن نماز نباشد. و از رسول صلی الله علیه آمده است كه هر كرا باز ندارد نمازاو از ناخوبیها و ناشایستها ، زیادت نگردد مرو را بدان نماز از خدای تعالی مگر دوری **وَ لَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ** و یاد خدای تعالی بزرگتر از هرچه درین جهانست وفاضلتر[1]. و نیز گفته‌اند یاد خدای مر شما را ، بتوفیق تا او را یـاد كنید ، بزرگتر از یاد شما او را[1]. و نیز گفته‌اند كه یاد خدای از آن بزرگتر كـه برو عقوبت گناهان بماند ، ای كه هر كه خدایرا یادكرد بیش او را عقوبت نكند خدای تعالی. و نیز گفته‌اند « ولذكر الله اكبر » یاد خدای بزرگ است پاداش اوو ثواب او **وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ** و خدای تعالی می‌داند آنچه شما می‌كنید از نیك و بد ، و پاداش شما بدهد .

آية ۴۶ **وَ لَا تُجَادِلُوا اَهْلَ الْكِتَابِ** این خطاب رسول راست. تنها داوری مكن ای رسول برآنكسان كـه بگرویده‌اند از جهودان و ترسان **اِلَّا بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ** مگر بدان حجت كـه آن لطیف‌تر است و رفیق‌تر و آن سخن نیكو، ای كه بسخن نیكوایشانرا بخدای خوان **اِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ** مگر آنكسان (f. 126 a) كه ایشان گزید ندهند و جنگ كنند ، و نیز گفته‌اند این آیت

---

۱ ــ ۱ ــ مضمون این عبارت در تفسیر ابوالفتوح رازی بدین شرح آمده است : « بعضی مفسران گفتند معنی آن است كه ذكر الله لنا اكبر من ذكر نا له، ذكر خدای تعالی ما را مهتر و بهتر است از ذكر ما او را ... » ج ۸/۵۴

منسوخ است بدان آیت « قاتلوا الذین لایومنون بالله ولا بالیوم الاخر » تا بدانجا که « حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون »[1] **وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ** بگرویدیم ما بدان کتاب که فرو فرستاده شد سوی‌ماوسوی شما،وآن قرآنست **وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمْ وَاحِدٌ** وخدای ماوخدای شما یکی است ، نیست[2] مرو را انبازی[2] **وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ** و ما مرو را یگی گویانیم وگردن نهاده فرمانهای او را .

فصل ـ بدانکه گزید استدن از جهودان و ترساان روا باشد و ایشانرا رهاکردن پس‌کفرایشان. از بهرآنکه‌کتاب خوانانند، توریت و انجیل دارند. اما مغانرا روا باشدکه ازیشان‌گزید استانند باجماع علما، از بهرآنکه رسول گفت صلی الله علیه و سلم که بریشان همان کنید که بر جهودان و ترساان کنید . اما جزین سه گروه چون بت پرستان و آنچه بدیشان ماند جز عرب روا باشدکه ایشانرا رها کنند برکفر خویش وگزید نستانند ، بنزدیك‌علمای عراق چون بوحنیفه و یاران او، و بنزدیك دیگر علما ، ایشانرا بکشند اگر مسلمان نشوند و نپذیرند .

آیهٔ ۴۷ **وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ** و همچنانکه فرو فرستادیم سوی آن پیامبران‌که پیش از تو بوده‌اند کتاب را ، و آن توریت و انجیل و زبورست‌و صحف ابرهیم است،فروفرستادیم سوی‌تواین‌قرآنرا **فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ** پس آنکسان که دادیم ایشانرا کتاب **يُؤْمِنُونَ بِهِ** می‌گروند بمحمد مصطفی، ای آنانکه پیش از محمد مصطفی بوده‌اند از اهل کتاب گرویده بودند بدو از

---

۱ ـ قرآن‌مجید . سورة التوبة (۹). آیهٔ ۲۹ .

۲ ـ ۲ ـ در نسخهٔ اصل : مرورانبازی .

بهر آنکه نام و نشان او یافته بودند در کتابهای خویش **وَ مِنْ هٰؤُلَاءِ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ** و ازین کتاب خوانان که امروزند کس هست که می گرود بدو ، و آن ترسان و جهودانند **وَ مَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا اِلَّا الْکَافِرُونَ** و ناخستون نشود بآیتهای ما،و آن محمد است و قرآن ، مگر کافران از جهودان و از بت‌پرستان عرب . و روایت کرده‌اند از ابو هریره که او گفت که جهودان توریت می‌خواندندی بعبری و آن را تفسیر می‌کردندی بتازی از بهر مسلمانان . و رسول گفت صلی‌الله علیه استوار مدارید جهودانرا درآن تفسیر که می‌کنند و دروغ‌زنشان هم مدارید ، و بگویید که گرویده‌ایم بدانچه خدای فرستاده است سوی ما و سوی شما .

آیهٔ ۴۸ **وَ مَا کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتَابٍ** و نبودی توای محمد خواننده پیش از قرآن کتابی را . و « کتاب » نامه‌ای باشد، ای نامهٔ نبشته **وَلَا تَخُطُّهُ بِیَمِینِكَ** و نه می‌نبشتی تو بدست راست کتابی را **اِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ** چه اگرخواننده بودیی و نبیسند[ه] ، شك‌کردندی مکیان (f. 126 b) درپیغامبری تو بیش ازاین که می کنند.و « مبطل » آن باشدکه برکاری باشدکه آن درست نباشد، گفتندی او از خوانده و نبشته می‌گوید. و نیز گفته‌اند که شك‌کردندی جهودان در کارتو از بهر آنکه ایشان یافته بودند در کتابهای خویش «احمد عربی امی حرمی » احمد عربی است و امی است ناخواننده ، وحرمی است از حرم، و بیشتر علمای امت برآنندکه رسول صلی‌الله‌علیه ندانستی نبشت چنانکه آفرینش عرب است که ننبشتندی ، و نانبشتن او شگفت تر بود در معجزه [۱] ،

۱ ــ درنسخهٔ اصل: معجزهٔ . شایدکلمهٔ « او » ازقلم افتاده و در اصل بوده‌است : معجزهٔ او .

و دورتر بود از بدگمانی بدو. و گروهی گفته‌اند از علما که نبشتن بیاموخت از پس آنکه وحی آمد، و نبشتن ندانست پیش از وحی. و در قرآن پدید کرده است که او نبیسنده نبود و خواننده نبود چنانکه گفت «وما کنت تتلوا من قبله من کتاب.» باز آمدیم بتفسیر:

آیهٔ ۴۹ **بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ** آری دانستند که او امی بود و پیغامبر خدای بود و نشانیهاییست پدید کرده **فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ** در دلهایی که در سینهای آنکسانست که ایشانرا علم داده‌اند از جهودان، خوانده‌اند آن آیتها را در توریت و یادگرفته. و نیز گفته‌اند «بل هو» آری آن قرآن آیتهاست در سینهای پیغامبر وگرویدگان بدو. و قتاده می‌گوید که قرآن از برکردن این امت راست و یاد گرفتن، و امتان پیشین نخواندندی کتابهای خویش را مگراز نبشتها، نتوانستندی که از بر خواندندی. چون کتاب پیش کردندی ندانستندی آن نبشته راکه درآن کتاب بودی مگر پیغامبران ایشان که از بر خواندندی. و کعب احبار می‌گوید در صفت این امت «انهم علما حکما کانهم فی الفقه انبیاء» در توریتست نبشته که ایشان، ای که امت مصطفی داناان و خردمندانند گویی که ایشان در فقه پیغامبرانند **وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا** و ناخستو نشود بآیتهای ما **إِلَّا الظَّالِمُونَ** مگر ستم کاران که بت پرستانند.

آیهٔ ۵۰ **وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ**[1] **مِنْ رَبِّهِ** وگفتند مکیان بت‌پرست: و چرا فرو فرستاده نشد برو نشانیی برپیامبری اواز خدای اوهم چنانکه فرود[2]

---

۱ ــ ق: ایات.

۲ ــ در نسخهٔ اصل کلمهٔ «فرود» مکرر نوشته شده است.

فرستادند بدانکسان که پیش ازو بودند از پیغامبران . صالح اشتر از سنگ بیرون آورد ، و موسی عصا آورد که اژدها گشت ، و عیسی مرده زنده کردی . و ما می‌خواهیم ازو که صفا زر کند یا در مکه جویهای آب روان کند **قُلْ اِنَّمَا الْاٰيَاتُ عِنْدَ اللّٰهِ** بگوی ای محمد که معجزها و نشانیها بنزد خدای است ، او دهد آن معجزات پیغامبرانرا ومرا ، و بدست من نیست که من معجزه‌ای آرم که شما می‌خواهید **وَاِنَّمَا اَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ** و من نیستم مگر پیغامبری که آگاه می‌کنم شما را و پدید می‌کنم که اگر نگروید خدایتان عقوبت کند . خدای عزوجل مرا این فرموده است ، نه آنکه شما می‌خواهید . و آنچه نشانیست و حجتست بر راست‌گویی ، او (f. 127 a) آورده بود ، نیامدی ایشانرا که دیگری خواستندی . و ازینست که معجزهای پیغامبران همه یکسان نیست . هرکسی را در روزگار اوآن معجزه داد که مصلحت آن روزگار بود .

آيهٔ ۵۱ **اَوَلَمْ يَكْفِهِمْ** او بسنده نیست ایشانرا **اَنَّا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ** که مافرو فرستادیم برتوآن نامه راکه قرآنست ، وآن نشانیست برراست‌گویی تو ازآن اعجاز که دروست در نظم [1] او ، و خبرهای راست او ، و درستی وعده‌های او ، و عاجزی آدمیان و پریان از آوردن یك آیت چنان . و نیز گفته‌اندکه گروهی ازمسلمانان خواستندکه بنویسند چیزی ازعلم توریت . ایشانرا رسول صلوات‌الله‌علیه ازآن نهی کرد و گفت « لقد جیتکم بها بیضا نقیة »

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : نضم ٠ این عبارت در کشف الاسرار میبدی بدین شرح آمده است : « میگوید ایشان که اقتراح آیات میکنند این کتاب قرآن ایشانرا دلیل نه ؟ پس بر صحت نبوت تــو کتابی بر لغت ایشان ــ نظم آن معجزه ، لفظ آن فصیح ، عبارت آن بلیغ ، حجت آن روشن ، حکم آن پیدا نظم آن زیبا ... » ج ۷/ ۴۰۷ .

بخدای که آوردم شما را ملتی روشن و پاکیزه چون جامهٔ شستد که درو خاز نباشد. آنگاه گفت « کفی بقوم حمقا ان یرغبوا عما جا بهم نبیهم الی غیر نبیهم اوکتاب غیر کتابهم » بسنده است از ابلهی مردمانی را که ایشان آن نخواهند که پیغامبر ایشان آورده است ، و آن خواهند که آن پیغامبر آورده است که از آن ایشان نبوده است ، یا کتابی خوانند جز آنکه کتاب ایشانست **إِنَّ فِی ذَلِكَ لَرَحْمَةً** بدرستی که در قرآن که بر تو فرستاده‌ایم بخشایشی است ،و آن بخشایش رهانیدن ایشانست از گـم بودگی بقرآن **وَ ذِکْرَى لِقَوْمٍ یُؤمِنُونَ** و پندیست و یادگاری مر مردمانی راکه می‌گروند بدان وستیزکاری نکنند در گرویدن بدان .

آیهٔ ۵۲ **قُلْ کَفَى بِاللّهِ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ شَهِیداً** بگوی ای محمد بسنده است خداوند تعالی میان مـن و شما ، گـواه ، گواهی می‌دهد بر راست گویـی من و دروغزن داشتن شما مرا و ستیزه‌کاری شما . و آن گواهی این قرآنست که مرا داده است که همه فصیحان عرب و خطیبان و شاعران عاجزاند از گفتن یك آیت چنان **یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَوات وَ الْأَرْضِ** می‌داند خدای تعالی آنچه پوشیده است درآسمانها، ای که سر باشندگان آسمان می‌داند و سر باشندگان زمین می‌داند **وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ** و آنانکه بگرویدند بدین نادرست، و آن دین جهودانست **وَ کَفَرُوا بِاللّهِ** و خستون نیامدند بیکیی خدای ودین او **أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ** ایشانند،ای شنونده،ایشانند زیا کاران[1] که محروم‌اند از ثواب ، و واجب گشتست بریشان عذاب .

کلبی می‌گوید که چون این آیتها بیامد ، مکیان گفتند ای محمد

---

۱ ــ زیا کاران : زیان‌کاران .

اگر نمی‌آری آنچه ما می‌خواهیم ، بیار آن عذاب که زلیفن می‌کشی ما را بدان . این آیت فرود آمد .

آیهٔ ۵۳ **وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ** می‌خواهند از تو بزودی که بیاری بریشان آن عذاب که ایشانرا نوید می‌دهی بدان ، و شتاب ایشان از گردن بردی ایشان بود و افسوس ایشان بر رسول **وَ لَوْلَا اَجَلٌ مُسَمًّی** و اگر نه‌آنستی که مدتی است نامزد (f. 127 b) کرده ایشانرا ، و مهلتی داده ایشانرا در روزگاری معلوم . و آن زندگانی ایشانست بوقت مرگ و از پس مرگ تا برستاخیز **لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ** هر آینه که آمدستی بدیشان آن عذاب بزودی **وَ لَیَأْتِیَنَّهُمْ بَغْتَةً** و بخدای که بدیشان آید عذاب ناگهانی **وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ** و ایشان آگاه نباشند از فرود آمدن آن . و روایت کرده‌اند از رسول صلی‌الله علیه که قیامت بر پای شود ، و مرد باشد که لقمه برگرفته باشد تا در دهان نهد هنوز بدهان او نرسیده باشد که قیامت بر پای شود .

آیهٔ ۵۴ **یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ** می‌خواهند از تو بزودی عذاب . و دیگر باره یاد کرد از بهر تاکید **وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکَافِرِینَ** و هر آینه که دوزخ گیرنده است گرد بر گرد کافران ، ای که همه را گرد کند و بسوزد چنانکه یك تن نرهد .

آیهٔ ۵۵ **یَوْمَ یَغْشَیهُمُ الْعَذَابُ** یاد کن آن روز که فرو پوشد ایشانرا عذاب **مِنْ فَوْقِهِمْ** از زبر سرهای ایشان ، ای که بگیردشان عذابی که زبر سر ایشانست **وَ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ** واز زیر پایهای ایشان **وَ یَقُولُ**[1] **ذُوقُوا مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** و گوییم مر دوزخیانرا بچشید پاداش آنچه شما می‌کردید ، ای که

---

۱ ــ ق : یقول :

عقوبت کافریهای شما .

آیهٔ ۵۶ **یا عِبادِیَ الَّذینَ آمَنُوا** این آغاز سخنی دیگر است . ای بندگان من آنانکه بگرویده‌اند ، و آن موحدان‌اند همه . و نیز گفته‌اند مراد ازین یاران رسول‌اند **اِنَّ اَرْضی واسِعَةٌ** زمین من ، ای که مدینه ، فراخ است و درو تنگی نیست بر شما . از بهر آنکه ایمن است از دشمنان هجرت کنید و بدانجا روید. و نیز گفته‌اند دور باشید از کافران مکه و بدان زمین روید. و نیز گفته‌اند « ان ارضی واسعة » رحمت من فراخ است و روزی من فراخ است بر شما **فَاِیّایَ فَاعْبُدُونِ** پس مرا پرستید و از مکه بمدینه روید . و نیز گفته‌اند مرا پرستید و فرمان کسی مکنید که شما را بمعصیت من خواند .

آیهٔ ۵۷ **کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ** هر تنی که او نفس زند ، ای که دم زند ، بچشد سختیهای مرگ واندوه آن. و مفسران گفته‌اند هرکه زنده است بمیرد **ثُمَّ اِلَیْنا تُرْجَعُونَ** پس سوی ماست بازگشت شما پس مرگ ببرانگیختن شما روز قیامت . و از بهر آن گفت که همه بخواهید مرد ، و اگر چه ایشان می‌دانستند تا بترساند ایشانرا بمرگ ، مگر از معصیتها بـاز باشند[1] . و نیز گفته‌اند این از بهر آن گفت تا بدانند که پیغامبران او با کرامت ایشان و اختصاص ایشان برسالت بخواهند مرد همچون دیگران. تا اگررسول صلوات الله علیه بمیرد ایشان دین او نگذارند و گم راه نشوند بمرگ او .

و روایت می‌آید از علی بو طالب رضی‌الله عنه کچون رسول صلوات الله علیه از دنیا برفت ، آینده‌ای بیامد چنانکه آواز او می‌شنیدند و شخص او نمی‌دیدنـد و گفت « السلم علیکم اهل البیت و رحمة الله و برکاته » .

[1] ــ در نسخهٔ اصل : بار باشند.

پس گفت « کل نفس ذایقة الموت (f. 128 a) ان فی الله عزا من کل مصیبة وخلفاً من کل هالك ودرکاً من کل فایت فبالله فتقوا وایاه فارجوا فان المصاب من حرم الثواب . »

آیهٔ ۵۸ **وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** آنانکه بگرویدند و فرمانها را کدبریشان فریضه بودگزارده داشتند وازحرامها وناشایستها دوربودند وکارهای شایسته کردند پس آنکه از مکه برفتند بمدینه آمدند **لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً** بخدای که فرود آریم ایشانرا در بهشت در کاخهایی که آن بلندترین خانها باشد . و اگر « بثاء » خوانی « لنثوینهم » : بخدای که همیشه بداریم ایشانرا در ورارهای بهشت .

و « وروارہ » ر[ا] مخصوص کرد که از خانها آن خوشتر باشد ، از بهر آن که همه خانها زیر آن باشد و بودن در آن جای بهتر باشد که بی‌نم باشد و گذر بادهای خوش باشد . و در خبر است از رسول صلی‌الله علیه وسلم که در بهشت ورارهاست بتوان دید بیرون آن را از درون آن ، و درون آنرا از بیرون آن . خدای تعالی ساختست آنرا که درویشانرا نان دهد و بر مردمان سخن خوش گوید و پنج نماز گزارده دارد و ماه رمضان روزه دارد و نماز خفتن کرده دارد در آن وقت که جهودان و ترساان و بت‌پرستان خفته باشند . بازآییم بآیت .

تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ می‌رود زیر ورارهای آن و درختان آن « الانهار » جویها[ی] آب و می و شیر و انگبین **خَالِدِینَ فِیهَا** جاویدان در آن بهشت **نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ** نیکو مزدیست آن بهشت مر آنکسانرا که کار از بهر خدای‌کنند و خدایرا یکی گویند .

آیهٔ ۵۹ **الّذینَ صَبَروا** آنان که شکیبایی می‌کنند بر جدایی خان و مان خویش ورنج غریبی وگزاردن فریضهای خدای تعالی **وَ عَلی رَبِّهِم یَتَوَکَّلون** و بر خدای خویش اعتماد می‌کنند که ایشانرا روزی دهد و کار ایشان کفایت کند . پس چون ایشانرا فرمودند که هجرت کنید و از خان و مانها بروید سخت آمد آن بریشان. گفتند ما رادر غریبی نان که دهد؟ و ما را مالی نیست بمدینه . خدای تعالی بفرستاد این آیت :

آیهٔ ۶۰ **وَ کَاَیِّنْ مِنْ دابَّةٍ** و چند جانوراانند **لاتَحْمِلُ رِزْقَها** که بر نتوانند گرفت روزی خویش تا بنهند از بهر روزی دیگر **اَللّٰهُ یَرْزُقُها** خدای تعالی ایشانرا روزی می‌دهد هروزه[1] **وَ اِیّاکُمْ** و شمارا روزی می‌دهد **وَ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ** و اوست شنوا مرگفتار شما را که می‌گویند ما را نان که دهد بمدینه و از کجا خوریم در غریبی ، داناست بشما و بروزیهای شما .

آیهٔ ۶۱ **وَ لَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضَ** و اگر بپرسی ازیشان که آفرید آسمانها را و زمینها را **و سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَر** و که فرمان بردارکرد آفتاب و ماه را تا می‌روند در فلکهای خویش از بهر منفعت شما را وحاجت شما را **لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ** گویند که خدای آفرید این هر دو (f. 128 b) را و فرمان بردار کرد مر ایشانرا تا نتوانند که سر از فرمان بکشند **فَاَنّی یُوفَکُونَ** پس از کجا ایشانرا می‌بگردانند از پرستش خدای سوی پرستش بتان . و نیز گفته‌اند پس از کجا دروغ می‌گویند بر خدای‌تعالی که بتان انبازان اواند .

آیهٔ ۶۲ **اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ** خدای تعالی فراخ کند روزیرا **لِمَنْ یَشاءُ مِنْ**

---

۱ ــ هروزه : هر روزه .

عِبَادِهِ بر آنکس که او خواهد از بندگان خویش وَ یَقْدِرُ لَهُ و تنگ کند روزیرا بر انکس که او خـواهد از بندگان خویش اِنَّ اللّٰهَ خدای تعالی بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ بهر چیزی دانـاست از صلاح بندگان خویش در فـراخ کردن روزی .

آیهٔ ۶۳ وَ لَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا و اگر بپرسی ایشانرا که فرود فرستاد ازآسمان بارانرا ، پس زنده کرد بدان باران زمین را از پس خشکی و بی نباتی آن لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ گویند خـدای کرد آن قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بگوی ای محمد سپاس مرخـدایرا بـدانچه ایشان اقرارکردند کـه خدای است آفریدگار این چیزهـا بَلْ اَکْثَرُهُمْ لَایَعْقِلُونَ بیشتر ایشان خرد ندارند[1] وندانند کد سپاس آن خدای که او را انبازنیست[1] .

و نیز گفته‌اند سپاس آن خدای را که باران فرستاد و زمین مرده را زنده کرد « بل اکثرهم لا یعقلون » آری بیشتر ایشان بی‌خردانند ونداراند خردکه‌بدان حق از باطل بشناسند .

آیهٔ ۶۴ وَ مَا هٰذِهِ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا نیست زندگانی این جهان اِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ مگر شادیی و بازیی که زود بگذرد ، ای که بزود گذری چون شادیی است و بازیی وَ اِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ و آن سرای پسین که بهشت اوست و اهل او زندگانی همیشه کـه بریده نگردد بی رنج و سختی ، نـه چون زندگانی شما درین جهان که پس راحت او رنج است و پس زندگانـی مرگ

۱ ـ ۱ ـ چنین‌است درنسخهٔ اصل . شاید به‌یکی از صورتهای ذیل بوده است : و ندانند سپاس آن خدای‌که او را انباز نیست . یا : و ندانندکه سپاس آن خدای راست‌که او را انباز نیست .

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بدانندی دانشی کـه سود دارد ایشانرا بازگشتداندی بدان جهان ، و کار از بهر آن جهان کنندی .

آیة ۶۵ **فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ** پس چون آنگاه کـه در نشینند در کشتی ، ای که کافران مکه چون در کشتی نشینند و موجهای دریا بخیزد و ترسند کـه هلاك شوند و غـرق شوند **دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ** میخوانند خدایرا تعالی تنها بی از آنکه بتانرا برو انباز کنند مخلصان در طاعت او **فَلَمَّا نَجَّيهُمْ إِلَى الْبَرِّ** پس چون آنگاه‌که برهاند ایشانرا از هلاکی و بیرون آرد از دریـا بخشکی و ایمن گردند از غرق شدن **إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ** همیدون ایشان انباز می‌آرند بتانرا بـا خدای تعالی و می‌پرستند بر خدای تعالی جز خدایرا تعالی .

آیة ۶۶ **لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ** از بهر آن تا نوسپاسی‌کنندآن نعمتها را که براستای ایشان کرده‌ایم و آن رهـانیدن ایشانست از دریـا **وَ لِيَتَمَتَّعُوا** گو برخورداری (f. 129 a) گیرید در کافـری خـویش **فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** سرانجام که بدانند چون فرود آید بریشان کـه توانایی مرخـدایراست تعالی بی‌انبازان .

آیة ۶۷ **اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا** او نمی‌بینند و اندازه نمی‌گیرند ، ای که مکیان ، که ما آفریدیم حرمی ایمن که غارت نکنند آنرا و نرنجانند باشندگان آنرا **وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ** و می‌بربـایند مـردمانرا از گرد برگرد ایشان بکشتن و غارت کردن و جامه‌ستدن . خدای تعالی در یاد ایشان می‌دهد نعمت خویش تا گردن نهند مرو را بفرمان‌برداری **اَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ** پس به بتانی کـه درست نیستند و انبازان خدای نیستند می‌گروند

وَ بِنِعْمَتِ اللّٰهِ و بنیك داشت خدای مر ایشانرا که حرم جای ایشان کرد و ایمن کرد ایشانرا از بیم ، و رسول فـرستاد بدیشان **یَکْفُرُونَ** نو سپاسی می‌کنند و آزادی نکنند نعمت او را. و نیز گفته‌اند که « نعمت » ایدرعافیت است بعافیتی که خدای تعالی ایشانرا داده است و آن آنست که سیرشان‌کرد از پس گرسنگی و ایمنشان کرد از بیم .

آیهٔ ۶۸ **ومَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّٰهِ كَذِباً** وکیست ستم‌کارتر ازآنکس که دروغ برد برخدای تعالی، ای که او را انباز وفرزندگوید **أَوْكَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُ** یا دروغ زن دارد حق را ، و آن یکیی خدای است و قرآنست و پیغامبری محمد مصطفی است آنگاه کـه آمد بدو **أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ** او نه در دوزخ است منزل وجای بودن جاودانگی مر کافرانرا ؟

آیهٔ ۶۹ **وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا** و آنان که می‌کوشند و کارزار می‌کنند بر بت‌پرستان از بهر دین وفرمان برداری ما را. و نیز گفته‌اند آنانکه می‌کوشند در کردن طاعتها و دور بودن از معصیتها از بهر رغبت نمودن در ثواب ما و جستن سلامت از عقوبت ما **لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** بخدای که راه نماییم ایشانرا براهها[ی] خویش، و آن راه بهشت است و مغفرت . و نیزگفته‌اند «لنهدینهم» چنانشان کنیم که باخلاص بی شرك صدقه دهند و نماز کنند **وَ إِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ** و خدای‌تعالی با یکی‌گویانست و نیکوکاران بیاری دادن مریشانرا.

و ابی‌کعب گوید رضی اللّٰه‌عنه‌که رسول گفت صلی‌اللّٰه‌علیه‌وسلم هرکه بخواند سورة عنکبوت ، او را بعدد هر مومني و منافقي ده نیکي بدهند .

سورة الروم مکیست همه و شست آیتست بی‌خلاف[1].

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

آیه های ۲۰۱ **الم * غُلِبَتِ الرُّومُ** عبدالله عباس گفت رضی الله عنه که مسلمانان می‌خواستندکه رومیان غلبه کنند پارسیانرا، که رومیان کتاب خوانان بودند و انجیل عیسی،ایشان (f. 129 b) داشتند.ومشرکان مکه‌می‌خواستندکه پارسیان رومیانرا غلبه کنند ، از بهر آنکه پارسیان بت پرستان بودند . پس پارسیان رومیانرا غلبه‌کردند. مکیان شادی‌کردند وگفتند مسلمانانراکه شما می‌گویید که ما کتاب داریم ، قرآن ، و شما بت پرستانید ، ما شما را غلبه کنیم ، و اکنون باری پارسیان رومیان را غلبه کردند ، و هر چند رومیان کتاب داران‌اند . و این فتح آخرین فتحی بود از فتوح کسری پرویز قسطنطنیه را بگرفت و درو آتش‌کده بنا کرد . چون این خبر برسول رسید غمگین شد .

۱ ــ درحاشیهٔ نسخهٔ اصل به خط دیگری افزوده شده است: «رسول علیه السلام فرمود هر که این سورة بخواند ثواب دهند او را بعدد تسبیح فرشتگان هفت آسمان و هفت زمین، وآنچه درآن روز یا در آن شب گم کرده باشد بیابد . »

خدای تعالی این دو آیت فرو فرستاد « الم غلبت الروم ».

آیه های ۳،۴ **فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ❊ فِي بِضْعِ سِنِينَ**

چون این هر دو آیت بیامد ، شادی کردند مسلمانان ، و بوبکر بیش کرد و مشرکان قریش را خبر کرد که خدای‌تعالی ما را خبر کــرد که رومیان غلبه کنند پــارسیانرا . پس گرو بست بر ابی خلف جمحی . و نیز گفته‌انــد بر ابوسفین . وروایت کرده‌اند کچون بوبکر خواست که از مکه برود وهجرت کند بر رسول، ابی‌خلف بگرفت بوبکر را وگفت میانجی بده‌که تو می‌بروی، اگر من ببرم که دهد آنچه پذیرفته‌ای ؟ پسرش عبدالرحمن میانجی شد . و خلاف کرده‌اند درآنچه بر چه مقدار گرو بسته بودند . گفته‌اندکه‌آن چهار شتر بود . و گفته‌اند پنج اشتر گرو بسته بود ، تا سه سال رومیان پارسیانرا غلبه کنند . چون رسول بدانست‌که سه سال اجل نهاده‌اند ــ و نیز آمده است که پنج سال ــ خوش نیامد رسول را و گفت بوبکر را چرا گرو بستی ؟ گفت دانستم کــه خدای وعدهٔ خویش راست کند ، او دروغ نگوید . رسول گفت بوبکر را بضع چند باشد ؟ گفت از سه تا بده . پس رسول گفت صلی‌الله علیه او راکه تو سه سال‌چرا کردی یا پنج سال چرا کردی؟ باشد که تا هفت سال بکشد ، برو زیادت کن در مال و زیادت کن در اجل . برفت بوبکر ، هفت سال اجل نهاد و مال گرو هفت اشتر بچه کرد . پس پیش از آنکه هفت سال بگذشت رومیان پارسیانرا غلبه کردند و قسطنطنیه باز استدند . ابوبکر کس فرستاد بمکه و مال گرو بطلبید. ابی خلف هفت اشتربچه[1] بداد . و مکیان غمگین شدند و مسلمانان شادی کردند . باز آیم بآیت :

۱ ــ در نسخهٔ اصل: اشتر بچهٔ .

« الم » منم اللّٰه‌که رومیان مقهور پارسیان شدند ، و پارسیان ایشا [1] را غلبه‌کردند « فی‌ادنی‌الارض » در زمینی از زمینها[ی] شام‌که نزدیك‌ترست بر‌ومیان از آنکه بپارسیان از زمین عـرب و پـارسیان ، و نام آنجای اذرعاتست و کسکر ، و آن روستاهای شام است (f. 130 a) و مـرغزارهای آن « و هم من بعد غلبهم » و آن رومیان از پس آنکه پارسیان ایشانرا غلبه کرده‌اند و چیره شده بریشان « سیغلبون » سرانجام که غلبه کنند پارسیان را « فی بضع سنین » تـا بهفت سال . و « بضع » از سه سال بـاشد تا نـه سال **لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ** فرمان خدایراست پیش از آنکه پـارسیانرا غلبه کردند رومیانرا [2] ودولت پارسیانرا بود **وَ مِنْ بَعْدُ** و فرمان خدایراست از پس دولت رومیان و چیره گشتن بر پارسیان، ای که اگر خواهد رومیان را دولت دهد و پارسیانرا مقهور ایشان کند ، و اگر خواهد پارسیانرا دولت دهد وورمیانرا مقهور ایشان کند **وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُومِنُونَ** و آن روز که رومیان پارسیانرا غلبه کنند شاد بوند مومنان .

آیهٔ ۵ **بِنَصْرِ اللّٰهِ** بنصرت خدای تعالی رومیانرا بر پارسیان . و مشرکان قریش اندوهگین‌گردند. و شادی مومنان از بهرآن بودکه وعدهٔ خدای راست آمد. و خدای‌تعالی وعده کرده بودکه رومیان پارسیانرا غلبه کنند و بشکنند. عبداللّٰه عباس می‌گوید که روز بدر بود که رومیان پارسیانرا بشکستند ، کـه

---

۱ ـ ایشا: ایشان . در نسخهٔ اصل به خط دیگری حرف « ن » در زیر کلمهٔ « ایشا » افزوده شده است .

۲ ـ چنین است در نسخهٔ اصل . چون در این جمله « رومیان » فاعل « غلبه کردند » می‌باشد ، حرف « را » پس‌از « رومیان » زائد می‌نماید،مگر آنکه بگوییم به سبك نثرهای قدیمی، پس از فاعل یا مسندالیه حرف « را » بکاررفته است .

پارسیان آتش پرستان بودند، و هم درین روز رسول صلوات الله علیه مکیانرا بشکست و ایشان بت پرستان بودند. هزیمت بت پرستان و آتش پرستان در یك روز بود **یَنْصُرُ مَنْ یَشَاءُ** یاری دهد آنرا که او خواهد ، یعنی یاری دهد دوستان خویش را که ایشانرا چیره کند بر دشمنان . اما غلبهٔ کافران که دشمنانند مر مومنانرا که دوستان خدایند آنرا یاری نخوانند و نصرت ، ولکن آن محنتی است وآزمایشی دوستانرا تا پدید آیدکه صبر کنند یا نکنند **وَ هُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ** و اوست ارزمندکه‌کس برو برنیایدکه عقوبت کند دشمنانرا ، بخشاینده است فرمان برداران خویش را .

آیهٔ ۶ **وَعْدَ اللّٰهِ لَایُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهُ** وعده‌کرده بود خدای‌تعالی‌که نصرت کند رومیان را بر پارسیان ، و کرد ، خلاف نکند خدای تعالی وعدهٔ خویش را **وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَایَعْلَمُونَ** ولکن بیشترمردمان ندانندکه خدای‌وعده‌را خلاف نکند. و « خلاف »آن باشد که کسی‌را امیدی‌کنی و پس‌بدان‌نرسانی.

آیهٔ ۷ **یَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا** پس پدیدکرد اندازهٔ علم ایشان وگفت می‌دانند آنچه آشکاراست از کارهای این جهانی،ای‌که همه آن دانند که بدان زندگانی‌کشند،وآن‌مال الفغدنست.واز بهرآن‌گفت این‌سخن‌که‌ایشان بازرگانی کردندی ومال الفغدندی وآن نیك‌دانستند **وَ هُمْ عَنِ الْاٰخِرَةِ** و ایشان از کارآن جهان وبرانگیختن روز قیامت واز مثوبت وعقوبت و بهشت ودوزخ **هُمْ غَافِلُونَ** (f. 130 b) ایشانند نادانان.ونیز گفته‌اند که‌کاراین‌جهان دانند که تخم درزمین کی‌باید‌کرد وکی باید درود، و درزمستان کار تابستان سازند، ودر تابستان کار زمستان سازند،و دانندکه‌کوشکها چگونه بنا باید کرد، ونهال درختان‌چگونه‌باید نشاند،وکاریزها چگونه باید بیرون‌آورد،وجویها چگونه

بایدبرید. وحسن بصری می‌گوید بخدای که علم یکی از یشان دردنیا بدان جای رسدکه درمی بردست نهدوپس آنرا بانگشت بزند، بداندکه آن درم سره است یا بد.

آیهٔ ۸ **اَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی اَنْفُسِهِمْ** او تفکر نمی‌کنند بر خویشتن و نمی‌اندیشند در دلهای خویش تا بدانند **مَا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ** که نیافرید خدای تعالی آسمانهارا وزمین را **وَ مَابَیْنَهُمَا** وآنچه درآن دومیانست **اِلَّا بِالْحَقِّ** مگر ازبهردوستی[1] را، ای‌که تادلیل آفرینش آن بریکیی خدای و توانایی او **وَاَجَلٍ مُسَمًّی** وقتی‌معلوم وآن روز قیامتست، ای‌که چون روز قیامت باشد همه ناچیز شود. و نیز گفته‌اند «الا بالحق» مگر بعدل و حکمت، و بدان تا بدانند که سزاوار فرمان دادن اوست و واجب است بر بندگان که فرمان او کنند و نعمت او را شکر کنند **وَ اِنَّ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ** و بسیاری از مردمان واز مکیان **بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ** بزنده شدن از پس‌مرگ‌ودیدن ثواب وعقاب خدای ایشان **لَکَافِرُونَ** منکرانند و ناخستونان.

آیهٔ ۹ **اَوَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْاَرْضِ** او چرا نمی‌روند در روی زمین **فَیَنْظُرُوا** تابنگرند پس‌آنکه رفته باشند **کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ** تا چگونه گشت سرانجام کار آنکسان که پیش ازیشان بوده‌اند **کَانُوا اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً** ایشان قوی‌تر بودند از مکیان بتنها، ای‌که نیروی ایشان بیشتر بود **وَ اَثَارُوا الْاَرْضَ** و بگردانیدند زمین را از بهر کشت‌کردن، ای که شد یار کردند

---

۱ ــ چنین است درنسخهٔ اصل. باتوجه به کلمهٔ «حق» و عبارات ذیل شاید در اصل بوده است: درستی. در ترجمهٔ تفسیر طبری: «مگر براستی» ج۵/۱۳۹۷؛ در تفسیر سور آبادی: «مگر بسزا و درست» ص ۲۴۱؛ درکشف‌الاسرار میبدی: «و انما خلقها بقوله الحق و لاقامة الحق یعنی لاقامة الثواب و العقاب علی العمل. وقیل بالحق یعنی بالحکمة لیعتبر بها عباده ویستدلوا علی وحدانیته وقدرته» ج۷/۴۲۱.

وَ عَمَرُوهَا اَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا آبادان کردند آن زمین را بیش از آنکه مکیان کردند ، یعنی امتان گذشته بیش ازآن کشت‌کردند که اینان ، و بیش ازآن عمارت کردند و آبادانی که مکیان **وَ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ** و آوردند پیغامبران ایشان گواهـان ، ای کـه معجزها بر درستی پیامبری خـویش **فَمَاكَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ** و نیست خـدای تعالی بعذاب کـردن ایشان و هلاك کردن ایشان ستم کار بریشان **وَ لٰكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ** ولکن ایشان ستم کاران بـودند بر خـویشتن و سزاوار عـذاب گشتند بستم خـویش و کفر خویش .

آية ۱۰ **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اَسَاؤُا السُّوٓاَى** پس بود سر انجام کارآنکسان که شرك‌آوردند وبد کرداری‌کردند (f. 131 a) عقوبت وهلاك که اندوهگین کرد ایشانرا **اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ** بدانکه دروغزن می‌داشتند معجزهـای رسول را . و نیز گفته‌اند بـدانکه دروغزن داشتند فرود آمـدن عذاب را بریشان **وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُنَ** وبودند افسوس‌کنندگان بر آیتها و معجزها.

آية ۱۱ **اللّٰهُ يَبْدَؤُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ** خدای است تبارك وتعالی‌که بیافریند خلق را ، وآغاز آن آفریدگان از نطفه باشد « ثم یعیده » پس زنده کند از پس مرگ و بازآردش همچنانکه بود زنده **ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** پس سوی‌پاداش اوست بازگشت شما .

آية ۱۲ **وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** و یاد کن آن روزکه قیامت باشد و خلق ازگور برخیزند **يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ** خاموش باشند و نومید گناهکاران ، ای‌که کافران خاموشان نومیدان باشند کـه حجتی ندارند بر بت‌پرستی . و نیز گفته‌انـد « یبلس المجرمون » اندوهگین باشندکافران و پشیمان از کردهٔ خویش . و نیز

گفته‌اند رسوا باشند .

آیهٔ ۱۳ **وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَؤُا** و نباشد مر ایشانرا از آن بتان که ایشانرا انبازان خدای می‌گفتند و ایشانرا باومید شفاعت می‌پرستیدند شفیعان، ای که آن بتان ایشانرا شفاعت نکنند **وَ كَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ** و باشند آن بتان بپرستش بت‌پرستان مر ایشانرا ناخستونان ، ای که گویند شما ما را نپرستیدید .

آیهٔ ۱۴ **وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ** و یاد کن آن روز را که روز رستاخیز باشد و مردگان از گورها بر خیزند بدان زودی که گویی ساعتی است. و« ساعت » یکپاره باشد از روز از دوازده پاره **يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ** آن روز از یکدیگر جدا شوند مومنان و کافران بپاداش ، ای که مومنان جدا شوند بثواب ، و آن بهشتست ، و کافران جدا شوند بعقوبت ، و آن دوزخ است . پس پدید کرد که چگونه جدا شوند.

آیهٔ ۱۵ **فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** اما آنکسان که بگرویده‌اند و کارهای شایسته کرده **فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ** ایشانند در باغی که در نهایت نیکویی و خوشی باشد. و نیز گفته‌اند درمرغزاری که خوش و دل گشای باشد **يُحْبَرُونَ** گرامیشان می‌دارند و بناز و نازکی . و نیز گفته‌اند « یحبرون » شادشان کنند . و نیز گفته‌اند سماع کنند از بهر ایشان کنیزکان بهشت . و نیز گفته‌اند « یحبرون » تاجهاشان نهند بر سر.

آیهٔ ۱۶ **وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** آنکسان که ناخستونند بآیتهای ما ، و دروغ‌زن می‌دارند آنرا ، و آن محمد است و قرآن **وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ** وبدیدن آن جهان، ای که برخاستن از پس مرگ **فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ**

مُحْضَرُونَ پس ایشانند که حاضر کنند ایشانرا در عذاب ، ای که عذاب کنند
ایشانرا عذابی که همیشه بریشان بماند و ایشان حاضر باشند (f. 131 b)
در آن عذاب که یك ساعت سبك نکنند ازیشان وکم نکنند. پس پدید کرد
خدای‌تعالی که بهشت بچه توان یافت و از دوزخ بچه دور توان‌شد.

آیهٔ ۱۷ **فَسُبْحَانَ اللّٰهِ حِینَ تُمْسُونَ** پس نماز کنیداز بهرخدایرا تعالی که‌درآن
نماز « سبحانك اللهم وبحمدك » گوییدآنگاه که درشبانگاه‌آیید، ای‌که نماز
شام ونمازخفتن **وَحِینَ تُصْبِحُونَ** وآنگاه‌که بامداد برخیزید،ای‌که‌نمازبامداد.

آیهٔ ۱۸ **وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ** ومرو راست ستایش و اوست‌سزاوار
ستایش‌باشندگان آسمانها و باشندگان زمین و واجب است بریشان که او را
بستایند و سپاس داری کنند **وَعَشِیًّا** و نماز کنید نماز دیگر **وَحِینَ تُظْهِرُونَ**
و نماز کنید نماز پیشین.

آیهٔ ۱۹ **یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ** او بیرون آرد مردم زنده را از نطفهٔ مرده ،
و فرزند زنده را از مادر مرده ، و مرغ را از خایه ، و خوشه را از حبه
وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ و بیرون آرد مرده را از زنده ، ای که نطفه را از
مرد زنده ، و دانه را از خوشه ، و بیضه را از مرغ ، و بچهٔ مرده را از مادر
زنده . و نیز گفتداند بیرون آرد هشیار خردمند از بیهوش بی‌خرد، و بیرون
آرد بیهوش بی‌خرد از هشیارخردمند **وَیُحْیِی**[1] **الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا** و زنده‌کنند
زمین‌را بنبات پس‌مرگ‌آن‌بی‌نباتی،ای‌که زنده‌کند خداوندزمین‌را چون‌زمین
نبات روید،پس زندگی‌خداوندان زمین،زندگی زمین باشد **وَکَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ**
وهمچنان ای‌شنونده بیرون‌آرند شماراازگورهای‌شماوزنده کنند شما راازپس

۱ ــ ق : یحیی.

مرگ شما .

آیهٔ ۲۰ **و من اٰیاته** و از نشانیهای یکیی او وتوانایی‌او **انْ خلقکُم مِنْ تُراب**
آنست کــه بیافرید مر شما را از خاکی سرشته بآب ، ای که شما را از آدم
آفرید، وآدم را ازخاك **ثُمَّ اِذَا اَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ** پس همیدون شماآدمیانید
آفریدگان خدای ، می‌پراکنید در روی زمین .

آیهٔ ۲۱ **وَ مِنْ اٰیٰاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْوَاجًا** و از نشانیهای یکیی
او آنست که بیافریــد از بهر شما از جنس شما جفتانــی **لِتَسْکُنُوا اِلَیْهَا** تـا
بیارامید بریشان وبیارامند ایشان بر شما ، ای‌که انسی باشد شما را ازیشان،
و ایشانرا از شما . و میان زن و شوی آن انس باشد که میان دیگران نباشد
و جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً و رَحْمَةً کرد درمیان شما دوستی مر مهترانراو بخشایشی
مر کهترانرا ، ای که دوست دارید آنرا کــه مهتر از شماست و پیرست ، و
ببخشاید بر خردکان که کهتر از شماانـد . و نیز گفته‌اند « و جعل بینکم »[1]
و کرد پیوستگی شما را، ای زنان وشویان ، بر یکدیگر دوستیی که آمیزش
بر یکدیگر دوست دارید « و رحمة » او بخشایشی بر فرزند کــه بر فرزند
رحمت کنید . و نیز گفته‌اند دوستی مر پسران را و رحمتی مــر دخترانرا .
(f. 132 a) و نیز گفته‌اند دوستی بر بیگانگان ، و شفقت بـر خویشان . و
رحمت خدای است جل جلاله که‌آفریدگان بریکدیگر مهربانی کنند ودلشان
بر یکدیگر بسوزد **اِنَّ فِي ذَلِكَ لَاٰیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ** هست درآن مهربانی
شما بــر یکدیگر و دوستی شما مر یکدیگر را نشانیهایی مــر مردمانی را

۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . شاید کلمهٔ « مودة » پس از « بینکم » ، و یـا
پیش از « دوستیی » در جملهٔ بعد از قلم افتاده است .

که تفکر می‌کنند در آن نشانیها و می‌اندیشند که مر ایشانرا آفریدگاریست که او را باید پرستید ، و بدانند که مر ایشانرا برخاستنی است از گور پس مرگ .

آیهٔ ۲۲ **وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ** و از نشانیهای خدای تعالی که دلیل است که خدای یکیست و کس بدو نماند ، پدید شدن توانایی اوست و آن قدرت که آفریدگان از آن عاجزاند از آن ، یکی آفرینش آسمانهاست و زمینها و آن عبرتها که در هر دوست از ماه و آفتاب و ستارگان و دریاها و جویهای روان و درختان که خلق عاجز است از پدیدآوردن مانند آن **وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ** و گوناگون زبانهای شما چون تازی که مرعرب راست و پارسی که عجم راست و زبان رومیان و زبان هندوان **وَأَلْوَانِكُمْ** و گوناگون گونهای شما که بیکدیگر نماند چون سپید و سیاه و سرخ و گندم‌گون . و نیز گفته‌اند: « و اختلاف السنتکم » نعمت و آواز که بیکدیگر نماند،دو برادر از یك پدر و یك مادر آوازهاشان و سخنشان بیکدیگر نماند « و الوانکم » و گونهاشان وچهرهاشان بیکدیگر نماند . و شما که بچگان آدم و حوا اید بیك دیگر نمانید . خدای تعالی بحکمت میان ایشان جدا کرد در چهره و آواز ، تا زنان شویان خود را بشناسند و شویان زنان خود را و آشناان یکدیگر را و وام‌خواه وام‌دار را **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ** هست در آن آوازهای گوناگون و سخنان گوناگون و چهرهای گوناگون نشانیهایی **لِلْعَالَمِينَ** مر جهانیانرا، وآن آدمیانند و پریان. واگر « لام » را در زیر خوانی«للعالمین» مرعالمانرا که می‌دانند که آفریدگار همه خدای است تعالی .

آیهٔ ۲۳ **وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ** و از نشانیهای او خفتن شماست بشب

وَ النَّهارِ در روز **وَ ابْتِغاؤُکُمْ مِنْ فَضْلِهِ** و جستن شما باافغدن خویش از فضل خدای تعالی وآن سود بازرگانیست و مزد کارهایی که شما می‌کنید . و شب و روز هــم وقت خوابست و هــم وقت کار . گروهی مردمان بشب بیدار باشند و کار کنند و روز بخسبند ، و گــروهی شب بخسبند و روز کار کنند . و نیز گفته‌اند که خواب شما در شب که هنگام آرامش است ، و کار کردن شما در روز که وقت‌کار است . و برین تفسیر چنان باشد « **و من ایاته منامکم باللیل و ابتغاوکم من فضله بالنهار** » و آن نشانیها[یی] که درخوابست‌آنست کــه دلیل مرگ است و آن نشانیهایی کــه در روزست آنست که دلیل زنده شدنست از پس مــرگ **اِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ** هست در آن (f. 132 b) خواب و بیداری نشانیهایی مر مردمانی را که می‌شنوند حق را و می‌پذیرند و مــی‌شنوند پند را و می‌ترسند و می‌شنوند قــرآنرا و استوار می‌دارند آنرا .

آیهٔ ۲۴ **وَ مِنْ آیَاتِهِ** و ازنشانیهای خدای تعالی **یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً** که می‌نماید بشما آن آتش روشن کــه می‌درفشد[۱] از بهر[۱] آن تا بترسید از سوختن آن و از بهر امید را بباران . و نیز گفته‌اند از بهر آن تا مسافران می‌ترسند از صاعقه که نباید که بسوزند ، و مقیمان امید می‌دارند که ببارد. و عرب چنین گویند کچون چهل بار برق زند پس یکدیگر بهمه حال ببارد **وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَیُحْیِی بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا** وفرودمی‌فرستد ازآسمان باران و زنده می‌کند بدان باران زمین را پس خشکی آن **اِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ**

---

۱ ــ ۱ ــ در نسخهٔ اصل : « از ابهر از بهر ». شاید در اصل بوده است : از ابر از بهر ، و یا آنکه کاتب نسخه ، « از بهر » را مکرر نوشته است .

هست در آن نمودن برق نشانیهایی **لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ** مر مردمانـی را کـه درمی‌یابند فرمانهای خدایرا .

آیهٔ ۲۵ **وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ** و از نشانیهای او آنست که می‌ایستد آسمان زبر سر ایشان بی‌ستونی زیر آن و بی‌زنجیری زبر آن درهوا ایستاده **وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ** و می‌پاید زمین بـر آب بفرمان خدای‌تعالی که زمین نجنبد و آسمان نیفتد و از جای خویش بنگردد **ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ** پس چون آنگاه‌که بخواندشما را،ای‌که اسرافیل بفرمان خدای‌تعالی **دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ** خواندنی، ای که یکبار بخواند از گورها و گوید ای کالبدهای پوسیده و گوشتهای پاره شده و مویهای پراکنده شده گرد آیید بفرمان خدای و زنده شوید **إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ** همیدون شما بیرون می‌آیید زنده شده ازگورهاتان .

آیهٔ ۲۶ **وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ** و مرو راست، ای که مرخدایراست، هرکه در آسمانهاست از آفریدگان وفریشتگان و در زمینهاست از جانوران وآدمیان **كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ** همه مرورا فرمان‌برداران‌اند نه‌فرمان بردار پرستش، ولکن فرمان برداری ایشان درآفرینش. چنانکه او خواست چنانشان‌آفرید، نتواند کس از مخلوقان که بگردد از آفرینش او ، دراز بالا نتواند که پست بالا شود ، و پست بالا نتواند که درازبالا شود و هم برین قیاس .

آیهٔ ۲۷ **وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ** و او آن خدای است که آغاز کندآفرینش آدمیان ازنطفه که پاره‌ای آب گنده است **ثُمَّ يُعِيدُهُ** پس بمیراندش و نیستش کند وبازبرد بنیستی چنانکه نخست بود، پس زنده‌اش کند **وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ** وآن زنده‌کردن آسان‌تراست برو ازآنچه شما گمان می‌برید و بزرگ می‌دارید آنرا . و نیز گفته‌اند که‌آن زنده کردن برآفریدگان ـ بر « هاء » « علیه »،

بر مخلوق ــ باز می‌گردد، ای‌که بر مخلوقان باردوم چیزی کردن آسان‌ترست از بار نخست ، و این مثل است . بار نخست که دشخوارتراست برمخلوقان ، خدای قادر بود و بیافرید ، پس بار دوم کـه بیافریند و زنده کند قادرتر **وَ لَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلَی** ومرو راست (f. 133 a) آن صفت بلندتر وآن‌توانایست برزنده کردن آفریدگان و میرانیدن ایشان. و نیز گفته‌اند « **وهواهون علیه** » و آن برو آسانست « وله المثل الاعلی » و مرو راست صفتهای بلند و نامهای نیکو ، و جـز بـدان او را صفت مکنید ، و آن گفتن « لا اله‌الا الله » است **فِی السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ** در آسمانهـا و زمینها **وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ** و اوست ارزمند درست‌کار و درست‌گفتار .

آیهٔ ۲۸ **ضَرَبَ لَکُمْ مَثَلاً** پدید کرد خدای تعالی از بهرشما، ای کافران مثلی **مِنْ اَنْفُسِکُمْ** هم ازشما تا نزدیك‌تر باشد بدریافتن شما. و « مثل » مانندکردن چیزی نا معلوم بچیزی معلوم باشد ، تا آن ندانسته را بدان دانسته بدانند . و این مثل از بهر بت پرستانرا زدکه بتانرا انباز خدای گفتند **هَلْ لَکُمْ مِنْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ** او هیچ هست مرشما را ازآنچه ملك شماست ودر دستهای شماست از غلامان و کنیزکان شما **مِنْ شُرَکَاءَ فِیمَا رَزَقْنَاکُمْ** انبازانـی ــ و « من » زیادتست ــ در آنچه روزی کرده‌ایم شما را و داده‌ایم از خواستها و فرزندان **فَاَنْتُمْ فِیهِ سَوَاءٌ** پس شما و بندگان شما ، غلامان و کنیزکان ، درآن خواستها یکسان و برابرید **تَخَافُونَهُمْ** می‌ترسید که ایشان ازشما میراث برند **کَخِیفَتِکُمْ اَنْفُسَکُمْ** چون ترسیدن شما از یکدیگرکه‌نبایدکه‌اومال این میراث برد و این مال او . ومعنی آنست که چنانکه بندگان شما انبازان شما نباشند پس آفریدگان خدای‌تعالی‌چگونه انبازان خدای باشند و چگونه برابر باشند

برو در پرستش او؟ چون حجت ایشانرا لازم گشت، ایشان گفتند کهما ایشانرا بهوای دل می‌پرستیم. و « هوا » مذهبی باشد ناستوده مخالف خرد وشریعت[۱]. پس گفت خدای تعالی **بَلِ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا** آری ستم کاران در پرستش بتان دنم هواهای خویش داشتند و بهوا و خواست خویش کار کردند[۱].

و آمده است کچون رسول صلوات‌الله‌علیه این آیت بر قریش خواند. گفتند مباد بخدای که هرگز غلامان وکنیزکان ما بر ما انباز نباشند و برابر نباشند. پس رسول گفت صلی الله علیه مر ایشانرا که چرا روا می‌دارید که بندگان خدای انبازان خدای باشند درخواستهای شما ؟ برده کرد رسول ایشانرا برین حجت که گفت.

کَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآیَاتِ همچنان ای شنونده که پدید کردیم که نشاید که بتان انبازان خدای باشند، پدید می‌کنیم جدا جدا آیتها را در قرآن **لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ** از بهر مردمانی که دریابند فرمانهای خدایرا.

آیهٔ ۲۹ **بَلِ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ** آری دم داشتند آن ستم‌کاران ، ای که بت‌پرستان مکه و جهودان و ترسان هواهای خویش را آنچه موافق طبع ایشان بود ومخالف شریعت ، و التفات نکردند بدان آیتها‌که ایشانرا پدید کرده شد **بِغَیْرِ عِلْمٍ** بی دانشی که می‌دانستند که خدایرا (f. 133 b) انباز است **فَمَنْ یَهْدِی مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِینَ** در این آیت پس و

۱ – ۱ – چنین است در نسخهٔ‌اصل. در قرآن مجید و در ترجمهٔ تفسیرطبری، تفسیر سور آبادی ، کشف الاسرار میبدی ، تفسیر ابوالفتوح رازی و مواهب علیه در این‌آیهٔ « بل اتبع الذین ظلموا » نیامده‌است . شاید مؤلف یا کاتب نسخهٔ اصل چند کلمهٔ آغاز آیهٔ ۲۹ همین سوره را باشتباه در اینجا نوشته باشند . در نسخهٔ اصل «بل‌اتبع الذین ظلموا » با قلم درشت نوشته شده است و چنین بر می‌آید که مؤلف و کاتب آنرا قسمتی از آیه پنداشته‌اند .

پیش است نخست « و مالهم من ناصرین » است : نیست مر ایشانرا یارانی که باز دارد ازیشان عذاب خدای تعالی ، پس گفت « **فمن یهدی من اضل الله** » : پس کیست که تواند که راه نماید مر آن کس را که خدای او را فرود گذاشتست تا گم بوده گشتست .

آیة ۳۰ **فَاَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً** و روی سوی دیـن خدای آر و روی مگردان ازو و بپای بر دین مسلمانی مخلص بر راه راست پایسته ، گرویده ، بهمه پیامبران **فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا** و بر پی آفرینش خدای رو ، آن آفرینش کـه خلق بـر آن آفریده است ، ای که هر فرزندی کـه از مادر بزاید او را بر آن آفریده است کـه او را خدایی نیست جز آفریدگار او ، چنانکه اقـرار کرده است آن روز کـه او را از پشت آدم بیرون آوردند . و نیز گفته‌اند که « فطرة » مسلمانی است و دین ، ای که آن دین گیر که خدای تعالی خلق را از بهر آن دین آفریده است . و نیز گفته‌اند « فطرة » خرد است ، ای که بر پی خرد رو و کار خردمندان کـن ، آن خرد که خدای خلق‌را بر آن‌آفریده است **لاتَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّهِ** آفریدگار نیست جز خدای تا خلقی آفرینند چنانکه خدای آفرید . و نیز گفته‌اند « لا تبدیل لخلق الله » بدل‌مکنید دین‌خدای را،اومگردانید خلق‌خدایرا ازدین‌او. و نیز گفته‌اند « لا تبدیل » بدل نتوان کرد مر آفریدهٔ خدایرا ،آنرا[1] نیك بخت آفرید بدبخت نشود،وآنراکه بدبخت‌آفرید نیك‌بخت‌نشود **ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ** اینست‌دینی‌راست **وَلَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَايَعْلَمُونَ** ولکن بیشتر مردمان‌نمی‌دانند

---

۱ ــ به قرینهٔ جملهٔ بعد : « و آنرا که بدبخت آفرید نیك بخت نشود » شاید کلمهٔ « که » پس از « آنرا » از قلم افتاده است .

و نمی‌اندیشند تا بدانندی که مر ایشانرا آفریدگاریست و خدایی که همیشه بود و همیشه باشد .

آیهٔ ۳۱ **مُنِيبِينَ اِلَيْهِ** ای که روی بدین آرید . این آیت پیوستهٔ آن کلمه است که پیش ازین یاد کرده شده است « فاقم و جهك » ، این خطاب پیغامبر راست و امت او را که روی بدین آرید « منیبین الیه » خوانندگان خلق را سوی آن دین. و نیز گفته‌اند « منیبین الیه » فرمان برداران مر خدایرا. و نیز گفته‌اند بریده از پرستش همه معبودان جز خدای **وَ اتَّقُوهُ** و فرمان او برید **و اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ** و برپای دارید نمازها را، ای که گزارده دارید همیشه نماز را **و لَاتَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ** و مباشید از بت پرستان و جهودان و ترسان و صابیان که از کیشی بکیشی می‌روید ، ای که همچون ایشان مباشید .

آیهٔ ۳۲ **مِنَ الَّذِينَ فَارَقُوا دِينَهُمْ** از آن کسان که جدا شدند ازدین خویش و دست باز داشتند آنرا . و اگر « فرقوا » بتشدید خوانی : پراکنده کردند دین خویش را و دوگروهی در افکندند تا هر گروهی ازیشان جدا شدند از گروهی دیگر ، و ایشان جهودان‌اند و ترسان . و نیز گفته[اند] که ایشان خارجیان این امت‌اند که بر امامان حق بیرون آیند (f. 134 a) و نیز گفته‌اند که ایشان هواداران و مبتدعان‌اند ، و این قول عایشه است، رضی‌الله عنها ، روایت کرده است از رسول صلی‌الله علیه **وَ كَانُوا شِيَعاً** و گشتند ایشان گروه گروه و کیش کیش ، و هر گروهی یاران یکدیگر **كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ** هر گروهی ازیشان بدانچه نزدیك ایشانست شادی می‌کنند ومی‌پندارند که راه راست آنست که ایشان دارند .

آیهٔ ۳۳ **وَاِذَا مَسَّ النَّاسَ** و چون آنگاه که آسیب زند مردمانرا **ضُرٌّ دَعَوْا**

رَبَّهُمْ رنجی و بلایی و سختیی،می‌خوانند خدای خویش را تاآن رنجازیشان برگیرد **مُنِيبِينَ إِلَيْهِ** روی نهادگان بخدمت او ، ای کــه بخدمت خدای و خوانندگان مرو را **ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً** پس چــون بچشاند ایشانــرا بخشایشی و عافیتی وآسانیی، ای‌که آن رنج ازیشان بردارد وآن بلابگرداند **إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ** همیدون گروهی‌ازیشان،ای‌که ازآن کافران **بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ** انباز می‌آرند بتانرا برخدای خویش .

آیهٔ ۳۴ **لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ** آن‌انباز از بهر آن می‌آرند تــا نوسپاسی کنند آن نعمت که ایشانرا داده‌ایم ، و آن دفع بلاست. پس آغازکرد سخنی دیگر و گفت **فَتَمَتَّعُوا** پس برخورداری گیرید ای مکیان و این فرمانیست بمعنی زلیفن . و نیز گفته‌اند « فتمتعوا » عدول است از غایبان بحاضران از بهرآنکه « لیکفروا » خبر است از غایبان، « فتمتعوا » خطابست حاضرانرا. چنانستی‌که می‌گویدی برخورداری‌گیرید ای غافلان. و نیز گفته‌اند «فتمتعوا» فعل مــاضی است ، برخورداری گرفتند بــدانچه ما دادیم ایشانرا و آزادی نکردند ، منت آن نداشتند **فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** سرانجام که بدانند که چه عذاب خواهد رسید بدیشان.

ضحاك می‌گویدکه بوسفین وگروهی از مکیان بنزدیك رسول آمدند صلی الله علیه در آن روزگار کــه ایشان بقحط درمــانده بودند و گرسنگی . گفتند ای محمد اگر ما کافر شدیم و بتو نگرویدیــم بچگان خرد مــا را چه گناهست ؟ اگر دعــا کنی تــا خدای تعالی این قحط از ما برگیرد مــا بتو بگرویــم . پس رسول صلی الله علیه دعــا کرد و خدای تعالی ایشانرا از آن قحط برهانید ، نگرویدند. خدای تعالی این آیت فرو فرستادکه یاد کردیم.

آیهٔ ۴۵ **اَمْ اَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً** او هیچ فرو فرستادیم بـر کافران کتابی و حجتی و رسولی **فَهُوَ يَتَكَلَّمُ** پس آن‌کتاب سخن می‌گوید و گواهی می‌دهد که خدای فرموده‌است‌ایشانرا **بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ** بدانچه ایشان اورا انباز می‌آرند بر خدای تعالی ، ای که در آن کتاب عذر ایشانست در بت پرستی و خدای (f. 134 b) فرموده است ایشانرا بت پرستی ، ای که نفرستادیم ما این کتاب و ایشانرا عذر نیست .

آیهٔ ۴۶ **وَ اِذَا اَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً** و چون بچشانیم مردمـانرا ، ای کچون بدهیم کافران‌مکه را « رحمة » بارانی و نعمتی وفراخیی **فَرِحُوا بِهَا** شادی‌کنند بدان **و اِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ** واگر برسد بدیشان قحطی‌و بلایی **بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ** بدانچه پیش فرستاده است دستهای ایشان ، ای که بدانچه ایشان‌کرده‌اند در حال بت پرستی **اِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ**[1] همیدون باشند ایشان نومیدان از رحمت خدای و از فرج از آن محنت .

آیهٔ ۴۷ **اَوَلَمْ يَرَوْا** او نمی‌دانند **اَنَّ اللّٰهَ** کـه خـدای تعالی **يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ** می‌گستراند روزیرا از بهر آن‌که او خواهد ، ای که فراخ کند خواسته و نیکی بر آنکس که او خواهد **وَيَقْدِرُ** و تنگ می‌کند روزی بر آنکس‌که او خواهد و باندازه می‌دهد **اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** هست در آن فراخ کردن روزی و تنگ کردن روزی « لایات » نشانیهایی « لقوم یومنون » مر مردمانی‌را که‌می‌گروند بخدای و برسول محمد مصطفی واستوار می‌دارند که روزی ده خدای است .

آیهٔ ۴۸ **فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ** بده خویشاوندانرا آنچه حق اوست ، ای که

۱ ــ ق : یقنطون . (به فتح سوم)

پیوسته دار خویشی را وگرامی‌دار خویشان خود را **وَالْمِسْكِينَ** و درویش را. و «مسکین» آن باشد که چندان ندارد که اورا بسنده باشد **وَ ابْنَ السَّبِيلِ** و گذریانرا، ای که مسافرانرا اگر محتاج باشند ودرویش از زکوة اورا نصیب کن ، واگر توانگر باشد مردمی کن و صله ده . و نیز گفته‌اند « و ابن السبیل » مهمان گذری باشد که فرود آید در دیهی یا در محلتی ، او را نیکو دار و مهمان دار **ذٰلِكَ خَيْرٌ** آن همه که یاد کـرد، شد ای شنونده « خیر » بهتر از نگاه داشتن مال **لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ** مر آن‌کسانرا که می‌خواهند خشنودی خدایرا تعالی نه روی مردمان **وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** و ایشانند نیك‌بختان که بمراد خود رسند بدان جهان بنیکی کردن درین جهان.

آیة ۳۹ **وَ مَا آتَيْتُمْ** و آنچه بدهید . و اگر بی مد خوانی « اتیتم » : آنچه شما کنید **مِنْ رِبًا**[1] از عطایی و هدیه‌ای **لِيَرْبُوَ**[2] **فِي أَمْوَالِ النَّاسِ** تا زیادت شود در خواستهای مردمان ، و این ربا حلال است و آن آن باشد که مردی هدیه برد بنزدیك مهتری تا او را مکافات کند بیش از آنکه او برده است **فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللّٰهِ** آن هدیه زیادت نشود بنزدیك خدای تعالی و نه آنرا مزدی باشد ونه بزدای **وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكٰوةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ** می‌خواهید خشنودی خدای (f. 135 a) و آنچه بدهید از زکوة خواستهای خویش که بر شما فریضه است . و نیز گفته‌اند و آنچه مـی‌دهید از صدقه کـه بر شما واجب نیست ولکن بـدان ثواب از خـدای چشم می‌دارید **فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ** پس ایشانند ، ای شنونده ، یکی را ده می‌کنند ، و بیست تا

۱ ــ ق : رباً .
۲ ــ ق : لیربوا .

بهفتصد و بیش .

آیهٔ ۴۰ اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ الله آنست کـه بیافرید شما را ثُمَّ رَزَقَکُمْ پس روزی تان داد تـا آنگاه که اجلتان سپری شد ثُمَّ یُمِیتُکُمْ پس بمیراند تان پس سپری شدن اجل ثُمَّ یُحْیِیکُمْ پس زنده‌تان کند روز قیامت هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ پس هیچ بتی هست از بتان شما که ایشانرا انبازان خدای می‌گویید مَنْ یَفْعَلُ مِنْ ذٰلِکُمْ مِنْ شَیْءٍ که بکند ازینچه ما گفتیم، آفریدن و روزی دادن و زنده کردن و میرانیدن چیزی ؟ سُبْحانَهُ پـاکی و بی عیبی خدایرا وَ تَعالیٰ و بلندی او را عَمّا یُشْرِکُونَ ازآنچه ایشان انباز می‌آرند با خدای تعالی.

آیهٔ ۴۱ ظَهَرَ الْفَسادُ پدید آمدند اهل فساد، ای که مفسدان و عاصیان ، ای که دست یافتند و چیره شدند بدان بر نیکان فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ در بیابانهایی که خشک است و در دریاها . و گفته‌اند که « بر » زمینی باشد کـه درو آب نباشد ، و « بحر » دیهایی کـه درو آب باشد و مرغزارهای سبز کـه درو رودها بـاشد . و نیز گفته‌اند « ظهر » بدید آمد « الفساد » قحط و تنگی و کمی میوها و نباتها « فی البر والبحر » در بیابانها و شهرها . و نیز گفته‌اند « ظهر الفساد » پدید آمدند والیان بد و امیران بد « فی البر و البحر » در بادیهٔ تازیان و در جزیرهای دریا بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ بکردهای آدمیان که بدست خویش کردند ازمعصیتها وخطاها ، ای‌که دست یافتن بدان بریشان از شومی گناهان ایشانست لِنُذِیقَهُمْ[1] بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا تا بچشانیم ایشانرا بهری از عقوبتهای کردهٔ ایشان . و از بهر آن گفت کـه بعضی از عقوبتها ، که عقوبت معصیت هم درین جهان باشد وهم در آن جهان . پس عقوبت این

۱ ــ ق : لیذیقهم .

جهان بعضی باشد از همه **لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** مگر ایشان باز گردند از گناهان.
و نیز گفته‌اند مگر ایشان باز گردند از دین باطل سوی دین حق .

آیهٔ ۴۲ **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ** بگوی ای محمد بروید در شهرها و سفر کنید
فَانْظُرُوا پس بنگرید و عبرت گیرید **كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ** تا
چگونه شد سرانجام آنکسان که پیش ازین کافران بودند **كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ**
بودند بیشتر ایشان ، ای که همه ایشان ، بت پرستان همچون ایشانید شما.

آیهٔ ۴۳ **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ** روی سوی دین راست آر ، ای که
بپای بر دین درست تا بدر بهشت **مِنْ قَبْلِ** (f . 135 b) **أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ** پیش
از آنکه بیاید روزی **لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ** که باز زدنیست مرآن روز را ، و
آن روز خدای پدید آرد ، ای که کس باز نتواند داشت آن روز را ،
و آن روز قیامتست . و ایمان آوردن آن روز سود ندارد **يَوْمَئِذٍ** آن روز
يَصَّدَّعُونَ جدا شوند از یکدیگر ، گروهی ببهشت شوند و گروهی بدوزخ.

آیهٔ ۴۴ **مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ** هر که کافر شود و نگرود بخدای تعالی و
خستون نیاید بیکیی او ، پس بروست و بال کفر را و[۱] عذاب کفر ، ای که
اورا عذاب کنند بکفر او **وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا** و هر که کاری کند شایسته **فَلِأَنْفُسِهِمْ**
يَمْهَدُونَ پس از بهر خود را باز می‌افکنند آن فرش و راست می کنند آن
خواب گاهها ، ای که ثواب کردهٔ ایشان مر ایشانرا باشد .

آیهٔ ۴۵ **لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** تا پاداش دهد خدای تعالی
آنکسانرا که بگرویده‌اند وکارهای شایسته کرده **مِنْ فَضْلِهِ** بفضل خویش در
بهشت ، ای که ثوابی دهد ایشانرا که بر خدای واجب نیست **إِنَّهُ لَا يُحِبُّ**

۱ . در نسخهٔ اصل : « و » مکرر نوشته شده است .

الْکَافِرِینَ که خدای تعالی دوست ندارد کافرانرا، ای که نپسندد کردهٔ ایشان و پاداش ندهد ایشانرا بنیکی .

آیهٔ ۴۶ وَمِنْ آیَاتِهِ و از نشانیهای خدای تعالی بـر یکیی او أَنْ یُرْسِلَ الرِّیَاحَ مُبَشِّرَاتٍ آنستکه میفرستد بادها را مژده دهندگان بباران و فراخی نعمت و تن درستی .

و ابی کعب میگوید که هر چه در قرآن ریاح است رحمتست ، و هرچه در قرآن ریح است عذاب است. و عبدالله عمر میگوید که بادها هشت است چهار ازآن رحمتست و چهار عذاب . آن چهار که رحمتست: ناشرات و مبشرات و مرسلات و ذاریات ، و آن چهار که عذابست : عقیم و صرصر که در بیابانها باشد و قاصف و عاصف که در دریاها باشد .

وَلِیُذِیقَکُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وتا بچشانیم شما را از خنکیی و خوشیآن. و نیز گفتهاند تا بدهیم شما را باران که رحمت خدای است تعالی وَلِتَجْرِیَ الْفُلْکُ بِأَمْرِهِ و تا برود کشتیها بفرمان خدای تعالی و توانایی او و رانـدن آن کشتیها بدان بادها وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ تا بجویند بنشستن در آن کشتیها آنچه روزی شما کرده است خدای تعالی از سود بازرگانی وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ و مگر شما آزادی کنید از خدای تعالی برین نعمتها که شما را داده است .

آیهٔ ۴۷ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ رُسُلًا بخدای که فرستادیم پیغامبران إِلَى قَوْمِهِمْ سوی همشهریان و خـویش و پیوند ایشان و مردمانی که در روزگار ایشان بودند فَجَاؤُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ پسآوردندآن پیغامبران بدیشان معجزهایی که پدید میکرد راستگویی ایشانرا وحلال و حرام که در شریعت آن پیغامبر بود ، پس نگرویدند بدان پیغامبران (f. 136 a) فَانْتَقَمْنَا عقوبت کردیم

آن ناگرویدگانرا و بخواستیم کینهٔ پیغامبران **مِنَ الَّذینَ اَجْرَمُوا** از آنکسان که گناهان الفغدند و بر خدای تعالی انباز آورند **وَ کانَ حَقّاً عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤمِنینَ** و هست برما واجب، بواجب‌کردن ما برخود، یاری دادن گرویدگان بآخر کار وسرانجام‌آن همچنین یاری دهیم تراآخر بر دشمنان تو، و سرانجام دولت و نصرت ترا باشد.

آیة ۴۸ **اَللّٰهُ الَّذی یُرْسِلُ الرِّیاحَ** خدای آنست که می‌فرستد بادها را **فَتُثیرُ سَحاباً** تا برانگیزد ابررا وبرآردآنرا ازهرجایی **فَیَبْسُطُهُ فِی السَّماءِ** پس گردکنند آنرا وباز کشد پیوستهٔ یکدیگر میان زمین و آسمان **کَیْفَ یَشاءُ** چنانکه او خواهد، اگر خواهد همه روی زمین از کنارهٔ جهان تا دیگر کناره همه ابر گیراند و خواهد بر یکجای از روی زمین آنرا نگاه دارد **وَ یَجْعَلُهُ کِسَفاً** واگر خواهدآنرا پاره پاره‌کند، بر هر جایی‌ازآن پاره‌ای بدارد **فَتَرَی الْوَدْقَ** پس بینی ای بیننده بارانرا **یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ** بیرون می‌آید از میانهای ابر وشکافهای‌آن و سورخهای[1] آن **فَاِذا اَصابَ بِهِ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ** پس‌چون آنگاه که برساندآن بارانرا بدان کسان که او خواهد از بندگان او **اِذا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ** همیدون ایشان شادی می‌کنند و یک دیگر را مژده می‌دهند.

آیة ۴۹ **وَ اِنْ کانُوا مِنْ قَبْلِ اَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ** و اگر چه بودند پیش از فرستادن باران بریشان ـ دیگر باره گفت «من قبله» از بهر تاکید را ـ پیش از آمدن باران **لَمُبْلِسینَ** نومیدان از آمدن باران.

آیة ۵۰ **فَانْظُرْ اِلی آثارِ رَحْمَتِ اللّٰهِ** پس بنگر ای نگرنده سوی نشانیهای

---

۱ ـ سورخهای: سوراخهای.

رحمت خدای ، ای که بدانچه پدید می‌آید از باران که رحمت خدای‌است **کیْفَ یُحْیِ**[۱] **الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا** چگونه زنده می‌کند زمین‌را پس مردگی‌او . و زنده شدن زمین آن باشد که نبات روید و تازه گردد . و مرده شدن او آن باشد که خشك باشد و گیاه نروید . عکرمه می‌گوید خدای تعالی فرود نفرستاد ازآسمان قطره‌ای از باران‌که نه بدان قطره در زمین گیاهی رویانید و در دریاها مرواریدی‌کرد **اِنَّ ذٰلِكَ لَمُحْیِ**[۲] **الْمَوْتیٰ** آن خدای که زنده‌کرد زمین را بباران ، اوست که زنده کند مردگانرا از بهر آنکه هرکه تواند که زمین را زنده کند از پس مرده شدن آن ، تواند که مردگانرا زنده کند پس مرگ ایشان . و علما گفته‌اندآثار رحمت خدای پندهای قرآنست و حجتهای آن « کیف یحیی الارض بعد موتها » چگونه زنده کند دلهای بی‌خبر را از پند **وَهُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ** و او بر هر چیزی تواناست از زنده کردن و میرانیدن .

آیهٔ ۵۱ **وَلَئِنْ اَرْسَلْنَا رِیحاً** و اگر بفرستیم بادی **فَرَاَوْهُ مُصْفَرّاً** ببینند آن گیاه را زرد شده و خشك گشته . و نیز گفته‌اند ببینند آن ابر را زردفام ، و چون ابر (f. 136 b) چنان باشد نبارد، وعلما گفته‌اند که این باد دبورست که ازپس پشت قبله آید که درختانرا خشك کند وابر رابی باران **لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ** در ایستند همه روز از پس آن نعمتها که خدای ایشانرا داده است **یَکْفُرُونَ** نوسپاسی می‌کنند و نگروند و سپاس ندارندکه خدای ایشانرا باران داد ونبات رویانید ودیگر نعمتها .

---

۱ ــ ق ، یحیی .

۲ ــ ق : لمحیی .

آیهٔ ۵۲ **فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى** پس نتوانی کـه بشنوانی مردگانرا ، ای که کافرانی را که ایشان در کافری خواهند مرد **وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ** و نتوانی که بشنوانی کرانرا خواندن خویش ، ای‌که آنکسان که روی بگردانیده‌اند از راه‌راست‌ونمی‌شنوند خواندن ترا **إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ** چون روی بگردانند « مدبرین » روی گردانندگان از تو .

و این مثلیست که پدید کرده است خدای‌تعالی از بهر کافران ، ای که چنانکه مرده سخن‌نشنود وکر آوازکس نشنود چون بخوانندش ، همچنین کافر پند را نشنود از بهر آنکه کفر دل او را بمیرانده است و گم بودگی او او را کر کـرده است . و گفت « اذا ولوا مدبرین » و چون بـاز گردند و می‌گریزند پشت ایشان سوی تو و ترا دروغ‌زن می‌دارند وکر اگر چه نشنود و روی سوی تو دارد یا نه دارد ، ولکن چـون روی سوی تو دارد دریـابد باشارت تو که تو چه می‌گویی و اگر چه نشنود آواز تـو ، باز چون پشت او سوی تو باشد نه آواز شنود و نه اشارت دریابد ، پس حال او بتر ازآن باشد که روی سوی تو دارد، ای که کافران بدان کر مانند که پشت او سوی‌تست، نه باشارت دریابد و نه بشنود ، ایشان نیز پند ترا هرگز درنیابند .

آیهٔ ۵۳ **وَمَا أَنْتَ بِهَادِي**[1] **الْعُمْيِ** و نیستی تـو راه‌نمای نابینا‌ان ، ای‌کـه راه‌نمای کسی که گویی او نابیناستی **عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ** ای‌که تو نیستی راه نمای کافران از گم بودگی ایشان ، ای که نتوانی که بشنوانی پیغام ما را شنوانیدنی که سود دارد **إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا** مگر آنکس را کـه بگرود بکتابهای ما ورسولان‌ما **فَهُمْ مُسْلِمُونَ** پس ایشانند گردن نهادگان مرفرمانهای

۱ ـ ق : بهاد .

خدایرا و مخلصان در توحید و عبادت او .

آیه ۵۴ **اللّٰهُ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ ضُعْفٍ**[1] خدای آنست که بیافرید شما را از نطفه‌ای ضعیف بی‌نیرو **ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً** پس بیافرید از پس ناتوانی و سستی ، قوت و نیرو و توانایی ، وآن جوانیست **ثُمَّ جَعَلَ** پس کرد ، ای‌که بیافرید **مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ** پس نیرو و توانایی، ای که پس جوانی **ضَعْفاً وَ شَیْبَةً** پیری و فرتوتی . قتاده می‌گوید دو مویی ، از بهر آنکه سپیدی موی نذیرست بمرگ ، آگاه می‌کند **یَخْلُقُ مَایَشَاءُ** می‌آفریند آنچه او خواهد از توانایی و ناتوانی و جوانی و پیری **وَ هُوَ الْعَلیمُ الْقَدیرُ** و اوست دانا ، دانایی که ازو داناتر نیست در تدبیر آفریدگان خویش ، توانا بدانچه خواهد .

آیه ۵۵ **وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ** و آن روز که بر پای شود رستاخیز که بزودی چون ساعتی بباشد از روز . و « ساعت » بهریست از دوازده بهر روز **یُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ** (f. 137 a) سوگند خورند گناه کاران ، ای کافران . **ما لَبِثُوا غَیْرَ ساعَةٍ** که درنگ نکردند در دنیا مگر ساعتی ، و همه زندگانی دنیاشان ساعتی نماید از هول قیامت . و نیز گفته‌اند درنگ نکردند در گورهای خویش مگر ساعتی **کَذلِكَ کانُوا یُؤفَکُونَ** همچنین ای شنونده می‌گردانیدند ایشانرا دردنیا از راست‌گفتن بدروغ‌گفتن، ای‌که همچنین دروغ می‌گفتند که قیامت نباشد و برخاستن از گور نباشد .

آیه ۵۶ **وَ قالَ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإیمانَ** و گفتند آنکسان که داده شد مر ایشانرا علم وایمان ، ای‌که گویند، ومراد ازین پیامبرانند و فریشتگان. و نیز گفته‌اند که مراد ازین همه مومنانند که خدایرا یکی دانند و بخدای

۱ ــ ق : ضعف . (به فتح ضاد)

بگرویده‌اند **لَقَدْ لَبِثْتُمْ فی کِتابِ اللّٰهِ** بخدای که درنگ کردید شما و بماندید در گورهای خویش درآن کتاب که خدای پدیدکرده است درو بودن شما در گور **اِلٰی یَوْمِ الْبَعْثِ** تا روز رستاخیز **فَهٰذا یَوْمُ الْبَعْثِ** پس اینست روز برانگیختن از گور که شما استوا[ر] نمی‌داشتید که آن بباشد **وَ لٰکِنَّکُمْ کُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ** ولکن شما بودید در دنیا نادانان ، که قیامت حق است اکنون بدانستید که آن حق است .

آیهٔ ۵۷ **فَیَوْمَئِذٍ** پس آن روز **لایَنْفَعُ الَّذینَ ظَلَمُوا** سود ندارد آن کافرانرا که ستم کردند بر خویشتن ونگرویدند **مَعْذِرَتُهُمْ** پوزش نمودن ایشان وعذر خواستن ایشان **وَ لاهُمْ یُسْتَعْتَبُونَ** ونه نیز ازیشان عذر پذیرند و نه‌خواهند ازیشان که‌کاری کنند که خدای ازیشان خشنود گردد ، ای‌که بریشان عتاب نکنند تا عذر کردهٔ خود خواهند .

آیهٔ ۵۸ **وَ لَقَدْ ضَرَبْنا** بخدای‌که پدیدکردیم **لِلنّاسِ** از بهر مردمان **فی هٰذَا الْقُرْآنِ** درین قرآن **مِنْ کُلِّ مَثَلٍ** از هر داستانی و شگفتیی و ایشان پند نگرفتند **وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآیَةٍ** و اگر بیاری از بهر ایشان ای محمد آیتی از آسمان چنانکه ایشان می‌خواهند ، ای که اگر معجزه‌ای آری که ایشان می‌خواهند **لَیَقُولَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا** هر آینه که گویند کافران **اِنْ اَنْتُمْ اِلاّ مُبْطِلُونَ** نیستید شما ای محمد ، تو و یاران تو ، مگر دروغ‌زنان .

آیهٔ ۵۹ **کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوبِ الَّذینَ لایَعْلَمُونَ** همچنانکه نهنبنی نهاد بر دلهای آن کافران تا درنیافتند پیغامها[ی] خدایرا، نهنبنی نهد بردلهای کسانی که ایشا[۱] ندانند دلیلهای یگانگی خدایرا .

---

۱ ــ ایشا : ایشان .

آیهٔ ۶۰ **فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ** پس بشکیب و باز دارتن خویش را ازجزع و شتاب که وعدهٔ خدای تعالی مر ترا دریاری دادن تو و دست یافتن تو بر یشان درستست و راست **وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ** تاسبك ندارند ترا و بنگردانند آن دین تو و نبرند از جای ترا آنکسان که بشك‌اند و گم بوده .

و ابی کعب می‌گوید رضی‌الله‌عنه که رسول گفت صلی‌الله‌علیه‌وسلم هر که سورة الروم بخواند بعدد هر فریشته‌ای که تسبیح می‌کند خدایرا در آسمانها (f. 137 b) و زمینها ده نیکیش بدهند و دریابد آنچه ضایع کرده است از روزگارخویش .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

آیه های ۱، ۲ **الم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ** این آیتهایی‌که اندرین سورتست از جملهٔ این نامه است ، ای که قران الحکیم ، استوار کرده بحلال و حرام و احکام. و نیزگفته‌اند « الحکیم » پدید می‌آرد حکمتها، چنانکه حکیمان بگفتار حکمتها را پدید می‌کنند . و « حکمت » کاری باشد یا گفتاری که پسندیده خردمندان باشد و برابر باشد بشریعت .

آیهٔ ۳ **هُدًى وَ رَحْمَةً** راه نمای ببهشت و بخشایش از عذاب **لِلْمُحْسِنِينَ** مرگرویدگانرا که نیکو دانند خدایرا تعالی . و راه نمودن قرآن ببهشت آن طاعتهاست که در قرآنست ، و بخشایش آن نهیهاست که باز داشته است از کاری که از کردن آن عذاب واجب شود . و نیز گفته‌اند « للمحسنین » مرآنکسانراکه ازخدای‌تعالی می‌ترسند گویی‌که اورا می‌بینند .

روایت کرد عبدالله عباس و عمر خطاب رضی‌الله عنهما که ما روزی نشسته بودیم بنزدیك رسول علیه السلم . مردی بیامد گفت ای رسول الله

« ما الاحسان ؟ » احسان چیست ؟ رسول گفت « ان تخش الله کانك ترادفان لم یکن تراه فانه یراك » گفت احسان آن باشد که از خدای تعالی می‌ترسی و فرمان برداری می‌کنی اورا ،گویی‌که او را می‌بینی، و اگرتو نه می‌بینی، او می‌بیند ترا ، و مردمانرا آن خواهی که خود را خواهی . مرد گفت راست می‌گویی، پس‌برفت . رسول گفت باز آرید آن مرد را . جستیم و نیافتیمش . رسول گفت « الله اکبر ذالك[1] جبریل » آن مرد جبریل بود ، می‌خواست‌که بیاموزد شما را دین شما.

آیهٔ ۴ **الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ** آن گرویدگان کـه بر پای دارند نماز را
وَ یُؤتُونَ الزَّکٰوةَ و می‌دهند زکوة خواستها[2] **وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ**[2] و
از آنچه ایشانرا روزی کرده‌ایم نفقه می‌کنند .

آیهٔ ۵ **أُولٰئِكَ** ایشانند ای محمد **عَلَی هُدًی مِنْ رَبِّهِمْ** بر راهی راست از
خدای خویش ، ای که خدایشان پدید کرده است آن راه راست **وأُولٰئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ** ایشانند ای محمد ، ایشانند نیك بختان که برهند از عذاب ، و
همیشه بمانند در بهشت .

آیهٔ ۶ **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَی**[3] **الْحَدِیثِ** و از مردمان کس هست
و آن نضر حارثست که بزمین پارسیان بازرگانی رفته بـود و افسانهای رستم

---

۱ ــ چنین است در نخسهٔ اصل .

۲ ــ ۲ ــ چنین است درنسخهٔ اصل درحاشیهٔ نسخه‌بجای این قسمت به‌خط دیگری نوشته شده است : « و هم بالاخرة هم یوقنون » ، ضبط حاشیه باضبط قرآن مجید، ترجمهٔ تفسیر طبری ، تفسیر سور آبادی ، کشف الاسرار میبدی ، تفسیر ابولفتوح رازی ، مواهب علیه ، و تفسیر گازر برابراست.

۳ ــ ق : لهو .

و افراسیاب بخریده بود و بمکه آورده بـود و آنرا پیش مهتران قـریش می‌خواند . ایشانرا خوش می‌آمد و آن می‌شنیدند و قرآن نمی‌شنیدند . این آیت بیامد ، از مردمان کس هست که برگزید افسانها را و سرود را و فحش گفتن را که مردمانرا بدان مشغول دارد . و نیز گفته‌اند « لهوی الحدیث » خریدن کنیزکان سرودگوی که شادی کنند شنوندگان بشنیدن سرود ایشان . و رسول گفت صلی الله علیه نشاید خـرید سرود گویـانرا و فروختن ایشان و بازرگانی کردن بخرید و فروخت ایشان ، (f. 138 a) آمده است این آیت بر من که محمدم . و نیز گفته‌اند که این آیت در شان مردی آمده است که او کنیزکی خریده [1] [بو]د [1] سرود گوی . مردمانرا مشغول کرده بود بدو تا برسول نگروند . و نیز گفته‌اند « لهو[ی] الحدیث » ایـن طبلک خردست **لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** تا گم بوده گرداند مردمانرا و بی راه کند مردمانرا از فرمان برداری خدای‌تعالی که آن راه خدای است . و اگر « لیضل » خوانی « یاء » را زبر: گم بوده‌گردد از راه خدای تعالی **بِغَيْرِ عِلْمٍ** بی علمی وحجتی **وَ يَتَّخِذَهَا هُزُواً** گیرند آیتهای این کتاب را که خدای تعالی فرستاده است و دین اورا وطاعت او را افسوس ، ای که بدان افسوس کنند **أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ** ایشانند ای‌محمد که مریشانراست وآنکسانراکو بدیشان‌ماند « عذاب » پادافراهی خوارکننده مرایشانرا .

آیهٔ ۷ **وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا** و چون برخوانده شود برو آیتهای ما را یعنی قرآنرا **وَلَّى مُسْتَكْبِراً** بازگردد باز پس درحالی که بزرگ منشی می‌کند

۱ ــ ۱ ــ در نسخهٔ اصل : ذ ، و به خط دیگری حرف « ر » پس از « ذ » نیز افزوده شده است . به قرینهٔ معنی جمله اصلاح شد .

از گرویدن بخدای تعالی کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْهَا گویی نشنیدستی آن آیتها را و در نیافتستی کَأَنَّ فِی أُذُنَیْهِ وَقْراً گویی که در دو گوش او کریست که نشنود . گرانیست ، و مقصود ازو کریست فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِیمٍ پس مژده ده او را بپادافراهی دردناك . و گفته‌اندکه آن عذاب آن بودکه روز بدرگردنش بزدند و آن نضر حارث بود .

آیهٔ ۸ إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ آنانکه بگرویدند و کارهای شایسته کردند از گزاردن فریضها لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِیمِ مر ایشانراست باغهایی که در آن بناز و نازکی می‌زیند .

آیهٔ ۹ خَالِدِینَ فِیهَا همیشه در آن باغها وَعْدَ اللَّهِ حَقّاً نویدیست از خدای تعالی درست وراست وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ و اوست ارجمند درپادشاهی خویش که‌کس بروبر نیاید ، « الحکیم » حکم‌کرده است ببهشت مر گرویدگانرا ، پس دلیل‌کرد بر یگانگی خویش .

آیهٔ ۱۰ خَلَقَ السَّمَوَاتِ بیافرید آسمانها را بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا بستونی که شما نمی‌بینید آنرا ، و این قول عبدالله عباس است و حسن وقتاده و عکرمه و مجاهد ومقاتل ، وآن ستون قدرت خدای عز و جل است که آسمانها را بدان نگاه می‌دارد و زمینها را . و نیز گفته‌اند « بغیر عمد » بیافرید بی‌ستونی . پس‌آغازکرد « ترونها » می‌بینیدکه ستون ندارد ونگاه داشتست‌آنرا بی‌ستونی زیر آن و بی زنجیری و علاقه[۱] زبر آن که از آن آویخته است وَأَلْقَى فِی الأَرْضِ رَوَاسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِکُمْ و افکند در زمین ، ای کـه بیافرید در زمین ،

---

۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . بـا تـوجه به‌کلمه « زنجیری » ایـن‌کلمه را « علاقه‌ای » نیز می‌توان خواند .

کوههای استوار . و آن نوزده کوه است (f. 138 b) کـه خدای تعالی آن کوهها را میخ زمین کرده است و زمین را بدان نگاه داشتست . از آن کوهها یکی قافست و بوقبیس وجودی و لبنان و سینین و ثبیر و طور سینا **وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ** و پراکنده کرد در آن زمین ، ای‌که بیافریـد در زمین ، از هر جانوری که جنبد بر خود **وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ** او فرود فرستادیم از آسمان **مَاءً** آبی ، و آن بارانست **فَأَنْبَتْنَا فِيهَا** پس برویانیدیم درآن زمین بباران **مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ** از هرگونه ای نبات و درخت و کشت ، نیکو بدیدار ، خوش مزه . و نیز گفته‌اند مـراد ازین نبات آدمیانند کـه ایشان از زمین رسته‌اند . هرکه در بهشت رود کریمست ، و هرکه در دوزخ رود لییم است. و « کریم » آن باشد که همه خلق را ازو منفعت باشد ، و « لییم » آنست که کس را ازو منفعت نباشد .

آیهٔ ۱۱ **هَذَا خَلْقُ اللَّهِ** این که یاد کرده شد آفریدگان خدای‌اند **فَأَرُونِي** بگوی مریشانرا پس بنمایید مرا **مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ** آن چیست که بیافریدند آن بتان کـه شما آنرا می‌پرستید جـز خدای تعالی . پس گفت **بَلِ الظَّالِمُونَ** آری بتان هیچ نیافریدند، و لکن مکیان که ایشان ستمکاران و بت پرستانند **فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** در گم بودگی‌اند پیدا و نادانیی و حیرانیی و زیانیی .

آیهٔ ۱۲ **وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَنَ الْحِكْمَةَ**[1] بخدای که دادیم لقمان را حکمت، رای درست و گفتاری صواب **أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ** و گفتیم مرو را که شکر کن مرخدایرا و آزادی کن ازو برآنچه ترا داد از حکمت .

---

۱ ـ در نسخهٔ اصل کلمهٔ « الحکمة » مکرر نوشته شده است.

مجاهد می‌گوید کـه لقمان بنده‌ای بود نوبی ، گـوشهاش سوراخ کرده ، لبهای ستبر ، زانوش[۱] بر یـکدیـگر می‌بسودی . و لقمان پسر فاعور از فرزند ناحور که پسر آزر بود ، و آزر پدر ابرهیم خلیل بود . و علما را خلافست در پیغامبری او . گروهی گفته‌اند که او پیغامبر بـود ، و گروهی گفته‌اند که حکیم بود و پیامبر نبود . و قتاده می‌گوید خدای تعالی مخیر کرد لقما[۲] را وگفت پیامبری خواهی یا حکمت ؟ اوحکمت اختیار کرد وپیامبری نخواست ، و او در خواب بود که جبریل بیامد و برو پراکند حکمت ، ای که در دل او افکند حکمت. بامداد برخاست ، حکمت می‌گفت .گفتندلقمان راچگونه است که حکمت اختیار کردی، پیغامبری نخواستی ؟ گفت اگر مرا پیغامبری دادندی بی‌اختیار من مرا یاری دادندی تـا قیام کردمی بنبوت ، و لیکن چون اختیار بمن‌کرد بترسیدم که مرا یاری ندهند و عاجز آیم ازگزارد پیامبری ، حکمت را اختیار کردم .

و نیز آمده که لقمان شبانی کـردی . بدید مردی او را که شناخته بود او را گفت نه بندهٔ فلانیانی‌که از بهر ایشان شبانی کردی ؟ (f. 139 a) گفت بلی من آن شبانم . گفت بچه رسیدی بدین درجه که من می‌بینم؟ گفت تقدیر خدای تعالی و گزارد امانت و راست گویی و دست بازداشتن آنچه مرا کار نیاید .

۱ ــ در نسخهٔ اصل : رانوش . درکشف‌الاسرار میبدی آمده است : « غلامی‌سیاه بود نوبی ستبر لب . بزرگ بینی ، زفت ساق ... » ج ۷/ ۴۸۹ ؛ در عرائس‌ثعلبی: « و قـال مجاهد : کان لقمان عبداً اسود عظیم الشفتین مشقق القدمین » ص ۲۰۶ ، چاپ مصر بسال ۱۳۱۲ » . (به‌نقل از تفسیر گازر ، ج ۷/ ۲۶۷) .

۲ ــ لقما : لقمان .

و آمده است که خواجهٔ او ، او را گفت از بهر من گوسفندی بسمل کن و هرچه ازو خوشترست دو پاره بیار . برفت و گوسفند بسمل کرد وزبان و دل گوسفند بیاورد . خواجه گفت مرو را که هیچ نبود ازین خوشتر ؟ خاموش گشت و جواب نداد. پس فرمود او را که گوسپندی دیگر بسمل کن. گوسپندی بسمل کرد. گفت هرچه بترست ازو بینداز . زبان و دل بینداخت. گفت ای غلام چو خوشتر گفتم ، زبان و دل آوردی ، چون بتر گفتم ، زبان و دل بینداختی . گفت هیچ چیز خواشتر از زبان و دل نیست چون دل خوش باشد و زبان راست‌گوی، و هیچ بتراز زبان ودل نباشد چون دل ناخوش باشد و زبان دروغ [1] .

و آمده است که از ملك داود ده سال گذشته بودکه لقمان بزاد ، و بزیست تا روزگار یونس پیغامبر صلوات‌الله. ونیزآمده است که او بنده‌ای حبشی بود درودگری کردی .

« ولقد اتینا لقمن الحکمة » ودادیم لقمانرا حکمت دریافتن چیزها و خرد . و نیز گفته‌اند که دادیم لقمانرا فقه در دین و گفتار راست که هر چیزی که بگفتی چنان آمدی . و نیز گفته‌اند لقمن را امانت گزاری دادیم « ان اشکر » سپاس داری کن مر خدایرا تعالی و نعمتهای اورا ، ای‌که اورا ستای بر نعمت او و برو انباز میار ونعمت او را آلت معصیت مساز و نیروگیر بنعمت او برطاعت او **وَ مَنْ يَشْكُرْ** و هرکه آزادی‌کند **فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ** آن شکر از بهر خود کرده باشد که نعمتش بشکر زیادت شود **وَ مَنْ كَفَرَ** وهرکه

---

۱ ــ چنین‌است درنسخهٔ اصل. با توجه به‌معنی‌جمله « دروغزن » یا «دروغ گوی» مناسب‌تر می‌نماید .

نـو سپاسی کند نعمت او را **فَإِنَّ اللّٰهَ** پس خـدای تعالی **غَنِیٌّ** بی‌نیاز است از آفریدگان خویش واز شکر ایشان **حَمِیدٌ** ستوده است درکار و کردار خویش، همه‌آن‌کنند که ستایش واجب‌کند .

آیهٔ ۱۳ **وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ** این آیت متعلق است بـدان آیت « و لقد اتینا لقمان الحکمة » ما دادیم لقمانرا حکمت . و آن حکمت‌آن بود کـه چون گفت لقمان پسر خویش را درآن حال که او را پند می‌داد و نام پسر او [انعم][۱] بود **وَ هُوَ يَعِظُهُ** واو پند می‌داد او را. « پند »آن بود که از معصیت و بدیش نهی می‌کرد و نیکیش می‌فـرمود **يَابُنَيَّ** گفت ای پسرك من ، بـروی شفقت **لَاتُشْرِكْ بِاللّٰهِ** انباز میار با خدای تعالی چیزی **إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ** که انبازآوردن با خدای‌تعالی ستمیست کـه عقوبت آن بزرگ است ، ای که گناهیست بزرگ و عقوبتش بزرگ .

آیهٔ ۱۴ **وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ** این آیت در شان سعد بن ابی وقاص آمده است و مادر و پدرش . نام پدرش مالك ، و نـام مادرش حمنه دختر بوسفیان . « و وصینا الانسان » (f. 139 b) اندرز کردیم مردم را که فرمودیم فرمانی کـه روا نباشد گذاشتن آن **بِوَالِدَيْهِ** بمادر و پدر او ، ای که فرموده‌ایم او را تا فرمان بردار ایشان باشد و مهربانی کردن بر یشان **حَمَلَتْهُ أُمُّهُ** بگرفت او را مادر او **وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ** رنج بر رنج و سستی بر سستی ، سستی فرزند و سستی مادر. و نیز گفته‌اند سستی نطفهٔ پدر و سستی نطفهٔ مادر. و نیز گفته‌اند سستی بر سستی ، نخست آب گنده ، و پس خون بسته ، و پس پـارهٔ گوشت ، پس

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : معم. درکشف‌الاسرار میبدی (ج ۷/ ۴۹۱) ، مواهب علیه (ج ۲/ ۱۴۹) ، تفسیر گازر (ج ۷/ ۲۶۶) : « انعم » .

استخوانها، پس تمام شده، پس زادن، پس شیر خوردن، پس ازشیر بازگرفتن **وَفِصَالُهُ** و باز کردن او از شیر **فِی عَامَیْنِ** در دو سال .

و علما را خلافست که اگر پس از دو سال شیر خورد ، حرمت شیر خوارگی ثابت شود یا نه شود. گروهی گفته‌اند پس دوسال حرمت شیرخوارگی ثابت نشود از بهرآنکه خدای تعالی گفت « و فصاله فی عامین » . و رسول گفت صلی‌اللّٰه‌علیه « لارضاع بعد الحولین » شیر خوارگی ثابت نشود پس دوسال. و نیز گفته‌اند پس دو سال اگرروزی چند شیر خورد حرمت شیرخوارگی ثابت شود ، و این قول مالك است . و بوحنیفه گوید رحمة‌اللّٰه‌علیه تا شش ماه از پس دوسال شیر خوارگی ثابت شود بدانکه خدای تعالی گفت « و فصاله ثلثون شهرا » . و زفر گوید تا سه سال حرمت شیرخوارگی ثابت شود. و قول اهل مدینه آنست که اگر بزرگ باشد و بزاد برآمده ، شیر زنی بخورد حرمت شیر خوارگی ثابت شود . باز آییم بآیت.

اَنِ اشْکُرْلِی آزادی کن مرا ، ای که طاعت من‌کن و مرا یکی گوی **وَلِوَالِدَیْكَ** و شکرکن مرمادر وپدر راکه ایشان ترا پرورده‌اند **اِلَیَّ الْمَصِیرُ** و سوی منست بازگشت تو .

آیهٔ ۱۵ **وَاِنْ جَاهَدَاكَ** اگر بکوشند مادر و پدر تو تا بستم ترا برآن دارند **عَلَی اَنْ تُشْرِكَ بِی** که با من انبازآری **مَالَیْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ** چیزیرا که ندانی تو که او انباز منست **فَلَاتُطِعْهُمَا** فرمان ایشان مبر **وَصَاحِبْهُمَا** و زندگانی کش بریشان **فِی الدُّنْیَا** درین جهان **مَعْرُوفاً** بنیکویی کردن براستای ایشان. و نیز گفته‌اند که مراد از ایشان همه مردمانند **وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ اَنَابَ اِلَیَّ** بر پی راه‌آنکس روکه بازگشتست سوی من بگرویدن بمحمد مصطفی صلوات

اللّٰه علیه . و نیز گفته‌اند بر پی رسول و یاران او **ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ** پس سوی منست بازگشت شما و پاداش دادن شما برمنست **فَأُنَبِّئُکُمْ** پس خبر کنم شمارا **بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** برآنچه شما می‌کنید درین جهان از نیك و بد . پس باز بقصهٔ لقمان بازگشت و گفت :

آیهٔ ۱۶ **یَا بُنَیَّ** ای پسرك من **إِنَّهَا** آن گناه که تو از آن می‌پرسی مرا، ای که من گناهی کنم که کس نبیند ، خدای تعالی آنرا چگونه داند ؟ گفت آن گناه که هیچ کس نبیند **إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ** (f. 140 a) **مِنْ خَرْدَلٍ** اگر باشد هم سنگ دانه‌ای « من خردل » از سپندان ، ای که بخردی **فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ** پس در آن سنگ باشد که زیرزمین هفتم است ، و آن سنگست بر پشت ماهی و سبزی آسمان از سبزی آن سنگست [1] **أَوْ فِي السَّمٰوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ** [1] **يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ** خدای تعالی بیارد آنرا و پاداش دهد بر آن **إِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ** خدای تعالی خردکار دوربین است ، بیرون آرد آنرا « خبیر » داناست ، جای آن بداند. وآمده است در قصه که چون لقمان پند می‌داد پسر را، یك دانه سپندان بگرفت وبدریا آورد و در دریا افکند، و پس زمانی درنگ کرد پس یادش آمد ازآن سپندان، دست درازکرد واز خدای تعالی بخواست تاآن سپندان دانه بدو باز دهد . خدای تعالی مگسی‌را بفرستاد تاآنرا از روی آب برگرفت و بیاورد بردست لقمان نهاد .

آیهٔ ۱۷ **یَا بُنَیَّ** ای پسرك من **أَقِمِ الصَّلٰوةَ** نماز بر پای دار و گزارده دار

---

۱ ــ ۱ ــ این قسمت در نسخهٔ اصل ترجمه نشده است . درترجمهٔ تفسیر طبری: « یا اندر آسمان یا اندر زمین » ج ۱۴۰۹/۵ ؛ در تفسیر سور آبادی : « یا در آسمانها پنهان بود یا در زمین پنهان بود » ص ۲۶۸ .

بشرطهای آن **وَ أْمُرْ بِالمَعْرُوفِ** و بندگان خدایرا تعالی یکی گفتن فرمای و فرمان برداری او **وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ** و باز دار بندگان خدایرا تعالی‌از بت‌پرستی و گناه **وَ اصْبِرْ عَلَی مَا اَصَابَکَ** و شکیبایی کن بر آنچه بتو رسد از رنجها در تن توو مال تو **اِنَّ ذَلِکَ مِنْ عَزْمِ الاُمُورِ** که‌آن صبر کردن بر رنج ازکارهاییست که دل‌بدا[1] توان نهاد و آن کار هشیارانست ، ای که‌آن بهترین کارهاست .

آیهٔ ۱۸ **وَ لَاتُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ** وروی مگردان ازمردمان ازکبرچون اشتری که دردی در گردنش پیدا آید گردن کژ کند . و نیز گفته‌اند مردمان را بخواری یاد مکن ولبها را کژ مکن در سخن‌گفتن، و سخنان از بیغولهٔ دهن بیرون میار **وَ لَا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ مَرَحاً** و مرو در زمین خرامان چون رفتن انباردگان . و بوذر می‌گوید رضی‌الله‌عنه که از رسول شنیدم صلوات‌الله علیه، سه کس خدای‌تعالی ایشانرا دشمن دارد : درویشان خرامنده از کبر ، و بخیل منت نهنده ، و بازرگان سوگند خوار که هر جا که بخرد و بفروشد سوگند بسیار بخورد **اِنَّ اللّهَ لَایُحِبُّ** خدای تعالی دوست ندارد **کُلَّ[2] مُخْتَالٍ فَخُورٍ** هر خرامنده‌ای را در رفتن او ، ای که متکبر را . « فخور » فخرکننده را بر خلق او. « فخر » آن باشد که نعمتهای خویش‌یاد می‌کند و شکرخدای‌تعالی نکند و خود را می‌ستاید که من سزاوارآنم.

آیهٔ ۱۹ **وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ** میانه باش در رفتن، ای که مدوکه سبکی باشد، و مخرام که کبر باشد. نه دویدن نه خرامیدن ، رفتن میان این دو رفتن **وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ** و نرم دار آواز (f. 140 b) خویش را ، ای که بانگ

۱ ـ بدا : بدان .

۲ ـ ق : کل .(بتشدید و فتح‌لام) .

مکن وزبان‌آوری مکن ومردمانرا بزبان خود رنجه مدارچون خری‌که‌بانگ می‌کندومردمانرا رنجه می‌دارد **اِنَّ اَنْکَرَ الْاَصْوَاتِ** که زشترین‌آوازها و بلندتر آن **لَصَوْتُ الْحَمِیرِ** آواز خرانست .

آواز خـر را مخصوص کرد از بهر آنکه هیچ آواز جـانوران ازو ناخوشتر نیست، و نیز گفته‌اند بانگ همه جانوران تسبیح است مگر بانگ خرکه او آنگاه بانگ‌کندکه دیورا بیند. و بعضی ازعلما گفته‌اند که بانگ خر دعای بدست بر ستم‌کاران. و حسن بصری می‌گوید که کافران درجاهلیت فخر کردندی ببانگ بلند، هر که بلند آوازتر بودی عزیزتر بودی ، وهرکه نرم آوازتر بودی ذلیل‌تر بودی. خدای تعالی گفت « ان انکر الاصوات لصوت الحمیر » ای که اگرکسی عزیز گشتی بآواز بلند خر بودی‌که‌آوازش ازهمه بلندتر است . و گروهی گفته‌اند که آواز بلند عطسهٔ بلند خواستست ، و این قول جعفرصادق است .

آیهٔ ۲۰ **اَلَمْ تَرَوْ**[۱] **اَنَّ اللّٰهَ** او نمی‌بینید کـه خدای تعالی **سَخَّرَ لَکُمْ مَافِی السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ** که[۲] فرمان بردارکرد مرشما راآنچه درآسمانهاست و زمینها، ای که آسان کرد بر شما منفعت گرفتن بدانچه درآسمانهاست ودر زمینها ازآنچه شما را بدان حاجتست چون آفتاب وماه و ستارگان درآسمان و دریاها وجویها و ستوران و چهارپایان در روی زمین **وَ اَسْبَغَ عَلَیْکُمْ** وفراخ کرد بر شما چنانکه تمام بود **نِعْمَةً** نیك داشتی **ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً** پیدا ، وآن مسلمانیست « و باطنة » و ناپیدا کـه کس نبیند و آن گناهانیست که بر شما

---

۱ ــ ق : تروا .

۲ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . ظاهراً « که » زائد است .

بپوشیده است. و نیز گفته‌اند « ظاهرة » صورة نیکوست و بالای بلند و « باطنة » شناخت خدای است در دل . و نیز گفته‌اند « ظاهرة » جانست و زبان و هفت اندام ، و « باطنة » آن عیبهاست که کس نبیند . و نیز گفته‌اند « ظاهرة » جامهای پوشیدنیست و پیرایها [1] بستن و « باطنه » جامهای افکندنی در خانه و آنچه بکار آید. و نیزخوانده‌اند « نعمة » فراخ کرد بر شما نعمتهای خویش **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ** این آیت در شان جهودی آمده است که بنزدیك رسول آمد صلوات الله علیه و گفت ای محمد آگاه کن مرا که خدای تو کیست و از چه چیزست. آتشی از آسمان بیامد و آن جهود را بسوخت. و نیز گفته‌اند این آیت در شان نضرحارث آمده است که او می گفت که فریشتگان دختران خدای‌اند. « و من الناس » واز مردمان « من یجادل » کس هست که داوری می کند « فی الله » درصفت خدای تعالی ودرکتاب خدای تعالی « بغیر علم » بی دانشی که او را خدای داده است ، ای که منکر می‌شود قرآنرا **وَلَا هُدًى** و بـی بیانی از خدای تعالی **وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ** (f. 141 a) و بی نامه‌ای که درو حجتی روشن است .

آیهٔ ۲۱ **وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ** دنبآن دارید که خدای تعالی فرود فرستاده است، ای که بگروید بقرآن و کارکنید بدانچه دروست **قَالُوا** گویند **بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا** کار نکنیم بکتاب خدای تعالی ودنب آن داریم که یافته‌ایم بدان پدران خویش را ، ای که بر راه پدران خویش رویم . خدای گفت : **أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ** او نه دیو می‌خواند ایشانرا سوی پادافره آتش افروخته ، وآن دوزخ است، ای که

[1] ـــ در نسخهٔ اصل : پیرایهاء .

دیو ایشانرا بکاری می‌خواند کچون آن بکنند سزاوار دوزخ گردند و ایشان فرمان دیو می‌کنند .

آیهٔ ۲۲ **وَمَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللّٰهِ** و هرکه روی خویش بطاعت خدای‌آرد و فرمانهای او . و نیز گفته‌اند هرکه یکتا باشد و یك روی در دین خدای تعالی **وَهُوَ مُحْسِنٌ** و او دانا باشد ، ای که خدایرا یکی داند **فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى** پس دست بر گوشه‌ای زد استوار که آنرا بریدن نیست، ای که چنگ آویزی یافتست که نگسلد ، و آن یکی گفتن خدای است تعالی. و نیز گفته‌اند آن قرآنست ، و نیز گفته‌اند که آن دوستیست از بهر خدایرا تعالی ، و دشمنایگی از بهر خدایرا **وَإِلَى اللّٰهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ** وسوی خدای است تعالی بازگشتن‌کارها وسرانجام آن . و نیز گفته‌اند و نزدیك خدای‌است پاداش‌آنچه می‌کند .

آیهٔ ۲۳ **وَمَنْ كَفَرَ** و هرکه نوسپاسی کند و بخدای نگرود و بپیغامبری تو **فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ** اندوهگین مگرداناد ترا کفر او که عذاب او برماست،ای که غم آن مخور که ایشان کافر شوند **إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ** سوی ماست بازگشت ایشان **فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا** پس خبرکنیم ایشانرا بکردهای ایشان ، ای که پاداش ایشان بدهیم **إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** خدای‌تعالی داناست بدلهای ایشان که در سینهای ایشانست . ای که بدانچه در دلهای ایشانست از نیك و بد و کفر و ایمان .

آیهٔ ۲۴ **نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا** بر خورداری دهیم ایشانرا در نعمت این جهان و شادی اندکی ، و اندك آن باشد که نپاید **ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ** پس درمانده گردانیم ایشانرا تا بدرماندگی می‌روند **إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ** سوی عذابی سخت و گران ،

ای که عذابهای گوناگون کــه طرفة العین از یشان بــر نگیرد و بر یشان سبك نشود .

آیهٔ ۲۵ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگــر بپرسی کافــران مکه را مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ که آفرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هرآینه که بگویند که خدای آفریدآنرا قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بگوی ای محمد سپاس وآزادی مرخدایرا که آفریدگار اوست بَلْ اَكْثَرُهُمْ آری بیشتر ایشان، ای که کافران (f. 141 b) لَايَعْلَمُونَ نمی‌دانند یکیی خدایرا عز وجل .

آیهٔ ۲۶ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ مرخدایراست آنچه درآسمانهاست از آفتاب و ماه و ستارگان و آنچه در زمین است از دریاها و درختان وکوهها و و آبها[ی] روان اِنَّ اللّٰهَ هُوَالْغَنِيُّ الْحَمِيدُ خدای است تعالی ، اوست بی‌نیاز از پرستش آفریدگان خویش ، « الحمید » ستوده در کارهای خویش . و نیز گفته‌اند که کارها می‌کند که بندگان او را ستایند ، ای گرویدگان .

آیهٔ ۲۷ وَ لَوْ اَنَّ مَا فِي الْاَرْضِ و اگر آنچه درزمین است مِنْ شَجَرَةٍ ازدرختان اَقْلَامٌ قلمهاستی وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ ودریا مداد، وآن قلمها باشدی که می‌افزایدی و کم نیایدی مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ از پس آنکه‌آن یك دریا سپری شودی، هفت دریای دیگر مداد گرددی و می‌افزایدی درو ، پس نویسندگان بدان قلمها و دریاها بنویسندی مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللّٰهِ سپری نگرددی وکم نیایدی سخنان خداوند تــو . و این جواب کافران مکه است که ایشان می‌گفتند که این قرآن سخنیست که برسد و کم آید ، و بیش محمد چنان نتواند گفت ، خدای تعالی این آیت بفرستاد. و نیز گفته‌اند « ما نفدت کلماتِ اللّٰه » سپری نگردد نعمتهای خدای تعالی بر بهشتیان در بهشت . و نیز گفته‌اند « ما نفدت

کلمات‌الله» سپری نگردد وگوناگون نعمت خدای‌تعالی برآفریدگان‌خدای و نیز گفته‌اند سپری نگردد[۱] شگفتهای قرآن وحکمتهای‌آن وعلم‌آن **اِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ** خدای‌تعالی ارجمند است و بی‌همتا، عزیزکند دوستان خویش‌را بعلم وحکمت **حَکِیمٌ** حکیم است که معنیهای بسیار جمع کرد در لفظهای کوتاه .

آیهٔ ۲۸ **مَا خَلْقُکُمْ وَ لَا بَعْثُکُمْ اِلَّا کَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ** این آیت درشان ابی خلف و ابوالاسد بن بنیه و منبه پسران حجاج آمده است . گفتند مر پیغامبر را صلوات الله علیه‌که خدای‌تعالی بیافرید ما را و از حال بحال می‌گردانید نطفه وعلقه ومضغه واستخوان. پس‌تو می‌گویی‌ما را زنده کند همه دریك ساعت. در آغازآفرینش چندان حاله ببایست ، دریك ساعت چگونه زنده‌کنند؟ این‌آیت بیامد « و ما خلقکم » نیست آفریدن شما « ولا بعثکم » نه برانگیختن‌شمااز گور « الا کنفس‌واحدة » مگرچون‌آفریدن وبرانگیختن ، ازبهرآنکه‌توانایی خدای عز وجل بر برانگیختن همه خلق چون توانایی است بر بر انگیختن یك تن ، و دشوار نیست برو آنچه دشخوارست بربندگان **اِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ** خدای تعالی می‌شنود آنچه ایشان می‌گویند **بَصِیرٌ** و بیناست بدانچه ایشان می‌کنند .

آیهٔ ۲۹ **اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ** او نمی‌بینی ای بیننده که خدای‌تعالی درمی‌آرد شب را در روز **وَ یُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ** و درمی‌آرد روز را در شب ، ای بجای تاریکی شب ، روشنایی روز ، و بجای روشنایی روز ، تاریکی شب ، هر دو جای یکدیگر می‌گیرند . (f. 142 a) و نیز گفته‌اند « یولج اللیل » در آرد شب تابستان در روز آن ، و در آرد روز

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : بگردد .

زمستانرا در شب آن ، ای که شب زمستانرا دراز کند و روز کوتاه ، و روز تابستان دراز کند و شب کوتاه **وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ** و فرمان بردار کرد آفتاب را وماه را که نتوانند که بی‌فرمانی کنند از بهرمنفعت بندگان خویش را،و می‌آیند وفرودمی‌شوند تا بدانند بندگان اجلهای وامها را و عدهٔ زنانرا و سر سال را **کُلٌّ یَجْرِی** هر یکی ازیشان می‌رود **اِلَی اَجَلٍ مُسَمًّی** تا مهلتی که نام زد کرده شده است و آن روز قیامتست . و نیز گفته‌اند هر یکی می‌رود تا بآخر منزلهای خویش ، پس باز آید باول منزل خویش **وَ اَنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ** و خدای تعالی بدانچه شما می‌کنید داناست ، پوشیده نیست برو ، ای کچون منازل آفتاب و ماه بداند ، کارهای شما بداند .

آیهٔ ۳۰ **ذٰلِکَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ** این همه‌که گفته شد کردهٔ خدای است و آفریدهٔ او ، و از بهر آن‌کرده است تا بدانید که خدای است تعالی حق . و « حق » هست راست باشد . و نیز گفته‌اند تا بدانید که الله است که قضا کند میان خلق بحق . و نیز گفته‌اند تا بدانید که فرمان برداری خدای تعالی حق است **وَ اَنَّمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ** وآنچه شمامی‌پرستید بجزازخدای‌تعالی دینی ناچیزست و نادرست **وَ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ** خدای است تعالی ، اوست بلند بر شده از صفتهای ناخوب « الکبیر » بزرگ در پادشاهی خویش.

آیهٔ ۳۱ **اَلَمْ تَرَ اَنَّ الْفُلْکَ** او نمی‌بینی‌ای بیننده که کشتی **تَجْرِی فِی الْبَحْرِ** می‌رود در دریا **بِنِعْمَتِ اللّٰهِ** بنیك داشت خدای تعالی‌بر شماکه بدان کشتی شما را ازدریا بیرون می‌آرد **لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیَاتِهِ** تا بنماید مرشما را نشانیهای قدرت خویش براندن کشتی درآب. حسن بصری می‌گوید دریا بستست،کشتی کلید آنست کش بگشاید ، و روی زمین بسته است ، راههای کوفته کلید

آنست ، و در آسمان بستست ، دعا کلید آنست . و نیز گفته‌اند « لیریکم من ایاته » تا بنماید مرشما راآنچه روزی‌شما خواهد کرد ازسودکردن بازرگانی **اِنَّ فِی ذٰلِكَ** هست بدرست در آن رفتن‌کشتی ای شنونده **لَاٰیٰاتٍ** نشانیهایی **لِكُلِّ صَبَّارٍ** مرهرشکیبایی را بر بلا **شَكُورٍ** آزادی کننده‌ای را بر نعمت . شعبی می‌گوید صبر نیمی ایمانست ، و شکر نیمی ایمان ، و یقین همه‌ایمان. پس برخواند « ان فی ذلك لایات لكل صبار شكور » وبرخواند « وفی‌الارض ایات للموقنین »[1] . و نیز گفته‌اند « لكل صبار شكور » مر هرگرویده‌ای را که بدین دو صفت است .

آیة ۳۲ **وَاِذَا غَشِیَهُمْ** و چون فرو پوشد مرایشانرا ، ای که برآید بریشان **مَوْجٌ** موجی . و « موج » نرهٔ آب باشد ، هرچه از آب بلندتر شود آن موج است (f. 142 b) **كَالظُّلَلِ**[2] چون کوههایی.و نیز گفته‌اند چون ابر. مانند کرد موج را باابر از سیاهی وبزرگی که اوست **دَعَوُا اللّٰهَ** می‌خوانند خدایرا تعالی بیکیی بی‌بت **مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ** یکتاان در فرمان برداری مرو را ، ای که همه طاعت مرو را کنند بی از آنکه بت را انباز گویند تا برهاند ایشانرا از دریا **فَلَمَّا نَجّٰیهُمْ اِلَی الْبَرِّ** پس چون برهاند ایشانرا از دریا **فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ** پس ازیشان کس هست که وفاکند عهد را و عدل کند وبرابر باشد درخشکی برآنچه در دریا بود ، ای که هم‌آن کند که در دریا می‌کرد، و یکی گوید خدای را تعالی ، و ازیشان کس هست که ستم کند و آن نکند که در دریا می‌کرد ، عهد بشکند و بت پرستیدن گیرد . و این سخن مراد

۱ ــ قرآن مجید ، سورهٔ الذاریات (۵۱) ، آیهٔ ۲ .

۲ ــ در نسخهٔ اصل : کالضلل .

است هر چند نگفت ، و آن گفتهٔ « فمنهم مقتصد » دلیل است برین نا گفته که « فمنهم جابر » **وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا** و نا خستون نگردد بآیتهای ما، ای که قرآن **إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ** مگر زنهار خواری که بتر زینهار خوارانست **كَفُورٍ** نوسپاسی مر نعمتهای خدایرا تعالی .

آیهٔ ٣٣ **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان ، ای که ای مکیان **اتَّقُوا رَبَّكُمْ** پرهیز کنید از عقوبت خدای خویش و فرمان اوکنید و ازآنچه نهی کرده است شما را دور باشید.وعبدالله عباس می‌گوید « یاایها الناس » خطاب همه جهانیانست تا روز قیامت **وَاخْشَوْا يَوْمًا** و بترسید از عذاب روزی ، و آن روز قیامتست **لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ** نگزارد پدری از بهر پسر خویش حقی که در گردن او باشد . و نیز گفته‌اند سود ندارد هیچ پدری مر فرزند خویش را **وَلَا مَوْلُودٌ** ونه هیچ فرزندی‌که از مادر بزاده است **هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا** که او بتوزد از بهر پدر خویش چیزی که در گردن پدر باشد ، ای‌که روزی که نتواند که پدر پسر را سودی کند یا پدر از پسر عذابی باز دارد ، یا پسر از پدر ، و گروهی گفته‌اند که عمومیست بمعنی خصوص . ای کافر ، کافر را سود ندارد . مومنان سود دارند مومنانرا که شفاعت کنند یکدیگر را بدستوری خدای‌تعالی **إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ** نوید خدای تعالی حقست بدرست، ای‌که برانگیختن و بازداشتن درستست **فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَوٰةُ[1] الدُّنْيَا** پس مفریبدا شمارا زندگانی این جهان ، ای که فریفته مگردید بزندگانی این جهان و مهلتی که شما را داداند **وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ** و فریفته مگرداناد شمارا **بِاللَّهِ الْغَرُورُ** بخدای تعالی آن دیو فریبنده. وگفته‌اند « فریفته » آنست‌که

١ ـ ق : الحیوة . (به ضم تا)

گناه می‌کند و آمرزش چشم می‌دارد.

آية ٣٤ **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ** بنزدیك خدای‌است «علم» دانش روزقیامت که بزودی چون ساعتی است ، ای که خدای داند کـه قیامت کی خواهد بود **وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ** (f. 143 a) و او داند کی فرو فرستد باران و بکدام جـای فـرستد **وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ** و او دانـد آنچه در رحمهاست . و « رحم » زهدانست که بچه درو باشد ، ای که او داند آنچه در رحمهاست ، پسرست یا دختر ، تن درست است یا بیمار ، مومن است یا کافر ، نیك‌بختست یا بدبخت **وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا** و نداند هیچ تن کسی که فردا چه خواهد کرد از نیك و بد ، از ایمان و کفر **وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ** و نداند تنی ای‌که‌کسی **بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ** بکدام زمین میرد و بکدام زمینش دفن کنند . و روایت کرده‌اند از رسول صلی الله علیه و سلم که او گفت چون خدای تعالی خواهد که جان بنده بزمینی کـه نه زمین شهر اوست بـر گیرد ، او را بدان زمین محتاج کند تا آنجا رود ، آنگاه جانش برگیرد . و بعضی از علما گفته‌اندکه فرزندی نزایدکه نه درناف اواز خاك آن زمین که در آن زمینش دفن‌خواهند کرد چیزی باشد **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ** خدای تعالی‌دانا بدانچه بندگان‌نبینند، آگاهست ازاندیشهٔ دلهای ایشان. و نیز گفته‌اند «علیم» داناست بکردار بندگان، « خبیر » داند کی پاداش باید داد هر کسی را .

این‌آیت در شان مردی‌آمده است از اعرابیان‌بادیه، نام او وارث بن عمر بن حارثه بود . بنزدیك رسول آمد صلی الله علیه وسلم وگفت ای رسول زن من آبستنست خبر کن‌مرا که چه خواهد زاد ، و قحطست درشهرهای ما، خبر کن که باران کی خواهد آمد . و من می‌دانم کی زاده‌ام ، آگاه کن مرا

که کی میرم ، و می‌دانم که امروز چه‌کرده‌ام آگاه‌کن مرا که فردا چه خواهد بود ، و آگاه کن مرا که قیامت کی خواهد بود . این آیت فرود آمد .

و ابی‌کعب می‌کوید که رسول گفت صلوات‌الله‌علیه هر که سورة لقمان بخواند ، لقمان مرو را رفیقی باشد یك دل و یکتا در بهشت ، و بعدد هر که طاعتی کرده است و معصیتی کرده است ده نیکیش بدهند .

سورة السجده مکیست بقول مفسران مکه جــز کلبی و مقاتل ، که ایشان گویند سه آیت مدنیست « افمن کان مومنا » تا بآخر سه‌آیت . و یکی از مفسران می‌گوید که پنج آیت مدنیست از آنجا که « تتجافی جنوبهم » تا آنجاکه « الذی کنتم به تکذبون » . و این سورة سی آیتست در عددکوفیان، و بیست و نه آیتست در عدد بصریان .

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

آیهٔ ۱ **الم** منم خدای دانا بدانچه بوده است و بدانچه خواهد بود . و نیز گفته‌اند سوگند است بآلا[ی] او و لطف او و مجد او ، که شکی نیست درین قرآن (f. 143 b) که آن فرستادهٔ خدای است .

آیهٔ ۲ **تَنْزِیلُ الْکِتَابِ** مقدم و موخر است ، ای که این کتاب فرود فرستاده است[1] **لَا رَیْبَ فِیهِ**[1] **مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ** ازخدای جهانیان « لاریب فیه » شکی نیست در آن بنزدیك مومنان که آن از خدای است .

و روایت کرده‌اند از رسول صلوات الله علیه کــه او هر شبی سورة

---

۱ ــ ۱ ــ در حاشیهٔ نسخهٔ اصل افزوده شده است .

السجده بخوانـدی و سورة « تبارك الذی بید[ه] الملك »[۱]. و کعب الاحبـار می‌گوید هر کـه سوره السجده بخواند بنویسند او را هفتاد هزار نیکی ، و پاك کنند از نامهٔ او هفتاد هزار بدی ، و بردارند مرو را هفتاد هزار درجه .

آیهٔ ۳ **اَمْ یَقُولُونَ افْتَرَیهُ** می‌گویند ایـن کافران کـه از خود نهاده است محمد قرآنرا وازخود می‌برد **بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ** نیست‌آن چنان که ایشان می‌گویند ، وآن قرآن راستست ودرستست واز نزد خدای تو فرود آمده است آنرا سوی تو **لِتُنْذِرَ قَوْماً** تا بترسانی مردمانرا ، و آن مکیانند **مَا اَتَیهُمْ** که نیامده است بدیشان **مِنْ نَذِیرٍ مِنْ قَبْلِكَ** بیم کننده‌ای پیش‌ازتو از عرب پس اسمعیل **لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ** مگر ایشان راه یابند بتو ، ای که آنکس راه یابد بتو که خدای‌تعالی بخواهد و این عمومست بمعنی خصوص .

آیهٔ ۴ **اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمواتِ وَالْاَرْضَ** خدای آنست‌که بیافریدآسمانها و زمین را **وَمَا بَیْنَهُمَا** وآنچه میان هردو است **فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ** در مدت شش شبان روز **ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ** پس ملك او شد عرش، پس آنکه بیافریده بود آنرا و همیشه عرش در پادشاهی او باشد و از علم و قدرت او خالی نباشد **مَالَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ** نیست مر شما را جز خدای تعالی یـاری **وَلَا شَفِیعٍ** و نه خواهش گری مگر بفرمان او **اَفَلَا تَتَذَکَّرُونَ**[۲] او پس پند نمی‌پذیریـد بدانچه می‌بشنوید .

آیهٔ ۵ **یُدَبِّرُ الْاَمْرَ** قضا کند کارها و وحی می‌فرستد **مِنَ السَّمَا اِلَی الْاَرْضِ** از آسمان دنیا سوی زمین‌برین که زبـر زمینهاست . و نیز گفته‌اند « یدبر

۱ ـ قرآن مجید ، سورة الملك (۶۷) ، آیهٔ ۱ .

۲ ـ ق : تتذکرون .

الامر » کارها می‌سازد بجایگاه استوار که کس آنرا نتواند کرد ، و این کارها در آسمان سازد ، پس فریشته آنرا بزمین آرد . و آمده است در تفسیر که تدبیر کار دنیا چهار کس سازند : جبریل و میکایل و ملك الموت و اسرافیل. اما جبریل موکلست بر بادها و سپاهها ، و میکاییل موکل است بر باران وآب، وملك الموت موکل‌است بستدن جانها، و اسرافیل فرمان خدایراتعالی بدیشان رساند **ثُمَّ یَعْرُجُ اِلَیْهِ** پس بررود سوی آسمان، ای که جبریل پس آنکه فرو آمده باشد ازبهرگزاردن وحی **فِی یَوْمٍ** در روزی ازروزهای دنیا **کَانَ مِقْدَارُهُ اَلْفَ سَنَةٍ** که اندازهٔ آن روز هزار سالست ، ای که اگر جز جبریل بررود کسی هزار سال بماند ، (f. 144 a) و او بیك روز بررود .

و مجاهد می‌گوید میان آسمان و زمین پانصد ساله راه است ، و فریشتگان کارهای آدمیانرا از زمین بآسمان برند و از آسمان بزمین‌آرند ، آنچه بریشان قضا کرده است در یك روز، و آن خود هزار ساله راهست.جای دیگر گفت در روزی که مقدار آن پنجاه هزار ساله راه است . و این ضد « الف سنة » نیست و این بمعنی چنان باشد که فریشته فرود آید از آسمان بزمین چنانکه گفت « من السماء الی الارض » در روزی که اگر جز فریشته فرودآید هزار سال بماند . پس گفت « ثم یعرج الیه فی‌یوم » پس بررود وآن روزی اگر جز فریشته بررود پنجاه هزار سال بماند از بهر آنکه بر رفتن دشخوارتر از فرود آمدن [1]. و نیز گفته‌اند و روایت کرده‌اند که مراد ازین آیت که درین سورة یاد کرده است و در آن سورة دیگر همه روز قیامتست. آن روز بر گروهی پنجاه هزارسال باشدو برگروهی هزار سال ، چنانکه گفت

---

۱ ــ چنین می‌نماید که کلمه‌ای نظیر « است » از قلم افتاده است .

« و ان یوما عند ربك كالف سنة مما تعدون »[1] و بر گروهی بدان مقدار باشد که کسی دو رکعت نماز کوتاه کندکه ازآن کوتاه‌تر نباشد . باز آییم بآیت . « کان مقداره الف سنة » **مِمَّا تَعُدُّونَ** از آن سالها که شما شمرید ، ای که سالهای دنیا .

آیهٔ ۶ **ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ** آن خدای که فرمان او روانست دانای نهان و آشکار است **الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ** بی همتاست در پادشاهی خویش و بخشنده است .

آیهٔ ۷ **الَّذِي اَحْسَنَ كُلَّ شَيءٍ خَلَقَهُ** پس و پیش است ، ای که « احسن خلق کل شی » آن خدای‌که نیکوکردآفرینش هرچیزی. و عبدالله عباس می‌گوید رضی الله عنه که « احسن » بمعنی حکم است . حکم کرد آفرینش هرچیزی ازبهرآنکه بوزینه بیافرید و نیکو نیست. و گروهی گفته‌اند « احسن خلقه » الهام داد آفریدگان خود را هر چه ایشانرا بدان حاجتست . و نیز گفته‌اند « احسن کل شی خلقه » هرچه بیافرید در آفرینش او نیکوست ، و گویی چنان بایدی ، طاوس‌آفرید ،گویی چنان بایدی ، زاغ آفرید ، گویی چنان بایدی، سگ‌آفرید، گویی چنان بایدی.و نیزخوانده‌اند « احسن کل‌شی‌خلقه » لام را زبر : نیکویی‌کرد براستای هرچه بیافرید، هیچ آفریده‌ای ازنیکویی اوخالی نیست **وَ بَدَاَخَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِينٍ** وآغازکرد آفرینش‌آدم را ازگل. ورسول گفت صلوات‌الله‌علیه خدای عزوجل‌آدم را بیافرید از قبضه‌ای خاك که فریشته‌ای برگرفت‌از همه‌روی زمین‌بچگان‌آدم بدان اندازه‌آمدند سپید وسیاه وسرخ وخوش‌خو و بدخوونرم سخن وزشت سخن وپلید وپاك،چنانکه‌آن قبضهٔ

---

۱ ــ قرآن مجید ، سورة الحج (۲۲) ، آیهٔ ۴۷ .

خاك گل خوش بود و ریگ بود وسنگ ریزه بود وگل سرخ بود و گل‌سیاه بود وآنچه بدین ماند . باز آییم بایت :

آیهٔ ۸ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ پس بیافرید فرزندان او را مِنْ سُلَالَةٍ (f. 144 b)
از پاره‌ای آب اندك که از پشت پدر او بیرون آمده بود مِنْ مَاءٍ [1] مَهِينٍ از آب‌خوار ضعیف .

آیهٔ ۹ ثُمَّ سَوَّاهُ پس راست کرد آفرینش او را در رحم مادر چنانکه او
خواست وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ ودر دمید دروآن جان‌که باضافت ازآن خدای است تعالی بقدرت خویش . و دمیدن بدان گفت که جان از جنس بادست ، و جانرا اضافت بخود کرد از بهر آنکه جان خدای دهد تعالی وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ و بیافرید مرشما را شنوایی ، ای که گوش شنوا و چشم بینا و دلهای دانا ، آن دلها که چشمهٔ حرارت غریزیست که نهادهٔ خدای‌است تعالی وجایگاه جانست. و چشم وگوش ودل را یادکرد که فکرت ازین حواس خیزد قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ شکر نمی‌کنید خدایرا تعالی برین نعمتها نه اندك و نه بسیار .

آیهٔ ۱۰ وَقَالُوا أَإِذَا [2] ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ و گفتند، ای منکران بعث اوچون
ما نا پیدا شویم در زمین و خاك گردیم أَإِنَّا [3] لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ او ما باز ما را بیافرینند بنوی پس آنکه خاك گشته باشیم ؟ بَلْ هُمْ نیست چنانکه ایشان می‌گویند ایشانند بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ببرانگیختن خدای تعالی مرایشانرا ناخستون‌اند ، ای که ایشان خستون نمی‌آیند بدیدن پاداش خدای خویش

۱ ـ در نسخهٔ اصل : ما . ۲ ـ ق : ءاذا .
۳ ـ ق : ءانا .

برکردهای ایشان .

آیهٔ ۱۱ **قُلْ يَتَوَفّيكُمْ** بگوی ای محمد مر آنکسانرا که نمی‌گروند بروز رستاخیز « یتو فیکم » بر گیرد جانهـای شما را بتمامی چون اجلهای شما سپری شود **مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ** ملك الموت که بگماشتند اورا برشما و نام او عزرایل . ملك الموت فریشته‌ای است که خدای تعالی او را ولایت جان ستدن داده است تا او را فریشتهٔ مرگ خوانند **ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ** پس بازگشت شما سوی خدای شماست .

و علما را سخن است . گروهی گفته‌اند که ملك الموت بخودی‌خود جان برگیرد . و گروهی گفته‌اند که فریشتگان اند کـه او را یـاری دهند . ایشان بفرمان او جان برگیرند . و جعفر صادق روایت‌کرد از پدر خویش‌که رسول صلوات الله علیه در ملك الموت نگریست درآن وقت که جان یاری از یاران او برگرفت . رسول گفت رفقی بکن بدین یار من که اوگرویده است. ملك الموت گفت ای محمد دل خوش دار و چشم روشن دار کـه من بر همه مومنان رفیقم ، و بدانکه هیچ خانه‌ای نیست در بیابـان و در شهر از گـل برآورده یا خیمه و خرگاه زده که نه هر روز پنج بار در روی ایشان بنگرم تا آنجا که من خرد و بزرگ ایشان را به ازآن شناسم که ایشان خـود را . بخدای ای محمد که اگرمن خواهم‌که جان پشه‌ای برگیرم نتوانم مگرخدای تعالی مرا فرمان دهد . جعفر صادق گفت که ملك الموت در وقتهای نماز در رویهای ایشان نگرد .

آیهٔ ۱۲ **وَلَوْتَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ** (f. 145 a) **نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ** و اگر بینی تـو ای محمد چون آنگاه که گناه‌کاران کافران آن سرها فرود

افکنند بنزدیك خداوند خویش از شرم خدای خویش ، و جوابش بیفکنده است، ای‌که شگفتیها بینی ازیشان . و این خطاب پیغامبر راست ، و مراد همه‌خلق است [۱] یَقُولُونَ [۱] می‌گویند رَبَّنَا اَبْصَرْنَا ای‌خداوند ما دیدیم آنچه دروغ می‌داشتیم آنرا وَ سَمِعْنَا و شنیدیم از تو آنچه پیغامبران آورده بودند براستی فَارْجِعْنَا بازبر ما را بدنیا نَعْمَلْ صَالِحاً تا کارهای نیك کنیم و شایسته اِنَّا مُوقِنُونَ ما بی‌گمانیم دریکیی‌تو ومی‌گرویم بتو واستوارمی‌داریم پیامبران ترا .

آیهٔ ۱۳ وَ لَوْ شِئْنَا و اگر خواهیم لَآتَيْنَا بدهیمی كُلَّ نَفْسٍ هُدَيهَا هر تنی را راه راست،ای‌که مسلمانی دهیمی همه را وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي جزکه پیشی رفتست گفت من لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ که پر کنم دوزخ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ اَجْمَعِينَ از پریان بی فرمان و از مردمان بی فرمان همه ، ای که اگر خواهمی جبر کنمی همه را بضرورت و درماندگی تا بما بگروندی . و نیز گفته‌اند اگر خواهیمی همه را راه نمایمی اگر [۲] سزاوار آن[۲] اندی .

آیهٔ ۱۴ فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ پس‌گوییم ایشانرا بچشید عذاب را بدانچه رها کردید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا گرویدن این‌روز راکه می‌بینید.و نیز گفته‌اند«فذوقوا» بیازمایید این عذاب را ، و این کسی را گویندکه او را رستگاری نخواهد بود از عذاب اِنَّا نَسِينَاكُمْ ما رهاکردیم شما را درعذاب ازجملهٔ فراموشان. و نیز گفته‌اند ما فرود گذاشتیم شما را در دنیا و توفیق نیکی‌تان ندادم وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بچشید عذاب جاودان راکدگسستن نیست آنرا بِمَا كُنْتُمْ

---

۱ ـ ۱ ـ این کلمه در قرآن مجید در این آیه نیامده است .

۲ ـ ۲ ـ « سزاواران » نیز مفید معنی تواند بود .

تَعْمَلُونَ بدانچه شما می‌کردید در دنیا ازگناهان .

آیهٔ ۱۵ **اِنَّمَا یُومِنُ بِآیَاتِنَا** او اگر نگروید بآیتهای ما و استوار ندارید حجتهای ما را که در قرآن یاد کرده شده است . **الَّذِینَ اِذَا ذُکِّرُوا بِهَا** مگر آنکسان که چون ایشانرا پند دهند بر آن . و نیز گفته‌اند مگر آنکسان کچون بخوانند ایشانرا بپنج نماز آیند . و منافقان چون قامت کردندی از مزگت بیرون رفتندی. **خَرُّوا سُجَّداً** [1] چون [1] قرآن بریشان خوانند فروتنی کنند وفرمان برداری‌کنند خدایرا تعالی بسجده کردن در نماز. و نیز گفته‌اند در روی افتند درنماز **وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ** ونماز کنند و خدایرا تعالی تسبیح کنند ودرآن تسبیح خدایرا بستایند **وَ هُمْ لَا یَسْتَکْبِرُونَ** وایشان ننگ‌ندارند از سجده کردن خدایرا تعالی چنانکه مکیان که ایشان سجده نکنند. و نیز گفته‌اند « و هم لایستکبرون » ایشان بزرگی ننمایند (f. 145 b) از سجده کردن .

آیهٔ ۱۶ **تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ** دور شود پهلوهای ایشان از خوابگاههای ایشان ، ای که از بستر بر خیزند از بهر نماز شب **یَدْعُونَ رَبَّهُمْ** می‌خوانند خدای خویش را **خَوْفاً وَ طَمَعاً** از بهر آنکه می‌ترسند از عقوبت او، و امید می‌دارنددر مثوبت او. وروایت کرده‌اند از معاذبن جبل که اوگفت با رسول بودم صلوات‌الله علیه در غزات تبوك. گفت ای معاذ اگرخواهی تاخبر کنم ترا بنیکیها و درهای‌آن ، روزه سپریست ازآتش، و صدقه بنشاند عذاب خدایرا تعالی ، و قیام میانهٔ شب ، ای‌که نماز شب درجهای نمازکن را بلند کند ، پس برخواند « تتجافی جنوبهم عن المضاجع » . و نیز گفته‌اند مراد

[1] ـ [1] ـ در نسخهٔ اصل قسمت اول این‌کلمه محو شده است .

ازین میان نماز شام و نماز خفتن است آن تطوع که درین وقت کنند . و بعضی گفته‌اند که مراد ازین نماز خفتن است که جهودان و ترساان و بت پرستان خفته باشند **وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ** واز آنچه ایشانرا داده‌ایم ازخواستهای ایشان هزینه می‌کنند ، ای که زکوة آن می‌دهند بحسبت . و نیز گفته‌اند هر نفقه‌ای که بر زن و فرزند خویش می‌کنند .

آية ۱۷ **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ** پس نداند هیچ تنی ، ای که هیچ کس نداند از شب‌خیزان‌ونمازکنان **مَا أُخْفِيَ لَهُمْ** آنچه‌ساخته‌شده است از بهر ایشان پوشیده. و اگر « یاء » را ساکن خوانی « ما اخفی » : آنچه من ساخته‌ام پنهان ازبهر ایشان **مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ** از آنچه چشمهای ایشان بدان روشن گردد چون آنرا بینند **جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** از بهر پاداش .

و در خبر است از رسول صلوات الله علیه که او گفت من ساخته‌ام از بهر بندگان خود را ان [پارساان][1] « ما لا عین رأت » آنچه ندیده است هیچ چشمی چنان ، و نشنیده است هیچ‌گوشی چنان ، و نگذشتست بر هیچ دلی چنان بی‌ازآنچه بدیشان نمایم تا بینند،آنگاه‌گفت بخوانید اگرخواهید « فلا تعلم نفس‌ما اخفی لهم من‌قرة اعین ». و نیز گفته‌اند این‌ثواب مردمانیست که طاعتهای پوشیده کنند چنانکه مردمان ندانند . خدای تعالی از بهر ایشا[2]

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : بارسان . با توجه به عبارت ذیل که در کشف الاسرار میبدی آمده است اصلاح شد : « ... عن ابی هریرة عن النبی (ص) یقول الله تبارك وتعالی « اعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ذخرا بله ما اطلعتم علیه » ثم قرأ : «فلاتعلم نفس‌ما اخفی لهم .. » ج ۷/۵۳۵ . (کلمهٔ « پارساان » در این متن در موارد دیگر ، با همین املاء نوشته شده است).

۲ ــ ایشا : ایشان .

ثـوابهای پـوشیده ساختست چنانکه کس نـداند و کس نـدیده است . حسن بصری می‌گوید رحمة‌الله‌علیه طاعتهای پوشیده را ثواب پوشیده، وطاعتهای آشکارا را ثوابهای آشکارا . و نیز گفته‌اند ایـن ثوابها کـه یاد کرد زیادتی تحفهاست که خدای تعالی فرستد از بهر بندگان که در شمار ایشان نیست، کرامت کند ایشانرا بدان در مقدار هر روزی از روزهـای دنیا سه بار تحفه فرستد . و نیز گفته‌اندکه آن زیادت نعمتهاست و سجدهٔ فریشتگان مر ایشانرا. و نیز گفته‌اند آن شادی همیشه است و نعمت جاودان .

آية ۱۸ **اَفَمَنْ كَانَ مُومِناً كَمَنْ كَانَ فاسِقاً** مومن ایدر علی بن‌ابی طالب است و فاسق و لید بن عقبه . (f. 146 a) میان ایشان سخنی رفت . ولـید علی را گفت چرا مرا زلیفن‌می‌کشی ؟ بخدای‌که زبان من از زبان تو گوینده تر است و سنان من ازسنان تو تیزتر است و لشکر من در سپاه از لشکر تو بیشتراست. علی گفت او را دروغ می‌گویی ای فاسق . و این آیت فرود آمد « افمن کان مومنا » او پس آنکه بگرویده است بزبـان و ختون آمـده است و استوار داشتست بدل چون علی بن[1] ابی طالب « کمن کان فاسقا » بـاشد چون ولید عقبه که فاسق است، ای که کافر و بی فرمان **لایَسْتَوُنَ** یـکسان نباشند بنزدیك خدای در ثواب . و نیز گفته‌اند هر مومن که هست و خواهد بود تا بقیامت، و هر منافق که هست و خواهد بود تـا بقیامت مرادست بـدین آیت . قتاده می‌گوید بخدای‌که یکسان نیستند درین جهان و یکسان نیستند دروقت مرگ و یکسان نباشند درآن جهان .

آية ۱۹ **اَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** اما آنکسان که بگرویده‌اند

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : ابن .

و کارهای شایسته می‌کنند **فَلَهُمْ جَنّاتُ الْمَاوَی** پس مر ایشانراست باغها که نام آن ماوی است . و « ماوی » آرامگاه باشد که همه بدان باز گردند **نُزُلاً** پاداشی از بهر فرود آمدن ایشان ساخته‌اند . و « نزل » آن باشد که کسی جایی فرودآید از بهراو بسازند **بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ** بدانچه ایشان می‌کردند در دنیا .

آیهٔ ۲۰ **وَ اَمَّا الَّذِینَ فَسَقُوا** و آنانکه از فرمان خدای بیرون آمدند **فَمَاوِیهُمُ النّارُ** آرام گاه ایشان و بازگشتن ایشان آتش است **کُلَّمَا اَرَادُوا** هر بار که خواهند **اَنْ یَخْرُجُوا** که بیرون آیند از آن آتش **اُعِیدُوا فِیهَا** باز برند ایشانرا در آن آتش . و آن چنان باشد که آتش بجوشد ایشانرا از قعر دوزخ بر سر دوزخ‌آرد ، امیدشان افتد که بیرون آیند ، زبانیه ایشانرا بسرکوبها بزند در قعردوزخشان اندازد **وَ قِیلَ لَهُمْ ذُوقُوا** وگویند مرایشانرا بچشید **عَذَابَ النّارِ الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ** پادافراه آن‌آتش را که شما دروغزن داشتیدآنرا .

آیهٔ ۲۱ **وَ لَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْاَدْنَی** و بخدای‌که بچشانیم ایشانرا ازآن عذاب نزدیک‌تر بدیشان ، و آن مصیبتهای‌کشتگان بدر است و نکبتها که کافرانرا رسید و تنگی و بیم و برده کردن و کشتن . و هر رنج که بکافران رسد در دنیا عذاب ادنی است . ونیز گفته‌اند « عذاب ادنی » عذاب گوراست. و نیز گفته‌اند که نرخ گرانست **دُونَ الْعَذَابِ الْاَکْبَرِ** جز آن عذابهای بزرگ‌تر که بقیامت بدیشان خواهد رسید. و نیزگفته‌اند « عذاب ادنی » کمتر رنجهای مالی ، و رنجهای بزرگتر رنجهای تنی ، **چون** مال کسی بستانند عذاب کمتر است ، و **چون** جانش بستانند عذاب بزرگست **لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ** مگر ایشان

باز گردند از کافری بسوی حق .

آیهٔ ۲۲ **وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ ذُکِّرَ بِآیَاتِ رَبِّهِ** و کیست (f. 146 b) ستم‌کار تر از آنکس که او را پند دهند بآیتهای خدای او ، ای قرآن **ثُمَّ اَعْرَضَ عَنْهَا** پس روی بگرداند از آن و استوار ندارند آنرا **اِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ مُنْتَقِمُونَ** ما از گناه کاران ، ای که کافران که[1] بخواهیم کینهٔ گرویدگان بعذاب کردن ایشان .

آیهٔ ۲۳ **وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی الْکِتَابَ** بخدای که دادیم موسی راآن نامه‌که‌نام او توریتست **فَلَا تَکُنْ فِی مِرْیَةٍ** پس مباش در گمان **مِنْ لِقَائِهِ** از دیدن موسی شب معراج . و این نویدی بود که خدای تعالی رسول را داد که موسی را شب معراج بدو نماید . و نیز گفته‌اند « **فلاتکن** » مباش ای **محمد** بگمان از پذیرفتن موسی توریت را . و نیز گفته‌اند[2] مباش بگمان از دیدن موسی رنج از قوم خویش چنانکه تو می بینی[2] **وَ جَعَلْنَاهُ هُدًی لِبَنِی اِسْرَائِیلَ** و کردیم آن کتاب را بیانی و راهی راست مر اسرائیلیانرا که فرزندان یعقوب‌اند .

آیهٔ ۲۴ **وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ** کردیم از بنی اسرایل **اَئِمَّةً** پیش روانی **یَهْدُونَ**

---

۱ ــ چنین می‌نماید که کلمهٔ « که » در اینجا زائد است .

۲ ــ ۲ ــ این عبارت در تفاسیر دیگر بدین صورت آمده است : در تفسیر سور آبادی : **وگفته‌اند** « فلاتکن فی مریة من لقایه » معناه « فلاتکن فی شك‌من‌لقا موسی‌الاذی من قومه . » ص ۲۸۹ و ۲۹۰ ؛ در تفسیر ابوالفتوح رازی : « شك مکن در آنکه تو از قوم خود رنج خواهی دیدن چنانکه موسی دید . » ج ۱۲۱/۸ .

بِاَمْرِنَا که راه راست می‌نموده است و می‌خواندند خلق را بفرمان ما سوی دین ما **لَمَّا صَبَرُوا** آنگاه که شکیبایی می‌کردند بر رنج قوم خویش . و اگر « لما صبروا » خوانی « لام » را در زیر، ای‌که از بهر شکیبایی کردن ایشان بدان رنجهاکه بمصردیدند چون فرعون ایشانرا کارهایی فرمود بیرون طاقت ایشان **وَ کَانُوا بِاٰیَاتِنَا یُوقِنُونَ** و بودند بآیتهای ما بی‌گمانان، ای‌که‌آن‌ند آیت که موسی را دادیم .

آیهٔ ۲۵ **اِنَّ رَبَّكَ هُوَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ** خدای‌تست‌آنکه قضاکرد میان پیغامبران و میان قوم ایشان ، و حکم کند میان گرویدگان **یَوْمَ الْقِیَامَةِ** روز رستاخیز **فِیمَا کَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ** در آنچه دو گروهی می‌کردنـد در آن از ایمان و کفر. یك گروه می‌گفتندکه ایمان حق است ، و گروهی دیگرمی‌گفتند که کفر حق است .

آیهٔ ۲۶ **اَوَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ** اوپدید نمی‌کندمرایشانرا راست‌گویی تو **کَمْ اَهْلَکْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ** هلاك‌کردن ماآنکسانراکه دروغ‌زن داشتند پیغامبرانرا پیش ازیشان ، ای‌که پیش از مکیان ؟ و پـارسی « کم اهلکنا » آن باشد که چند هلاك کردیم ازیشان **یَمْشُونَ فِی مَسَاکِنِهِمْ** و مکیان می‌روند در جایهای ایشان که جای بودن ایشان بود چون بسفر روند و می‌بینند ویرانی منزلهای ایشان **اِنَّ فِی ذٰلِكَ لَاٰیَاتٍ** و در آن ویرانیها نشانیهاست مر قومی را که پند پذیرند **اَفَلَا یَسْمَعُونَ** او پس نمی‌شنوند آیتها را کـه خدای فرستاده است و پندهای او را ؟

آیهٔ ۲۷ **اَوَلَمْ یَرَوْا** او نمی‌بینند **اَنَّا نَسُوقُ الْمَآ اِلَی الْاَرْضِ الْجُرُزِ** کـه مـا می‌رانیم‌آب را بسوی زمین خشك که نبات روید، ای جویهای روان وچشمها

پدیدآورده‌ایم تا بزمینی رود که آب نرسیدی بدان مگر سیل . و نیز گفته‌اند آب می‌رانیم وآن (f. 147 a) بارانست و برف **فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً** پس بیرون آریم بدان آب کشت **تَأْكُلُ مِنْهُ اَنْعَامُهُمْ وَ اَنْفُسُهُمْ** که خورد از آن چهارپایان ایشان وایشان می‌خورند نیز از آن،ای‌که داند ایشان خورند،و کاه چهارپایان ایشان **اَفَلا يُبْصِرُونَ** [1] اوپس نمی‌بینند این چه‌یاد کردیم تابدانند که ما توانیم که ایشانرا زنده کنیم از پس مرگ .

آیهٔ ۲۸ **وَيَقُولُونَ** و می‌گویند بروی افسوس **مَتَى هَذَا الْفَتْحُ** کی خواهدبود این حکم و ظفرکه شما وعده می‌کنید ما را؟ چنانکه مومنان گفتند کافرانرا که روزی خواهد بود که حکم کند خدای تعالی در آن روز میان ما ، ای که روز قیامت ، ایشان گفتند کی خواهد بود این حکم **اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگرشما راست می‌گویید ؟

آیهٔ ۲۹ **قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ** بگوی ای محمد روز قیامت که خدای تعالی میان خلق حکم خواهد کرد ، و نیز گفته‌اند که روز فتح مکه . و نیزگفته‌اندآن روز که عذاب بریشان‌آید **لاَيَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِيمَانُهُمْ** سود ندارد کافرانرا ایمان ایشان **وَلاَهُمْ يُنْظَرُونَ** و نه نیز ایشان را مهلت دهند چون وقت عذاب ایشان آید .

آیهٔ ۳۰ **فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ** روی بگردان ازیشان **وَ انْتَظِرْ** و چشم دارآن وقت راکه دستوری دهند تراکه بریشان جنگ کنی. و نیزگفته‌اند چشم دارفرصت را که بریشان یابی **اِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ** که ایشان نیز چشم نهاده‌اند هلاك ترا .

[1] ـ در نسخهٔ اصل کلمهٔ « یبصرون » طوری نوشته شده است که « تبصرون » نیز خوانده می‌شود .

و این آیت منسوخ است بآیت سیف .

و ابی‌کعب می‌گوید که رسول گفت صلی‌الله علیه و سلم هر که بخواند سورة « الم تنزیل السجده » چنانستی که زنده داشتستی قدرا [1] ، و بنویسند از بهر او هفتاد نیکی ، و پاك کنند از نامهٔ او هفتاد بدی ، و بردارند از بهر اورا هفتاد درجه .

---

۱ ــ قدرا : قدررا .

سورة الاحزاب همه مدنیست و هفتاد[و]سه آیتست بی‌خلاف .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیهٔ ۱ **يَاأَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللّٰهَ** ای پیامبر بپای بر پرهیزگاری. و نیز گفته‌اند که خطاب رسول راست و مراد امت اوست، ای امتان رسول بپرهیزید ازعذاب خدای **وَلَاتُطِعِ الْكَافِرِينَ** و فرمان کافران مکن درآنچه ترا می‌خوانند سوی آن،ای‌که مکیان ترابدین پدران می‌خوانند فرمان ایشان مکن **وَالْمُنَافِقِينَ** و فرمان منافقان مدینه[1] مکن در آنچه خلاف حق است **إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً** که خدای است دانـا بدانچه ایشان در دل پنهان دارند ، حکیم است بتاخیر کردن عذاب ازیشان .

و سبب نزول ایـن آیت آن بود کـه بوسفین حرب و عکرمه پسر ابوجهل وابوالاعورالسلمی بمدینه آمدند تا عهدی (f. 147 b) که میان‌ایشان بود و میان رسول تازه‌کنند . بنزدیك عبدالله ابی وجدبن قیس و معتب‌بن‌قشیر فرود آمدند و رای زدند بر یکدیگر و سخنی راست نهادند وآمدند بنزدیك

---

۱ ـ در نسخهٔ اصل کلمهٔ « مدینه » مکرر نوشته شده است .

رسول صلوات الله علیه و ازو کارهایی درخواستند که خوش نیامد رسول را از آن کارهاهیچ، خواست رسول و مسلمانان که ایشانرا بکشند خدای‌تعالی این آیت بفرستاد «یاایها النبی‌اتق‌الله» ای پیغامبر بپرهیز،ای‌که بپای‌بر پرهیزگاری و مکش ایشانرا و فرمان ایشان مکن .

آیهٔ ۲ **وَ اتَّبِعْ مَا یُوحَی إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ** و دنب آن‌دارکه پیغام داده می‌شود سوی تو پوشیده از خدای تو ، ای کــه کار کن بدان قرآن که خدای تعالی فرستاده است و بدان حکمها که درو پدید کرده شده است **إِنَّ اللَّهَ کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیراً** که خدای‌تعالی داناست بدانچه شما می‌کنید .

آیهٔ ۳ **وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ** و کار بخدای سپار و اعتماد کن بــرو و استوار باش بخدای‌تعالی **وَ کَفَی بِاللَّهِ وَکِیلاً** و بسنده‌کن بخدای‌تعالی، ای‌که بسنده است ترا خدای تعالی نگابان و کار ساز .

آیهٔ ۴ **مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ** این مثلیست کــه خدای تعالی بیان می‌کندکه ایمان وکفر در یك دل گرد نیاید از بهر آنکه هریکی ضد دیگریست ، و دو دل باید تا در یکی ایمان باشد و در دیگری کفر . و خدای تعالی هیچ مردیرا دو دل نداده است تا بیکی مومن باشد و بیکی کافر « ما جعل‌الله‌لرجل »نکرده است خدای‌تعالی ، ای‌که نیافریده است « لرجل » مر مردیرا « من قلبین فی‌جوفه » دو دل در میان او که در میان سینهٔ اوست.

و نیز آمده است‌که مردی بود کــه او را عبدالله خطا گفتندی . او دعوی کردکه من دو دل دارم و بهردلی بیش‌از آن فهم کنم ودریابم‌که محمد صلی‌الله علیه وسلم.و سدی می‌گوید که نام‌آن مرد جمیل‌بن معد بود و قریش او را دو دل خواندندی از سبکی که یاد گرفتی واز هشیاری که او بود.چون

روز بدر بود او بگریخت ، نعلینی در پای بودش و یکی در دست . بوسفین او را بدید ، گفت این چه حالست ، چه شده است که یك طاق نعلین در پای داری و یکی در دست ؟ گفت من ندانستم ، پنداشتم که هر دو در پای دارم . آیت آمد « ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه » .

و عبدالله عباس می‌گوید که رسول را سهو [1] افتاد در نماز و کلمه‌ای رفت بر زبان او. منافقان گفتند او را دو دلست: یك دل برشما که منافقانید، و یك دل بریاران خویش .

و حسن بصری می‌گوید مردی بود که او گفتی مرا دو نفس است : یکی که نیکی فرماید ، و دیگری که از بدی باز می‌دارد . این‌آیت درشان او آمده است « ما جعل الله » نیافریده است خدای تعالی مریکی مرد را دو نفس و دو عقل ، و نیز گفته‌اند دو فهم.

و نیز گفته‌اند چو رسول صلوات‌الله علیه زید حارثه [2] را آزادکرد و پسرخواند ،وپس‌حرام‌شد پسرخواندگی، که رسول را (f. 148 a) نهی‌کردند از آنکه او را فرزند خواندی . این آیت بر وجـه مثل بیامد « ما جعل الله لرجل من قلبین » نیافریده است خدای‌تعالی یکی مرد را دو دل، ای‌چنانکه یك مرد را دو دل نباشد، همچنین زید حارثه را دو پدر نباشد ، یکی‌حارثه و دیگر محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه .

وَ مَا جَعَلَ اَزْوَاجَکُمُ اللاَّءِی [3] و نکرد زنان شما را که جفت شمااند

---

۱ ـ در نسخهٔ اصل کلمهٔ « سهو » مکرر نوشته شده است .

۲ ـ در نسخهٔ اصل : جارثه .

۳ ـ ق: اللائی .

آن زنان **تَظَاهَرونَ**[1] **مِنهُنَّ اُمَّهَاتَكُم**[2] « مظاهرت » در لغت آن باشدکه مرد پشت سوی پشت زن آرد . و در شریعت آنستکه زن را گوید تو برمن چون پشت مادر منی ، ای که آن زنان که کنید پشتهای ایشانرا برخویشتن چون پشت مادران شما حرام ، ای کـه زنـان شما بگفتار شما مادران شما نباشند **وَمَا جَعَلَ اَدْعِيَاءَكُمْ اَبْنَاءَكُمْ** او نکردآن پسرانرا که شما پسر می‌خوانید وپسر شما نیست و از آن کسی دیگرست « ابناکم » پسران شما بر حقیقت . واین آنگاه فرود آمد که رسول صلوات‌الله علیه ، زینب دختر جحش را بزنی کرد پس‌آنکه زید طلاقش داده بود . مردمان گفتند محمد، سنه را بر خسرحرام کرد چنانکه گفت « و حلایل ابنایکم »[3] و خود زن پسر بزنی کرد . خدای تعالی بریده کـرد این پسر خواندگی و گفت پسر خوانـده ، پسر شما نباشد **ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ** شما اورا پسرمی‌گویید بزبانهای خویش‌که در دهان شماست و حقیقتی نیست آنرا ، ای‌که گفتار شما که زن بظهار مادر باشد ، و پسر خوانـده ، پسر ، سخنیست کـه شما می‌گویید ، و نه چنانست کـه شما می‌گویید **وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ** و خدای تعالی می‌گوید راست و درست که زن بظهار مادر نگردد ، و پسر خوانده پسر نگردد **وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ** و خدای پیدا کند ، و کرد راه راست بر شما و آن دین راستست .

آیهٔ ۵ **اُدْعُوهُمْ لِاَبَائِهِمْ** بخوانید ایشانرا فـرزندان آن پدران کـه مر ایشانراست و از پشت ایشان‌اند **هُوَ اَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ** آن عدل‌تر است بنزدیك خدای‌تعالی، ای‌که آن راست ترست **فَاِنْ لَمْ تَعْلَمُوا اَبَاءَهُمْ** پس اگر ندانید

---

۱ ــ ق : تظاهرون . (به ضم ت و کسر ها)

۲ ــ ق : امهاتکم (به‌کسر ت)

۳ ــ قرآن مجید ، سورة النساء (۴) ، آیهٔ ۲۳ .

پدران ایشانرا که کیانند **فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ** پس ایشان برادران شمااند در دین **وَمَوَالِيكُمْ** و یاران شما [1] اندر دین، و عم زادگان شمااند که ایشانرا خوانید، گویید ای اخی **وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ** و نیست بـر شما بزه‌ای در آنچه خطا کردید که پسر خوانده را پسر خواندید پیش ازین نهی **وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ** و لکن آنچه بعمد او از دل، پس نهی، ایشانرا پسر خوانید بزهٔ آن بر شماست **وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً** و هست خدای تعالی پوشنده بر آنکس که توبه کند پس گناه کـردن (f . 148 b) بخشنده است ببخشد گناه او .

و روایت کرده‌اند که گروهی از یاران رسول صلوات‌الله علیه نشسته بودند و فخر می‌کردند بپدران خویش و هر کسی می‌گفت من فلانم پسر فلان تا رسیدند بسلمان . سلمان گفت « انا سلمان بن الاسلام » مـن سلمانم پسر مسلمانی. این خبر بعمر رسید، گفت راست گفت سلمان « وانا عمر بن الاسلام » من عمرم پسر مسلمانی ، ای‌که فخر من بمسلمانی است .

آیهٔ ۶ **النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ** پیغامبر صلـوات الله علیه اولـی تـرست بگرویدگان، ای‌که او مهربان‌تر است برمومنان **مِنْ أَنْفُسِهِمْ** از آنکه ایشان بر یکدیگر. و نیز گفته‌اند چون رسول ایشانرا بچیزی خواند ، و دل ایشان چیزی دیگر خواهد ، فرمـان رسول اولی‌تر . و نیز گفته‌اند پیغامبر اولی‌تر بگزارد حق [2] از مومنان و دست گرفتن ایشان چون درمانند .

۱ــ ۱ــ چنین است درنسخهٔ اصل. با آنکه « اندردین » مفید معنی‌تواند بودولی‌با توجه به عبارتهای : « برادران شماانددردین » و « عم زادگان شمااند » بنظرمی‌رسد که « یاران شمااند در دین » مناسب‌تراست .

۲ ــ در نسخهٔ اصل افزوده است : و ، به قیاس معنی جمله حذف شد .

و رسول گفت صلوات‌الله علیه که هیچ مومن و مومنه نیست کـه نه من بدو اولیترم از همه مردمان درین جهان و درآن جهان ، برخوانید اگر خواهید « النبی اولی بـالمومنین من انفسهم » . و روایت کرده‌اند از رسول صلوات الله علیه که او گفت هر آن مومنی کـه بمیرد و مالی رها کند از پس خویش ، آن مال میراث خواران اورا باشد، و اگر کسی بمیرد و وامی رها کند یا فرزندی بی کس ، توختن آن وام بـر منست و انـدیشه کشیدن آن فرزند بی‌کس بر منست. و در روایتی آمده استگو بر من، ای منم مولای او، ای که خواجهٔ او و کار ساز او . باز آییم بآیت .

وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ و زنان رسول که پس از رسول مانند مادران ایشانند، حرام است بریشان نکاح ایشان،و واجبست بر مومنان بزرگ داشت ایشان ، هم چنانکه مادرانرا بزرگ دارند و حرمت دارند .

و علما را خلاف است که دریشان شایست نگریست هم چنانکه در مادران. گروهی گفته‌اند شایست نگریست هم چنانکه در مادر، از بهرآنکه نکاح ایشان حرام بود. وگروهی گویند از علماکه‌نشایست نگریست درایشان، و نکاح ایشان حرام بود از بهرپیغامبر صلی‌الله علیه . و آمـده است از عایشه رضی الله عنها که چون خواستی کـه مردیرا بار دادی خواهر را ، اسما را ، بفرمودی تا آن مرد را شیر دادی تا خواهر زادهٔ او شدی و محرم شدی، وروا بودی خودرا بدونمودن.و مذهب اهل مدینه آنستکه شیرخوارگی دربزرگی ثابت شود.

و عمر خطاب رضی الله عنه این آیت را چنین خواندی « وازواجه امهاتهم وهو اب لهم » زنان،مادران ایشانند، و اوپدر ایشان **وَ اُولُوا الْاَرْحَام**

و خویشاوندان **بَعْضُهُمْ اَوْلَی بِبَعْضٍ** گروهی ازیشان اولیتر بگروهی ، ای‌که ایشان بمیراث یکدیگر سزاوارتر **فِی کِتَابِ اللّٰهِ** در قرآن که کتاب خدای است تعالی (f. 149 a) ونامهای اوسوی بندگان، ای‌که قرآن **مِنَ الْمُومِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ** از آن گرویدگان کد ایشان خان و مانها رها کردند و بمدینه آمدند و بر یکدیگر برادری گرفتند از بهر خدای تعالی . و آن چنان بود که در ابتدا[ی] اسلام میراث یکدیگر بـایمان و هجرت بردندی و ببرادر خواندگی در دین و بسوگندی شدن بـر یکدیگر . این آیت منسوخ کرد آنرا ومیراث بخویشی‌نهاد . **اِلاَّ اَنْ تَفْعَلُوا اِلَی اَوْلِیَائِکُمْ مَعْرُوفًا** این‌استثناء منقطع است ، ای کـد لیکن اگـر وصیتی کنید سوگندیان خود را یـا پسر خواندگان خود را وآنکسانرا که میراث نبرند روا باشد از سه‌یك **کَانَ ذَلِكَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُوراً** هست پاداش آن وصیت نبشتد درنامهٔ شما ثواب‌آن. ونیز گفته‌اند هست این نبشته در لوح محفوظ .

آیهٔ ۷ **وَ اِذْ اَخَذْنَا** یادکن چون‌گرفتیم **مِنَ النَّبِیِّینَ**[۱] **مِیثَاقَهُمْ** برپیغامبران عهدهای ایشان‌که‌آن عهد استوار کرده بود بسوگند **وَ مِنْكَ** و ازتوکه محمدی **وَ مِنْ نُوحٍ** و از نوح پیغامبر . و آمده است در تفسیر که رسول گفت « انی خلقت قبل الانبیاء و بعثت بعدهم » مرا پیش از پیغامبران‌آفریدند و پس‌شان بخلق فرستادند . از بهر این بود که رسول را پیش از نوح یاد کرد . وپیمان گرفتن بریشان‌آنگاه بودکه ازپشت آدمشان بیرون آوردند هم چند مورچه‌ای خرد **وَ اِبْرَهِیمَ وَ مُوسَی وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ** پیمان بستم برتو و ابرهیم وموسی و عیسی تا بگزارنـد آنچه ایشانرا فرموده‌اند گزاردن آن و استوار دارنـد

۱ ـ ق : النبیین .

[یکدیگر] [۱] را و وفا کنند بدانچه [پذیرفته‌اند] [۲] . این پیمان بر همه پیغامبران بود ولکن این پنج تن یادکرد که ایشان اهل شرایع‌اند ودرکتاب ایشانست کن و مکن ، و اولواالعزم ایشانند ، و رای و تدبیر ایشانراست . و امت بسیار وتبع ایشانراست . و ابتدا برسول کردکه خطاب برو بود ودیگر پیغامبران تبع او بودند . و نیز گفته‌اند پیمان آن بود کـه پدید کنند امتان خویش راکه محمد رسول خدای است تعالی،و رسول پدید کند پس اوپیغامبر نخواهد بود **وَ اَخَذْنَا مِنْهُمْ** و بستدیم‌ازیشان **مِیثَاقاً غَلِیظاً** پیمانی گران و استوار کرده بسوگند که پیغامبری گزارده دارند .

آیهٔ ۸ **لِیَسْئَلَ الصَّادِقِینَ عَنْ صِدْقِهِمْ** از بهر آن پیمـان بست بریشان تـا بپرسد [۳] راست‌گویان زبانرا [۳] از اخلاص دلهای ایشان‌که دردل داشتندآنچه بزبان می‌گفتند.و نیز گفته‌اندتا بپرسند پیغامبرانرا از رسانیدن پیغام وامتانرا ازپذیرفتن‌آن **وَ اَعَدَّ لِلْکَافِرِینَ** وساختست ازبهرکافرانراکه خستون نمی‌آیند بپیغامبری پیغامبران **عَذَاباً اَلِیماً** پادافراهی دردناك .

۱ ــ درنسخهٔ اصل : یکدر .

۲ ــ در نسخهٔ اصل : پذیرفتنداند .

۳ ــ ۳ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . با توجه به کلمهٔ « الصادقین » و عبارات منقول از تفاسیر ذیل بنظر می‌رسدکه در اصل بوده‌است « راست گویانرا » ، مگر آنکه « راست‌گویان » راصفت « زبان »بدانیم . درترجمهٔ تفسیر طبری : «تا بپرسند راست‌گویان از راستی ایشان » ج ۱۴۲۲/۵ ؛ « تا بپرسند راست‌گویان را ... » حاشیه همین صفحه ؛ در تفسیرسورآبادی : « تا بپرسند را ستان را از راستی‌ایشان . » ص ۲۹۹ ؛ درکشف الاسرار میبدی : « پیمان‌از بهر آن ستد تا فردا راست‌گویان را از راستی بپرسند » ج ۲/۸ .

آیهٔ ۹ **یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا** ای گرویدگان **اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ** یاد کنید نیك داشت (f. 149 b) خدایرا تعالی برشما ، ای‌که شکر کنید نعمت خدایرا تعالی که بازداشت از شما دشمنان شما را **إِذْ جَاءَتْکُمْ جُنُودٌ** چون‌آمد بشما سپاهی . و آن روز خندق بود کـه رسول صلوات الله علیه مدینه حصار کرد وسپاهی‌ازقریش‌بیامد **فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا** فرستادیم بریشان بادی ، ای که صبا « وجنوداً » سپاهی از فریشتگان کـه ندیدید شما ایشانرا . آمده است که خدای تعالی هزار فریشته بفرستاد و جبریل در میان ایشان ، تکبیر کردند وباد درآمد ، ایشانرا نگوسار کرد و خیمهای ایشانرا بکند ، مشرکان همه هزیمت شدند **وَ کَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیراً** وخدای تعالی بدانچه شما می‌کردید بیناست در جنگ خندق ، و آن جـوی بزرگ بریدن گرد برگرد مدینه .

قصه ــ چنان بود که چون رسول صلوات الله علیه بمدینه آمد، صلح کرد بر جهودان [۱] قریضه و نظیر [۱] که یار او نباشند ، واگر کسی برو جنگ کند یار ایشان هم نباشند، نه او را باشند و نه برو . ایشان عهد بشکستند. وآن چنان بودکه حیی‌اخطب بمکه رفت با جماعتی از جهودان و برآغالانید بوسفین را برجنگ رسول. پس بقبیلهٔ غطفان وکنانه‌آمد وایشانرا برانگیخت تا مکیان و غطفانیان و کنانیان جملد شدند پانزده هزار مرد سواره و پیاده ، پس حیی‌اخطب بقریضه آمد و مهتر ایشان آن روز کعب اسد بـود ، گفت

---

۱ ــ ۱ــ این‌دو کلمه درمتون معتبر بصورت« قریظه » و« نضیر » نوشته شده است. ضبط این کلمات در قصص الانبیاء تـالیف ابواسحق ابرهیم بن منصور ابـن خلف النیسابوری نیز با ضبط متن موافق است .

ای کعب همه قریش را بیاوردم و کنانیانرا و غطفانیانرا . بشکن این عهد که میان تو است و میان محمد . بسیاری بگفت تا عهد بشکست‌وعهدنامه را پاره کرد . خبر برسول رسید ، رای زد بر یاران خویش و ازیشان رای خواست. سلمان گفت ما بپارس چون بترسیدیمی از سپاهی ،کنده‌ای بکندیمی گرد بر گرد خویش . هیچ افتدت که جویی بزرگ ببری ؟ پس رسول صلوات الله علیه بر مدینیان یکجا بیرون آمد از مدینه و رسول میتینی[1] بدست خویش بگرفت و می‌گفت «بسم الاله الذی بدینا فلوعبدنا غیره شقینا » بنام خدای و بدو پدید آمدیم ما ، و اگر جز او را پرستیم بدبخت‌شویم . پس او و یاران او جوی بزرگ غفج ببریدند . و سپاه قریش بیامد و از آن جانب خندق فرو آمدند .

پس عیینة بن حصن‌را برسولی فرستادند وگفتند خرمای مدینه امسال ما را ده تاباز گردیم و ترا بر مدینیان رها کنیم . رسول گفت ندهم . گفت اگر همه ندهی نیمی بده. گفت روا باشد[2]. چون خواست که‌آن صلح بنویسند[2]، سعد معاذ گفت ای رسول الله ، خدای تعالی بتو وحی کرده است که نیمی‌بده؟ گفت نه ، ولکن چون دیدم که همه عرب جمله شدند و یك دست روی بشما نهادند، گفتم اینها را که آمدند باز گردانم و پس برین جهودان جنگ‌کنم. سعد گفت در جاهلیت و کافری نتوانستند که از ما یکی خرما بستانند مگر ببها و یا مهمانی و مردمی . (f. 150 a) اکنون که خدای تعالی گرامی کرد ما را ، خراج خواهیم داد ایشانرا و این ننگ بخود خواهیم آورد؟ بخدای

۱ ــ در نسخهٔ اصل : مبتینی .

۲ــ ۲ــ چنین است در نسخهٔ اصل.

که ندهیم مگر شمشیر .

چون روز آدینه بود بوسفین پیغام داد بحیی اخطب که فردا تو و قوم تو بیایید تا جنگ کنیم که دیر ماندیم ما ایدر . و جهودان قریظه گفتند مر رسول بوسفین را، فردا روز شنبه است وما روزشنبه جنگ نکنیم. بوسفین گفت رواست اگر فردا جنگ نکنید ، روز یك شنبه جنگ کنیم ، و لکن پسرانرا برما فرستید بگرو تا دل ما بیارامد و بدانیم که شما جنگ خواهید کرد . جهودان قریضه گفتند که در شریعت ما روا نیست که کسی امشب برما آید یا کسی از ما بیرون رود . بوسفین ترسید که ایشان مکر می‌کنند و بد می‌سگالند برو ، و یار رسول خواهند شد ، در دل کرد که بمکه باز گردد از پس آنکه ماهی ببوده‌بودآنجا . پس خدای‌تعالی بادی بفرستاد تامیخهای خیمهٔ ایشان برکند و آتشهای ایشانرا بکشت و طویلهٔ اسبان بگسست تا همه در یکدیگر افتادند و فریشتگان تکبیر کردند ، همه هزیمت شدند . باز آیم بآیت .

آیهٔ ۱۰ **اِذْ جَاۤوُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ** چون آنگاه که آمدند آن سپاه از زبردست شما ، ای که زبر دست آن دره‌که سوی مشرق بود، ازآن جانب عوف مالك بود و جهودان نضیر و عیینة بن حصن و بدویان زمین نجد و طلیحة بن‌خویلد و همه قبیلهٔ اسد **وَمِنْ اَسْفَلَ مِنْکُمْ** و از زیردست شما سوی مغرب از میان دره ، بوسفیان آمد و مکیان و یزیدبن جحش و همه قریش و بواعور سلمی و حیی اخطب و جهودان قریضه و عامر بن الطفیل از برابر خندق این همه سپاه فرود گرفتند مدینه را **وَاِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ** و چون آنگاه که چشمها در چشم خانها بگشت و خرد خیره و حیران شد از بسیاری سپاه . و نیز گفته‌اند

بر خزید از چشم خانها از سختیِ کار و دشخواری [۱] **و بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ** و دلها برسید بحلقها ، ای کہ از جای خویش بشد از بیم و ترس . این مثلی استکچون کار سخت شود چنین گویند. و روایت آمده است از ابوسعید خدری که او گفت ما روز خندق رسول را گفتیم، ای رسول‌الله هیچ دعایی هست که ما بگوییم در چنین حال ؟ گفت هست ، بگویید « اللهم استر عورتنا و امن روعتنا » بگفتیم ، آن باد [۲] بیامد و جمله دشمنان هزیمت شدند **و تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا** و گمان می‌برید بخدای تعالی گمانیهای بد ای منافقان،ای که منافقان می‌گفتند کہ محمد و یاران او را این سپاه از بن و بیخ و بار بکند و مومنان بی گما [۳] بودند که خدایشان نصرت کند.

آیهٔ ۱۱ **هُنَالِكَ** که درآن حال پدید آید مخلص‌از منافق **ابْتُلِيَ الْمُومِنُونَ** آزموده کردند گرویدگانرا **وَ زُلْزِلُوا** و بجنبانیدند ایشانرا **زِلْزَالاً شَدِيداً** جنبانیدنی سخت .

آیهٔ ۱۲ **وَ اِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ** یاد کن، ای محمد ، چون می‌گفتند منافقان آنانکه بزبان گرویده بودند وبدل نگرویده بودند (f. 150 b) **وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** و آنکسها که در دلهای ایشان شکی و نفاقیست **مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ اِلاَّ غُرُوراً** وعده نکرد ما را خدای و رسول او مگر فریبی . و ازین آن خواستند که رسول صلوات‌الله علیه می‌گفت که پارس و روم هردو از بهر من گشاده شود . معتب بن قشیر منافقی بود، گفت بنگرید ما را نوید کوشکهای یمن‌می‌دهد و ملك عجم و پادشاهی‌روم، و امروز ما خود نمی‌یاریم

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : دسخواری .

۲ ــ در نسخهٔ اصل: به خط دیگری افزوده شده است « ی » .

۳ ــ بی گما : بی گمان .

که سر از خانه بیرون کنیم و بقضای حاجت بصحرا رویم . بخدای کـه این نیست مگر فریب و دروغ . و آن که گفت « ما و عدنا اللّٰه » بزبان گفت ودر دل نداشت که خدای یکیست ومحمد رسول او، که اگر دردل داشتی مسلمان بودی ، و منافق نبودی .

آیهٔ ۱۳ **وَ اِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ** و یادکن چون می‌گفتند گروهی ازمنافقان **یَا اَهْلَ یَثْرِبَ** « یثرب » نام مدینه است، ای مدینیان **لَا مَقَامَ لَکُمْ** این جای، جای ایستادن شما نیست **فَارْجِعُوا** باز گردید بخانهای خویش بمدینه،ای‌که رسول را تنها رها کنید که روی ایستادن نیست و خواستند تا مسلمانان بـاز گردند و رسول تنها ماند . و اگر « لا مقام لکم » ، « میم » را پیش خوانی، چنان باشد که روی ایستادن نیست مر شما را و شما بر نیایید بر قریش‌وسپاه ایشان. و آن چنان بود که رسول صلوات‌اللّٰه علیه بیرون‌آمد از مدینه بجایی که آنرا سلع خوانند تا بر کافران جنگ کنند . گروهی از منافقان دستوری خواستند که باز گردیم ، چنانکه خدای تعالی گفت **وَ یَسْتَاْذِنُ فَرِیقٌ مِنْهُمُ النَّبِیَّ** و دستوری خواستند گروهی ازیشان از پیغامبر صلوات اللّٰه علیه تـا باز گردند بخانها **یَقُولُونَ اِنَّ بُیُوتَنَا عَوْرَةٌ** می‌گفتند که خانهای ما بی‌کسست ، دیوارندارد واستوار نیست، ترسیم‌که دشمنان‌آنرا غارت کنند **وَ مَاهِیَ بِعَوْرَةٍ** و خدای تعالی گ ، نیست آن خانها بی کس و بی دیوار ، ایشانرا دروغ‌زن کرد **اِنْ یُرِیدُونَ اِلَّا فِرَاراً** و نمی خواهند مگر گریختن ازجنگ. و این دو محلت که دستوری خواستند یکی بنو حارثه بود و دیگر بنوسلمد . خواستند که جنگ جایهای خویش خالی کنند روز خندق . خدای تعالی این آیتها بفرستاد .

آیهٔ ۱۴ وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا و اگر در آمده شود بر آن منافقان از گوشهای مدینه، ای که اگر کافران در آیند در مدینه ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ پس خواسته شود از آن منافقان تا شرك آرند . و تفسیر « فتنه » ایدر شرك است لَأَتَوْهَا هر آینه که بدهند مراد کافران . و اگر « لاتوها » بی مد خوانی، ای که بدان آیند که ایشان می‌خواهند وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا و درنگ نکنند بگفتن آن کلمهٔ کفر که آنرا فتنه خوانند إِلَّا يَسِيرًا مگر اندکی زود همه کافر شوند . و نیز گفته‌اند درنگ نکنند بمدینه مگر اندکی که زود هلاك شوند . (f. 151 a)

آیهٔ ۱۵ وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ بدرستی و راستی که پیمان بسته بودند بر خدای تعالی و بر رسول [1] او [1] پیش از آنکه غزات خندق بود لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ پشتها ندهند ، ای که هزیمت نشوند از دشمنان وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا و هست عهد خدای پرسیده ، ای که خدایشان بپرسد از آن عهد روز قیامت . اگر وفا کرده‌اند بهشت دهد ، و اگر وفا نکرده‌اند دوزخ دهد .

آیهٔ ۱۶ قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ بگوی ای محمد هرگز سود ندارد شما را گریختن إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ اگر بگریزید از مرگ أَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن که نبشته شده است برشما وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا و همیدون برخورداری ندهند شما را مگر مدتی اندك ، و آن مدت اجلهای شماست .

آیهٔ ۱۷ قُلْ مَنْ ذَا [2] الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ بگوی ای محمد آن کیست که

---

۱ ـ ۱ ـ در نسخهٔ اصل ظاهراً : اوا.

۲ ـ ق : ذا .

نگاه دارد شما را از عذاب خدای تعالی **اِنْ اَرَادَ بِکُمْ سُوءً** اگر خواهد کــه شما را اندوهگین کند بعذابی یا بهزیمتی یا کشتنی یا مصیبتی **اَوْ اَرَادَ بِکُمْ رَحْمَةً** یا خواهد بشما بخشایشی ، ای که دولتی و نصرتی و نیکیی و توبدای **وَ لَا یَجِدُونَ لَهُمْ** و نیابند مــر خود را ایشان **مِنْ دُونِ اللّهِ** جز خدای تعالی **وَلِیّاً** کار سازی **وَلَانَصِیراً** و یا نیز یاری که ایشانرا یاری دهد.

آیهٔ ۱۸ **قَدْ یَعْلَمُ اللّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنْکُمْ** هرآینه که می‌داند خدای تعالی آنکسانرا که بازمی‌دارند مردمانرا از یاری دادن محمد **وَالْقَائِلِینَ لِاِخْوَانِهِمْ** ومی‌گویند مرمنافقانرا که چون ایشانند و برادران ایشانند **هَلُمَّ اِلَیْنَا** بیایید سوی ما و بگذارید محمد راکه اوفریفته است که خود را می‌فریبد **وَلَایَأْتُونَ الْبَأْسَ اِلّاَ قَلِیلاً** و نیایند بجنگ بر یاران رسول مگر اندکی ، ایشانرا بدان معذور دارند و بنمایند که ایشان بر یاران رسول‌اند . و نیز گفته‌اند حاضر نیایند بجنگ مگر بدشخواری، و اگر بیایند بظاهر با مسلمانان باشند ، و دلهای ایشان با کافران بــاشد . و نیز گفته‌انــد حاضر نیایند بجنگ مگر بریا و سمعه . و حسن بصری می‌گوید هر کاری کــه برای خدای باشد اندك باشد .

آیهٔ ۱۹ **اَشِحَّةً عَلَیْکُمْ** بخیلان‌اند بر شما ، نخواهند که شما را نیکی باشد و دولت . و نیز گفته‌اند بخیلان‌اند ، هزینه نکنند مال خویش در جنگ . و نیز گفته‌اند بخیلان‌اند چون غنیمتی یابند پنهان کنند و در قسمت نیارند **فَاِذَا جَاءَ الْخَوْفُ** پس چون آنگاه کــه بیمی باشد از دشمنان ایشانــرا . و نیز گفته‌اند چون بترسند از رسول چون دست یابد بر کافران و نصرت او را باشد **رَاَیْتَهُمْ یَنْظُرُونَ اِلَیْكَ** بینی (f. 151 b) ایشانراکه می‌نگرند سوی توازبیم

دشمنان و جنگ کردن بر یشان، بر قول اول، و بر قول دوم از بیم پیغامبر **تَدُورُ اَعْيُنُهُمْ** می‌گردد چشمهای ایشا[1] درسرهای ایشان از بیم **کَالَّذِی یُغْشَی عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ** چون گشتن چشم کسی که بخواهد مرد و بی هوش شده باشد از بیم مرگ . و نیز گفته‌اند می‌گردد چشمهای ایشان ازسختی که بترسندکه نبایدکه ایشانرا بکشند **فَاِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ** پس چون آنگاه که بشود آن ترس و بیم **سَلَقُوکُمْ بِاَلْسِنَةٍ حِدَادٍ** رنجه‌دارند شمارا بزبانهای تیز، ای که زبان درازی کنند وطعنها کنند ومنازعت کنند درغنیمت وگویند مارا بیشتر باید. و نیز گفته‌اند داوریهایی کنند و عذرها خواهند از بهر نا آمدن خویش **اَشِحَّةً عَلَی الْخَیْرِ** بخیلان‌اند بر نیکی، ای که برفرمان برداری، فرمان‌رسول نکنند **اُولٰئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا** ایشانند ای شنونده که نگرویده‌اند بیکیی خدای‌تعالی **فَاَحْبَطَ اللّٰهُ اَعْمَالَهُمْ** نا چیز کناد خدای‌تعالی کردارهای ایشانرا وجهادایشانرا **وَ کَانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیراً** و هست آن ناچیز کردن جهاد ایشان و کردارایشان بر خدای‌تعالی آسان .

آیهٔ ۲۰ **یَحْسَبُونَ الْاَحْزَابَ** می پندارند منافقان از بد دلی ایشان و نفاق ایشان پس‌آنکه لشکر قریش بگریخته بود و بازگشته **لَمْ یَذْهَبُوا** ای پندارند که ایشان نرفته‌اند **وَ اِنْ یَأْتِ الْاَحْزَابُ** و اگر بازآید لشکر بار دیگر . و «احزاب» لشکرهایی باشد که گرد آمده باشند در معصیت خدای تعالی **یَوَدُّوا** خواهندی منافقان **لَوْ اَنَّهُمْ بَادُونَ فِی الْاَعْرَابِ** که ایشان از مدینه بیرون رفته باشندی بادیه در میان اعرابیان مدینه **یَسْأَلُونَ عَنْ اَنْبَائِکُمْ** می‌پرسند از خبرهای شما و می‌شنوندی بی از آنچه بر شما حاضر باشند در جنگ ، و می‌گویندی بریکدیگر هنوز محمد هلاک نشد ، و یاران او هلاک

---

۱ ـ ایشا : ایشان .

نشدند ، هنوز بوسفین و یاران او دست نیافتند **وَ لَوْ کَانُوا فِیکُمْ** و اگر باشند در میان شما **مَا قَاتَلُوا اِلَّا قَلِیلاً** جنگ نکنند مگر اندکی بدشخواری .

آیة ۲۱ **لَقَدْ کَانَ لَکُمْ** بخدای که هست مر شمارا ای یاران رسول **فِی رَسُولِ اللّٰهِ** در رسول خدای **اِسْوَةٌ**[1] **حَسَنَةٌ** پی بردن نیکو، ای که اگر شما را رنجی رسید، رسول را هم رسید ، دندان پیشش شکسته شد و رخش سوراخ شد و عمش، حمزه کشته شد . او صبر کرد شما نیز همان کنید که او می‌کند. و صبر کنید و این خرسندییست که یاران رسول را می‌دهد . و نیز گفته‌اند « اسوة حسنة » سنتی است نیکو که او را رها نکردید و ازو بر نگشتید چنانکه او روز احد کرد از پس آنکه دندانش شکسته شده بود ورخش سوراخ شده (f. 152 a) بیستاد در جنگ وهزیمت نشد. پس پدید کرد که اقتدا کدکند برسول وگفت **لِمَنْ کَانَ یَرْجُوا اللّٰهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ** این اقتدا آنکس کند که امید می‌دارد از خدای تعالی ثواب، و اومید می‌دارد که روز پسین‌او را رستگاری باشد . و نیز گفته‌اند این اقتدا آنکس کند که می‌بترسد از خدای تعالی و از روز رستاخیز **وَ ذَکَرُوا**[2] **اللّٰهَ کَثِیراً** و یاد می‌کند خدایرا تعالی از بیم عقوبت و اومید مثوبت .

آیة ۲۲ **وَ لَمَّا رَاَالْمُومِنُونَ الْاَحْزَابَ** وچون آنگاه‌که بدیدند گرویدگان آن سپاههای کافرانرا **قَالُوا هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ** این آنست که وعده کرده است ما را خدای تعالی و رسول او **وَ صَدَقَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ** راست

---

۱ ــ ق : اسوة (بضم اول) .
۲ ــ ق : ذکر .

[گفت][1] خدای تعالی و رسول او. و وعده آن بود که گفت « ام حسبتم ان تدخلوا الجنة » تا بدان جای کـه « الا ان نصرالله قریب »[2] پس بدانستند بـدین آیت کـه ایشانرا مبتلی خواهندکرد ، چون مبتلی شدند بجنگ احزاب ، بدانستندکه بهشت واجب شده است مرایشانرا اگر صبر کنند و تسلیم **وَمَازَادَهُمْ** و نیفزود ایشانرا آمدن سپاه **إِلَّا إِيمَاناً** مگر بی‌گمانی درآنچه خدای‌تعالی راست‌گوی است و رسول **وَتَسْلِيماً** و کار خویش سپردن بخدای تعالی و گردن نهادن مر فرمان خدایرا تعالی .

و روایت کرده‌اند از رسول صلی‌الله علیه که او خطی بکشید از بهر آن تا بر آن خط بکنند و در آن میان‌که آن می‌کندند[3]، رسول گفت خبر کرد مرا جبریل که امت من کوشکهای جزیره بگیرد و مداین کسری ، شاد باشید بدین نصرت . مسلمانان شادی کردند و گفتند الحمدلله وعدهٔ راستست که‌ما را از پس‌آنکه در حصاریم نصرت وعده کرده است . درین حدیث بودند که سپاه قریش پیدا آمد . مومنان گفتند « هذا ما وعدنا الله و رسوله » این آنست که وعده کرد ما را خدای و رسول او تا آخر آیت .

آیهٔ ۲۳ **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از گرویدگان **رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ**

---

۱ ـ با توجه به‌معنی کلمهٔ « صدق » وترجمهٔ این آیه در برخی از تفاسیر بشرح ذیل افزوده شد : در ترجمهٔ تفسیرطبری : « وراست گفت خدای‌عزوجل و پیغامبر او». ج ۵/۱۴۲۵ ؛ در تفسیر سورآبادی : « و راست گفت خدای سبحانه و تعالی و رسول او صلوات‌الله علیه هرچه وعده کرد. » . ص۳۱۳ ؛ درکشف الاسرار میبدی : « و راست گفت خدا ورسول او ». ج ۸/۱۶.

۲ ـ قرآن مجید، سورة البقرة (۲) ، آیهٔ ۲۱۴ .

۳ ـ اشاره به جنگ خندق است که قصهٔ آن درذیل آیهٔ‌نهم همین سوره‌آمده است .

مردان‌اند که راست گفتند آنچه عهد کردند با خدای تعالی ، ای که راست گویان بودند در عهد و پیمان خویش کـه رسول را نصرت کنند **فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ** پس ازیشان کس هست کـه پرداخته است از نذر خویش و شهید شده است چون حمزة بن عبدالمطلب و شهیدان احد **وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ**[1] و ازیشان کس هست که چشم می‌دارد که بکشند اورا و شهید گردد **وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً** و بنگردانیدنـد پیمان خویش را و تباه نکردنـد تباه کـردنی و بنگردانیدندگردانیدنی[2] چنانکه منافقان شکیبایی کردند ونگریختند چنانکه منافقان گریختند[2] .

آیهٔ ۲۴ **لِيَجْزِيَ اللّهُ الصّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ** تا پاداش دهد خدای تعالی راست گویانرا براستی ایشان درپیمانهای خویش‌که (f. 152 b) پیش ازین کرده‌اند **وَ يُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ** و عذاب کند منافقانرا اگر توبه نکنند و بمیرند بر نفاق **اِنْ شَآءَ اَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ** اگرخواهدکه ایشانرا عذاب‌کندیا توبهٔ ایشان بپذیرد، ای کـه بیرون نشان آرد از نفاق **اِنَّ اللّهَ كَانَ غَفُوراً** که هست خـدای تعالی پوشنده بر تایبان وگناهان ایشان **رَحِيماً** بخشنده هرکه ازیشان بر توبه بمیرد .

آیهٔ ۲۵ **وَ رَدَّ اللّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ**[3] وباز گردانید خدای تعالی کافرانرا بـا دلهای پر کینه و پر خشم ، ای کـه بوسفین و سپاه او **لَمْ يَنَالُوا خَيْراً** نیافتند از محمد مصطفی صلوات الله علیه و یاران او نیکی،ای‌که نبود ایشانرا

۱ ـ ق : ینتظر (به ضم راء) .

۲ ـ ۲ ـ چنین است در نسخهٔ‌اصل: ولی‌با توجه به معنی کلی آیه ، این‌عبارت غلط می‌نماید . شاید در اصل به‌یکی ازصورتهای‌زیرین بوده‌است: « چنانکه منافقان شکیبایی‌نکردند وبگریختند. » یا « چنانکه منافقان شکیبایی نکردند و گریختند. »

۳ ـ در نسخهٔ اصل : بغیضهم .

بر رسول صلوات الله علیه ظفری و نرسیدند بغنیمتی **وَ کَفَی اللّٰهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ** و کفایت کرد خدای تعالی مر گرویدگانرا کارزار کردن بر یشان ، ای که حاجت نیامد مومنانرا بجنگ کردن ، کـه خدای تعالی باد صبا بفرستاد چنانکه گفته شد تـا ایشان هزیمت شدند **وَ کانَ اللّٰهُ قَوِیًّا عَزِیزاً** و هست خدای تعالی نیرومند در پادشاهی خویش « عزیزا » ارجمند در کشیدن انتقام از دشمنان خویش .

وَ اَنْزَلَ الَّذِینَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ و فرود آورد آنکسانرا که پشت کافران بودند و یاری دادند ایشانرا از جهودان قریضه که توریت‌خوانان بودند **مِنْ صَیاصِیهِمْ** از حصارها و قلعهای ایشان . و نیز گفته‌اند ازکوشکهای ایشان . و هـر چه بدان دشمن خویش را بـاز توان داشت از خـود ، آنرا « صیصه » خوانند. آیهٔ ۲۶

و میان قریضه ورسول‌صلی‌الله‌علیه عهدی بود،آنرا بشکستند . رسول صلی‌الله‌علیه پس شانزده روز از شکستن عهد ایشان بغزات ایشان رفت .و قتاده می‌گوید که رسول در خانهٔ زینب بود دختر جحش ، غسل مـی‌کرد ، جبریل بر درآمد ، گفت ای مردی [1] جنگی ترا که معذور دارد بنهادن سلاح ؟ مـا فریشتگان هنوزسلاح ننهاده‌ایم، خیز بحصار قریضه روکه من آن حصارراست کرده‌ام و زههای کمانهای ایشان ببریده‌ام و درهای ایشان بگشاده‌ام وزلزله در میان ایشان افکنده‌ام و جنبشی . رسول صلوات‌الله علیه برفت و بیست و یك شبان روز بر در آن بنشست تا همه فرودآمدند بر حکم سعد . پس سعد حکم کردکه جنگیان ایشانرا بکشند ، و بچگان خرد ایشانرا که نا رسیده بودند

---

۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل.

و زنان ایشانرا برده کنند، و خانها[ی] ایشان و باغهای ایشان مهاجریانرا باشد که از مکه هجرت کرده‌اند، و مدینیانرا نباشد. قوم سعد معان را گفتند که باغ وخانه مهاجرانرا دادی و ایشانرا برما برگزیدی. جواب دادکه شما خانه و باغ دارید و ایشان ندارند. رسول تکبیر کرد و گفت قضا کرد سعد قضایی‌که خدای تعالی کرده بود. (f. 153 a) و نیز گفته‌اند که ایشان بحکم رسول فرود آمدند ولکن سعد را حکم کرد و گفت تو چه بینی؟ گفت اگر مرا فرمایی حکم ایشان، جنگیان ایشانرا بکشم و زنان و بچگان ایشان‌را برده کنم و مال ایشان قسمت کنم. رسول گفت بدان خدای که جان من بفرمان اوست که آن حکم کردی که خدای تعالی فرموده است. باز آییم بآیت.

وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ وافکنده شد دردلهای ایشان بیم وترس از شما که مومنانید **فَرِيقاً تَقْتُلُونَ** گروهی را بکشید **وَتَأْسِرُونَ فَرِيقاً** و برده‌کردید[1] گروهی را، و آن زنان بودند و بچگان، وآمده است درحدیث که ایشانرا عرض می‌کردند بر رسول صلوات الله علیه، هرکه را ازیشان موی عانه‌برسته بودیا خواب دیده بود بفرمودتا بکشتندش. وآمده است‌که ازیشان چهار صدو پنجاه مرد را بکشت و هفصد کس را برده کرد.

آیهٔ ۲۷ **وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ** و میراث داد شما را، ای که ملك شما کرد زمینهای ایشانراکه‌کاشتنی‌بودوسرایهای‌ایشان وخانهای ایشان **وَأَمْوَالَهُمْ** و خواستهای ایشان که جز زمین بود و خانه **وَأَرْضاً لَمْ تَطَؤُهَا** و زمینهایی

---

۱ ـ چنین است در نسخهٔ اصل: با توجه به کلمات «تقتلون» و «تاسرون» وجملهٔ «گروهی‌رابکشید» درترجمهٔ «تقتلون»، «برده کنید» مناسب تر می‌نماید.

که هنوز نسپردهاند آنرا بقدمهای خویش و بخواهیدگرفت آنرا تا روز قیامت. و نیز گفتهاند که مراد ازین خیبر است که آن شما را خواهد شد . و نیز گفتهاند مکه است. و نیز گفتهاند پارس و روم است **وَ كَانَ اللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً** و خدای تعالی‌هست برهرچه بخواهد توانای[1] که هرچه خواهد از بهر شما بگشاید ، تواند .

آیهٔ ۲۸ **يَآ أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ** ای پیغامبر بگوی مر زنان خویش را . این آیت آنگاه آمد که زنان رسول ازو نفقهٔ افزونی خواستند و جامهای پوشیدنی ، و رنجه می‌داشتند، و او چیزی نداشت که بریشان نفقه‌کردی . و آمده است که نخست ایشان ام سلمه بود که ازو پرده‌ای خواست که بر در برآویزد وآن پرده را علمها باشد،و رسول نداشت، و میمونه حله‌ای خواست یمانی ـ و « حله » یك یمل جامه باشد که آن دو پاره باشد ـ وزینب جامه‌ای بخط چنانکه بیمن بافند ، و ام حبیبه چادر سپید خواست ، و حفصه جامهٔ مصری خواست ، و جویریه معجر خواست ، و سوده مخملی خیبری خواست . هر کسی چیزی می‌خواستند جزعایشدکه او هیچ نخواست . خدای تعالی این آیت بفرستاد و فرمود رسول را تا ایشانرا مخیر کند میان آنچه بر رسول بباشند و بثواب خدای تعالی بسنده‌کنند ، و اگر این جهان خواهند رسولشان طلاق دهد « یا ایها النبی قل لازواجك » بگوی زنان خویش را **إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا** اگرهستید شما خواهندگان زندگانی این جهان و آرایش‌آن **فَتَعَالَيْنَ** پس بیایید **أُمَتِّعْكُنَّ** تا شما را چادری و پیرهنی و داونی بدهم که متعه طلاق است **وَ أُسَرِّحْكُنَّ** (f. 153 b) **سَرَاحاً**

---

۱ ـ توانای : توانا

جمیلاً[1] دست باز داشتن نیکویی[1]، ای که طلاق سنتتان دهم بی‌ازآنچه رنجی بشما رسانم .

عایشه می‌گوید چون این آیت فرود آمد، پیش از همه رسول گفت صلوات الله علیه مراکه ای عایشه بر تو سخنی خواهم گفت ، زبان ندارد ترا اگر شتاب نکنی تا آنگاه که دستوری خواهی از مادر و پدر . و این از بهر آن گفت که دانست که مادر و پدر من رضا ندهند که من ازو بیرون آیم . پس آیت تخییر بر خواند. من‌گفتم از بهراین کار بر مادر و پدر مشورت‌کنم؟ من خدایرا خواهم و رسول را و آن جهانرا . پس همه زنانرا همچنین مخیر کرد همه آن جواب دادند که من دادم . سعید جبیر می‌گوید که یکی زنی حمیری ، او خویشتن را اختیار کرد و از رسول بیرون‌آمد . و نیز آمده‌است که مخیر کرد رسول‌ایشانرا بدانکه‌پس او شوی نکنند، آنگاهشان‌نگاه داشت . و آن روز نه داشت ، جز حمیریه : پنج از قریش : عایشه ، و حفصه ، و ام حبیبه دختر بوسفین ، و ام سلمه دختر بو امیه ، و سوده دختر زمعه ، این پنج قریشیان بودند . و چهار دیگر نه از قریش : صفیه دختر حیی اخطب خیبریه، ومیمونه دخترحارث الهلالیه،وزینب دخترجحش الاسدیه،وجویریه[2]

۱ـ۱ـ درنسخهٔ‌اصل «واسرحکن» ترجمه‌نشده است،با توجه به‌کلمهٔ « سراحا » که به « دست باز داشتن » ترجمه شده، شاید بوده است : و دست باز دارم شما را دست باز داشتن نیکویی . در ترجمهٔ تفسیر طبری : «وگسیذکنم شما راگسیذکردنی نیکو » . ج ۵/۱۴۲۶ ، « وگسی‌کنم شماراگسی‌کردنی نیکو » ، « و دست باز دارم شمارا دست باز داشتنی نیکو» حاشیه همین صفحه ، در تفسیر سورآبادی : « و یله‌کنم شمارایله‌کردن خوب . » ص ۳۲۱ .

۲ ـ در نسخهٔ اصل : جوریه .

دختر حارث المصطلقیه . چون آنگاه که برگزیدند رسول را صلوات‌الله علیه و صبر کردند برو در حال فراخ دستی و تنگ دستی ، آنگاه خدای ایشانرا دو چیزداد : یکی ایشانرا مادرمومنان کرد چنانکه گفت « و ازواجه امهاتهم »[1] تا بزرگ دارند ایشانرا وبشناسند حق ایشان و حرمت ایشان ، و دیگر آنکه حرام کرد بررسول طلاق ایشان وزنی دیگر کردن بریشان جزیشان ، چنانکه گفت « لا یحل لك النساء من بعد .»[2]

آیهٔ ۲۹ **وَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظِيماً** و اگرشما خدایرا می‌خواهید ورسول او [و] آن سرای پسین‌را، ای‌که آن جهانرا، پس خدای تعالی ساختست ازبهر نیکوکارانرا از شما مزدی بزرگ ، ای‌که بهشت .

آیهٔ ۳۰ **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ** ای زنان پیغامبر **مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ** هر که آرد از شما گناهی‌زشت و آشکارا چون زنا و بدخویی و ازرسول بیرون‌آمدن **يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابَ**[3] **ضِعْفَيْنِ** دو چندان کنند مرو را عذاب که دیگر زنانرا کنند. جز ایشانرا یك حد زنند، و ایشانرا دو حد . و آمده است‌که ایشانرا سه حد زنند . از بهرآنکه « ضعف » یکی دو چند یکی باشد ، و یکی و دو ، سه باشد. و سعید جبیر می‌گوید چنانکه حد ایشان دوچند حد دیگر زنانست . هرکه ایشانرا قذف کند دو حد زنند قاذف ایشانرا **وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيراً** و هست‌آن بر خدای تعالی آسان، ای‌که آن دو حد فرمودن

۱ ـ قرآن مجید : سورة الاحزاب (۳۳) ، آیهٔ ۶.

۲ ـ قرآن مجید : سورة الاحزاب (۳۳) ، آیهٔ ۵۲ .

۳ ـ ق : العذاب (بضم ب).

آسانست .

آیهٔ ۳۱ وَمَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ هرآنکس که فرمان خدای‌کند و رسول او وَ تَعْمَلْ صَالِحاً وکارهای شایسته کند میان خویش ومیان خدای‌تعالی (f. 154 a) نُؤتِهَا اَجْرَهَا مَرَّتَیْنِ بدهیم او را پاداش کردار او دوچندانکه دیگر زنانرا دهیم وَ اَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً کَرِیماً و ساخته‌ایم آن زنرا روزیی نیکو ، ای که بهشت ، و نیز گفته‌اند « کریما » بسیار و حلال .

آیهٔ ۳۲ یَا نِسَآءَ النَّبِیِّ ای زنـان پیغامبر لَسْتُنَّ کَاَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ نیستید شما چون دیگر زنان ، ای‌که شما سزاوارترید بپارسایی ازدیگر زنان اِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلاَ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ نرم مباشید در گفتار، ای‌که‌سخن نرم مگویید وچاپلوسی مکنید بیگانگانرا فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ تا طمع کند آنکس که در دل او شهوت و آرزوی زنانست در شما . و نیز گفته‌اند آن منافق که در دلش بیماری‌نفاق است‌طمع‌کند، پندارد که‌آن‌سخن‌نرم وچاپلوسی ازبهرآنست تا بمراد آن مرد باشد وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً و بگویید سخنی درشت جزم ، ای که‌آن گویید که از روی دین روا باشد بی‌نرمی و چاپلوسی .

آیهٔ ۳۳ وَ قِرْنَ[۱] فِی بُیُوتِکُنَّ آرام گیرید در خانهای خویش وآهسته‌باشید و آرمیده وَلاَتَبَرَّجْنَ ومنمایید‌آنچه از شما نیکوست تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ[۲] الْاُولی خرامیدن آن زنان که در کافری بودند .

و « جاهلیت اولی »آن‌کافران نخستین‌اند که پیش ازیشان بهزارسال بودند . زنان ایشان شوی داشتندی و دوست‌گانی ، نیمهٔ فرودین از بهرشوی

۱ ــ ق : وقرن (به فتح قاف).

۲ ــ ق : الجاهلیة (به‌کسر تاء).

داشتندی ، و نیمهٔ زبرین از بهر دوستگان . و نیز گفته‌اند « و لاتبرجن » منمایید بیگانگان آنچه از شما نیکوست و خدای تعالی واجب کرده است بر شما که آنرا پنهان کنید . و رسول گفت صلوات الله علیه که آن زنان که می‌خرامند ودر رفتن خویش‌گاه برین سو می‌چفسد و گاه برآن سو، آن زنان که دل مردان بخود می‌کشند، در بهشت نروند . و آمده است نیزکه جاهلیت اولی ، روزگار ابرهیم بود ، که زنی پیرهنی بپوشیدی همه مروارید دوخته و دو جانب‌آن پیرهن‌گشاده و نا دوخته می‌رفتی‌تا مردان او را می‌دیدندی. و نیز گفته‌اند جاهلیت اولی پیش از پیغامبر بود صلوات الله علیه . و نیز گفته‌اند جاهلیت اولی هشتصد سال بود پیش از نوح علیه السلم .

وَ اَقِمْنَ الصَّلَوةَ و نماز بر پای دارید **وَ آتِینَ الزَّکَوةَ** زکوة خواسته بدهید **وَ اَطِعْنَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ** و فرمان خدای کنید و رسول او ، وپیرایهای خویش بمردان منمایید و در خانها آرام گیرید و بر بیگانگان سخن نرم مگویید **اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ** که میخواهد خدای تعالی تا ببرد از شما فرخجیهای زنان‌کافرکه درجاهلیت اولی بودند **اَهْلَ الْبَیْتِ** ای خاندان پیغامبر و زنان او **وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً** و پاك‌کند شما را از کردن‌آن چیزها که زنان در جاهلیت کردندی پاك‌کردنی، و این از بهر تاکیدگفت.

و روایت کرده‌اند از ام سلمه کچون این آیت فرود آمد ، رسول صلوات الله‌علیه ، علی و فاطمه را و حسن و حسین را (f. 154 b) بخواند . پس یکی مخمل خیبری بیاورد و در سر ایشان کشید تا هر چهار در زیرآن شدند . پس دستها سوی آسمان‌کرد و گفت ای بار خدای ، اهل من اینانند، ببر ازیشان آلودگی و پاکشان کن پاك کردنی . پس ام سلمه گفت نه من

نیزاهل توم؟گفت آری.من در زیرگلیم شدم پس آنکه بپرداخته بود از دعا .

آیهٔ ۳۴ **وَ اذْکُرْنَ** یاد کنید ای زنان رسول **مَا یُتْلَی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیَاتِ اللّٰهِ وَ الْحِکْمَةِ** آنچه می‌خوانند درخانهای شما، آن آیتهایی‌که خدای‌تعالی فرودفرستاده است،ای‌که قرآن وحکمت وحلال‌وحرام‌وحدود وسنتهای پیغامبر صلوات‌اللّٰه‌علیه **اِنَّ اللّٰهَ کَانَ لَطِیفاً خَبِیراً** که خدای‌تعالی مهربانست ودوربین، می‌بیند حالهای شما ، « خبیراً » داناست بکردارهای شما .

آیهٔ ۳۵ **اِنَّ الْمُسْلِمِینَ** آن مردان گرویدگان یکی‌گویان گردن‌نهادگان مر حکمهای خدایرا تعالی **وَ الْمُسْلِمَاتِ** و آن زنان گرویدگان یکی گوی گردن نهاده فرمانها را **وَ الْمُؤمِنِینَ** و آن مردان که استوار می‌دارند خدایرا تعالی، که او یکی است ومحمد مصطفی پیغامبر اوست **وَ الْمُؤمِنَاتِ** آن زنانی که خدایرا استوار می‌دارند بیکیی و محمد مصطفی[1] بپیغامبری. « اسلام » و « ایمان » هر دو یکیست ، هر چندکه لفظها مختلف است . و نیز گفته‌اندکه « اسلام » اقرار کردنست بزبان ، و « ایمان » گرویدنست بدل **وَ الْقَانِتِینَ** آن مردان فرمان بردار که فرمانهای خدای تعالی می‌گزارند **وَ الْقَانِتَاتِ** آن زنان فرمان‌بردار که فرمانهای خدای تعالی می‌گزارند . و نیز گفته‌اند آن مردان که دعا می‌کنند وآن زنان‌که دعا می‌کنند **وَ الصَّادِقِینَ** و آن راستان در کردار خویش‌که طاعت بی‌ریا کنند و عهدها نگاه دارند **وَ الصَّادِقَاتِ** وآن زنان که طاعت‌کنند بی روی وبی ریا ، راستان درکردار خویش **وَ الصَّابِرِینَ وَ الصَّابِرَاتِ** و آن مردان که شکیبایی می‌کنند برمصیبتهایی که بدیشان رسد وآن زنانی‌که شکیبایی می‌کنند برمصیبتهایی‌که بدیشان می‌رسد و شکیبایی می‌کنند از فواحشها و گناهان . و نیز گفته‌اند آن شکیباان در حال

۱ـ ظاهراً به‌قرینهٔ «خدایرا استوارمی‌دارندبیکیی» حرف « را » ازقلم افتاده‌است.

نعمت از معصیت ، و در حـال محنت از شکایت **وَ الْخَاشِعِینَ** آن فـروتنان ترسندگان **وَ الْخَاشِعَاتِ** وآن زنان فروتن ترسنده. و نیز گفته‌اند «**والخاشعین**» آن مردان آرامیده در نماز **وَالْمُتَصَدِّقِینَ** آن صدقه دهندگان از خواستهای خویش ، ای کد زکوة و از تن خویش ، ای که گزاردن فرایض و تطوع . و روایت کرده‌اند که مردی گفت ای رسول‌الله بر من در مال من هیچ هست که زکوة بـدهم ؟ رسول گفت تطوع کجا شد ؟ **وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ** آن زنـان صدقه دهنده‌ای که زکوة دهند و طاعت کنند **وَ الصَّائِمِینَ وَ الصَّائِمَاتِ** وآن مردان و آن زنان که روزهٔ ماه رمضان دارند . و نیز گفته‌اند آن مردان و آن زنان که روزه بیض دارند سیزدهم وچهاردهم و پانزدهم از هر ماهی . (f. 155 a) و رسول گفت روزهٔ ماه رمضان و سه روز از هر ماهی غم و اندوه از دل ببرد، و اگر کینه‌ای بـاشد از کسی از دل ببرد **وَ الْحَافِظِینَ** آن مردان کـه نگاه می‌دارند از زنا و حرام **فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ** اندامهای نسل خویش را، وآن زنان‌که نگاه می‌دارند اندامهای نسل را از زنا. و نیز گفته‌اند « فروج » همه اندامهاست که گشادگی دارد بر آدمی ، ای که سوراخ دارد، ای‌که چشم‌را نگاه دارند از نگریستن در حرام، و گوش را نگاه می‌دارند از سرود شنیدن و دروغ شنیدن ، و دهانرا نگاه می‌دارند از دروغ گفتن و حرام خوردن ، و اندام نسل را نگاه می‌دارند اززنا **وَ الذَّاکِرِینَ اللّٰهَ کَثِیراً وَ الذَّاکِرَاتِ** وآن مردان که خدایرا تعالی بسیار یاد کنند ، و آن زنان که نماز کنند و قرآن خوانند . و نیز گفته‌اند که بزبان خدایرا تعالی بسیار یاد کنند **أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ** ساختست خدای تعالـی از بهر ایشان **مَغْفِرَةً** آمرزشی از بهر گناهـان ایشان **وَ أَجْراً عَظِیماً** مزدی بزرگ از بهر کردارهای ایشان .

وسبب نزول این آیت آن بودکه روایت کرده‌اند از ام سلمه‌که او گفت ای رسول الله چه کرده‌اند این مردان که همه در قرآن ایشانرا یاد کنند و زنانرا هیچ یاد نکنند ؟ این آیت بیامد « ان المسلمین و المسلمات ». و قتاده می‌گوید که این اول آیتست که در باب زنان آمده است و ایشانرا بنیکی یاد کرده است .

آیهٔ ۳۶ **وَمَا كَانَ لِمُومِنٍ وَ لَامُؤمِنَةٍ** این آیت در شان زینب دختر جحش آمده است . رسول او را از بهر زید حارثه می‌بخواست . و این زید پسرخواندهٔ رسول بود و آزاد کردهٔ او . و زینب عمته زادهٔ رسول بود . گفت من زید را نخواهم. مادرمن امیمه است دختر عبدالمطلب. و برادرش عبدالله جحش گفت که من خواهررا بکسی خواهم دادکه دی بنده بود وامروز آزاد شده است؟ این آیت فرود آمد « و ما کان لمومن » و نیست مرهیچ مردی گرویده را « و لا مومنه » و نه هیچ زنی گرویده را **إِذَا قَضَى اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً** چون خدای تعالی فرماید و رسول او فرمانی. و « قضا » راندن فرمان باشد و پیش بردن آن. **أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ** که مرایشانرا اختیار باشد،ای که نرسد ایشانراکه گویند کنیم و نکنیم. چون این آیت آمد،زینب گفت فرمان تراست ای رسول الله. رسول صلوات الله علیه او را بزید بزنی داد ، و ده دینار دست پیمان فرستاد وشست درم و داوینی و چادری و پیرهنی و پنجاه پیمانه خرما . و نیز آمده است که این آیت در شان ام کلثوم آمده است ، دختر عقبة بن ابی معیط . و او اول زنی بود که هجرت کرد و از مکه بمدینه آمد و خود را بر سید بخشید . رسول گفت پذیرفتم. پس اورا بزید حارثه داد، و او و برادرش در خشم شدند و گفتند که ماخواستیم که رسول‌را باشیم،ما را ببندهٔ خویش بزنی داد. این آیت بیامد

وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وهر که فرمان خدای نکند (f. 155 b) وفرمان رسول او **فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِيناً** پس گم بوده گشت گم بودگیی پیدا، وخطایی کرد خطایی پیدا.

آیهٔ ۳۷ **وَ اِذْ تَقُولُ لِلَّذِي اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ** و یاد کن آنگاه که می‌گفتی مر زید را « انعم اللّٰه علیه » مر آن مرد را که نیکویی کرده است خدای تعالی برو بدادن مسلمانی **وَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِ** و نیکویی کردی تو برو بآزادی **اَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ** نگاه دار بر خویشتن زن خویش را ، زینب **وَ اتَّقِ اللّٰهَ** و بترس از خدای، و طلاق مده اورا، باشد که او نخواهد جدایی تو **وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ** و تو خود پوشیده در دل خود می‌داشتی پنهان از زید **مَا اللّٰهُ مُبْدِيهِ** آنچه خدای تعالی آنرا آشکارا می‌کند ، ای که در دل آن داشتی که ازوجدا شود واو را طلاق دهد. و چنان بود که خدای تعالی آگاهی داده بود پیغامبر خویش را که زینب زن او خواهد بود و رسول آنرا پنهان می‌داشت. خدای تعالی آشکارا کرد **وَ تَخْشَى النَّاسَ** و می‌ترسیدی که مردمان گویند که زن پسر را بزنی کرد **وَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَيهُ** وخدای سزاوار ترست که ازو ترسی، وحلال داری آنچه تراحلال کرده است. و نیز گفته‌اند « و تخشی الناس » وشرم می‌داری ازمردمان **فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَراً** پس چون آنگاه که زید اورا طلاق داد و بپرداخت ازآن مرادکه زیدرا بودکه اورا طلاق دهد. و نیز گفته‌اند چون زید بمرادخود رسید یعنی بنکاح او **زَوَّجْنَاكَهَا** بزنی دادیم او را، ای که زینب را بتو **لِكَيْلَا يَكُونَ** ازبهر آن تا نباشد **عَلَى الْمُؤمِنِينَ حَرَجٌ** برمردمان گرویده تنگ و بندی **فِي اَزْوَاجِ اَدْعِيَائِهِمْ** در زنی کردن زنان پسر خواندگان خویش ، و تا نپندارند که زن پسر خوانده که او نشاید مر پدر پسر خوانده را . و عرب می‌پنداشتند که زن پسر خوانده حرام باشد **اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً** چون

بپردازند از آن زنان مراد که مردانرا باشد ازیشان **وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُولاً** و هست فرمان خدای بودنی که از بودن آن چاره نیست و هر چه او بخواهد آن کرده است ، و قضا کرده بود که زینب زن رسول باشد .

عمر خطاب گفت رضی الله عنه اگر پنهان کردی رسول چیزی از قرآن ، این آیت پنهان کردی که هر چه در دل داشت خدای آنرا آشکارا کرد .

و قصه چنان بود که روزی رسول صلوات الله علیه بخانهٔ زینب آمد و زید را می‌جست. زینب را دید ایستاده در سماخچه‌ای وداونی ، بوی‌خوش می‌کوفت، خوشش آمد و در دلش افتاد که اگراو زن او بودی. چون زینب رسول را بدید ، دست بر روی نهاد . گفت « لباقة و حسناً » همه شکرینی و نیکویی ای زینب « سبحان الله مقلب القلوب » پاکی مر خدایراکه گردانندهٔ دلهاست . دو بار این بگفت و بازگشت . چون زید بیامد ، هرچه رفته بود، زینب پیش او بگفت و گفت (f. 156 a) بیش تو مرا نتوانی داشت ، برو دستوری خواه تا مرا طلاق دهی. و زید، زینب را دشمن گرفت چنانکه بیش روی اونتوانست دید. بنزدیك رسول‌آمدودستوری خواست ازوکه‌زینب‌راطلاق دهد.پس رسول گفت اورا بترس ای‌زید ازخدای‌تعالی،وزنرا طلاق‌مده.دوم‌روز وسیم روز هم بازآمد و دستوری خواست. پس خدای‌تعالی‌این آیت بفرستاد . رسول صلوات‌الله‌علیه زیدرا بخواند وگفت چه‌کردی؟گفت ای‌رسول‌الله من‌اورا طلاق‌دادم.گفت اگرطلاق داده‌ای،برو زینب‌را بگوی‌که خدای‌تعالی‌اورا بزنی بمن‌داده است.زید بر در زینب آمد.در را بکوفت . زینب گفت کیست؟گفت زیدست. زینب گفت چه خواهد زید از من که مرا طلاق داده است ؟ گفت

پیغام رسول آورده‌ام. زینب گفت « مرحبا برسول‌الله » . در بـاز کرد . زید درآمد و او می‌گریست. زید گفت مبادا چشم تـو گریان ، نیك زنی بودی و فرمان بـردار . خدای تعالی ترا به ازمن شویی داد . گفت کیست آن شوی بر رسم عرب « لا ابا لك » . جـواب داد زید که رسول خـدای . زینب در سجده افتاد .

ضحاك می‌گوید آن روزکه رسول او را بزنی کرد ، تنگ دست بود. دست پیمان او گلیمی فرستاد ومشکی و دست آسی و بالش ادیم پر لیف‌کرده . مهمانیشان بر عروسی پست و خرمـا بود . انس می‌گوید پس رسول بیامد بی دستوری، درخانهٔ زینب رفت چنانکه درخانهٔ زنان خود روند. قتاده می‌گوید که زینب بر همه زنان فخر کردی وگفتی اما شما را پدر و قرابت شما بشوی داده است ، اما مرا خدای عرش بشوی داده است.

و آمده است در علم که هر چه در دل آدمی افتد بی اختیار او بی‌از آنکه دنب حرام دارد ، بزه‌کارنباشد . و از پیغامبران نیز هم چنین‌آمده‌است چون داود صلوات‌الله علیه و زن اوریـا ، و سلیمان و دختر عنکوز[1] ملك ، و دیگر پیغامبران‌که در اخبار ایشان معلوم است وکس ایشانرا ملامت نکرد. و خدای گفت تعالی « سنة الله فی الذین خلوا من قبل »[2] و تفسیرش بگوییم بجایگاه آن .

آیهٔ ۳۸ **مَاكَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ** نیست بر پیغامبران تنگ و بندی و بزه‌کاری **فِيمَا فَرَضَ اللّٰهُ لَهُ** درآنچه خدای‌تعالی تقدیر کرده استمرو را از

---

۱ ـ در ترجمهٔ تفسیر طبری : عکور ج۵/ ح ۱۲۳۹ .

۲ ـ قرآن مجید ، سورة الاحزاب (۳۳) ، آیهٔ ۶۲ .

زنـان و حلال کـرده است او را **سُنَّةَ اللّٰهِ** هـم چون نهاد خدای تعالـی **فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ** در آن پیغامبران کـه گذشته‌اند پیش ازو که این راهیست که پیغامبران گذشته برین راه بوده‌اند و زنان بسیار داشته چون داود و سلیمان ، و نیز داود زن اوریا بزنی کرد چون دلش خواهان او شد ، او را روا بـود ، ترا نیز رواست **وَكَانَ أَمْرُ اللّٰهِ قَدَراً مَقْدُوراً** و هست فرمان خدای تعالی قضای بوده و کاری کرده ، ای که قضا کرده بود خدای که زینب (f. 156 b) زن پیغامبر باشد .

و چون رسول صلوات الله علیه بسفری خواستی رفت ، توشهٔ رسول زینب ساختی ، و اول کسی که از زنان او بمرد پس او زینب بود، و اول زنی را که نعش نهادند زینب بود ، از بهر آنکه عمر گفت چون زینب بمرد ، ای پرده دریدگان مادر مومنانرا برهنه بگور برند چنانکه مردانرا؟ اسما ، دختر عمتش ، گفت ، زن جعفر طیار ، ای امیر المومنین مـن بحبشه بودم چیزی دیدم،زنانرا در آن صیانتست از پرده دریدگی ، و صفت نعش پیش او بکرد گفت نیك چیزیست مر زنانرا نعش . پس نعش بفرمود تا برو نهادند.

آیهٔ ۳۹ **الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللّٰهِ** آن پیغامبران کـه مـی‌رسانیدنـد[1] پیغامهای خدایرا تعالی بامتان خویش **وَيَخْشَوْنَهُ** و می‌ترسند ازو **وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللّٰهَ** و نترسند از کسی دیگر مگر از خدای تعالـی **وَكَفَى بِاللّٰهِ**

۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . با توجه به کلمات « یبلغون » و « یخشونه »،و ترجمهٔ کلمهٔ اخیر به « می‌ترسند ازو » شاید در اصل بوده است : می‌رسانند . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « آنکسها که برسانند پیغامهای خدای عزوجل‌و بترسند ازو.» ج ۱۴۲۹/۵ ؛ در کشف‌الاسرار میبدی : « ایشان که می‌رسانند پیغامهای الله و « یخشونه » و ازو می‌ترسند ».ج۸/ ۳۶.

حَسِیباً و بسنده است خدای تعالی گواه بر پیغامبران و بر بندگان برسانیدن پیغام و پذیرفتن امتان .

آیهٔ ۴۰ **مَا کَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِکُمْ** نیست محمد مصطفی پدر کسی از مردان شما ، تا شما گویید که او زن پسر خویش را بزنی کرد ، ای‌که زید ، یعنی زید پسر او نیست اگر چه پسرش خوانده است **وَ لٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ** ولکن رسول خدای است **وَخَاتِمَ النَّبِیِّینَ** اگر « تاء » را زیر خوانی ، ای که[۱] اوست ختم پیغامبرانست[۱] و هر چه پیغامبران دانسته‌اند او بداند . و اگر « تاء » را زبر خوانی « و خاتم النبیین » اوست آخر پیامبران . و نیز گفته‌اند « و خاتم »[۲] هر دو یکی باشد، ای‌که اوست پس همه پیامبران که پس او پیامبر نباشد ، و عیسی از آسمان فرود آید ، حاکمی عدل باشد و امامی باشد که جور و ستم بـر گیرد ، دجال را بکشد و صلیب را بشکند . و رسول گفت قیامت بر پای نشود تا دروغ‌زنان بیرون نیایند. نزدیك سی‌کس که‌همه دعوی پیغامبری کنند ، و از پس مـن پیغامبر نخواهد بود . مقاتل می‌گوید خدای تعالـی محمد را پدر کسی نکرد از مردان ، و او را پسر نداد که اگر او را پسر بودی ، پیغامبر بودی، و پس او پیغامبر نشایست چنانکه خدای گفت تعالی « و خـاتم النبیین » **وَکَانَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیماً** و خـدای تعالی دانـاست بهمه چیزها .

آیهٔ ۴۱ **یٰاَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اذْکُرُوا اللّٰهَ ذِکْراً کَثِیراً** ای گرویدگان یادکنید خدایرا تعالی یاد کردنی بسیار، ای که بدلش یاددارید یادی که شما را بطاعت

---

۱ ـ ۱ ـ چنین است در نسخهٔ اصل. ولی یکی‌از دوکلمهٔ « است » زائد می‌نماید. صورتهای ذیل مناسب‌تر است : « اوست ختم پیغامبران » یا « او ختم پیغامبرانست »

۲ ـ در نسخهٔ اصل حرف « تاء » در این کلمه هم فتحه دارد و هم کسره .

او برد و از معصیت او دور دارد . و نیز گفته‌اند بزبانش بسیار یادکنید یادی که فراموشی نباشد درو. و عبدالله عباس روایت می‌کند ازرسول صلوات‌الله‌علیه که او گفت هرکه نتواند که شب بیدار باشد ، و دل آن ندارد که بـا دشمن جنگ کند ، و بخیل باشد، دلش ندهد که مال نفقه کند ، گو خدایرا بسیار یاد کن . و یاد (f. 157 a) خدای تعالی آن باشد که او را خوانند وهرچه باید ازو خواهند. ونیز گفته‌اند یاد خدای تعالی خستون آمدنست بخدایی‌او و ببندگی خود .

آیهٔ ۴۲ **وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ اَصِیلاً** نماز بامداد بکنید « و اصیلا » نماز پیشین و نمازدیگر و نماز شام و نماز خفتن.و « تسبیح » پاک گفتن خدای باشد از عیبها و دوری او از صفات مخلوقان .

آیهٔ ۴۳ **هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ** اوآن خدای‌است که بیامرزد شمارا و رحمت کند برشما و بستاید شمارا وگرامی‌کندشمارا. وپارسی برابرآن باشدکه اوآن خدای‌است که درود دهد برشما،وگفتیم که درود خدای‌تعالی‌چه باشد،آمرزیدن و رحمت‌کردن**وَ مَلَائِکَتُهُ**[1] وفریشتگان‌اوآمرزش‌میخواهند ازبهرشماودعامی‌کنند از بهر شما و نیکویی می‌خواهند از خدای مرشما را **لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النُّورِ** تا بیرون‌آرد شما را ازتاریکیهای نادانی وکافری درروشنایی یقین و مسلمانی. ونیزگفته‌اند صلوات خدای‌تعالی بربندگان گرویدهٔ خویش برکت کردنست برکردار ایشان و صلاح در زندکانی ایشان و آمرزیدن مرگناهان ایشانرا . و نیز گفته‌اند « لیخرجکم » تا راه نماید مر شما را بدرود خویش و درود فریشگان خـویش **وَ کَانَ بِالْمُؤمِنِینَ رَحِیماً** و هست خـدای تعالی

۱ ــ ق : ملئکته (به ضم تاء) .

بخشاینده مرگرویدگانرا ، بیرون‌آورد ایشانرا ازپشت پدران،قرنی پس‌قرنی، تا درین امت مرحومه ایشانرا بیرون آورد ، ای که خدای تعالی رحیم است بر امت محمد صلوات اللّٰه علیه .

درخبرآمده است‌که بنی‌اسرایل بپرسیدند ازموسی‌که خدای ما نماز کند؟ بزرگ‌آمد این‌بردل‌موسی.خدای‌تعالی‌وحی‌کرد بدو که ای‌موسی‌خبرکن ایشانرا که من نمازکنم، ونماز رحمت منست،و رحمت من‌بیش‌ازخشم منست.

آیهٔ ۴۴ **تَحِیَّتُهُمْ** درود از مومنان **یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ** آن روز که ببینند خدای‌را تعالی.ونیزگفته‌اند تحیت خدای مومنانراآن روزکه خدایرا ببینند **سَلَامٌ** سلام است،ای‌که سلام‌گوید خدای‌تعالی‌برایشان.ونیزگفته‌اندتحیت ایشان‌آن روزکه ملك‌الموت‌را ببینندسلامتست،ای‌که ملك‌الموت ایشانراگوید « سلام علیکم » **وَ اَعَدَّ لَهُمْ اَجْراً کَرِیماً** و ساخته است از بهر ایشان مزد نیکو وآن‌بهشتست .

آیهٔ ۴۵ **یٰاَیُّهَا النَّبِیُّ** ای پیامبر **اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ** ما فرستادیم مر ترا **شَاهِداً** گواهی بر امتان **وَ مُبَشِّراً** و مژده دهنده‌ای مر ایشانرا ببهشت **وَ نَذِیراً** وبیم کننده مریشانرا بدوزخ .

آیهٔ ۴۶ **وَ دَاعِیاً اِلَی اللّٰهِ بِاِذْنِهِ** و خواننده بیکی گفتن خدایرا تعالی مر ایشانرا « باذنه » بفرمان او ، ای که او فرموده است که ایشانرا بخوان ، نه از خود می‌خوانی (f. 157 b) **وَ سِرَاجاً مُنِیراً** و چراغی تابان ، ای‌که از تاریکی کفر بروشنایی تو در مسلمانی آیند .

آیهٔ ۴۷ **وَ بَشِّرِ الْمُؤمِنِینَ** مژده ده مر گرویدگانرا **بِاَنَّ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ** که هست مریشانرا از خدای تعالی **فَضْلاً کَبِیراً** ثوابی بزرگ ، و آن بهشتست .

وسبب نزول‌این‌آیت‌آن بودکه رسول صلوات‌اللّٰه‌علیه‌چون بازگشت از

حدیبیه،خدای‌تعالی فرو فرستاد « انا فتحنا لك فتحا مبینا »[۱] مسلمانان گفتند « هنیالك یا رسول‌الله »گوارنده بادترا این‌عطا که خدای‌تعالی ترا داده است‌که گناه کرده و نا کرده تو بیامرزید ، پس ما را چه ، ای رسول‌الله ؟ خدای‌تعالی این‌آیت بفرستاد « وبشر المومنین » مژده ده مومنانرا وشادکن ایشانرا شادیی که پدیدآید تازگی‌آن بر روی ایشان « بان لهم »که مریشانراست « من‌الله » از خدای تعالی « فضلاکبیرا » ثوابی بزرگ .

آیهٔ ۴۸ **وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ** و فرمان کافران و منافقان مکن، ای‌که از مکیان ، فرمان بوسفیان و عکرمه پسر بوجهل و ابوالاعور السلمی مکن ، و از منافقان مدینه ، عبدالله ابی و عبدالله سعد و طعمة بن ابیرق ، فرمان ایشان مکن . و چنان بود که این شش تن بنزدیك رسول آمدند و گفتندای محمد توبگوی که بتان ما شفاعت‌کنند ما را، تاما بتو بگرویم. این آیت بیامد که فرمان ایشان مکن . و نیز گفتداند عهد آنکسان که بریشان عهدکردهای مشکن اگرچه‌کافران تراگویند بشکن **وَدَعْ أَذَاهُمْ** و[۲]فرودگذار[۲] رنج آنکسان که عهد دارند ومکافات مکن ایشانرا تا آنگاه که بفرمایند ترا در باب ایشان فرمانی . این آیت پیش از فرمان جنگ بوده است . و نیز گفته‌اند « ودع اذیهم » فرود گذار سخن ایشانرا که زید پسر محمد است **وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ** و کار خویش بخدای تعالی سپار و تکیه برو کن **وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً** و بسنده کن بخدای تعالی که او ترا نگاه دارد و یاری دهد.

---

۱ ــ قرآن مجید ، سورة الفتح (۴۸) ، آیهٔ ۱ .

۲ــ ۲ــ درنسخهٔ اصل این‌کلمه به‌صورت « فرودکار » نوشته‌شده است، چون مفید معنی‌نیست به قرینهٔ ترجمهٔ « ودع اذیهم » در دو سطر بعد اصلاح شد .

آیهٔ ۴۹ **يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ** ای گرویدگان چون بزنی کنید زنان گرویده را **ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ** پس طلاق دهید ایشانرا **مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ** پیش از آنکه بسایید ایشانرا و نزدیکی کنید بریشان **فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا** پس نیست مر شما را برایشان عدتی که می‌شمرند آنراتا بگذرد،اگرحیض باشد سه‌حیض،واگرحیض‌نباشد سه‌ماه **فَمَتِّعُوهُنَّ** پس بدهیدایشانراآنچه برخورداری‌گیرید بدان، و این فریضه نیست،فرمانی است که داده است مرآن کسانرا که خواهند که مردمی کنند ، از بهر آنکه اگر کابین‌دارد نیمی‌کابین‌واجب شود **وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا** بگذارید مرایشانرا گذاشتنی نیکو ، ای که طلاق سنی دهید .

و همه علما متفق‌اند که طلاقی که پیش از دخول و خلوت باشد برو عدت واجب نیاید (f. 158 a) . و اگر کابین مسما باشد ، جز نیمی کابین واجب نیاید و اگر طلاق پس خلوت باشد پیش از مجامعت ، بنزد بوحنیفه ، عدت واجب آید و همه‌کابین، و رجعت ثابت نشود ، و بقول شافعی عدةواجب نیاید و رجعت نباشد و از کابین جز نیمه واجب نیاید ، و اگر کابین نامزد نباشد ، متعه واجب آید بدل کابین . و کمتر متعه پیرهنی باشد و داوینی و چادری که بهای او بیش از نیمی کابین نباشد . اگر بر زنی دخول‌کرده باشد، علما را در آن خلاف است . قول عراقیان آنست که چون کابین واجب‌شود، متعه واجب نشود . و قول گروهی از علما آنست که کابین بنکاح واجب شود، و متعه بطلاق .

آیهٔ ۵۰ **يَاأَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ** ماحلال کردیم مر ترا زنان تو ، آن زنان که کابینهای ایشان بداده‌ای **وَمَا مَلَكَتْ**

یَمِینُكَ و آن کنیزکان که ملك تست و در دست تو **مِمَّا اَفَاءَ اللّٰهُ عَلَیْكَ** از آن کنیزکان که از دست کافران باز گردانیده است بتو ، ای که آن کنیزکان که غنیمت کرده‌ای و ایشانرا بیندگی گرفته‌ای بحکم شریعت، و از آن کنیزکان یکی ماریه بود ، مادر ابرهیم ، پسر پیغامبر . و از غنیمتیان صفیه بود دختر حیی اخطب ، و جویریه دختر حارث ، آزاد کرد رسول ایشانرا و بزنی کرد هر دو را ، و آزادی هر دو تن کابین ایشان کرد . مخصوص بود بپیغامبر و مخصوص بود بزنان ، یعنی بنکاح بیش از چهار زن ، و کسی دیگر را نشاید که بیش از چهار بزنی کند. پس گفت **وَ بَنَاتِ عَمِّكَ** و حلال کردیم ترا دختران عم تو از فرزندان عبدالمطلب **وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ** ودختران عمتان تو **وَ بَنَاتِ خَالِكَ** و دختران نیاکان تو **وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ** و دختران خالتان تو . و مادر رسول صلوات‌الله علیه از بنی‌زهر بود،ای‌که زنان بنی زهر ترا حلالست که بزنی کنی **اللّٰاتِی هَاجَرْنَ مَعَكَ** آن زنان‌که بمکه مسلمان شدند واز مکه بمدینه‌آمدند و عم زادگان و عمة زادگان رسول . آنگاه حلال بودی رسول را نکاح ایشان که از مکه بمدینه آمدندی و هجرت کردندی **وَ امْرَاَةً مُؤْمِنَةً** و حلال کردیم ترا زنی گرویده **اِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ** اگر ببخشد آن زن خود را بپیغامبر بی کابین رسول را حلالست . و اگر « ان وهبت » خوانی ، « الف » را زبر : وآن زن که خود را ببخشید بپیغامبر بی کابین حلال است .

عبدالله عباس می‌گوید‌که او میمونه بود دختر حارثه ، بر اشتر نشسته بود که خبر بدو رسید که رسول او را می‌بخواهد . پیش از آنکه فرود آمد، گفت اشتر و آنچه بر اشتر است همه رسول خدایرا . و شعبی می‌گوید که‌آن زن‌که خودرا بدو بخشید زینب بود دختر خزیمه‌که‌اورا ام المساکین‌خواندی.

وبنزدیك بوحنیفه ویاران او نکاح بلفظ بخشیده روا باشد وخصوصیت پیغامبر در زن بی‌کابین بود نه در لفظ بخشیده. و شافعی و حجازیان گویند که نکاح بلفظ بخشیده جز رسول را روا نبود (f. 158 b)

إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ و هـر آینه که می‌دانیم آنچه فریضه کردیم بر آن مردان **فِي أَزْوَاجِهِمْ** در زنان ایشان که بیش از چهار زن بزنی نکنند مگر بکابین و گواه **وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ** و آنچه واجب‌کرده‌ایم در کنیزکان ایشان که ملك ایشانست و در دست ایشان که بیش از چهار حلالست . پس باز آمد بحدیث رسول **لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ** و ایـن متعلق است بسر آیت « انا احللنا لك‌ازواجك اللاتی » ما حلال‌کرده‌ایم ترا زنان تو تا نباشد بر تو تنگ وبندی در زنی‌که خود را بتو بخشد بی‌کابین **وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً** و هست‌خدای تعالی در گذارنده **رَحِيماً** بخشاینده که حلال کرد ترا زن بی‌کابین .

آیهٔ ۵۱ **تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ** پس باز افکنی نکاح آنکس که حلالست ترا بزنی کردن او از زنان آنرا کتو خواهی **وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ** و دربستر خود آری ازیشان آنرا که تو خواهی . و نیز گفته‌اند طلاق دهـی آنرا که تـو خواهی و نگاه داری آنرا که تو خواهی و بزنی کنی آنرا کتو خواهی.و نیز گفته‌اند دور کنی از خود آنراکه تو خواهی . و نیز گفته‌اند جدا باشی ازآن زنان آنراکتو خواهی، و بر خود آری آنرا کتو خواهی .

این دلیلست که واجب نبود قسمت کردن بودن خویش میان زنان .

و در خبر آمده است کچون بشنید سوده که او را طلاق خواهد داد ، بنزدیك رسول آمد صلوات‌الله علیه و گفت که مرا طلاق مده ، و تو بحلی اگر برمن

نیایی. و گروهی دیگر از زنان همچنین گفتند. و گروهی‌را بخش ننهاد از بودن خویش، و ازیشان یکی میمونه بود و دیگر جویرید وام‌حبیبه و صفیه وسوده. و آنچه خواستی ایشانرا چیزی بدادی، وگاه گاه برایشان بودی. اما عایشه و ام سلمه و زینب و حفصه در قسمت برابر بودند و در نفقه هم برابر بودند.

وَ مَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ وآنکس که خواهی برو بباشی از آنکه ایشانرا جداکرده‌ای از خود، وایشانرا نوبت ننهاده‌ای **فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكَ** بزه‌ای نیست بر تو درین همه **ذَلِكَ اَدْنَى اَنْ تَقَرَّ اَعْيُنُهُنَّ** این رخصت که خدای تعالی داده است ترا نزدیك‌تر بدانچه ایشان خشنود باشند و چشم ایشان روشن باشد **وَ لاَيَحْزَنَّ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ** و بسنده کنند بدانچه تو ایشانرا دهی همه ایشان از نزدیك کردن گروهی و دور کردن گروهی **وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ** وخدای‌تعالی می‌داند آنچه در دلهای شماست از دوستی‌زنان و کراهیت ایشان و میل شما بسوی بعضی ازیشان **وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيماً** و خدای تعالی داناست، بداند هرچه خواهد بود از شما **حَلِيماً** شتاب نکند درعقوبت شما بناکردن عدل میان زنان چون‌آنگاه‌که مخیر کرد پیغامبر، زنان خویش را، چنانکه یاد کردیم. و همه او را اختیار کردند و برو بسنده کردند، (f. 159 a) خدای‌تعالی‌حرام کرد برو طلاق ایشان وایشانرا مادران مومنان کرد، چنانکه گفت:

آیهٔ ۵۲ **لاَ يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ** حلال نیست مر ترا زنان **مِنْ بَعْدُ** پس ازین‌نه. مجاهد می‌گوید حلال نیست مر ترا زنان از جهودان و ترساان **وَ لاَ اَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ** و حلال نیست مر ترا که بدل آن زنان، زنان کنی، ای‌که حلال نیست که یکی را ازین زنان طلاق دهی و دیگریرا بزنی کنی بجای‌او

وَ لَوْ اَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ و اگر چه خوش آید ترا نیکویی ایشان ، ای اگر چه نیکو روی باشد،حلال نیست ترا که بزنی کنی **اِلاَّ مَامَلَکَتْ یَمینُكَ** مگر آنچه ملك تو باشد و در دست تو آید از کنیزکان غنیمتی و خریدگی ، ایشان ترا حلال‌اند **وَ کَانَ اللّهُ عَلَی کُلِّ شَیءٍ رَقیباً** و هست خدای تعالی بر هر چیزی از زن کردن و جز آن « رقیبا » نگاه‌بان ، ای که همه را نگاه می‌دارد .

آیهٔ ۵۳ **یَاَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا** ای گرویدگان **لاَ تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ** درمروید درخانهای پیغامبرعلیه‌السلم **اِلاَّ اَنْ یُوذَنَ لَکُمْ** مگردستوری دهند شمارا. چون دستوری دهند شما را،درروید بدستوری **اِلَی طَعَامٍ** ودرروید وقت نان‌خوردن، چون‌دستوری یابید **غَیْرَ نَاظِرِینَ اِنَاهُ** بی‌ازآنکه چشم‌نهاده باشید رسیدن‌طعام وآمدن هنگام آن **وَلکِنْ اِذَا دُعِیتُمْ فَادْخُلُوا** ولکن چون بخوانند شما را در روید.واین‌آیت‌دلیلست‌که درخانهٔ‌مردمان بی‌دستوری‌ایشان دررفتن‌حرام است **فَاِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا** پس چون نان بخورید، بپراکنید و بیرون‌آیید. واین آنگاه باشد که ایشانرا از بهر نان خوردن خوانده باشند، چون نان بخورند باز باید گشت .

و انس گفت رضی‌اللّه عنه‌که چون رسول صلوات‌اللّه علیه زینب‌دختر جحش را بخانه آورد، مهمانی‌کرد و یارانرا بخواند. درآمدندو نان‌بخوردند و بنشستند وحدیث کردن‌گرفتند. رسول صلوات‌اللّه‌علیه ازخانه بیرون می‌رفت و باز می‌آمد مگر ایشان بروند ، و ایشان نمی رفتند . این آیت فرودآمد « فاذا طعمتم فانتشروا » چون نان بخورید بپراکنید .

وَلاَمُسْتَاْنِسِینَ لِحَدِیثٍ و منشینید از بهر بیاوار و حدیث کردن **اِنَّ ذَلِکُمْ کَانَ یُوذِی النَّبِیَّ** که آن حدیث کردن و نشستن رنجور گرداند

پیغامبر را **فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ** و او از شما شرم دارد که شما را گوید ، بیرون روید از خانهٔ من **وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ** و خدای تعالی شرم ندارد وفرو نگذارد ادب کردن شما و برحق داشتن شما . و نیز گفته‌اند خدایرا تعالی باز ندارد شرم از پدید کردن حق مر شما را. و « حق » درست و راست باشد **وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا** وچون خواهیدکه سخن گویید برزنان رسول، وعاریت خواهید ازیشان کاسه یاکوزه یا چیزی ازمتاع خانه **فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ** از پس پرده خواهید ، ای شما بیرون پرده ، و (f. 159 b) ایشان در پرده. و پیش از آنکه این آیت آمد زنان رسول پیش مردان آمدندی . چون این آیت بیامد پردها آویختند بـر درهای ایشان ، و بیش ایشانـرا پیش مردان نشایست آمد . و ایـن آیت را آیت حجاب خوانند **ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ** آن پرده،ای‌شنوندگان پاك تر مر دلهای‌شما را ودلهای ایشانرا ازبهر آنکه‌چون مرد بیگانه زن‌بیگانه‌را نبیند وزن بیگانه مرد بیگانه را نبیند در دلهای ایشان از یکدیگر چیزی نیفتد .

و مفسرانرا سخن است که سبب حجاب چه بود. عایشه می‌گوید من بر رسول شیر و خرما می‌خوردم در کاسهٔ چوبین. عمر بگذشت او را بخواند، گفت بنشین، بخور، می‌خورد. انگشت من برانگشت او برسید. گفت«حس». پارسی این کلمه آن باشد که « اخ » اگرفرمان من کنندی هیچ چشم شما را نبیندی . این آیت حجاب فرود آمد .

و روایت دیگر از عایشه که زنان پیغامبر صلوات‌الله‌علیه بشب بدشت رفتندی از بهر قضای حاجت را ، که ایشانرا مستراح نبود ، و عمر می‌گفتی رسول را که زنان خویش را از مردان پنهان کن و رسول نمی‌کرد ، تا شبی

از شبها سوده ، دختر زمعه ، نماز خفتن بیرون آمد. و زنی دراز بالا بود . عمر بانگ کرد بآواز بلند ، ای سوده ما ترا می‌شناسیم، از حریصی که او بود مگر از آسمان آیتی آید که ایشانرا درپرده نگاه دارند. عایشه گفت این آیت حجاب فرودآمد.

و نیزگفته‌اند که عمر زنان رسول را گفت که در پرده باشید ، پیش مردمان میایید . زینب دختر جحش گفت، ای پسر خطاب تو باید که بر ما رشك کنی،و وحی در خانهٔ ما فرو می‌آید.

خدای تعالی این آیت بفرستاد « و اذا سالتموهن متاعا » . **وَ مَا كَانَ لَكُمْ اَنْ تُوذُوا رَسُولَ اللّٰهِ** نیست مر شما را که برنجانید رسول خدایرا بچیزی از چیزها **وَ لَا اَنْ تَنْكِحُوا اَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ اَبَدًا** و نیست مرشما راکه بزنی کنید زنان او را از پس او هرگز . و آن چنان بود که طلحة بن‌عبیدالله که برادر زادهٔ ابوبکر بود، گفت محمد ما را باز می‌دارد ازدر رفتن بنزدیك دختران عم خویش بی دستوری . بخدای‌که اگر محمد بمیرد ، من عایشه را بزنی کنم . این آیت بیامد و خبر کرد که حرام است بریشان زنان رسول را بزنی کردن **اِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيماً** هست‌آن زنان او را بزنی کردن، ای شنوندگان ، بنزدیك خدای‌تعالی گناهی بزرگ. پس‌توبه کرد طلحه ، و بنده‌ای‌آزاد کرد ، و ده اشتر سبیل کرد ، و پیاده حج کرد ، کفارت گفتار خویش را .

وعلما را سخنست‌که عدت پس وفات رسول برزنان رسول واجب‌بود یا نه . گروهی گفته‌اند که عدت واجب نبود از بهرآنکه عدت بر آن واجب آمد تا بگذشتن آن شوی کردن حلال گردد ، و ایشانرا شوی کردن حلال

نبود . و گروهی گفته‌اند که عدت عبادتست بریشان ، واجب بود . و خلاف نیست میان علما که نفقهٔ ایشان در بیت‌المال واجب بود از بهر آنکه ایشانرا شوی نشایست‌کرد .

آیهٔ ۵۴ **اِنْ تُبْدُوا شَیْئاً** (f. 160 a) اگر پدیدکنید چیزی از گفتار خویش، ای که آشکارا بگویید که محمد مارا باز می‌دارد از دختران عم ما **اَوْ تُخْفُوهُ** یا پنهان کنید در دلهای خویش زنی کردن زنان او را **فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً** پس خدای تعالی هست بهمه چیزها از آشکارا و پنهان دانا . پس رخصت داد خویشانی راکه حرام بود بریشان نکاح ایشان در رفتن بریشان ، چنانکه گفت :

آیهٔ ۵۵ **لَا جُنَاحَ عَلَیْهِنَّ** بزه‌ای نیست بریشان **فِی آبَائِهِنَّ** در پدران ایشان **وَلَا اَبْنَائِهِنَّ** و نه پسران ایشان **وَلَا اِخْوَانِهِنَّ** و نه برادران ایشان **وَلَا اَبْنَاءِ اِخْوَانِهِنَّ** و نه پسران برادران ایشان **وَلَا اَبْنَاءِ اَخَوَاتِهِنَّ** و نه‌پسران خواهران ایشان ، نسبی و شیر خوارگی ، اگر ایشانرا ببینند و در پردهٔ ایشان درآیند. کلبی می‌گوید کچون این آیت بیامد ، پدران گفتند و پسران مر رسول را صلوات الله علیه که ما نیز از پس پرده بریشان سخن گوییم . این آیت بیامد **وَلَا نِسَائِهِنَّ** و نه زنانی که ایشان دین ایشان دارند **وَلَا مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُنَّ** و نه‌کنیزکان و غلامان خرد که در دستهای ایشانست ، ای‌که بریشان بزه نیست اگر خود را بریشان نمایند. شعبی گفت عم را یاد نکرد ، هرچندکه حلالست که پیش عم آیند ، که اگر خواهد پسر عم که ایشانرا بزنی کند ، چون عم ببیند ، پیش پسر صفت‌کند روی ایشانرا . و نیز گفته‌اند « ولا جناح علیهن » بزه‌ای نیست برآن زنان که اگر بی چادر پیش پدر آیند و پیش پسر

وَ اتَّقِینَ اللّٰهَ و بترسید ای زنان از خدای تعالی ، و بی فرمانی مکنید و بی چادر پیش بیگانگان میایید **اِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ شَهِیداً** که خدای تعالی هست بر هر چیزی از کردارهای شما گواه .

آیهٔ ۵۶ **اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ** خـدای تعالی و فریشتگان او درود می‌دهند بر پیغامبر . و درود خدای تعالی ستایش اوست مـر رسول را ، و رحمت او و درود فریشتگان دعا کردن ایشانست از بهراو . و نیز گفته‌اند درود خدای تعالی آمرزش اوست ودرود فریشتگان آمرزش خواستن ایشانست از بهر او . **یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا** ای گرویدگان **صَلُّوا عَلَیْهِ** درود دهید برو و بگویید « اللهم صل علی محمد » **وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً** و سلام دهید بـرو سلام دادنی ، ای که بگویید « اللهم سلم علی محمد » . چون ایـن آیت بیامد ، مسلمانان گفتند ما را چه ، ای رسول‌الله ؟ فرود آمد « هو الذی یصلی علیکم و ملایکته »[۱] .

آیهٔ ۵۷ **اِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ** آنکسان کـه رنـجه می‌دارنـد خدایرا تعالی ورسول او را ، ای که جهودان و ترساان و بت پرستان. جهودان گفتند « یدالله مغلولة ، ان الله فقیرا » . و ترساان گفتند « المسیح بن الله » .

---

۱ ــ قرآن مجید ، سورة الاحزاب (۳۳) ، آیهٔ ۴۳ . در حاشیهٔ نسخهٔ اصل به خط دیگری افزوده شده است: « چون بدین آیت رسند که «ان الله و ملایکته یصلون علی النبی الایه . این سید صلوات را بخوانند و بگویند لبیك اللهم و سعدیکر (؟) وصلوات‌الله البرالرحیم والملایکة المقربین والنبیین والمرسلین و الصدقین‌والصالحین مـا سبح لك من شیٔ یـارب العالمین علی محمد ابن عبد الله خـاتم النبیین و سید المرسلین و رسول رب العالمین الشاهد البشیر الداعی . . . . . برحمتك یا ارحم الراحمین .

و کافران عرب گفتند « الملایکة بنات الله » ، و روی رسول سوراخ کردند، و گفتند او جادوست وشاعر است. و نیز گفته‌اند آنانکه رنجه می‌دارند دوستان خدایرا تعالی و رسول خدایرا، که عایشه زنا کرد (f. 160 b) **لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا** لعنت خدای بریشان باد درین جهان ، و نیز گفته‌اند نفرین کرده است خدای تعالی ایشانرا بکشتن چون قریضیان و آواره‌کردن چون نظیریان **وَالْآخِرَةِ** و در آن جهـان بدوزخ **وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا** و ساختست از بهر ایشانرا عذابـی خوار کننده ایشانرا ، ای که خوار کند ایشانرا در آن عذاب .

آیهٔ ۵۸ **وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** این آیت در شان کسانـی آمده است که در راه می‌رفتندی ، چون زنی را بدیدندی چشمك زدندی و خواستندی که برو زنا کنند . و نیز گفته‌اند این آیت در شان کسانی آمـده است که عایشه را برصفوان معطل بستند .

و قتاده می‌گوید کـه عمر خطاب رضی‌الله‌عنه این آیت را بخواند شبی از جای بشد و بنزدیك ابی کعب آمد و گفت یا ابا المنذر ، من آیتی خواندم از کتاب خدای تعالی، در دلم جای گرفتست. پس برخواند « والذین یوذون‌المومنین والمومنات » **بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا** آنانکه رنجه می‌دارند مردان گرویده را و زنان گرویده را بی‌گناهی که ایشان کردند ، بخدای که منشان عقوبت می‌کنم وبزنم. نبایدکه من از آن کسان باشم‌که ایشانرا رنجه دارم . ابی‌کعب‌گفت تو ازیشان نیستی‌که مومنانرا رنجه دارند،تو ادب‌کنندهٔ ایشانی و آموزندهٔ ایشان .

باز آییم بآیت **فَقَدِ احْتَمَلُوا** پس برگرفتند ، ای که واجب گشت

ایشانرا **بُهْتاناً** عقوبت بهتان ایشان. و « بهتان » دروغی باشدکه حیران کند آنکس راکه برو گویند **و اِثْماً مُبیناً** و واجب شد ایشانرا عقوبت گناه ایشان که بزهٔ آن پیداست و ظاهر .

آیهٔ ۵۹ **یٰاَیُّهَا النَّبِیُّ** ای پیغامبر **قُلْ لِاَزْوَاجِكَ** بگوی مرزنان خویش را **وَ بَنَاتِكَ** ودختران خویش را **وَ نِسَاءِ الْمُؤمِنِینَ** وزنان مومنان **یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیبِهِنَّ** تا فرو هلند بر خویشتن چادرها[ی] خودرا ، ای که بپوشند خود را بچادرها ، و چادر در خود کشند تا بدانند که ایشان آزاد زنانند ، و کس بریشان بازی نکنند چنانکه بر کنیزکان . و « چادر » آن باشد که زبر [داونی][1] برسر افکنند وروی بپوشند تا جزیك چشم ایشان پیدا نباشد،ونباید که لب و دندان ایشان کس بیبند **ذٰلِكَ** آنچه یاد کرده شد از حدیث چادر **اَدْنٰی** سزاوارتر **اَنْ یُعْرَفْنَ** که بشناسند آن آزادزنانرا بپارسایی از زنانی که ایشان روی خویش بمردان نمایند وپیرایهای خویش **فَلَا یُؤْذَیْنَ** تارنجه ندارند آن چادر پوشانرا چنانکه زنانی که ایشانرا چادر نپوشند و بر مردان گستاخ باشند **وَ کَانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً** وهست خدای‌تعالی‌آمرزنده مرآنچه پیش ازین گذشتست ازچادر پوشیدن، « رحیما » بخشاینده است بریشان‌چون چادر بپوشند .

و سبب نزول این‌آیت آن بود که قومی از مردمانی کـه دنب زنان داشتندی (f. 161 a) ، چـون زنـان شب بیرون آمـدندی ، دنب ایشان گرفتندی و بهانه آوردندی کـه ما پنداشتیم که شما کنیزکانید از بهر آنکه

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : دوانی . به قرینهٔ موارد مشابه دیگر که این کلمه بصورتهای « داون » ، « داوین » در این متن بکار رفته است تصحیح شد.

کنیزکان و آزاد زنان هردو بی‌چادر بودندی . پس خدای‌تعالی نهی کرد آزاد زنانرا که بی‌چادر باشند چون کنیزکان .

آیهٔ ۶۰ **لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ** اگر باز نباشند منافقان از کردار خویش **وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** و آنکسان که در دل ایشان دوستی زنانست . و « مرض » بیماری باشد ، و لکن مـراد ایدر ازو دوستیست **وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ** و آنان‌که در مدینه در میان مردمان می‌افکنند خبرهای لشکرهای رفته‌که ایشانرا هزیمت‌کردند بدروغ و باطل تا دل‌مومنان بشکنند و دل‌کافران قوی‌گردد. و نیزگفته‌اند « المرجفون في‌المدينة »آن مردانی‌که بمکابره زنانرا فرودگیرند **لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ** بخدای‌که تراآگاه‌کنیم‌که ایشان‌کیانند ،پس برآن داریم ترا تا ایشانرا بگیری. و نیزگفته‌اند برآغالانیم بریشان وبرگماریم ترا بریشان **ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا** پس همسایگی نکنند بر تو مگر اندکی،که بفرماییم تا ایشانرا بیرون‌کنی،وآن روزگار اندك مانده است‌که تو گویی‌بیرون روید و ایشان بیرون روند،آنچه درمیان‌این دواست اندك است.

آیهٔ ۶۱ **مَلْعُونِينَ** نفرین کردگانند و راندگان **أَيْنَمَا ثُقِفُوا** هر جاکه‌بیابند ایشانرا **أُخِذُوا** بگیرند ایشانرا **وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا** و بکشند ایشانرا کشتنی، ای که یکبار ، دو بار و سه بار .

آیهٔ ۶۲ **سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ** نهاد خدای است در آن کسان که گذشته‌اند پیش ازین امت ، ای‌که خدای تعالی نهاده است‌آن‌منافقانرا که ایشان خبرهای دروغ افکنند درمیان مردمان‌کدایشانرا بکشند هرکجا یابند. و نیز گفته‌اند « سنة الله » نگاه دارید سنة خدایرا درزانیان ، هرکه زنا کند حدش زنند ، و هرکه نفاق آشکارا کند از شهرش بیرون کنند و هرکـه شرك

آشکارا کند بکشند **وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلًا** و نیابی تومر سنت خدای را بدل کردنی و گردانیدنی، ای‌که کس نتواندکه سنت خدایراتعالی بگرداند، و دیت یا قصاص واجب نکند برکسی که کسی را بناحق بکشد .

آیهٔ ۶۳ **يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ** می‌پرسند ترا ، ای محمد ، مردمان از روز قیامت که کی خواهد بود **قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللّٰهِ** بگوی که دانش آن بنزدیك خدای‌است‌تعالی،ای‌که خدای داندکه‌کی خواهد بود **وَمَا يُدْرِيكَ** و چه دانی تو ای محمد ، ای که ندانی کــه کی خواهد بود **لَعَلَّ السَّاعَةَ** مگر قیامت **تَكُونُ قَرِيبًا** بباشد نزدیك ، ای‌که مگر زود بر پای شود .

آیهٔ ۶۴ **إِنَّ اللّٰهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ** پس خدای تعالی نفرین کرده است کافرانرا (f . 161 b) بناخستون آمدن ایشان‌بروز قیامت **وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا** وساختست از بهر ایشان دوزخی تافته .

آیهٔ ۶۵ **خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا** جاویدان همیشه در آن دوزخ **لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا** نیابند از بهر خود دوستی و نه یاری .

آیهٔ ۶۶ **يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ** آن روز که می‌گردانند [۱] رویهای ایشانرا در آتش [۱] ، گاه بر رویهای ایشان ، و گاه بر پشتهای ایشان ، وگاه بر شکمهای ایشان **يَقُولُونَ** می‌گویند **يَا لَيْتَنَا** ای کاشکی مــا **أَطَعْنَا اللّٰهَ** فرمان خدای کردیمی در دنیا و او را یکی گفتیمی **وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا** و فرمان رسول کردیمی و استوار داشتیمی .

آیهٔ ۶۷ **وَقَالُوا رَبَّنَا** پس کهتران ایشان گویند ای خداوند ما **إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا** ما فرمان مهتران خویش کردیم و بزرگان خویش ، ای که

۱ ــ ۱ ــ در نسخهٔ اصل مکرر نوشته شده است .

علما و پیران خویش **فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا** بی‌راه‌کردند ایشان ما را از راه راست و بگردانیدند ما را از دین .

آیهٔ ۶۸ **رَبَّنَا آتِهِمْ** ای خداوند ما بده ایشانرا **ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ** دو چندان عذاب ، ای که ایشانرا زیادت کن عذاب [1] **وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا** [1] و عذاب کن ایشانرا عذاب بسیار ، ای که عذابهای گوناگون .

آیهٔ ۶۹ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گرویدگان **لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى** مباشید چون کسانی که رنجه داشتند موسی را، ای کـه رنجه مدارید پیغامبر خویش را چنانکه رنجه داشتند اسرایلیان موسی را . و آن چنان بود کـه ایشان موسی را گفتندکه پیس است و بناك است، و دروغ گفتند **فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا** پس خدای‌تعالی او را پـاك کرد و بیزار گردانید از آنچه ایشان می‌گفتند بمعجزه‌ای که او را داد ، وآن بگوییم که چه بود **وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا** و بود موسی بنزدیك خدای تعالی با آب روی و با جاه و منزلت.و نیز گفته‌اند « عندالله وجیها » مستجاب بود دعای او ، هیچ نخواست که نه خدای تعالی او را بداد ، مگر دیدار .

و آمده است که رسول را صلوات‌الله‌علیه رنجه داشتند بدانچه گفتند زید پسر محمد است. و نیز گفته‌اند رسول غنیمتی قسمت‌کرد ، و مردی گفت از مدینیان کـه این قسمت نه برای خدای بود . چون خبر برسول رسید در

۱ ـ ۱ ـ این قسمت در تفاسیر دیگر بدین شرح آمده است . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « ونفرین کن ایشانرا نفرینی بسیار. »ج ۵ / ۱۴۳۴ ؛ در تفسیرسورآبادی : « و العنهم لعناً کثیراً » « و بنفرین ایشان را نفرین بسیار ، وگر « کبیرا » بباء خوانی : لعنت بزرگ جواب آید ایشان‌را . » ص ۳۶۰

خشم شد، و گفت رحمت خدای بر موسی باد که او را بیش ازین رنجه داشتند، صبر کرد.

و در رنج موسی سه قولست : گروهی گفتند که او را جادو ودیوانه خواندند ، و قول دوم آنست که مردی شرم‌گین بود و نخواست که کس او را بدیدی برهنه . اسرایلیان گفتند موسی‌از بهر آن خود را می‌بپوشد کـه بناك است و پیس است . خدای‌تعالی‌خواست که بدیشان نماید که دروغ‌می‌گویند پس روزی از روزها خالی بود موسی تنها جامه بیرون کشید و بر سنگی نهاد و غسل بکرد ، چـون بپرداخت از غسل ، و خواست (f. 162 a) که جامه برگیرد . [1] از پیش او دویدن گرفت و جامهٔ او می‌برد [1]. و موسی می‌گفت ای سنگ بیست [2] و جامهٔ من بازده ، و عصا برو می‌انداخت ، هم چنانش برد تا جماعتی از مهتران اسرایلیان بدیدند موسی را ، برهنه ، نیکوتریـن مردان درخلقت ، نه پیس‌بود ونه بناك « فبراه الله مماقالوا » خدای تعالی‌او را بیزار[3] کرد از آنچه ایشان می‌گفتند .

و روایت کرده‌اند از علی بوطالب کرم الله وجهه که موسی وهرون بر کوهی رفتند ، پس خدای‌تعالی فرمود ملك الموت را تا جان هرون برآن

۱ ـ ۱ ـ چنین است در نسخهٔ اصل .ظاهراً فاعل جمله، « سنگ» ، از قلم افتاده است . شاید در اصل بوده است : « سنگ از پیش او دویدن گرفت و. . . . ». در کشف‌الاسرار میبدی : « ..... آن سنگ بقدرت الله برفت و جامهٔ وی ببرد و ....» ج ۹۱/۸.

۲ ـ بیست : بایست .

۳ ـ در نسخهٔ اصل : بیذار . درترجمهٔ تفسیر طبری : « بیزار کرد او را خدای از آنچه گفتند . » ج ۱۴۳۴/۵

کوه برگرفت . و بازگشت موسی سوی بنی اسرایل تنها. پس اسرایلیان گفتند موسی را که تو کشتی او را . هرون از تو مهربان‌تر بود بر ما ، وخوش‌خوتر بود ، و ما او را از تو دوستر داشتیم . بدین گفت گوی موسی را رنجه می‌داشتند . پس خدای تعالی فرمود فریشتگانرا تا تابوت هرون برگرفتند و هر جا که بنی اسرایل نشسته بود می‌گذرانیدند و فریشتگان می‌گفتند که هرون بمرد.

و گورهارون کس نداند مگر بگمان.و هارون بمرد پیش ازموسی در تیه ، و موسی پس او پیش ازآنکه ازتیه بیرون آمدندی بدوماه فرمان یافت.

آیهٔ ۷۰ **یَآاَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ** ای گرویدگان بترسید از خدای تعالی ، و پرهیز کنیدازعذاب او **وَقُولُوا قَوْلاً سَدِیداً** وسخنی گویید راست و درست و صواب ، و آن « لااله الاالله » است. ونیز گفته‌اند هرسخنی برای خدای گویی آن « سدید » است .

آیهٔ ۷۱ **یُصْلِحْ لَکُمْ اَعْمالَکُمْ** تا شایسته گرداند از بهر شما کارهای شما را ، ای که بپذیرد طاعتهای شما را **وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ** و بیامرزد شما راگناهان شما را **وَمَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ** وهرکه فرمان خدای کند دریکی‌گفتن‌مرو را،وفرمان رسول او دراستوار داشتن مرورا **فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِیماً** بدرستی‌که برست رستگاریی بزرگ . و « فوز » آن باشد که برسد بهر آرزو که دارد ، و بیابد هرچه می‌جوید .

آیهٔ ۷۲ **اِنّا عَرَضْنَا الْاَمانَةَ** ما عرضه‌کردیم ـ و « عرضه »آن باشدکه‌چیزی پیش‌کسی‌آرند تابه‌بیند ـ عرضه کردیم آن امانت را،ای‌که فریضهاراکه‌خدای عزوجل بر بندگان فریضه کرده است وشرط‌کرده است بریشان‌که هرکه آنرا

بگزارد[۱] بهشتش دهند، و هرکه خیانت کند عقوبتش کنند. و این عرضه[۲] بود که[۲] ایشانرا مخیر کردند اگر خواهید بپذیرید ، و اگر خواهید نپذیرید ، و الزامشان نکردند پذیرفتن. و نیز گفته‌اند « امانت » فرج مردان و زنان بود، خدای تعالی بدیشان داده است بامانت . و گفته‌اند که اول چیزی که خدای تعالی بیافرید از آدم ، اندام پیش و پس او بود. پس گفت ای آدم این امانت منست بنزدیك تو ، اگر آنرا نگاه داری ، من ترا نگاه دارم. مده این‌اندام را بکسی مگر بحق **عَلَى السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْجِبَالِ** و نیز آمده است کچون حق تعالی خواست که امانت بر آسمانها (f. 162 b) و زمینها وکوهها عرضه کند همه را خرد داد و فهم تا دریافتند که ایشانرا چه می‌گوید ، پس‌امانت بریشان عرضه کرد تا دانند که ایشانرا چه می‌فرمایند . و نیز گفته‌اند مراد از آسمانها و زمینها ، باشندگان آسمانها و زمینها اند ، ای که عرضه کردند امانت را بر فریشتگان که در آسمانها بودند ، و بر جانورانی که در زمینها بودند و بر جانورانی که در کوهها بودند **فَاَبَيْنَ اَنْ يَحْمِلْنَهَا** باز ایستادند از برگرفتن آن امانتها [از][۳] بیم آنکه نباید که ایشانرا عقوبت‌کنند **وَ اَشْفَقْنَ مِنْهَا** و بترسیدند از تقصیر در آن **و حَمَلَهَا الْاِنْسَانُ** و برگرفت آنرا آدم ، و از پس او فرزندان او تا بقیامت .

و حسن بصری می‌گوید کچون امانت را عرضه کردند بر آسمانها و

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : بگـذارد . به قرینهٔ مـوارد مشابـه دیگر در همین متن تصحیح شد .

۲ ــ ۲ ــ در نسخهٔ اصل این قسمت کاملاً واضح نیست ، « بودنی » نیز خوانده می‌شود.

۳ ــ در نسخهٔ اصل : او . به قرینهٔ معنی عبارت تصحیح شد .

زمینها و کوهها ، ایشان گفتند که اگر بپذیریم چه باشد در پذیرفتن آن ؟ جوابشان دادند کـه اگر امانت گزارید ثوابتان دهند ، و اگر خیانت کنید عقوبتتان کنند . همه گفتند ما نپذیریم . چون برآدم عرضه کردند ، گفت امانت چه باشد؟ گفت اگرامانت‌گزاری و نیکویی ، ثواب دهیم، و اگرخیانت کنی و بد روی در امانت ، عذاب کنیم. آدم گفت پذیرفتم . مجاهد گفت از آن وقت که امانت پذیرفت تا آن وقت که از بهشت بیرون‌آمد ، بیش ازآن نبود که از نماز پیشین تا نماز دیگر .

اِنَّهُ کَانَ ظَلُوماً هرآینه‌که بودآن‌آدم ستم‌کار برخویشتن که خیانت کرد در امانت که از آن درخت بخورد **جَهُولاً** و ندانست که سرانجام کار او چه باشد . فریفته شد بدانکه خدای‌تعالی او را کاری فرمود و ندانست‌کدچه خواهد بود .

و نیز گفته‌اند « امانت » سه چیز بود : نماز و روزه و غسل کردن . وخدای‌تعالی آدمی را امین‌کرده است بدین سه طاعت ، از بهرآنکه این‌میان اوست و میان خدای‌تعالی .

آیهٔ ۷۳ **لِیُعَذِّبَ اللّٰهُ الْمُنَافِقِینَ وَ الْمُنَافِقَاتِ** بـرای آن امـانت عـرضه کرد برآدمیان تا سرانجام‌کار مردان منافق و زنان منافقه آن باشد که خیانت کنند، و خدای ایشانرا عذاب کند **وَ الْمُشْرِکِینَ وَ الْمُشْرِکَاتِ** ومردان بت‌پرست و زنان بت پرست **وَ یَتُوبَ اللّٰهُ عَلَی الْمُومِنِینَ وَ الْمُومِنَاتِ** و تا بپذیرد توبهٔ مردان گرویده‌و زنا [۱] گرویده بگزاردن امانت ، و آن یکی گفتن خـدای

۱ ــ زنا : زنان . در نسخهٔ اصل نیز به خط دیگری حرف « ن » در زیر کلمهٔ « گرویده » افزوده شده است .

است تعالیٰ **وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً** و خدای تعالی آمرزنده است مرآنکس را که توبه کند از بت پرستی .

و ابی کعب روایت می‌کند که رسول گفت صلی الله علیه هر که سورة الاحزاب بخواند و اهل خویش را بیاموزد ، ای که زن و فرزند خویش را بیاموزد و غلامان و پرستاران خـویش را ، امان دهد خدای تعالی او را از عذاب گور .

سورة سبا مکیست مگر یك آیت ، نزدیك ضحاك و کلبی ، « و یری الذین اوتوا العلم » این مدنیست بنزدیـك ایشان ، و پنجاه و چهار آیتست

(f. 163 a)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

آیهٔ ۱ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ سپاس وستایش مرخدایرا تعالی **الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ** آنخدای که مروراست آنچه‌درآسمانهاست وآنچه‌درزمینهاست ازآفریدگان **وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَةِ** ومروراست ستایش‌بهشتیان درآن جهان، کدمی‌ستایندش از شادی ایشان بستایش او وبی بیمی وامیدی. و نیز گفته‌اند چون کافران منکر شوند روز رستاخیز را ، خبر کرد که نعمت او بر بندگان او در آن جهان هم چنانست که نعمت او بر بندگان او درین جهان ، تا سزاوار آزادی ایشان گشت در آن جهان هـم چنانکه سزاوار شکر ایشانست درین جهـان **وَ هُوَ الْحَکِیمُ** و اوست درست کار و درست گفتار **الْخَبِیرُ** دانـا بحال بندگان خویش .

آیهٔ ۲ **یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْاَرْضِ** بداندآنچه برود درزمین‌ازآبها ومردگان

و تخمها **وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا** وآنچه بیرون آید ازو از رستنیهای گوناگون چون گیاه و درخت و کشت **وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ** و آنچه فرود آید از آسمانها از باران **وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا** و آنچه بر رود در آن از فریشتگان . و نیز گفته‌اند « و ما ینزل منها » آنچه فرود آید از آسمانها از قضا « و ما یعرج منها » و آنچه بر رود در آن از دعا **وَ هُوَ الرَّحِيمُ** واوست بخشاینده بر مومنان **الْغَفُورُ** آمرزنده است که عذاب ایشان باز می‌افکند ازیشان .

آیهٔ ۳ **وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** می‌گویند آنکسان که خستون نیامدند بیکیی ما و پیامبری تو **لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ** نیامد بما قیامت ، ای که می‌گویند که ما از پس مرگ زنده نشویم **قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي** بگوی‌آری بخدای من ، این‌سوگند است **لَتَأْتِيَنَّكُمْ** هر آیند که بیاید بشما قیامت **عَالِمُ**[1] **الْغَيْبِ** خدای من که داننده نهانیهاست . و اگر « میم » را پیش خوانی : او آن خدایی است که نهانیها بداند **لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ**[2] **ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ** پوشیده نشود و پنهان نماند ازو همسنگ مورچه‌ای خرد در آسمانها و زمین از کردار بندگان **وَ لَا أَصْغَرُ مِنْ ذَٰلِكَ** و نه خردتر از آن مورچه **وَ لَا أَكْبَرُ** و نه بزرگتر از آن **إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ** که نه آن همه در نامهٔ اوست پدید کننده، ای که در لوح محفوظ است .

آیهٔ ۴ **لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا** و این قیامت از بهر آن آید تا پاداش دهد گرویدگانرا **وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** وآنانکه کارهای نیکوکردند وشایسته **أُولَٰئِكَ** ایشانند،ای شنونده **لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ** که مرایشانراست آمرزش وعطای

۱ ــ ق : عالم(به کسر میم).

۲ ــ ق : مثقال (بضم لام).

نیکو در بهشت .

آیهٔ ۵ **وَ الَّذِینَ سَعَوْا فِی آیَاتِنَا** و آنانکه می‌کوشند در باطل کردن آیتهای ما ، و آن قرآنست و پیغامبری محمد مصطفی صلوات الله علیه ، و خستون نمی‌آیند بپیغامبری او **مُعَاجِزِینَ** ستیزه مـی‌کنند و می‌پندارند (f. 163 b) که بتوانندگریخت چنانکه‌کس ایشانرا در نیابد. و اگر « معجزین » خوانی: می‌پندارند که خدای تعالی بریشان بر نیاید و عـاجزست و ناتوان از گرفتن ایشان . و نیز گفته‌اند « معجزین » مردمانرا بازمی‌دارند ازگرویدن بمصطفی، عاجز و سست رای می‌دانند آن‌کسانراکه برسول بگرویده‌اند و بروز رستاخیز **اُولَئِكَ** ایشانند،ای شنونده **لَهُمْ** مریشانراست **عَذَابٌ مِن رِجْزٍ اَلِیمٌ** پادافراهی از عقوبتی دردناك .

آیهٔ ۶ **وَ یَرَی الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ** ومی‌دانند آنکسان‌که ایشانرا علم توریت داده‌اند و انجیل ، ای که گرویدگان اهل کتاب **الَّذِی اُنْزِلَ اِلَیْكَ** آن قرآنرا که فرود فرستاده شد سوی تو **مِنْ رَبِّكَ** از خدای تو **هُوَالْحَقَّ** حق و درست . و آن کعب احبار بود و عبدالله سلام. و یادکردن قیامت در قرآن سبب گشت که ایشا [1] بدانستند که قرآن حق است از بهر آنکه در توریت یافته بـودند که قیامت خواهد بود **وَ یَهْدِی اِلَی صِرَاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ** و راه می‌نماید این قرآن سوی راه ملکی‌که اوعزیزست،کس برو بر نیاید و بستایند ست مرآنکس را که او را یکی گوید ، ای که راه می‌نماید این قرآن بدین خدای تعالی، وآن مسلمانیست .

۱ ـ ایشا: ایشان. درنسخهٔ اصل نیز به‌خط دیگری حرف « ن » در بالای « ایشا » افزوده شده است .

آیهٔ ۷ وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنکسان کـه خستون نیامدند بـروز رستاخیز هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلَی رَجُلٍ ای شگفتی، او راه ننمایم[۱] شما را برمردی، وآن محمد است یُنَبِّئُکُمْ که خبر می‌کند شما را اِذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ[۲] چون پاره پاره کنند شما را هر پاره کردنی[۲]، ای‌که پراکنده شوید و استخوانهای پوسیده شوید ، و زمین شما را بخورد اِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ شما دیگر بـاره بنوی آفریده شوید و زنده گردید ؟

آیهٔ ۸ اَفْتَرَی عَلَی اللّهِ کَذِبًا او دروغ می‌برد برخدای تعالی اَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا دیوانه است ؟ ای که هرکه گوید که مردگان زنده شوند ، یـا دروغ زن باشد یـا دیوانه . خدای تعالـی بـاز زد گفتار ایشانرا و گفت بَلِ الَّذِینَ لَا یُؤمِنُونَ بِالْآخِرَةِ آری نیستی‌تودیوانه ودروغ‌زن چنانکه ایشان می‌گویند، و ایشان که نمی‌گروند بروز رستاخیز و ببهشت و دوزخ فِی الْعَذَابِ باشند در عذاب آن جهان وَالضَّلَالِ الْبَعِیدِ[۳] و بر بدبختی که آنرا کرانه نباشد. و نیز گفته‌اند در گم بودگی دور از حق درین جهان .

---

۱ ـ با آنکه « راه ننمایم » نیز مفید معنی تواند بود ، ولی با توجه به کلمهٔ « ندلکم » در متن آیه ، « راه نماییم » صحیح تر بنظر می‌رسد . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « ... ای دلالت کنیم شمارا... » ج ۱۴۵۲/۵ ؛ درتفسیرابوالفتوح رازی: « آیا دلالت کنیم شما را ... » ج ۱۹۹/۸ ؛درکشف الاسرار میبدی : « نشانی دهیم شما را » ج ۱۰۴/۸ .

۲ـ۲ـ اين‌قسمت‌درترجمهٔ تفسیرطبری و کشف الاسرارمیبدی بدین‌شرح‌آمده‌است: «آنگاه پاره‌کرده شدید هرجای پاره‌کردنی.» ترجمهٔ تفسیرطبری ،ج ۱۴۵۲/۵ ؛ «آنگه که شما را پاره پاره کنند ریز ریزدر خاك . » کشف‌الاسرار ، ج ۱۰۴/۸ .

۳ ـ در نسخهٔ اصل : البعید .(به ضم‌دال)

آیهٔ ۹ **اَفَلَمْ یَرَوْا** و نرسیده است دانش ایشان **اِلَی مَا بَیْنَ اَیْدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ** بدانچه پیش ایشانست و پس ایشان **مِنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ** از آسمان و زمین ، ای که نمی‌دانند که هرجا که ایشانند پس خویش و پیش خویش، همه آسمان وزمین بینند ونتوانندکه بیرون‌آیند از آسمان و زمین ، پس چگونه ایمن باشند ازآنکه ما ایشانرا در زمین فرو بریم **اِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْاَرْضَ** اگر بخواهیم فرودبریم ایشانرا در زمین **اَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسْفاً**[1] **مِنَ السَّمَاءِ** یا فرود افکنیم (f. 164 a) بریشان پاره‌ای از آسمان **اِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً** و درین آسمان وزمین نشانییست بر توانایی‌خدای‌تعالی بر زنده کردن مردگان از پس مرگ **لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ** مر هر بنده‌ای را که[2] بازگشت است[2] بخدای تعالی وتامل و تفکرکرده در آفریدهای خدای تعالی . و نیز گفته‌اند « لکل عبد منیب » مر هر بنده‌ای را کـه پذیرفتست دین خدای تعالی و بازگشتست بتوبة بخدای تعالی ، و یگانـه است در یکی گفتن خدای تعالـی ، بپایسته بر پرستش او .

آیهٔ ۱۰ **وَ لَقَدْ آتَیْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلاً** هرآینه بدرستی که دادیم داود را از ما پیغامبری و کتابی که نام او زبورست و قضا کردن بعدل و بهشیاری وپدید کردن خصومت خصمان و جدا کردن حق و باطل . و نیز گفته‌اند « فضلا » بخشایش بر بیچارگان . ونیز گفته‌اند آواز خوش . و نیز گفته‌اند کوهها را فرمان بردار او کرد و مرغانرا ، چنانکه گفت **یَا جِبَالُ اَوِّبِی مَعَهُ وَ الطَّیْرُ**[3] ای‌کوهها برو می‌روید بر تسبیح‌کردن، ای‌که او تسبیح کند، شما تسبیح‌کنید.

---

۱ ــ ق : کسفاً (بهفتح‌سین).

۲ ــ ۲ ــ بازگشت است : باز گشته است ، باز گشتست .

۳ ــ ق : الطیر (به فتح راء).

وآن چنان بودی که چون داود تسبیح کردی ایشان همه باز گفتندی آن تسبیح را ، و مرغان بر سر او بیستادندی و هم آن تسبیح باز می‌گفتندی . و معنی آن باشد « یا جبال اوبی » ای کوهها بازگردانیدآن تسبیح را که اومی‌گوید برو « و الطیر » وفرمان بردار اوکردیم مرغانرا تا برو باز می‌گفتند **وَ اَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ** [۱] و نرم کردیم از بهر او آهن . و آن چنان بود که آهن در دست او چون گل سرشته بود ، حاجت نیامدی بآتش نرم کردن یا [۲] بخایسك او را بزدی [۲] .

آیهٔ ۱۱ **اَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ** و گفتیم مرو را که ازین آهن زرهها کن تمام چنانکه همه تن بپوشد **وَقَدِّرْ فِی السَّرْدِ** و اندازه گیر در زره . و « سرد »آن باشدکه حلقه در حلقه‌پیوندی،ای‌که میخ حلقه باریك مکن‌که جنبان‌آید، و ستبر مکن که حلقه را بشکند ، بر اندازهٔ سوراخ حلقه میخ ساز .

وآمده است درقصهٔ داود صلوات‌الله‌علیه‌که هر روز یك زره بکردی، بشش هزار[۳]درم بفروختی . [دو] [۴] هزاردرم نفقهٔ خویش کردی و زن وفرزند

۱ــ ق : الحدید (به فتح‌دال).

۲ــ ۲ــ چنین‌است درنسخهٔ اصل. با توجه به‌معنی عبارت،شایدبوده است: بخایسك اورا بزدن. درکشف‌الاسرار میبدی: «یقال: کان الحدید فی‌یده کالطین المبلول وکالعجین و الشمع وکان‌یسرد الدروع بیده من غیرنارولاضرب بحدید» ج ۸/ ۱۱۱ ؛ در تفسیر گازر : « وما برای داودآهن رانرم کردیم چنانکه موم تا چنانکه خواستی بدست میگردانیدی بی‌آتش وخایسك و سندان » ج ۸/ ۳۶ .

۳ ــ در نسخهٔ اصل : هزام .

۴ ــ برای تکمیل‌عبارت ، با توجه به عبارت ذیل منقول از کشف الاسرار میبدی افزوده شد : « و قیل : انه کان یعمل کل یوم درعاً یبیعها بستة آلاف درهم فینفق الفین منها علی نفسه و عیاله و یتصدق بـاربعة آلاف علی فقراء بنی اسرائیل . » ج ۸/ ۱۱۲ .

خویش، وچهار هزار نان میده خریدی بدرویشان‌دادی. وقتاده می‌گوید اول کسی که زره‌کرد داود بود، و پیش از داود جوشن بود، غیبها[1] در یکدیگر دوخته. و نیز آمده است که نخست زرهی کـه داود بکرد لقمان آنجا حاضر بود، می‌اندیشید که چه خواهدکرد این پیرهن آهنین، و نپرسید از داود تا تمام کـرد. پس بیستاد و بپوشید و پس‌گفت نیك پیرهنیست و نیك پوششیست این پیرهن کسی را که جنگ خواهد کـرد. لقمان گفت خـاموشی حکمتست «و قلیل فاعله» و انـدکست آنکسان کـه ایـن حکمت بکار دارند. باز آییم بآیت.

وَ اعْمَلُوا صَالِحًا این خطاب داود راست وپیوستگان اورا، ای داود، تو و پیوستگان تو کارهای شایسته کنید (f. 164 b) و فرمان خدای تعالی کنید **إِنِّی بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ** من بدانچه شما می‌کنید بینام، ای کـه من می‌دانم آنچه شما می‌کنید از نیکی و بدی.

آیهٔ ۱۲ **وَ لِسُلَیْمَانَ الرِّیحَ** و باد را فرمان بردار سلیمان کردیم، ای‌که باد صبا راکه همیشه یار پیغامبران بوده است **غُدُوُّهَا شَهْرٌ** از بامداد تا پیش‌زوال، یکماهه راه برفتی **وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ** و از پس زوال یکماهه راه برفتی. وچنان بودی که سلیمن بر تخت نشستی و کسانی‌را که خواستی بر خود برآن تخت بنشاندی، بادآن تخت را برگرفتی یکماهه راه ببردی از بامداد تا وقت‌زوال، و از پس زوال تا نماز شام یکماهه راه باز آوردی **وَ أَسَلْنَا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ** و بروانیدیـم از بهر او را چشمه‌ای از مس. و نیز گفته‌انـد چشمه‌ای روی می‌رفتی هم چو آب، و آن چشمه‌ای بود از شام **وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ**

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : عیبها .

يَدَيْهِ و فرمان‌بردار کردیم مرو را از پریان ، آن پریان که کار می‌کردند پیش‌او **بِإِذْنِ رَبِّهِ** بفرمان‌خدای او **وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا** و هر که بگشتی ازیشان از آن فرمانها که فرمودیم ایشانرا او ازفرمان برداری‌سلیمان **نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ** بچشانیم او را از عذاب آتش افروخته درین جهان ، ای‌که هرکه بی فرمانی کردی بسوختیمی او را . وآمده است که مسخراو نبودند از پریان مگرآنانکه‌کافران بودند، چون بگرویدندی دست ازیشان بداشتندی و ایشانرا بگذاشتندی . و فریشته‌ای بود بر آن پریان که کار او کردندی ، در دست آن فریشته تازیانه‌ای‌آتشین ، چون بی‌فرمانی‌کردی سلیمانرا،فریشته آن تازیانه برو زدی او را بسوختی .

آیهٔ ۱۳ **يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ** می‌کردندی از بهراوآنچه خواستی **مِنْ مَحَارِيبَ** ازنشستگاههای نیکو ومنظرهای‌بلند. و« محاریب » جمع « محراب » باشد،و «محراب»جایی‌باشدکه‌ازهمه‌خانه‌آن نیکوتر باشد، وازصحرا جایی‌باشدکه‌آن بلندتر باشد.و نیز گفته‌اند «من‌محاریب» ازمسجدها وخانها[ی] نیکو **وَتَمَاثِيلَ** و صورت پیغامبران . و آن چنان بودی که در مسجدها پیغامبرانرا صورت کردندی تا مردمان ایشانرا بدیدندی ، حرص ایشان زیادت شدی در عبادت **وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ** و می‌کردندی از بهر او کاسهای بزرگ چون حوضهای اشتران **وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ** و دیگهای پیوسته بردیگدان که هیچ ازدیگدان بر نگرفتندی و نجنبانیدندی از بزرگی‌آن . و آن چنان بودی که از سنگ دیگ کردندی درکوه ، و دیگدان زیر او هم از سنگ پیوستهٔ او،چنانکه جدا نبودی یکی از دیگدان **اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا** کار کنید ای داودیان، ای که طاعت کنید از بهر آنکه تا شکر خدای کرده باشید . و نیز گفته‌اند

شکر کنید مر خدایرا تعالی ای داودیان ، آن خدای که منت نهاد بر شما بدین نعمتها .

و مفسران در آن کار که ایشان بـدان مامور بودند سخن گفته‌اند . گروهی گفته‌اند « اعملوا » یکی گویید خدایرا . (f. 165 a) و نیز گفته‌اند پرهیزگار باشید وفرمان بردار . و نیز گفته‌اند که روز ، روزه دارید، وشب، قیام کنید . و یك ساعت نگذشتی نه از شب و نه از روز که نه درآن ساعت یکی از آل داود در قیام بودی یا بروزه بودی در روز . و آمده است کچون فرمان آمد داود را که شکر نعمت من بکن . داود گفت شکر کنم ترا ، ای توفیق شکر نعمت توست بر من. گفت ای‌داود اکنون شکر نعمت من‌کردی‌چون بدانستی که نعمت از منست .

وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ و اندکست از بندگان من که او شکر نعمت من کند ، ای که خود نیست کس که شکر نعمت من کند ، ای‌که اگر چه بسیار شکر باشد در جنب نعمت حق، اندك باشد . و « شکور »آن باشد که بزبان نعمت را یاد می‌کند و بدل فراموش نکند .

و رسول گفت سه کار است هر که آن بداند او را آن دادند که آل داود را دادند: عدل در حال خشم،و خشنودی ومیانه زیستن در حال‌درویشی، و توانگری و ترس خدای در پنهان و آشکارا .

و علما فرق کردند میان شاکر و شکور . گفته‌اند که « شاکر » آن باشد که یکبار شکر کند ، و دوباره نشود شکر او ، و « شکور » آن باشد که یکبار و دو بار و سه بار و ده بار شکر می‌کند . و نیز گفته‌اند « شاکر » آن باشدکه ترسش بیش ازامیدش باشد، و « شکور » آن باشد که امیدش‌بیش

از ترسش باشد .

آیهٔ ۱۴ فَلَمَّا قَضَیْنَا عَلَیْهِ الْمَوْتَ[۱] پس چون آنگاه که براندیم برسلیمان فرمان خویش را بمرگ ، ای‌که بمیرانیدیم سلیمان را . و نیز گفته‌اند «قضا» پدید کردن آن تقدیر باشد که پیش از آن کرده باشد ، ای‌که پدید کردیم بر سلیمن آن مرگ را که تقدیر کرده بودیم برو مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ راه بری نکرد ایشانرا ، ای که پریانرا بر مرگ او إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ مگر آن خزنده که آنرا چوب‌خوار خوانند تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ ای‌می‌خورد عصا[ی] او.و « منساته » چوبی بزرگ باشد که شبانان دارند .

و قصهٔ آن چنان بود که سلیمن بیت المقدس بنا می‌کرد و هنوز یك ساله کار مانده بود که اجلش سپری شد. پیوستگان خود را گفت‌که یك سال بر من مگریید و کس را بنزدیك من میارید و خبر مکنید پریانرا از مرگ من تا بپردازند از مسجد ، پس تکیه کرد برعصا ، تا خدای تعالی جان او را برگرفت،و او هم چنان ایستاده برعصا بماند.پریان پنداشتندکه اودر نمازست، هم‌چنان کار می‌کردند تا مزگت تمام کردند. پس‌چوب خوارعصای او بخورد، سلیمان بیفتاد .

فَلَمَّا خَرَّ پس چون آنگاه کـه سلیمان بیفتاد ، بگریختند پریان تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ بدانستند پریان . و اگر « تبینت » خوانی « تاء » و « باء » را در پیش : پدیده کرده شد مر آدمیانرا دروغ پریان که ایشان می‌گفتند مـا غیب‌دانیم أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ چه اگر ایشان غیب دانستندی، بدانستندی کـه سلیمن بمرده است مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ نماندندی و درنگ

۱ ــ ق : الموت (به فتح تاء).

نگردندی یك سال در رنج سخت و در عذاب خوار کننده مر ایشانرا .

و نیز آمده است در (f. 165 b) تفسیر که خدای‌تعالی جان‌سلیمن بربستر برگرفت. وآن خانه که سلیمن‌در آنجا فرمان یافت بسته بود بر عادت خویش که او در خانه شدی از بهرعبادت، در ببستی وکس را زهره نبودی‌که آن در بکوفتی تا باز کردی ، چون سالی بگذشت چوب خوار پاشنهٔ در را بخورد، در بیفتاد ، پریان بدانستندکه سلیمان فرمان یافت .

لَقَدْ كَانَ لِسَبَاءَ [1] هرآینه بدرستی و راستی که بود مر قبیلهٔ سبا را. آیهٔ ۱۵

و نیز گفته‌اند « سبا » نام‌مردی بوده است که آن دیه را بدو باز خواندندی **فِي مَسَاكِنِهِمْ** [2] درآرام گاههای ایشان **آيَةٌ** نشانی و عبرتی . و آن آیت دو باغ بود چنانکه گفت خدای‌تعالی **جَنَّتَانِ** دو باغ **عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ** از دست راست و دست چپ .

و این « سبا » دیهی بود بیمن . و بپرسیدند از رسول علیه السلم که « سبا » که بوده است ، مردی بوده است، یا شهری ، یا زنی؟ گفت مردی بود که ده فرزند آورد . ازیشان شش بیمن نشستندی ، و چهار بشام . اما آنکه بیمن نشستندی مذحج بود ، و کنده ، و ازد ، و اشعریان ، و انمار و حمیر . اما شامیان لخم، و جذام ، و غسان، و عامله . اما آن دو باغ که ایشانرا بود ونشانیهای قدرت خدای‌تعالی درآن دوباغ وکوشکها[ی] ایشان،آن بودکه‌در آنجا هرگزپشه‌نبود ومگس‌نبود وکیك نبودوکژدم‌نبود ومارنبود.واگرگذریان ازآنجا گذشتندی و در جامهٔ ایشان خزنده بودی بمردی ، و اگر زنی زنبیلی

---

۱ ــ ق : لسبأٍ .

۲ ــ ق : مسکنهم .

بر سر گرفتی و در زیر آن درختان می‌رفتی پـر میوه شدی که او را حاجت نیامدی که دست بجنبانیدی یا میوه چیدی .

كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ ایـن شهریست خوش، ای‌که میوهٔ اوگوارنده است، و درو خزندگان گزنده نیستند. « ورب غفور » و خدای آمرزنده که ایشانرا بنخستین گناه از بن و بیخ و بار بر نکنند تا آنگاه که اصرار نیاوردند و بسیار نشد گناه ایشان .

فَأَعْرَضُوا پس روی بگردانیدند از پذیرفتن فرمان خـدای تعالی آیهٔ ۱۶
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ پس بفرستادیم بریشان « سیل » آن بند بسته که آب را نگاه می‌داشت .

و آن چنان بود که آن بند ، آب را باز داشتی از باغهای ایشان . پس خدای تعالی موشان فرستاد تا آن بند را سوراخ کردند و آب بگشاد و باغهای ایشانرا غرق کرد . و « عرم » بند است . و نیز گفته‌اند که نـام آن موش است که بند را سوراخ‌کرد . و نیز گفته‌اند که « عرم » باران‌سختست. و نیز گفته‌اند که‌نام‌دره است که در آن‌دره از دره‌های‌دیگر سیل فرود آمدی. پس مردمان آن دره را ببستند میان دو کوه ، بسنگ و قیر ، و درها نهادند که‌آب بقدرحاجت برون‌آمدی ازو.پس چون فرمان خدای را فروگذاشتند ، خدای‌تعالی موشی بفرستاد که آنرا کور موش خوانند تا آن بند را پاره‌کرد وباغهای ایشانرا بدان آب غرق‌کرد و زمینهاشان ویران کرد . و نیز گفته‌اند « عرم » آبی بود سرخ ، خدای تعالی بفرستاد آنرا تا آن بند را ویران‌کرد.
(f. 166 a)

وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ و بدل‌کردیم ایشانرا بدو باغ ایشان

دو باغ دیگر ذواتی **اُکُلٍ خمطٍ** که درختان آن خار بود ومیوهٔ تلخ و ناخوش که از خار برآید **وَ اَثْلٍ** ودرختان آن گز . و « اثل » درخت بزرگ باشد از گز و میوهٔ آن تلخ **وَشَیْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلیلٍ** و چیزی اندك از درخت کنار. ای که درختان میوه دار ایشان ناچیز کرد ، بجای آن خار وگز بار آورد و درختان خرمای کوهی .

آیهٔ ۱۷ **ذٰلِكَ جَزَیْنٰاهُمْ بِمٰا کَفَرُوا** آن سیل و آن ویرانی ای شنونده پاداش دادیم مر ایشانرا بکفر ایشان و نوسپاسی ایشان . **وَهَلْ[1] یُجٰازِی اِلَّا الْکَفُورُ[1]** و پاداش ندهند بچنان عذاب مگر نوسپاس کافر نعمت را؟ از بهر آنکه مومن گناهان او کفارت شود برنجهایی که بدو رسد در دنیا، اما کافر ناگرویده پاداش کردار بد اوعقوبت او باشد. و اگر « نجازی » خوانی بنون: اوعقوبت نکنیم مگر آنکس را[2] خستون نیاید بنعمتهای خدای تعالی؟

آیهٔ ۱۸ **وَجَعَلْنٰا بَیْنَهُمْ** وکردیم میان ایشان **وَبَیْنَ الْقُرَی الَّتی بٰارَکْنٰا فیهٰا** ومیان دیههایی که برکت کرده‌ایم بر آن بشام **قُرًی ظٰاهِرَةً** دیهها[یی] پیوستهٔ یکدیگر، پیدا ازین دیه آن دیه دیگر . و چون ازسبا بیرون آمدندی تا بشام روندبر آن دیهها[ی] آبادان گذشتندی که خدای تعالی برآن برکت کرده بود بمیوهٔ بسیار و درختان بسیار و آب روان . وآمده است که آن چهار هزار و هفصد[3] دیه بود . و نیز گفته‌اند « قری ظاهرة » دیههای آبادان بسیار آب **وَقَدَّرْنٰا فیهَا السَّیْرَ** و پدید کردیم مقدار رفتن در آن دیهها ، چون بامداد برخاستندی وقت سپیده دم از دیهی ، وقت قیلوله بدیهی دیگر رسیده بودندی

۱ ـ ۱ ـ ق : نجازی الاالکفور (به کسر زاء و فتح راء) .
۲ ـ چنین است در نسخهٔ اصل .ظاهراً حرف « که » از قلم افتاده است .
۳ ـ هفصد : هفتصد .

سِیرُوا فِیهَا لَیَالِیَ [1] از شب [1] بروید در آن دیهها شبها وَ اَیَّامًا بروزها ، هر وقت‌که خواهید شب و روز آمِنِینَ بی‌بیمان‌که نترسید از دشمن ، نه از گرسنگی و نه از تشنگی .

آیهٔ ۱۹ فَقَالُوا رَبَّنَا پس گفتند ای خداوند ما بَاعِدْ بَیْنَ اَسْفَارِنَا دور کن راههای ما تا دور شود سفرهای ما. و چنان بود که ایشان سیر شدند ازراحت و آسایش ، و انبارده شدند از نعمت، آرزوشان آمد که سفر دور کنند ورنج بینند وَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ پس ستم‌کردند برخویشتن و انباردگی [2] وَ جَعَلْنَاهُمْ [2] اَحَادِیثَ کردیم ایشانرا افسانهٔ آنکسان که بودند تا قصهٔ ایشان بریکدیگر می‌گفتند .

و نیز گفته‌اندکه دوری راه از آن خواستندکچون میوه از جای دور آرند ، شهی‌تر باشد وشیرین‌تر ، و آرزوی مردمان برآن بیشتر. و نیز گفته‌اند مراد ازین سخن‌آن بودکه زیادت‌کن در آبادانیهای ما تا دور شود سفرهای ما ، و این سخن (f. 166 b) ازیشان طلب زیادت بود ، پس گفت « و ظلموا انفسهم » ستم‌کردند برخویشتن که پیغامبرانرا دروغ‌زن کردند ، وآن دوازده پیغامبر بودند . و آن چنان بود که ایشان پیغامبرانرا گفتند که آن روز که دیههای ماآبادان بود وباغهای ما خوشترین باغها بود،ما بشما نمی‌گرویدیم، [3] امروز که دیههای ما ویرانست و زمین ما بترین زمینهاست [3]. و نیز گفته‌اندکه

---

۱ ـ ۱ ـ با توجه به معنی آیه ، ظاهراً « از شب » زائد است .

۲ـ ۲ـ ق : فجعلنا هم.درچندسطر بعد ، ضمن‌تفسرهمین‌آیه، این‌کلمات با ضبط قرآن مجید نوشته شده است .

۳ـ ۳ـ ظاهراً جمله‌ای نظیر: « چگونه بشما بگرویم؟ » ، « بشما بگرویم ؟ » ، « نیز بشما نمی‌گرویم» و امثال آن در پایان این عبارت از قلم افتاده است .

این دوری ، بازرگانان ایشان خـواستند و مهتران ایشان ، تـا سودکنند در بـازرگانیها ، از بهر آنکه چون سفر دور بـاشد ، درویشان نتوانند رفت ، توانگران روند وکسانی‌که ستور دارند تا بتوانند رفت.« فجعلناهم احادیث » ایشانرا حدیثهای مردمان کردیم ، ای‌که همه پراکنده شدند و نماند ازیشان مگر قصهٔ ایشان که مردمان می‌گفتند پس‌ایشان. و اگر یکی ازیشان‌بماندی، افسانه و سمر نشدندی .

وَ مَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ پـراکنده کردیـم ایشانـرا در زمین همه پراکندگیها تاچنان شدندکه باد خاك ایشان‌را می‌برد **اِنَّ فِي ذٰلِكَ** درپراکنده کردن‌ایشان و نیست‌کردن ایشان **لَآيَاتٍ** نشانهاییست **لِكُلِّ صَبَّارٍ** مرهرشکیبایی را بربلا **شَكُورٍ** آزادی کننده‌ای را برنعمت. و نیز گفته‌اند « صبار » شکیبایی برگزارد فرمانهای خدای‌تعالی.

آیهٔ ۲۰ **وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ**[1] آمـده است در تفسیر کچون آدم را از بهشت بزمین آوردند و حوا برو ، ابلیس نیز بزمین آمد ، گفت بکام خود رسیدم و آدم و حوا را از بهشت برون آوردم که پدر و مادراند ، پس فرزندان که ضعیف‌تر ازیشان‌اند اولیتر که ازیشان بکام رسم. و این گمانی‌بود که ابلیس برد ، آن گمان راست کرد « ولقد صدق » هر آینه که راست کرد در ایشان ابلیس گمان خویش **فَاتَّبَعُوهُ** بر پی گمان او رفتند . و اگر سبك خوانی « صدق علیهم » : راست‌گوی شد ابلیس در گمان خویش. و اگر«ظنه» خوانی « نون » را پیش : راست آمد گمان ابلیس بریشان که ایشان پس‌روی او خواهند کـرد و فرمان او خواهند کـرد ، « فاتبعوه » بـر پی او رفتند و

---

۱ ـ ق : ظنه (به فتح‌نون).

فرمان او کردند اِلاَّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤمِنِینَ مگر گروهی از گرویدگان که فرمان او نکردند .

آیهٔ ۲۱ وَ مَا کَانَ لَهُ عَلَیْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ نیست مرورا بریشان حجتی که بدان حجت ایشان فرمان او کنند.و نیز گفته‌اند نیست‌ویرا بریشان دستی که ایشانرا بقهر و جبر بفرمان خود آرد جز وسوسه‌ای و آراستن معصیتی در دلها . و حسن بصری می‌گوید بخدای‌که نه بچوبشان زند و نه بشمشیرشان برآن دارد که فرمان او کنند،در دست اوهیچ نیست جزفریب وآرزوها نمودن اِلاَّ لِنَعْلَمَ مَنْ یُومِنُ بِالْآخِرَةِ این استثنای منقطع است ، ای که دستی ندادیم مرو را (f. 167 a) برآدمیان ، مگر آنچه وسواسی کند و بدروغ آرزویی نماید . و این از بهر آن کردیم تا بدانیم ، ای‌که تا بداریم و جدا کنیم آنکس راکه بگرود بدان جهان مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِی شَكٍّ ازآنکس که او از آن در شك‌است وَ رَبُّكَ عَلٰی کُلِّ شَیءٍ و خدای تو بر همه چیزها از ایمان بندگان خویش و شرك ایشان حَفِیظٌ داناست و نگاه‌بان .

آیهٔ ۲۲ قُلِ بگوی‌ای محمد، بنوملیح راازعرب ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ بخوانید آنکسانرا که می‌گویید،و راست نمی‌گویید، از فریشتگان‌که ایشان‌خدای‌اند مِنْ دُونِ اللّٰهِ جزخدای‌تعالی لَا یَمْلِکُونَ نتوانند فریشتگان و توانایی ندارند فریشتگان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه‌ای خرد فِی السَّمٰوَاتِ وَ لَافِی الْاَرْضِ در آسمانها وزمینها ، پس چگونه توانند که رنجها ازشما برگیرند وَ مَا لَهُمْ فِیهِمَا نیست آن فریشتگانرا در آسمانها و زمینها مِنْ شِرْكٍ انبازی وَ مَا لَهُ نیست مرخدایرا تعالی مِنْهُمْ مِنْ ظَهِیرٍ ازفریشتگان پشتی و یاری، ای‌که‌ایشان خدایرا تعالی یاری نداده‌اند بر آفرینش‌آسمانها و زمینها ، پس‌چگونه انباز

او باشند. پس یادکرد بیچارگی فریشتگانرا.

آیهٔ ۲۳ **وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ** و سود ندارد خواهش فریشتگان بنزدیك خدای‌تعالی از بهر کسی تا او را بیامرزد **اِلَّا لِمَنْ اَذِنَ لَهُ** مگر آنکس را که دستوری داده باشد خدای‌تعالی مرو را بشفاعت خواستن. و اگر «الف» را پیش خوانی، «اذن»: مگر از بهر کسی کــه دستوری داده باشد که او را شفاعت کنند **حَتَّى اِذَا فُزِّعَ** تا چون آنگاه کــه برده شود فزع **عَنْ قُلُوبِهِمْ** بیم[1] از دل بت پرستان **قَالُوا** فریشتگان گویند مرایشانرا ازپس آنکه بیم‌از دل ایشان برگیرند تا حجت بریشان درست‌کنند **مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ** چـه گفت خدای شما درآن وحی‌که سوی پیغامبران خویش‌کرد؟ **قَالُوا الْحَقَّ** گویندکه حق گفت و درست، خستون‌آیندآ نگاه‌که سود ندارد خستون آمدن.و«فزع» بیمی‌باشدکه حاجت‌آید از بیم،از کسی دیگرفریاد خواستن. و نیز گفته‌اند که چون جبریل فرود آمــد از بهر وحی گزاردن سوی پیغامبر، فریشتگان پنداشتند که از بهرآن بزمین می‌رودکه قیامت برپای خواهد شد، بترسیدند، چون بدانستند که نه از بهر قیامت رفت،ایمن شدند. «قالوا ماذاقال‌ربکم» گفتند چه گفت خدای شما، و بپرسیدند که از بهر چه جبریل فرود آمد؟ «قالوا الحق» گفتند که خدای حق گفت، ای‌کـه آنچه خدای گفت راست ودرست بود **وَ هُوَ الْعَلِيُّ** واوست بر بندگان ببزرگی‌وپادشاهی **الْكَبِيرُ** بزرگ‌در پادشاهی (f. 167 b) و سلطان خویش.

آیهٔ ۲۴ **قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ** بگوی ای محمد آن کیست که روزی دهد شما را، از آسمانها باران، و از زمینها نبات؟ پس بفرمود

۱ ــ کلمهٔ «بیم» در اینجا زائد بنظر می‌رسد.

او را تا خبر کند ایشانرا و گفت قُلِ اللّٰهُ بگوی ای محمد آن کیست که روزی دهد شما را ، باران دهد و نبات ؟ پس فرمود تا حجت بتعریض بگوید که ایشان برگم راهی‌اند چنانکه گفت وَ اِنّا اَوْ اِیّاکُمْ ما یا شما لَعَلی هُدًی بر راه راستیم اَوْفِی ضَلاَلٍ مُبِینٍ یا در گم بودگی پیدا ؟ ای که ما یا شما گم بوده‌ایم یا راه یافته ؟ و گم بودگان شمااید[1] که انباز می‌آرید برآن خدای که روزی می‌دهد شما را از آسمانها و زمینها . ایـن هم چنان باشد که تو گویی مریکی را، یکی ازما دروغ می‌گوید،و بدان آن خواهی که تو دروغ می‌گویی.

آیهٔ ۲۵ قُلْ لاَ تُسْئَلُونَ عَمَّا اَجْرَمْنَا بگوی ای محمد کـه نپرسند شما را از آن گناهان که ما کرده‌ایم وَ لانُسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ما رانپرسند بکردهای شما و بگناهان شما .

آیهٔ ۲۶ قُلْ بگوی ای محمد یَجْمَعُ بَیْنَنَا گرد کند میان ما رَبُّنَا خدای‌ما روز قیامت ثُمَّ یَفْتَحُ بَیْنَنَا پس‌حکم کند میان ما بِالْحَقِّ بحکمی‌که‌آن حق است ودرست وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِیمُ و اوست گشاینده، بگشاید بقضای‌خویش. و نیز گفته‌اند « یفتح بیننا » حکم‌کند میان ما « بالحق » بعدل « وهوالفتاح» واو حکم کنندهٔ بعدل است ، « العلیم » داناست بدانچه ایشان پوشیده دارند.

آیهٔ ۲۷ قُلْ اَرُونِیَ بگوی ای محمد مر بت پرستانرا بنمایید مـا را الَّذِینَ اَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَکَاءَ آن چیزهـا از آفریدها که ایشانـرا شما در رسانیده‌اید بخدای تعالی،وکرده‌اید ایشانرا انبازان خدای‌تعالی کَلاَّ باز باشید ازین‌گفتار و بیدار گردید ازگم‌راهی خویش بَلْ هُوَاللّٰهُ آری او خداییست که یکیست

---

[1] ــ در نسخهٔ اصل : شما ایید .

و هیچ چیز بدو نماند **الْعَزِیزُ** ارجمند است بعقوبت کردن دشمنان،کس برو
بر نیاید **الْحَکِیمُ** درست‌کار و درست گفتارست .

آیهٔ ۲۸ **وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ** ونفرستادیم‌مامرترا **إِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً**
مگر سوی همه مردمان تـا همه جمله را بترسانی از عقوبت ما ، و برسانی
بهمه‌پیغام ما. و نیز گفته‌اند نفرستادیم ترا مگرباز دارنده بت پرستانرا از بت
پرستی **وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ** و لکن بیشتر مردمان نمی‌دانند کـه
قیامت خواهد بود و ترا استوار نمی‌دارند .

آیهٔ ۲۹ **وَیَقُولُونَ** می‌گویند **مَتَی هَذَا الْوَعْدُ** کی خواهد بود این قیامت که
تو ما را نوید می‌دهی پیدا کن وقت‌آن **إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ** اگـر هستید شما
راست‌گویان در گفتار خویش .

آیهٔ ۳۰ **قُلْ لَکُمْ** بگوی ای محمد مر شما راست **مِیعَادُ یَوْمٍ** وعدهٔ روزی،
و آن روز قیامتست **لَا یَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً** که پستر نشوید ازو (f. 168 a)
چون هنگام آن آید **وَ لَا یَسْتَقْدِمُونَ** و نتوانید که آنرا پیش از هنگام آن
بیارید، ای کچون قیامت آید یك ساعت در دنیا نمانید، و پیش ازآنکه وقت
مرگ آید ، یك ساعت پیشتر نمیرید[1] .

آیهٔ ۳۱ **وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا** و گفتند کافران **لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ** هرگز
نگرویم بدین قرآن **وَ لَا بِالَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ** و نه بدان کتابهاکه پیش ازقرآن
بوده است، و این‌آیت درشان رییسان مکه‌آمده است که ایشان نمی‌گرویدند
بقرآن **وَ لَوْ تَرَی** و اگر ببینی تو ای محمد **إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ** چـون
ستمکاران و کافرانرا باز دارند ، هفت اندامشان می‌لرزید . جواب ایـن سخن

---

۱ ـ در نسخهٔ اصل : نمی‌رید .

محذوفست ، ای‌که بدانی[1] سختی عذاب ایشان **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزدیك خدای ایشان
يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ باز می‌گردانند گروهی ازیشان بر گروهی دیگر
الْقَوْلَ گفتهٔ ایشانرا پاسخ می‌دهند گروهی مرگروهی‌دیگر را، ای‌زیردستان[2]
جواب می‌دهندمرمهتران خویش‌را **يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا** می‌گویند آنکسان
کدایشانرا بیچاره‌گرفته‌بودند وضعیف از زیردستان‌وکهتران **لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا**
مرآن بزرگ منشانرا از سرهنگان و مهتران **لَوْلَا اَنْتُمْ** اگر نه شما بودیدی
وبی راه‌کردن شماما را دردنیا **لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ** هر آینه ما بودیمی‌گرویدگان.
آیهٔ ۳۲ **قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا** گویند آنانکه ایشان بزرگ منشی کردند از
گرویدن ازمهتران **لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا** مرزیردستان‌وکهترانرا **اَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ**
عَنِ الْهُدَى او ما بگردانیدیم شما را از راه راست **بَعْدَ اِذْ جَاءَكُمْ** پس
آنکه بیورد محمد مصطفی بشما « عن الهدی » راه راست ؟ و نیز گفته‌اند
« انحن صددناکم » اوماباز داشتیم شمارا ازگرویدن بمحمد؟ **بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ**
آری بودید شما بت‌پرستان گناه‌کاران .
آیهٔ ۳۳ **وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا** گویند آن کهتران
بیچارگان مر مهتران بزرگ منش را نه چنانست که شما می‌گویید **بَلْ مَكْرُ**
اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بل که سگالش‌شما در شب ودر روز ، وگفتار شما وفریب‌شما
مرما را باز داشت از گرویدن **اِذْ تَأْمُرُونَنَا** چون می‌فرمودید مارا **اَنْ نَكْفُرَ**

۱ــ در نسخهٔ اصل : دانی . با توجه به عبارت ذیل منقول ازکشف الاسرار میبدی خواند شد : « ــ جواب « لو » محذوف ، التاویل « لوتری » لتری امراً فظیعاً هائلاً . » ج۸ر۱۴۲ .

۲ ــ در نسخهٔ اصل : زبر دستان . با توجه به معنی آیه تصحیح شد .

بِاللّٰهِ که خستون نیاییم بیگانگی خدای تعالی **وَنَجْعَلَ**[1] **لَهُ اَنْدَاداً** و مرورا در خدایی مانندان گوییم و همتاان ، ای که بتانرا انباز او گوییم **وَاَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ** و آشکارا کنند پشیمانی را و دریغ را هر دوگروه ، کهتران و مهتران، چون دوزخ را به‌بینند. و نیز گفته‌اند پنهان کنند مهتران پشیمانی را از کهتران **وَجَعَلْنَا الْاَغْلَالَ** و کردیم ما زنجیرها را و بندها راکه دست کهتران و مهتران بـدان ببندند **فِي اَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا** تـا گردنهای ایشان که کافران‌اند (f. 168 b) **هَلْ يُجْزَوْنَ** و هیچ پاداش میدهند ایشانرا ببدی **اِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** مگر بکردهای ایشان ، ای که عقوبت نمی‌کنند ایشانرا مگر[2] بکرد[2] ایشان .

آیهٔ ۳۴ **وَمَا اَرْسَلْنَا** نفرستادیم ما **فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ** در شهری پیامبری که‌ایشانرا بترساند بعذاب‌خدای‌تعالی **اِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا** که‌نگفتند انبارگان و آن رییسان وتوانگران ایشان‌که بودند. و نیز گفته‌اند « مترفوها » جباران ایشان که خواستندی کـه همه جهان بمراد ایشان باشد **اِنَّا بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ** مـا بدانچه شما را فرستاده‌اند بزعم شما ، نـاگرویدگانیم و خستون نمی‌آییم که شما پیغامبران راست‌گویید .

آیهٔ ۳۵ **وَقَالُوا** و گفتندآن جباران وتوانگران **نَحْنُ اَكْثَرُ اَمْوَالاً وَاَوْلَاداً** خواستهای ما بیشتر ، و فرزندان ما بیشتر از شما پیامبران ، ای‌که خدای از ما خشنودست که ما را مال داد ، و شما را نداد . و نیز گفته‌اند خواستهای ما

---

۱ ــ ق : نجعل (به فتح لام).

۲ ــ ۲ ــ چنین است درنسخهٔ اصل. با توجه به معنی‌آیه و جمله « مگر بکردهای ایشان » شاید در اصل بوده است : « بکردهای » یا « بکردهٔ » .

بیشتر ، و ما سزاوارتریم بپیامبری از شما که درویشانید **وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ** و ما را عذاب نکرده‌اند بدان درویشی ، که شما را بدان عذاب کرده‌اند، ای کـه ایشان گفتند پیامبران خویش را ، مکیان تـرا همان می‌گویند . پس خدای تعالی بـاز زد بریشان حجت ایشان بتوانگری ، و گفت مر پیامبران خویش را .

آیة ۳۶ **قُلْ** بگـوی ای محمد **إِنَّ رَبِّي** خدای من **يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ** بگستراند روزی، ای‌که فراخ کند بر آنکس که او خواهد **وَيَقْدِرُ** و تنگ کند برآن کس که او خواهد ، و تنگی دلیل عقوبت نیست ، و فراخی دلیل رحمت نیست، که روا باشد که یکی را توانگری دهد و آن سگالش عقوبت او باشد تا در آن توانگری معصیت کند و انبارده شود هم چون شما ، و بر دیگری روزی تنگ کند و آن نظری بـاشد مرو را برحمت تا دستش بدان معصیتها نـرسد کـه توانگرانرا **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** ولکن بیشتر مردمان نمی‌دانند که خدای‌تعالی فراخ روزی کند آنراکه او خواهد وتنگ روزی کند آنرا که او خواهد .

آیة ۳۷ **وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ** نیست خواستهای شما و نه فـرزندان شما **بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى** که‌نزدیك‌کنند شمارا بنزدیك‌ما «زلفی» نزدیك کردنی **إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا** ومانزدیك نگردانیم بخویشتن مگرآنکس‌را که بگرویده‌است بیکیی‌خدای‌تعالی‌وبپیغامبری او،وکارهای شایسته‌کرده است، ای‌که‌نعمت مادردنیا برشما دلیل‌نعمت ما نیست در بهشت، لکن‌هرکه بگرود و کارهای نیکو کند **فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا** پس ایشانند، ای شنونده ، که مر ایشانراست دو چندان کردۀ ایشان از ثواب و ده چندان،که

آمده‌است که یکی‌را ده‌تا هفصد[1] وزیاده[2]. و نیز گفته‌اند چون مومن توانگر و پارسا باشد خدای‌تعالی (f. 169 a) مزد او دوباره دهد، یکی مزد طاعتهای او دهد بتن ، و دیگر مزد کردار او دهد بمال **وَهُمْ بِالْغُرُفَاتِ آمِنُونَ** و ایشان در کاخهای بهشت و کوشکهای آن بی‌بیمان باشند از آتش دوزخ و از زوال نعمت و از مرگ . و نیز گفته‌اند ایمنان باشند از اندوهان و بیماری .

آیهٔ ۳۸ **وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ** و آنانکه می‌کوشند در باطل کردن آیتهای ما، وآن قرآنست و دروغ داشتن آن و می‌اندیشند که بتوانند گریخت از ما، ما نتوانیم گرفت ایشانرا. واگر « معجزین » خوانی: دیگرانرا باز می‌دارند از گرویدن بدان، گویی عاجزاندی ایشان از گرویدن. و «عاجز» ناتوان باشد **أُولَئِكَ** ای شانند[3]، ای شنونده **فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ** که حاضر کنند ایشانرا در پادافراه آن جهان .

آیهٔ ۳۹ **قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ** بگوی ای محمد که خدای من فراخ کند روزی بر آنکس که او خواهد **مِنْ عِبَادِهِ** از بندگان خویش **وَيَقْدِرُ لَهُ** و باندازه دهد آنراکه او خواهد **وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ** وآنچه هزینه کنید شما از چیزی، ای‌که صدقه دهید چیزی اندك یا بسیار **فَهُوَ يُخْلِفُهُ** پس او ، ای خدای‌تعالی ، بدل آن ثواب دهد در آن جهان ، و خواهد بدل آن نقد بدهد درین جهان. و سعید جبیر می‌گوید رحمة‌الله‌علیه آنچه هزینه‌کنید شما نه باسراف و نه کم از آن که حاجتست بدان خدای‌تعالی بدل آن بدهد . و

---

۱ ـ هفصد : هفتصد .

۲ ـ با آنکه معنی عبارت روشن است، چنین می‌نماید که کلمه‌ای نظیر « دهند » یا « دهد » از قلم افتاده است .

۳ ـ ای شانند : ایشانند .

مجاهد می‌گوید که میانه رو باشید در نفقه ، اسراف مکنید ، زندگانی برخود تنگ مکنید و بدین آیت تعلق مکنید « و ما انفقتم من شی فهو یخلفه » نفقه میانه کنید **وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ** و اوست بهتر روزی دهندگان . و نیز گفته‌اند بدل آن نفقه درین جهان بدهد چون مصلحت در بدل آن باشد همچون اجابت دعا ، اگر مصلحت باشد دعا مستجاب کند .

آیهٔ ۴۰ **وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ**[1] **جَمِيعًا** و آن روز که گرد کنیم همه را ، ای که بت پرستانرا و آنکسان که فریشتگانرا می‌پرستند **ثُمَّ نَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ** پس گوییم مر فریشتگانرا از بهر زلیفن کافران **أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ** اوایناند ، ای که فریشتگان ، که شما را می‌پرستیدند در دنیا .

آیهٔ ۴۱ **قَالُوا** گویند فریشتگان **سُبْحَانَكَ** پاکی ترا از انبازان **أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ** تویی یار ما ومولای ما که تولای ما بتست وپذیرفته‌ای تو ما را، نه ایشانرا **بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ** آری ایشان می‌پرستیدند پریانرا ، ای که ایشان فرمان پریان و دیوان کردند در پرستش ما ، پس ایشان پرستندگان ایشان بودند ، چون فرمان ایشان کردند نه پرستندگان ما **أَكْثَرُهُمْ** بیشتر ایشان ، ای که همه ایشان **بِهِمْ مُؤْمِنُونَ** گرویدگان بودند بدان دیوان و پریان ، ایشانرا می‌پرستیدند و فرمان ایشان می‌کردند . و نیز گفته‌اند که « جن » ایدر ابلیس است، ایشان ابلیس را می‌پرستیدند (f. 169 b) ویاران او را ، بیشتر ایشان او را استوار می‌داشتند در آن وعدها که ایشانرا می‌کرد و درآن آرزوها که ایشانرا می‌نمود .

آیهٔ ۴۲ **فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ** پس امروز نتوانند گروهی از شما

---

۱ ــ ق : یحشرهم .

مر گروهی دیگر را نَفْعاً وَ لاَضَرّاً سودی و نه زیانی وَ نَقُولُ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا و گوییم مر کافران ستم‌کار را ، ای‌که فریشتگانرا بفرمان ما ذُوقُوا بچشید عَذَابَ النَّارِ الَّتِی کُنْتُمْ بِهَا تُکَذِّبُونَ پادافراه آتشی را کـه شما دروغزن می‌داشتید آنرا .

آیهٔ ۴۳ وَ إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ چون‌آنگاه‌که برخوانندبرایشان آیتهای ما ، پدید کرده بحلال و حرام قَالُوا گویند مَا هَذَا إِلاَّ رَجُلٌ نیست این خواننده مگر مردی ، ای که محمد مصطفی یُرِیدُ أَنْ یَصُدَّکُمْ می‌خواهد که برگرداند شما را عَمَّا کَانَ یَعْبُدُ آبَاؤُکُمْ ازآنچه‌می‌پرستیدند پدران شما، ای‌که‌ازپرستش بتان وَ قَالُوا مَا هَذَا وگفتند نیست‌اینچه محمدبرمامی‌خواند، ای‌که قرآن إِلاَّ إِفْکٌ مُفْتَرًی مگر دروغی ساخته وبریده وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنانکه خستون نیامدند بپیغامبری محمد علیه‌السلام ازآن کافران ، ای که کافران مکه لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ مر قرآنرا چون بیامد بـدیشان . و نیز گفته‌اند مر اسلام را إِنْ هَذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُبِینٌ نیست این قرآن مگرجادوی‌پیدا.

آیهٔ ۴۴ وَ مَا آتَیْنَاهُمْ ونداديم ایشانرا ای‌که بت پرستان قریش را مِنْ کُتُبٍ یَدْرُسُونَهَا کتابی‌که می‌خواندندی‌آنرا، ای‌که بریشان‌کتابی فرود نفرستادیم هرگز که‌آنرا بخواندندی وبدانستندی که آنچه تو آوردی‌حق است، وخدایرا تعالی انباز نیست چنانکه‌ایشان می‌گویند وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَیْهِمْ ونفرستادیم‌سوی ایشان قَبْلَکَ مِنْ نَذِیرٍ پیش از تو پیامبری که ایشانرا بترسانیدی وآگاهی دادی از عذاب .

آیهٔ ۴۵ وَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ و دروغزن داشتند آن کافران کـه پیش ازیشان بودند پیغامبران خود را ، همچنانکه دروغزن می‌دارند تـرا مکیان

که قوم تواند **وَ مَا بَلَغُوا** و نرسیدند مکیان **مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ** بده یك آنکه پیشینیانرا داده بودیم از قوت و مال . و نیز گفته‌اند نرسیدند بهزار یك‌که پیشینگانرا داده بودیم از خواسته و قوت « فاهلکناهم بالعذاب »[1] ناچیزشان کردیم بعذاب چون دروغزن داشتند پیغامبران مرا . و عبدالله عباس می‌گوید نرسیدند امتان پیشین بده یك علم این امتان . و خدای تعالی امتی نیافرید عالم‌تر از امت محمد ، و کتابی بهتر از قرآن ، و پیغامبری پدید کننده‌تر احکام خدایرا تعالی از[2] قرآن[2] . « و ما ارسلنا الیهم قبلك من نذیر »[3] و نفرستادیم ما سوی مکیان پیش از تو پیغامبری که آن پیغامبر بریشان کتابی آورد چنانکه توآوردی . و اسمعیل پیغامبر بود در میان ایشان پیش ازرسول، و لکن چنین قرآنی نیاورد (f. 170 a) **فَكَذَّبُوا رُسُلِي** پس دروغزن‌داشتند پیغامبران مرا **فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ** چگونه بود انکار من بریشان و عذاب کردن من مر ایشانرا.

آیهٔ ۴۶ **قُلْ** بگوی ای محمد **إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ** پند می‌دهم شما را بیك کار که آنرا نگاه دارید ، و آن فرمان خدای است تعالی و طاعت او. و نیز گفته‌اند پند می‌دهم شما را بقرآن **أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ** از بهرآن تا بیستید ازبهر خدای تعالی **مَثْنَى وَ فُرَادَى** یگان یگان و دوگان دوگان . و مراد ازین برپای ایستادن نیست ، ولکن مراد ازین فرمان برداری است وحق را برپای داشتن . و نیز گفته‌اند دوگان دوگان، ای که بر یك دیگر مشورت کنید ، و یگان یگان بیندیشید و تفکر کنید **ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا** پس اندیشه کنید

---

۱ ــ قرآن مجید : « اهلکنا هم بعذاب » سورة طه (۲۰) ، آیهٔ ۱۳۴ .

۲ ــ ۲ ــ ظاهراً « محمد » صحیح است .

۳ ــ قرآن مجید ، سورة سباء (۳۴) ، آیهٔ ۴۴ .

مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ تا هیچ دیوانگیی‌هست برین رسول‌که شما اورا دیوانه می‌خوانید . و « صاحب » یار باشد ، و مـراد ازین ایدر رسول است . و نیز گفته‌اند « اعظکم بواحدة » پند می‌دهم شما را بیك سخن و آن‌کلمهٔ «لااله الا الله » است **إِنْ هُوَ** نیست ایـن محمد **إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ** مگر بیم کـننده‌ای مر شما را **بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ** پیش از پادافراهی سخت اگر فرمان او نکنید .

آیهٔ ۴۷ **قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ** بگوی ای محمد هرگاه که بخواهم از شما پای مزدی برگزاردن پیغامبر[ی] **فَهُوَ لَكُمْ** ای پای مزدمر شما را ، ای کـه نخواهم آن **إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ** نیست مزد من مگر بر خدای تعالی **وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** اوست برهمه‌چیزها گواه،که ازعلم اوهیچ چیزغایب‌نیست.

و سبب نزول این آیت آن بود که رسول درخواست ازکافران‌قریش که او را در مکه نگاه دارند و دشمنانرا ازو باز دارند بخویشی که میان او و میان ایشان بود تا پیغامهای خدای تعالی بگزارد بحمایت ایشان . چـون شنیدندکه لات وعزی راکه بتان ایشان بودند درقرآن یادمی‌کردوعیب ایشان می‌گفت،گفتند ازما می‌خواهدکه‌اورا نگاه داریم بسبب خویشاوندی،وبتان ما را بد می‌گوید و ما را رنجه می‌دارد ، این آیت فرود آمد .

آیهٔ ۴۸ **قُلْ** بگوی ای محمد **إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ** خدای من می‌آرد حق را ، و آن قرآنست . و نیز گفته‌اند وحی است و می‌اندازد در کافران **عَلَّامُ الْغُيُوبِ** اوست دانندهٔ نهانیها .

آیهٔ ۴۹ **قُلْ جَاءَ الْحَقُّ**[۱] بگوی‌ای محمدفرمان خدای تعالی‌کدآن حق است[۱] .

---

۱ ـ ۱ ـ در این قسمت کلمهٔ « جاء » ترجمه نشده است.شاید در اصل بوده‌است:
←

و نیز گفته‌اند[۱] فرمان شمشیر زدن بر کافران **وَمَا یُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا یُعِیدُ** نیافریند ابلیس که باطل است کسی را و زنده نکند باز ، ای که ابتدا نکند بآفریدن اول ، و از پس مرگ باز نیارد ، خدای آفریند و خدای زنده کند . و نیز گفته‌انـد « و ما یبدی الباطل » زنده نکند کسی را بت ، و نتواند که بمیراند .

آیهٔ ۵۰ **قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ** بگوی ای محمد اگر من راه گم کرده‌ام و گم بوده شده‌ام **فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي** پس عقوبت گم بودگی من بر منست . و ایـن (f. 170 b) جواب سخن کافرانست که گفتند محمد گم بوده است کـه دین پدران خویش رهـا کرده است **وَإِنِ اهْتَدَيْتُ** و اگـر راه یابم بحق **فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي** پس بدانست راه یافتن من‌که وحی‌می‌کند سوی من‌خدای من، ای‌که اگروحی خدای‌تعالی نیستی، ای که پیغامهای پوشیدهٔ او و قرآن ، من راه نیافتمی **إِنَّهُ سَمِيعٌ** او شنواست،می‌شنود قول‌من **قَرِيبٌ** نزدیکست می‌داند که از شما که می‌پذیرد وکه نپذیرد. و نیز گفته‌اند که نزدیك است بدانکس که او را خواند جوابش دهد .

آیهٔ ۵۱ **وَلَوْ تَرَىٰ** واگر ببینی ای محمد کافرانرا روز قیامت **إِذْ فَزِعُوا** چون آنگاه که بترسند ترسیدنی که دلشان از جای بشود چون آنگاه که ایشانرا از گورها بر انگیزند **فَلَا فَوْتَ** نتوانند که بگریزند ، و کس دریشان نرسد **وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ** و بگیرند ایشانرا از جای نزدیك ، ای که از زیر

← بگوی ای محمد ، آمد فرمـان خدای تعالی کـه آن حق است . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « بگو : آمد راستی . » ج ۶/ ۱۴۶۲؛ درکشف الاسرار میبدی : « بگوی پیغام راست آمد از خدای . » ج ۸/ ۱۴۹ .

۱ ـ در اینجا نیز ظاهراً کلمهٔ « آمد » از قلم افتاده است .

زمین تا زیر زمین نزدیك است . و نیز گفته‌اند « فلافوت » نیست رستگاری مر ایشانرا از عذاب خدای تعالی . و نیز گفته‌اند اگر بینی ای محمد ، بیم و ترس ایشان روز بدر که گردنهای ایشان می‌زدند ، نتوانستند که بگریزند « و اخذوا من مکان قریب » و گرفته شدند ایشان در حالی که شادمانه‌ترین بودند و سپاه ایشان انبوه‌تر ، که نزدیك بلایی بود آن نعمت و عافیت .

آیهٔ ۵۲ وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ و گفتند چون آن عذاب را بدیدند ، بگرویدیم بخدای تعالی . و نیز گفته‌اند بروز رستاخیز . و نیز گفته‌اند بپیامبران وَ أَنَّی لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجاست مر ایشانرا گرفتن توبه مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور . معنی این سخن آن باشد که توبهٔ ایشان در دنیا پذیرفتندی ، و اکنون دنیا ازیشان بشد ، چگونه توبه کنند که ازیشان بپذیرند . و اگر بهمزخوانی « و انی لهم التناءوش » او چگونه بازگردند بدنیا از جای دور ، وآن، آن جهانست. و نیز گفته‌اند « و انی لهم التناوش » ازکجا رسد ایشانرا که حرکت کنند و بجنبند در کاری که حیلتی نیست ایشانرا در آن .

آیهٔ ۵۳ وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ خستون نیامدند بپیامبری اوپیش از عذاب وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ و دشنام می‌زنند محمد را بچیزی که آن پوشیده است بریشان ، ای که می‌گویند که او دروغزنست ، و نیست دروغزن . بگمان می‌گویند نه بیقین مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جایگاهی دور ، ای که دور کرده است خدای تعالی ایشانرا از آنچه بدانند راستی محمد مصطفی صلوات الله علیه و سلامه .

آیهٔ ۵۴ وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ جدا کرده شد میان ایشان ومیان آنچه آرزوهای ایشانست ، ای که باز داشته شدند از توبه‌ای که آرزوی

ایشانست . **كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ** هم چنانکه کـرده شد بر آن کسان کـه بدیشان مانستند **مِنْ قَبْلُ** از کافرانی که پیش ازیشان بودند،وخدای تعالی توبهٔ ایشان نپذیرفت دروقت‌معاینهٔ عذاب **إِنَّهُمْ كَانُوا** (f. 171 a) **فِي شَكٍّ مُرِيبٍ** ایشان هستند درگمانی از پیغامبری پیغامبران،ای‌که ایشان بگمانند درراست گویی‌پیغامبران وروز قیامت. « مریب » و خود را در شك وتهمت می‌افکنند.

[و] ابی‌کعب می‌گوید رضی‌الله عنه، که رسول گفت صلوات‌الله‌علیه، هر که سورة سبا بخواند روز قیامت نماند هیچ پیغامبری و [1][رسو][1]لی که نه رفیق و یار او باشد.

۱ــ ۱ــ درنسخهٔ اصل محوشده است . به‌قرینه معنی کلی عبارت وبا توجه به متن عربی عبارت منقول از ابی‌کعب افزوده شد. « در فضیلت سوره، ابی‌کعب گفت : قال رسول‌الله (ص) : « من قرأ سورة سبا لم یبق نبی و لا رسول الاکان له یوم القیمة رفیقاً ومصافحاً . » کشف الاسرار میبدی ، ج ۸/۱۰۵ .

سورة الملایکه همه مکیست ، و چهل و پنج آیتست .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

آیهٔ ۱ **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ** سپاس و ستایش مر خدایرا تعالی که اوست سزاوار ستایش، که همیشه بود وهمیشه باشد ، و همه آفریدگان در نیکو داشتاواند **فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ** پدید آرندهٔ آسمانها و زمینها و آفریدگار هر دو بابتدا . و نیز گفته‌اند « فاطرالسموات » شکافندهٔ آسمانها از بهر فریشتگان تا فرود آیند و از بهر باران، و شکافندهٔ زمین تا نبات برآید **جَاعِلِ الْمَلٰئِکَةِ رُسُلاً** فرستندهٔ فریشتگان سوی پیغامبران برسالت وحی. و نیزگفته‌اند «جاعل الملایکة رسلا » فرستندهٔ فریشتگان سوی بندگان مومن از بهر رحمت ، و سوی بندگان کافراز بهر عقوبت.و نیزگفته‌اند گرامی کنندهٔ فریشتگان بپیغام سوی پیغامبران، وآن جبریل ومیکایل واسرافیل و ملك‌الموت صلوات‌الله‌علیهم **اُولِی اَجْنِحَةٍ** خداوند پرها **مَثْنٰی وَ ثُلاَثَ وَ رُبَاعَ** دوگان وسه‌گان وچهارگان، ای‌که‌گروهی را ازیشان دوپر،وگروهی‌را سه‌پر،و گروهی چهارپر. آمده است در تفسیر که جبریل را شش پراست، واسرافیل را دوازده پر **یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ**

مَا يَشَاءُ زیاده کند در آفرینش فریشتگان و پرهای ایشان آنچه او خواهد . و نیز گفته‌اند که اندر همه آفریدگان آنچه او خواهد روی نیکو وموی نیکو و آواز خوش و خط نیکو .[1] و نیز گفته‌اند خـرد و تمییز[1] . و نیز گفته‌اند اندیشها وصنعتها. و نیز گفته‌اند هشیاری وزیرکی إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خدای تعالی بر هر چیزی تواناست از زیادت کردن وکم کردن .

آیهٔ ۲ مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ آنچه بگشاید خدای تعالی از بهر مردمان از بخشایشی‌ای که از باران که خدای تعالی دهد وآن روزی که خدای تعالی دهد. ونیز گفته‌اند آن توبه که خدای تعالی دهد بنده‌را. ونیز گفته‌اند آن در دعا خدای تعالی گشاید بر بنده فَلَا مُمْسِكَ لَهَا نتواند کسی که آنرا ببندد و بازدارد وَمَا يُمْسِكْ وآنچه خدای تعالی باز دارد آنرا و نگاه (f. 171 b) دارد فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ پس نیست فرستنده‌ای آنرا از پس آنکه خدای تعالی باز گرفته بـاشد وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست ارجمند در بازداشتن آن الْحَكِيمُ درست کارست ودرست گفتار در فرستادن پیغامبران.

آیهٔ ۳ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان، ای که‌ای مکیان اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یادکنید نیک داشت خدایرا برخویشتن که روزی دادشما را وباران دادو دیگر نعمتها هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ هیچ آفریدگاری هست جز خدای تعالی يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ روزی دهد شما را ازآسمان وآن بارانست، واز زمین وآن گیاهست وکشت و درخت لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست خدایی جزاو فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ پس ازکجاشما رامی‌گردانند از حق،و آن یکی گفتن خدای است سوی دروغ ، که دروغ می‌گویید که خدایرا تعالی انباز است . پس رسول را گفت :

۱ ـ ۱ ـ در نسخهٔ اصل مکرر نوشته شده است .

آیهٔ ۴ وَ اِنْ يُكَذِّبُوكَ اگر دروغزن می‌دارند بدانچه تو آورده‌ای بدیشان ، و آن قرآنست فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ پس دروغزن داشتند پیامبران دیگر را پیش از تو وَ اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ و سوی خدای تعالی باز گرددکارها ، پاداش همه بدهد بر کردارهای ایشان ، نیکانرا نیکی ، و بدانرا بدی .

آیهٔ ۵ يَآ اَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ نوید خدای تعالی حق است ، برانگیختن و شمار کردن بر شما فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ[1] الدُّنْيَا پس مفرباد[2] شما را زندگانی این جهان و آرایش آن و فریب آن از ساختن کار این جهان وَ لَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ اگر « غین » را زبر خوانی : مفریبدا شما را برحمت خدای تعالی و بخشایش او برکفر شما دیو فریبنده، که‌خدای تعالی کافرانرا نیامرزد ، و اگر کسی « غرور » خواند ، « غین » را درپیش : ومفریبدا شما راکارهای این جهانی‌وعز ومال این جهانی برحمت خدای‌تعالی، که نعمت این جهانی خشنودی نیست .

آیهٔ ۶ اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ دیو مر شما را دشمنست فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا پس گیرید او را دشمنی ، ای که بخواست او کار مکنید و فریفته مشوید بفریب او ، و باید که کردار شما موافق شریعت باشد و مخالف طبیعت اِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ که می‌خواندآن دیو یاران خویش را وسپاه خویش را بفریبهای‌خویش لِيَكُونُوا مِنْ اَصْحَابِ السَّعِيرِ تا باشد برو یاران در آن دوزخ تافته ، ای که سرانجام وسواس او آنست که همه در دوزخ شوند .

۱ ــ ق : الحیوة (به ضم تا) .

۲ ــ مفرباد : مفریباد.

آیهٔ ۷ **اَلَّذِینَ کَفَرُوا** آنانکه خستون نمی‌آیند بیکیی خـدای تعالی **لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ** مر ایشانرا در آن جهان پادافراهی باشد سخت . (f. 172 a) **وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** [آنکسانکه بگرویدند][1] و کارهای شایسته کردند **لَهُمْ مَغْفِرَةٌ** مر ایشانرا آمـرزشیست گناهـان ایشانرا **وَاَجْرٌ کَبِیرٌ** و مزدی بزرگست در بهشت نیکیهای ایشانرا . پس پدید کـرد حال مطیعان و عاصیان بنزدیك خدای‌تعالی و گفت:

آیهٔ ۸ **اَفَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ** او پس آنکس که آراسته کردنـد مرو را کار زشت او **فَرَآهُ حَسَنًا** پس او آن کار زشت را می‌بیند نیکو ، چـون کسی باشد که خدای تعالی او را راه راست نموده است ؟ ای که پس آنکس کـه خدای تعالی او را مخذول کرده است تا زشتیهای خود را نیکو می‌بیند چون بوجهل وعاص وایل،چون آنکس [باشد][2] که خدای‌تعالی او ر[ا] راه راست نموده است چون عمرخطاب وآنکه بدو ماند ؟ **فَاِنَّ اللّٰهَ یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ** پس خدای‌تعالی فروگذارد آنرا که او خواهد، تا گم بوده گردد **وَیَهْدِی مَنْ یَشَاءُ** و راه نماید آنرا که او خواهد و توفیق دهد **فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَیْهِمْ حَسَرَاتٍ** و هلاك مشواد تن تو از دریغ خوردن بر آنکس کـه خدای‌تعالی ایشانرا راه ننموده است و فرود گذاشتست تا گم بوده شده‌اند . و نیز گفته‌اند که غم آن کافران مخور ودریغ مخوربدانکه ایشان نمی‌گروند. و اگر « لاتذهب نفسك» خوانی،آن باشد که خود را هلاك مکن از غم خوردن از بهر ایشان **اِنَّ اللّٰهَ**

۱ ــ در نسخهٔ اصل « و الذین امنوا » ترجمه نشده است، از ترجمهٔ آیهٔ ۷ سورة العنکبوت (۲۹) متن حاضر افزوده شد .

۲ ــ عبارت ناقص است ، به قرینهٔ عبارت پیشین کلمهٔ « باشد » افزوده شد .

عَلِیمٌ بِمَا یَصْنَعُونَ که خدای داناست بدانچه ایشان می‌کنند، ای‌که می‌داند کفر ایشان .

آیهٔ ۹ وَ اللّٰهُ الَّذی اَرْسَلَ الرِّیَاحَ « اللّه » آنست که بفرستاد بادها را ، ای که آن خدای که شما را بتوحید خود می‌خواند و پرستش خویش ، اوآنست که بفرستاد بادها . علما گفتند که مراد ازین بادها ، جنوبست که درختانرا بار آور کند وابرها را برآرد ، چنانکه گفت فَتُثِیرُ سَحَاباً پس برآرد ابری فَسُقْنَاهُ پس برانیم‌آن ابررا اِلَی بَلَدٍ مَیِّتٍ‌سوی شهری که خشك باشد و درو گیاه نباشد ومردهٔ بی‌نبات باشد فَاَحْیَیْنَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا پس زنده‌کنیم زمین را پس خشکی و مردگـی آن بنبات کَذٰلِكَ النُّشُورُ همچنین است، ای شنونده زنده کردن مردگان ازپس مرگ .

آیهٔ ۱۰ مَنْ کَانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ هر کـه می‌خواهد که بداند که عزت کراست فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً پس عـزت مر خدایراست تعالی . و « عزت » ارزمندی باشد که کس برو بر نیاید وبی همتایی باشد که چنوی نباشد ، ای که عزت خدایراست ، هرکه خواهد که عزیز شود ، گو فرمان خدای کن . و حسن بصری‌روایت‌کردکه‌بت پرستان بتانرامی‌پرستیدند تاعزیزگردند بپرستش ایشان چنانکه خدای‌تعالی حکایت‌کردازیشان « واتخذوامن‌دون‌الله الهة لیکونوا لهم عزاکلا [1] خدای‌تعالی (f. 172 b) این‌آیت‌بفرستاد «من‌کان‌یرید العزةفلله العزة جمیعا » اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ سوی او بر رود سخنان خوش ، ای که با تو رسد یکی گفتن او « لا اله الا الله » . و نیز گفته‌اند « الکلم الطیب » یـاد خدای است تعالی وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ کارهای شایسته ، ای بگزا[ر]د فریضهای او یَرْفَعُهُ ای که او پذیرد آن گزارد فریضها را، و او پسندد آنرا . و «رفع»

۱ ـ قرآن مجید سورة مریم (۱۹) ، آیهٔ ۸۱ و اولین‌کلمهٔ آیهٔ ۸۲ .

برداشتن باشد، ای که بردارد او را و برساند بمحل قبول. و نیز گفته‌اند « والعمل الصالح یرفعه » ای که گزارد فریضها را توحید بآسمان برد، ای که تا توحید نباشد وگرویدن برسول همه کارها باطل است. وگروهی گفته‌اند «والعمل الصالح یرفعه» ایمان که بپذیرند بگزارد فریضهای ایمان پذیرند، و این قول آنکس است که عمل از ایمان نهد. و گروهی گفته‌اند « عمل صالح » اخلاص است، ای که ایمان درست باخلاص باشد **وَالَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّآتِ** و آنان که می‌سگالند بدیها را، ای که کافر شوند بخدای تعالی و برسول او، و بی فرمانیها کنند در کافری. و نیز گفته‌اند آنانکه می‌سگالند بدیها را، ای که در دار اندوه بسگالیدند تا رسول را بکشند **لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ** مر ایشانرا پادافراهی سخت در آن جهان. مجاهد گفت آنانکه می‌سگالند که بروی مردمان ایمان آرند و در دل ندارند، مر ایشانرا عذابی سخت در آن جهان **وَمَکْرُ اُولٰئِکَ هُوَ یَبُورُ** و سگالش ایشان همه، ای شنونده، نا چیز شود و ناروا از بهر آنکه نه برای خدای کرده‌اند، ای کردارهای ایشان باطل شود. و نیز گفته‌اند آن بت‌پرستیها نرود در آن جهان و کاسد باشد.

آیهٔ ۱۱ **وَاللّٰهُ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرَابٍ** وخدای تعالی بیافرید مر شمارا از خاکی، ای که آدم‌را از خاک آفرید **ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ** پس شمارا از نطفهٔ او **ثُمَّ جَعَلَکُمْ اَزْوَاجاً** پس کرد مر شما را گونه‌گونه. و نیز گفته‌اند جفت آن مردان و زنان. و نیز گفته‌اند مر شما را قرینان و یاران **وَمَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰی** و بار نگیرد هیچ ماده‌ای، فرزندی **وَلَا تَضَعُ** و بننهد آنچه در شکم اوست **اِلَّا بِعِلْمِهِ** مگر بعلم خدای تعالی و فرمان او، بداند آن مدت که در شکم او باشد، و بداند که از پس چند روزگار بار بنهد **وَمَا یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ** و زندگانی دراز ندهند کسی را که دراز زندگانی باشد،

ای‌که یکی‌را دراز زندگانی‌تر از دیگری نکنند **وَلَا یُنْقَصُ**[1] **مِنْ عُمُرِهِ** وکم نکنند از زندگانی کوتاه زندگانی **اِلَّا فِی کِتَابٍ** مگر نبشته است آن همه در نامه‌ای که آنرا لوح محفوظ خوانند **اِنَّ ذٰلِكَ** نگاه داشتن آن ، ای شنونده **عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ** برخدای تعالی آسانست . و نیز گفته‌اند « و ما یعمر من معمر » و زیادت نکنند در زندگانی پیری که او زندگانی (f. 173 a) دراز یافته باشد وفرتوت شده « ولاینقص من عمره » وکم نکنند اززندگانی دیگری تا طفل بمیرد که نه همه در لوح محفوظ است .

سعید جبیر می‌گوید که صحیفه آنست که خدای تعالی درونبشتست اجل هر بنده‌ای که‌کی باشد ، و زندگانی او چند باشد ، چنانکه یکی را ده سال زندگانی داده است ، نبشتست که این بنده ده سال زید ، پس در زیرآن می‌نبیسند که یك روز گذشت و دو روز گذشت تا تمام بگذرد . و این است قول خدای تعالی « و ما یعمر من معمر و لاینقص من عمره » .

و علما را سخن است که « معمر » کیست . گروهی گفته‌اند هر که شست سال بزیـد ، او « معمر » است ، و گفته‌انـد چهل سال ، و گفته‌انـد هژده سال .

« ان ذلك » هر آینه کـه افزونی زندگانی دراز زندگانیان و کمی زندگانی کوتاه زندگانیان « علی اللّٰه یسیر » بر خدای‌وند تعالی آسانست . و علما را اختلافست در افزون شدن زندگانی و کم شدن آن . گروهی گفته‌اند که همه زندگانیها را اندازه پدید کرده‌اند و از آن بپرداخته ، نه زیادت‌شود و نه کم . کعب احبار می‌گوید مـن یافته‌ام در کتاب خدای تعالی کـه دراز

---

۱ ــ ق : ینقص . بضم (یاء) وفتح (ق) .

زندگانی ، کوتاه زندگانی شود ، و کوتاه زندگانی ، دراز زندگانی . پس این آیت برخواند « و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره » .

و در اخبار آمده است که صدقه و صلهٔ رحم خان و مانها را آبادان کند و در زندگانیها زیادت کند .

آیهٔ ۱۲ **وَ مَا یَسْتَوِی الْبَحْرَانِ** یکسان نیست آن دو دریا ، و برابر نیستند در منفعت مردمان و سود ایشان **هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ** این دریای خوش خـوش بغایت **سَائِغٌ شَرَابُهُ** گوارنده خوردن آن **وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ** و این دیگری شوروطلخ در غایت طلخی **وَ مِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ** و از هر دو دریا می‌خورید **لَحْماً طَرِيّاً** گوشتی تـازه ، و آن ماهیست **وَ تَسْتَخْرِجُونَ** [۱] **مِنْهُ** [۱] و بیرون می‌آریـد ازو **حِلْيَةً** پیرایه‌ای **تَلْبَسُونَهَا** که آنر[ا] می‌پوشید . و آن پیرایه مـروارید بزرگست و خرد وصدف . و مروارید در دریای طلخ باشد نه در دریای‌خوش ، و لکن چون هر دو پهلوی یکدیگر می‌باشند خـدای تعالی گفت « یخرج منهما اللولو و المرجان » . ونیز گفته‌اند که در دریا چشمهای خوش بـاشد آنجاکه کنارهٔ چشمهٔ خوش است وکنارهٔ آب طلخ، مروارید ازو بیرون‌آرند. و گفت که شما می‌پوشید . و مروارید زنان پوشند از بهر آنکه جمال آنچه زنـان پـوشند مردانراست **وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ** می‌بینی کشتیها را در آن‌دریاکه می‌شکافد آب را درآمدن وشدن بیك باد. و نیزگفته‌اند « مواخر » می‌درند آب رابسهای [۲] خـویش . و نیز گفته‌اند « مواخر » گران بـاران برکرده آنرا **لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ** تا بجویید از فضل خدای‌تعالی ببازرگانی ،

۱ – ۱ – این آیه در قرآن مجید نیامده است.

۲ – چنین است در نسخهٔ اصل .

ای که سود جویید ببازرگانی دریا وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ مگر شما آزادی کنید
از خدای‌تعالی بدین نعمتها که شما را داد و برهانید شما را (f. 173 b) از
هول دریا .

آیهٔ ۱۳ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ در می‌آرد شب را در روز، و از شب کم بکند
وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ و در می‌آرد روز را در شب ، و از روز کم بکند
وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و فرمان‌بردار کرده است آفتاب و ماه را که نتوانند که
بی‌فرمانی کنند کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی همه می‌روند تا روزگاری پدید کرده در
منزلهای معلوم ذَلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ آنکه این همه او می‌کند، او آن خدای است که
آفریدگار شماست ، خدایی نیست جز او لَهُ الْمُلْکُ مرو راست پادشاهی و
توانایی بر هرچه خواهد کند ، پس بشناسید مرو را بیکیی وَالَّذِینَ
تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ و آن بتانرا و آن فریشتگانرا که شما می‌پرستید و ایشانرا
می‌خوانید در وقت حاجت جز خدای‌تعالی مَا یَمْلِکُونَ مِنْ قِطْمِیرٍ توانایی
ندارند بر تصرف کردن بر پوست خستهٔ خرمایی ، آن پوستك که در خسته
کشیده باشد.

آیهٔ ۱۴ إِنْ تَدْعُوهُمْ اگر بخوانید ایشانرا از بهر منفعتی یا از بهر دفع
مضرتی لَا یَسْمَعُوا دُعَاءَکُمْ نشنوند[1] خواندن شما وَلَوْ سَمِعُوا و اگر بشنیدندی
مَا اسْتَجَابُوا لَکُمْ پاسخ ندادندی شما را، ای که اگر شنوا بودندی روا
نداشتندی که شما ایشانرا خدای خواندی[2] وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ
و روز رستاخیزخستون نیایند بانباز کردن شما ایشانرا با خدای‌تعالی، ای که

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : لشوند .

۲ ــ چنین است در نسخهٔ اصل .

بیزاری گیرند از پرستش شما مر ایشانرا وَ لَا یُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِیرٍ وخبر نکند ترا ای محمد از کار آن جهان ، چنانکه خبر می‌کند ترا خدای که داناست بکارهای بندگان خویش .

آیهٔ ۱۵ یَا اَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ اِلَی اللّٰهِ شما حاجتمندانید بآمرزش خدای تعالی مر شما را، و بزودی دادن ، و بخشنودی او و بهشت او وَ اللّٰهُ هُوَ الْغَنِیُّ و خدای است که او بی‌نیازست ازپرستش شما الْحَمِیدُ ستوده است در کار خویش .

آیهٔ ۱۶ اِنْ یَشَأْ یُذْهِبْكُمْ اگر بخواهد خدای‌تعالی ببرد شما را ازین‌جهان، ای‌که هلاك‌کند شما را وَیَاْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ و بیارد آفریدگان نو،ای‌که خلقی دیگر آفریند فرمان بردارتر از شما .

آیهٔ ۱۷ وَ مَا ذٰلِكَ و نیست هلاك کردن شما وآفریدن خلق دیگر عَلَی اللّٰهِ بِعَزِیزٍ بر خدای تعالی دشخوار .

آیهٔ ۱۸ وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَی و بر نگیرد هیچ برگیرنده‌ای بزه کسی دیگر بخوش منشی، ولکن برو نهند گناهان خصمش‌را بی‌خواست وَاِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ اِلَی حِمْلِهَا و اگربخواند تنی گران بار شده زیر بار گناه خویش کسی دیگررا، تا برگیرد آن گناهان او و یا چیزی از آن گناه لَا یُحْمَلْ مِنْهُ شَیْءٌ برگرفته نشود وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَی واگرچه آنکس‌که اورا بخوانده است‌خویش خواننده باشد چون پدر و پسر.

و ضحاك می‌گوید اگر چه از فرزند یاری خواهد ، فرزندش یاری ندهد. و در خبرآمده است‌که پدر در فرزند خودآویزد روز قیامت وگوید،ای (f. 174 a) پسر محتاج گشته‌ام هم سنگ ذره‌ای از نیکیهای تو ، مرا بدین

مقدار دست گیر، مگر مـن برهم، بدان منتی بر من نه. پسر گویـد بس آسانست و اندك آنچه تو می‌خواهی از مـن، ولکن من طاقت این ندارم، ازبهر آنکه من هم از آن می‌ترسم که تو می‌ترسی. پس در زن خویش آویزد و ازو یاری خواهد بهم سنگ ذره‌ای، همچنین گوید. اینست معنی قـول خدای تعالی «و ان تدع مثقلة الی حملها.»

إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ او نترسانی، او بیم نکنی بعذاب خدای‌تعالی مگر آنکسانرا که می‌ترسند از خدای خویش نا دیده او را، ای‌که پند تـو آنرا سود دارد که از خدای بترسد **وَأَقَامُوا الصَّلٰوةَ** و نمازها گزارده دارند بشرطهای آن **وَمَنْ تَزَكّٰى** و هرکه پاکیزه شود بکارهای نیك و بیکی گفتن خدای تعالی **فَإِنَّمَا يَتَزَكّٰى لِنَفْسِهِ** پس آنچه مـی‌کند از نیکیها و یکیی گفتن خدای‌تعالی، آن از بهر خود می‌کند که پاداش او بهشت خواهد بود **وَإِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ** و سوی خدای است تعالی بازگشت او، بدهد پاداش همه.

آیهٔ ۱۹ **وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمٰى وَالْبَصِيرُ** این مثلیست که خدای‌تعالی پدید کرده است از بهر مومن و کافـر. و یکسان نیست بینا و نـابینا، چنانکه ایشان یکسان نیستند، هم چنان یکسان نیست مومن و کافر، از بهر آنکه مومن بیناست بدل که بگرویده است، و کافر نابینای دلست که نگرویده است.

آیهٔ ۲۰ **وَلَا الظُّلُمٰاتُ وَلَا النُّورُ** و یکسان نیست تاریکیها و روشنایی، ای که برابر نیست تاریکیهای کافری[1] باروشنایی ایمان.

---

۱ ـ این کلمه در نسخهٔ اصل بشکل «کافرای» نوشته شده است، با توجه به معنی عبارت تصحیح شد. در کشف الاسرار میبدی: «ولاالظلمات ولاالنور» ای ـ الکفر و الایمان، وقیل: الجهل والعلم، و قیل: «المعصیة و الطاعة.» ج۸/۱۷۵.

آية ۲۱ وَ لَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ و بـرابـر نیست خنکی بهشت سایـه‌دار و گرمای دوزخ تافته . و نیز گفته اند « ظل » خنکی شب باشد ، و « حرور » گرمی روز .

آية ۲۲ وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ و یکسان نیستند زندگان گرویدگان که ایشانرا زنده کرده است ایمان ایشان وَ لَا الْأَمْوَاتُ و آن مردگان ، ای‌که آن کافران که ایشانرا بمیرانیده است کفر ایشان . ونیز گفته‌اند زندگان ، خردمندانند ، و مردگان، بی‌خردانند إِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ و خـدای تعالی بشنواند و دریابانند مَنْ يَشَاءُ آنرا کـه او خواهد تا منفعت گیرد بـدان شنوانیدن ودریابـانیدن وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ و تو نتوانی که بشنوانی مردگانرا کـه در در گورهااند ، ای که کافرانرا کـه ایشان بمردگان مانند که نپذیرند آنچه تو گویی .

آية ۲۳ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ نیستی تو ای محمد مگر پیغامبری ترساننده .

آية ۲۴ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ ما بفرستادیم ترا باسلامی کـه آن درستست ، ای‌که تا مردمانرا بمسلمانی خـوانی بَشِيراً وَنَذِيراً مژده دهنده ببهشت ، و ترساننده بدوزخ وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ و نیست هیچ امتی پیش از تو إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ که نگذشتست در میان ایشان پیغامبری ترساننده ازیشان یا جزایشان.

آية ۲۵ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگـر دروغ زن دارند ترا ، ای محمد ، مکیان ، شگفتـی نیست فَقَدْ كَذَّبَ (f. 174 b) الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ پس دروغزن کـردنـد آنکسانکـه پیش از مکیان بـودند پیغامبران خویش را جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ آوردند بدیشان پیغامبران ایشان گـواهان بـر پیغامبری خویش ، و آن معجزات ایشان بود وَ بِالزُّبُرِ و بکتابهای نبشته درو پندها

وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و نامهٔ روشن پدید کرده درو کن و مکن و شایست و نا شایست .

آية ۲۶ **ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا** پس بگرفتم آنکسانرا که ناخستون شدند بپیامبری پیغامبران **فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ** پس چگونه بود انکارمن بریشان و عذاب من مرایشانرا. و « انکار » ازآدمیان‌آن باشدکه‌گوید من این‌کار راکه می‌کنی نشناسم و ندانم . و « انکار » از خدای‌تعالی آن باشد که گوید من نفرموده‌ام شما را که پیغامبرانرا استوار مدارید .

آية ۲۷ **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ** و نمی‌بینی ای محمد که خدای تعالی **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** فرود فرستاد ازآسمان آبی،ای‌که بارانی **فَأَخْرَجْنَا بِهِ** پس بیرون آوردیم بدان آب **ثَمَرَاتٍ** میوها **مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا** گونه گونه رنگهای آن و مزهای آن، سپید وسرخ و زرد وشیرین و ترش و تلخ و بی‌مزه **وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ**[۱] **مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا** و از کوهها راههای سپید چون رگها که درکوه باشد سپید و سرخ **وَغَرَابِيبُ سُودٌ** و سنگهایی که در آن کوه باشد سیاه . و این رنگها و این رگها دلیلست بر آفریدگاری که این چیزها آفرید ، و از خود نبود ، که اگر از طبع بودی همه یك رنگ بودی . و « غرابیب » سیاهی‌باشد که رنگ او برنگ زاغ ماند . و رسول‌گفت صلوات اللّه‌علیه « ان اللّه تعالی یبغض الشیخ الغربیب » خدای‌تعالی دشمن داردپیریرا که موی او از رنگ بسیاهی پر زاغ ماند .

آية ۲۸ **وَمِنَ النَّاسِ** و از مردمان **وَالدَّوَابِّ** و خزندگان و جنبندگان **وَالْأَنْعَامِ** و چهار پایان **مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ** گوناگون رنگهای ایشان **كَذَلِكَ**

۱ ــ در نسخهٔ اصل حمر. بضم (میم) .

هم‌چون آن کوهها اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ[1] و نترسد ازخدای تعالی از بندگان او مگر دانان، ای که هر که دانا باشد بقدرة خدای تعالی و یکیی او ، سخت باشد ترس او از خدای تعالی . و در خبر است از رسول صلوات الله علیه سرخرد خردمندان وفقه‌فقیهان‌وعلم عالمان، ترس خدای است تعالی. و ربیع انس گوید هر که نترسد از خدای تعالی ، نیست عالم و دانا اِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ خدای تعالی عزیزاست و ارجمند در کشیدن کینهٔ دوستان خویش ازآنکسان که یکی نگویند و ازو نترسند غَفُورٌ آمرزنده است مرآنکس راکه ازو ترسد.

اِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ کِتَابَ اللّٰهِ آنکسان که می‌خوانند کتاب خدایرا، ای آیة ۲۹
که قرآنرا بشب‌وروز و اَقَامُوا الصَّلٰوةَ و برپای می‌دارند نماز را وَ اَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَعَلَانِیَةً وهزینه می‌کنندآنچه‌روزی کرده‌ایم ایشانرا پنهان و آشکارا یَرْجُونَ تِجَارَةً امید می‌دارند بدانچه (f. 175 a) می‌کنند « تجارة » بازرگانی ،ای‌که سود بازرگانی لَنْ تَبُورَ کانرا کاسدی نباشد هرگزو ناروایی .

لِیُوَفِّیَهُمْ اُجُورَهُمْ خدای تعالی ایشانرا توفیق داده است تا آن آیة ۳۰
کارهای نیکو می‌کنند تا تمام بدهد مـزدهای ایشان برابر کردارهای ایشان وَ یَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ و زیادت‌کند ایشانرا ازفضل خویش آنچه واجب‌نیست ایشانرا بکردار ایشان ، که مفسران گفته‌اند این زیادتی فـراخی گورهـای ایشانست بریشان و پذیرفتن شفاعت ایشان از بهر آنکسان که براستای‌ایشان نیکویی‌کردند در دنیا اِنَّهُ غَفُورٌ شَکُورٌ اوخدای تعالی آمرزنده است مر گناه نیك‌مردانرا چون توبه کنند . « شکور » آزادی کننده است فرمابردارانرا[2] .

---

۱ ــ ق : العلموا

۲ ــ فرمابردارانرا : فرمـان‌بردارانرا . در نسخهٔ اصل نیز به خط دیگری، حرف « ن » بالای کلمهٔ « فرما » افزوده شده است .

و آزادی از خدای آن باشد که اندکی بپذیرد و ثواب بسیار بدهد .

آية ۳۱ **وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ** و آنچه وحی کردیم سوی تو ، ای که پیغام دادیم پوشیده **مِنَ الْكِتَابِ** از قرآن که فرود فرستادیم سوی تو [1] **وَهُوَ الْحَقُّ**[1] آن قرآن راستست و درستست **مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ** برابر است برآن کتابها که پیش ازو فرستاده شده است ، و راست‌گوی دارند مرآنرا **إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ** خدای‌تعالی‌داناست ببندگان خویش،« بصیر » بیناست بگرویده و ناگرویده .

آية ۳۲ **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا** پس ازین قصها که یاد کردیم و هلاك امتان گذشته ، دادیم قرآن مرآنکسانرا که برگزیدیم از بندگان خویش باستوار داشتن مر قرآنرا که پیغام ماست سوی تو. و «میراث» آن باشد که چیزی یابد کسی بی ازآنکه او را در آن صنعتی باشد ، ای‌که قرآن ایشانرا دادیم بی‌کرداری و خدمتی که ایشان کرده بودند . و خلاف کرده‌اند مفسران در تفسیر « الذین اصطفینا » ، گروهی گفته‌اند که ایشان پیغامبرانند چنانکه خدای تعالی گفت «وانهم عندنا لمن المصطفین الاخیار»[2]. **فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ** بدین قول آدم است و موسی و یونس و هر که ازیشان اقرارکرده است بر خویشتن بظلم،وایشان ستم‌کارند برخویشتن **وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ** وآنانندکه ایشان خود را بظلم صفت نکرده‌اند چون ابرهیم واسحق و یعقوب [3] **وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ** [3] یحیی است و عیسی و محمد مصطفی

---

۱ ـ ۱ ـ ق : هوالحق .

۲ ـ قرآن مجید ، سورة ص (۳۸) ، آیهٔ ۴۷.

۳ ـ ۳ ـ این قسمت در نسخهٔ اصل ترجمه نشده است . همین قسمت در ورق بعد ـــه

صلوات الله علیهم . ودر حدیث آمده است که هیچ کس نیست از آدمیان که نه گناهی کرده است یا گناهی اندیشید[ه] است مگر یحیی پسر زکریا که نـه گناه کرد و نه گناه اندیشید .

وگروهی ازمفسران می گویندکه «فمنهم ظالم لنفسه» سخنی مبتداست، بازنمی گردد بدین سخن « الذین اصطفینا » پس« فمنهم » امتان ایشانند، ای که از اتباع ایشانند گروهی ازیشان ظالم ، و گروهی ازیشان مقتصد[1] ، و گروهی ازیشان سابق. و نیز گفته‌اند « الذین[ا]صطفینا من عبادنا » امتان مصطفااند، پس ایشانرا یادکرد.« فمنهم » ازیشان « ظالم لنفسه » ستم‌کارست (f. 175 b) بر خویشتن ، و ایشان آنکسانندکه گناه کبیره کرده‌اند ، « و منهم مقتصد » و ازیشان گروهی‌اند که میانه‌اند در طاعتها ، « و منهم سابق بالخیرات » و ازیشان گروهی‌اند که پیشی کنند در نیکیها ، هـر طاعتی که باشد ، ایشان بیش[2] از همه کنند، و منزلت ایشان در طاعتها برتر. عمر خطاب گوید رضی الله عنه ، سابق مـا سابق است در بهشت ، و مقتصد مـا رستست از دوزخ ، و ظالم ما گناهان او آمرزیده است . و عایشه می‌گوید که « سابق » رسولست ، و « مقتصد » دو یـار او ، ابوبکر و عمر و هـرکـه بر سیرت ایشان رود ، و « ظالم » چون منست و چون تو و هرکه بما ماند . و از رسول آمده است صلوات الله علیه که این آیت بخواند ، گفت امـا « سابق » در بهشت رود بی

→ (f. 176 a) بدین شرح ترجمه شده است: « و ازیشان گروهی‌اند که پیشی کنند در نیکیها » . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « و ازیشان آنك پیشی کردند بنیکیها بفرمان خدای‌عزوجل.» ج ۶/۱۴۹۲.

۱ ـ در نسخهٔ اصل : مقصتد .

۲ ـ اگر این کلمه را « پیش » بخوانیم نیزمفید معنی‌تواند بود .

شمار ، و اما « مقتصد » شماری آسان کند [۱] برو و در بهشت رود ، اما «ظالم» دیرش باز دارند از بهر شمار را ، پس خدای عز و جل در گذارد ازو .

ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آن میراث دادن قرآن و برگزیدن این اُمت بر دیگر امتان منتی بزرگ است از خدای‌وند تعالی بر شما .

آیهٔ ۳۳ **جَنَّاتُ عَدْنٍ** مرآن سه گروه را که یاد کرده شد باغهاییست جاودانی **يَدْخُلُونَهَا** کـه هر سه گـروه در روند در آن **يُحَلَّوْنَ فِيهَا** پیرایها دهند ایشانرا در آن بهشت **مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ** از دست بـانهای زرین **وَ لُؤْلُؤًا** و مروارید‌ین. وآمده‌است در تفسیر که دست‌بانه‌ای زرین باشدکه‌اوراصفاوپاکیزگی مروارید باشد **وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ** و جامهای ایشان درآن بهشت دیبا باشد نه چون دیبای این جهان که بافتهٔ آدمیان باشد وپیلهٔ کرمان ،آن دیباها باشد که خدای‌آفریده است از بهر بهشتیان .

آیهٔ ۳۴ **وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ** وگویند بهشتیان سپاس آن خدایرا که ببرد از ما همه اندوهان ، ای‌که ترس دوزخ و اندوه مرگ و رنج دنیا و اندیشهای آن . و گفته‌اند بعضی از مفسران که « الحمدلله » کـه برگرفت از دل ما غم نان و بیم سلطان . و نیز گفته‌اند غم دشمنان و حاسدان از بهر آنکه بهشتیان دوست یکدیگر باشند و بر یکدیگر پیوسته باشند ، و دشمن یکدیگر نبـاشند و حسد نکنند یکدیگر را . و نیز گفته‌اند ایـن حمد آنگاه گویند که نامهٔ ایشان دردست راست دهند ، که اول بشارت‌نامهٔ

---

۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل . ولی با توجه به معنی عبارت ، و فعل جمع در جملهٔ « امـا « ظالم » دیرش باز دارند از بهر شما را » ، « شماری آسان کنند » مرجح است .

دست راستست . و نیز گفته‌اند که این حمد آنگاه گویند که در بهشت رفته باشند و ایمن شده از همه بلاها ، آزادی کنند از خداوند خویش **اِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ** که خداوند ما آمرزنده است گناهان بزرگ را **شَكُورٌ** اندك پذیرست و بسیار ثواب .

آیة ۳۵ **اَلَّذِی اَحَلَّنَا** آن خدای که فرود آورد ما را **دَارَ الْمُقَامَةِ** در سرای جاودانی وهمیشگی، که از آنجا رفتن نیست و بیرون آمدن نیست **مِنْ فَضْلِهِ** بفضل خویش نه بکردار ما.و « فضل » افزونی باشد که واجب نباشد بر دهندهٔ آن **لَايَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ** آسیب نزند در آن بهشت بر ما رنجی (f. 176 a) **وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ** و نرسد بما در آن بهشت ماندگی از رنج .

آیة ۳۶ **وَ الَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه پوشیده کردند یکیی خدایرا و خستون نیامدند[1] و بپیغامبر محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه[1] **لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ** واجب گشتست مر ایشانرا دوزخ **لَايُقْضَى عَلَيْهِمْ** قضا نکنند بریشان در آن دوزخ مرگ **فَيَمُوتُوا** تا بمیرند وبرهند **وَ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ** وسبك نکنند ازیشان **مِنْ عَذَابِهَا** عذاب دوزخ **كَذَلِكَ نَجْزِي** و همچنین پاداش دهیم درآن جهان، ای‌که عقوبت کنیم **كُلَّ كَفُورٍ** همه کافرانرا که ایشان خستون نمی‌آیند بیکیی‌خدای تعالی و نوسپاسی می‌کنند نعمت او را .

آیة ۳۷ **وَ هُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا** و ایشان می‌خروشند در آن دوزخ که ما را فریاد رس **رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْهَا** ای خداوند ما بیرون آر ما را **نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ** که اگر بیرون آری کارهای شایسته کنیم جز آنکه

۱ ـ ۱ ـ چنین است در نسخهٔ اصل . عبارت مغشوش بنظر می‌رسد ، شاید در اصل بوده است : بپیغامبری محمد مصطفی صلی‌الله علیه .

می‌کردیم ، ای که ایمان آریم ، بدل کافری ، و طاعت کنیم ، بـدل معصیت **أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ** او نه مـا زندگانی دراز دادیم شما را و برسانیدیـم شما را بدان زندگانی **مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ** که پند پذیرد و بـاز گردد بخدای تعالی درآن زندگانی هرکه پند پذیرست ، وآن زندگانی شست سال است. و نیز گفته‌اند هژده‌سالست ازبهرآنکه هژده سالگی‌اول روزگارپند پذیرفتنست. و نیز گفته‌اند چهل سالگی .و نیز گفته‌اند هفتاد سالگی، که آخر روزگار پند، هفتاد سالگی است ، وپس‌هفتاد سال فرتوتیست .

و از رسول آمدست صلی‌الله‌علیه که او گفت خدای‌تعالی معذور کرد خود را بسوی بنده‌ای که تاخیر کرد در اجل او تا شست ساله شد یا هفتاد ساله ، و خدایرا بعذر حاجت نیاید ، و معنی این سخن آن باشد که بنده از پس شست سال و هفتاد سال اگر نپذیرد ، معذور ندارد .

وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ و آمد بشما پیامبران که شما را می‌ترسانیدند از عذاب ما . و نیز گفته‌اند « نذیر » محمد مصطفی است صلوات‌الله‌علیه .

و نیز گفته‌اند « نذیر » پیریست ، و شاعر می‌گوید :

فقلت لها المشيب نذير نفسي ولست مسودا وجـه النذير

زن ، او را گفت ریش رنگ کن . او گفت آن زنرا که پیری‌نذیر منست ، و رسول خدای است تعالی تا مرا بترساند بمرگ ، و من روی رسول سیاه نکنم .

و نیز گفته‌اند « نذیر » مرگ فـرزندانست و خویشاوندان . و نیز گفته‌اند « نذیر »کمال‌خرد است. **فَذُوقُوا** بچشید ای کافران عذاب‌خدای‌تعالی **فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ** و نیست مرستم‌کارانرا وکافرانرا یاری که باز دارد

(f. 176 b) عذاب خدایرا ازیشان .

آیهٔ ۳۸ **إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ** هرآینه‌که خدای است تعالی دانای آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها ، و او می‌داند که اگر ایشانرا از دوزخ بدنیا بازبرند ایشان بکفرخویش بازگردند **إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** و او داناست باندیشهٔ دلها که در سینهاست .

آیهٔ ۳۹ **هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ** او آن خدای است که کرد شما را ، ای امتان محمد ، خلیفتان در روی زمین ، ای که بدل آن امتان‌که پیش از شما بوده‌اند **فَمَنْ كَفَرَ** و هرکه پوشیده کند یکیی خدایرا تعالی و ناسپاسی کند نعمت او را **فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ** پس بروست عقوبت نوسپاسی او **وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ** و افزون نکند کافرانرا کفر ایشان درآن جهان **عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا**[1] مگر دشمنایگی . و « مقت » سخترین دشمنایگی باشد **وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ** وافزون نکندکافرانرا **كُفْرُهُمْ** کافری ایشان درآن جهان **إِلَّا خَسَارًا** مگر زیان بباد شدن زندگانی ایشان در کافری .

آیهٔ ۴۰ **قُلْ أَرَأَيْتُمْ** بگوی ای محمد چه بینید **شُرَكَاءَكُمُ**[2] **الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ** درین بتان که شما ایشانرا انبازان خدای تعالی می‌گویید و می‌پرستید ایشانرا جز خدای تعالی ؟ آگاهی دهید مرا **أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ** بنمایید مرا چه چیز آفریدند ایشان از خاك زمین ، ای که بچه

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل « عند ربهم » ترجمه نشده است . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « ... و نه فزاید کافران را کفر ایشان نزدیك خدای ایشان مگر دشمنادگی .... » ج ۶/۱۴۹۳ .

۲ ــ ق : شرکاه کم

روی ایشانرا انباز خدای‌تعالی می‌گویید بدانکه چیزی آفریدند **اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ** مر ایشانرا انبازیست **فِی السَّمٰوَاتِ** در آفرینش آسمانها ؟ **اَمْ آتَیْنَاهُمْ کِتَاباً** یا دادیـم مرآن بت پرستانرا نـامه‌ای در آنجا کـه بتان انبازان خدای‌اند **فَهُمْ عَلَی بَیِّنَاتٍ**[1] **مِنْهُ** پس ایشان برحجتهایی‌اند ازآن‌کتاب تا حجت کنند بر تو بر آن حجتها بر بت پرستی . و نیز گفته‌اند یا فرود فرستادیم بریشان کتابی که خدای تعالی ایشانرا عذاب نکند برکافری ، و ایشان واثق‌اند بدان کتاب؟ **بَلْ اِنْ یَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً** نیست چنانکه‌ایشان می‌پندارند، و ما بریشان کتابی نفرستاده‌ایم و ایشانرا حجتی نیست بر بت پرستی . وعده نمی‌کنند و نوید نمی‌دهند این ستم‌کاران و کافران گروهی ازیشان مرگروهی دیگر را **اِلاَّ غُرُوراً** مگر فریب و بـاطل . و « فریب » آنست که می‌گویند فریشتگان شفاعت‌کنند .

آیهٔ ۴۱ **اِنَّ اللّٰهَ یُمْسِكُ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ** خدای تعالی نگاه دارد آسمانها را و زمینها **اَنْ تَزُولَا**[2] تا بنگردنـد از جای خویش . و چنان بود کچون تـرسان گفتند مسیح پسر خـدای است ، و جـهودان گـفتند عـزیز پسر خدای است ، (f. 177 a) خواست آسمانها پاره شود ، و خواست کوهها که از جای بگردد ، و خواست که زمین پاره شود ، خدای تعالی هـر دو نگاه داشت **وَ لَئِنْ زَالَتَا** و اگر بگردند از جای خویش روز قیامت **اِنْ اَمْسَكَهُمَا** نگاه نـدارد ایشانـرا **مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ** کسی از پس گشتن آن **اِنَّهُ کَانَ حَلِیماً غَفُوراً** اوست ، ای کـه خدای تعالـی حلیم است ، شتاب نکند در

---

۱ ــ ق : بینت .

۲ ــ ق : تزولا .

عقوبت ، که جهودانرا و ترساانرا عقوبت نکرد در حال بگفتار ایشان کـه عزیز پسر خـدای است و مسیح پسر خدای است ، « غفورا » آمرزنده است پس توبه .

آیهٔ ۴۲ **وَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ** و سوگند می‌خورند کافران قـریش سوگندان گران استوار پیش از آنکه خدای‌تعالی محمد را بپیغامبری فرستاد سوی ایشان ، چون بدیشان رسیدکه جهودان دروغ[زن][1] داشتند پیغامبران خویش را ، سوگند خورند بخدای تعالی **لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ** اگر بیاید بدیشان پیغامبری **لَيَكُونُنَّ اَهْدَى** باشد ایشان بـر راه‌تر و بر دینی که آن صواب‌تـر **مِنْ اِحْدَى الْاُمَمِ** از آن امتان که ایشان پیامبرانرا دروغزن داشتند یکی‌ازین دو امت باشدکتاب خوانان، و بت پرستان **فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ** پس چون‌آنگاه که بیامد بدیشان پیغامبری، ای که محمد مصطفی صلوات‌الله‌علیه ،که‌ایشانرا می‌ترساند بعذاب خدای‌تعالی **مَا زَادَهُمْ** نیفزود ایشانرا **اِلَّا نُفُوراً** مگردوری از رسول‌که حق است .

آیهٔ ۴۳ **اِسْتِكْبَاراً فِي الْاَرْضِ** از بهر بزرگ منشی‌کردن درزمین **وَمَكْرَ السَّيِّئِ** و سگالش بد ، و آن بت‌پرستی است . و نیز گفته‌اند سگالش بد آن بود که می‌سگالیدند تا بکشند رسول را **وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهِ** و بـاز نگردد سگالش بد مگر بسگالندگان آن . و کعب احبار گوید کـه ما در توریت یافتیم که هرکه بهر برادر مسلمان چـاهی کند خود در آنجا افتد . عبدالله عباس گفت که من نیز در قرآن یافتم ، برخواند « و لا یحیق المکر السیء الا باهله » **فَهَلْ يَنْظُرُونَ** پس چشم نمی‌دارند پس‌آنکه تـرا دروغزن

۱ ــ به قرینهٔ موارد مشابه دیگر افزوده شد .

کرده‌اند **اِلاَّ سُنَّتَ الاَوَّلِینَ** مگر نهاد نخستینیان؟ ای‌که مگر آنکه عذاب فرود آید بریشان چنانك بر پیشینیان آمد بدروغ زن داشتن پیامبران **فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَبْدِیلاً** پس هرگز نیابی مر سنة خدایرا بدل‌کردنی و گردانیدنی. و «سنت» نهاد باشد. ای که نهاد خدای تعالی آنست‌که کافرانرا عذاب کند وتو نتوانی‌که آنرا بگردانی. **وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّهِ تَحْوِیلاً** و هرگز نتوانی‌که عقوبت خدایرا تعالی‌ازکافران بکسی دیگر گردانی.

آیهٔ ۴۴ **اَوَلَمْ یَسِیرُوا فِی الاَرْضِ** او نمی‌روند کافران مکه در زمین، ای که سفر نمی‌کنند **فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ** (f. 177 b) پس بنگرند که چگونه بود سرانجام آن کافران که پیش ازیشان بودند **وَ کَانُوا اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً** و بودند ایشان قوی‌ترازین مکیان بتن و بیشتر بمال، ای‌که توانگرتر بودند وبا نیروتر **وَ مَا کَانَ اللّهُ لِیُعْجِزَهُ مِنْ شَیءٍ** و عاجز نکند خدایرا تعالی چیزی ازگرفتن او، ای‌که نتواند کسی‌که از خدای تعالی بگریزد چنانکه‌خدای‌تعالی‌اورا درنیابد **فِی السَّمٰوَاتِ وَلاَفِی الاَرْضِ** نه درآسمانهاو نه‌در زمینها **اِنَّهُ کَانَ عَلِیماً قَدِیراً** اوست‌دانای‌توانا، همیشه‌دانا بودوهمیشه‌دانا باشد.

آیهٔ ۴۵ **وَ لَوْ یُؤَاخِذُ اللّهُ النَّاسَ** و اگر بگیرد خدای تعالی مردمانرا **بِمَا کَسَبُوا** بالفغدهای ایشان، ای که بگناهان ایشان و بت پرستی ایشان **مَا تَرَكَ عَلَی ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ** نگذارد برپشت زمین جنبنده‌ای‌ازآن مردمانرا که ایشان بت پرستانند و گناهکاران **وَلٰکِنْ یُؤَخِّرُهُمْ اِلَی اَجَلٍ مُسَمًّی** ولکن مهلت دهد ایشانرا و روزگار دهد تا مدتی نام زد کرده در لوح محفوظ **فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ** پس چون‌آنگاه که بیاید وقت هلاك ایشان، ناچیزشان کنند و هلاك **فَاِنَّ اللّهَ کَانَ بِعِبَادِهِ بَصِیراً** که خدای‌تعالی‌هست بیندگان خویش‌بینا،

می بیند کردار ایشان و اجل ایشان، و می بیند که که هلاك شود و که رستگاری یابد و توبه .

و ابی کعب می‌گوید که رسول گفت صلوات‌الله‌علیه که هر که سورة الملایکه بخواند ، هشت در بهشت بخوانند او را ، از هر دری که خواهد در بهشت رود .

سورة یس همه مکیست مگر یک آیت بقول عبدالله عباس « و اذا قیل لہم انفقوا مما رزقکم الله »،و دیگر مفسران گویند « قالوا طایرکم معکم » مدنیست ، و دیگر همه مکیست . و آن هفتاد و سه آیتست در عددکوفیان، و هشتاد و دو آیتست بنزدیك بصریان و مدنیان .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

آیهٔ ۱ **یس** آغاز سورتست . و نیز گفته‌اند نام سورتست . و نیز گفته‌اند که سوگند است.و نیزگفته‌اند که معنیش یا سید است. و نیزگفته‌اند که‌معنیش ای مرد است . ضحاك می‌گوید یا محمد است[1]. و علی می‌گوید که از رسول شنیدم که خدای تعالی مرا درقرآن هفت نام داد : محمد و احمد و طه و یس و مزمل و مدثر و عبدالله . و نیز گفته‌اند یس نومید بادا آنکس که رسول خدایرا استوار ندارد از رحمت خدای تعالی ، و نومید بادا از ایمان، ای‌که مومن نباشد آنکس که گواهی ندهد که خدای یکیست ومحمد رسول اوست، پس بسوگند گفت بر پیامبری او.

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل کلمهٔ « است » به خط دیگری افزوده شده است .

آیهٔ ۲ **وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ** بدین قرآن که درستست و استوار .

آیهٔ ۳ **إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ** (f. 178 a)که توازجملهٔ پیامبران‌فرستاده‌ای.

آیهٔ ۴ **عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** و تو بر راه راستی، و روا باشد که گویی تو ازپیغامبران مرسلی،آن پیغامبران‌که ایشان بر راه راست‌اند و شریعتی‌روشن و حجتی پیدا .

آیهٔ ۵ **تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ** این قرآن فرود فرستادهٔ خدای ارجمنداست بعقوبت کردن آنکسان که بقرآن نگروند ، عزیزست در پادشاهی خویش کــه کس برو برنیاید، و او برهمه کس برآید **الرَّحِيمِ** بخشاینده است مرگرویدگانرا.

آیهٔ ۶ **لِتُنْذِرَ قَوْماً** از بهرآن فرستاد این قرآن تا بترسانی توبدین قرآن مردمانی‌را **مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ** که ترسانیده نشدند پدران ایشان،ونیامد بدیشان رسولی پیش ازتو ، و ایشان مکیان اند **فَهُمْ غَافِلُونَ** و ایشان نادان‌اند از ترسانیدن و پیغام پیغامبران .

آیهٔ ۷ **لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ** و بیشتری ازیشان هر آینه که واجب شده است آتش بریشان، آن سخن کــه خدای گفت که من دوزخ را پر کنم ازیشان . و نیز گفته‌اند درست آمده است‌آن گفتار درایشان **فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** که ایشان نگروند اگر چه معجزها بینند .

آیهٔ ۸ **إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالاً** این سخن بر طریق مثل یاد کرد ، ای که ما کردیم در گردنهای ایشان غلها **فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ** یعنی کردیم در دستهای ایشان زنجیرها ، و در گردنها[ی] ایشان چنانکه دستهای ایشان بر زنجیرهای ایشان می‌رسد ، ای‌که ایمان نمی‌آرند ایشان گویی که زنجیری در دست وگردن ایشان استی که نمی‌توانند که ایمان آرند **فَهُمْ مُقْمَحُونَ** پس

ایشان سر در هوا بمانده‌اند ، نتوانند که سر فرود آرند ، ای که بازداشته‌ایم ایشانرا از صدقه و نفقه ، چون کسی که دست او بـر گردن او بزنجیر بسته باشد و سرش در هوا بمانده باشد ، نتواند که دست دراز کند و سر فروُدآرد.

آیهٔ ۹ **وَ جَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ اَیْدِیهِمْ سَدّاً** معنی هر دو یکی باشد . و این آیت در شان ابوجهل آمده است لعنه الله ، کـه واجب کرده بود بر خویشتن که هرگاه که محمد را صلوات‌الله علیه بیبند [1] که سجده می‌کند سنگ بـر سرش زند . روزی او را دید کـه سجده می‌کرد برفت تـا سنگ آرد ، باز آمد ، خدای تعالی پوشیده کرد جای رسول ، تا ندید که کجا بود رسول . این آیت بیامد و این آیت مثلیست مرکسی را که اورا باز دارند ازطاعت خدای‌تعالی ، و مانع از همه جانب او را در گیرد . « و جعلنا من بین ایدیهم » [2] از پیش ایشان « سدا » گمراهیها **وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً** وازپس ایشان تاریکیها وشبهتها ، و ایشان نتوانندکه ازگم بودگی‌خود بیرون آیند، چون کسی که پیش وپس او سدی باشد ، ای که بندی بسته **فَاَغْشَیْنَاهُمْ** پس بپوشیدیـم چشمهای ایشان را بسر پوشی درگرفته، ای‌که پوشیده‌کردیم بریشان راه راست (f. 178 b) **فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ** پس ایشان نمی‌بینند راه راست .

آیهٔ ۱۰ **وَ سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ** و یکسانست بریشان ، ای‌که بر ابوجهل و یاران‌او **أَاَنْذَرْتَهُمْ** [3] او بیم‌کنی ایشانرا وبترسانی **اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ** یا نترسانی ایشانرا

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : ببینید .

۲ ــ درنسخهٔ اصل « و جعلنا » ترجمه نشده است. درترجمهٔ تفسیرطبری: «وکردیم از پیش ایشان سدی . » ج ۱۴۹۵/۶ .

۳ ــ ق : ءانذرتهم .

لا یؤمنون نگروند ایشان . و همچنان بود که خدای گفت تعالی. همه را بکشتند روز بدر ، و ایشان کافران بودند .

آیهٔ ۱۱ **إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ** و سود ندارد پند تو جز آنکس را که بگرود بقرآن و کار کند بدان ، که این قرآن پندیست و یادگاری مومنانرا **وَخَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ** ای که بترسد از رحمن او را نادیده درین جهان و فرمان او کند . و نیز گفته‌اند بترسد از رحمن اگر چه مردمان او را نبینند **فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ** شاد کن دل ایشانرا بآمرزشی از خدای ایشان مر گناهان ایشانرا **وَأَجْرٍ كَرِيمٍ** و مزدی نیکو که کرامت ایشان باشد . و « کریم » آن باشد که سود او بسیار باشد .

آیهٔ ۱۲ **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ** ما زنده می‌کنیم مردگانرا در آن جهان **وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا** و می‌نویسند بریشان نگاهبانان ما بفرمان ما آنچه ایشان کرده‌اند از نیك و بد **وَآثَارَهُمْ** و نهادهای ایشان از نیکی و بدی بدیشان اقتدا می‌کنند در آن **وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ** و هرچه ایشان نهاده‌اند یا ایشان کرده‌اند نگاه می‌داریم آنرا و می‌شمریم بریشان و می‌نویسیم **فِي إِمَامٍ مُبِينٍ** در کتابی پیدا ، که آن امام همه کتابهاست ، و آن لوح محفوظ است. و نیز گفته‌اند « ونکتب ما قدموا و اثارهم » می‌نبیسیم آنچه ایشان پیش فرستاده‌اند وگامهای ایشانرا بمسجدها. و بوسعید خدری می‌گوید که بنوسلمه درگوشه‌ای بودند از مدینه، خواستند که از آنجا نزدیك آیند بمسجد، این آیت بیامد. رسول گفت گامهای شما را می بنویسند ، هم بر جای ببودند و نزدیك تر نیامدند .

آیهٔ ۱۳ **وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ** پدید کن مر ایشانرا ، ای کد

مکیانرا ، داستانی ، و آن مردمـان انطاکیه‌اند ، آن‌که پیش ایشان بگوی قصهٔ آن مردمان که در شهر انطاکیه بودند **إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ** چون بیامدند بدیشان فرستادگان عیسی علیه‌السلم .

آیهٔ ۱۴ **إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ** چون بفرستادیم سوی ایشان شمعون ویوحنا را. و نیز گفته[اند] که نام آن دو صادق و مصدوق بود **فَكَذَّبُوهُمَا** دروغ‌زن کردند هر دو **فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ** اگـر بتشدید خوانی : قوی کـردیم و عزیز گردانیدیم آن هردو رسول را « بثالث » بسوم . و اگر سبك خوانی «فعززنا»: که سومی بفرستادیم و پیغـام خـود را بدان سیم عزیز کردیم **فَقَالُوا** گفتند **إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ** انطاکیانرا که ما فرستادگان ایم سوی شما. و نیز گفته‌اند « فعززنا » سبك غلبه کردیم ایشانرا بسیمی ، و سیم شمعون صفا بود .

قصه ـ چون شمعون صفا در انطاکیه در آمـد ، او را خبر کردند (f. 179 a) که یاران ترا در زندان کرده‌اند . شمعون در زندان رفت‌وچنان نمود که من ازاهل‌انطاکیه‌ام ، از بهر زندانیان نان آورده‌ام . پس هرکس‌را پاره‌ای نان بداد تا بدان دو کس رسید که یاران او بودند . ایشانـرا گفت مترسید که من شما را یاری خواهم داد و از زندان بیرون خواهم‌آورد . پس اززندان بیرون‌آمدودربت خانهٔ‌ایشان شد ونمازمی‌کرد ودعا می‌کرد، وایشان پنداشتندکه‌آن سجدها پیش بتان می‌کند. دل بروبنهادند و بدوتقرب‌کردند.

پس ملك او را بخواند ، و در دل ملك جـای گرفت . روزگاری بماند پیش آن ملك ، پس گفت ای ملك ، بمن رسیده است که تو دو تن را در زندان کرده‌ای ، بیرون آر ایشانرا تا بریشان پیش تو حجت کنم و مناظره کنم . پس ایشانرا بیرون آورد آن ملك . شمعون گفت چه نشان دارید بر

پیغامبری خویش ؟ گفتند تا بینای مادر زاد را بینا کنیم و پیس را به کنیم . شمعون گفت من همین بکنم . ایشان گفتند ما مردگانرا زنده کنیم . شمعون گفت بنزدیك ما مردهای است ، هفت روز است تا بمرده است زندش[1] کنید . پس دعا کردند آشکارا،و شمعون پنهان دعاکرد.خدای تعالی آن مرده را زنده کرد. شمعون گفت من گواهی می‌دهم که هر دو راست می‌گویند، وخدای ایشان حق است .

و نیز گفته‌اند پیغامبران دعاکردند ازبهرپسر شبانی را ، بیمار بود ، به شد . و گفت بگروید بدیشان . و او آنست که خدای تعالی گفت « و جا من اقصی المدینة رجل یسعی »[2]. و نیزگفته‌اند ایشان زنده کردند دخترملك را ، آن دختر از گور برخاست و گفت ای مردمان بگروید بدین رسولان. پس گفت ای شمعون مرا بگور من باز برید که این مردمان بشما نخواهند گروید . شمعون یك مشت خاك بر سر او ریخت در زمین فرود شد و زمین هموار شد .

و هیچ کس از آن مردمان بدیشان نگروید مگرحبیب نجار . پس مردمان انطاکیه گرد آمدند و هر سه پیغامبر را بکشتند . پس خدای تعالی جبریل را بفرستاد ، یك بانگ بکرد ، آن همه شهر بمردند . و نیز آمده است که ملك آن شهر بگروید بپیامبران ، و دیگران کافر بودند ببانگ جبریل بمردند .

آیهٔ ۱۵ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا چون هر سه پیغامبر پیغام عیسی

---

۱ ــ زندش : زنده‌اش .

۲ ــ قرآن مجید ، سورة یس (۳۶) ، آیهٔ ۲۰ .

بگزاردند، مردمان انطاکیه گفتند ، نیستید شما مگر آدمیان‌هم چون ما **وَ ما**
أَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ مِنْ شَيْءٍ و فرودنفرستاد خدای‌تعالی‌کتابی **اِنْ اَنْتُمْ اِلاّ تَكْذِبُونَ**
نیستید شما مگر دروغ زنان در گفتار خویش . جواب دادند :
آیهٔ ۱۶ **قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ** اوگفتند خدای ما داند **اِنّا اِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ** که
ما فرستادگانیم سوی شما ، اگر چه‌شماما را استوار نمی‌دارید .
آیهٔ ۱۷ **وَ مَا عَلَيْنَا** و نیست بر ما **اِلاَّ الْبَلاَغُ الْمُبِينُ** مگر رسانیدن پیغـام
و پیدا کردن آنچه خدای تعالی گفتست شما را .
آیهٔ ۱۸ **قَالُوا** گفتند مردمان انطاکیه **اِنّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ** مـا فال بـد زدیـم
بآمدن شما (f. 179 b) و شوم آمد پی شما بر ما ، که بارانهای ما بریده
شد و میوهای ماکم شد. وآن چنان بودکه خدای تعالی باران ازیشان‌بازداشت
از بهرعقوبت . ایشان پیغامبرانرا گفتند کـه این از شومی شما بود **لَئِنْ لَمْ**
تَنْتَهُوا اگر باز نباشیداز گفتارخویش‌ودعوی پیامبری **لَنَرْجُمَنَّكُمْ** هرآینه‌بکشیم
شما رابسنگ **وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنّا عَذَابٌ اَلِيمٌ** و برسد شمارا ازماپادافراهی‌دردناك،
ای‌که‌کشتن. ونیز گفته‌اند «لنرجمنکم» دشنام زنیم شما راورنجه‌داریم شمارا.
آیهٔ ۱۹ **قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ** گفتند پیغامبران، بخش‌شما از نیکی‌و بدی«معکم»
با شماست. تقدیر کرده شده است‌پیش ازآفرینش شماکه برسد بشما،وهرگز از
شماجدانباشد هرجاکه باشید.واگر« طیرکم » خوانی:آن‌مرغ‌که بفال بدست‌بر
شما،ای‌که بخت‌بدشماوفال بدشما«معکم»همیشه برشماست،اگر برین‌کفر بپایید
وپند نپذیرید **اَئِنْ ذُكِّرْتُمْ** وازبهرآنکه‌شما را پند دادند،ما را شوم پی‌گرفتید
بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ما شوم‌پی‌نیستیم،ولکن‌شما پای‌از اندازه‌بگردانیدماید.
آیهٔ ۲۰ **وَجَاءَ مِنْ اَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى** آمدازآنجاکه دورتر بودازشهر،

مردی دوید ، و نام او حبیب نجار بود و بگرویده بود بپیغامبران علیهم السلام، و خانهٔ او دورتر همه خانها بود از شهر . چون بشنید کـه مردمان ایشانرا دروغ زن‌کردند وآهنگ کشتن ایشان کردند ، برایشان آمد و گفت بگروید چنانکه خدای‌گفت تعالی **قَالَ** گفت حبیب **یَا قَوْمِ** ای مردمان ، ای که ای هم شهریان من و خویش وپیوند من **اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ** برپی پیغامبران روید که سوی شما فرستادند ایشانرا ، و بدیشان بگروند .

آیهٔ ۲۱ **اتَّبِعُوا مَنْ لَا یَسْأَلُکُمْ أَجْراً** بر پی آنکسان روید که از شما مـزد نخواهند برگزارد پیغامبری، **وَهُمْ مُهْتَدُونَ** و ایشان راه راست یـافته‌اند از گم راهی ، شما نیز راه بیابید بدیشان . جـواب دادند مردمان انطاکیه که ای حبیب دین ما رها کردی و بر دین ایشان رفتی ؟ جواب داد ایشانرا :

آیهٔ ۲۲ **وَمَالِیَ لَا أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی** وچه افتاده است مراکه نپرستم‌آنکس را که مرا بیافریده است **وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ** و سوی اوست بازگشت شما، ای‌که پس مرگ زنده کند شما را . قتاده می‌گوید کچون مر ایشانرا گفت « و مالی لا اعبد الـذی فطرنی » همه بیکبار در جستند و او را بکشتند ، و می‌گفت « یا رب اهد قومی فانهم لا یعلمون » .

آیهٔ ۲۳ **أَأَتَّخِذُ**[1] **مِنْ دُونِهِ آلِهَةً** و گیریم جز از آن خدای که پیغامبرانرا فرستاده است[2] **إِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ** اگر بخواهد خدای تعالی‌محنتی وبلایی بمن رساند و مرا عقوبت کند **لَا تُغْنِ عَنِّی** بازندارند از من **شَفَاعَتُهُمْ شَیْئاً**

۱ ــ ق : ءاتخذ.

۲ ــ در نسخهٔ اصل « الهة » ترجمه نشده است. درترجمهٔ تفسیرطبری : « بگیرم از بیرون او خدائی کـه . . . . » ج ۶/۱۴۹۷ ؛ « بگیرم بجزوی خدایـانی اگر . . . . » حاشیه همان صفحه ؛ درکشف الاسرارمیبدی: « من فرود از الله‌خدایان گیرم ؟ » ج ۸/۲۰۷ .

خواهش ایشان چیزی از عـذاب خدای تعالی (f. 180 a) وَلَا يُنْقِذُونِ و بنرهانند مرا ایشان از عذاب خدای‌تعالی .

آیهٔ ۲۴ إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ من همیدون بـاشم در گم بودگی پیدا اگر بتانرا پرستم .

آیهٔ ۲۵ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ من بگرویدم بخدای شما آن خدایی‌که شما بدو نمی‌گروید . و نیز گفته‌اند این خطاب پیامبرانـراست ، مـن بگرویدم ای پیغامبران بدان خدای که شما را فرستاده است فَاسْمَعُونِ بشنوید از من که من بدو بگرویده‌ام . و نیز گفته‌اند یاری دهید مرا و گواهی دهید از بهرمن. چون این بگفت حلقش سوراخ‌کردند و از بارهٔ شهر فرود آویختند . وخدای تعالی بهشت او را واجب کرد .

آیهٔ ۲۶ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ گفتند مـرو را در بهشت رو قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ گفت حبیب کاشکی مردمان من بدانندی

آیهٔ ۲۷ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي بآمرزش خدای من مرا ، آرزو کرد کـه بدانند مردمان‌آن ثواب و کرامت‌که اویافت تا بگروند بخدای تعالی وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ و بکردن خدای تعالی مرا ازگرامی‌کردگان. و نیزگفته‌اندکاشکی بدانندی مردمان من‌آن‌کردار وآن‌ایمان‌که خدای‌تعالی مرا بدان بیامرزید .

آیهٔ ۲۸ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ و ما فرو نفرستادیم بر خویش و پیوند و هـم شهریان حبیب ، پس کشتن ایشان حبیب را مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ سپاهی از فریشتگان از آسمان ، آن فریشتگان که وحی ایشان فرودآرند بر پیامبران . و نیز گفته‌اند نفرستادیم « من جند » پیغامی سوی ایشان ازبهر آنکه خدای تعالی بریده کرد ازیشان پیغام ، چون بکشتند پیغامبران‌خویش

را وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ و ما نیستیم فرو فرستنده فریشتگانرا ، که حاجتی نیست بفرستادن فریشتگان از بهر عذاب ایشانرا .

آیهٔ ۲۹ إِنْ كَانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً وَاحِدَةً نبود عقوبت ایشان مگر یك بانگ، و آن بانگ جبریل بود که یك بانگ بکرد کـه بدو بار حاجت نیامد فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ پس ایشان همه فرود مردند چون آتشی که خاکستر گردد .

آیهٔ ۳۰ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ای دریغا که آن بندگان همه هلاك شدند ، و این گفتار پیغامبرانست ، ای‌که این روز دریغ خوردن است . و نیز گفته‌اند این دریغ فریشتگانست بر هلاك شدگان . دریغا ، چرا نگرویدند بندگان تا هلاك نشدندی مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ نیامد بدیشان فرستاده‌ای از خدای تعالی إِلاَّ كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ که نه ایشان افسوس می‌کردندی بر آن پیغامبر پیش از آنکه ایشانرا عذاب کردندی . علما گفته‌اند که این حسرت برایشان پس هلاك شدن ایشان بود . و نیز (f. 180 b) گفته‌اند که روز قیامت باشد.

آیهٔ ۳۱ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ او نمی‌بینند که چندناچیز کردیم پیش ازیشان از گذشتگان ، بعذاب خویش در هر روزگاری، چون قوم نوح وجز ایشان. أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لاَ يَرْجِعُونَ او نمی‌بینید که ایشان باز نمی‌گردند سوی ما ، ای که بدنیا ، ای‌که عبرت نمی‌گیرند از هلاك شدن امثان دیگر .

آیهٔ ۳۲ وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ و نیستند همه مگر همهٔ ایشان لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ حاضر کرده نزدیك ما روز قیامت . و اگر « لما » سبك خوانی : بدرستی که همهٔ ایشانرا حاضر کنند بنزدیك ما روز قیامت ، پس عذاب کنند ایشانرا بـر کردهٔ ایشان .

آیهٔ ۳۳ وَآيَةٌ لَهُمُ و نشانیست مر ایشانرا بر زنـده شدن مردگان الْأَرْضُ

الْمَيْتَةُ زمین خشك تهی از گیاه مرده که هیچ گیاه نـرویـد درو **اَحْيَيْنَاهَا** زنده کردیم آنرا بباران و گیاه **وَ اَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبّاً** و بیرون آوردیـم از آن زمین هردانهای **فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ** پس ازآن دانها میخورند چون جو وگندم و دیگر دانکوها [1]، هم چنین زنده کنند ایشانرا در آن جهان .

آیهٔ ۳۴ **وَ جَعَلْنَا فِيهَا** آفریدیم مـا در آن زمین **جَنَّاتٍ** باغهایی **مِنْ نَخِيلٍ وَ اَعْنَابٍ** از خرمابستانها وازآن انگور **وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ** وبگشادیم درآن زمینها چشمهای آب .

آیهٔ ۳۵ **لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ** [2] تا بخورند از آن میوهای آن آب[2]، ای که از آن میوها که ازو پدید آید **وَ مَا عَمِلَتْهُ اَيْدِيهِمْ** و نکرد، ایکه نیافریدآن باغها وآن چشمها ، دستهای ایشان . و نیز گفتهاند که نکرد آن جویهاچون سیحون و جیحون و فرات و دجله ، دستهای ایشان ، ولکن ما آفریدیمآنرا از بهرایشان ، چنانکه گفت « افرایتم ما تحرثون » [3] او پس چه میبینیدآن کشتکه شما میکنید « اءنتم تزرعونه [4] » او شما میرویانید آنرا ازپسآنکه زیر زمین کـردهاید « ام نحن الزارعون»[5] یا ما میرویانیم **اَفَلَا يَشْكُرُونَ** پس

---

۱ ـ در نسخهٔ اصل ، به خط دیگری ، ایـن کلمه، در متن و حـاشیه نسخه بـه صورت:« دانها انگورها ». بانشانهٔ « صح » اصلاح شده است.چنین مینماید کهمصحح، معنی کلمهٔ « دانکو » را نمیدانسته است وتحت تاثیر کلمهٔ « اعناب » درآیهٔ بعدبدین کار اقدام کرده است .

۲ـ ۲ـ چنین است درنسخهٔ اصل . شاید دراصل بوده است : تا بخورند ازمیوهای آن.درترجمهٔ تفسیر طبری : « تا بخورند از میوه آن . » ج ۱۴۹۸/۶ ؛ درکشف الاسرار میبدی : « تـا میخورند از میوههای آن . » ج ۲۲۱/۸ .

۳ ـ قرآن مجید ، سورة الواقعة (۵۶) آیهٔ ۶۳ .

۴ و ۵ ـ قرآن مجید ، آیهٔ ۶۴ سورهٔ مذکور .

آزادی نمی‌کنند آن خدایرا که این نعمتها ازوست .

آیهٔ ۳۶ **سُبْحَانَ الَّذِي** پاکی آن خدایرا **خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا** که بیافرید گوناگون گیاها که از زمین برآید و گوناگون جانوران همهٔ آن **مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ** از آنچه از زمین روید از درختان خرما و درختان میوه دار و کشتها **وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ** و بیافرید از تنهای ایشان فرزندان گوناگون ، پسران ودختران **وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ** و بیافرید از آنچه ایشان ندانند چون نطفه و علقه ومضغه ، ای‌که از حال بحال می‌گردد .

آیهٔ ۳۷ **وَآيَةٌ لَهُمُ** و نشانیست مرایشانرا بر یکیی خدای تعالی **اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ** شب‌که روز را از آن (f. 181 a) بیرون کشیم چنانکه پوست از گوسفند بیرون کشند ، که هیچ از روز و شب نماند و از روشنایی آن هیچ نماند ، ای که روز را ببریم و شب را بیاریم **فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ** پس همیدون ایشان در تاریکی درآیند .

آیهٔ ۳۸ **وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا** و نشانیست مرایشانرا که آفتاب‌می‌رود تا آنجا که قرارگاه اوست ، ای که در منزلهای خود می‌رود در تابستان ، از آن برج‌که اورا نهاده‌اندکه ازآن نگذرد بازگردد و درمنزلهای خودمی‌رود در زمستان چون بدان برج رسدکه اورا نهاده‌اندکه ازآن نگذرد باز گردد . ونیز گفته‌اندکه قرارگاه اوزیرعرش است.ونیزگفته‌اند قرارگاه‌اوآنگاه باشدکه دنیاسپری شود. وعبدالله‌عباس می‌گویدکه‌آفتاب چون جویست‌که‌روز درآسمان رود، وشب زیرزمین رود درفلك خویش تاباز از مشرق برآیدهم‌چنین.وعبدالله بن‌مسعود و ابن عباس خوانده‌اند « الشمس تجری لا مستقر لها » معنیش آن باشد که آفتاب می‌رود همیشه که او را قرار و آرام نیست از رفتن **ذَلِكَ**

تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ آن رفتن آفتاب در تاریکیهای خویش و منزلهای خویش، منزل منزل، تقدیر ارجمندیست بر اندازه‌گرفتن ، توانایست برهمه چیزها، دانایست بمصلحت بندگان خویش .

آیهٔ ۳۹ **وَ الْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ** و اندازه گرفتیم ماه را منزلها ، وآن بیست و هشت منزلست . هر شبی در یک منزل رود تا همه فلك را ببرد ، پس بازگردد **حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ** تا بازگردد درآخر منزلهای خویش چون شاخ خرما که خشك شود و کژ شود **الْقَدِیمِ** آن شاخهای کهن .

آیهٔ ۴۰ **لَا الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَهَا** نه‌آفتاب را باید **أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ** که در رسد در ماه وگرد آیند یکجااز دوری که از یکدیگرند **وَ لَا اللَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ** و نه شب پیشی کند بر روز ، ای‌که شب نیاید پیش از گذشتن روز . و درین آیت دلیل است که روز و شب‌آفریدگان اند چون آفتاب و ماه هم چنانکه آفتاب و ماه آفریدگان اند . گروهی مردمان گفته‌اند که شب ، فروشدن آفتابست، و روز، برآمدن آفتاب. و آن‌کس‌که چنین‌گوید تفسیر « و لاالليل سابق النهار » گوید که نه آفتاب پیشتر فرو شود تا شب برآید بفرو شدن آفتاب.و اوچنین گوید که عالم چون صحراییست،و چراغ‌آن صحراآفتابست، وگرد برگردآفتاب روشن از نور اوست ، تا چراغ بر جایست‌تاریکی پیش از روشنایی برنیاید.اینست معنی قول خدای‌تعالی « ولاالليل‌سابق النهار ».و نیز گفته‌اند «لا الشمس‌ينبغي لها ان تدرك القمر» هرگزگرد نیاید روشنایی‌آفتاب وروشنایی‌ماه، برای‌آنکه ماه بشب نوردهد وآفتاب به بروز ،چون‌آفتاب برآید نورماه بشود. (f. 181 b) و نیز گفته‌اند « لا الشمس ينبغي لها ان تدرك القمر » اشارت بدان‌کرد که روشنایی آفتاب بروشنایی ماه نماند و نه ازآن ماه باآفتاب

« ولا اللیل سابق النهار » و نه شب برآید پیش از تمام شدن روز **وَ کُلٌّ فِی فَلَكٍ یَسْبَحُونَ** و همه ، ماه و آفتاب و ستارگان ، در فلکی‌اند، می‌روند گویی اشناه می‌کنندی از مشرق و از مغرب . و « فلك » آنست که می‌گردد .

آیهٔ ۴۱ **وَ آیَةٌ لَهُمْ** و نشانیست مر ایشانرا ، ای که کافرانرا **اَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّیَّاتِهِمْ** که بر گرفتیم فرزندان ایشانرا و پدران ایشانرا خرد و بزرگ **فِی الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ** درکشتی پر از مردمان و جز مردمان . مراد ازین، کشتی نوح است .

آیهٔ ۴۲ **وَ خَلَقْنَا لَهُمْ** و بیافریدیم ما مر ایشانرا در دریا **مِنْ مِثْلِهِ** مانندهٔ کشتی نوح . و نیز گفته‌اند بیافریدیم از بهر ایشان کشتیهای خرد در دجله و جویهایی که دریا نیست ، چون کشتیهای بزرگ در دریا . و نیز گفته‌اند بیافریدیم از بهر ایشان اشتران در خشکی ، چون کشتی در دریا . و علی بوطالب می‌گوید رضی‌الله عنه « ذریاتهم فی الفلك المشحون »[1] نطفهٔ مردانست در شکم زنان ، « و خلقنالهم من مثله **مَا یَرْکَبُونَ** زنان‌اند که خدای تعالی ایشانرا بهر مردان آفریده است ، تا مردان بریشان نشینند .

آیهٔ ۴۳ **وَ اِنْ نَشَا نُغْرِقْهُمْ** و اگر بخواهیمی فرود بریمی ایشانرا در آب **فَلَاصَرِیخَ لَهُمْ** فریادرسی نباشدی ایشانرا در وقت غرق شدن **وَ لَا هُمْ یُنْقَذُونَ** و نه ایشانرا رهانیده آید از غرق .

آیهٔ ۴۴ **اِلَّا رَحْمَةً مِنَّا** و لکن بخشایشیست از ما سلامتی ایشان در کشتی **وَ مَتَاعاً اِلَی حِینٍ** و برخورداری ایشانراتاآنگاه‌که اجلهای ایشان سپری‌شود.

آیهٔ ۴۵ **وَاِذَا قِیلَ لَهُمُ** چون‌آنگاه‌کەگویند مر ایشانرا **اتَّقُوا مَا بَیْنَ اَیْدِیکُمْ**

---

۱ ــ قرآن مجید ، سورة یس ، آیهٔ ۴۱ .

بترسید از آن عذاب کـه امتانرا کردند پیش از شما **وَ مَا خَلْفَكُمْ** و آنچـه خواهند کرد از پس شما ، و فریفته مشوید بدین جهان . و نیز گفته‌اند « وما خلفکم » عذاب آن جهانست ، یعنی بترسید از عذاب این جهان و آن‌جهان **لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** امیدوار باشید که بر شما ببخشایند .

آیهٔ ۴۶ **وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ** و نیاید بدیشان آیتی از کتاب خدای‌تعالی . و نیز گفته‌اند نیاید بدیشان رسولی و معجزه‌ای **مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ** که فرودآمده است از نزدیك خدای تعالی که درو پندهاست و عبرتهاست در امتان گذشته **اِلاَّ كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ** که نه ایشان هستند از آن آیتها روی گردانندگان و دروغ‌زن دارندگان مرآنرا .

آیهٔ ۴۷ **وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ** و چون گویند مر ایشانرا هزینه کنید ، ای که صدقه کنید از آنچه شما را روزی کرده است خدای تعالی، ای‌که چون مومنان مکیان را گویند که صدقه کنید بر درویشان از دادهٔ خدای تعالی (f. 182 a) جواب دهند **قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْيَشَاءُ**[1] **اللَّهُ أَطْعَمَهُ** گویند او طعام دهیم آنکس را کـه اگـر خدای تعالی خواستی او را طعام دادی ؟ ای که توانگر کنیم ما کسی را که خدای تعالی او را درویش کرده است، و یاری دهیم کسی را که خدای‌تعالی او را یاری نمی‌دهد ؟ و این بر وجه افسوس گفتندی . و گروهی گفته‌اند که این سخن زندیقانست . و نیز گفته‌اند که این سخن مشرکان قریش است . نصیبی نهاده‌بودند بتان خویش را در مالهای خویش ، چون درویشان ازیشان خواستندی ، پاسخ دادندی که « انطعم من لو یشا الله اطعمه » **اِنْ اَنْتُمْ** نیستید

---

۱ ـ ق : یشا .

شما **اِلاَّ فی‌ضَلاٰلٍ مُبینٍ** مگر در گم بودگی پیدا .

آیهٔ ۴۸ **وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا الوَعْدُ** گویند کی خواهد بود این نوید که تو ما را می‌دهی بدان ، ای که‌کی خواهد بود **اِنْ کُنْتُمْ صٰادِقینَ** اگر شما راست گویانید در بودن قیامت ؟

آیهٔ ۴۹ **مٰا یَنْظُرُونَ اِلاَّ صَیْحَةً واحِدَةً** و چشم نمی‌دارند کافران مگر یك بانگ را ، و آن دمیدن نخست باشد در صور **تَأْخُذُهُمْ** بگیرد آن بانگ ایشانرا **وَ هُمْ یَخِصِّمُونَ**[1] و ایشان بر یکدیگرداوری می‌کنند ، ای که قیامت برخیزد ناگاه‌که ایشان درخصومت باشند بریك دیگر. واگر « وهم یخصمون» خوانی،چنان باشدکه قیامت برپای خیزد وایشان سخن می‌گویند بریکدیگر و خرید و فروخت می‌کنند ، ای که ایشان مشغول باشند بکارهای خویش که قیامت بر پای شود.

و بوهریره روایت می‌کند از رسول صلوات‌الله‌علیه ، که گفت قیامت بر پای شود ، و مردمان باشند که جامه باز کرده باشند که تا بخرند و یا بفروشند ، هنوز آن جامه نپیچیده باشند که قیامت بر پای شود . و نیز باشد که ترازوا[2] در دست دارد ، هنوز ترازو ننهاده باشد که قیامت برپای شود . و نیز گفته‌اند که لقمه برگرفته باشد تا در دهان نهد ، هنوز در دهان ننهاده باشد که قیامت برپای شود .

آیهٔ ۵۰ **فَلاٰ یَسْتَطیعُونَ تَوْصِیَةً** نتوانند کـه وصیت کنند یکدیگر را در کارهای خویش . و نیز گفته‌اند نتوانند کـه وصیت کنند یـکدیگر را بتوبه

۱ ــ در نسخهٔ اصل: به فتح خاء

۲ ــ ترازوا : ترازو .

وَ لَا اِلَى اَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ و نتوانند که باز گردند از بازارها بخانهای خویش، ولکن هم بر جای بمیرند .

آیهٔ ۵۱ **وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ** و بار دوم در صور دمند از بهر آن تـا مردگان از گور برخیزند . و رسول گفت صلوات الله علیه میان دو دمیدن چهل سال باشد ، بدمیدن اول ، خدای همه زندگانرا بمیرانـد ، و بدمیدن آخـر همه مردگانرا زنده کند. و صور مانند سرو ییست که اسرافیل درو دمد **فَاِذَا هُمْ مِنَ الْاَجْدَاثِ** همیدون ایشان ، ای که مردگان ، خیزند از گـورها **اِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ** می‌روند سوی خدای خویش.

آیهٔ ۵۲ **قَالُوا يَاوَيْلَنَا** می‌گویند ای بدبختیی ما **مَنْ بَعَثَنَا** که زنده کـرد مارا **مِنْ مَرْقَدِنَا** ازخواب ما. وآن چنان‌باشدکه عذاب ازیشان(f. 182 b) برگیرند میان دو دمیدن ، بخسبند در گورها **هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ** آنگـاه گویند این آنست که وعده کرده است خدای تعالی ، خستون آیند در وقتی که سودشان ندارد. و عبدالله عباس می‌گوید که سبك کنند عذاب از مردگان میان دو دمیدن ، چون برخیزند گویند « یـا ویلنا من بعثنا من مرقدنا » پس گویند « هذا ما و عدالرحمن » این آنست‌که نوید داده بود خدای‌تعالی **وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ** راست گفتند فرستادگان پیغامبران .

آیهٔ ۵۳ **اِنْ كَانَتْ اِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً** نیست خواندن اسرافیل ای استخوانهای پوسیده مگریك‌بانگ‌که دوباره نباید گفت،ای‌که زنده کردن ایشان و ازگور برخاستن‌ایشان همه‌یك بانگ باشد،که اسرافیل‌بانگی بکند وایشانرا بخواند **فَاِذَا هُمْ جَمِيعٌ** پس همیدون ایشان همه **لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ** بنزدیك مـا حـاضر کردگان از بهر شمار را .

آیهٔ ۵۴ **فَالْیَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً** پس امروز، ای‌که روزقیامت، کم نکنند هیچ کس را چیزی از نیکیهای او ، و ستم نکنند برو بکم کردن نیکیها **وَ لَا تُجْزَوْنَ اِلَّا مَاکُنْتُم تَعْمَلُونَ** و عقوبت نکنند شما را مگرعقوبت‌کردهای شما در دنیا .

آیهٔ ۵۵ **اِنَّ اَصْحَابَ الجَنَّةِ** بدرستی وراستی‌که بهشتیان **الْیَوْمَ** امروز **فِی شُغُلٍ** در کارهایی‌اندکه مشغولند ، یادشان نیاید از دوزخیان ، وآن کار دوشیزگی ستدن کنیزکان باشد . و نیز گفته‌اند که سماع رودها که یادشان نیاید از دوزخیان ، و غم ایشان نخورند **فَاکِهُونَ** در ناز و نعمت . و اگر« فکهون » خوانی : شادمانان. ونیز گفته‌اند « فی فکه » آن باشدکه طعام خوش خورد. و « فاکه » آن باشدکه میوهای نیکو خورد.

آیهٔ ۵۶ **هُمْ وَ اَزْوَاجُهُمْ فِی ظِلَالٍ** ایشان وقرینان ایشان که موافقت کرده‌اند ایشانرا در ایمان . و نیز گفته‌اند ایشان و زنـان ایشان و کنیزکان ایشان « فی ظلال » در سایهای درختان . و نیز گفته‌انـد در خیمهایی که در آن خیمه که ایشانرا ببینند . و نیز گفته‌اند در راحتهای نعمت **عَلَی الْاَرَائِكِ مُتَّکِیُونَ**[1] تختهای آراسته بجامها از درون پیش گیرها نشسته بر آن تختها و تکیه زده.

آیهٔ ۵۷ **لَهُمْ فِیهَا فَاکِهَةٌ** مریشانرا درآن بهشت « فاکهة » میوهای تابستانی و زمستانی **وَ لَهُمْ مَا یَدَّعُونَ** و مرایشانرا آنچه ایشانرا آرزو کند ، و آنچه ایشان خواهند از خدای تعالی همه شان بدهد . و گروهی گفته‌اند « و لهم ما یدعون » مسلم است مـر ایشانرا هر چه در آن دعوی کنند بـی منازعت

---

۱ ــ ق : متکؤن .

چنانکه گفت :

آیهٔ ۵۸ **سَلامٌ** [1] خالص همه مر ایشانرا. و نیز گفته‌اند « سلام » مبتدا است . ضحاك می‌گوید که خدمت‌کاران بهشت وغلامان، آرزوهای ایشان پیش ایشان آرند . پس گویند : سلام علیك ، ای ولی خدای ، این‌آنست که تـرا آرزو می‌کردی . کلبی گوید فریشتگان باشند بردرهای بهشت که ایشانرا تحیت می‌گویند بسلام ، چون در بهشت روند (f. 183 a) تحیت ایشان یکدیگرا [2] هم سلام باشد **قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ** سلام گفتاریست کـه خدای تعالی ایشانرا گوید از بهر کرامت ایشانرا، و مژده دادن مرایشانرا بسلامت ، چنانکه گفت « قولا من رب رحیم » از خدای بخشاینده .

آیهٔ ۵۹ **وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ** جدا شوید امروز ای کافـران از گرویدگان. کلبی می‌گویدکه مومنانرا و کافرانرا همه برانگیزند باپیغامبران ایشان ، پس فرمان دهند تـا کافران از مومنان جدا شوند . و نیز گفته‌اند جدا شوند کافـران از یکدیگر ، جهودان از ترساان ، و مغان از هـر دو ، و صابیان نیز فرقتی باشند و بت پرستان فرقتی باشند ، واین قول ضحاك است.

آیهٔ ۶۰ **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ** او نه فرموده بودیم شما را **يَا بَنِي آدَمَ** ای‌آدمیان **أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ** که نپرستید دیورا وفرمان او مکنید . و نیزگفته‌اند و

۱ـ ظاهراً کلمه‌ای مانند « درود » ، « سلام » از قلم افتاده است . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « درودی و گفتاری از خدای مهربان » . ج ۱۵۰۰/۶ ؛ در کشف الاسرار میبدی : « سلامی بگفتار از خداوند مهربان‌که خودگوید . » ج ۲۳۵/۸، « ...یعنی لهم سلام یقول الله قولا ایشان راآرزوی سلام است وایشانراست‌آن سلام‌که آرزوی‌ایشانست.» ج ۲۴۱/۸.

۲ ـ یکدیگرا: یکدیگررا .

نه پیمان بسته بودم با شما که بگروید بمن ، و بت پرستی دست باز دارید
اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ اوهست مر شما را دشمنی که آشکاراست دشمنایگی او.
آیهٔ ۶۱ وَ اَنِ اعْبُدُونِی و مرا پرستید هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ این پرستش مـن
راهیست روشن و پیدا .
آیهٔ ۶۲ وَ لَقَدْ اَضَلَّ مِنْکُمْ بخدای که گم بوده کرد دیو از شما جُبُلاً [۱] کَثِیراً
خلق بسیار ، ای کـه بعدد از راه مسلمانی خلقی بسیار را از شما . ضحاك
می‌گوید یك « جبل » ده هزار آدمی باشد . جبل بسیار کس نداند جز خدای
تعالی اَفَلَمْ تَکُونُوا تَعْقِلُونَ او پس خرد ندارید و در نمی‌یابید که شما را
از راه می‌ببرد و دشمن شماست .
آیهٔ ۶۳ هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی این آن دوزخ است ، ای که خازنان دوزخ گویند
ایشانرا این آن دوزخ است کُنْتُمْ تُوعَدُونَ که شما را بدان می‌بترسانیدند .
آیهٔ ۶۴ اِصْلَوْهَا الْیَوْمَ درروید امروز درآن دوزخ بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ بکافر
شدن شما بخدای تعالی، نوسپاسی شما نعمتها[ی] خدایرا تعالی.
آیهٔ ۶۵ اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰی اَفْوَاهِهِمْ امروز مهر نهیم بـر دهنهای ایشان و
بازداریم ایشانرا از سخن گفتن . و از بهرآن مهرنهند بر دهنهای ایشان [۲]
گویند « واللّٰه ربنا ماکنا مشرکین » [۳] سوگند خورند بخدای تعالی کـه ما بت
نپرستیده‌ایم. خدای تعالی مهر بردهان ایشان نهد، ودست وپای ایشانرا بسخن
آرد تاگواهی دهند برایشان و بنمایند بدیشان که آن دست و پای که معونت

---

۱ ـ ق : جبلا . بکسر اول ودوم و لام مشدد.

۲ ـ چنین می‌نماید که حرف « که » دراینجا از قلم افتاده است .

۳ ـ قرآن مجید ، سورة الانعام (۶)، آیهٔ ۲۳ .

ایشان بود حجت شد بریشان **وَ تُکَلِّمُنَا اَیْدِیهِمْ** و سخن گوید بر ما دستهای ایشان . و خدای تعالی درو آلت سخن گفتن بیافریند . و انس روایت می‌کند از رسول صلوات‌الله‌علیه که اوگفت خدای‌تعالی دست وپای او را گویدو دیگر اندامهای او راکه سخن‌گویید. سخن گویند وگواهی‌دهند برو بهمه‌کردارهای او . و رسول گفت اول‌اندامی که از آدمی سخن گوید [ران] [۱] چپ او باشد ، (f. 183 b) چون اندامها گواهی دهند ، خدای تعالی‌مهر از دهان برگیرد. و اندامهای خود را گوید دوری باد شما را و هلاکی ، مـن ازبهرشما مناظره می‌کردم‌تا عذاب از شما باز دارم ، شما خود اقرارکردیداکنون عذاب بچشید **وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ** و گـواهی می‌دهـد پـایهای ایشان **بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ** بکردهای ایشان .

آیهٔ ۶۶ **وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى اَعْیُنِهِمْ** و اگـر بخواهیم مـا نابینا کنیمی ایشانـرا و ببریمی بیناییهای ایشان چنانکه مژه و پوست چشم ایشان پیدا نباشد **فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ** پس پیشی کنندی تـا بر راه راست روندی **فَاَنَّى یُبْصِرُونَ** پس از کجا راه بینند آنگاه که ما ایشانرا نابینا کرده باشیم . این زلیفنست ایشانرا بعقوبت ، ای‌که اگر بخواهیمی ایشانرا نابینا کنیمی تااگر

---

۱ ـ با توجه بـه مضمون حدیث نبوی کـه ذیلاً نقل می‌شود ، افزوده شد . در کشف الاسرار میبدی در ترجمه و تفسیر همین آیه آمده است : « و اول چیزی از اعضای ایشان که گواهی دهد استخوان ران چپ بود لقول النبی (ص) : « ان اول عظم من الانسان‌ینطق‌یوم یختم علی‌الافواه فخذه‌من رجله الشمال ». ج ۸ / ۲۴۳؛ در تفسیر ابوالفتوح رازی : « عقبة بن عامر گفت که رسول صلی الله علیه وسلم گفت اول عضوی که از آدمی سخن‌گوید ران او بود » . ج ۸ / ۲۸۱ .

خواهندی‌که بگریزندی راه گریز خود نبینندی. و نیز گفته‌اند[۱] اگر خواهیمی ببریمی چشمهای گم بودگی ایشان تا راه راست را که هنوز چشم گم بودگی ایشان بیناست و چشم هدایت ایشان نابینا[۱].

آیهٔ ۶۷ وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ و اگر بخواهیمی ایشانــرا در خانهای ایشان کپیان و خوکان کنیمی. و نیز گفته‌اند سنگ گردانیمی ایشانرا ۵
در خانهای ایشان چنانکه پیشینیانرا کردیم. قوم داود را کپیان کردیم، و قوم عیسی را خوکان کردیم فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا پس نتوانستندکه بازگردند

۱ــ ۱ــ این عبارت ناقص می‌نماید. شایدکلمه‌ای نظیر «ببینند» پس از «تاراه راست را» ازقلم‌افتاده‌باشد، مع‌هذا ارتباط قسمت دوم‌عبارت «که‌هنوزچشم‌گم بودگی ایشان ...» باقسمت اول ضعیف است.

شرحی‌که درکشف الاسرار میبدی و تفسیر ابوالفتوح رازی در ایــن مورد آمده است، به روشن ساختن ایــن عبارت کمك می‌کند. در کشف الاسرار میبدی: «معنی آنست‌که: اگر ما خواهیم‌دیدهٔ ضلالت ایشان بر کنیم و هدایت دهیم تا راه بینند وبراه راست روند، آنکه فرمود: «فانی یبصرون» ولم افعل ذلك بهم: چون فرا راه‌بینند و این نکردم با ایشان. زجاج گفت: معنی آنست‌که: «ما اگرخواهیم ایشانرا نابینا کنیم تا از راه بــر گردند، و اگر ایــن‌کنیم ازکجا بینائی یابند و چــون فرا راه بینند؟» ج ۸/۲۴۳؛ در تفسیر ابوالفتوح رازی: «گفتند معنی آن است‌کــه اگر ما خواهیم چشم ضلالت ایشان‌کــور کنیم و این راه راست بنمائیم ایشان بشتابند برراه راست‌وراه‌ایمان آنکه گفت «فانی یبصرون»چگونه بینند راه‌راست و مااین معنی نکرده‌ایم. حسن و سدی گفتند معنی‌آن است‌که اگر ما خواهیم ایشان را در این عمیا و ضلالت رها کنیم از طریق خذلان و تخلیه آنکه چگونه راه راست بینند بی توفیق و الطاف ما و ایــن هر دو قول متقاربند و قول اول بهتر است از آنجاکه ...» ج ۸/۲۸۱.

وَلَایَرْجِعُونَ ونتوانستندکه بازگردند پس‌پشت خویش. ودر حدیث آمده‌است که خدای‌تعالی‌هرآدمیی‌را چهارچشم داده است دردل،دو چشم‌بدان راه راست بیند ، و دو چشم دیگرکه بدان راه گم راهی بیند ، پس هرکرا خدای تعالی دو چشم گم بودگی بستاند ، راه راست بیند.

آیهٔ ۶۸ وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و هرکرا درازکنیم زندگانی او نُنَکِّسْهُ بازگونه‌گردانیم او را فِی‌الخَلْقِ در آفرینش، ای‌که بدل قوت وجوانی ، پیری و فرتوتی بدل دهیم ، و بدل شنوایی ، کری ، و بدل توانایی ، سستی ، و بدل زیادت،کمی اَفَلَاتَعْقِلُونَ[1] او پس در نمی‌یابید که آنکه تواند که شما را از پس مرگ برانگیزد .

آیهٔ ۶۹ وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و مانیاموختیم‌محمد مصطفی را شعر، و نتواندکه شعر گوید وَمَا یَنْبَغِی لَهُ و نبایدکه مرو را توانایی شعر گفتن باشد. واین جواب آنکسانست که می‌گفتند کــه او شاعر است اِنْ هُوَ نیست اِلاَّذِکْرٌ ای که محمد ، مگر شرفی مر مکیانرا که خدای تعالی او را بپیغامبری فرستاده است وَقُرَانٌ مُبِینٌ و آن وحی که برو آمده است قرآنیست‌که پدیدکندحق از باطل .

آیهٔ ۷۰ لِیُنْذِرَ مَنْ کَانَ حَیّاً تا بترساند بدین قرآن آنراکه دل او زنده است بمسلمانی ، یا خدای تعالی داندکه او را زنده خواهد کرد[2] بمسلمانی وَیَحِقَّ الْقَولُ و تا واجب‌گرددعذاب‌آن جهان عَلَی الْکَافِرِینَ برناگرویدگان بیکیی خدای تعالی .

---

۱ ــ ق : یعقلون .

۲ ــ در نسخهٔ اصل : خواهده‌کرد .

آیهٔ ۷۱ اَوَلَمْ یَرَوْا او نمی‌بینند ، ای که نمی‌دانند اَنّا خَلَقْنَا لَهُمْ (f. 184 a) که ما بیافریدیم از بهر ایشان مِمّا عَمِلَتْ اَیْدِینَا اَنْعَاماً آنچه ما آفریدیم بی یاری کسی، یا نیز کسی را فرمودیم تا آن بیافریند. و«ایدی» دستها باشد ، از بهر آن یاد کرد تا[1] پی‌افتند[1] شنوندگان که خدای تعالی منزه است از دست و پای . و روا باشد که مراد ازین قوت و قدرت و پیدا آوردن صفتست، و « ید » صفت خدای تعالی، نعمت وقوت وتحقیق اضافتست، اما در صفات آدمیان جارحه است.و « جارحه » اندام کار کن باشد. بازآییم بآیت: فَهُمْ لَهَا مَالِکُونَ پس ایشان مرآن چهارپایانرا مالکان‌اند ، برمی‌آیند بریشان تا ایشانراکار فرمایند ، و خدای تعالی آن چهارپایان را فرمان‌بردار ایشان کرده است .

آیهٔ ۷۲ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ پس نرم گردانیم آن چهارپایانرا از بهرآدمیانرا ، ای‌که فرمان‌بردارآدمیان کردیم فَمِنْهَا رَکُوبُهُمْ پس از آن چهارپایان بعضی بر نشستن ایشانرا وَمِنْهَا یَاکُلُونَ و بعضی از آن می‌خورند ، ای که بعضی شایستهٔ خوردن .

آیهٔ ۷۳ وَلَهُمْ فِیهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ و مرایشانراست در آن چهار پایان سودها و بر خوردار یها چون پشم آن و شیر آن اَفَلَا یَشْکُرُونَ پس آزادی نکنندآن خدای را که ایشانرا نعمتها داد بیکی گفتن او .

آیهٔ ۷۴ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ آلِهَةً گرفتند کافران مکه جزالله خدایانی، که چون درمانند فریاد ازیشان خواهند ، ای که بتان لَعَلَّهُمْ یُنْصَرُونَ می‌پرستندآن بتانرا بامیدشفاعت ایشان‌مگر یاری دهندایشانرا وقت‌درماندگی.

۱ ـ ۱ ـ رك : ص ۱۶/ح ۲ ـ ۲ ـ و ۳ ـ ۳ ـ و تعلیقات .

آیهٔ ۷۵ لَا یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ نتوانند آن بتان که یاری دهند ایشانرا و باز دارند عذاب از ایشان وَ هُمْ لَهُمْ و آن کافران مر آن بتانرا جُنْدٌ مُحْضَرُونَ سپاهی‌اند که دیگران بر پی ایشان می‌روند، ایشانند حاضر کردگان بنزدیک بتان تا بتانرا نگاه می‌دارند ، و بلا از بتان باز می‌دارند . و نیز گفته‌اند که ایشان سپاهی‌اند که اگر کسی بتانرا بدگوید درخشم شوند، و بتان ایشان خود ایشانرا یاری ندهند .

آیهٔ ۷۶ فَلَا یَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ پس اندوه‌گین مگرداناد ترا گفتار ایشان ، ای‌که اگر ایشان ترا بدگویند اندوه مخور إِنَّا نَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ[1] آنچه پنهان می‌دارند از دشمنایگی تو وَ مَا یُعْلِنُونَ وآنچه‌آشکارا می‌کنند از دروغ ، از دروغ زن داشتن مرترا .

آیهٔ ۷۷ أَوَلَمْ یَرَ الْإِنْسَانُ نمی‌بینند این‌آدمی ،ای‌که‌عاص‌بن وایل‌السهمی. و نیزگفته‌اند ابی خلف أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ که بیافریدیم او را ازآبی‌گنده چکیده از پشت مردان فَإِذَا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ پس همیدون او داوری می‌کند آشکارا باطل نه بحق . و آن چنان بود که استخوانی پوسیده برگرفت ، پس آنرا بدست بمالید ، پس بدمید ، بادش ببرد ، پس گفت ، خدای‌تعالی این را زنده خواهد کرد ، (f. 184 b) ای محمد ؟ رسول گفت: آری، خدای‌تعالی این را زنده کند و ترا بمیراند و در دوزخ برد. پس‌این‌آیت بیامد ، چنانکه خدای تعالی حکایت‌کرد :

آیهٔ ۷۸ وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ داستانی زد از بهر ما و فراموش کرد

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل « انا نعلم» ترجمه نشده‌است. در ترجمه تفسیرطبری: «...که ما می‌دانیم آنچه پنهان می‌کنند ...»ج ۱۵۰۲/۶ .

آفرینش خویش را ، و داستان آن بودکه گفتیم **قَالَ مَنْ یُحْیِی العِظَامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ** درآن حال که او پوسیده شده است و خاك شده.

آیهٔ ۷۹ **قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ** بگوی ای‌محمد، زنده‌کند ایشانرا آنکس‌که بیافرید ایشانرا بار نخست،ای‌که توانست که ایشانرا ازپس نیستی، هست کرد بار نخست ، تواند که ایشانرا بیافریند بار دوم از خاکی کـه آن هستست **وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ** و او ، ای که خـدای تعالی بهمه آفریدهـا داناست . داند کـه چگونه آفریند از آغاز ، و داند کـه چگونه زنده کند ایشانرا.

آیهٔ ۸۰ **اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً** اوآن خدای است‌که بیافرید از بهرشما را ازدرخت سبزآتشی، ای‌که [۱] مدحج و غفار [۱] ، و این دودرختست که آتش زنهای عرب از آنست ، ای‌که هرکه تواند که آتش را در چوب‌تر پنهان کند و جمع کند میان آب و آتش ، تواند که شما را زنده‌کند و جان شما را بتنهای شما بـاز آرد . کلبی گـوید هیچ درختی نیست کــه درو آتش نیست مگر سنجد جیالان که درو آتش نیست **فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ** پس همیدون‌شما ازآن‌درخت آتش می‌افروزید. پس حجت‌کرد برایشان بآفرینش آسمانها وزمینهاو گفت :

آیهٔ ۸۱ **أَوَلَيْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضَ** و نیست کسی که آسمانها آفـرید و زمینها او آفریـد **بِقَادِرٍ** تـواناست **عَلَى أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ** کـه

---

۱ ـ ۱ ـ چنین است در نسخه اصل . ولی درکشف الاسرار میبدی ، ج ۸/۲۴۸ و تفسیر ابوالفتوح رازی، ج۸/۲۸۵ ، نام‌این دودرخت‌به صورت « مرخ » و « عفار » آمده است . دریکی از امثال عرب نیز نام این دو درخت بدین‌شرح مذکور است : «فی کل شجر نار و استمجد المرخ و العفار . » کشف الاسرار میبدی ، ج ۸/۲۴۸

بیافرید[1] چوایشان خلقی پس خلقی ؟ **بَلی**[2] آری تواناست بر آفرینش از پس مرگ **وَ هُوَالخَلّاقُ** اوست بسیارآفرین **الْعَلیمُ** دانا بچگونگی آفریدگان.

آیهٔ ۸۲ **اِنَّمَا اَمْرُهُ** وهست فرمان او **اِذَا اَرَادَ شَیاءً** چون خواهدکه بیافریند چیزی **اَنْ یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ** آنست که گوید مرو را بباش ، پس بباشد آن چیز . قتاده میگوید نیست در سخن عرب سخن آسان و کم حرف‌تر از « کن »، از بهر آنرا مثل فرمان خودکرد در زودی ، و اگر نه حاجت نیست گفتن .

آیهٔ ۸۳ **فَسُبْحَانَ الَّذِی** پس پاکی آن خدای را **بِیَدِهِ** که در زیر فرمان اوست **مَلَکُوتُ کُلِّ شَیءٍ** پادشاهی همه چیزها و توانایی بر همه چیزها **وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ** و سوی اوست بازگشت شما، پاداش نیکان بدهد وعقوبت بدان بکند.

و ضحاك روایت می‌کند از عبدالله عباس، ازرسول صلوات‌الله علیه‌که او گفت هر چیزیرا دلی است و دل قرآن « یس » است . هرکه سورة یس در شب بخواند ، آن شب بدوآسان گذرد، و هرکه بروز خواند آسانی آن روز برو دهند، و بهشتیانرا قرآن ازدل ایشان برگیرند، نخوانند از قرآن چیزی مگر « طه » و « یس » . (f. 185 a)

و ابی کعب می‌گوید که رسول گفت صلوات‌الله‌علیه هرکه سورة یس بخواند تا برکت آن بدو رسد، وگرویده باشد،که آن سخن خدای‌است‌تعالی، و ثواب از خدای تعالی چشم دارد، اگر گرسنه باشد خدایش سیر کند، واگر

---

۱ ــ چنین است در نسخهٔ اصل: با توجه بــه کلمه « یخلق » شاید بوده است: بیافریند . درترجمهٔ تفسیرطبری: « نیست آنك بیافریدآسمانها وزمین توانا بران‌که بیافریند همچون ایشان؟ »

۲ ــ ق : بلی: باالف مقصوره

تشنه باشد خدایش آب دهد، و اگر برهنه باشد خدایش بپوشاند، و اگر کسی می‌بترسد خدایش ایمن کند ، و اگر دل تنگ باشد خدای آن دل تنگی ازو ببرد ، و اگر درویش باشد خدایش توانگر کند ، و اگر در زندان باشد خدایش از زندان بیرون آرد، واگر اسیر باشد خدایش برهاند، و اگر گم راه باشد خدایش راه نماید،و اگر وام زده باشد خدای تعالی فام او بتوزد .

سورة الصافات مکیست بقول همه، و آن صد و هشتاد آیتست در عدد کوفیان و مدنیان ، و صدوهشتاد و یك آیتست در عدد بصریان .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

آیهٔ ۱ **وَ الصَّافَّاتِ صَفّاً** سوگندست بخدای ، آن فریشتگان که ایستاده‌اند بریك خط راست از بهر پرستش خدای تعالی. وگفته‌اند این فریشتگان عابدان آسمان‌اند . و نیز گفته‌اند که این سوگند است بصفهای مسلمانان در نماز . و نیز گفته‌اند مراد ازین، آن مرغان‌اند که در هوا بیستند ، پرها بکشند و نگاه دارند پر را از پریدن ،

آیهٔ ۲ **فَالزَّاجِرَاتِ زَجْراً** سوگندست بدان فریشتگان که ابر را می‌رانند از شهری بشهری . قتاده می‌گوید که « زاجرات » آیتهاست از قرآن که بدا[1] زجر کرده است عاصیانرا .

آیهٔ ۳ **فَالتَّالِیَاتِ ذِکْراً** آن فریشتگان که می‌خوانند کتابهای خدایرا تعالی. و نیز گفته‌اند پیغامبران‌اند که می‌خوانند پیغامهای خدایرا تعالی برقوم خویش.

---

۱ ـ بدا: بدان .

آیهٔ ۴ اِنَّ اِلٰهَکُم لَوَاحِدٌ این جواب سوگند است، ای که خدای شما یکیست.

آیهٔ ۵ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها ، و پادشاه هر دو وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه در آن دومیانست وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ[1] که آفتاب ازو بر آید.

قتاده می گوید « مشرق » آفتاب در زمستان و تابستان سیصد وشست مشرق است، وسیصد وشست مغرب، آفتاب بر آید هروز[2] ازمشرقی، وفرود شود بمغربی. و نیز گفته اند سیصدوهشتاد مشرق است، هرروز ازمشرقی بر آید تا باخر رسد، باز گردد در آن مشرقها تا بمشرق اول باز آید. ومشرقها را یاد کرد ومغربها را یاد نکرد، از بهر آنکه ازمشرق دلیل است بر مغرب، ومشرق رامخصوص کرد بیاد کردن، بهر آنکه مشرق پیش از مغرب است، بهر آنکه نخست آمدن باشد پس فرودشدن.

آیهٔ ۶ اِنَّا زَیَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا بیاراستیم این آسمانرا که بشما نزدیك است، ای که آسمان نخستین بِزِینَةٍ (f. 185 b) الْکَوَاکِبِ بآرایش، وآن ستارگانند. خدای تعالی ایشانرا از بهر آرایش آسمان آفریده است ، و آن ستارگان که ایشانرا نه از بهر آرایش آسمان آفریده است بعضی از یشان در آسمانهای دیگرند. قتاده می گوید ستارگانرا از بهر سه کار آفریده اند : یکی از بهر آن تا بر دیوان اندازند چون گوش دارند سخن آسمانیانرا ، و دیگر از بهر آن تا در شب تاریك بدان راه برند ، و سدیگر از بهر آرایش آسمان .

آیهٔ ۷ وَحِفْظاً و نگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی مِنْ کُلِّ شَیْطَانٍ مَارِدٍ از بهر ستنبدای بسیار فسادکه در آن دیو هیچ نیکی نیست .

۱ــ در نسخهٔ اصل « ورب المشارق » ترجمه نشده است. در ترجمهٔ تفسیر طبری : « و خدای مشرقها » ج ۶/ ۱۵۱۶ ؛ در کشف الاسرار میبدی : « و خداوند مشرق و مغرب آفتاب . » ج ۸/ ۲۵۵ .

۲ ــ هروز : هرروز .

آیهٔ ۸ **لَا يَسَّمَّعُونَ**[۱] **اِلَى الْمَلَإِ الْاَعْلَى** سوی فریشتگان کـه ایشان برترند
از زمین ، و ایشان از فریشتگان آسمان دنیااند **وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ**
و ستاره را بریشان می‌اندازند از هر سویی و هر جانبی از جوانب آسمان .
آیهٔ ۹ **دُحُوراً** از بهر آن تـا بدانند ایشانرا و در آتش انـدازند . و نیز
گفته‌انـد دور کنند ایشانرا دور کردنی **وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ** و مر ایشانراست
پادافراهی دردناك که درد آن می‌رسد بدلهای ایشان .
آیهٔ ۱۰ **اِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ** مگر آنکس که ازدیوان دزدیده چیزی بربایند
بشتاب ، ای که دزدیده ،که دزدیده گوش دارد و بشنود **فَاَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ**
از پس او درآید ستاره ای چون پاره‌ای آتش سوراخ کننده ، ای‌که سوزنده ،
بسوزد او را تا بکسی نتواند رسانید .
آیهٔ ۱۱ **فَاسْتَفْتِهِمْ** پس بپرس ازیشان،ای‌که از کافران مکه **اَهُمْ اَشَدُّ خَلْقاً**
او آفرینش ایشان دشخوارترست در آن جهان از پس مرگ **اَمْ مَنْ خَلَقْنَا** یا
آفرینش آنکه آفریده‌ایـم فریشتگان **اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ** مـا بیافریدیـم ایشانرا
مِنْ طِينٍ لَازِبٍ از گلی کـه بـر یکدیگر می‌پیونـدد . ایـن آیت درشان
رکانة بن زید آمده است و ابوالاشدین و کلدة بن اسید ، دعوی زور کردند
و مردی[۲] .
آیهٔ ۱۲ **بَلْ عَجِبْتَ** آری ای محمد ترا شگفت می‌آیـد از دروغ زن داشتن
ایشان ترا **وَيَسْخَرُونَ** و ایشان افسوس می‌کنند از شگفتی تو .

---

۱ ـ ق : لا یسمعون . به فتح و تشدید دوم و سوم

۲ ـ مضمون این عبارت درتفسیرابوالفتوح‌رازی بدین شرح آمده است: «گفتند آیت در کلدة بن‌اسید آمـد و او را از قوة و سختی که بود ابن الاسیدین گفتندی و ابن الاشدین و او قوی و بطاش بود . » ج ۸/۱۹۱ .

آیهٔ ۱۳ وَ اِذَا ذُكِّرُوا و چون پند دهند ایشانرا بقرآن کـه از آسمان آمده است لَا یَذْکُرُونَ سود ندارد آن پند ایشان را، و یاد نکنندآن پند را. و نیز گفته‌اند چون پند دهند ایشانرا بدان امتان کـه هلاك شده‌اند پیش ازیشان پند نگیرند .

آیهٔ ۱۴ وَ اِذَا رَاَوْا[1] اٰیَةً چون ببینند نشانی را بر پیغامبری تو که ایشان از آوردن آن عاجزاند ، چون دو نیم شدن ماه یَسْتَسْخِرُونَ افسوس می‌کنند و گروهی از گروهی دیگر می‌خواهند که افسوس کنند .

آیهٔ ۱۵ وَ قَالُوا اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ و گویند نیست ایـن مگر جـادوی پیدا ، و گویند:

آیهٔ ۱۶ ءَاِذَا مِتْنَا وَ کُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً و چو بمیریم ما و خاك گـردیـم (f. 186 a) و استخوانها اَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ او ما را زنده خـواهند کرد و از گور برخواهند انگیخت؟

آیهٔ ۱۷ اَوَ اٰبَاؤُنَا الْاَوَّلُونَ یا پدران ما را که پیش از ما بوده‌اند .

آیهٔ ۱۸ قُلْ نَعَمْ بگوی ای محمد همچنین است . شما را زنده خواهندکرد وَ اَنْتُمْ دَاخِرُونَ در آن حال کـه شما نژند و خوار باشید، ای‌که نتوانید که زنده نشوید .

آیهٔ ۱۹ فَاِنَّمَا هِیَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ پس هست‌آن روز قیامت بانگی ازبانگهای اسرافیل فَاِذَا هُمْ یَنْظُرُونَ پس‌همیدون‌ایشان می‌نگرند درکردهای بدخویش. و نیز گفته‌اند چشم می‌دارند آمدن عذاب را بدیشان .

آیهٔ ۲۰ وَ قَالُوا یَا وَیْلَنَا و گـویند بدبختا کـه ما ایـیم . « ویل » سخن

۱ ـ ق : راوا .

کسیست که هلاك شده باشد و امید رستنش نباشد . ای وای وویرما **هَذَا يَوْمُ الدِّينِ** این روز شمارست و روز قضا ، روزیست که پاداش دهند ما را درو بکردارهای ما .

آیهٔ ۲۱ **هَذَا يَوْمُ**[1] **الْفَصْلِ** فریشتگان مرایشانرا گویند این روزجداکردنست میان ظالم و مظلوم، ستم‌کار وستم رسیده **الَّذِي كُنْتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ** آن روزست که شما آنـرا دروغ زن می‌داشتید و می‌گفتید که نخواهد بـود آن روز . و نیز گفته‌اند اندرین روز فصل است ، خدای تعالی جـدا کند میان مومنان و کافران .

آیه‌های ۲۲،۲۳ **أُحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا** گرد کنید ستم کارانـرا ، ای‌که عوانان میان بسته را از بهر عوانی ، میان بناحق بسته‌اند . و نیز گفته‌اند ظالمان آنان‌اند که خستون نمی‌آیندکه خدای تعالی‌آفریدگار است، و ستم‌کنند برآفریدگان خدای تعالی **وَ أَزْوَاجَهُمْ**[2] وگرد کنیدآن ستم‌کارانرا که بدیشان مانند.آمده است درتفسیرکه زانیانرا جدا برانگیزند،وربواخوارانرا جدا،وخمرخوارانرا جدا،همه را جدا جدا هم برآن مثال، واین قول عمر خطابست. ونیزگفته‌اند گرد کنید ایشانرا ، ای که دیوان ، هر آدمی را بر دیوی جفت‌کنند . و نیز گفته‌اند برانگیزند ایشانرا و زنان ایشانرا که موافقت کرده‌اند ایشانرا در کافری **وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ** گرد کنند ایشانرا بر آن بتان که می‌پرستیدند آنرا جز خدای تعالی **فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ** پس راه نمایید ایشانرا سوی راه دوزخ . و نیز گفته‌اند پس بـرانید ایشانرا . و نیز

۱ ــ در نسخهٔ اصل : یوم . به ضم (یـا) .

۲ ــ در نسخهٔ اصل : ازواجهم . به ضم (جیم) .

گفته‌اند پیش کنید ایشانرا و درآرید ایشانرا در آتش .

آیهٔ ۲۴ وَقِفُوهُمْ بدارید ایشانرا و بیستانید ایشانرا و باز دارید ایشانرا از رفتن در دوزخ اِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ که ایشانرا بخواهند پرسید از آن بدعت کی ایشان نهاده‌اند و خلق را بدان خوانده‌اند . این تفسیر پیغامبر کرده است صلی‌الله‌علیه ، روایت‌کرده است انس . و نیز گفته‌اند « مسؤلون » شمار خواهد بر ایشان .

آیهٔ ۲۵ مَالَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ چه بوده است شما را که یاری نمی‌دهید یك دیگر را و باز نمی‌دارید آتش از یکدیگر؟

مجاهد می‌گوید که هیچ بنده‌ای قدم از مقام حساب بر نگیرد (f. 186 b) تا نپرسند او را از چهار کار : از عمر او که در چه سپری کرد آنرا، واز تن او که در چه فرسوده‌کرد آنرا ، و از خواستهٔ او که چگونه الفغد ودرچه هزینه کرد ، و از علم او که بدان کار کرد یا نکرد .

آیهٔ ۲۶ بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ آری ایشان امروز گردن نهاده‌اند فرمان خدایرا تعالی بت پرست و بت .

آیهٔ ۲۷ فَاَقْبَلَ [1] بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وگروهی‌ازیشان روی بگروهی‌آرند، آن مهتران و کهتران باشند و عابدان و معبودان وآدمیان و دیوان، هرکسی روی بدیگری کند و می‌شنوند ازو آنچه می‌گوید يَتَسَاءَلُونَ می‌پرسند از یکدیگر و ملامت می‌کنند یکدیگر را .

آیهٔ ۲۸ قَالُوا اِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَاْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ گویندزیردستان مهترانرا،شما دردنیا می‌فریفتید ما را بقوتی ومهتریی که شما را بود،ومی‌نمودید مارا بدستی

۱ ـ ق : واقبل .

که شمارا برما بود. و «یمین» دست راست باشد. و بهرآن یاد کرد آنرا که مردمان
تبرك کنند، بدانچه بدست راست کنند ، ای که شما بما آمدید ازآن روی که
ما ایمن بودیم از شما که شما ما را بد نخواهید .
آیهٔ ۲۹ **قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ** گویند مهتران ، نه چنانست که شما
می‌گویید ، شما خود نبودید گرویدگان بدانچه پیغامبران آوردند ، چگونه
ما شما را قهر کردیم .
آیهٔ ۳۰ **وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُم مِنْ سُلْطَانٍ** و نبود مر مـا را بـر شما حجتی و
توانایی ودستی که بدان شما را برفرمان برداری خود داشتیمی بی‌خواست شما
بَلْ كُنْتُم قَوْماً طَاغِينَ آری بودید شما مردمانی بی‌فرمان ، دست باز داشته
حق را .
آیهٔ ۳۱ **فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا** واجب شد بر ما گفت خدای مـا که ما را
عذاب کند **إِنَّا لَذَائِقُونَ** ما همه می‌چشیم عذاب را .
آیهٔ ۳۲ **فَأَغْوَيْنَاكُمْ** پس بی راه کردیم ما شما را و بخواندیم شما را سوی
بی راهی **إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ** از بهرآنکه ما بودیم گم بودگان بی راهان .
آیهٔ ۳۳ **فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ** پس ایشان،ای که مهتران وکهتران امروز **فِي الْعَذَابِ**
مُشْتَرِكُونَ در عذاب یکسان‌اند چون انبازان که میان ایشان برابری باشد.
آیهٔ ۳۴ **إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ** ما هم چنین کنیم براستای بت‌پرستان
که ایشان گناه‌کاران‌اند ، ای که همه را در عذاب در آریم.
آیهٔ ۳۵ **إِنَّهُم كَانُوا** ایشان بودند دردنیا **إِذَا قِيلَ لَهُم** چون گفتندی‌مر ایشانرا
بگویید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ** بزرگ منشی کـردندی از یکـی گفتن
خدای تعالی .

آیهٔ ۳۶ وَ یَقُولُونَ گفتندی أَئِنَّا لَتَارِکُوا آلِهَتِنَا او دست بازخواهیم‌داشت پرستش بتان خویش را لِشَاعِرٍ از بهر شاعری مَجْنُونٍ دیوانه‌ای.

آیهٔ ۳۷ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ نیست چنانکه ایشان می‌گویند، او، محمد حق‌آورده است وآن‌قرآن است و توحید وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِینَ و بگرویده است بهمه‌پیغامبران که پیش ازو بوده‌اند ، پس بترسانید ایشانرا و گفت :

آیهٔ ۳۸ إِنَّکُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِیمِ شما ای کافران هرآینه که بخواهید چشید عذابی دردناك، وآن (f. 187 a) دوزخ است. و نیز گفته‌اندآن عذاب کشتن است روز بدر .

آیهٔ ۳۹ وَمَا تُجْزَوْنَ او پاداش ندهند شما را در آن جهان إِلَّا مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر آنچه شما می‌کردید درین جهان . پس بیرون آورد از آن کسان که ایشانرا عذاب کنند بندگان مخلص را .

آیهٔ ۴۰ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ مگر بندگان خدای تعالی که ایشان معصومانند و جدا کرده از مخذولان ، و ایشانرا عذاب نکنند. و اگر « لام » را در زیر خوانی : مگرآن بندگان یکتا در پرستش وتوحید .

آیهٔ ۴۱ أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ ای‌شانند[1]، ای شنونده ، که مرایشانراست روزی معروف براندازهٔ چاشت و شام .

آیهٔ ۴۲ فَوَاکِهُ که آن روزی میوهاییست که از بهر لذت خورند نه از بهر قوت گرفتن وَهُمْ مُکْرَمُونَ و ایشان آنانند که ایشانرا کرامت کنند و بزرگ دارند بنوباوهای بهشتی .

آیهٔ ۴۳ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ در باغهای ناز و نعمت می‌نازند و می‌گرازند .

---

۱ ــ ای‌شانند: ایشانند .

آیهٔ ۴۴ **عَلىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ** پس بر تختها روی بروی آورده در وقت زیارت.

آیهٔ ۴۵ **يُطَافُ عَلَيْهِمْ** می گردانند بر یشان **بِكَأْسٍ** بقدحی **مِنْ مَعِينٍ** ازخمری که می‌رود بر روی زمین آشکارا ، بی مالیدن انگوری، چنانکه هرگز بریده نگردد . و نیز گفته‌اند « من معین » بسیار که ازو برخورداری می گیرند.

آیهٔ ۴۶ **بَيْضَاءَ** سپید بگونه **لَذَّةٍ** بامزه . روا باشد که گویی قدحی سپید ، و خمری زرد ، تا در چشم نیکوتر نماید **لِلشَّارِبِينَ** مرآنکسانرا که می‌خورند .

آیهٔ ۴۷ **لَافِيهَا غَوْلٌ** در[1] آن خمر پیچاك[2] شکم نیست . و نیز گفته‌اند بزه نیست . و نیز گفته‌اند خردشان نبرد **وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ** و چنان مست نشوندکه همه هوش ایشان بشودکه خبر ندارند از هیچ چیزی، و اگر « زاء » رادر زیر خوانی ، « ینزفون » : سپری نکنند، ای نشود شراب بخوردن، ای که همیشه شراب ایشان می باشد بی ازآنکه‌کم آید . و گروهی از اهل تفسیر گفته‌اند که « لافیها غول » در آن خمر درد سری نیست . و عبدالله عباس می‌گوید که در خمر چهار چیزست: مستی و درد سر و قی و تلخی. پس‌خدای تعالی خمر بهشت را ازین چهار عیب پاك کردست ، از اهل بهشت بازداشت تا بریده نگردد لذت گرفتن بنعیم بهشت .

آیهٔ ۴۸ **وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ** و نزدیك آن بهشتیان کنیزکانی باشند چشمها پیش گرفته از بیگانگان، ننگرند جز در شویان خویش **عِينٌ** فراخ چشمان.

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : دار .

۲ ــ در نسخهٔ اصل: بمجاك ، و روی آن نوشته شده است : درد . باتوجه به معنی آیه و صورت مکتوب کلمه خوانده شد .

آیهٔ ۴۹ كَاَنَّهُنَّ بَيْضٌ گویی ایشان سپیدهٔ اشتر مرغ‌اندی در پوست خویش، روشن و پاکیزه باشد ، بی از گردی و بادی که بدو رسیده باشد مَكْنُونٌ نگاه داشته از گرد و باد . و نیز گفته‌اند « مکنون » در زیر اشتر مـرغ که او را بپوشیده باشد، سپیدی که پاره‌ای بزردی می‌زند. و این از تشبیهات غریبست. و عبدالله عباس می‌گوید گـویی ایشان مرواریدندی (f. 187 b) در صدف نگاه داشته .

آیهٔ ۵۰ فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ گروهی ازیشان روی بگروهـی دیگر آرد يَتَسَاءَلُونَ می‌پرسند از یکدیگر ، ای که حدیث می‌کنند در بهشت .

آیهٔ ۵۱ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گوید گوینده‌ای ازیشان اِنِّی كَانَ لِی قَرِينٌ منم که بود مرا برادری و یاری در دنیا . و بلفظ قرینش یاد کرد و برادرش نخواند، از بهر آنکه کافر بود و ایشان برادران بودند چنانکه یاد کرده‌ایم در سورة الکهف . مومن یهودا بود ، و کافر ابوقطروس بود .

آیهٔ ۵۲ يَقُولُ این کافر می‌گفت مومن را اَئِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ او تو از آنهایی کـه استوار می‌دارند کـه خدای تعالـی خلق را زنده کند و پاداش دهد ؟

آیهٔ ۵۳ ءَاِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً او چون ما بمردیم و خاك شدیم و استخوانها ماندیم اَئِنَّا لَمَدِينُونَ او ماییم که ما را پاداش دهند و برما شمار کنند؟ ای‌که این هرگز نباشد. پس‌خواست،ای مسلمان که ببیند آن کافر را پس آنکه او را گویند .

آیهٔ ۵۴ قَالَ هَلْ اَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ او خواهید شما تـا یکی بنگرید کـه آن بوقطروس در آتش کدام جایگاه است ؟

آیهٔ ۵۵ **فَاطَّلَعَ** پس‌بنگرد **فَرَآهُ** ببیندآن قرین‌خویش را **فِی سَوآ**[1] **الجَحِیمِ** در میان دوزخ. قتاده می‌گوید بخدای که نشناسد یهودا او را ،تا بگویند او را که بوقطروس است ، از بهرآنکه چهرهٔ او را و گونهٔ او را و نیکویی او را و بالای او را آتش دیگر کرده باشد .

آیهٔ ۵۶ **قَالَ تَاللّهِ** یهودا گوید بخدای که **اِنْ کِدْتَ لَتُرْدِینِ** می‌خواستی تو که مرا هلاك کنی و بی‌راه کنی .

آیهٔ ۵۷ **وَ لَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّی** و اگر نیك‌داشت و نگاه‌داشت خدای من نبودی و رحمت او **لَکُنْتُ مِنَ المُحْضَرِینَ** بودمی من از حاضر کردگان درآتش .

آیهٔ ۵۸ **اَفَمَا نَحْنُ بِمَیِّتِینَ** پس بهشتیان گویند مر فریشتگانرا ، او نه‌ییم ماایم‌که بیش نخواهیم مرد .

آیهٔ ۵۹ **اِلَّا مَوْتَتَنَا**[2] **الاُولَی** مگر آن مرگ نخستین در دنیا . این آنگاه گویندکه مرگ را بسمل کنند . فریشتگان گویند که شما بیش نمیرید **وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ** او نه ما آنیم، ما را عذاب نخواهند کرد ؟ فریشتگان گویند که نخواهند کرد. پس بهشتیان گویند :

آیهٔ ۶۰ **اِنَّ هَذَا** هرآینه این زندگانی جاویدان و رستگاری از عذاب **لَهُوَ الفَوْزُ العَظِیمُ** آنست رستگاری بزرگ تمام .

آیهٔ ۶۱ **لِمِثْلِ هَذَا** پس‌هم بهشتیان گویند،واشارت کنند ببهشت،از بهرچنین بهشت و نعمت‌آن **فَلْیَعْمَلِ العَامِلُونَ** کارکنندگانرا،گو،کارکنید،وکوشندگانرا، گو،بکوشید، وپیش دستانرا، گو، پیشی کنید در طاعت.و نیزگفته‌اندکه چون مومن را جان برخواهندگرفت، بدو نمایند جای‌اواز بهشت. پس فریشتگان‌او

۱ ــ ق : سواء .
۲ ــ ق : موتتنا به‌فتح تای دوم .

را گویند از بهر چنین بهشت کار کنانرا ، گو ، کار کنید .

آیهٔ ۶۲ **اذٰلكَ خَيْرٌ** و آنچه یاد کرده شد ، ای شنونده ، بهتر اهل بهشت را **نُزُلاً** (f. 188 a) ثواب بسیار و کرامت **اَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ** یا درخت زقوم که نزدیك دوزخیانست او . « نزل » عطایــی باشد پیوسته . و نیز گفته‌اند کــه « نزل » آن باشد کــه از بهر مهمانان و لشکر سازند کــه فرود آیند ، آن خورند .

و درخت زقوم درختیست در دوزخ ، قــوت دوزخیانست ، و تلخ بمزه ، و درشت بسودن ، و گنده ببوی . وگروهی از اهل لغت گفته‌اند کــه هر گیاهی که بکشد خوردن آن زقوم است . و نیز گفته‌اند آن درختیست درآتش ، و در دنیا نباشد و از درختان دنیا نیست . چون این آیت فرودآمد « ا[م] [1] شجرة الزقوم » کافران قریش گفتند ما نمی‌دانیم که این‌چه درختست. ابن الزبعرا گفت « زقوم » در سخن بربریان خرماست و مسکه . بوجهل گفت ای کنیزك خرما و مسکه‌آر . پس یارانرا گفت که ازین زقوم که محمد ما را بدان می‌بترساند ، بخورید . و محمد می‌گوید که در آتش درخت روید ، و آتش درخت را بسوزد . خدای تعالی این‌آیت بفرستاد :

آیهٔ ۶۳ **اِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ** ما آفریدیم آن درخت زقوم از بهر محنت کافران و آزمایش ایشان تا دروغزن دارند محمد را و سزاوارعقوبت گردند . و « فتنه » را پــارسی ، آشوب باشد . پس صفت کرد آن درخت را و گفت :

آیهٔ ۶۴ **اِنَّهَا شَجَرَةٌ** آن درختیست **تَخْرُجُ** بیــرون آیــد ، ای کــه

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : ان .

[بروید][1] فِي اصْلِ الْجَحِيمِ درپایان آن آتش بزرگ. قتاده می گوید از آتش آفریده و بآتش پرورده. یحیی سلام می گوید که آن در درکهٔ ششم است ، بفروغ آن درخت تازه باشد چنانکه درختان شما بخنکی آب.

طَلْعُهَا میوهٔ آن كَاَنَّهُ رُوسُ الشَّيَاطِينِ همچون سر های دیوانست آیهٔ ۶۵
از زشتی آن . و عرب هر چه زشت باشد آنرا بدیو مانده کنند ، از بهر آنکه قرار گرفته است در دل ایشان که دیو زشتست هر چند که دیو را ندیدند .

فَاِنَّهُم لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَا لِيُونَ[2] مِنْهَا الْبُطُونَ پس ایشان از آن آیهٔ ۶۶
درخت زقوم می‌خورند ، پرکنند از آن شکمها .

ثُمَّ اِنَّ لَهُم عَلَيْهَا پس مرایشانرا بدان زقوم لَشَوْباً آمیزشی باشد آیهٔ ۶۷
مِنْ حَمِيمٍ از آبی گرم که از گرمی مردم را بسوزد ، ای‌که زقوم را برحمیم بیامیزند ، تلخی زقوم و گرمی حمیم جمع کنند از بهر ایشان تا عذاب ایشان گرم‌تر باشد و بلای ایشان سخت‌تر.

ثُمَّ اِنَّ مَرْجِعَهُم پس بازگشت ایشان پس خوردن زقوم لَاِلَى[3] الْجَحِيمِ آیهٔ ۶۸
باشد سوی جحیم . و « جحیم » انگشتهای افروخته باشد .

---

۱ ـ در نسخهٔ اصل: بکروید . با توجه‌به معنی آیه و شرحی که در کشف الاسرار میبدی و تفسیر ابوالفتوح رازی آمده است تصحیح شد . درکشف الاسرار میبدی : « انها شجرة تخرج فی‌اصل الجحیم » ای ـ منبتها فیها. قال الحسن: «اصلها فی‌قعر جهنم و اغصانها ترفع الی درکاتها » . ج ۲۷۵/۸ ؛ در تفسیر ابولفتوح رازی : «این درختی است که در بن دوزخ روید . » ج ۳۰۱/۸ .

۲ ـ ق: فمالؤن.

۳ ـ ق : لالی .

آیهٔ ۶۹ اِنَّهُم اَلْفَوْا[1] ایشان[2] یافتند آبَاءَهُم پدران خویش را ضَالِّینَ گـم
بودگان[3] کافران .

آیهٔ ۷۰ فَهُمْ عَلَی آثَارِهِمْ یُهْرَعُونَ پس ایشان بر پیهای ایشان « یهرعون »
می‌شتابانند ایشانرا تا متابعت کنند ایشانرا .

آیهٔ ۷۱ وَ لَقَدْ اَضَلَّ[4] و بدرستی گـم بوده شدند قَبْلَهُم پیش ازیشان اَکْثَرُ
الْاَوَّلِینَ بیشتر پیشینیان از امتان گذشته .

آیهٔ ۷۲ وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا فِیهِم بخدای که فرستادیم (f. 188 b) درمیان آن
گذشتگان مُنْذِرِینَ پیامبرانی که ایشانراآگاهی می‌دادند ازعذاب ما تاپرهیز
کنند از کافری .

آیهٔ ۷۳ فَانْظُرْ پس بنگر کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِینَ چگونه شد آخرکار
آنکسانکه بترسانیدند ایشانرا[5] پیغامبران و نگرویدند .

آیهٔ ۷۴ اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِینَ مگر بندگان خـدای تعالی کـه ایشانرا
خدای تعالی نگاه داشته بود از بت پرستی. و اگر « لام » را در زیر خوانی:
آن بندگان که یك تا بودند در توحید ، ایشان هلاك نشدند .

آیهٔ ۷۵ وَ لَقَدْ نَادَانَا[6] نُوحٌ و هر آینه‌که بخواند مارا نوح صلوات‌الله‌علیه

۱ ــ ق: الفوا .

۲ ــ در نسخهٔ اصل : بایشان . در ترجمهٔ تفسیرطبری : « که ایشان بیافتند ...» ج ۱۵۲۰/۶ ؛ در کشف الاسرار میبدی : « ایشان پـدران خـویش را بیراهان یـافتند » ج ۲۶۸/۸ .

۳ ــ در نسخهٔ اصل : کم‌کو بوذکان.

۴ ــ ق : ضل .

۵ ــ در نسخهٔ اصل این‌کلمه بصورت « ایشا » نوشته‌شده است وسپس بربالای آن « را » یا « نرا » افزوده‌اند .

۶ ــ ق : نادینا .

تا قوم او را هلاك کنیم **فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ** پس نیك پاسخ دهنده بودیم اورا ما در آن دعا که کرد .

آية ۷۶ **وَنَجَّيْنَاهُ** برهانیدیم نوح را **وَأَهْلَهُ** وسه فرزنداورا وآن درودگران که کشتی کرده بودند و آن کسانکه بدو بگرویده بودند چون درودگران و فرزندان ایشان ، هشتاد تن بودند **مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ** از آن اندوه بزرگ و از آن رنج که بدو می‌رسید از قوم او . و نیز گفته‌اند از غم [1] بزرگ، وآن بیم غرق شدن بود .

آية ۷۷ **وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ** و کردیم‌آن سه فرزند او را **هُمُ الْبَاقِينَ** ماندگان از جملهٔ آنکسانکه از کشتی بیرون‌آمدند،ازبهرآنکه نماند از آنکسان که از کشتی بیرون آمدند مگر این سه پسر : نام یکی سام بود ، و او پدر عرب و عجم است ، و نام دیگری حام بود، و او پدر حبشیان و زنگیان و هندوان و بربریانست،و نام سه دیگر یافث است، واوپدر ترکان ورومیان وسقلابیانست، یاجوج وماجوج ازو اند.

آية ۷۸ **وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ** و بازداشتیم بر نوح **فِي الْآخِرِينَ** در کسانی که پس او آمدند تا بروز قیامت ثنای نیکو ، و آن صلوات دادن ایشانست بر نوح .

آية ۷۹ **سَلَامٌ** سلامتی ونیك بختیی از ما **عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ** برنوح باد در جهانیان .

آية ۸۰ **إِنَّا كَذَٰلِكَ** ما همچنان پاداش دادیم نوح را نیکویی ای شنونده **نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** پاداش دهیم نیکوکارانرا ، ای‌که یکی گویانرا .

آية ۸۱ **إِنَّهُ** هرآینه که آن نوح **مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ** بود از بندگان

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل بر بالای این‌کلمه افزوده‌اند : آن

گرویدگان ما .

آیهٔ ۸۲ ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْاَخَرِينَ پس فرود بردیم در آب و پوشیده کردیم آب [۱] آن دیگرانرا که بدو نگرویدند . ودرکشتی نبودند .

آیهٔ ۸۳ وَ اِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ وهرآینه‌که بود ازاهل ملت او واتباع او لَاِبْرٰهِيمَ ابرهیم صلوات الله علیه . و نیز گفته‌اند ابـرهیم بـود از اتباع محمد و آن گرویدگان بدو .

آیهٔ ۸۴ اِذْ جَآءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ چون آورد بخداوند خویش دلی درست که درو شکستگی شرك و شك نبود . و نیز گفته‌انـد آنگاه کـه او را در آتش انداختند ،آورد دلی درست از همه عیبها و رسته از بیماری شرك و نفاق .

آیهٔ ۸۵ اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ یاد کن ای محمد چون گفت ابرهیم مر پدر خویش را آزر وَ قَوْمِهِ و آن مردمـانرا کـه او در میان ایشان بود مَا ذَا تَعْبُدُونَ (f. 189 a) چه چیز می‌پرستید شما ؟

آیهٔ ۸۶ اَئِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللّٰهِ تُرِيدُونَ اومی‌خواهیدکه بدروغ او [۲]،« افك » و « کذب » هر دو دروغ بـاشد ، بدو لفظ یاد کرد برای تاکید را ، کـه [۳] بتانرا پرستید .

آیهٔ ۸۷ فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست گمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بخدای جهانیان ، چون آن را بیند از شما نپسندد . و نیزگفته‌اند چیست گمان شما که خدای تعالی چه کند براستای شما چون بتانرا پرستید جز او .

---

۱ ــ ظاهراً کلمهٔ « آب » در این عبارت زائد است .

۲ و ۳ ــ ظاهراً کلمات « او » و « که » زائد است. در تفسیر طبری : « بدروغ خدایانی بیرون‌خدای عزوجل چه می‌خواهید .» ج ۱۵۲۱/۶ ؛ در تفسیر ابوالفتوح رازی : « آیاجهت کذب خدایان بجز از خدا میخواهند.» ج ۲۹۹/۸ .

آیهٔ ۸۸ **فَنَظَرَ نَظْرَةً** « نظر » نگریستن باشد و مراد ازآن ایدر اندیشهٔ دلست . پس بیندیشید بـا خـویشتن اندیشیدنی **فِی النُّجُومِ** در آنچه پیدا می‌آید او را از رای وتدبیر. و نیز گفته‌انـد « فنظر » بنگریست شمار نجوم و علم آن .

و ضحاك می‌گوید كه علم نجوم باقی بود تا روزگار عیسی صلوات‌الله علیه ، تا درآمدند بر عیسی در جایی كه او پنهان بود و كس ندانست كه او كجاست . پس گفت مریم مرایشانرا كه شما از كجا دانستید كه او درینجای است ؟ گفتند از حساب نجوم دانستیم . عیسی دعا كرد و گفت یا رب حیران و سرگردانشان كن در علم نجوم . پس علم نجوم از آن روزباز كس نداند و حرام است درو نگریستن بحكم شریعت مگر از بهر شمار ماه را و از بهر شناختن تابستان و زمستان را . و نیز گفته‌اند علم نجوم ، علم پیغامبران بوده است، چون خدای‌تعالی آفتاب بازداشت از فروشدن بهر یوشع بن النون،آن شمار تباه شد و باطل شد . باز آییم بآیت :

آیهٔ ۸۹ **فَقَالَ اِنِّی سَقِيمٌ** گفت ابرهیم من بیمارم‌ازفعل‌زشت شما.ونیزگفته‌اند من‌بیمار خواهم شد. و چنان بود كه پادشاه‌آن روزگار كسی فرستادبر ابرهیم كه فردا عید ماست، بیرون آی بر ما . ابراهیم گفت كـه آن ستاره برآمده است كه هر بار كـه برآید من بیمار شوم. و ایشان دعوی نجوم كـردندی ، بریشان بحكم اعتقاد ایشان كارمی‌كرد تا منكر نشوند بیماری او را ، وبهانه ساخت و بعید بیرون نرفت كه من بیمارم.

آیهٔ ۹۰ **فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ** روی بگردانیدند ازو ، پشتها سوی اوكردند، و روی بخروج‌گاه نهادند از بهر عید را ، و او را دست بازداشتند .

آیهٔ ۹۱ **فَرَاغَ اِلَى آلِهَتِهِمْ** پس ابرهیم میلی کرد سوی بتان ایشان ، ای که
از خانهٔ خویش بیت خانه ، و گفت بر طریق افسوس **فَقَالَ اَلَا تَأْكُلُونَ** چرا
نمی‌خورید ازین خورشها که پیش نهاده‌اند ؟ و آیین ایشان آن بود که روز
عید ازهرخانه‌ای خوردنی‌آوردندی وپیش بتان بنهادندی.

آیهٔ ۹۲ **مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ** چه شده است شما را که سخن نمی‌گویید ؟ و او
دانست که بتان سخن نشنوند و [1] پی نیوفتند[1] ، ولکن از بهر آن گفت این ،
تا حجت کند بر نادانی آنکسانکه بت می‌پرستیدند و بنماید ایشانرا عیب و
عجز بتان .

آیهٔ ۹۳ **فَرَاغَ عَلَيْهِمْ** پس پوشیده بسوی بتان رفت **ضَرْباً بِالْيَمِينِ** می‌زد
ایشانرا زدنی بقوت و نیرو . و نیز گفته‌اند بدست راست ، که دست راست
ازآدمیان قوی‌ترست ازچپ. و نیزگفته‌اند « بالیمین » بدان سوگندکه‌خورده
بود « و تالله لاکیدن اصنامکم »[2] .

آیهٔ ۹۴ **فَاَقْبَلُوا اِلَيْهِ يَزِفُّونَ** پس (f. 189 b) روی با ابرهیم نهادندچون
از عید بازگشتند، « **یزفون** » شتاب می‌کردند دررفتن . و نیزگفته‌اند «یزفون»
می‌خرامیدند .

آیهٔ ۹۵ **قَالَ** گفت ابرهیم **اَتَعْبُدُونَ** او می‌پرستید **مَا تَنْحِتُونَ** آن بتانرا که
می‌تراشید بدستهای خویش ؟

آیهٔ ۹۶ **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ** و خدای تعالی آفریده است شما را **وَمَا تَعْمَلُونَ**
و خدای تعالی آفریده است کردارهای شما را . و نیزگفته‌اند و خدای‌تعالی

۱ ــ ۱ ــ رك: ص ۱۶/ح ۲ـ۲ و ۳ـ۳ و تعلیقات .
۲ ــ قرآن مجید ،سورة الانبیاء (۲۱) ، آیهٔ ۵۷ .

آفریده است آن بتانرا که شما کرده‌اید و تراشیده‌اید .

آیهٔ ۹۷ **قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا** گفت نمرود برآرید از بهرا برهیم حضیره‌ای از هیزم . و نیز گفته‌اند برآرید از هیزم دیوالها و پرهیزم کنید آنرا ، پس بیفروزید آن‌هیزم را بآتش **فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ** پس بیفکنید او را درآن آتش بزرگ . و هرآتش که هیزمهای آن را بر یکدیگر نهاده باشد آنرا «جحیم» خوانند .

آیهٔ ۹۸ **فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا** خواستند قوم ابرهیم که حیلتی سازند و چاره ، تا رنجی بدو رسانند چون قصد او کردند بآتش **فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ** پس کردیم ایشانرا مقهور از زیردستان هلاك شدگان ، از بهر آنرا که بلندی و حجت ابرهیم رابود، خدای‌تعالی اورا ازآتش برهانید .

کعب احبار می‌گوید آن روز هیچ کس از آتش منفعت نتوانست گرفت ، و نسوخت‌آن روز آتش مگر بند ابرهیم را .

وعایشه روایت‌می‌کند ازرسول صلوات‌الله‌علیه‌که اوگفت چون ابرهیم رادرآتش انداختند خزندگان وپرندگان و چهارپایان می‌کوشیدند تاآتش را بکشند مگراین سلند که او آتش می‌افروخت وآتش می‌دمید . رسول صلوات الله علیه فرموده است‌که او را بباید کشت . پس گفت ابرهیم صلوات الله علیه که او را در آتش افکندند .

آیهٔ ۹۹ **وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي** من بخواهم مرد و پیش خدای تعالی خواهم رفت ، که صورت بسته بود ابرهیم را که بمیرد و سوخته گردد ، که هرکرا در آتش انداختند بسوزد . و نیز گفته‌اند « ذاهب الی ربی » می‌روم سوی‌آنچه قضا کرده است بر من خدای من . فرمان آمد آتش را که سردباش

و سلامت . پس چون ابرهیم برست گفت « انی ذاهب الی ربی » من می‌روم بجایی که خدای تعالی مرا فرموده است که بدان جای روم . و نیز گفته‌اند « الی ربی » من ازهمه بریده‌ام وپرستش خدای خویش‌گرفته . و نیز گفته‌اند من سوی خدای تعالی می‌روم بدل خویش و بدین خویش و کردار خویش **سَيَهْدِينِ** او مرا نگاه دارد بر راه راست .

آیهٔ ١٠٠ **رَبِّ هَبْ لِي** ای خداوند من ببخش مرا **مِنَ الصَّالِحِينَ** فرزندی پارسا و شایسته که از جملهٔ پارسان و شایستگان باشد .

آیهٔ ١٠١ **فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ** پس مژده دادیم او را بکودکی آهسته و مهتر و شایسته مهتریرا ، که ببیند او را گوید بخرد و آهسته پسریست . و خلاف کرده‌اند درین پسرکه او را مژده دادند بدو ، و گفته‌اند که اسحق بود . و نیز گفته‌اند که اسمعیل بود . و اسمعیل مهتر از اسحق بود بسیزده سال . وحسن بصری می‌گوید رحمةالله علیه که نشنیدم‌که خدای تعالی عطایی (f. 190 a) بخشید بندگان خویش را بزرگ وارتر[1] از حلم ، و ثنا نگفت برکسی مگر بر ابرهیم و پسر او .

آیهٔ ١٠٢ **فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ** پس بدان جای رسیدآن کودك که بر ابرهیم صلوات‌الله‌علیه‌کار توانستی‌کرد وخدایراتعالی توانستی پرستید. وکلبی می‌گوید چون سیزده ساله شدکه‌کار توانستی کرد . و درین قصه آمده است که ابرهیم را،چون مژده‌دادندکه ترا فرزندی باشد، نذرکردکه‌از بهرخدای تعالی قربان کنم. چون پسر بربالید و بزرگ شد ، در خوابش نمودند که نذر و فا کن . **قَالَ** گفت ابرهیم **يَا بُنَيَّ** ای پسرك من **إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ** من در خواب

١ ــ در نسخهٔ اصل : بزررك و ارتر .

می بینم **اَنّی اَذبَحُكَ** که ترا بسمل می کنم، یعنی مرا فرموده اند تا ترا بسمل کنم. رسول گفت صلوات‌الله‌علیه خواب پیغامبران وحی باشد **فَانْظُر مَا ذَا تَرَی**[۱] پس بنگر ای[۲] تا چه بینی . اگر« تاء » را در پیش خوانی[۱] : پس بنگر تا چه اشارت کنی و چه نمایی مرا از شکیبایی خویش. **قَالَ یَا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤمَرُ** گفت ای پدر من بکن آنچه ترا می‌فرمایند ، ای که مرا بسمل کن. و ابرهیم برو این سخن از بهرآن نگفت تا دستوری خواهد ازو ، که خدای تعالی فرموده بود ، و نیز بدان گفت تا بداند اسمعیل که ابرهیم این بفرمان می کند تا فرمان بردارتر باشد او را . پس اسمعیل گردن بنهاد بسمل کردن را و گفت ای پدر من « افعل ما تومر » بکن آنچه ترا می‌فرمایند **سَتَجِدُنی اِنْ شَآ اللّٰهُ مِنَ الصّابِرِینَ** سرانجام که یابی مرا از خدای ، اگر خدای عز وجل بخواهد از جملهٔ شکیباان بر بسمل کردن.

آیهٔ ۱۰۳ **فَلَمَّا اَسْلَمَا** پس چون هر دو گردن بنهادند فرمان خدایرا تعالی ، ابرهیم گردن بنهاد تسلیم کردن پسر ، و اسمعیل گردن بنهاد بسمل کردن را **وَتَلَّهُ لِلْجَبِینِ** و برزمین افکند او را از راست ، ای که بر پهلوی راستش بیفکند .

و نیز گفته‌اند پهلوش بر تودهٔ ریگ نهاد . و نیز گفته‌اند که ذبیح پدر را گفت ، ای پدر مرا در سجده بسمل کن ، ودر روی من منگر که نباید که دلت بسوزد و مرا بسمل نکنی . و نیز گفته‌اند پدر را گفت موی پیشانی

---

۱ ــ ۱ ــ در نسخهٔ اصل مکرر نوشته شده است .

۲ ــ ظاهراً کلمهٔ « ای » در این عبارت زائد است، مگر کلمه‌ای نظیر « پسر » ، « پسرك من » پس از آن از قلم افتاده باشد . در ترجمهٔ تفسیر طبری : « بنگر تا چه بینی » ج ۱۵۲۲/۶ .

من بگیر ، میان دو کتف من بنشین تا چون کارد بمن رسد تو پر خون نشوی و من نطپم . چون کارد برحلق او نهاد ، کارد بگشت ، تیزی سوی ابرهیم شد و پشتش سوی ذبیح. گفت ای پدر من ، سر کارد در حلق من زن که تیزیش نمی‌برد. ابرهیم سرکارد درحلق او زد، کارد دوتا شد.خدای‌تعالی‌صدق‌ابراهیم وپسرش بدین فرمان‌که داد پدیدکرد.[1] پس‌ندا داد او ر[ا] کسی بسمل کردن کسی بزرگ .[1]

آمده است درین قصه که سه شب پس یکدیگر ابرهیم در خواب می‌دیدکه پسر قربان کن، چون بیدار شد، پسر را درکنارگرفت ومی‌گریست تا بامداد شد. پس مادرش راگفت من می‌خواهم بصحرا روم تا خدایرا پرستم، پسر را بر من فرست . پس مادر توشه پسر بپخت و جامه‌اش بپوشانید و بر پدرش بصحراآورد.چون بمنا رسیدکه حاجیان (f. 190 b) آنجا قربان‌کنند، پسر را گفت: « یا بنی انی اری فی‌المنام »[2]چنانکه گفتیم . باز آییم بآیت:

آیهٔ ۱۰۴ وَ نَادَیْنَاهُ فریشتگان آواز دادند بفرمان ما وبانگ‌کردند ابرهیم
را أَنْ یَا إِبْرَٰهِیمُ ای ابرهیم .

آیهٔ ۱۰۵ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیَا[3] بکردی آنچه در خواب دیدی‌و استوار داشتی
خواب[4] را.و در خواب‌دیده بودکه اونشستی چنانکه کسی‌بسمل خواهدکرد و

---

۱ ــ ۱ ــ این عبارت ناقص است ، شاید کلمه‌ای نظیر « آمده‌است » از قلم افتاده و در اصل بوده است: پس ندا داد او راکسی بسمل کردن کسی بزرگ آمده است . یا : پس نداداد او را که بسمل کردن کسی بزرگ آمده است .

۲ ــ قرآن مجید ، سورة الصافات (۳۷) ، آیهٔ ۱۰۲ .

۳ ــ ق : الرء یا

۴ ــ در نسخهٔ اصل این کلمه را « خوابی » نیز می‌توان خواند.

چشم می‌داردی فرمانرا که بسمل کن، هم چنان کرد . ومفسران گفته‌اند « انی اذبحك » [1] آن باشد که ترا بر زمین افکنده‌امی تا بسمل کنمی ، و اگر جز ازین دیده بودی در خواب ، نکردی ، تصدیق خواب نکردی ، تصدیق خواب نبودی ، هم آن که دیده بود، کرد. و نیز گفته‌اند که در خواب دیدکه بسمل کن پسر را اگر توانی ، و نتوانست از بهرآن که هر بار که کارد بر گلوی او نهادی ، کارد بگشتی . و نیزگفته[اند] بر حلق ذبیح پاره‌ای مس بنهاده بودند و پهن کرده تا کارد برو کار نکند . و نیز گفته‌اند او را بسمل کرد ، و لکن در حال خدای‌تعالی پیش‌که خون بدوید ، آن رگهای بریده را و حلق بریده را پیوسته‌کرد. ونیز آمده است‌که او را درخواب فرمودندی‌که پسر بسمل‌کن، و در بیداری منسوخ شد این فرمان **اِنَّا كَذٰلِكَ** ما هم چنانکه ابرهیم راپاداش دادیم ای شنونده و برهانیدیم پسر او را از کشتن **نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** پاداش می‌دهیم‌گرویدگانرا‌که خدای عزوجل نیکو شناسند ونیکو دانند، و بیامرزیم ایشانرا و برهانیم از دوزخ .

خلاف کرده‌اند درذبیح، که اسمعیل بود یا اسحق. گروهی‌می‌گویند که اسحق بود ، از قول عایشه و عبدالله مسعود و کعب احبار و حسن بصری و قتاده و ابن جریج می‌گویند که ابرهیم اسحق را بسمل کرد، واو هفت‌ساله بود و ساره نود ساله بود که اسحق را بزاد . و چون بدانست ساره که پدرش اسحق را بسمل خواهد کرد ، شکمش روان شد ، دو روز بزیست و روز سیم بمرد. وگفته‌اندکه ذبیح اسمعیل بود واین قول عبدالله‌عباس است وعبدالله‌عمر و محمدبن کعب وسعید بن المسیب. وخلاف‌کرده‌اند درآن جایگاه که قربان

---

۱ ــ قرآن مجید ، سورة الصافات (۳۷) ، آیهٔ ۱۰۲ .

کرداورا. گروهی گفتنداند بمکه‌قربان کرد درمقام ابرهیم. ونیز گفته‌اند که قربان بشام بود بر دو میل از بیت المقدس . و نیز گفتداند بمنا بود آنجا که سنگها بر ابلیس انداخت هفت‌گان هفت‌گان ، چون پیش آمـد او را ، گفت کسی پسر بسمل کند؟ ابرهیم سنگ می‌انداخت وابلیس بشتاب از پیش اومی‌دوید، آن جایها را جمار نام‌کردند . و « جمر » شتاب باشد. و سعید جبیر می‌گوید که سنگیست در پایین کوه ثبیر ، بمنا ،آنجا بود قربان .

آیهٔ ۱۰۶ **إِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ**[1] **الْمُبِينُ** این بسمل فرمودن آزمایشیست آشکارا ، ای‌که بیازمودیم ابرهیم را ببسمل کردن فرزند . ابرهیم فرمان‌برداری کرد و گردن نهاد . و نیز گفته‌اند این فدا دادن ازبهر پسر نعمتی است پیدا.

آیهٔ ۱۰۷ **وَ فَدَيْنَاهُ** بدل‌آن پسر دادیم **بِذِبْحٍ عَظِيمٍ** گشنی‌بزرگ که دربهشت چریده بود چهل تیرماه . و حسن می‌گوید بخدای که ندا ندادند مگر گشنی از بزان کوهی (f. 191 a)[2] ازکوه ثبیر فرود آمد[2]. و نیزگفته‌اندکه‌گشنی بودآنکه قربان‌کرده‌بود اورا هابیل پسرآدم وازو بپذیرفته بود وبزرگ برکت.

مسئله ــ اگر کسی نذر کند که فرزند را قربان کند ، فقهای عراق می‌گویندکه برو واجب‌آیدکه قربانی کند بمکه ، فدای فرزند خود، چنانکه گشن ، فدای فرزند ابرهیم بود ، واین قول عبدالله‌عباس است. و فقهای‌حجاز می‌گویند برو چیزی واجب نیاید، وگویند رسول‌گفتست : « لا نذر فی معصیة الله» نذری که درو معصیت خدای باشد وفا نباید کرد . باز آییم بآیت :

آیهٔ ۱۰۸ **وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ** دست باز داشتیم بـرو ثنای نیکو در آن

---

۱ ــ ق : البلؤا .

۲ ــ ۲ ــ چنین است در نسخهٔ اصل .

کسانکه پس ازو آمدند تا روز قیامت .

آیهٔ ۱۰۹ **سَلامٌ عَلٰی اِبْرٰهِیمَ** سلام و سعادت بر ابرهیم باد .

آیهٔ ۱۱۰ **کَذٰلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ** هم چنانکه او را پاداش دادیم، پاداش‌دهیم
بنیکویی یکی گویانرا .

آیهٔ ۱۱۱ **اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤمِنِینَ** او هست از بندگان ما کـه ایشان
گرویدگان‌اند .

آیهٔ ۱۱۲ **وَ بَشَّرْنَاهُ بِاِسْحٰقَ** و مژده دادیم او را باسحق **نَبِیّاً مِنَ الصّٰالِحِینَ**
پیغامبری و نیك مردی از نیك مردان . و آن بشارت پس آن بود که اسمعیل
بزرگ شده بود و ببالیده ، و عبدالله عباس می‌گوید « فبشرناه بغلام حلیم »[1] و
« بشرناه باسحق » هر دو بشارت باسحق بود ، یکی ببودن اسحق ، و دیگر
بپیغامبری او . و دیگر مفسران گـویند بشارت نخستین بـاسمعیل بود ، و
دوم باسحق .

آیهٔ ۱۱۳ **وَ بَارَکْنَا عَلَیْهِ** برکت کردیم بر ابرهیم **وَ عَلٰی اِسْحٰقَ** و براسحق .
و نیز گفته‌اند برکت کردیم بر اسمعیل و اسحق **وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِمَا** و ازفرزندان
ایشان **مُحْسِنٌ** نیکو کاری بـود مسلمان **وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِینٌ** و ستم‌کاری بـود
بر خویشتن ببی فرمانی خدای خویش ، و آشکارا بـود بی فرمانی او . و نیز
گفته‌اند « و ظالم » ستم کاری کافر بخدای خویش .

آیهٔ ۱۱۴ **وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلٰی مُوسٰی وَ هٰرُونَ** بخدای که منت نهادیم بر موسی و
هرون بنیکویی که براستای ایشان کردیم و آن دادن پیامبری بود .

آیهٔ ۱۱۵ **وَ نَجَّیْنَاهُمَا** و برهانیدیم هر دو را **وَ قَوْمَهُمَا** و مردمان ایشانرا ،

---

۱ ـ قرآن مجید ، سورة الصافات (۳۷) ، آیهٔ ۱۰۱ .

ای که اسرائیلیان را مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ از اندوه بزرگ ، ای که از غم غرق
و هول دریا .
آیهٔ ۱۱۶ **وَ نَصَرْنَاهُمْ** یاری دادیم ایشانرا بـر دشمنان ایشان **فَکَانُوا هُمُ**
الْغَالِبِینَ پس بودند ایشان چیرگان بر دشمنان خویش و شکننده مرایشانرا.
آیهٔ ۱۱۷ **وَ آتَیْنَاهُمَا** و دادیم موسی را و هرونرا **الْکِتَابَ الْمُسْتَبِینَ** آن نامهٔ
پیدا کننده شایست و ناشایست را ، ای که توریت .
آیه های ۱۱۸، ۱۱۹ **وَ هَدَیْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ * وَ تَرَکْنَا عَلَیْهِمَا فِی الْآخِرِینَ**
و بداشتیم بریشان هر دو ثنای نیکو در آن مردمان‌که پس ایشان آمدند.
آیهٔ ۱۲۰ **سَلَامٌ** سلامت ، ای که رستگاری از بلاها ، وتن درستی و نیك‌بختی
عَلَی مُوسَی وَ هَرُونَ بر موسی وهرون .
آیهٔ ۱۲۱ **إِنَّا کَذَلِكَ** ما هم چنین (f. 191 b) **نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ** پاداش دهیم
یکی گویانرا .
آیهٔ ۱۲۲ **إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ** ایشان هر دو تن بودند از بندگان ما،
از گرویدگان و یکی گویان .
آیهٔ ۱۲۳ **وَإِنَّ إِلْیَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ** و هر آینه که الیاس هست از پیغامبران
مرسل. و الیاس‌بشام بود در بنی اسرایل. و نیز گفته‌اند که او ادریس پیغامبر
بود از فرزندان هارون پیامبر. کلبی می‌گوید او عم یسع بود . و آمده است
در تفسیر که چون گناهان بزرگ درمیان بنی اسرایل پیدا آمد ، خدای تعالی
حزقیل پیغامبر را بفرستاد سوی ایشان و الیاس را بپیغامبری ، و نگرویدند.
و یسع پیغامبر ، چون بی فرومانی کردند اسرایلیان و بدو نگرویدند ، دعا
کرد تا خدای تعالی او را از میان قوم او ببرد ، و لذت طعام و شراب بریده

کرد تا بر فریشتگان در آسمان می‌پرد . پس هم آدمیست، هم فریشته ، هم زمینی است .

آیهٔ ۱۲۴ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَلاٰ تَتَّقُونَ چون گفت مر مردمان خویش را ، او نمی‌ترسید از خدای تعالی و پرهیز نمی‌کنید از پرستش جز خدای تعالی؟

آیهٔ ۱۲۵ اَتَدْعُونَ بَعْلاً او می‌پرستید آن بت را که نام او بعل است ؟ و نیز گفته‌اند برزگاوی پرستیدندی . و « بعل » در تازی خداوند چیزی باشد که او را بدو باز خوانند و کار ساز او ، و شوی زنرا « بعل » خوانند که کار زن او سازد ، و کدخدایی زن ، او کند وَ تَذَرُونَ اَحْسَنَ الْخَالِقِينَ و دست باز می‌دارید نیکوتر آفرینندگانرا ، ای که نیکوتر آن کسانکه کاری کنند، که خالق جز خدای تعالی نیست. و نیز گفته‌اندکه دست باز می‌دارید پرستش کسی که نیکوتر صورت کنندگانست ؟

آیهٔ ۱۲۶ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ [۱] دست باز می‌دارید پرستش الله که آفریدگار شماست وَ رَبُّ [۲] اٰبٰائِكُمُ الْاَوَّلِينَ و آفریدگار پدران شماست ، آنانکه نخست ایشان بودند ، پس شما .

آیهٔ ۱۲۷ فَكَذَّبُوهُ پس دروغزن داشتند او را در پیامبری فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ پس ایشانند که ایشانرا عذاب‌کنند و حاضر کنند در دوزخ .

آیهٔ ۱۲۸ اِلاّٰ عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای‌تعالی که ایشانرا نگاه دارند و عذاب نکنند .

آیهٔ ۱۲۹ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْاٰخِرِينَ دست بازداشتیم برو ، ای‌که بر الیاس،در

---

۱ ــ ق : ربکم (به‌فتح باء) .

۲ ــ ق : رب به‌تشدید وفتح (باء).

امتان که پس او آمدند ثنای نیکو .

آیهٔ ۱۳۰ **سَلامٌ عَلیٰ اِلْ یٰاسِینَ**[1] سلامتی و نیك بختی مر الیاس را و امت او را . و اگر « آل یاسین » خوانی : سلامتی و نیك بختی مر امت محمد را که سورة یس بر پیغامبر ایشان فرو آمده است . و نیز گفته‌اند که ایشان اتباع الیاس‌اند و امت او .

آیهٔ ۱۳۱ **اِنّٰا کَذٰلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ** ماهم چنین ، ای شنونده ، پاداش دهیم یکی گویانرا که نیکو پرستیدند خدای خویش را .

آیهٔ ۱۳۲ **اِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا الْمُؤْمِنِینَ** هرآینه که آن الیاس بود بنده‌ای از بندگان ما ازگرویدگان .

آیهٔ ۱۳۳ **وَ اِنَّ لُوطاً لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ** بدرستی که لوط بود از جملهٔ پیغامبران مرسل .

آیهٔ ۱۳۴ **اِذْ نَجَّیْنٰاهُ** یادکن پیش امت خویش ای محمد ،آنگاه‌که برهانیدیم (f. 192 a) او را **وَ اَهْلَهُ** دو دختران او را ،آن‌کسان راکه بگرویده بودند بدو یکجا **اَجْمَعِینَ** همه را از عذاب .

آیهٔ ۱۳۵ **اِلاّٰ عَجُوزاً فِی الْغٰابِرِینَ** مگرزالی‌که زن او بود منافقه، بازپس‌مانده بود برآن کسانکه بماندند و هلاك شدند .

آیهٔ ۱۳۶ **ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِینَ** پس هلاك کردیم آن دیگرانرا که بمانده بودند .

آیهٔ ۱۳۷ **وَ اِنَّکُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَیْهِمْ مُصْبِحِینَ** و شما ای مکیان می‌گذرید

---

۱ ــ در نسخهٔ اصل : ال یاسین. با توجه به قرآن مجید و معنی عبارت و تفاسیر دیگر تصحیح شد .

بر لوطیان، ای که بر جایگاههای ایشان، وقت بامداد .

آیهٔ ۱۳۸ **وَبِالَّیْلِ اَفَلاٰ تَعْقِلُونَ** و می‌گذرید شب نیز برآن منزلهای ایشان در سفرهایی که بسوی شام روید و آب سیاه می‌بینید و نشان عذاب ، پس در نمی‌یابید ؟ ای که خرد ندارید تا عبرت گیرید از یشان ؟

آیهٔ ۱۳۹ **وَاِنَّ یُونُسَ** یونس پیغامبر صلی الله علیه و سلم **لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ** بود از فرستادگان سوی مردمان خویش .

آیهٔ ۱۴۰ **اِذْ اَبَقَ اِلَی الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ** چون بگریخت از مردمان خویش چنانکه ندانستند که او کجاست .

و حسن بصری می‌گوید قوم خویش را گفته بود که اگر نگروند ، بدیشان عذاب آید ، و نشان عذاب ایشان آنست که او از میان ایشا[1] بیرون رود . پس چون بیرون رفت از میان ایشان ، بادی سیاه بیامد . بترسیدند ایشان چهارپایانرا بصحرا بردند و بچگان خود را، ودعاکردند ، گفتند اگر ما گناهکارانیم اینها بی‌گناهان‌اند . خدای تعالی دعای ایشان مستجاب کرد و عذاب از یشان بگردانید. پس یونس صلوات‌الله علیه ازمیان قوم خویش برفت بر خشم ، که ایشان نگرویدند و خدای تعالی ایشانرا عذاب نکرد، اکنون مرا دروغزن کنند . برفت تا برکنارهٔ دریا آمد. در کشتی نشست وآن کشتی گران‌بار شد و موجها از هرجای بخاست و بادی سخت جستن گرفت ، و ترسیدند که همه غرق شوند. گفتند در آن وقت میان ما گناه کار کیست ؟ ما بنرهیم تا اورا در دریا نیندازیم از بیم . پس قرعه زدند ، قرعهٔ او بر آمد ،

---

۱ ــ ایشا : ایشان . در نسخهٔ اصل نیز ، حرف « ن » به خط دیگری افزوده شده است .

چنانکه خدای تعالی گفت :

آیهٔ ۱۴۱ **فَسَاهَمَ** ای که قرعه کردند بتیرها **فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ** بود یونس از آن کسان که قرعه برو آمد . و « مدحض » آن باشد که او را حجت نماند و مغلوب باشد . پس یونس خود را در دریا انداخت و دریا بیارامید و اهل کشتی ایمن شدند . سدی می‌گوید یونس بن متی پیغامبری بود از پیغامبران خدای تعالی بشهری که نام آن نینوی[1] بود بر کنارهٔ دجله . قتاده می‌گوید : آن شهر از زمینهای موصل بود . پس چون یونس خود را در آب افکند .

آیهٔ ۱۴۲ **فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ** فرو دش برد ماهی چون لقمه‌ای . عبدالله عباس می‌گوید خدای تعالی وحی کرد بماهیی از دریا[ی] اخضر که دریاها را ببر تا یونس را بگیری ، و او روزی تو نیست ، ولکن شکم ترا زندان او کرده شد ، پوست او مخراش و استخوان او را مشکن **وَهُوَ مُلِيمٌ** چون او بدید ملامت می‌کرد خود را .

آیهٔ ۱۴۳ **فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ** واگر نه آن بودی که او (f. 192 b) **مِنَ الْمُسَبِّحِينَ** از جملهٔ نماز کنان بود پیش از شکم ماهی . حسن بصری می‌گوید که او در شکم ماهی هیچ نمازی نکرد ، ولکن پیش از آن کرده بود . و نیز گفته‌اند « فلولا انه » اگر نه آن بودی که او از آن گویندگان بودی که « لا اله الا انت » گفت . و نیز گفته‌اند که اگر نه آن بودی که او از تایبان بودی و پیوسته توبه می‌کردی در حال راحت .

آیهٔ ۱۴۴ **لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ** بماندی و درنگ کردی در شکم ماهی **إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** تا روز قیامت که مردمانرا بر انگیزند از گورها ، ولکن او بود از

---

۱ ـ در نسخهٔ اصل : ینّنوی .

جملهٔ مسبحان ، خدایش برهانید .

آیهٔ ۱۴۵ **فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ** بینداختیم یونس را در صحرایی کـه درو گیاه و درخت نبود ، جـای خالی از درخت و نبات . و خلافست در ماندن مدت یونس در شکم ماهی . گفته‌اند که سه روز بود . و گفته‌اند هفت شبان روز بود . و گفته‌اند چهل روز بود . و نیز گفته‌اند چاشتگاهش فرود برد ، و پس نماز پیشین برانداخت . و آمده است د[ر] تفسیر که یونس را ببرد تا بایلد[1] ، پس بازآمد در دجله تا بنینوی . و نیز گفته‌اند : « فنبذناه بالعراء » انداختیم او را برکنارهٔ دریا **وَهُوَ سَقِيمٌ** و او بیمار بود چون جوزکی که آن ساعت از بیضه بیرون آمده باشد بی‌پر . و نیز گفته‌اند چون کودکی .

آیهٔ ۱۴۶ **وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ** و برویانیدیم برو، ای که زبرسراو **شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ** درختی از کدو . و « یقطین » درخت کدوا[2] باشد و درخت خربزه و هر چه بر زمین برگهای او باز شود پهن و سایه دار باشد .

در تفسیر آمده است که درخت کدو بود. پس یونس زیر آن درخت می‌بود درسایهٔ او ، و ازآن کدو می‌خورد تا قوی شد و تن خـود باز یافت. پس آن درخت خشك شد. یونس بگریست از غم آن درخت . خداوندتعالی بدو وحی کرد که می‌بگریی بر خشك شدن درختی ، و نگریی برهلاك صد هزارمردم یا زیادت. و سعید جبیرمی‌گوید که چون برگ‌آن درخت بریخت، آفتاب برو افتاد . یونس بنالید . خدای‌تعالی بدو [و]حی کرد که ای یونس از گرمی‌آفتاب می‌بنالی و نمی‌نالی از بهر صد هزار کس یا زیادت کـه توبه

۱ ــ در نسخهٔ اصل : بابله .

۲ ــ کدوا : کدو .

کردند ، و مَن توبهٔ ایشا[۱] بپذیرفتم .

آیهٔ ۱۴۷ **وَ اَرْسَلْنَاهُ** و فرستادیم مر یونس را بپیامبری **اِلَی مِایَةِ اَلْفٍ** سوی صد هزار کس **اَوْ یَزِیدُونَ** بل‌که زیادت از صد هزار کس. و گروهی گفته‌اند که ایشان صد هزار بودند، اگر کسی ایشانرا بدیدی گفتی اینان صدهزاراند یا زیادت . و نیز گفته‌اند زیادت بیست هزار بود . و نیز گفته‌اند سی هزار. و نیز گفته‌اند چهل و اند هزار . و نیز گفته‌اند هفتاد هزار . باز خدای تعالی او را بریشان باز فرستاد. همه بگرویدند بدو وشریعت .

آیهٔ ۱۴۸ **فَاٰمَنُوا** استوار داشتند اورا و بگرویدند **فَمَتَّعْنَاهُمْ اِلَی حِینٍ** پس برخورداری دادیم ایشانرا ، ای‌که زندگانی دادیم ایشانرا تا وقت سپری شدن اجلهای ایشان (f. 193 a) و بگردانیدیم ازیشان عذاب .

آیهٔ ۱۴۹ **فَاسْتَفْتِهِمْ** پس بپرس از مکیان ای محمد **اَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ** مرخدای ترا دختران **وَ لَهُمُ الْبَنُونَ** و مر ایشانرا پسران ؟ و این استفهامیست بمعنی انکار. وآن چنان بود که ایشان می‌گفتندی فریشتگان دختران خدای‌اند . خدای تعالی بریشان انکار کرد .

آیهٔ ۱۵۰ **اَمْ خَلَقْنَا الْمَلٰئِکَةَ اِنَاثاً** یا ما فریشتگانرا بیافریدیم مادگان، ای که دختران، چنانکه ایشان می‌گویند **وَ هُمْ شَاهِدُونَ** و یا ایشان حاضران بودند که خدای تعالی فریشته آفرید تا بدانستند که ایشان دختران‌اند.

آیهٔ ۱۵۱ **اَلَا** بدانید **اِنَّهُمْ مِنْ اِفْکِهِمْ** که ایشان ازدروغ گفتن ایشان برخدای تعالی **لَیَقُولُونَ** می‌گویند .

آیهٔ ۱۵۲ **وَلَدَ اللّٰهُ** بزاد خدای تعالی فرزندی **وَ اِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ** و ایشان

۱ ـ ایشا : ایشان .

دروغزنان‌اند در آنچه ایشان می‌گویند .

آیهٔ ۱۵۳ **اَصْطَفَی الْبَنَاتِ عَلَی الْبَنِینَ** اگر « الف » را زبرخوانی : او برگزید خدای‌تعالی دخترانرا بر پسران ؟ واگر « الف » را در زیر خوانی : « اِصطفی البنات » معنی چنان باشد ، بپرس ای محمد ازیشان که خدای تعالی برگزید دخترانرا بر پسران ؟

آیهٔ ۱۵۴ **مَا لَکُمْ** چه رسیده است شما را ای مکیان **کَیْفَ تَحْکُمُونَ** چگونه حکم می‌کنید ؟

آیهٔ ۱۵۵ **اَفَلَا تَذَکَّرُونَ** او پس پند نمی‌پذیرند ، تا باز ایستند ازین گفتار.

آیهٔ ۱۵۶ **اَمْ لَکُمْ** یاهست مرشما را **سُلْطَانٌ مُبِینٌ** حجتی ظاهر که خدایرا تعالی فرزند است ؟

آیهٔ ۱۵۷ **فَأْتُوا بِکِتَابِکُمْ** پس بیاریدآن کتابی‌که شما دارید که در آن کتاب حجت شماست **اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ** او هستید راست‌گویان درآنچه می‌گویید .

آیهٔ ۱۵۸ **وَ جَعَلُوا بَیْنَهُ** و کردندمیان او **وَ بَیْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً** و میان آن فریشتگان که ایشانرا آدمیان نبینند[1] ، چون گفتند که ایشان دختران خدای‌اند تعالی .

کلبی می‌گوید کافران گفتند خدای‌تعالی خسرانی کرد بر پریان ، و ازیشان دختربخواست. ایشان دختران زادند. پس‌آن زن ازو دختران‌آورد ، ایشان فریشتگان‌اند.

---

۱ ــ در این عبارت کلمهٔ « نسباً » ترجمه نشده است . در ترجمهٔ تفسیر طبری : «و کردند میان او و میان بهشت (در نسخهٔ بدل: پریان) پیوستگی. » ج ۶/ ۱۵۲۵؛ در تفسیر سورآبادی : « و کردند یعنی گفتند میان خدای ومیان زنان پیوستگی. » ص ۳۶۷ .

و نیز گفته‌اند کـه خدای تعالی و ابلیس دو برادر بـودند هرچه روشنایست و نور و نیکی و چهار پایانی‌که دریشان منفعت است آفـریدگان خدای‌اند، و تاریکی وظلمت وشر و بدی وحیوانات زیان کننده آفریدهٔ ابلیس است، و این قول زندیقانست.

و نیز گفته‌اند کـه بت پرستان می‌گفتند کـه فـریشتگان دختران خدای‌اند . بوبکر گفت مر ایشانرا مادران ایشان‌که بودند ؟ گفتند دختران مهتران پریان .

و فریشتگانرا جنی خوانند از بهر آنکه ایشان خازنـان جنانند ، ای که خازنان بهشت . و نیز گفته‌اند قبیله‌ای‌اند از فریشتگان کـه ایشانرا جن خوانند.

وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الجِنَّةُ هرآینه‌کدانسته‌اند فریشتگان **إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ** که آن کافران که ایشان گفته‌اند کـه فریشتگان دختران خدای‌اند ایشانرا حاضر خواهند کرد از بهر شمار و عذاب .

آیهٔ ۱۵۹ **سُبْحَانَ اللّٰهِ** (f. 193 b) پاکی مر خدایرا تعالی **عَمَّا يَصِفُونَ** از آنچه ایشان صفت می‌کنند مرخدایرا تعالی.

آیهٔ ۱۶۰ **إِلاَّ عِبَادَ اللّٰهِ المُخْلَصِينَ** مگر بندگان خدای تعالی، ایشانراخدای تعالی نگاه داشتست از عذاب، ایشان برهند از آتش.

آیهٔ ۱۶۱ **فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ** پس شما و آنچه شما می‌پرستید از [1] بتان[1] .

آیهٔ ۱۶۲ **مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ** نیستید شما گرداننده کسی را بر پرستش آنچه‌شما می‌پرستید، ای‌که نتوانید که کسی را گم راه کنید .

۱ــ ۱ــ در نسخهٔ اصل: « بتان ما ». چون کلمهٔ « ما » زائد می‌نماید، حذف گردید.

آیهٔ ۱۶۳ **اِلاَّ مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِیمِ** مگر آنکس‌که می‌داند خدای تعالی که او در دوزخ خواهد رفت ، ای‌که شما را توانایی نیست که گم بوده کنیدکسی‌را، مگر آنکس را که خدای تعالی تقدیر کرده است که او در دوزخ رود .

آیهٔ ۱۶۴ **وَ مَا مِنَّا اِلاَّ لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ** و نیست‌ازما فریشتگان‌کسی‌که نه مرورا از آسمان مقامی‌معلوم است‌که‌آنجا ایستد . و قتاده می‌گویدکه مردان وزنان، آمیخته، پس رسول نماز کردندی تا آنگاه که این آیت بیامد. مردان پیشتر ایستادند و زنان پستر .

آیهٔ ۱۶۵ **وَ اِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ** و ما همه برابر یك خط ایستاده‌ایم ، ای که فریشتگان . و نیز گفته‌اند صف صف ایستاده‌ایم گرد عرش چشم نهاده .

چون عمررضی‌الله‌عنه خواستی‌که نمازکنند، گفتی قوم را،که خدای تعالی می‌خواهدکه شما همچون فریشتگان صفها ایستید، ای فلان پیشترآی، و ای فلان پستر رو تا همه بریك صف راست بیستادندی ، پس خود پیش‌رفتی و تکبیرکردی. و در خبرآمده است‌که مردمان پراکنده ایستادندی پس رسول صلی‌الله‌علیه وسلم. پس خدای تعالی این‌آیت بفرستاد « و انا لنحن الصافون » پیغامبر فرمود ایشانرا تا صف کشند در نماز .

آیهٔ ۱۶۶ **وَ اِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ** و ما فریشتگان تسبیح کنندگانیم خدایرا تعالی، پاك‌گوییم ازآنچه بت پرستان او را بدان صفت می‌کنند، پس چگونه ما را پرستند و ما خود پرستندگانیم ؟

آیهٔ ۱۶۷ **وَاِنْ کَانُوا لَیَقُولُونَ** و بودند کافران ، گویندگان ، پیش از آنکه رسول بدیشان آمد ، که اگر بر ما کتابی آید چنانکه بجز ما آمد ، آنانکه پیش از ما بودند از جهودان و ترسا ان ، ما نیزخدایرا تعالی یکی

گوییمی چنانکه گفت :
لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا اگر هستی نزدیك ما **ذِكْراً** پندی و کتابی **مِنَ الْاَوَّلِينَ** آیهٔ ۱۶۸
ازکتابهای پیشینیان . مقاتل می‌گوید اگر هستی بنزدیك ما خبر پیشینیان که
چگونه کردند ایشانرا .
لَكُنَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ بودیمی ما بندگان خدای تعالی آیهٔ ۱۶۹
یکی گویان .
فَكَفَرُوا بِهِ خستون نیامدند بپیغامبری محمد مصطفی صلوات‌اللّٰه‌علیه، آیهٔ ۱۷۰
ای که چون محمد بیامد و قرآن بیاورد ، نگرویدند و گفتهٔ خویش را وفا
نکردند **فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** سر انجام که بدانند که چه عذاب فرود خواهد آمد
بریشان .
وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا بخدای که رفتست پیش ازفرستادن پیغامبران آیهٔ ۱۷۱
وعدهٔ ما بنصرت وکفایت **لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ** مر بندگان ما راکه فرستادگان‌اند
بخلق برسالت . و حسن بصری می‌گوید رضی‌اللّٰه‌عنه که هیچ‌کس (f . 194 a)
کشته نشد از پیغامبران که اصحاب شرایع بودند .
اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُوْرُوْنَ ایشانند که یاری کردگانند، خدای تعالی آیهٔ ۱۷۲
نصرت کرده است ایشانرا در دنیا بحجت و برستگاری در آخرت . و نیز
گفته‌اند منصوراند ، اما بگرویدن قوم بدیشان ، و اما بانتقام از دشمنان .
وَ اِنَّ جُنْدَنَا و سپاه ما، و ایشان پیغامبران‌اند و مومنان وفریشتگان آیهٔ ۱۷۳
لَهُمُ الْغَالِبُونَ ایشانند چیرگان بر دیگران.وآن وعده که خدای تعالی‌کرده
است آنست که « کتب اللّٰه لاغلبن انا ورسلی »[1] نبشتست خدای‌تعالی در لوح

---

[1] ــ قرآن مجید ، سورة المجادلة (۵۸) ، آیهٔ ۲۱ .

محفوظ، مقهور کنیم هر آینه من و پیغامبران من.

آیهٔ ۱۷۴ **فَتَوَلَّ عَنْهُمْ** روی بگردان از آن کافـران **حَتَّى حِينٍ** تا سپری شود
اجل ایشان. و نیز گفته‌اند تا روز بدر. و نیز گفته‌اند تا هنگام فتح مکه.

آیهٔ ۱۷۵ **وَ أَبْصِرْهُمْ** آگاهی ده ایشانرا بآمدن عذاب، اگر نگروند **فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ** سرانجام که بدانند و ببینند آن عذاب را که بریشان فرود آیـد. و نیز گفته‌اند «و ابصرهم» ببین ایشانرا چون عذاب کنند «فسوف یبصرون» سرانجام که ایشان ببینند آنچه بدان خستون نمی‌آیند.

آیهٔ ۱۷۶ **أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ** پس شتاب می‌کنند بفرود آمدن عذاب ما.
و آن چنان بود که ایشان می‌گفتند کی خواهد بود این وعده.

آیهٔ ۱۷۷ **فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ** چون فرود آید آن عذاب پیش در ایشان، ای که بریشان **فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ** بد بامدادیست آنکسانرا که ایشانرا ترسانیده‌اند بعقوبت، و چون ایشانرا رستگاری نباشد از عقوبت.

آیه های ۱۷۸ و ۱۷۹ **فَتَوَلَّ**[1] **عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ* وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ** سرانجام که ایشان نیز ببینند. تکرار کرد این کلمه را از بهر تاکید و استواری. و نیز گفته‌اند ببین بدل خویش آنچه سرانجام کار ایشان خواهد بود که بحقیقت می‌دانی که وعدهٔ ما راستست.

آیهٔ ۱۸۰ **سُبْحَانَ رَبِّكَ** پاکی خدای تو از خلاف کردن در وعـده **رَبِّ الْعِزَّةِ** آن خدای کـه تواناست که کس برو برنیاید و نتواند کـه بدو ستم کنند **عَمَّا يَصِفُونَ** پاکی خدای ترا از آنچه کافران او را صفت می‌کنند.

وعلی بوطالب گفت کرم‌الله وجهه هر که خواهد که مزد پیماید بپیمانهٔ

---

۱ ــ ق: و تول.

تمامتر روز قیامت ، باید آخر سخن او که از مجلس برخیزد [۱] بگوید « سبحان ربك رب العزه عما یصفون » .

آیهٔ ۱۸۱ **وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ** و درود بسلامت و نیك‌بختی برفرستادگان و پیامبران برسانیدن ایشان پیغام ما را .

آیهٔ ۱۸۲ **وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ** و سپاس و ستایش مرخدایرا تعالی **رَبِّ الْعَالَمِينَ** آفریدگار جهانیان ، ای که اوست ممدوح و محمود در کارهای خویش و صفتها[ی] خویش ، و اوست راست‌گوی در وعدهٔ خویش . (f. 194 b)

۱ ــ درنسخهٔ اصل : بر نخیزد . با توجه به عبارات ذیل تصحیح شد : در کشف الاسرار میبدی: « من احب ان یکال له غداً با لکیل الاوفی فلیکن آخر کلامه حین تقوم من مجلسه : سبحان ربك... » ج۸/ ۳۱۲ ؛ در تفسیر ابوالفتوح رازی: « که او گفت هر که خواهد که بمکیال تمام مزد بستاند باید که آخر کلام او که از مجلس بر خیزد این باشد که بگوید ... » ج ۸/ ۳۲۰

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

منتشر شده است

۱ـ تفسیر قرآن پاك، چاپ عکسی، قطع خشتی، بها ۲۰۰ ریال
۲ـ الابنیه عن حقایق الادویه ، چاپ عکسی، قطع خشتی، بها ۴۰۰ ریال
۳ـ فرهنگ اصطلاحات نفت ، قطع وزیری ، بها ۴۰۰ ریال
۴ـ ترجمهٔ صورة الارض ، قطع وزیری ، بها ۲۰۰ ریال
۵ـ ترجمهٔ تاریخ بلعمی ، چاپ عکسی ، قطع خشتی ، بها ۶۰۰ ریال
۶ـ سفر نامهٔ ابن فضلان، قطع وزیری ، بها ۱۵۰ ریال
۷ـ شمارنامه، قطع‌وزیری ، بها ۱۵۰ ریال
۸ـ استخرج آبهای پنهانی ، قطع رقعی ، بها ۶۰ ریال
۹ـ نظری به‌فلسفهٔ صدرالدین‌شیرازی (ملاصدرا)، قطع وزیری ، بها ۱۰۰ ریال
۱۰ـ کتاب‌الاغراض‌الطبیة والمباحث‌العلائیة ، قطع خشتی، بها ۷۰۰ ریال
۱۱ـ وزن شعر فارسی ، قطع وزیری، بها ۱۰۰ ریال
۱۲ـ ترجمهٔ میزان الحکمة ، قطع رقعی ، بها ۱۵۰ ریال
۱۳ـ دستورالوزراء ، قطع وزیری، جلد شمیز بها ۳۰ ریال
۱۴ـ یواقیت العلوم و دراری النجوم ، قطع وزیری ، بها ۱۵۰ ریال
۱۵ـ السامی فی‌الاسامی، چاپ عکسی ، قطع وزیری، بها ۵۰۰ ریال
۱۶ـ تفسیر قرآن کریم ، چاپ عکسی ، قطع خشتی ، بها ۵۰۰ ریال
۱۷ـ واژه‌نامهٔ بندهش ، قطع وزیری ، بها ۵۰۰ ریال
۱۸ـ تحریر تاریخ و صاف، قطع وزیری ، بها ۲۰۰ ریال
۱۹ـ بهجت الروح، قطع وزیری، بها ۷۰ ریال
۲۰ـ المرقاة ، قطع وزیری، بها ۲۵۰ ریال
۲۱ـ تاریخ پیامبران و شاهان، قطع‌وزیری، بها ۱۵۰ ریال
۲۲ـ شرح کتاب التعرف لمذهب التصوف ، قطع رحلی ، بها ۳۰۰ ریال
۲۳ـ ترجمهٔ رسوم دارالخلافه، قطع‌وزیری ، بها ۱۰۰ ریال
۲۴ـ تاریخ زبان فارسی، قطع وزیری، بها ۵۰ ریال
۲۵ـ منظومهٔ درخت آسوریك، قطع وزیری ، بها ۱۵۰ ریال
۲۶ـ فرهنگ پهلوی ، قطع رقعی ، بها ۳۰۰ ریال
۲۷ـ ترجمهٔ اخبار الطوال، قطع وزیری ، بها ۲۵۰ ریال
۲۸ـ تاریخ بیداری ایرانیان (بخش اول) قطع وزیری ، بها ۳۰۰ ریال
۲۹ـ فرهنگ‌هزوارشهای پهلوی، قطع‌وزیری، بها ۴۰۰ ریال
۳۰ـ خوابگزاری ، قطع وزیری ، بها ۳۰۰ ریال
۳۱ـ فتوح البلدان (بخش مربوط به‌ایران) ، قطع وزیری ، بها ۳۰۰ ریال
۳۲ـ داستانهای دل انگیز ادبیات فارسی ، قطع وزیری ، بها ۲۰۰ ریال

۳۳- عقاید ورسوم عامهٔ مردم خراسان، قطع وزیری، بها ۳۵۰ ریال
۳۴- ناصر خسرو و اسماعیلیان، قطع‌وزیری، بها ۲۵۰ ریال
۳۵- داستانهای دل انگیز ادبیات فارسی، قطع جیبی، بها ۳۰ ریال
۳۶- ضمیمهٔ درس تاریخ زبان فارسی، قطع خشتی، بها ۵۰ ریال
۳۷- زین‌الاخبار، قطع‌خشتی، بها ۵۰۰ ریال
۳۸- ترجمهٔ مفاتیح العلوم، قطع وزیری، بها ۲۵۰ ریال
۳۹- مسافرت در ارمنستان و ایران، قطع وزیری، بها ۲۵۰ ریال
۴۰- مفتاح النجات، قطع وزیری، بها ۲۵۰ ریال
۴۱- دستور زبان فارسی میانه، قطع‌وزیری، بها ۳۰۰ ریال
۴۲- التصفیه‌فی‌احوال المتصوفة، قطع‌وزیری، بها ۳۵۰ ریال
۴۳- گزارشهای سیاسی علاءالملک، قطع‌وزیری، بها ۱۵۰ ریال
۴۴- آئین شهرداری (ترجمه معالم القربة) قطع وزیری، بها ۱۵۰ ریال
۴۵- زبان شناسی وزبان فارسی، قطع‌وزیری، بها ۱۰۰ ریال
۴۶- تاریخ گیلان و دیلمستان، قطع وزیری، بها ۳۵۰ ریال
۴۷- رسالهٔ طریق قسمت آب قلب، قطع‌وزیری، بها ۲۰۰ ریال
۴۸- نشریهٔ بنیاد فرهنگ ایران، قطع‌وزیری، بها ۳۵۰، جلدشمیز ۲۰۰ ریال
۴۹- یونانیان و بربرها (جلد دوم)، قطع وزیری، بها ۱۵۰ ریال
۵۰- شاه اسمعیل صفوی، قطع وزیری، بها ۲۵۰ ریال
۵۱- کتاب الایضاح، چاپ عکسی، قطع‌وزیری. بها ۲۵۰ ریال
۵۲- سمک عیار (جلداول)، قطع وزیری، بها ۲۰۰ ریال
۵۳- کتاب شناسی ایران (جلد اول)، قطع وزیری، بها ۳۵۰ ریال
۵۴- سفری به‌ایران، قطع‌خشتی، بها ۲۰۰۰--۱۵۰۰--۱۲۰۰ ریال
۵۵- پرده‌هائی از شاهنامه، قطع خشتی، بها ۱۰۰۰ ریال
۵۶- همای وهمایون، قطع‌وزیری، بها ۱۵۰ ریال
۵۷- تفسیر قرآن پاك، قطع‌وزیری، چاپ‌سربی، بها ۱۰۰ ریال
۵۸- قوس زندگی منصورحلاج، قطع‌وزیری، بها ۱۰۰ ریال
۵۹- ملاحده اسماعیلیه، قطع وزیری، بها ۱۵۰ ریال

آماده انتشار

۶۰- فرهنگ ادبیات فارسی، قطع وزیری.
۶۱- تاریخ بیداری ایرانیان «مقدمه» قطع وزیری.
۶۲- تاریخ بیداری ایرانیان «بخش ۲» قطع وزیری.
۶۳- واژه نامهٔ مینوی خرد، قطع وزیری.
۶۴- تاریخ رویان، قطع وزیری.
۶۵- تنسوخ‌نامهٔ ایلخانی، قطع‌وزیری.
۶۶- مخارج الحروف، قطع وزیری.
۶۷- لمعةالسراج لحضرة التاج، قطع‌وزیری.
۶۸- دیانت زردشتی، قطع وزیری.
۶۹- در بارهٔ زبان‌آسی، قطع وزیری.
۷۰- مکتب وقوع، قطع وزیری.
۷۱- ترجمهٔ صور الکواکب، قطع خشتی.
۷۲- کانی شناسی، قطع وزیری.
۷۳- رسالهٔ تحقیقات سرحدیه، قطع‌وزیری.
۷۴- اورارتو، قطع وزیری.
۷۵- ترجمهٔ السواد الاعظم، قطع‌وزیری.